

شهرهای ایران
در روزگار پارتیان و ساسانیان

تألیف

ن. پیکولو سکایا

ترجمه

عنایت الله رضا

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ .

پس بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می شنوند
و بهترینش را پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که
خدای هدایتشان کرده و خردمندان هم آنانند .

شهرهای ایران

در روزگار پارتیان و ساسانیان

تألیف

ن . پیگولوسکایا

ترجمه

عنایت الله رضا

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

۱۹۲

پیگولوسکایا، نینا ویکتوروفنا، ۱۸۹۴ -

Pigulevskaia, Nina Viktorovna.

شهرهای ایران در روزگار پارسیان و ساسانیان / ترجمه
عنايت الله رضا

عنوان اصلی :

ГОРОДА ИРАНА В РАННЕМ
СРЕДНЕВЕКОВЬЕ

کتابنامه: مس [۵۰۳] - ۵۱۳، و همچنین ضرورت زیرنویس
۱ - شهرها و شهرستانها - ایران - ۲ - ایران - اوضاع
اجتماعی، الف، رضا، عنايت الله مترجم - ب
عنوان.

۳۰۷/۷۶۰۹۵۵

HT ۱۲۷



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

شهرهای ایران در روزگار پارسیان و ساسانیان

چاپ اول: ۱۳۶۷، چاپ دوم: ۱۳۷۲

تعداد: ۳۰۰۰ جلد

چاپ: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست مندرجات

۹	پیشگفتار مترجم
۱۳	پیشگفتار نگارنده کتاب
۱۷	بخش نخست - شهرهای میان رودان (بین النهرین) و ایران در روزگار سلوکیان و پارتیان
۱۹	۱- شهرهای میان رودان (بین النهرین) و ایران در عصر هلنیسم
۳۷	۲- زمینهای اجماع (جماعات) و اراضی شهری و شاهی
۴۴	۳- افول بابل
۵۴	۴- شهر کرخ بیت سلوک (سلوک)
۶۷	۵- رویدادنامه کرخ بیت سلوک (سلوک)
۷۱	۶- «شهر مرزی» - نصیبین
۹۰	۷- پارت و روم در سده های اول و دوم میلادی و پیکار بخاطر بین النهرین
۱۲۶	۸- نظام اجتماعی پارت و شهرهای آن
۱۴۰	۹- نامه اردوان سوم به اهالی شوش

- بخش دوم - ایران در سده‌های سوم - پنجم میلادی و شهرهای آن
- ۱۴۷
- ۱- مأخذ مربوط به تاریخ ایران در سده‌های سوم - پنجم میلادی
- ۱۴۹
- ۲- آثار و نوشته‌های موجود به زبان پهلوی (پهلوی نامه‌ها)
- ۱۵۱
- ۳- شهرستانهای ایران
- ۱۵۹
- ۴- کارنامک اردشیر پاپکان
- ۱۶۳
- ۵- نامه تشر
- ۱۶۶
- ۶- قانون نامه پهلوی
- ۱۷۱
- ۷- مجموعه بختیشوع
- ۱۸۶
- ۸- تاریخچه کرخ بیت سلوک (سلوک)
- ۱۹۴
- ۹- رویدادنامه ادیانه
- ۱۹۹
- ۱۰- آثار سریانی پیرامون شرح احوال اولیاء و قدیسان
- ۲۰۵

- بخش سوم - ایران در سده سوم میلادی
- ۲۱۳
- ۱- وحدت ایران و شهرهای جدید
- ۲۱۵
- ۲- سیاست خارجی شاپور اول
- ۲۲۶
- ۳- تقسیمات اداری و ارضی ایران
- ۲۳۹

- بخش چهارم - نظام اجتماعی و مالکیت ارضی در ایران
- ۲۴۷
- ۱- پیشرفت مناسبات اجتماعی در ایران
- ۲۴۹
- ۲- خانواده
- ۲۵۵
- ۳- تملک برده
- ۲۶۷
- ۴- دستکرت
- ۲۸۶
- ۵- کانالهای آبیاری (قناتها)
- ۲۹۱
- ۶- آسیاب
- ۲۹۵
- ۷- مالکیت فتودالی (اقطاعی) بر زمین
- ۲۹۹

- بخش پنجم - اهمیت شهرها در نظام اجتماعی ایران طی سده‌های چهارم و پنجم میلادی
- ۳۰۹
- ۱- جمعیت شهرها و سازمان یافتن کارپیشه‌وران
- ۳۱۱

۳۱۹	۲- کارگاه‌های بافندگی
۳۴۱	۳- باج و خراج در شهرها
۳۵۴	۴- بازرگانی و شرکت‌های تجارتي
۳۶۶	۵- وام- وثیقه- بخشش
۳۷۴	۶- وضع «شهرهای شاهی» در اوایل سده‌های میانه
۳۸۱	۷- نظام طبقاتی ایران و اصناف شهری
۳۸۹	بخش ششم- نهضت مزدکیان
۳۹۱	۱- نهضت مزدکیان
۳۹۳	۲- مسایل تاریخ‌شناسی و مآخذشناسی در نهضت مزدکیان
۴۱۲	۳- پایگاه‌های اجتماعی نهضت مزدکیان و سیاست کواد(قباد)
۴۳۷	۴- نهضت مزدکیان در محیط غیرزرتشتی
۴۴۲	۵- شورش خوزستان در زمان خسرو انوشیروان
۴۵۴	۶- پی‌آمدهای نهضت مزدکیان
۴۵۸	۷- پایان سخن
۴۶۱	ضمایم و ملحقات- پیرامون تاریخ آینه‌های دینی در ایران
۴۶۳	۱- نهضت دینی سده سوم میلادی
۴۸۰	۲- جشن شهر بگمود- تیرگان
۴۸۶	۳- آکادمی نصیبین (مکتب سریانی)
۴۹۱	۴- آموزش و زندگی در آکادمی نصیبین
۵۰۳	فهرست مآخذ
۵۱۵	فهرست اعلام
۵۱۷	۱- فهرست نام‌های کسان
۵۳۰	۲- فهرست نام‌های جغرافیایی و نام‌های دیگر

پیشگفتار مترجم

کتابی که اینک از نظر خواننده می‌گذرد از برجسته‌ترین آثار است که توسط محققان ایران‌شناس شوروی تاکنون پیرامون وضع شهرهای غرب ایران بویژه میان رودان که اعراب نام بین‌النهرین بر آن نهادند نگاشته شده است. یکی از بررسی‌های عمده مؤلف، پیرامون شهرهای ایرانی میان رودان است که طی سده‌های دراز همواره بخشی از سرزمین و کشور ایران به شمار می‌رفت و تاختگاه دو سلسله مشهور پارتیان و ساسانیان در یکی از شهرهای آن به نام کتسفون (تیسفون) نهاده شده بود. از عمده‌ترین پژوهش‌های نگارنده کتاب مقایسه مجموعه‌های حقوقی موجود از جمله قانون‌نامه پهلوی «ماتیکان هزارداتستان» با مجموعه حقوقی بختیشوع است. نگارنده با احاطه به زبانهای پهلوی و سریانی مجموعه بختیشوع را بتقریب ترجمه‌ای از «ماتیکان هزارداتستان» دانسته و مشابهت میان بندها و مواد این دو مجموعه را یادآور شده است. دیگر از پژوهش‌های برجسته مؤلف اشاره به شیوه زندگی، آداب و ستهای ساکنان غرب ایران و پیوند آن با آداب و سنن دیگر نواحی میهن ما از جمله خراسان و ورارود (ماوراء النهر) است. کتاب حاضر اسناد و مدارک بسیار ارزنده‌ای را برای مطالعه و پژوهش در اختیار خوانندگان و اهل تحقیق قرار می‌دهد و در واقع مرجع و مأخذی است ارزشمند.

گرچه هدف اصلی نگارنده بررسی جهات و جوانب متنوع تاریخ و فرهنگ ایران طی

سده‌های سوم - پنجم میلادی بود، با این وصف به منظور روشن کردن جهات مذکور وی ناگزیر به شرح وضع شهرهای ایران در روزگار سلوکیان و پارتیان بازگشته به قیاس جهات وجوانب اقتصادی و اجتماعی آن روزگار با عصر مورد نظر پرداخته است. این تحقیق از دیدگاه بررسی شهرهای ایران و مقایسهٔ اوضاع اقتصادی و اجتماعی عصر ملوک الطوائفی پارتیان با دوران وحدت ایران در روزگار ساسانیان و ظهور شهرهای نویناد حایز اهمیتی بسزا است. کتاب همچنین حاوی مطالبی پیرامون تقسیمات ارضی و دولتی ایران است. مؤلف ضمن بررسی مجموعه‌های حقوقی و دیگر اسناد و مدارک، وضع خانواده در ایران را مورد پژوهش قرار داده است. کتاب حاوی مطالب بسیار ارزنده‌ای پیرامون دستکرتها و پیشرفت صنعت و بازرگانی و چگونگی معاملات و مبادلات در ایران عهد ساسانی است. مؤلف به جنبش مزدکیان و مقایسهٔ آن با نهضت مانویان و نیز به وضع مسیحیان ساکن ابرانشهر، جنبشهای مذهبی سدهٔ سوم میلادی و اعیاد دینی ایرانیان اشارتی دارد که درخور توجه و تعمق بسیار است.

کتاب با همهٔ ارزش و اعتبار دارای نقیصه‌ای نیز هست. مشابه این نقیصه را در اغلب آثار و نوشته‌های محققان و مورخان شوروی پیرامون مسایل اجتماعی می‌توان یافت. این نقیصه از آنجا سرچشمه می‌گیرد که می‌کوشند جامعهٔ بشری را بی‌در نظر گرفتن شرایط اقلیمی و مشخصات قومی به صورتی تغییرناپذیر از مراحل نام‌گذاری شدهٔ معینی عبور دهند. متأسفانه مؤلف دانشمند که از این نقیصه برکنار نمانده، به نتیجه‌گیریها و نظریه‌پردازیهای پرداخته است که با ویژگیهای اقلیمی، اجتماعی و اقتصادی سرزمین ما سازگار بنظر نمی‌رسند. مؤلف می‌کوشد نظام اجتماعی ایران در روزگار سلوکیان و پارتیان را نظام برده‌داری و نظام اجتماعی عهد ساسانی را نظام فئودالی معرفی کند. حال آن‌که این ادعا منطبق بر واقعیات نیست و نمی‌توان اوضاع سرزمینهای غربی سوریا و بین‌النهرین را که در ازمنهٔ بسیار دور جایگاه دولتهای برده‌داری آشور و بابل بودند، به سراسر ایران تعمیم داد. در ایران به سبب کم‌آبی و دور بودن روستاها از یکدیگر، تولید بردگان سودمند نمی‌افتاد. از این رو شرایط خشک اقلیمی خود شیوهٔ دیگری را در تولید عرضه کرد. زیرا استفاده از نیروی کار به شیوهٔ برده‌داری مستلزم صرف هزینه‌های فراوانی می‌شد که پاسخگوی سود و درآمد حاصله از کار بردگان نبود. گذشته از آن مناسبات برده‌داری در آن بخش از اراضی بابل و آشور که تابع دولت ایران بودند از سده‌های دراز پایان گرفته بود. هیچ دولتمداری نمی‌تواند نماینده نظام اجتماعی و اقتصادی کشور خود نباشد. هرگاه ما جامعهٔ برده‌داری می‌داشتیم، چگونه با سقوط بابل بردگان آزاد شدند؟ آیا گویاتر از الواح تخت جمشید مدرکی می‌توان ارائه کرد که در آن کارگران از دست‌مزد نقدی و جنسی برخوردار بودند؟ مگر بردگان مزد می‌گرفتند؟ هرگاه شخص در برابر کار انجام شده چه نقدی و چه به صورت جنسی مزد کار خود را دریافت کند، دیگر برده نیست، بلکه فروشندهٔ نیروی کار خویش است. چنین شخصی را می‌توان مزدور نامید ولی نام برده بر آن نمی‌توان نهاد. بی‌گمان در روزگار آن گذشته تولیدکنندگان سرزمین ما تحت ستم معینی قرار داشتند، ولی برده نبودند. متأسفانه مؤلف به سبب گرایشهای فکری معین نتوانست خود را از چارچوب بعضی آموخته‌ها رها سازد و میان بندگان خانگی و بردگان تولیدکنندهٔ نعم مادی تفاوتی قایل شود. همین آموخته‌ها مانع از درک صحیح واژهٔ بندگان (بنده) گردید. حال آن‌که بندگان چنان

که از نامستان پید است گونه‌ای وابستگیان بودند که نخست در خدمت قبیله و پس آنگاه در خدمت سالاران قرار داشتند. می‌توان واژه‌بندگ را تا اندازه‌ای با واژه لاتینی واسال Vassal و واژه عربی موالی نزدیک دانست. نقص یاد شده موجب گشت که مؤلف جماعات روستایی درون قبایل و رعایای وابسته به جماعات قبیله‌ای را گونه‌ای برده به شمار آورد. با این وصف تحقیق نگارنده کتاب پیرامون جماعات روستایی صرفنظر از نقیصه یاد شده دارای اهمیتی بسزا است.

مؤلف چنان که باید میان دو واژه «بندگ» و «ان شهرینگ» یا بیگانه غیر متعلق به کشور چندان تفاوتی قایل نشد. حال آن که «ن شهرینگان» یا اسیران جنگی وضعی مغیر با بندگان داشتند. ان شهرینگان به جبران ویرانی و جنگ موظف بودند به کاری برده‌وار دست زنند. ولی بندگان این چنین محروم نبودند. با این وصف ان شهرینگان از امتیازهایی برخوردار می‌شدند که با خصوصیات جوامع و نظامهای برده‌داری مغایرت داشت.

در ایران باستان بندگان عامل مستقیم تولید به شمار نمی‌رفتند. زیرا بخش عمده تولید نعم مادی بر کار فاقد دستمزد مبتنی و متکی نبود. بندگان به عنوان عضوی وابسته (بندشده) به خانواده محسوب می‌شدند که خود از بقایای دوران پدرسالاری و نظام عشیره‌ای است. عدم توجه به این نکته بسیار مهم مؤلف را به ذکر مطالبی واداشت که در واقع منطبق بر ویژگیهای اقتصادی و اجتماعی ایران در روزگار باستان نیست. با این وصف نگارنده ضمن شرح جزئیات زندگی جامعه مطالبی را عنوان کرد که با آموخته‌هایش سازگاری نداشت. مؤلف که وجود برده‌داری در پی نظام پدرسالاری را امری ناگزیر و قطعی دانسته است، ضمن بررسی اوضاع ایران با مشکلاتی مواجه گردید و با چار از اعتراف شد که «این نظر در همه جوامع و ادوار نمی‌تواند صادق باشد». وی در جای دیگر اشاره می‌کند که «بعضی پدیده‌های موجود در ایران و بین‌النهرین با پدیده‌های ریح در سرزمینهای غربی که از روزگاران بسیار کهن هلنیستی رواج یافته بودند، بتقریب مشابهتی ندارند».

مؤلف خود اشاره دارد که «برده می‌توانست از حق مالکیت برخوردار باشد و اموال و دارایی خود را تصاحب کند». آیا چنین کسی را می‌توان برده نامید؟ برده به مفهوم مارکسیستی کلمه فاقد هرگونه مالکیت است. او حتی مالک جان خود نیست، چه رسد به اموال و دارایی. مؤلف در جای دیگر کتاب چنین اشاره می‌کند «برده‌ای که در این اراضی به کار می‌پرداخت قطعه زمینی ویژه خود داشت». نگارنده بری بردگان حق بازخرید قایل بود. این نکته‌ای است درخور تعمق که نمی‌تواند با دریافت مارکسیستی قابل انطباق باشد. جالبتر آن که این حق شامل حال اسیران جنگی و به دیگر سخن ان شهرینگان بوده نه بندگان. گذشته از آن ان شهرینگان نیز پس از مدتی آزاد می‌شدند و حق داشتند در شهرهایی که برای اقامت آنان تعیین می‌شد آزادانه زندگی کنند. نمونه روشن این مدعا شرح زندگی اسیرزاده‌ای به نام پوسی یا پوسی کروگبد است که مؤلف خود با تفصیل بدان اشاره کرده است. وی می‌نویسد «اسیران رومی مقیم ایران در وضع و شرایط رضایتبخشی بسر می‌بردند». در دنباله سخن آمده است که پوسی در شهر شاپور اقامت گزید و «از همان شهر همسری ایرانی اختیار کرد و او را به دین مسیح درآورد».

آری این اسیرزاده ان شهرینگ که از وضع رضایتبخشی برخوردار بوده، حق داشته است

همسر ایرانی (زرتشتی) اختیار کند و حتی او را به دین مسیح در آورد. این وضع اسیران و اسیرزادگان یا ان‌شهریگان بود. بی‌گمان بندگان از امتیازهای بیشتری نسبت به ان‌شهریگان برخوردار بودند. مطالعه وضع بندگان سبب شد که مؤلف به تفاوت شرایط زندگی این گروه توجه و چنین اشاره کند که وجود برده‌های خانگی از ویژگیهای شرق است که تا مدتی دراز ادامه داشت.

بحث پیرامون این نکته که نظام تولیدی برده‌داری و یا فئودالی به گونه مغرب زمین در ایران باستان وجود داشته است یا نه از حوصله این مقدمه کوتاه خارج است. توجه خوانندگان را به شرحی که مترجم در کتاب «آب و فن آبیاری در ایران باستان» ارائه کرده است جلب می‌نماید. کتاب حاضر توسط مؤسسه تحقیقاتی دانشگاه سوربون فرانسه زیر نظر استاد کلود کاهن Claude Cahen از متن روسی به زبان فرانسوی ترجمه شد. از این رو مترجم با مقابل قرار دادن دو متن روسی و فرانسوی کتاب به ترجمه آن مبادرت ورزید. در متن فرانسوی بعضی جمله‌های متن روسی را نمی‌توان یافت. لذا مترجم متن اصلی را اساس کار قرار داد. گاه در مطالب و نامها تفاوت‌هایی در متون فرانسوی و روسی کتاب دیده شد که مترجم در جای خود بدانها اشاره کرده است. تنها نکته مهمی که ذکر آن ضرور می‌نماید وجود يك بخش در متن فرانسوی کتاب است که در متن روسی وجود ندارد. بخش مذکور زیر عنوان «شورش خوزستان در زمان خسرو انوشیروان» آمده است. دریغم آمد که این بخش ترجمه نشود و از دیده اهل تحقیق دور ماند. از این رو به ترجمه متن فرانسوی این بخش مبادرت شد. برخورد فرض می‌دانم از محقق محترم آقای احمد سمیعی که مترجم را در تدارك این بخش یاری کرده‌اند سپاسگزار باشم. تذکرات و اشارات مترجم در متن میان دو هلال با افزودن حرف -م و در پایین صفحات با ستاره آمده است.

عنایت الله - رضا

تهران - آبان ۱۳۶۵

پیشگفتار نگارنده کتاب

نگارنده در اثار و نوشته‌های پیشین خود از نقش بسیار ارزنده بین‌النهرین و ایران در امر مبادله کالا و بازرگانی میان کشورهای حوضه دریای مدیترانه، خاورمیانه و خاور دور در اوایل عصر فنودالیم مطالبی ارائه کرده است. ایران تنها عامل توانزیت در کار بازرگانی نبود. کلاهایی که از سوی صنعتگران و پیشه‌وران ایرانی تولید می‌شد در اراضی وسیعی از آسیا، آفریقا و اروپا شهرتی بسزا داشت. حرفه‌ها و پیشه‌ها و نیز امر بازرگانی در شهرها بسط و توسعه یافت. از این رو بررسی و مطالعه شهرها که توجه بسیاری را به خود معطوف داشته در این اثر مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است.

شهر که خود از پدیده‌های اجتماعی است در این کتاب از سوی نگارنده به صورتی منجز و برپایه اسناد تاریخی، همراه با دیگر پدیده‌های اجتماعی بررسی شده است. ویژگی شهرها و نیز نقش و سهم آنها در اقتصاد عمومی و نظام سیاسی کشور به صورتی پویا در جریان پیشرفت نظام یاد شده مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته است. بررسی و پژوهش در زمینه نقش شهرها در حیات اجتماعی - اقتصادی در اوایل عصر فنودالیم یعنی سده‌های سوم تا پنجم میلادی ایجاب می‌کرد که ویژگی‌های این دوره و نیز ادوار پیش از آن بررسی و مقایسه شوند. مسئله شهرهای کهن میان رودان (بین‌النهرین) و ایران در روزگار اسکندر مقدونی و سرداران و جانشینان وی موضوع اصلی

این کتاب نیست. ولی مقایسه برخی جهات وجود نظام اجتماعی ایران در سده‌های سوم تا پنجم میلادی، از جمله مقایسه وضع خاص شهرهای این دوره با ادوار گذشته ایجاب می‌کرد که وضع شهرهای این منطقه در روزگار فرمانرویی پارتیان نیز مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. در این کتاب از منابع شرقی بهره فراوان گرفته شد. این منابع در گذشته یا بندرت مورد استفاده قرار می‌گرفتند و یا این که محققان بدانها توجهی مبذول نمی‌داشتند. در این کتاب مدارك مأخوذ از منابع شرقی پایه و اساس تحقیق نگارنده را تشکیل داده است.

داشتن تصویری بالنسبه روشن پیرامون شهرها و نظام اجتماعی سرزمینهای خاور نزدیک در دوره‌های معین، تنها از طریق بررسی حوادث تاریخی، از جمله بررسی سیاست خارجی امکان‌پذیر است. بدون توجه به سیاست خارجی، درك سیاست داخلی نیز بسی دشوار و گاه نامیسر است. به عنوان نمونه باید یادآور شد برای داشتن نظری روشن پیرامون شهرها، بررسی پیکار میان دولتهای پارت و روم امری است بسیار ضروری. این کار ما را در امر شناختن مبارزه‌های درونی که از ریشه‌های اجتماعی عمیقی برخوردار بوده‌اند، باری می‌کند. تنها در این شرایط است که می‌توان به علل لغاء خودمختاری بعضی از شهرها و برکناری فرمانروایان برخی دیگر و نیز ضعف و زوال گروهی از شهرها پی برد. یکی از علل عمده لشکرکشی شاهنشاهان ایران در سده‌های سوم و چهارم میلادی، نیاز به نیروی کارگران و کوشش بخاطر استفاده از نیروی کار اسیران جنگی بود که به گونه‌ای برده بدل می‌شدند. زیرا بحران عمومی سیستم استثماربرده‌داری حوضه دریای مدیترانه و خاور نزدیک، در بین‌النهرین و غرب ایران نیز مؤثر افتاد.

در این مورد، وضع نصیبین به عنوان یکی از مراکز مهم سوق‌الجیشی و اقتصادی قابل توجه است. پیکارهای لشکریان پارت و روم که اغلب پیرامون نصیبین روی می‌داد، موجب آگاهی بیشتری درباره تاریخ روابط اجتماعی - اقتصادی و سیاسی می‌گردد.

به هنگام بررسی نظام اجتماعی و وضع شهرها در حوضه رود دجله در عصر ظهور مناسبات فئودالی، بیان مطلب پیرامون پدیده‌هایی که در ظهور این مناسبات سخت مؤثر افتادند، ضرور می‌نمود. وظیفه تحقیق ایجاب می‌کرد که سرچشمه صور مالکیت فئودالی و چگونگی ونحوه بهره‌کشی آن مورد توجه و بررسی قرار گیرد. این امر نیز سبب شد که ویژگیهای نظام برده‌داری پیشین در منطقه خاور نزدیک بررسی گردد. با این که امر کشت و زرع در برخی از کشتزارها، توسط بردگان متعلق به برده‌داران بزرگ صورت می‌گرفت، معهذا بخش بزرگی از مزارع همچنان در تصرف جماعات بود. جماعت روستایی که روستاییان در پناه آن زندگی می‌کردند، مالیاتها را به صورت جمعی و کلی می‌پرداخت و پرداخت مالیات را با ضمانت خود تأمین و تضمین می‌کرد. در روزگار پارتیان نابرابری اقتصادی در جماعات و سقوط و انحطاط آنها مشهود گردید. دلیل این امر آن بود که به جماعات اجازه داده شد کشتزارهای خود را به فروش رسانند. یکی از ویژگیهای سده‌های سوم تا پنجم میلادی فروش و اجاره اراضی خصوصی به ملاکان در مقیاسهای گونه‌گون بود.

ظهور اشکال مالکیت مشروط بر زمین، احاره‌های درازمدت، وابستگی تولیدکننده به زمین، شکل‌های دوره گذر از برده‌داری، واگذاری برخی آزادیها به بردگان و دیگر ویژگیها، همه

نمونه‌هایی از پدید آمدن فتودالیسم در بین‌النهرین و ایران بودند. در روزگار شکل گرفتن مناسبات جدید فتودالی، شهرها فزونی گرفتند و گسترش یافتند. ظهور این پدیده در شرایط فتودالیسم شرقی امری بدیهی بوده است. زیرا در شرق، گسترش مناسبات فتودالی با ضعف و انحطاط حرفه‌ها، بازرگانی و سقوط و زوال شهرها همراه نبوده است. در شرق رشد مناسبات فتودالی با بقای شهرها و حفظ مقام و اهمیت آنها توأم بود. بخشی از اقتصاد جنبه کالایی داشت. از این‌رو حرفه‌ها و بازرگانی نه تنها راه زوال نیمودند، بلکه از اهمیت خاصی نیز برخوردار گشتند.

از سده سوم میلادی عناصری از فتودالی شدن جامعه و مناسبات فتودالی به چشم می‌خورد. ظهور این پدیده متعلق به سده‌های پیشین بود. مدارک و شواهدی وجود دارند که مؤید این نکته‌اند. شدت گرفتن و اوج حریان فتودالی شدن جامعه ایران پس از سده پنجم میلادی روی داده است. این سده، عصر جنبش مزدکیان است که در درجه نخست با تابعیت فتودالی جماعات روستایی به مخالفت برخاست.

در تاریخ‌شناسی شوروی و دیگر کشورهای جهان، هنوز اثری پدید نیامده است که مسئله ظهور مناسبات فتودالی در خاور نزدیک را مورد بررسی قرار داده باشد. این اثر به توضیح نقش و اهمیت شهرها در اوایل دوران فتودالیسم اختصاص یافته است. مآخذ مکتوب به زبانهای شرقی مکان داده‌اند تا وضع شهرهای ایران و بین‌النهرین (میان‌رودان) که بخشی از کشور ایران بوده است، در طول چند سده مورد بررسی و مقایسه قرار گیرد.

بخش نخست

شهرهای میان رودان (بین النهرین) و ایران

در روزگار سلوکیان و پارتیان

شهرهای میان رودان (بین‌النهرین) و ایران در عصر هلنیسم

هجوم یونانیان و مقدونیان در سدهٔ چهارم پیش از میلاد به اراضی آسیا، توجه و عکس‌العمل بسیاری از معاصران این رویداد را سبب گردید. شرح زندگانی اسکندر مقدونی و لشکرکشیهای او با افسانه در آمیخت. تأثیری که این لشکرکشیها بر جای نهاد، بسیار عمیق بود. زیرا پس از لشکرکشیها، مستعمره کردن سرزمینهای آسیا ادامه یافت (یونانیان و مقدونیان در سرزمینهای اشغال شده باقی ماندند). از این رو منابع و مآخذ آن روزگار تنها به شرح لشکرکشیها و تاریخ نظامی محدود نشدند. از مآخذ آن دوره، آگاهیهای دیگری را نیز می‌توان بیرون کشید.

در طول بیست و چهار قرن از این اشغالگر و لشکرکشیهای افسانه‌ای او، قهرمانی جهانی ساخته و پرداخته شد و آثار و نوشته‌های زیادی پدید آمد. آلت‌هایم که یکی از پژوهندگان این آثار و نوشته‌ها است، بدرستی اردوی اسکندر را «لژیون» نامید. ولی به موازات داستانهای قهرمانی، آثاری پژوهشی پدید آمدند که بیشتر جنبهٔ تاریخی دارند. تاریخ این نوشته‌ها متعلق به دوران پس از لشکرکشی یونانیان و مقدونیان به آسیای مقدم و میانه است.

بررسی مجموعه کتابشناسی آثار ونوشته‌های مربوط به تاریخ هلنیسم و استانهای روم از وظیفه این پژوهش خارج است. در این کتاب تنها بخشی از مسایل مربوط به تاریخ شناسی عنوان شده است. سبب ذکر منابع و مآخذ مورد نظر نیز آن است که مسایل طرح شده در این پژوهش و نیز دیگر مسایل مربوط به آن در آثار پیشین نگارنده عنوان نشده بود.

کتاب تاریخ هلنیسم نوشته درویزن^۱ گشاینده مرحله جدیدی در کار پژوهش این دوره بوده است. این اثر بسیار ارزنده سرآغازی جهت پژوهش بخش بسیار جالبی از تاریخ بود. از رهگذر این پژوهش بسیاری از محققان توانستند مطالب متعددی را مورد بررسی قرار دهند. در نوشته‌های مربوط به هلنیسم مسأله شهرها به عنوان مراکز فرمانروایی یونانیان و مقدونیان از اهمیتی بسزای برخوردار است. دولت شهر یکی از پدیده‌ها و شکل‌های بسیار رایج اتحاد سیاسی در نظام برده‌داری به شمار می‌رفت. پژوهش پیرامون این مسئله در دو جهت صورت گرفت: نخست فهرست شهرهای عمده و اصلی که نام آنها از سوی یونانیان تغییر داده شده بود، تهیه و تنظیم گردید. محل این شهرها که به مهاجرنشین (کلنی) و زیستگاه یونانیان بدل گشته بود، مشخص شد. جهت دوم، مسئله بنا و احداث شهرها و موقعیت آنها بود که همانند پولیسهای Polis یونان به صورتی مستقل اداره نمی‌شدند و یا این که با محدودیتهایی همراه بودند.

باید یادآور شد که پژوهش در این زمینه بتقریب تمام و کمال با استفاده از منابع یونانی و لاتینی، بویژه منابع و مآخذ مربوط به آسیای صغیر صورت گرفته است. بهره‌گیری از منابع یهودی نیز سبب شد اطلاعاتی پیرامون وضع شهرهای ساحلی سوریه و فینیقیه بدست آید. ولی مآخذ بدست آمده تنها بررسی تاریخ سیاسی سرزمینهای شرقی را ممکن ساخته بودند.

کتاب حاضر حاوی بررسی مآخذ مربوط به اراضی حوضه رود دجله است. در مآخذ مذکور اطلاعات مربوط به عصر سلوکیان بسیار اندک است. اطلاعات مذکور تنها از مآخذ بسیار کهن یونانی بدست آمده است. استفاده از منابع و مآخذ موجود به زبانهای شرقی امکان داده‌اند تاریخ این نواحی به صورتی وسیع‌تر و عمیق‌تر مورد بررسی قرار گیرند و تنها به ذکر حوادث و داستانهای جنگی محدود نشوند.

۱- H. G. Droysen: Geschichte des Hellenismus, ۳, Göttingen, 1843

تاریخ سیاسی سلوکیان زمینه را برای پژوهشهای خاصی فراهم آورد که تحقیق پیرامون اراضی حوضه رود فرات از آن جمله است.^۲ در ضمن توجه خاصی به وضع شهرهای یونانی مبذول گردید. از جمله گفته شده که این شهرها به فرمان اسکندر مقدونی از پرداخت مالیات به «بربرها» (که مقصود ایرانیان است) معاف شدند. ولی انتیوخوس (آنتیوکوس) اول (یا دوم) خواست که اهالی اریتره مالیات بپردازند.^۳ این آگهیها که از منابع متعلق به آسیای صغیر بدست آمد، حاوی نوشته‌هایی از روزگار سلوکیان بود.

بررسی نکته به نکته و دقیقتر آثار باستانی سبب پدید آمدن پژوهشهای ارزنده‌تری شد^۴ که مقامات مندرج در دایرةالمعارف عهد باستان^۵ از آن جمله‌اند. در کتاب تاریخ سرزمینهای زیر سلطه سلوکیان مطالب ارزنده‌ای ارائه شده است. در پیرامون مرز ساتراپ نشینهای پنجم ونهم و به دیگر سخن سوریه و بابل مطالعات دقیقی صورت گرفته است. بررسی واژه کلسیریا Coelesyrie که بسیار رایج شده بود، مورد توجه خاص واقع گردید.^۶ نوشته دوسوچه از این دیدگاه و چه از نظر تاریخچه راهها بسیار ارزنده و قابل توجه است. این اثر، ارزش و اهمیت فراوان خود را تا امروز نیز حفظ کرده است. در این کتاب بخشها و فصلهایی به روزگار سلوکیان و در پی آن به دوران فرمانروایی رومیان اختصاص یافته و حاوی مطالب بسیار ارزنده و مفصلی است. نقشه‌های تاریخی - جغرافیایی و طرح راهها به این اثر جلوه و درخشش خاصی بخشیده است.^۷

بررسی و پژوهش پیرامون تاریخ استانهای شرقی امپراتوری روم پس از انتشار شرح ارزنده و درخشان مومزن Mommsen در جلد پنجم کتاب تاریخ روم همچنان رو به پیشرفت و کمال داشت. تحقیق پیرامون استانهای «عربی» و «سوریایی» سبب پدید آمدن مدارك ارزشمند تازه‌ای شد.^۸ در این زمینه باید از

2- E. R. Bevan. *The House of Seleucus*, I. London, 1902. p. 221-222.

3- A. Bouché-Leclercq. *Histoire des Seleucides (323-64 avant J.C.)*, Paris, 1913, pp. 460, 462.

4- R. Schubert. *Die Quellen zur Geschichte der Diadochenzeit*, Leipzig, 1914.

5- Pauly Wissowa. *Realencyclopädie für Altertumswissenschaft*, Hbd. 33, 1936.

6- U. Kahrstedt. *Syrisch Territorien in hellenistischen Zeit*, Abhandl. der Göttingischen Gesellschaft, Phil.-hist. Klasse Berlin, 1926, N.F., XIX, 2, s. 1.6, 14-34.

7- R. Dussaud. *Topographie historique de la syrie antique et medievale*, Paris, 1927.

8- E. Brünnow und A. Domaszewski. *Die Provincia Arabia*, Strasburg, I, 1904; II, 1905; III, 1909-E. S. Bouchier. *Syria as a Roman Province*, Oxford, 1916-Dobiasz. *Histoire de la province*

پژوهش پوآدبار یاد کرد که عکسهای هوایی از مرزهای روم در صحرای سوریه فراهم آورد و در این نواحی ویرانه‌هایی از یکرشته دژها، پایگاه‌ها و چاههایی که رومیان در طول این مرز ساختند، کشف کرد^۹.

با حفاریهای بسیار ارزشمند در ناحیه دورا-اروپوس Dura-Europos صحایف تازه‌ای بر تاریخ خاور نزدیک افزوده شد. قصبه کوچك دورا در کنار فرات که از سوی مقدونیان پدید آمده بود، بعدها توسط رومیان احیا شد و به یکی از دژهای مرزی بدل گردید. آثار بدست آمده از فرهنگ مادی در این اراضی، تصورات جذیدی را پیرامون عوامل پدید آورنده این آثار سبب گشت. نفوذ و تأثیر یونانیان، پارتیان و رومیان در آثار معماری و هنری نواحی بین النهرین بسیار بوده است. نه تنها نقشها و مجسمه‌ها، بلکه نوشته‌های متنوع بسیاری که در نتیجه حفاریها بدست آمد، توجه پژوهندگان را به خود معطوف داشت. افسوس که نوشته‌ها ناقص بودند. ولی در نتیجه حفاریهای مذکور نه تنها سیمای خارجی، بلکه وضع داخلی شهرهای خاور نزدیک در روزگار هلنیسم و عصر رومیان معلوم و مشخص گردید. ضمن کشف پرستشگاههای بت پرستان که خدایان گونه‌گونی را ستایش می‌کردند، کنیسه‌های یهودان و کلیساهای مسیحیان نیز کشف گردید.

ضمن پژوهش معلوم شد که اسناد و نوشته‌های بدست آمده به زبانهای مختلف اند. در نخستین دوره حفاریها از دژهای رومیان، نه تنها نوشته‌های یونانی و مقدونی، بلکه نوشته‌های پارتی نیز بدست آمد. نامهای آرامی و تازی مردم سرزمین بین النهرین و سوریه نه تنها در نوشته‌های یونانی، بلکه در نوشته‌های آرامی نیز خوانده شد. ضمن حفاریهایی که در بهار سال ۱۹۲۸ صورت گرفت، نخستین نوشته‌ها به خط آرامی کشف گردید^{۱۰}. متعاقب آن نوشته‌هایی بر روی چرم^{۱۱} و سرانجام نوشته‌هایی بر دیوار بدست آمد که به خط سامی نزدیک به استرانگلو Estranghélo است^{۱۲}. بر روی ظرف نقره‌ای که از دورا بدست آمد نوشته‌ای ناقص

romaine de Syrie. Praha, 1924.

9- Poidebard. *La trace de Rome dans le desert de Syrie*, I-II. Paris, 1934.

10- *The Excavations at Dura-Europos*, ed. by P.V.C. Baur and M.J. Rostovtzeff. Spring 1928. New Haven. Yale University Press, 1929.

11- *The Excavations at Dura-Europos*, ed. by P.V.C. Baur and M.J. Rostovtzeff. October 1928-April 1929. New Haven, Yale University Press, 1931.

12- *The Excavations at Dura-Europos*, ed. by P.V.C. Baur, M.J. Rostovtzeff, A.R. Bettinger.

ومعیوب به خط استرانگلو مشاهده شده است که از نظر کتیبه‌شناسی مشابهت خاصی با دست‌نوشته متعلق به سال ۴۱۱ موجود در موزه بریتانیا دارد. با این تفاوت که نوشته ظرف نقره‌ای مذکور قدیمتر است و گمان می‌رود متعلق به سده سوم میلادی باشد^{۱۳}. همراه با نوشته‌های یونانی که از خانه‌ها و کاخهای فرمانروایان بدست آمد^{۱۴}، دست‌نوشته‌ها و کتیبه‌هایی نیز ضمن حفاری در کنیسه‌های یهودان کشف گردید^{۱۵}. اکتشافهای بعدی امکان داد که به اسناد آرامی، بویژه جغرافیایی و نامهای خاص مندرج در نوشته‌های مذکور توجه فراوانی مبذول گردد^{۱۶}. حفاری در بازارها و میدانها موجب احیای منظره شهر شد^{۱۷}. ضمن حفاری در گورستان، اطلاعات غیرمنتظره‌ای بدست آمد و گورهایی با تابوتهای سفالین کشف گردید. این تابوتهای ونحوه خاک سپاری، همانند تابوت و یادآور خاک سپاری ایرانیان بود^{۱۸}.

اشیاء بدست آمده از دورا-اروپوس موجب شد که به آثار و کتیبه‌هایی از این عصر که گمان می‌رفت به زبانهای شرقی نوشته شده باشند، توجه وافر مبذول گردد. ولی اغلب اسناد و نوشته‌ها به زبان یونانی بودند.

نوشته‌های بدست آمده از آسیای صغیر، آگاهیهای قابل ملاحظه‌ای از روزگار هلنیسم بدست داد. بررسی این آثار مدتها پیش از حفاریهای دورا صورت گرفت. ولی اشیاء بدست آمده از دورا موجب پدید آمدن نقطه‌نظرهای تازه‌ای پیرامون اطلاعات حاصل شده از کتیبه‌های آسیای صغیر درباره وضع شهرها گردید.

کتاب دو جلدی کومون اطلاعات ارزشمند و جامعی از حفاریهای دورا-اروپوس در سالهای ۱۹۲۳ - ۱۹۲۲ ارائه کرد. در مقدمه این کتاب

November 1929-March 1930 New Haven, Yale University Press, 1932, P. 69 and etc.

13- *The Excavations at Dura-Europos*, ed. by P.V.C. Baur, M.J. Rostovtzeff, A.R. Bellinger. October 1930-March 1931. New Haven, Yale University Press, 1933, P. 178-180, 181.

14- *The Excavations at Dura-Europos*, ed. by M.J. Rostovtzeff. October 1931-March 1932. New Haven, Yale University Press, 1934.

15- *The Excavations at Dura-Europos*, ed. by M.J. Rostovtzeff, A.R. Bellinger etc. October 1932-March 1933. New Haven, Yale University Press, 1936, p. 502.

16- *The Excavations at Dura-Europos*, 1933 1934 and 1934 1935. New Haven, Yale University Press, 1939, p. 438-441.

17- *The Excavation at Dura-Europos*, 1935-1936. Part I. The agora and bazar. New Haven, Yale University Press, 1944.

18- *The Excavation at Dura-Europos*, 1935-1936. Part II. The necropolis. New Haven, Yale University Press, 1946.

نتیجه‌گیریهای جالب توجهی پیرامون زمان احداث شهر و تاریخچه بناهای آن ارائه شده است. مقدمه با اطلاعاتی از مورخان باستان درباره شهر دورا همراه گشت و تکمیل شد.^{۱۹}

تحقیق پیرامون شهرهایی که بر سر راههای کاروان‌رو قرار گرفته بودند، بتقریب رنگ دیگری داشت. از میان شهرهای مذکور شهر پالمیر (تدمر) مقام نخست را احراز نمود. در این زمینه بویژه نوشته‌های مؤلفان قدیم در پیرامون سرزمین اوسروئن (خسرون) و تختگاه آن ادسا- ادس Edesse (الرها) جالب توجه است. تاریخ دودمان ابگار که فرمانروایی خویش را از اواخر سده پیش از میلاد آغاز کرده بودند، از سوی روستوفتسف مورد تحقیق و بررسی قرار گرفت. وی ابگارها را «دودمان فرمانروای نیمه ایرانی» و فرهنگ آن سرزمین را «فرهنگ نیمه ایرانی» نامید.^{۲۰} این دانشمند معتقد بود که راه وروش ادینت [اذینه = اذنات] Odionath پالمیری (تدمری) که خود را «خلف وجانشین ارشکیان - اشکانیان» می‌نامید از سنتهای پارتی منشاء گرفته است.^{۲۱}

در اثری بزرگ که پیرامون شهرهای نواحی روم شرقی (بیزانس) نوشته شد، توجه فراوان به سرزمینهای بین‌النهرین معطوف گشته است. مسأله هلنی شدن این سرزمینها و نفوذ یونانیان و مقدونیان در شهرهای بین‌النهرین و وضع شهرهای مرزی در روزگار فرمانروایی رومیان در اثر مذکور مقام خاصی را دارا است.^{۲۲} در کتابی که به دریای مدیترانه در روزگار باستان اختصاص دارد، بخشهایی پیرامون تاریخ پارتیان ارائه شده است. در این کتاب بویژه نقشه راههای بازرگانی در عصر پارتیان جالب توجه است.^{۲۳} ولی در همه موارد تاریخ شرق بر پایه اطلاعات بدست آمده از منابع یونانی و رومی نگاشته شده است.

پژوهشهایی که ویژه اداره امور داخلی دولت سلوکیان به سال ۱۹۳۸ انتشار یافت، متکی بر اسناد جدیدی بود که در نتیجه حفاریهای ناحیه دورا - اروپوس بدست آمد. در این پژوهشها نیز مانند برخی تحقیقات پیشین نسبت به وضع

19- F. Cumont, *Fouilles de Doura-Europos* (1922-1923), I-II, Paris, 1926, P. I-LXIV-LXVIII.

20- M.J. Rostovtzeff, *Caravan Cities*, Oxford, 1932, p. 99

۲۱- همانجا، ص ۱۱۷.

22- A.H. Jones, *The Cities of the Eastern Roman Provinces*, Oxford, 1937, p. 216-226

23- E.M. Sanford, *The Mediterranean World in Ancient times*, New York, 1938, p. 510 etc.

شهرهای مهاجرنشین (کلنی) توجه خاصی مبذول گردید. این شهرهای مهاجرنشین به دستور شاهان در مناطق زیر فرمان پدید می آمد و به قطعه زمینهایی به نام کلروس Kléros تقسیم می شد. این قطعه زمینها و به دیگر سخن کلروسها بدون اجبار در اجرای خدمات سپاهی به اشخاص واگذار می گردید. ولی در نواحی مرزی کلروسها بر حسب ضرورتهای نظامی و دفاعی بخش می شدند. در این پژوهشها به وضع مهاجران سپاهی یونانی و مقدونی که کاتویکوی Katoikoi یا کاتویکیای Katoikiai نام داشتند، توجه خاصی مبذول گشته است. در روزگار سلوکیان پرداخت مالیات امری اجباری بود که به صورت جمعی از شهرها، روستاها و گروههای مختلف مردم اخذ می شد. بسیاری از محققان بارها به وضع کلروسها و کاتویکویها به عنوان مسایل بسیار مهم، بذل توجه نمودند.^{۲۴}

پژوهش مستند و متکی به مدارك هیهلیم Heihelheim در این زمینه مقام عمده‌ای را دارا است. وی با استناد به مدارك متعدد، زندگی اجتماعی در روزگار باستان را مورد مطالعه قرار داد. در پژوهشهای هیهلیم فصلهای مربوط به دوران هلنیسم و فرمانروایی رومیان در خور توجه فراوانی است. جلد دوم این اثر پژوهشی مبسوط به تحقیق و بررسی پیرامون مآخذ و منابع اختصاص یافته است.^{۲۵}

پژوهشهای روستوفتسف پیرامون تاریخ اقتصادی هلنیسم دارای اهمیتی بسزا است.^{۲۶} ولی در این پژوهش نیز همانند نوشته هیهلیم بطور اخص از تحقیق پیرامون مدارك موجود به زبانهای کلاسیك باستان کمتر سخن رفته است. حال آن که اهمیت هلنی شدن و متعاقب آن بسط نفوذ دولت روم را باید در همین نکته جستجو کرد. به اسناد و مدارك نوشته شده بر روی پاپیروسها که از مصر بدست آمده‌اند، توجه خاصی معطوف گردیده است. ولی برای پژوهش پیرامون اراضی آسیا، به زحمت می توان تنها به مدارك مصری تکیه کرد. چه بسا ممکن است اسناد مذکور با واقعیت منطبق نباشند در تحقیقات روستوفتسف به اسناد و مدارك آسیایی کمتر توجه شده است. از این رو این اثر وی را باید پژوهشی در زمینه «اساطیر

24- Bikerman, *Institutions des Seleucides*, Paris, 1938, p. 87-88, 103, 106-109-Pauly-Wissowa, *Realencyclopädie*, XI, 1, Hbd. 21, 1921-F. Altheim *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter*, 1. Halle, 1947. S. 307 E.R. Bevan, *The House of Seleucus*, 1, p. 276.

25- Heihelheim, *Wirtschaftsgeschichte des Altertums*, Bd. 1, 2, Leiden, 1938.

26- M.J. Rostovtzeff, *The Social and Economic History of the Hellenistic World*, 1-3, Oxford, 1941.

هلنیستی» غربی نامید. با این وصف در پژوهش مذکور صحایفی بسیار جالب وجود دارند که از آن جمله اند صفحات مربوط به استفاده از منابع طبیعی. مؤلف ضمن اشاره‌هایی بسیار مختصر و ناچیز به امور کشاورزی، از رساله‌های رومی در این زمینه بهره جست. حال آن که رساله‌های مذکور در ایتالیا به رشته تحریر درآمدند و بیشتر درباره چگونگی کشت و زرع در مصر مصداق دارند^{۲۸}. مؤلف ضمن بحث پیرامون «امپراتوری سلوکیان» همچنان به نقطه نظرهای خود وفادار ماند و مقام نخست را در این تحقیق به امر هلنیزاسیون واگذارد. هیهلیم می نویسد که تغییر نام شهرهای مهاجرنشین مقدونی در بسیاری موارد حایز اهمیت نبوده اند. بلکه بدل شدن شهرهای خاوری به شهرهای یونانی پولیس (Polies) از اهمیت فراوان برخوردار بود. در این شهرها قوانین اساسی و شیوه زندگی یونانی، جانشین قوانین و شیوه‌های زندگی شرقی گردید^{۲۹}.

باید کتاب فرانک درباره امپراتوری روم را نیز به آثار مؤلفان یاد شده افزود. این کتاب هم تمام و کمال متکی به منابع و مآخذ غربی است. ولی در این زمینه حق با مؤلف است. زیرا وی کتاب خود را پیرامون امپراتوری روم نوشته است^{۳۰}.

جا دارد دو کتاب تاریخ پارت نیز به آثار یاد شده افزوده شود. در کتاب نخست بطور عمده از نوشته‌های مربوط به تاریخ ایران سخن رفته است^{۳۱}. در کتاب دیگر بطور کلی تاریخ سیاسی و نظامی پارت مورد بررسی قرار گرفته است و در نگارش آن بیشتر از منابع و مآخذ مشهور کلاسیک استفاده شده است^{۳۲}. مؤلف کتاب از منابع و مآخذ ارمنی کمتر بهره گرفته. حال آن که مآخذ ارمنی حاوی مطالب بسیار جالبی از این دوره هستند. در مورد استفاده از مآخذ ارمنی خدمت محققان شوروی بسیار ارزنده است. در کتاب حاضر از حاصل پژوهش محققان شوروی استفاده

۲۷- همانجا، جلد دوم، ص. ۱۱۸۰، ۱۱۸۶، ۱۱۹۷.

28- Heichelheim. *Wirtschaftsgeschichte des Altertums*, Bd 2, p. 695-705, 703.

29- Tenney Frank. *An Economic survey of Ancient Rome*, 1-4. Baltimore, 1933 1938.

30- A. Gutschmid. *Geschichte Irans und seiner Nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Arsakiden*. Tübingen, 1888.

این کتاب تحت عنوان تاریخ ایران و ممالک همجوار از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، به ترجمه کیکاوس جهاننداری (تهران،) به فارسی منتشر شده است، م.

31- N.C. Debevoise. *A Political History of parthia*. Chicago, 1938.

شده است^{۳۲}. ضمن کاوشهای باستانشناسان در نسا آثار جدیدی از دوره پارتیان بدست آمد که متعلق به آسیای میانه است. بیشتر آثار هنری بدست آمده از حفاری نسا مظاهری از فرهنگ مادی این سرزمین اند^{۳۳}. سفالینه‌هایی بدست آمد که بر روی آنها نوشته‌هایی جلب نظر می‌کنند. جز از چند نمونه هنوز مجموعه نوشته‌های مذکور منتشر نشده‌اند^{۳۴}. به کاوشهایی که در شوش صورت می‌گیرد می‌توان نظر دوخت. زیرا آثار بدست آمده از شوش امکان می‌دهند که وضع زندگی مردم در پایتخت باستانی ایران معلوم و مشخص گردد^{۳۵}. کاوشهای مذکور که مکمل فعالیتهای هرتسفلد، زاره و دیگران در زمینه تاریخ فرهنگ مادی غرب است، همچنان ادامه دارد.

در کتاب حاضر که از نظر خوانندگان می‌گذرد، آثار مورخان شوروی پیرامون تاریخ هلنیسم و لشکرکشی رومیان به آسیا مورد استفاده قرار گرفته و در متن ارائه شده است. از مجموعه آثار مورخان شوروی، نوشته‌های آ. ب. رانوویچ A.B. Ranovich درباره هلنیسم، نوشته و. ف. گایدوکویچ V. F. Gaydukevich و مقاله‌های برخی از مورخان در «مجموعه تاریخ قدیم» حایز اهمیت اند. مؤلفان شوروی اهمیت هلنیسم را زیاده از اندازه بزرگ جلوه نداده‌اند. در آثار مورخان شوروی تکیه اساسی به منابع و مآخذ یونانی و رومی نشده است. در این آثار به عناصر محلی اقوام آسیایی که دارای زبان، خط، فرهنگ و سبتهای خاص خود بودند، توجه بیشتری مبذول گردیده است. بدین جهت اسناد بدست آمده از بابل جدید، حایز اهمیت فراوان بوده است.

چنان که پیشتر اشاره شد نگارنده کتاب قصد ندارد فهرست کاملی از اسناد و مدارک مربوط به این دوره را ارائه کند. زیرا این وظیفه از حوصله کتاب حاضر خارج است. در کتاب تنها موارد و مراحل از جهات و جوانب تاریخی مورد توجه قرار گرفته‌اند. هدف از این مختصر آن است که نشان داده شود در آثار و نوشته‌های

32- Akad. Ia. A. Manandjian. 1) *Tigran vtoroi i Rim*. Erevan, 1943; 2) *O torgovle i gorodakh Armenii v svyaz s mirovoi torgovlei drevnikh vremen*. Izd. 2-e, Erevan, 1954.

33- *Materialy Iuzhno-Turkmenistanckoy arkheologicheskoy kompleksnoy ekspeditsii*, red. M.E. massona, Ashkhabad.

34- I.M. Diakonov, M.M. Diakonov i V.A. Livshits. *Dokumenty iz drevney Nisy*. Leningrad, 1951.

35- R. Girshman. *Un village achemenide*. Paris, 1953.

بسیار که تاکنون ارائه شده‌اند، به منابع و مآخذ شرقی چنان که باید توجه نشده است. گرچه به آثار فرهنگی کشف شده توجه فراوان مبذول گردید، مع‌هذا نوشته‌هایی که به زبانهای شرقی و اقوام آسیای مقدم وجود دارند، از نظر دور مانده‌اند و بتقریب ذکری از این نوشته‌ها به میان نیامده است.

نویسنده سطور وظیفه محقری را برابر خود نهاد و آن ارائه مآخذ شرقی در زمینه حل برخی مسایل تاریخی دوران گذر از نظام برده‌داری به نظام فئودالی است. نگارنده می‌کوشد تا چگونگی دگرگونی و سازمان شهرها و نیز وضع دولت و حکومت را در این روزگار از نظر خوانندگان بگذراند. مؤلف که موضوع پژوهش را به برخی از شهرهای حوضه رود دجله در رابطه با تاریخ ایران در سده‌های سوم تا پنجم میلادی محدود کرده است، ناگزیر طرح و بیان جنبه‌های نسبی اوضاع و احوال شهرهای مورد نظر و اهمیت آنها در گذشته‌های دورتر را از دیده دور نداشته است.



کسانی بنابر معمول عصر اشغالگریهای یونانیان و مقدونیان را عصر دگرگونی و بازگشت در تاریخ خاور نزدیک دانسته‌اند. حال آن‌که تأثیر توسعه‌طلبی یونانیان بر اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی بین‌النهرین و غرب ایران بمراتب ضعیفتر از تأثیرشان بر آسیای صغیر بوده است. زیرا در آسیای صغیر جریان هلنی و کلنی کردن این سرزمین صدها سال پیش از بین‌النهرین و غرب ایران آغاز شده بود. این نظر در مورد تاریخچه شهرها نیز صادق است. اسکندر مقدونی و جانشینانش، از جمله سلوکیان به عنوان بنیادگذاران شهرهای جدید شهرت یافتند. آنان در حوضه رود دجله شهرهای اندکی پدید آوردند و در بیشتر موارد تنها به احیا، مرمت و تحکیم شهرها و مراکز کهن پرداختند. چون در این شهرها ساکنان یونانی و مقدونی قابل ملاحظه نبود، لذا تعداد کمی از شهرهای مذکور به صورت پولیس اداره می‌شدند. در مآخذ و منابع موجود خودمختاری شهرهایی چون سلوکیه و شوش تصریح شده است.

زندگی مردم سوریه و ایران دستخوش دگرگونیهای عمیق نشد. زبان و آداب و رسوم اهالی در شهرهای این دو سرزمین همچنان محفوظ ماند. تنها دگرگونیهای اقتصادی در شهرهای مذکور پدید آمد.

زندگی در شهرهای مختلف سرنوشت‌هایی متفاوت یافت. برخی از مراکز

قدیمی به خاموشی گراییدند و بعضی دیگر برای حفظ موجودیت اصول تازه‌ای برگزیدند. از گروه نخستین می‌توان شهر بابل را نام برد که در واقع شهر معابد و پرستشگاهها بود. شهر بابل به مجرد از دست دادن اهمیت سیاسی خویش، توان اقتصادی خود را نیز از دست داد. در این دوره، همه امتیازها نصیب شهر توبنیاد سلوکیه شد. ولی کرکوک و بیدگرمسختن شهر قدیمی کرخ بیت سلوک (سلوک) که از سوی سلوکوس احیا شده بود، توسعه یافت و دودیوار محکم گرد آن کشیده شد. در ضمن افراد تازه‌ای در این شهر سکنی گزیدند. زندگی این شهر در شرایط جدید همچنان رو به پیشرفت نهاد.

شهر مرزی نصیبین از امتیاز و برتریهای اقتصادی تازه‌ای برخوردار گردید. ولی در ضمن به خطرهای نظامی نیز گرفتار آمد. طی سده‌های دراز شهر مذکور و نواحی اطراف آن دستخوش نزاع و کشمکش میان دولتهای ایران، ارمنستان و امپراتوری روم قرار گرفت. هر یک از دولتهای نامبرده می‌کوشیدند تا مرزهای خود را به کرانه دجله برسانند و گسترش دهند. شهر نصیبین ناگزیر به عرصه کارزار بدل می‌شد. غالباً در مآخذ غربی چنین آمده است که شهر مذکور گاه به صورت فعال و گاه به صورت غیر فعال عرصه کشمکش و کارزار بود. تاریخچه این شهرها خود بمنزله نمونه‌هایی از وضع شهرهای ایران در آن روزگار بوده است.

در نوشته‌های مورخان شوروی به اهمیت شهرهای مذکور در طول برقراری نظامهای اجتماعی و اقتصادی مختلف تاکنون توجه کافی مبذول نشده است. این مسأله با تحلیل اقتصادی جوامعی که شهرهای مذکور را پدید آوردند و در آن بسر بردند، پیوندی نزدیک دارد. در تاریخچه مبتنی بر تحلیل اجتماعی - اقتصادی شهرهای مذکور، باید عوامل ظهور، ویژگیها و رابطه آنها با مراحل مختلف پیشرفت، مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد. به عنوان نمونه می‌توان گفت که به هنگام رشد نظام برده‌داری در شرق، شهرها بنابر معمول گرد پرستشگاهها پدید می‌آمدند و با اراضی و وضع اقتصادی حاکم بر پرستشگاههای مذکور پیوند داشتند. مرحله دیگر پیشرفت مناسبات برده‌داری با ظهور و پیدایش دولت شهرها و پولیسها مربوط است که می‌توان یونان را پیشرفته‌ترین آنها دانست. سرانجام باید از پدید آمدن شهرهای شاهی در اراضی شاهی به هنگام ظهور مناسبات فئودالی یاد کرد. به این پدیده تاکنون توجه کافی مبذول نشده و چنان که باید روشن نگردیده است. مسئله

«اراضی شاهی» که شهرهای شاهی در آنها بتا گردید، در این کتاب از مقام عمده‌ای برخوردار است. زیرا از يك سوی مالکیت اراضی و از سوی دیگر با ظهور مناسبات فئودالی پیوندی بس عمیق دارد.

پس از عصر حاکمیت قبیله‌ها در شرق، معابد و پرستشگاهها را باید یکی از قدیمترین مراکز اقتصادی به شمار آورد. پرستشگاهها، اراضی وسیعی را در تملك خود داشتند. مالکیت بر زمین از اهمیت زیادی برخوردار بود. به سبب همین تملك پرستشگاهها و معابد بهره‌کشی از کار بردگان را آغاز کردند. در آن روزگار مالکیت بر بردگان از سوی معابد و پرستشگاهها تحقق پذیرفت. حال آن که در محدوده بیرون از مالکیت پرستشگاهها هنوز مالکیت قبیله‌ای حکمفرما بود. پرستشگاهها جز از مالکیت بر زمین، ابزار و وسایل تولید را نیز در اختیار خود داشتند.

متصرفه‌های متعلق به پرستشگاهها در مراحل معینی موجبات رشد نیروهای مولد را فراهم آورد و مقدار قابل ملاحظه‌ای محصول اضافی تولید نمود و از این رهگذر گونه‌ای تجمع کالا را سبب گردید. محصول اضافی که از طریق بهره‌کشی از کار بردگان در متصرفه‌های متعلق به پرستشگاهها میسر گشت و حاصل مالکیت پرستشگاهها بر زمین بود، خود موجباتی را برای رشد و افزایش تولید فراهم آورد. ولی به‌هنگام لشکرکشی یونانیان و مقدونیان رشد نیروهای مولد در خاور نزدیک با موانعی مواجه گردید. قوای تولیدکننده به سبب موانع مذکور رو به ضعف نهادند و موجبات خرابی اوضاع و احوال سیاسی را نیز فراهم آوردند. همین عامل، پیشرفت توسعه‌طلبی یونانیان و مقدونیان را سبب گردید.

متصرفه‌های متعلق به پرستشگاههای بابل که به صورت عاملی اقتصادی گسترش یافته بودند، دیگر قادر به ارضای خواستها و نیازها نبودند. در نتیجه شهر که با معابد پیوندی نزدیک داشت، نتوانست در دیگر جهات و جوانب اقتصادی خاص شهرها گسترش لازم را حاصل کند. لذا بررسی اسناد و مدارك متعلق به تاریخچه کهن برخی شهرها از این دیدگاه امری است ضروری.

هنگامی که پژوهنده وضع شهرهای جداگانه را مورد بررسی قرار می‌دهد، با جهات و جوانب متنوع و گونه‌گون مواجه می‌گردد. آن چه رویداد نامه‌ها پیرامون شهر بابل در سده سوم پیش از میلاد عرضه داشتند، درباره کرخ بیت سلوک (کرکوک) و مقابله با وضع شهرهایی چون نصیبین و سلوکیه نیز صادق است.

بررسی همه انواع جهات خاص وجواتب مختلف شهرهای روزگار کهن به سبب عدم کفایت مآخذ کاری است پس دشوار. ولی با این همه اسناد و مدارکی نیز جهت مطالعه و پژوهش وجود دارند. شهرهایی چون بابل در روزگاران بسیار کهن پدید آمدند. نصیبین نیز از سابقه درازی برخوردار بود. مآخذ مربوط به بابل در روزگار باستان فراوان است. ولی از نصیبین در آن روزگار بتقریب نوشته و آگاهی در دست نیست. می توان به منابعی پیرامون اشغال بابل از سوی یونانیان و مقدونیان دست یافت. حال آن که درباره نصیبین چنین نوشته هایی بدست نیامده است. سرنوشت شهر بابل با نقش فزاینده معابد پیوند داشت. بابل در واقع شهر پرستشگاهها بود. از این رو همانند دیگر شهرهای مرکزی بین النهرین به هنگام فرمانروایی سرداران اسکندر مقدونی و بدیگر سخن دیادوکها Diadoques جهت اداره امور مناسب نمی نمود. نقش پایتخت را شهر سلوکیه که در کنار بابل بنیان یافته بود، عهده دار گردید. نصیبین نیز به عنوان شهر پا برجا ماند و ویران نشد و بعدها در سراسر خاور نزدیک اهمیت فراوان کسب کرد.

تاریخچه نصیبین بویژه در دوران لشکرکشیهای رومیان بسیار جالب توجه است. در مآخذ لاتینی مطالب بسیار ارزنده ای پیرامون وضع این شهر در دوران مورد نظر می توان یافت. پس از روزگار فرمانروایی پارتیان و بر سر کار آمدن دودمان جدید ساسانی، نصیبین همچنان از اهمیتی وافر برخوردار بود و نقشهای مؤثری ایفا نمود. در منابع سریانی سده های سوم تا ششم میلادی و نیز در مآخذ بیزانسی همواره از این شهر سخن رفته است. نصیبین شهری مرزی بود که بارها تابعیتش تغییر کرد. این نیز در وضع بین المللی شهر مذکور ویژگیهایی را سبب گردید.

سرنوشت شهر شوش به گونه ای دیگر بود. این مرکز کهن و باستانی ایران، توسعه طلبیهای یونانیان و مقدونیان را از سر گذراند. این شهر با کلیه توابع خود برای بدل شدن به پولیس مناسب می نمود. در روزگار پارتیان نیز شوش همچنان به صورت پولیس باقی ماند. در این زمینه اسناد و مدارک متعددی وجود دارند. ولی در روزگار ساسانیان شهر مذکور اهمیت و اعتبار پیشین را از دست داد.

پژوهندگان امکان پیگیری تاریخچه هریک از شهرها را طی سده های دراز ندارند. زیرا مآخذ و منابع متواتر در این زمینه موجود نیست. ولی از طریق مطالعه وضع شهرهای متعددی که مشابه یکدیگر اند، تا اندازه ای می توان وضع هریک از آنها

را نیز دریافت.

ظهور توسعه شهرها، همواره با مراحل تازه‌ای از تقسیم کار در رابطه است. جدایی حرفه‌های دستی و بازرگانی از کشاورزی در جامعه برده‌داری خاور نزدیک در عصر هلنیسم با ظهور و پیدایش دوگونه حرفه و کاردستی توأم بوده است. یکی شیوه کاردستی خانگی که با کار کشاورزان ارتباط داشت و می‌توان ساختن ظروف سفالین، اشیاء چوبی و بافتن پارچه‌های خشن را از زمره این گونه کارها دانست. دیگری نوع کار محترفه یا پیشه‌وران در شهرها بود. این گونه کارها که در خدمت اشراف، بزرگان و برده‌داران قرار داشت، از سوی استادکاران در کارگاههای شهرها تهیه و تولید می‌شد. کارگاههای متعلق به شاهان در دوره گذر سده‌های میانه حایز مقام خاصی بودند. این کارگاهها نه تنها در خدمت شاهان قرار داشتند، بلکه در واقع به صورت مؤسسات انحصاری شاهی درآمدی بودند.

به هنگام دقت در وضع شهرها به عنوان مراکز اجتماعی - اقتصادی، مسئله دیگری نیز جلب توجه می‌کند و آن روابط کالایی و پولی در شهرها است. در این زمینه نه تنها نوشته‌ها، بلکه کاوشهای باستانشناسی نیز، پژوهندگان را یاری می‌کنند. نه تنها از اسناد، مدارک و اشیاء، بلکه از وجود سکه‌ها نیز می‌توان به آگاهیهای در زمینه بسط و یا کاهش جریان مبادله دست یافت.

در این زمینه می‌توان از طریق دگرگونی در ضرب سکه‌ها، تبدیل سکه‌های برنز به سکه‌های نقره، سکه‌های معادل و تعداد سکه‌ها، آگاهیهای لازم را کسب کرد. وجود سکه‌ها مظاهری از افزایش یا کاهش مبادله پول، یا کاستی بهای مسکوکات و دیگر پدیده‌هایی از این گونه‌اند.

هنگامی که می‌بینیم سده سوم پیش از میلاد در مسیر بین النهرین مسکوکات رایج نقره، جای خود را به سکه‌های برنز و مس واگذارد، می‌توانیم دریابیم که نیروی اقتصاد بابل رو به خاموشی نهاد و وضع اقتصادی در این ناحیه خاور نزدیک دچار رکود شد. وجود سکه‌هایی از فلزات کم بها مطالب مندرج در مآخذ و منابع را که از کاهش مبادلات بازرگانی در آن سرزمین یاد کرده‌اند، مورد تأیید قرار می‌دهد. نمونه دیگر وجود سکه‌های رایج در سلوکیه طی دو سده نخست میلادی است. سکه‌های مذکور نشانه‌ای پر اهمیت از وضع اقتصادی این شهر بزرگ‌اند.

طبق مآخذ و منابع دگرگونی‌هایی که در این شهر پدید آمد، خود نشانه آن

است که وضع شهر با تولید کشاورزی و امر زراعت پیوندی نزدیک داشت. با درك دگرگونیهای مذکور می توان به چگونگی طی مراحل رشد و رکود اقتصادی در این شهر پی برد.

نظام برده داری را که طی سده های متمادی به درازا کشید، نمی توان نظامی ثابت و بی تغییر دانست. به خلاف، طی این سده ها دگرگونیهای متعددی در خصایل و ویژگیهای مالکیت بردگان پدید آمد که خود حاصل تغییر در شکل مالکیت بر زمین و ابزار و وسایل تولید بود. این دگرگونیها را باید حاصل تغییر در ابزار تولید دانست. هنگامی که گاوآهن جای خیشهای پیشین را گرفت، قبیله نیز جای خود را به طایفه و خانواده واگذار می کرد. جماعت قبیله ای که در شرق گسترش فراوان داشت، امکان نمی داد مالکیت خصوصی بر زمین برتری حاصل کند. در ضمن باید یادآور شد که در شرق، بخشی از اراضی که در مالکیت قبیله نبود، از سوی بردگان مورد کشت و زرع قرار می گرفت. وجود برده های خانگی از ویژگیهای شرق است که تا مدتی دراز ادامه داشت. ولی بردگی مذکور نیز در مرحله جدید پیشرفت خصلتهای تازه ای کسب کرد. این، مرحله گذر به نظام اجتماعی نو نبود. بلکه در واقع مرحله ای تازه در همان نظام اقتصادی موجود به شمار می رفت. در این مرحله نوع بردگی خانگی متعلق به دوران پدرسالاری، جنبه پدرسالارانه خود را از دست داد و کیفیتهایی را شامل گردید که متعلق به نظام برده داری است.

این، مسأله ای است بسیار بغرنج و دشوار. زیرا دگرگونیهای یاد شده در خاور نزدیک به هنگام فرمانروایی یونانیان و مقدونیان تحقق پذیرفت. اکثر محققان به موضوع اخیر بیش از اندازه بها دادند. اینان برای نفوذ عوامل خارجی بیش از عوامل داخلی ارزش قایل شدند و نفوذ هلنیسم را بزرگ پنداشتند و به عوامل پیشرفت داخلی در کشورهای شرق توجه لازم را مبذول نداشتند.

لشکرکشی و فرمانروایی یونانیان و مقدونیان پدید آورنده دگرگونی در ویژگیهای مناسبات برده داری شرق نبود. بلکه در واقع بحران این مناسبات و نیز ضعف دولتها که خود حاصل بحران مذکور بود، شرایط لازم را برای موفقیت لشکرکشی به شرق فراهم آورد. در کشورهای شرق زمینه برای دگرگونیهای در نظام اجتماعی فراهم آمده بود. با لشکرکشی مقدونیان و سیل مهاجرت یونانیان، در امر بسط مبادله های بازرگانی و مناسبات کالا - پول پیشرفتهایی حاصل گردید. بحران

سیاسی و اقتصادی یونان در حکم بحران نظام برده‌داری بود. این بحران تنها در سایه تجدید جریانهای تولیدی گذشته که به سبب وحدت اقتصادی وسیع حاصله از سوی اشغالگران پدید آمده بود، برطرف گردید. بحران مذکور دگرگونیهای را ایجاد می‌کرد. ولی این دگرگونیها عمیق و ریشه‌ای نبودند. تغییرات مختصر در ابزار ابتدایی تولید پدید آمد و به همراه آن دگرگونیهای اندکی را در روابط تولیدی سبب گردید. می‌توان متذکر شد که دگرگونی در ویژگیهای مالکیت نظام برده‌داری، گسترش شهرها و دگرگونی در نحوه مالکیت بر زمین، پس از نفوذ یونانیان و مقدونیان صورت پذیرفت. این دگرگونی در اسناد و مآخذ متعلق به آسیای صغیر و کرانه‌های سوریه و فنیقیه که از نوشته‌ها و نیز از آثار مورخان یونانی بدست آمده، معلوم و مشخص گردیده است. چنین اسناد و نوشته‌هایی را در مورد بین‌النهرین و ایران بندرت می‌توان یافت. برخی پدیده‌های موجود در ایران و بین‌النهرین با پدیده‌های رایج در سرزمینهای غربی که از روزگاران بسیار کهن هلنیستی رواج یافته بودند، بتقریب مشابهتی ندارند. این نکته بویژه در مورد شهرسازی و ظهور سازمانهای اداری پولیسی صادق است.

در خاور نزدیک ظهور و پیدایش شهرها متنوع و گونه‌گون بود. تاریخچه بنای کرکوک - کرخ بیت سلوک و سرنوشت شهر مرزی نصیبین خود مبین این نکته است. تاریخچه شهرهایی که اواسط هزاره نخستین پیش از میلاد پدید آمدند، به سبب تفاوتی که در نحوه گسترش و توسعه داشتند در خور توجه بسیار است. پژوهش پیرامون شهرهای مذکور دشوار بود. ولی اکنون به سبب پدید آمدن مآخذ و منابع تازه، تحقیق در این زمینه تا حدودی میسر گشته است.

می‌دانیم که شهرهای پدید آمده از سوی اسکندر مقدونی و سلوکیان، حایز اهمیتی بسزا بوده‌اند. لشکرکشی یونانیان و مقدونیان به شرق ایجاد می‌کرد که پایگاههایی برای فاتحان پدید آید. پایگاههای مذکور نیز بالطبع باید به صورتی درمی آمد که مهاجران بتوانند از شرایطی مناسب حال خویش برخوردار شوند. از این رو به سبب شماره بسیار یونانیان و مقدونیان، شهرهای بین‌النهرین و کرانه دجله به صورت پولیس درآمدند. وضع شوش نیز بر همین روال بود. این نکته را از سنگنبشته‌ها و دیگر مآخذ و منابع می‌توان دریافت.

بنای شهرهای جدید از طریق تغییر در وضع استحکامات و جابجا کردن

اهالی صورت پذیرفت. زیرا وضع شهر می بایست با نیازهای جغرافیایی و در بیشتر موارد با خواسته‌های سوق الجیشی دمساز می شد. کوچ اهالی به شهرهای موردنظر، از این دیدگاه صورت می گرفت.

یکی از نکته‌های قابل توجه آن است که فاتحان گروه‌های کثیری از اسیران جنگی را در اختیار خود داشتند که از آنها به صورت برده استفاده می کردند. بردگان به صورتی اجباری به کار ساختمان واحداث شبکه‌های آبیاری می پرداختند. اسیران جنگی که به صورت برده درآمده بودند، جهت انجام «کارهای عمومی» مورد بهره‌کشی قرار می گرفتند. دوران فرمانروایی یونانیان و مقدونیان و متعاقب آن تأسیس دولت سلوکیان را می توان با تاریخچه رشد برده‌داری در بین النهرین مربوط دانست.

مردم این سرزمینها همچنان به زبان مادری خود سخن می گفتند و می نوشتند. لذا یونانی شدن تنها جوانب ظاهری و صوری زندگی این مردم را شامل گردید. می توان گفت مآخذ شرقی چنان که باید مورد توجه برخی از مورخان غرب قرار نگرفت. این مورخان احتیاط لازم را در کار مطالعه مشرق زمین مراعات نکردند. اینان به جریان هلنی شدن این سرزمینها بیش از اندازه اهمیت دادند و به سبب ارادت خویش نسبت به فرهنگ یونانی، از اعماق فرهنگ بومی آسیای مقدم بی خبر ماندند و توجه لازم را به این امر مبذول نداشتند. مرکز قرار دادن اروپا «اروپا سانتریسم» را می توان یکی از بزرگترین موانع موجود بر سر راه مطالعه معقول تاریخ شرق دانست. مرکز قرار دادن اروپا «اروپا سانتریسم» سبب این تصور شده است که گویا توسعه طلبی یونانیان و مقدونیان پدیده‌ای مثبت و مترقی بوده است و در مورد هلنی شدن خاور نزدیک نمی توان شبهه داشت. ولی در واقع مسئله به این سادگیها نیست. حمله اسکندر مقدونی بلایای دهشتباری برای مردم ببار آورد. این مطلب که در مآخذ شرقی آمده است، خود نشانه‌ای است از نادرستی اندیشه طرفداران «هلنیسم».

از منابع و مآخذ شرقی می توان به جهات و جوانب مشخصی در شهرهای ایران و بین النهرین از سده سوم پیش از میلاد به بعد پی برد. مآخذ بدست آمده از بابل و نیز منابع سریانی ما را در روشن کردن مسایلی که تاکنون ناروشن مانده بودند یاری می بخشند. مقابله مآخذ یونانی - رومی با منابع محلی و شرقی امکان می دهند

تصوری در پیرامون تاریخچه شهر بابل که بعدها مقام و موقعیت خود را به شهرهای سلوکیه و نصیبین واگذار، پدید آید. تاریخچه شهر کرکوک - کرخ بیت سلوک - از سوی رویدادنویس ناشناخته سوریایی، معلوم و مشخص گردیده است. حال آن که مورخان غربی تاکنون به این رویدادنامه توجه نکرده‌اند. در رویدادنامه مذکور از وضع خاص شهر و امتیازهایی که از سوی شاهان سلوکی و شاهنشاهان اشکانی بدان داده شد، سخن رفته است.

زمینهای جماعات و اراضی شهری و شاهی

بارها از اهمیت ویژگیهای مالکیت بر زمین به عنوان یکی از مهمترین عوامل ممیزه هر نظام اجتماعی سخن رفته است. در شرق یکی از جهات مشخص، مالکیت جماعات روستایی بر زمین است. در حالی که به موازات آن اراضی در تملك پادشاه و پرستشگاهها و روحانیان نیز قرار داشتند. در بین النهرین و ایران از روزگاران بسیار کهن جماعت روستا از افراد آزادی تشکیل می شد که تنها تابع مالکان زمین و بدیگر سخن شاه و بزرگان بودند. دودمانهای بزرگان و شاه ایران که خود از دودمان اشراف و بزرگان بود، طی قرون و اعصار استانها و سرزمینهای وسیعی را در اختیار و تملك خود داشتند. جماعات روستاها تابع اینان بودند. بنابر مآخذ موجود پس از تصرف آسیای صغیر از سوی یونانیان و مقدونیان، مالکیت خصوصی بر زمین گسترش فراوان یافت. در مورد استانهای ایران در سده نخست پیش از میلاد، اسنادی از اورامان کردستان بدست آمده که مؤید فروش اراضی جماعت به یکی از اعضای آن است. گرچه عضو جماعت از آن جدا نبود، با این همه زمین متعلق به هر عضو جماعت ملك شخصی وی محسوب می شد. جریان پدید آمدن

مالکیت خصوصی در این استانها، بمراتب کندتر از استانهای آسیای صغیر بود. دگرگونی خصیصه مالکیت در روزگار سلوکیان را بطور عمده از نوشته‌های یونانی بدست آمده در بخش غربی آسیای صغیر تا کرانه‌های رود فرات، می‌توان دریافت. اکثر گروههای مهاجر یونانی و مقدونی به شهرها نقل مکان کردند و شیوه اداره پولیسها را برگزیدند. ولی در آسیای صغیر و سوریه کلنی‌های روستانشین وجود داشت که آنها را کاتویکیای مینامیدند^{۳۶}. برخی از این کلنی‌ها از اهمیت سوق الجیشی برخوردار بودند و بنابر وضع اهالی، تعهدات نظامی داشتند. در برخی موارد به جنگجویان، قطعه زمینهایی بنام کلروس واگذار و یا فروخته می‌شد که بخشی از اراضی شاهی به شمار می‌رفت. بخشی از کلروسها که پیش از آن در مالکیت پرستشگاهها بودند، به اهالی واگذار شدند^{۳۷}. در ضمن بخشهای وسیعی از اراضی به اعضای خاندان شاهی و شخصیت‌های برجسته اهدا و واگذار گردید. به عنوان نمونه در روزگار فرمانروایی آنتیوخوس دوم اراضی وسیعی به ملکه لائودیکا Laodicee واگذار شد. در روزگار آنتیوخوس اول نیز اراضی گسترده‌ای به اریستوکیدید Aristocidide واگذار گردید. این مطلب را از نوشته‌هایی که از آن روزگار برجا مانده است می‌توان دریافت^{۳۸}. در مآخذ موجود مطالبی پیرامون بخشش و واگذاری اراضی شاهی از سوی فرمانروایان سلوکی درج گردیده است. این مطالب حاوی پدید آمدن گونه تازه‌ای از مالکیت بر زمین است. در نوشته‌های متعلق به لائودیکا بارها به این نکته اشاره شد که زمین خریداری شده جزء فهرست اراضی شهری درآمده است. چنین بنظر میرسد که مالیات زمینهای مذکور نیز به همان شهر تعلق داشت. در نوشته دیگری که از آسیای صغیر بدست آمده است، چنین قید گردید که شخصی بنام منسیماخ Mnésimaque مالیات زمینهایی را که از سوی شاه به او واگذار شده است، به خزانه شاهی می‌پردازد^{۳۹}. امتیازهایی که به شهرها و اهالی آن واگذار شده بود، از نوشته‌های عصر هلنیسم پیدا است. این مطالب در نوشته‌های یوسف فلاویوس Joseph Flavius از

36- M.J. Rostovtzeff. *the Social and Economic History of the Hellenistic World*, I, p. 491.

۳۷- همانجا، ص ۴۹۲-۴۹۳.

۳۸- همانجا، ص ۴۹۳.

39 A.B. Ranovich. *Ellenism i ego istoricheskaja rol*, str. 154.

عهد آنتیوخوس سوم نیز آمده است. بنابراین نوشته‌ها آنتیوخوس از بین النهرین و بابل دوهزار خانوار یهودی را به لیدی و فریجیه Phrygie انتقال داد. وی قطعه زمینها و تاکستانهایی در اختیار مهاجران یهودی گذارد. شاه اینان را به مدت ده سال از پرداخت مالیات معاف کرد.^{۴۰}

در نوشته‌های مربوط به اریستوکیدید از آسیای صغیر نیز آمده است که «اراضی شاهی» که از سوی شاه در اختیار وی قرار گرفت، به صورت ملك شخصی او درآمد. این اراضی جزء محدوده شهر به شمار می‌رفت و چنین بنظر می‌رسد که مالیات آن نیز به شهر تعلق داشت. ویژگی نوشته مذکور در آن است که به اریستوکیدید اجازه شده زمین مذکور را که میان دوشهر ایلون Ilion و اسکسیس Skepsis قرار داشت، به دلخواه خود جزء محدوده هریک از دوشهر نامبرده به ثبت رساند. بار دوم در نوشته چنین آمده است که شاه به او اختیار داد هریک از این دوشهر را به دلخواه خود برگزیند، مشروط بر این که جزء همان استان و همان مجموعه باشد. این مطلب که در سطرهای ۴۵ و ۴۶ آمده، بسیار روشن است: «به وی اختیار داده می‌شود که در این مجموعه و این استان به هریک از دوشهر دلخواه خویش بپیوندد». عین این مطلب در سطرهای ۷۱ و ۷۲ همان نوشته شماره ۲۲۱ تکرار شده است.^{۴۱}

نکته دیگری را نیز یادآور می‌شویم و آن مربوط به نوشته منسیماخ است که پیشتر از آن یاد کردیم. در نوشته چنین آمده است که «شاه حق دارد زمین مذکور را از اختیار صاحب آن خارج کند»^{۴۲}. همین مطلب در مورد بابل نیز مصداق داشت. اراضی این ناحیه که از سوی شاه واگذار شده بود، چندی بعد پس گرفته شد. منسیماخ شخصی بود در آسیای صغیر. ولی بابل شهری بود در جنوب بین النهرین. در مورد هریک از این دو، اختیارات شاه یکسان بود. ولی هرگاه بابل به صورت پولیس درمی‌آمد و از حقوق پولیس برخوردار می‌شد، وضع مالکیت زمین در آن رنگ

40- Josephus Flavius. *Opera*, ed. G. Dinodorfus. Antiquitates, XII, 3, 4, Parisiis, 1845.

(دری این نیز نقل قول از همین چاپ خواهد بود)

41-W. Dittenberger. *Orientis graeci inscriptiones selectae*, V.I, 1903, 221, p.347. -B. Haus-soulier. *Les Seleucides et temple d'Apollon Didyméen*. *Revue de philologie*, V. XXV, 1901, p. 31-32.

42- A.B. Ranovich. *Ellinizm i ego istoricheskaja rol*, str. 157.

دیگری می گرفت.

واگذاری اراضی شاهی و قرار گرفتن آنها در محدوده و تابعیت شهرها موجب دگرگونیهای در وضع کشاورزان این نواحی شد. در شرق تا مدتی دراز جماعتی وجود داشتند که از هسته ابتدایی مناسبات قبیله‌ای منشاء گرفته بودند. با دگرگونیهای پدید آمده، وضع کشاورزان نیز عوض شد. اینان که «رعایای شاه» بودند، به تابعان شهرها بدل شدند. روستائیان نیز گونه‌ای مالکیت جمعی بر زمین داشتند که در واقع ملك جماعات بود. بدین روال روستائیان مذکور برده یا رعیت نبودند، بلکه مردمی آزاد به شمار می آمدند. بنابراین نظر تارن که «پولیسهای یونانی» را «نجات دهنده روستائیان آسیا» و آزادکننده آنان می دانست، درست نیست^{۴۳}. جماعت روستایی گرچه گونه‌ای مالکیت بر زمین داشت، ولی با این همه وضع جماعات بر همان روال گذشته و ناگزیر از پرداخت مالیاتهای نقدی و جنسی بود^{۴۴}. در همان نوشته منسیماخ سازمان جماعات روستایی بروشنی ارائه شده است. در نوشته مذکور آمده است که مالیات جماعات به عنوان «مالیات روستا» به خزانه شاهی پرداخت می شد^{۴۵}.

نوشته‌هایی که از آنها سخن داشتیم از آسیای صغیر بدست آمد. پژوهندگان تاریخ هلنیسم توجه خاصی نسبت به این نوشته‌ها مبذول داشته‌اند. ولی وجود نوشته‌های مذکور هرگز دلیل آن نیست که نتیجه واحدی در مورد همه اراضی زیر فرمان سلوکیان اتخاذ شود. بویژه آن که اراضی آسیای صغیر از مدت‌ها پیش یونانی و بدیگر سخن هلنی شده بودند.

اسناد محلی به زبانهای شرقی اقوام آسیای مقدم که در این کتاب مورد توجه قرار گرفته است به ما امکان می دهد چنین اظهارنظر کنیم که اهداء و واگذاری زمین به اشخاص و نیز به شهرها مربوط به نواحی بین النهرین و غرب ایران بوده است. این نکته را به جرأت درباره شهر کرکوک (کرخ بیت سلوک) می توان اظهار داشت. بویژه آن که مطالب مربوط به امتیازهای شهر مذکور در «رویدادنامه» آمده

43- B. Tarn. *Ellinisticheskaia sivilizatsiia*. M. 1949, str. 137.

۴۴ مطالب مربوط به مالیات خاص جنسی محدوده ارضی چون مالیات چوب و طلا از سوی آلهایم ارائه شده

است.

(F. Altheim. *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter*, I, S. 147-148).

45- A.B. Ranovich, *Ellinizm i ego istoricheskaia rol*. str. 154.

است. باید خبر احداث بنای شهر و «آزادی» آن را مربوط به روزگار فرمانروایی سرداران اسکندر مقدونی دانست. ناحیه‌ای که «شهر در آن احداث شد» و نیز نواحی پیرامون آن به تابعیت شهر مذکور درآمد و روستائیان نیز در زمره «بردگان شهر» درآمدند. بدیگر سخن اراضی خارج شهر، از توابع شهر شد. گروههایی به این نواحی کوچ داده شدند. از جمله قبایلی ایرانی از استخر به کرکوک نقل مکان کردند. سلوکوس «زمین و تاناکستان در اختیار آنها قرار داد و کرکوک را از پرداخت مالیات معاف کرد». درباره اراضی شاهی و املاک شهری و شخصی نیز مشابه این آگهیها از اسناد و نوشته‌های بابلی در عصر سلوکیان موجود است. این مطلب از سوی نگارنده کتاب طی مقاله‌ای پیرامون بابل در سال ۱۹۴۱ عرضه شد (رجوع شود به بخش بعدی کتاب).

از دیگر مآخذ و نیز از منابع بابلی معلوم شده است که واگذاری اراضی شاهی در بابل نیز صورت گرفت. در لوحه مربوط به سالهای ۱۷۳ - ۱۷۲ پیش از میلاد فهرستی از سنگنبشته سال ۲۳۶ پیش از میلاد پیرامون واگذاری زمین و دیگر داراییهای آنتیوخوس دوم به همسرش لائودیکا ارائه شده است^{۴۶}. در نوشته‌های بدست آمده از آسیای صغیر نیز که پیشتر از آن یاد کردیم چنین آمده است که آن بخش از اراضی بابل که به صورت ملك شخصی به لائودیکا واگذار شد، باید متب به یکی از شهرها باشد. در نوشته یونانی آنتیوخوس دوم پیرامون فروش زمین به لائودیکا باید گفت که فروش نبوده، بلکه واگذاری بوده است. زیرا با مبلغ ناچیزی که آنتیوخوس به همسر مطلقه خود تسلیم کرد، خرید چنین ملك بزرگی قابل تصور نیست^{۴۷}. در این نوشته که متعلق به سالهای ۲۵۴ - ۲۵۳ پیش از میلاد است، اراضی مذکور از پرداخت مالیات به خزینه شاهی معاف شده بود و لائودیکا اختیار داشت ملك مزبور را به عنوان اراضی تابع هر يك از شهرهای دلخواه خویش ثبت کند^{۴۸}. املاك لائودیکا در بابل به تابعیت شهرهای بابل، بورسپا Borsippa و کوت Kutah که در همسایگی یکدیگر قرار داشتند درآمد و به عنوان توابع شهرهای نامبرده ثبت شد. بعدها به سال ۲۳۶ پیش از میلاد همه این املاك از سوی سلوکوس دوم

46- M.J. Rostovtzeff, *The Social and Economic History of the Hellenistic World*, 1, p. 494.

47- C.B. Welles, *Royal Correspondence in the Hellenistic period*, New Haven, 1934, N. 18, p. 90-91.

«برای همیشه» به تابعیت سه شهر مذکور درآمدند^{۴۹}.

بدین روال در روزگار فرمانروایی سلوکیان، شاه در ناحیه بین‌النهرین اراضی را به شهرها واگذار می‌کرد که ملك شهر محسوب می‌شد. ولی شاه مجاز بود اراضی واگذار شده را از شهرها بازپس گیرد. در رویدادنامه بابل که پیشتر از آن یاد کردیم، این نکته آمده است. ولی چرا شاه اراضی را که به بابل واگذارده بود، باز ستاند؟ آیا سبب این امر کوچ گروه کثیری از اهالی بابل به شهر سلوکیه بوده یا دلیل دیگری داشته است؟ بهر تقدیر مقررات تبدیل «اراضی شاهی» به «اراضی شهری» و بالعکس در بین‌النهرین رایج بود.

در ضمن اسناد و مدارك حاکی از بسط و گسترش مالکیت خصوصی نیز هست. با بخشودن «اراضی شاهی» به لائودیکا، زمینهای مذکور تحت مالکیت شخصی مالك جدید درآمد. با مطالعه قراردادهای باقی مانده از روزگار سلوکیان به سهولت می‌توان دریافت که خرید و فروش اراضی داخل شهرها و اراضی خارج از باروی شهرها در آن زمان رواج بسیار داشت. طبق قراردادی که به سال ۱۶۱ پیش از میلاد در روزگار فرمانروایی دمتریوس Demetrius (۱۶۱-۱۶۰ تا ۱۵۰-۱۴۹ پیش از میلاد) در مورد معامله اراضی شهر اوروک uruk صورت گرفت، معلوم شده است که قرارداد مذکور مبتنی بر فروش بخشی از این شهر بود و محدوده آن نیز در فاصله خیابانها و کوچه‌های شهر، مشخص گردیده بود^{۵۰}. قرارداد دیگر مربوط به فروش مزارعی در خارج و نزدیک دروازه شهر اوروک است^{۵۱}.

چنان که پیشتر یادآور شدیم مسایل مربوط به اراضی «شاهی» و زمینهای «شهری» و تبدیل آنها به املاك خصوصی و یا شهری در روزگار سلوکیان، بارها در پژوهشهای متعدد مورد بررسی قرار گرفت. این بررسیها بر پایه نوشته‌های یونانی استوار بود. اسناد بابل مؤید همان نتیجه‌گیریهای اجتماعی در سوریه و آسیای صغیر است.

در مورد بین‌النهرین و ایران، نمی‌توان منکر اهمیت تصرف این سرزمینها

49- M.J. Rostovtzeff. The Social and Economic History of the Hellenistic world, I, p. 495-G. Kh. Sarkisian. O gorodckoy zemle v. Selevkidskoy Vavilonii. VDI, 1953, N. 1, str. 66-67.

50- M. Rutten. Contrats de L'époque Seleucide, conservé au Musée de Louvre. Paris, 1935, p. 191.

از سوی یونانیان و مقدونیان شد و نفوذ عنصر یونانی را در امر هلنیزاسیون و پدید آوردن برخی شهرها انکار نمود. ولی زبان یونانی در مقیاسی وسیع رواج نداشت. این نکته از اسناد اورامان بروشنی پیدا است. از این رو امر هلنیزاسیون را نمی توان بی قید و شرط تلقی کرد. در کار پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی، تکانی پدید آمد که خالی از تأثیر نبود. ولی این تکان را نمی توان عمیق و دارای اهمیت بسیار دانست. در زیربنای اقتصادی جامعه و نظام مبتنی بر آن دگرگونیهای روی داد. ولی جریان تولید، رشد و پیشرفت نیروهای مولده و ابزار و وسایل تولید، بطور کلی در همان سطح باقی ماند.

راست است که شهرهای تازه ای پدید آمدند و مراکز قدیمی بین النهرین و ایران تجدید بنا شدند و گروههای کثیری از دیگر نواحی به مردم محلی پیوستند و در زندگی شهر دخالت یافتند. راست است که نیازهای تازه، زمینه را برای رشد تولید فراهم می آورد. با این همه رشد نیروهای مولد به اندازه ای ناچیز بود که نه شیوه تولید را از ریشه دگرگون کرد و نه مناسبات تولیدی را تغییر داد.

باید یادآور شد که در مناسبات برده داری و خصایل آن دگرگونیهای روی داد. بدین گونه که برده داری مبتنی بر پدرسالاری صورتی بغرنجتر یافت و تا مراحل عالی برده داری باستان پیش رفت. این وضع در مورد نواحی شهری پر جنب و جوش که صورتی از شهرهای کهن را داشتند، تا اندازه ای صادق است. در کنار شهرها و نواحی اطراف آنها نوع جدیدی از مالکیت بر زمین پدیدار شد. در این زمینه نمونه هایی از مآخذ شرقی و یونانی آسیای صغیر و مقابله آنها از نظر خوانندگان گذشت. اراضی شاهی گرچه در تملك مالکان تازه ای قرار می گرفتند، با این همه با شهر و اهالی آن در ارتباط بودند و به طبقه حاکم این شهرها تعلق داشتند. حال آن که مدرکی وجود ندارد که مؤید دگرگونیهای اساسی و ریشه ای در این زمینه باشد. بنابر اسناد و مدارك موجود، دگرگونیهای مورد نظر بعدها تحقق پذیرفت.

۳

افول بابل

تاریخچه بابل در روزگار هلنیسم تصویری پیرامون برخی اشکال مناسبات اجتماعی و اقتصادی خاور نزدیک پس از پیروزی اسکندر مقدونی و دوران فرمانروایی سلوکیان پدید می‌آورد. در شهر سلوکیه، این پایتخت جدید که بتدریج بنا شد و گسترش یافت، کمبود سکنه و نیروی کار احساس می‌شد. به سال ۲۷۵ پیش از میلاد، نقل مکان اهالی از بابل به سلوکیه شدت گرفت و شهر جدید به حساب افول شهر کهنه رونق یافت.

اسناد، سنگنبشته‌ها و لوحه‌هایی وجود دارند که وضع بابل را در آن روزگار روشن می‌سازند. بررسی این اسناد و سنگنبشته‌ها درخور دقت و توجه است. این شهر قدیمی که در مرکز آن معبد بزرگی قرار داشت و اداره امور آن برعهده کاهنان بود، رفته‌رفته در بین‌النهرین عرصه را به شهر نو بنیاد سلوکیه واگذار داد. ظهور مراکز شهری عمده در فاصله میان دورود دجله و فرات خود حاصل ضرورت زمان بود. این شهرها که یکی پس از دیگری بنا شدند، در نواحی نزدیک به یکدیگر قرار داشتند و عبارت بودند از بابل، سلوکیه، تیسفون و بغداد.

بنای تختگاه جدید سلوکیه دلایل متعدد داشت. یکی از دلایل مذکور ویرانی بخش بزرگی از شهر بابل بود. چنین بنظر می‌رسد که احداث شهر تازه از احیا و تجدید بنای شهر کهنه آسانتر می‌نمود. باروی شهر و دیوارهای خانه‌ها نیازمند تجدید بنا بودند. دیوارهای شهر از خشت خام بتیان یافته بود. این خشتها را با حرارت خورشید خشک می‌کردند^{۵۲}. شهر بابل که به عنوان مرکز سیاسی و اقتصادی، اهمیت پیشین را از دست داده بود، بنابر اسناد و نوشته‌ها رفته‌رفته روبه افول نهاد. ولی بازرگانی و مبادله‌های پولی شهر تا اندازه‌ای باقی ماند. البته معامله کمتر انجام می‌گرفت و رواج پول نیز در شهر کاستی پذیرفت. ولی با این همه در لوحه‌های گلین مطالبی پیرامون وامها، تعهدات مالی و فروش کالا مندرج است. خط و کتابت رایج در شهر بابل تا مدتی همچنان باقی ماند^{۵۳}. دولوحه از روزگار افول رونق شهر بابل برجا مانده است. در این دولوحه نه تنها از اوضاع سیاسی، بلکه از روابط اجتماعی و اقتصادی شهر بابل می‌توان مطالب جالبی مشاهده نمود.

لوحه، مربوط به رویدادهای «دوران فرمانروایی سرداران اسکندر» و پس از سال ۳۱۲ پیش از میلاد است. رونوشت این سند که در موزه بریتانیا قرار دارد، دوازده سال پس از زمانی تهیه شد که نسخه اول آن چندان قابل خواندن بنظر نمی‌رسید. اندازه این لوحه بزرگتر از لوحه معیوبی است که تاکنون برجای مانده است. اسمیت چنین می‌پندارد که این لوحه در روزگار آنتیوخوس اول نوشته شده است و این گویا زمانی بوده که برومئس Bérosee قصد داشت تاریخ بابل را به رشته تحریر درآورد و بدین لحاظ در جستجوی اسناد و مدارك بود. چنین بنظر می‌رسد که لوحه مذکور در مخزن نوشته‌های معبد اساگیل Esaghlil شهر بابل بدست آمده باشد^{۵۴}.

مطالب مندرج در این لوحه مربوط به فاصله سالهای ۳۲۱ تا ۳۱۲ پیش از میلاد است. شیوه نگارش لوحه، هجایی و بسیار منسجم است. بخشهایی از این لوحه سالم مانده است. احیای نظم و ترتیب قطعات مندرج تا اندازه‌ای بادشواری همراه بوده است. در این لوحه از حوادث سالهای ۳۱۵-۳۱۴ پیش از میلاد و پیکار

52- F. Altheim. *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter*, 1, s. 153.

53- *Cambridge Ancient History*, VII. Cambridge, 1928, p. 188-189.

54- S. Smith. *Babylonian Historical Texts*. London, 1924, p. 124-126.

میان آنتیگون Antigone و سلوکوس سخن رفته است. این مطالب از روی نوشته‌های دیودوروس معلوم و مشخص گردیده است.^{۵۵} این پیکار به غارت و ویرانی بیرحمانه بابل و حومه آن منتهی گشت.^{۵۶} آنتیگون که با سلوکوس از در دشمنی درآمده بود، نسبت به بابل و حومه آن خشمی زایدالوصف ابراز داشت و «اشک و اندوه» فراوانی را سبب گردید.^{۵۷} وی همین عمل را در کوت Kutha (یا کوتهه Kutha که اکنون به تل ابراهیم معروف است) انجام داد.^{۵۸} در نتیجه این پیکار خزاین معبد نرگال Nergal به غارت رفت.

دیگر از فجایع، به آتش کشیدن مردم بود. چنین بنظر می‌رسد که مزارع و بهمه‌راه آن اهالی را در آتش سوزانده باشند. این گونه مجازات و نابود کردن در سده ششم میلادی نیز آمده است.^{۵۹} در رویدادنامه از وضع فلاکت‌بار بابل، غارت غله و ویرانی دیوارهای شهر سخن رفته است.^{۶۰} به سبب عیبی که در لوحه وجود دارد، تشخیص ارتفاع و اندازه دیوار میسر نشد. از سطرهای ۳۵ تا ۳۷ نوشته مذکور چنین برمی‌آید که شخصیت‌های برجسته و مسئول اکد و دیگر سخن ستراب نشین بابل به شهر بورسیا نقل مکان کردند. غله را از بورسیا که در همسایگی بابل قرار داشت بدانجا بردند. در اینجا متن ضایع شده است. گمان می‌رود غله را برای معبد اساگیل برده باشند. بورسیا شهری بود در چند کیلومتری جنوب بابل کنار یکی از کانالهای بزرگ مسیر سفلی بین النهرین که یکی از مراکز تهیه کتان و نساجی به شمار می‌رفت. این حرفه تا عصر خلافت نیز در ناحیه مذکور معمول و رایج بود.^{۶۱} حمل غله از بورسیا به معبد اساگیل نه تنها نشانه‌ای از احترام و اعتبار آن بود، بلکه دلیل نقش مهم و سازمان دهنده معبد مذکور در اداره و زندگی مردم شهر بابل به شمار می‌رفت. در ضمن سطور بعدی حاکی از نهب و غارت ساکنان یونانی و مقدونی بابل

55- Diodorus. *Bibliotheca Historica*, XIX, 27-31, ed C. T. Fischer. Lipsiae, 1906, p. 46-54.

(در پ نوشته‌های بعدی تنها به نام دیودوروس اکتفا می‌شود).

56- S. Smith. *Babylonian Historical Texts*, p. 141, 144.

۵۷- همانجا، ص ۱۴۱، ۱۴۴. سطرهای ۲۱-۲۵.

58- Pauly-Wissowa. *Realencyclopädie*, II, ۱۶۹۷، ۲۷۱۰ ستونهای

۵۹- مقصود دوران جنگهای ایران و روم شرقی (بیزانس) در سالهای ۵۰۶-۵۰۲ میلادی است.

60- S. Smith. *Babylonian Historical Texts*, p. 136, 142, 144, 149.

61- Pauly Wissowa. *Realencyclopädie*, III, 735 ستون

است. بی گمان این عامل وضع شهر را دشوارتر کرد و رویدادنویس را ناگزیر از تکرار واژه‌های «اشگ و اندوه» نمود^{۶۲}. آخرین سطرهای متن به حوادث سالهای ۳۱۲ - ۳۱۱ پیش از میلاد ارتباط دارد که نخستین سال فرمانروایی سلوکوس و سرآغاز عصر تازه‌ای به شمار می‌رفت. گاهشماری سلوکی تا مدتی دراز در خاور نزدیک رایج بود و تا چند سده همچنان باقی ماند. در رویدادنامه چنین آمده است که آنتیگون کوشید تا درون دژ ویا کاخ پنهان شود ولی سلوکوس بر او دست یافت و بابل را به تصرف آورد. در متن کتاب دیودوروس نیز به همین نکته اشاره شده است^{۶۳}.

در رویدادنامه به تفصیل از ورشکستگی بابل و فقر و تنگدستی اهالی آن سخن رفته است. سرداران اسکندر در صدد مرمت و احیای این شهر و معابد آن برنیامدند. سلوکیه که در نزدیکی شهر بابل بنا شده بود به صورت مرکز اداری جدیدی درآمد که بازرگانی و پیشه‌وری را در خود تمرکز داد و زمینه را برای اعتلای نواحی مسیر وسطای دجله فراهم آورد.

رویدادنامه دیگری که از عهد سلوکیان برجا مانده با تفصیل بیشتری از این مقوله یاد کرده است. این رویدادنامه مربوط به زمان آنتیوخوس اول در سالهای ۲۷۶ - ۲۷۴ پیش از میلاد است. این سالها دوران شدت گرفتن پیکار میان بطالسه مصر (بطلمیوس دوم فیلادلف) و سلوکیان بخاطر دست یافتن بر کرانه‌های سوریه بوده است. مرکز بازرگانی و پیشه‌وری فنیقیه و سوریه جهت اقتصاد این کشورها و گسترش روابط بازرگانی با دیگر کشورها، از اهمیت فراوان برخوردار بود. در سال ۳۶ سلوکی، آنتیوخوس اول همسر، فرزند و اعضای خانواده خود را به سپرد Saperde از توابع لیدی فرستاد (این شهر در رویدادنامه به صورت ساردس Sardes - سارد آمده است). پس آنگاه وی به سوی ابر نهر Ebirnari روانه شد که سپاهیان مصری در آنجا مقام داشتند. وی از همانجا پا به فرار نهاد. نام ابر نهر در متون بابلی، بسیار آمده و نام استانهای سوریه‌ای نواحی شرقی ماوراء فرات است^{۶۴}. گزارشهای دیگر مندرج در رویدادنامه به صورت مستقیم مربوط به حوادث

62- S. Smith. *Babylonian Historical Text*, p. 142, 144, 38-41.

63- Diodorus, XIX, 91, 3-4.

64- C.F. Lehmann. *Der erste syrische Krieg und die Weltlage um 275-272, v. chr.*, Klio III, 1903, p. 498.

بابل و سلوکیه «پایتخت» است. در ماه ادار [آذار] Adar که ماه دوازدهم بابلی بود، ساتراپ اکد یا بابل، همه لشکریان شاهی را که در آن سرزمین بودند گرد آورد و در ماه نیمان (نخستین ماه از سال) به سوی سوریه (ابر نهر) پیش تاختند و بیاری شاه و لشکریانش شتافتند. در رویدادنامه عنوان ساتراپ به صورت استراتگ Strategé آمده است که معادل عنوان (amelu) رب اوکو rab uqu و همپایه عنوان یونانی استراتگوس Strategus است.^{۶۵} از ساتراپ نشین بین النهرین همه واحدهای نظامی که بنا بر معمول در آنجا پایگاه داشتند، احضار گردیدند. گذشته از آن ساتراپ باختر Bactrie بیست پیل جنگی در تاریخ بیست و چهارم همان ماه از سال ۲۷۶ جهت شاه گسیل داشت. ساتراپ (amelu) muma'ir اکد نیز مقدار معتابیهی نقره، لباس و دیگر اشیاء از بابل و سلوکیه ارسال نمود.^{۶۶} در نتیجه این اقدامها دولت سرزمین ثروتمند بین النهرین از لوازم مورد نیاز محروم ماند. برای نگاهداری سپاه و دیگر هزینه‌های نظامی، پول لازم بود. تردیدی نیست که نقره و یا بخشی از نقره ارسالی به صورت سکه بوده است. زیرا در رویدادنامه آمده است که پس از ارسال نقره، در شهر بابل سکه‌های مس جریان یافت.^{۶۷} سکه‌های مسین از پولهای ضرب شده و رایج در یونان بود. حال آن که در بین النهرین بنا بر معمول سکه نقره رواج داشت. این نکته خود مؤید وجود مبادلات پولی و کالایی و بازرگانی پیشرفته بوده است.

در رویدادنامه چنین آمده است که در تاریخ نهم ماه ادار سال ۳۷ سلوکی (ماه دوازدهم بابلی سال ۲۷۵) ساتراپ (amelu) muma'ir و صاحب منصبان عالی مقام Paq-du (amelu) magistratus از سوریه به سلوکیه بازگشتند.^{۶۸} در این نوشته عنوان magistratus به صورت جمع آمده است. عنوان Paq-du (amelu) ترجمه واژه یونانی epistate است.^{۶۹} [epistates به معنی فرمانده و یا عامل، مباشر و ناظر است - مترجم].

وضع دشوار شهرهای بین النهرین و پایتخت آن معلوم و روشن است. در

۶۵- همانجا، ص ۵۰۷. W. Muss-Arnolt. *Assyrisch-englisch-deutsches Wörterbuch*. Berlin, 1894, I, s. 89; 1905, II, s. 946.

۶۶- S. Smith. *Babylonian Historical Texts*. p. 154, 156, 11.

۶۷- همانجا، ص ۱۵۵، ۱۵۶.

۶۸- C.F. Lehmann. *Der erste syrische Krieg...*, s. 507.

۶۹- W. Muss-Arnolt. *Assyrisch-englisch deutsch wörter-buch*, II, s. 819.

سلوکیه جمعیت زیادی سکنی داشتند. آنان که در شهر مانده بودند، چنان دچار فقر و تنگدستی شده بودند که برای دفاع از شهر مناسب نمی نمودند. در این زمان طریقه معمول بکار گرفته شد و آن کوچ جبری به پایتخت جدید بود. دوشهر بزرگ سلوکیه و بابل نمی توانستند بدون زیان و خسارت در کنار یکدیگر باقی بمانند. شهر کهنه ناگزیر باید عرصه را به همسایه نویناد وامی گذارد. کوچ مردم به سلوکیه موجبات حل مسئله جمعیت را در این شهر فراهم آورد و قشر پیشه‌وران و بازرگانان گسترشی قابل ملاحظه یافت. این گونه کوچ دادن اهالی پیش از آن هم سابقه داشت و معمول بود. بعدها نیز در بنای شهر تیگرانوکرت Tigranocert پایتخت ارمنستان، مشابه این کار صورت گرفت. هرگاه واژه Paq-du (amelu) برآستی معادل عنوان یونانی epistates باشد، پس آنگاه باید در نظر داشت که این واژه در ارتباط با فرمان کوچ اهالی بکار می رفته و حکم قانون را داشته است. چنین بنظر می رسد که epistates برای نظارت بر اهالی غیر یونانی شهرهای تابعه منصوب شده باشند.^{۷۰} در تاریخ دوازدهم تشری (ماه هفتم) فرمانی جهت مسئولان شهر بابل فرستاده شد و اهالی بابل به سلوکیه نقل مکان کردند.

چنین بنظر می رسد که سطور بعدی رویدادنامه‌ها مربوط به اوضاع و احوال مراکز شهری در دوران هلنیسم باشد. در روزگار سلوکیان اهالی یونانی - مقدونی چه در شهرهای نویناد و چه در شهرهای کهن که کلنی شهرهای جدید به شمار می رفتند، وضعی متفوق و برتر داشتند. در شهر دورا - اروپوس نمونه‌هایی از واگذاری سهم اراضی به سپاهیان جهت تأمین زندگی آنان می توان ارائه کرد. سهم اراضی در حکم واحدی برای اخذ مالیات بود. همه این گونه سهم‌ها از اراضی شاهی جدا و به مالک جدید واگذار می شد.^{۷۱} اراضی جدا شده کلروس دوباره به اراضی شاهی باز می گشتند و بدان می پیوستند. تاکنون در اسناد بدست آمده از شهر دورا - اروپوس فرمانی پیرامون اراضی شهری تابع شهر دیده نشده است. ولی می توان مطالبی درباره اراضی متعلق به پرستشگاهها مشاهده کرد.^{۷۲} شخص معینی بنام گازوفولاکس Gazophylax نه تنها اموال منقول، بلکه اراضی و اموال غیر منقول

70- W. Tarn. *The Greeks in Bactria and India*. London, 1939, p. 25.

71- F. Cumont. *Fouilles de Doura-Europos*, p. XXI.

معابد را نیز در اختیار داشت.

بر پایه رویدادنامه‌های بابلی به جرأت می‌توان از تعلق بدون قید و شرط زمین به شاه سخن گفت. در اینجا پولیسی دارای اراضی متعلق به خود وجود نداشت. شهر می‌توانست به صورت موقت و مشروط از اراضی شاهی که به شهر واگذار شده بود استفاده کند. بنابر نوشته رویدادنامه، هنوز پیش از نقل مکان اهالی بابل به سلوکیه در سال ۳۲، طبق فرمان شاه به اهالی بابل، بورسپا و کوت، زمینهایی جهت ادامه زندگی و «تغذیه» واگذار شد. در سال ۳۷ این اراضی که زیر کشت قرار داشتند و نیز اغنام و احشام و کلیه اموال مربوطه از اهالی گرفته و ضمیمه املاک شاهی گردیدند.^{۷۳} بدین روال شهرهای مذکور عوامل اصلی ادامه زندگی را از دست دادند. پشه‌وران، بازرگانان خرده‌پا و اهالی شهر که از این مختصر حمایت محروم شده بودند، زندگی دشوار و نیمه گرسنه‌ای را می‌گذرانیدند. شاه یکی از بزرگترین زمین‌داران کشور محسوب می‌شد. آنتیگون اول (۳۱۵ - ۳۰۱ پیش از میلاد) خارج کردن غله از شهرها و فروش آن را ممنوع داشته بود تا غلات بدست آمده از املاک شاهی بی رقیب در معرض فروش قرار گیرد.^{۷۴} زمین به صورت موقت در اختیار شهرها قرار می‌گرفت تا کمکی به ادامه زندگی و «تغذیه» اهالی باشد. از این رو طبق فرمان همه اراضی و اموال وابسته متعلق به شهرها، دوباره به شاه باز می‌گشت. معابد تا حدودی در کار اتحاد مردم ایفای نقش می‌کردند و نیز تا اندازه‌ای در اداره امور شهرها دخالت داشتند. تدارک مقدار معتابیهی آجر از سوی مردم جهت مرمت و تجدید بنای معبد اساگیل، خود نشانه‌ای از اعتبار پرستشگاهها و حمایت مردم از آنها است. ولی برخی از امور اجتماعی چندان مورد توجه و پشتیبانی اهالی قرار نداشت. در سطرهای بعدی رویدادنامه از بروز قحطی در شهر «اکد» سخن رفته است. فلاکتی بس بزرگ به مردم شهر روی آورد. اهالی فرزندان خود را «در برابر نقره» می‌فروختند و «مردم شهر از گرسنگی تلف می‌شدند».^{۷۵} همانند این وضع در دوره‌های بعد نیز مشاهده شده است که مردم یا از شدت گرسنگی و یا به سبب وامی که بر دوششان سنگینی می‌کرد، فرزندان خود را در معرض فروش قرار

73- S. Smith. *Babylonian Historical Texts*, p.155, 156-157 18-19.

74- *Cambridge Ancient History*, v. VI, p. 491-492.

75- S. Smith. *Babylonian Historical texts*, p. 155-157, 20.

می دادند. در مجموعه قوانین سوریایی اواخر سده پنجم میلادی از فروش داوطلبانه فرزندان به عنوان برده سخن رفته است. اواگر Evagre نویسنده یونانی سده ششم میلادی چنین گزارش کرده است که والدین جهت پرداخت وام و یا مالیات، فرزندان خود را می فروختند. در روزگار سلوکیان برده داری رواج بسیار داشت و ثروت اصلی طبقه حاکم محسوب می شد. آگهیهای وجود دارد مبنی بر این که ارتبان (اردوان) شاه اشکانی (درگذشته به سال ۱۲۴ میلادی) گروهی از اهالی بابل را که از سوی گیمر Gimer ساتراپ بابل به عنوان برده به وی فروخته شده بود، به سرزمین ماد فرستاد. در قوانین مربوط به حقوق فردی که از آن روزگار برجای مانده است، پیرامون برده داری مطالبی موجود است. در لوحه متعلق به سده چهارم میلادی از بردگان که جهت کارهای زراعتی در اختیار معبد اساگیل قرار گرفتند سخن رفته است. بردگان بخاطر «رهایی روح و تنفس» به خدمت معبد درآمدند^{۷۶}. بدل کردن اسیران جنگی به برده صفوف بردگان را وسعت بخشید. در قوانین مربوط به حقوق فردی این دوره نیز از برده داری سخن رفته است.

بررسی رویدادنامه های بابل در عهد سرداران اسکندر تصویری از روابط اجتماعی و زندگی اقتصادی بابل در روزگار افول شهر ارائه می کند.

رویدادنامه ها توجه را به امر مبادله گسترده پول معطوف می دارند. در بابل سکه های نقره ضرب می شد که در بازار مبادله می گشت. خرید و فروش اشیاء، خواربار، از جمله غله با سکه های نقره صورت می گرفت. سکه های مسین در بین النهرین زمانی رواج یافت که سکه های نقره به میزان قابل ملاحظه ای کاستی پذیرفته بود. زیرا سکه های نقره جهت نیازمندیهای نظامی به هنگام نخستین پیکارهای سوریه در سالهای ۲۷۶ - ۲۷۵ پیش از میلاد مورد استفاده قرار گرفت. چنان که در رویدادنامه ها آمده است، سکه های نقره را از بابل خارج کردند و به سوریه بردند. سکه های مسین نه تنها معادل محسوب نمی شد، بلکه مورد بی اعتنائی اهالی بود. زیرا اهالی به مبادله سکه های مسین عادت نداشتند. تنها نقره دارای ارزش به شمار می آمد. در اسناد مربوط به معاملات و مبادلات هنگامی که از اندوختن پول و یا افزایش آن سخن به میان آمده، نقره مورد نظر بوده است. از اسناد

76- Kohler und Ungnad. *Hundert ausgewählte Rechts-Ur-kunden aus der Spätzeit Babylonischen Schriftums*. Leipzig, 1911, s. 61. N. 89.

مربوط به معاملات شخصی چنین معلوم می شود که در روزگار سلوکیان نیز معامله و مبادله در بابل همچنان ادامه داشت. در بابل «بانکهای» وجود داشتند که سکه ها را جهت محافظت و یا سود بردن بدانها می سپاردند^{۷۷}. فعالیتهای دیگری نیز از سوی بانکهای مذکور انجام می شد^{۷۸}. بعدها به سبب لطمه هایی که به طبقات زیردست و فرودست شهر بابل وارد آمده بود، زندگی سیاسی مقیاس و اهمیت پیشین را از دست داده بود. ولی با این همه به حیات خود ادامه می داد. باید یادآور شد که مردم بابل همچنان به زبان و خط و شیوه های حقوقی خویش وفادار مانده بودند. اسنادی از سده دوم پیش از میلاد بجا مانده که مؤید این نکته است^{۷۹}. بعدها با وجود دگرگونی در زبان، شیوه نگارش اسناد و فورمولبندیهای آن طی سده های دراز پابرجا ماند و اعتبار خود را در موازین فردی رایج در آسیای مقدم همچنان حفظ کرد.

شهر قدیمی بابل که اهالی آن به سلوکیه کوچ داده شده بودند، به سبب کمبود اهالی و از دست دادن کشتزارهای اطراف و اغنام و احشام، دیگر نمی توانست از رونق پیشین برخوردار باشد. دگرگونیهایی که آنتیوخوس چهارم اپیفان Epiphane در زندگی نیمه جان این شهر پدید آورد، ظاهری و صوری بود. شهر، دیگر هرگز نتوانست اهمیت و اعتبار پیشین را باز یابد. در واقع با مرگ اسکندر مقدونی نقش جهانی شهر بابل نیز رو به خاموشی نهاد.

در مآخذ و منابع موجود از وضع بابل در روزگار تأسیس دولتهای هلنیستی بطور عمده سخن رفته است. بابل که از سازمان پولیسی برخوردار نبود تنها به صورت موقت توانست از اراضی واگذار شده از سوی شاه بهره مند شود. زیرا چندی بعد اراضی مذکور پس گرفته شد و به اراضی شاهی ملحق گردید. در دیگر منابع نیز مشابه این مطلب تأیید و تصریح شده است. در نوشته مشهور منسیماخ که در سارد بدست آمد و متعلق به دوران پادشاهی آنتیگون بود، امکان بازستاندن اراضی واگذار شده به منسیماخ از سوی شاه تصریح گردیده است^{۸۰}.

۷۷- همانجا، ص ۶۲، شماره ۹۲.

۷۸- همانجا، ص ۶۲، شماره ۹۱ و Cambridge Ancien History, v. VIII, p. 189.

۷۹- صفحات ۲۹-۳۵ متن مذکور به عنوان پایه و مبنایی جهت نگارش مقاله ای از سوی مؤلف زیر عنوان «بابل

در حال خاموشی» شد که به سال ۱۹۴۱ در مجموعه «یادداشت های علمی دانشگاه دولتی لنینگراد» (سری تاریخ، شماره ۹، ص ۴۲-۴۸) بچاپ رسید.

۸۰- A.B. Ranovich. *Ellinizm i ego istoricheskaia rol*, str. 157.

سلوکیان بازسازی شهر کهن بابل را که بخش اعظم آن ویران شده بود، به عنوان پایتخت امکان‌پذیر نمی‌دانستند. سلوکیان ناحیهٔ اوپیس Opis را برای این منظور برگزیدند و بعدها نام سلوکیه بر آن نهادند. وضع جغرافیایی این شهر که در کنار دجله قرار داشت، بسیار مناسب می‌نمود. گروه کثیری از سکنهٔ بابل به این ناحیه کوچ داده شدند. بنای شهر جدید که در نزدیکی بابل قرار داشت، موجودیت شهر بابل را دچار اخلال کرد. اراضی واگذاری که تکیه‌گاه اصلی بابل به شمار می‌آمد، پس گرفته شد. نیروهای مولد که به سبب جنگ خسارت فراوان دیده بود نتوانست احیا شود. کوچ اهالی به سلوکیه نیز شهر را بتقریب خالی از سکنه کرد^{۸۱}.

نظر نگارنده و اسناد مؤید این نقطهٔ نظر به سال ۱۹۴۱ طی مقاله‌ای انتشار یافت. این اسناد بعدها با نوشته‌های دیگری از روزگار باستان تکمیل شد. گسترش شهرها و زندگی شهری به حساب افزایش استعمار بردگان تحقق پذیرفت. اقتصاد برده‌داری به سیستم و نظام برده‌داری بدل شد. ولی در ایران این وضع بمراتب محدودتر از آسیای صغیر و سوریه بود.

تنها بخشی، آنهم با محدودیت بسیار در مورد ایران روزگار هلنیسم صادق است. پیش از هر چیز یادآور می‌شویم که تعداد شهرهای جدید در کرانهٔ رود دجله اندک بود. از شیوهٔ ادارهٔ پولیسی شهرهای ایران در مقیاس وسیع نمی‌تواند سخنی بمیان آید. آگاهی پیرامون مراکز هلنیستی این کشور بقدری ناچیز است که گاه جز نام چیزی از آن برجا نمانده است^{۸۲}. در ضمن چند شهر در این سرزمین پدید آمد. بخشی از اهالی محل به زندگی شهری متمایل شدند. کار بردگان نیز در مقیاسی وسیع‌تر مورد استفاده قرار گرفت.

81- M. Streck *Seleucia und Ktesiphon*. Der Alte Orient. 16 Jahrgang, Heft 3/4, Leipzig, 1917, S. 4-5, 9-10. -F. Altheim. *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter*, I, s. 282-Sarre-Hertzfeld *Archeologische Reise ins Euphrat und Tigrisgebiet*. Bd. II, s.55.

82- V. Tscheikower *Die hellenistischen Städtegründungen von Alexander dem Grossen bis auf die Römerzeit*. Leipzig, 1927, s. 96-106.

۴

شهر کرخ بیت سلوک (سلوک)

تاریخچه شهرهای استان گرمای، کرخ بیت سلوک که اکنون کرکوک نام دارد در رویدادنامه‌های سریانی محفوظ مانده است. در رویدادنامه‌ها از بنای این شهر به تفصیل سخن رفته است.

طبق نوشته رویدادنامه‌ها استان گرمای در روزگاران کهن «سرزمین پادشاهی گرمای» بود. این سرزمین از «رود زاب تا رود دکلت Deklat» که همان دجله است و نیز تا امتداد رود اترکون Atrakon گسترده شده بود. رود اترکون بنام تورمر Tormar یا تمارا Tamarra شهرت داشت. قله یا بلندی کوهستانی هم‌رین Hemrin باید همان اوروکو Ouroukou ویا اوریگون Oreikon باشد^{۸۳}. رود تورمر یا تمارا که باید همان رود دیاله باشد، حد مرزی جنوب شرقی استان بیت-گرمای بوده است. «اراضی لادب وکوه شیران» حد شرقی و شمال شرقی استان مذکور بود و آن را از همدان جدا می‌کرد.

83- G. Hoffmann. *Auszüge aus syrischen Akten Persischer Martyrer*. Excurse. Leipzig. 1880, s.

بنابر شواهد موجود عمده‌ترین شهرهای استان مذکور عبارت بودند از .
 کرخ بیت سلوک که اکنون کرکوک نام دارد^{۸۵}. و شهر گرد که دارای درختان انجیر
 بسیار بود. این شهر بنا به نوشته یاقوت در فاصله میان دكوك (دقواق) و اربیل
 قرار داشت و دارای دژی نه چندان بزرگ بود. شهر دكوك یا تكوك Takouk و شهر
 لاشوم Lashom نیز بنا به نوشته رویدادنامه‌های سریانی جزء استان بیت گرمای
 بودند. دیگر از شهرهای این بلاد در آباد بود که برخی آن را از استان شهر زور
 دانسته‌اند. در رویدادنامه‌ها از چند شهر دیگر یاد شده که محل آنها مشخص
 نگردیده است^{۸۶}.

مطالب مندرج در رویدادنامه‌ها پیرامون بنای شهر کرخ بیت سلوک
 و تاریخچه آغاز آن به اندازه کافی روشن نیست. در رویدادنامه از شاهی بنام
 ساردون Sardon (ساردان) - (Sardan) و سارگون یاد شده است. مزینگر Mössinger
 ناشر متن سریانی رویدادنامه کرخ بیت سلوک بر این عقیده است که «ساردان»
 نگارش مغلوط نام سارگون است. ولی در عین حال نام مذکور را صورت دگرگونی
 یافته نام اسرحدون Asarhaddon می‌داند^{۸۷}. از بررسی متن مذکور می‌توان به این
 نتیجه رسید که در رویدادنامه از دو شخصیت جداگانه سخن رفته است، یکی
 سارگون دوم پادشاه اشور (۷۲۲-۷۰۵ پیش از میلاد) و دیگری اسرحدون فرزند
 سناخریب Sennachérib که به سال ۶۸۱ پیش از میلاد کشته شد. در متن نام نخستین
 «سارگون» و نام دوم «ساردون» . . . فرزند (سناخریب) آمده است^{۸۸}.

در آغاز متن رویدادنامه مطالب مربوط به این دو پادشاه را یکدیگر جدا
 است. ولی اندکی بعد چنان درمی‌آمیزند که جدا کردن آنها از یکدیگر ممکن بنظر
 نمی‌رسد. بیشتر آگهیهای متن مربوط به روزگار فرمانروایی اسرحدون - ساردون
 است. از او نه تنها به عنوان فرزند سناخریب یاد شده است، بلکه زمان وی نیز با
 مطالب مندرج در تورات پیرامون یونس پیامبر و پیامهای او به مردم نینوا مرتبط
 است^{۸۹}.

با در نظر گرفتن مطالب مذکور، با اطمینان خاطر بسیار می‌توان گفت که

۸۵- همانجا، ص ۲۷۳-۲۷۶.

۸۶- همانجا، ص ۲۶۷.

86- A. Mössinger. *Monumenta Syriaca*, v.II. Oeniponti, 1878, p. 24

۸۷- همانجا، متن، ص ۶۳.

۸۸- همانجا، متن، ص ۶۳، ۶۴.

رویدادنامه مربوط به شهر کرخ بیت سلوک بر مبنای بهره‌گیری از اسناد باستان‌تدوین و تنظیم شده است. دلیل کافی برای این اظهار نظر وجود دارد که اسناد مذکور از طریق مآخذ سریانی دیگری بدست نگارنده متن رویدادنامه رسیده باشد. چنین بنظر می‌رسد که مطالب سند نخستین بصورت مستقیم و یا غیرمستقیم از منابع بابلی اخذ شده باشند. زیرا آگهیهای مندرج در آن از دقتی کافی برخوردارند.

در رویدادنامه آمده است که به سال پانزدهم پادشاهی اسرحدون (ساردون)، قیام اربکس Arbaces شاه مادای یا ماد استانهای حلوان و همدان را فرا گرفت. این استانها در شرق بیت-گرمای واقع شده بودند^{۸۹}. سیاست اربکس بر این مبتنی بود که بتدریج استانهایی را که تابع آشور (اسور) بودند به تصرف آورد و ضمیمه سرزمین خود کند. بنا به نوشته رویدادنامه نیروی ماد و تقویت روزافزون استحکامات آن، شاه سرزمین ماد را «برای پادشاه آشور دست نیافتنی» کرد. اربکس از این طریق تا گرمای پیش تاخت. برخی اسناد و مآخذ به ما امکان می‌دهند وضع این سرزمین کوچک را که حدود مرزهایش پیشتر بر پایه همین رویدادنامه‌ها ارائه گردید، مشخص و معلوم کنیم.

آن زمان «شاهکی» بر گرمای فرمانروایی داشت. گرچه این شاهک فرمانروای آن سرزمین بود، ولی از اهمیت فراوان برخوردار نبود. از این رو عنوان وی به صورتی مصغر آمده است. این شاهک «بر آن سرزمین فرمانروایی داشت» و به شاه آشور باج می‌داد. هنگامی که دیگر نتوانست با پرداخت باج خواست شاه آشور را برآورده سازد، استقلال وی پایان گرفت. دولت بزرگ از این پس فرمانروای خود را به آن سرزمین گسیل داشت و اداره کلیه امور به فرمان او درآمد^{۹۰}. علت اصلی تصمیم شاه آشور به تصرف کامل و اداره مستقیم سرزمین مذکور آن بود که اربکس شاه ماد بدانجا حمله‌ور شد و آن سرزمین را مورد نهب و غارت قرار داد. اربکس «بسیاری از مردم را به اسارت گرفت و به غارت سرزمین مذکور دست زد» و «بر تخت شاهی آن نشست».

فرمانروای آشوری در بیت گرمای «فرمانی پیرامون داراییهای موجود صادر کرد و آنها را به اختیار خود گرفت». این نیز مسأله باج و خراج به آشور را تأمین نمود.

89- G. Hoffmann کتاب یاد شده S. 259.

90- A. Mössinger کتاب یاد شده s. 64.

بیت گرمای از دیدگاه نظامی تابعیت آشور را داشت. زیرا «دستیاری» جهت فرماندهی سپاه اعزام گردید^{۹۱}.

هنگامی که این سرزمین از استقلال محروم شد و به تابعیت شاه درآمد، شاه فرمان داد که «فرمانروای سرزمین شاهی گرمای، شهری در این سرزمین به نام وی بنا کند». در این بخش از رویدادنامه برای نخستین بار بجای ساردون نام سارگون آمده است. ممکن است خطای نویسنده و یا علت دیگری در کار بوده باشد. زیرا در این بخش دو ماخذ با یکدیگر پیوند یافته‌اند. نویسنده رویدادنامه که می‌خواست شهر خود را مهم جلوه دهد، بنای آن را به روزگاران بسیار کهن و عهد شاهان آشور مربوط نمود. به همین سبب هوفمان کوشید نام کرخ بیت سلوک را با نام شاه آشور پیوند دهد و آن را کرخ سارگون بنامد^{۹۲}.

گرچه همه مطالب مندرج در رویدادنامه‌ها قابل اطمینان نیستند، با این همه نوشته‌های آنها درخور توجه است. زیرا نشان می‌دهند که تاریخچه بنای شهر پیش از روزگار سلوکیان بوده است. البته نگارنده از تاریخ دقیق بنای شهر آگاه نبود. ولی شیوه بنا، سیستمی که شهر برپایه آن احداث شده بود، نحوه ساختمان، سکنی گرفتن اهالی و غیره که در رویدادنامه ذکر شده است، با آگهیهای بدست آمده از دیگر ماخذ، انطباق دارد. پس از تابعیت پادشاهی گرمای از آشور، به فرمان پادشاه آشور بخشی از شهر «برای سکونت بزرگان و سران» اختصاص یافت. فرمانروای شهر «از سوی شاه آشور عنوان بزرگ» یافت و شهر و استان مذکور از این طریق مقام خود را احراز نمودند. این به مفهوم تبدیل آن به شهر «آزاد» بود که اهالی آن نیز «آزاد» شناخته می‌شدند. تابعیت و بردگی مردم شهر مشروط بر آن بود که پادشاهی گرمای به تصرف آشور درآید. در آن صورت اهالی آن به عنوان اسیران برده شده شناخته می‌شدند. مطالب بعدی مؤید آن است که وضع چنین شد. زیرا شاه همه اراضی که شهر «در آن قرار گرفته بود» به «کرخ» واگذارد. از مطلب چنین می‌توان دریافت که اهالی این سرزمین «برده» و «دیگر سخن برده» شهر شدند. در این شهر عنوان «آزادان» در برابر دیگر مردم استان قرار داشت که عنوان Khéré, abdé داشتند و گویا

۹۱- بنظر می‌رسد ترجمه واژه «دستیاری» معادل عنوان آخودان نظامی باشد.

381. یادداشت G. Hoffman S 44. Payne-Smith, *Thesaurus syroacus*, t. II, Oxonii, 1901, col. 2816

۹۲- ۳۸۵ یادداشت S.44. کتاب یاد شده G. Hoffman 92

در بردگی بسر می بردند.

در شهر کاخی بنا گردید. «بزرگان شاهی» نیز به شهر نقل مکان کردند. نام یکی از این بزرگان برزان Bourzan بود. هوفمان این نام را ساسانی می داند^{۹۲} و معتقد است که چنین نامی در روزگار ساسانیان وجود داشته است. ولی معلوم نیست این نام پیش از روزگار ساسانیان وجود داشت یا نه.

در ترجمه عنوان «بزرگان شاهی» چنین بنظر می رسد که مقصود صاحب منصبان و دولتمداران بوده اند. چنین بنظر می رسد که برزان در دستگاه دولت دارای مقام رسمی بود. به همین دلیل بنای دژ کوچک کرکوک در دشت واحداث دیوارهای بتقریب کوچک آن، زیر نظر برزان صورت گرفت. در متن آمده است که این دژ بخاطر شهر و تحکیم آن احداث گردید.

برزان با «قبیله» و «خانواده بزرگ» خویش به کرخ نقل مکان کرد. چون برزان با همه دم و دود و همه خدمتگزاران بدینجا آمده بود، لذا خانواده وی نیز عضو شهر شناخته شدند. در ضمن او قریب هزار کس را از آشور بدین شهر انتقال داد. این گونه انتقال ویژه شهرهای نو بنیاد است که بعدها مشابه این وضع به کرات مشهود افتاده است. در اوایل سده های میانه این گونه نقل و انتقال اهالی دارای ارزشهای اجتماعی گونه گون و جنبه های مختلف بود. ولی ظهور هر شهر با مرحله تازه ای از تقسیم کار همراه می شد. نقل مکان اشخاص به سرزمینهای گونه گون بر این روال بود که برخی در درون چهار دیواری شهر و بعضی بیرون از آن جای داشتند.

وجود قصبه های خارج از شهر در خاور نزدیک امری معمول و رایج بود. به عنوان نمونه می توان گفت که بازار شهر آمد (Amida) در سده ششم میلادی خارج از دیوارهای شهر قرار داشت. چنین بنظر می رسد که بطور عمده پیشه وران و یا محترفه به این گونه شهرها کوچ داده می شدند. کوچ و انتقال جمعی مردم به شهرهای نو بنیاد از سوی دولت، چه در روزگار باستان و چه طی سده های میانه در روم شرقی (بیزانس)، ارمنستان، ایران و غیره رایج بود.

در متن رویدادنامه دوباره به مسأله کوچ و انتقال اهالی شهر که گویا به فرمان ساردون (اسرحدون) صورت گرفته، اشاره شده است. در متن از دو خاندان که

توسط ساردون به این شهر (کرخ) منتقل گردیده‌اند، سخن رفته است.^{۹۴} در متن دیگر «رویدادنامه‌های کرخ بیت سلوک» این خبر با شرح بیشتری آمده است. در جلد دوم مجموعه یادگارهای ورجاوند که از سوی بجان Bedjan انتشار یافت، متن رویداد همراه با فهرست آمده است. مطالب متن همراه با مجموعه قوانین سده‌های هفتم و هشتم میلادی که از ناحیه دیار بکر بدست آمد بر روی پوست نوشته شده بود. این نوشته متعلق به کتابخانه شهر برلین است.^{۹۵} در متن ملحقاتی حاوی فهرست نامهای این دو خانواده موجود است. نامهای مذکور عبارتند از: «پارن Paren که برکنار گردیدند و بلاش Balash که دست به شورش زدند». موضوع مورد بحث ریشه کن کردن مانویان بوده است. در متن از این دو خاندان به عنوان «دودمان شر» سخن رفته و نام «پارن فرزند آمائیک Amaik» و «بلاش - موجود شریر کرکوک» یاد شده است.^{۹۶} بدین روال در اینجا نام دو خاندان آمده است. نگارنده رویدادنامه کوشیده است تا موضوع را با نام اسرحدون مربوط کند. نامهایی که در مورد دوم آمده، همانند نام برزان که در مورد اول ذکر شده است جای تردید در منشاء ایرانی نامهای مذکور باقی نمی‌گذارد.

شهر سارگون و بنای برزان هر دو در این دژ که بر بلندی قرار داشت و شهر در آنجا واقع شده بود، مکان واحدی را اشغال کردند. ساختمان دیگر بناهای شهر مربوط به عهد سلوکوس یکی از چهار «برده» اسکندر «پسر فیلیپ» بود. در کنار کاخ که تادیوار دژ و بدیگر سخن شهر برزان امتداد دارد، برج نگهبانی به فرمان سلوکوس ساخته شد. این برج که به افتخار یادبود ساردون (اسرحدون) نخستین بنیادگزار شهر کرخ بیت سلوک بنا گردیده بود، تا روزگار نویسنده رویدادنامه همچنان پایدار ماند. نویسنده ادعا می‌کند که برج مذکور را «تا امروز سراپوای Sarabvay» می‌نامند.^{۹۷} متن رویدادنامه که به صورت نسخه خطی از دیر هر مزد بدست آمده است در کتابخانه بورجیای Borgia شهر رم نگهداری می‌شود. شرح مربوط به آغاز

94- A. Mössinger. II, s. 67 کتاب یاد شده.

95- *Acta martyrum et sanctorum*, ed. P. Bedjan, t. II, Parisus, 1891, p. VII, X.

(در آینده این کتاب در پاورقی به صورت اختصاری mm. ss عنوان خواهد شد)

96- *Acta mm. ss.* II, 517

97- A. Mössinger s. 64. کتاب یاد شده.

بنای شهر، کوتاه و منقطع است. ولی در مورد سلوکوس چنین آمده است که وی پنج شهر پدید آورد و «برج . . . به یاد ساردون بنا کرد»^{۹۸}. در متنی که از سوی بجان بر پایه دو نسخه خطی دیگر انتشار یافت، مطالبی هست که در نسخه خطی کتابخانه بورجیا وجود ندارد و آن مربوط به پایان پادشاهی آشوریان است که خواهد آمد. این متن حاوی مطالب جالبی است. بویژه هرگاه قدمت این مجموعه مورد توجه قرار گیرد.

اربکس مادی که در رویدادنامه از او سخن رفته با سرزمین ادوربایگان Adorbaygan (اذربایجان) مربوط بوده است. او در روزگار پادشاهی ماد «دیواری حصین» پدید آورد که مقصود دیوار دژ است. این دیوار «ادورباد Adaurbad» یا «ادورباد Adorbad» «در سرزمین ماد» است. از اینجا است که نام ادوربایگان Adorbaygan بر این بخش از سرزمین ماد نهاده شد. اربکس به جنگ نمرود Nimrod رفت. پیکار در کیلیکیه روی داد و اربکس در این پیکار کشته شد^{۹۹}. متعاقب آن به صورتی متواتر و بی درپی از پادشاهیهای آشور، بابل، ماد و سرانجام از داریه ووش Daryavoush (داریوش) یاد شده است. در متن رویدادنامه داریوش به صورت داریه ووش آمده است که بنا بر مآخذ ایرانی همان کسی است که پس از اسرحدون به عنوان بناکننده کرخ از وی سخن رفته است. او دیواری بلندتر و بناهایی گسترده‌تر از عهد شاهان آشور در شهر پدید آورد و آن را وسعت بخشید. جز از خانه‌ها، به فرمان داریوش در این شهر «کنار بتکده‌ای که ساردون در دل آن (مرکز شهر) پدید آورده بود، آتشکده‌ای بنا گردید. «خانه اصنام» و بدیگر سخن بتکده‌ای که در مرکز شهر بنا شده بود با معتقدات ساردون پیوند داشت. او عقاب و شیر را می‌پرستید که عقاب شاه پرندگان و شیر سلطان جانوران است. پرستش عقاب از روزگاران بسیار کهن در بین‌النهرین رواج داشت. آثار فرهنگی متعددی حاکی از این مقوله وجود دارند^{۱۰۰}. سنت پرستش شیر نیز از قدیم با سنت پرستش عقاب در ارتباط بود. بعدها این دوگونه پرستش درهم آمیختند. تصاویر بدن شیر با سر عقاب و نیز تصویرهایی از سر انسان بر تن پرنده باقی است که همه نشانه‌هایی از این گونه

۹۸- همانجا.

(رجوع شود به پایتتر، ص ۴۷-۴۹)، به ضمیمه ترجمه روسی آن. 99- Acta mm.ss. II, 5(19).

100- P. Amiet- L uigle dans l'art et la religion de la Mésopotamie antique. Paris. 1905.

پرستش اند^{۱۰۱}. مطالب مندرج در نوشته‌ها، از جمله رویدادنامه‌ها در حکم تأیید مظاهر آثار فرهنگی بدست آمده است.

از مطالب ارائه شده معلوم می‌گردد که برخی از اشراف و بزرگان ایران به کرخ بیت سلوک نقل مکان کردند. ولی این که نقل مکان در چه تاریخی صورت گرفته و یا این که مهاجرت به تکرار انجام پذیرفته و یا این که رویدادی واحد از سوی رویدادنویس به تکرار آمده است، خود مطالبی هستند که پاسخ صریح بدانها کاری است بسیار دشوار.

در رویدادنامه از نقل مکان دو خاندان ایرانی به دوشهر در روزگار سارگون یا ساردون سخن رفته است که یکی از این دو شهر برزان نام دارد. شرح دیگری نیز پیرامون نقل مکان خاندانهای ایرانی به شهر کرکوک در روزگار داریاووش وجود دارد. به صراحت گفته شده است که آنها پنج خاندان از استان استخر بودند. نامهای این خاندانها در بایگانی شاهی ایران ثبت شده بود. در پی این نکته باز مطلب در متن تکرار شده و با نام سلوکوس پیوند یافته است. با این تفاوت که دیگر در این بخش، از فهرست خاندانهای مذکور در بایگانی شاهی ایران سخنی بمیان نیامده است. تکرار برخی مطالب رویدادنامه‌ها در مورد زمان نگارش آنها ایجاد شبهه می‌کند. تردیدی نیست که برای سلوکوس که «شاه یونانیان» بود تهیه فهرست خاندانهای ایرانی که به کرکوک مهاجرت کردند، بسی آسان می‌نمود. بویژه آن که نامشان در بایگانی شاهی ایران وجود داشت. در روزگار سلوکیان شیوه تکمیل ساکنان شهرها از طریق کوچ دادن و نقل و مکان از دیگر نواحی امری شناخته شده و رایج بود. بهر تقدیر می‌توان گفت که در سده ششم میلادی و زمان نگارش رویدادنامه‌ها از مآخذ و منابع کهن نسخه‌برداری می‌شد و نسخه‌های مذکور در زمره اسناد و مدارك جدید قرار می‌گرفتند. گذشته از آن آثاری وجود دارند حاکی از این که شهر کرخ و دیوارها و کوچه‌های آن برچه روالی بنا شدند. ممکن است تغییر نقشه شهر با سایر دگرگونیها چندان مرتبط نباشند. ولی این تغییر از روزگاران کهن معمول بود.

نگارنده رویدادنامه بنای دیوار بلند و بزرگ گرداگرد شهر را مربوط به زمان

101- P. Amiet. *L'homme-oiseau dans l'art mésopotamien*. *Orientalia*, 1952, v. 21, fig.2, p. 161, 163.

سلوکوس می‌داند. دیوار کهن فروریخت و در فاصله‌ای دور از دیوار کهن، دیوار بلند تازه‌ای پدید آمد که شهر را گسترده‌تر کرد. این دیوار دارای شصت و پنج برج بود که شهر را به صورت دژی محکم درمی‌آورد. دیوار شهر دو دروازه داشت که یکی در جنوب شرق و دیگری در شمال غرب واقع شده بود. دروازه جنوب شرقی را دروازه شاهی می‌نامیدند. در کنار دروازه مجسمه سنگی «بسیار بزرگی» کار گذارده بودند. در کنار هر یک از دو دروازه دو برج «از سنگ و آهک» قرار داشت. درست‌تر گفته شود برجهای سنگی با ملاطی از آهک پدید آمده بودند.

دروازه شمال غربی شهر دروازه «توتای Totay» نامیده می‌شد. توتای نام شخصی است که در «رأس کارهای ساختمانی شهر» قرار داشت. این نامگذاری مؤید آن است که توتای در بنای شهر نقش مهمی داشته و این نقش مورد قبول بوده است.

کاخ شاهی در «مرکز شهر» مایه جلوه و زیبایی کرخ بیت سلوک (کرکوک) بود. نگارنده رویدادنامه می‌نویسد که بعدها در کنار این کاخ (به عقیده نگارنده رویدادنامه در روزگار سلوکوس) و درون دژ، برج مراقبت بنا شد. شهر آباد گردید و گسترش یافت و نه تنها درون محوطه دژ، بلکه خارج از آن نیز به صورت شهری زیبا درآمد. در بیرون دیوار دژ نیز «کاخها»، خانه‌ها و کوچه‌ها پدید آمدند.^{۱۲}

شهر کرخ دارای هفتاد و دو خیابان و کوچه بود. انتقال اهالی از استخر به آن شهر همچنان به صورت سنتی پابرجا ماند و طبق اسناد بایگانی شاهی، پنج خانواده از دودمان بزرگان ایران به شهر نقل مکان کردند.

به پنج خانواده مذکور در «آن استان» زمین و تاکستان واگذار شد. این خانواده‌ها با این که در شهر سکونت داشتند، بی‌درنگ به صورت زمین‌دارانی درآمدند که زمین منبع ثروت آنان شد. این نکته که بزرگان و صاحبان اراضی در شهرها و دور از املاک خویش سکنی می‌گزیدند، امری رایج بود. بعدها در تاریخ خاور نزدیک مشابه این وضع در میان اعراب مشهود گردید. بنظر می‌رسد در روزگاران کهن وطنی سده‌های فرمانروایی پارتیان و ساسانیان نیز چنین وضعی حکمفرما بود. این مطلب از سوی منابع متأخر نیز مورد تأیید قرار گرفت.

جز از اشراف و بزرگان «کسان دیگری» نیز بودند که «از نقاط مختلف» برای

سکونت به کرکوک نقل مکان کردند. در بخش پیشین رویدادنامه آمده است که از آشور قریب یکهزار نفر به این ناحیه آورده شدند که نه تنها در درون دیوارهای شهر، بلکه در خارج از آن نیز سکنی گزیدند. رویدادنامه این واقعه را مربوط به زمان ساردون دانسته است. کوچ و نقل مکان بعدی، طبق نوشته رویدادنامه، در روزگار سلوکوس صورت پذیرفت. در هر دو مورد نقل مکان اهالی با امتیازهایی همراه بود. در رویدادنامه آمده است که به هنگام کوچ نخستین، مهاجران آزادی یافتند و اهالی سراسر استان به صورت «بندگان» آنها درآمدند. می توان چنین اظهار نظر کرد که اهالی شهر ویدیگر سخن «شهریگان» گرچه از روی اجبار به سرزمین تازه کوچ کردند، با این همه نسبت به روستائیان از امتیازهای بیشتری برخوردار بودند.

ولی در مورد کوچ دوم که در عهد سلوکوس روی داد، بزرگان زمینهایی را متصرف شدند و کرکوک نیز «از پرداخت مالیات معاف گردید». هرگاه يك واقعه از سوی نویسنده رویدادنامه مکرر گشته و به عصر دو فرمانروا مربوط شده باشد، باز در يك نکته جای شبهه باقی نمی ماند و آن امتیازی بود که در هر دو مورد به شهر و ساکنان جدید آن واگذار گردید. اهالی شهر آزاد شمرده می شدند و تا مدتی از پرداخت مالیات معاف بودند که خود در زندگی ساکنان تسهیلات قابل ملاحظه ای فراهم می آورد.

رویدادنامه امکان می دهد که درباره وضع و صورت اهالی شهر نیز نتایجی مهم بدست آید. اشراف و بزرگانی که به شهر جدید کوچ کردند، در کاخها و خانه های بزرگ و وسیع دارای باغها و کویهای متعدد سکنی گزیدند. از هفتاد و دو خیابان شهر، دوازده خیابان «بنام دوازده دودمان مشهوری» که در این خیابانها سکنی داشتند، نامیده شد. دیگر خیابانها نامهایی متعلق به «حرفه ها و پیشه ها» داشتند.^{۱۱۲} پیشه وران و محترفه از نواحی مختلف به شهر نقل مکان کردند و طبق حرفه خویش در کویهای شهر سکنی گزیدند. چنین وضعی در سده های میانه و عهد خلافت عرب نیز به روشنی مشهود است. کویها و خیابانها بنام حرفه ها و پیشه های معین نامیده می شدند. این خود مؤید آن است که جدا شدن پیشه های گونه گون در شهر، حاصل تقسیم کار بوده است.

بدین روال رویدادنامه تصویری کافی پیرامون نقشه شهر و درها و کاخهای

مرکزی با دیوارها و برجهای آن پدید می آورد. شهر به دو بخش اشرافی و پیشه‌وری تقسیم شده بود. دولت با آوردن ساکنان جدید، شرایط مساعدتری برای زندگی آنان فراهم آورد. به اشراف و بزرگان ثروتهای غیرمنقول در سطح استان داده شد. پیشه‌وران و دیگر تولیدکنندگان شهر نیز تا مدتی از پرداخت مالیات معاف بودند. علت معافیت موقت پیشه‌وران و دیگر تولیدکنندگان از پرداخت مالیات آن بود که بتوانند دشواریهای حاصله از مهاجرت را جبران کنند.

در رویدادنامه مطلبی آمده است که نموداری از اموال منقول و غیر منقول بزرگان شهر است. این مطلب مربوط به سده چهارم میلادی است. در رویدادنامه از شخصی مسیحی بنام اکبالاها Akbalaha معاصر شاهنشاه بهرام (۳۸۸-۳۹۹ میلادی) «فرزند شاپور، شاه پارسی» که از خانواده بزرگان بود سخن رفته است. پدرش خسروان در دربار شاهنشاه خدمتگزار بود. اکبالاها در دوران حیات پدر به صورتی پنهانی به بنوایان زروسیم و پوشاک می بخشید. پس از مرگ پدر وارث «گنجینه‌های» او شد. اکبالاها اشیاء بسیاری از جمله «طلا و نقره مذاب (مسکوک) ابریشم و ظرفهای زیبای گرانبها تقدیم کلیساها کرد»^{۱۱}.

اکبالاها املاك و اموال غیر منقول نیز دریافت کرد. از جمله املاك مزبور روستایی بود بنام «نود-۹۰». نام «نود» از این جهت بر روستای مذکور نهاده شد که شاه شاپور دوم نود خانواده روستایی را از میشان به این ناحیه کوچ داده بود. بدین روال معلوم می شود کوچ و مهاجرت افراد در روزگار ساسانیان نیز به عنوان گونه‌ای سیاست همچنان ادامه داشت. مهاجران به هنگام خروج از میشان تصاویر الهه «نانای» را با خود به همراه بردند، - «آنها اهریمنی بنام نانای را ستایش می کردند و چهره نانای را از سرزمین خویش به همراه آوردند»^{۱۲}. يك پنجم روستای «نود»، «ارثیه پدرش» - پدر اکبالاها - بود. روستای مذکور همچنین بنام پدر اکبالاها خسروان نامیده شد. بخش پنجم این روستا به پدر اکبالاها تعلق داشت و از طریق ارث به او رسیده بود. پس روی نیز این بخش روستا را از پدر به ارث برد.

پس از اکبالاها، دومین اسقف این ناحیه، شاپور براز Shápourbaráz یا شاپور برز Shápourburz «از همان کرخ» بود. این نام به صورت وراز شاپور Varáz

Shápour در کتاب تاریخ نوشته لازار فاربی Lazar de Pharp ویا آمادونی Amadouni همراه نام او ذکر شده است.^{۱۰۶} در یک مورد نام این شخص به عنوان فرمانده سپاه و در مورد دیگر به عنوان «یکی از ساتراپهای ارمنی» آمده است.

مار شاپور براز ساکن کرخ از دودمانی بزرگ و ثروتمند بود. «دودمان او همان است که گفته می شود از خاندان اردشیر فرزند شاپور براز است».^{۱۰۷} این خاندان از زمره همان خاندانهای بود که «سلوکوس از سرزمین استخر» به کرخ آورد.^{۱۰۸} در سده ششم میلادی نیز از این خاندان با قاطعیت یاد شده است. این خاندان ثروتی بسیار داشت که «از طریق ارث» مالک آن شده بود. این ثروت ارثیه آن کسانی از این خاندان بود که آئین مسیح را پذیرفته بودند و داوطلبانه ثروت خود و یا بخشی از دارایی خویش را به شاپور براز واگذارند. او خانه‌ای برای زائران و مسافران بنا کرد. در ضمن وی بخشی از دارایی خود را صرف این خانه و پرداخت مزد به پزشکان و نگاهداری و درمان بیماران نمود.

واژه «دارایی» (qenyānā) به معنای خاص اموال شخصی غیر منقول بکار می رفت. از این رو گمان بسیار می رود شاپور براز از مالکیت خانه ویره زائران و مسافران و ملکی که هزینه آن را تأمین می کرد، امتناع ورزیده باشد. محتمل است دارایی مورد نظر از طریق «ارث» انتقال می یافت و این دارایی از املاک خاندانی بود، نه ملک شخصی. بدین سبب از ملک مذکور به عنوان دارایی و ثروت خاندان و یا گروه کثیر از افراد سخن رفته است.^{۱۰۹} ساختمان پناهگاه، اقدام شاپور براز به عنوان اسقف بود. این گونه توجه به همشهریان از وظایف او محسوب می شد. این مطلب خود نشانه‌ای از مقام خاص اسقف در شهر نیز هست. از این گونه نمونه‌ها فراوان می توان ارائه کرد.

ممکن است بخشی از تاریخچه بنای کرخ بیت سلوک افسانه باشد. با این همه، تصویری پیرامون احداث شهرهای بین النهرین پدید می آورد. برخی زمانهای ارائه شده در رویدادنامه‌ها را باید با شک و تردید تلقی کرد. ولی گمان نمی رود بتوان

106- V. Langlois. *Collection des historiens ancien et modernes de l'arménie*, t. II, Paris, 1869, p. 199, 327. - A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, 2-me éd., Copenhague, 1944, p. 405.

107- *Acta mm.* ss. II, 517.

108- *Acta mm.* ss. II, 518.

109- *Acta mm.* ss. II, 518.

این نکته را که شهر پیش از روزگار سلوکیان پدید آمده بود، مورد انکار قرار داد. تجدید ساختمان و توسعه شهر مربوط به روزگار سلوکیان است. تجدید بنای شهر نیز سبب تغییر نام آن گردید.

آگاهیهای ارائه شده در مورد مهاجرت اهالی، کارگاههای پیشه‌وران شهر و رابطه میان شهر و استانی که شهر بر آن سنگینی می‌کرد و همچنین مسئله «آزادی» و «بردگی» اهالی استان پیش از روزگار سلوکیان واجد اهمیتی بسزا است. این آگاهیها موجب شده‌اند که مسایل مربوط به پیشرفت، توسعه و گسترش شهرها، شماره آنها در دوره‌های بعد، بویژه در آغاز فتودالیسم تا اندازه زیادی معلوم و مشخص گردند.

۵

رویدادنامه کرخ بیت سلوک (سلوک)

(ترجمه)؛ متن از:

A. Mössinger. *Monumenta syriaca*, II, p. 63. - *Acta martyrum et sanctorum*, ed. P. Bedjan, II, p. 507-509.

این شهر بزرگ از سوی شاه آشور بنیان یافت که تماش به زبان سریانی سردانا است^{۱۱۰}. او پادشاه بزرگی بود و در سراسر جهان همه از وی هراس داشتند. کشور او يك سوم [ارض] مسکون بود. سردانا فرزند سن هریب Sanherib [ستاخریب] و سی و دومین شاه پس از بالوس Balos نخستین شاه آشور بود. در ایام پادشاهی سردانا، یونس پیامبر سوی نینوائیان فرستاده شد. او با سخنان خویش نینوائیان را به لرزه افکند و سردانا پیامهای این پیامبر را دریافت و مقام او را در نینوا بزرگ داشت و مردم بر او گرد آمدند. خداوند که آنان را پشیمان دید، خشم خود را از

۱۱۰- مزینگر (Adnotata, p. 24 و اثر یاد شده A. Mössinger) نام ساردون را با سارگون و یا اسرحدون یکی می داند و در ترجمه شماره ۷۰ آن را به صورت Asordan آورده است.

ایشان برگرفت و نابودشان نکرد. در پانزدهمین سال پادشاهی این فرزند نمرود، اربکس شاه مادای (ماد) برضد پادشاهی آشوریان که خود از توابع آن بود، به شورش برخاست.

هنگامی که اربکس بر ضد دولت پادشاهی آشور به شورش برخاست، اندك اندك نیرو گرفت و محکم و استوار شد و دشواریهای بسیار برای شاه آشور پدید آورد. او پس از قدرت یافتن به تصرف سرزمینهای تابع آشور پرداخت، سرزمینهایی را به چنگ آورد و پس آنگاه به سوی بیت - گرمای شتافت. در آن زمان شاهکی بر بیت - گرمای فرمان می راند. او مالک این سرزمین بود. اربکس بسیاری از مردم او را به اسارت گرفت و در کشور اودست به نهب و غارت زد. گرمای و سرزمینی که وی بر آن فرمان می راند از رود زاب تا رود دکلث [دجله] و از دکلث تا رود اترکون Atrakon که آن را تورمارا Tormara نیز می نامیدند، تا سرزمین لادب و کوه شیران تا زاب کوچک امتداد داشت. تختگاه [سرزمین] گرمای در دژ گرمای بر فراز کوه اوروک Ourouk قرار داشت که بنای آن هم امروز نیز مشهور است.

گرمای که از سوی اربکس در معرض فشار قرار داشت، قادر نبود [خراج خود را] به پادشاهی آشور بپردازد و از سوی شاه آشوریان دستیار سپاه را به فرمانروایی خود پذیرفت که دارایی شهر را در اختیار گرفت. پس از آن سارگون فرمان داد که در این سرزمین، فرمانروای گرمای شهری بنام او بنا کند و فرمانروای شهر که همه مردم سرزمین از او پیروی می کردند، شخصاً از سوی شاه برگزیده شود. شهری ساخته شد که در سراسر کشور مقام نخست را داشت. سارگون شهر را بنا نهاد و بنام خود نامید^{۱۱۱} و آن را آزاد کرد^{۱۱۲} و همه استان را به شهر که در آن بنا شده بود به عنوان برده واگذار. او در این شهر که خود بنا کرده بود، کاخ ساخت و بزرگان کشور را بدانجا کوچ داد^{۱۱۳}. یکی از بزرگان بنام برزان دژی کوچک در شهر بنا کرد. او دژ را در دشت بنیاد نهاد. دیوار کوچکی گرد آن پدید آورد. خانواده و خاندان بزرگ خویش را گرد کرد و قریب هزار تن را از آشور بدانجا انتقال داد که بخشی

۱۱۱- احتمال می رود این شهر در روزگار باستان بنام «کرخ سارگون» نامیده می شد.

(A. Mössinger, P. 45). اثر یاد شده.

۱۱۲- ترجمه تحت اللفظی چنین است: «و آن را فرزند آزادان کرد»

۱۱۳- متن هوفمان (P. 45)، اثر یاد شده، (G. Hoffmann) دارای اضافهای است: «و در آن دودمان

(Sharbeta) از همان سرزمین آشور را که از بزرگان آن دیار بودند، جای داد.

درون دژ و بخشی خارج از آن سکنی داشتند.

هنگامی که روزگار پادشاهی آشور پایان گرفت و دولت آشور رو به ضعف نهاد، بنا به خواست خداوند، پادشاهی آشور منقرض شد و بابلیان اوج گرفتند. هنگامی که روزگار اینان نیز بسر آمد، مادها پدیدار شدند و شخصی بنام داریه ووش (داریوش) فرزند پشتاسف (ویشتاسپ) که با اسکندر پسر فیلیپ به پیکار برخاست، مغلوب شد. اسکندر کشور داریه ووش را به تصرف آورد و به سرزمین یونان ضمیمه کرد و فرمانروای آن گردید. چون فرزندی نداشت، کشور را میان چهار بنده خود بخش کرد و آنها پس از مرگ اسکندر بر سرزمین او فرمان راندند. نام یکی از این چهار تن سلوک (سلوک) بود. او پنج شهر بنا نهاد. وی شهر سلوکیه را به یادبود شاه ساردون بنیاد کرد. این بنای نخستین [شهر] کرکوک بود که برج نگهبانی در کنار کاخ آن بنا گردید. او کاخ را در مرکز دژ بنیاد نهاد. این [برج] تاکنون نیز سراپوای نام دارد.^{۱۱۴}

هنگامی که به خواست خداوند روزگار پادشاهی آشور بسر آمد، اربکس یا ادورباد Adurbadd از سرزمین ماد که بنام وی آدوربایگان Adurbāygan نامیده می شود، دیوار دژ را بنا نهاد. او با سپاهی بزرگ بر آن شد که با نمرود به پیکار برخیزد. وی هنگامی که به کیلیکیه رسید با آشوریان روبرو شد. آنان جنگ را آغاز نهادند و آشوریان در جنگ پیروزی یافتند (ص ۵۱۰) و او در کیلیکیه کشته شد. در پی آن دولت آشور رو به ضعف نهاد و بابل رونق یافت. هنگامی این [پادشاهی] نیز منقرض شد. نوبت به مادها رسید و هنگامی که دور مادها پایان گرفت، داریه ووش پسر پتاشاسپ Patashasp بر پارس فرمان راند. مغان او را فرزند میناسهانی Minashani می نامیدند. یکی از شاهنشاهان پارس با اسکندر پسر فیلیپ پیکار کرد و مغلوب شد. اسکندر سرزمین داریه ووش را به سرزمین یونان ضمیمه کرد. چون فرزندی نداشت کشور خود را میان چهار بنده (abdawi) خویش بخش کرد. آنها پس از مرگ وی این کشور را در اختیار خود داشتند. نام یکی از آنها سلوک (سلوک - سلوکوس) بود. او پنج شهر بنا نهاد، شهر آنتیوخیا (انطاکیه) در سوریه، سلوکیه در سوریه، سلوکیه در پیسیدییه Pisidie [سلوکیه] شهر بزرگ در بیت - ارامای

۱۱۴- ترجمه بخش بعدی (رویدادنامه کرخ بیت سلوک) در مجموعه متشهره از سوی مزینگر چاپ نشده است.

بابراین دنامه متن از نسخه بحال ارائه می شود. Acta. mm. ss. II, s. 509, s. 511 سطر ششم از پایین.

Bet-Aramay و شهر کرخ بیت سلوک (سلوک). این شهر [اخیر] را پس از سردانا [اسرحدون] داریه ووش مسکون نمود و دیواری در خارج از دیواری که شاه اشور ساخته بود، گرد شهر بنا کرد. او در آن [شهر] خانه‌ها و نیز آتشکده‌ای در کنار بتکده‌ای که اسرحدون در مرکز شهر ساخته و محل پرستش عقاب و شیر بود، بنا نهاد. داریه ووش پنج خاندان (دودمان Sharbāta) از ناحیه استخر را در شهر جای داد. نام آنها در بایگانی شاهی پارس ثبت است.

پس از داریه ووش، سلوک (سلوکوس) شاه یونان که در گذشته از آن یاد کردیم بر تخت نشست (ص ۵۱۱) او دیوار قدیمی شهر را ویران و به تلی بدل کرد و دیواری بلند خارج از آن بنا نهاد. او بر دیوار برجهایی پدید آورد که شماره آنها شصت و پنج بود. او دروازه‌ای در بخش جنوب شرقی و دروازه‌ای دیگر در بخش شمال غربی شهر پدید آورد. او در کنار دروازه جنوب شرقی و به بلندی آن تندیس‌های از سنگ پدید آورد. در سمتهای راست و چپ دروازه برجهایی از سنگ و آهک ساخته شد. این، دروازه شاهی بود. دروازه دیگر بنام توتای بود که در رأس کارهای ساختمانی [شهر] قرار داشت.

در مرکز [شهر] سلوک کاخ شاهی بنا گردید. آن [شهر] ساخته شد و با خیابانها و کاخها نه تنها در محدوده دیوار، بلکه در خارج از آن بط و گسترش یافت و بناهای خارج شهر بدان عظمت و زیبایی خاص بخشیدند. او شهر را به هفتاد و دو خیابان بخش نمود و پنج خانواده را از استخر بدانجا منتقل کرد و آنها را به همراه مردمی که از نواحی مختلف آورده بود در آنجا سکنی داد. او به این پنج خانواده در همان سرزمین کشتزار و تاکستان داد و کرکوک را از پرداخت مالیات معاف کرد. دوازده خیابان [شهر] بنام دوازده خاندان مشهور و دیگر خیابانها بر پایه حرفه‌ها و پیشه‌ها نامگذاری شدند. سلوک (سلوکوس) به یادبود شاه ساردونا که نخستین بنیادگذار کرکوک بود، برجی نگهبانی در کنار کاخ شاهی پدید آورد و آن را در درون دژ جای داد. این [برج] تاکنون نیز بنام سراپوای نامیده می‌شود.

۶

«شهر مرزی» - نصیبین

نقش و اهمیت شهرها در هر نظام اجتماعی-اقتصادی را تنها برپایه آگهیهای معین و منجز می توان معلوم و مشخص کرد. بیرون کشیدن و یا جدا کردن پدیده ها و رویدادها از مجموع قرینه های تاریخی، کاری است نادرست و غیر مجاز. زیرا در این صورت پدیده ها و رویدادها رابطه و ویژگیهای نامکرر خود را از دست می دهند. آنگاه استنتاجهای کلی که از طریق این گونه تجرید و انتزاع بدست آید، غیر کافی، نامشخص و عاری از دقت خواهند بود.

وضع مآخذ و منابع موجود به گونه ای نیستند که بتوان تاریخچه شهرهای شمال بین النهرین و غرب ایران را طی سده های دراز به نحوی پی گیر مورد مطالعه و بررسی قرار داد. راست است که منابع و مآخذ، گاه امکانهایی پدید می آورند تا پژوهنده از دروازه شهر به درون آن راه یابد، زندگی پر همه و غوغای این یا آن شهر را مشاهده کند، به تیره روزیهای که به هنگام محاصره شهرها پدید آمده اند نظر افکند و از مبارزه مردم شهرها با بیماریها و دیگر فلاکتهای طبیعی آگاه گردد. ولی افق بررسی و مطالعه ناگهان خاموش می شود و پژوهنده کنجکاوی پیرامون سرنوشت آنی

وبعدی شهر، کورمال کورمال به جستجو می پردازد.

پیرامون شهرهای بین‌النهرین و غرب ایران در اوایل سده‌های میانه، آگاهی‌هایی از برخی منابع و مآخذ موجود است. این شهرها که در مرز دو دولت نیرومند روم شرقی (بیزانس) و ایران واقع شده بودند، بارها در معرض تهاجمات نظامی قرار گرفتند. مؤلفان قازی و یارسی زبان آگاهی‌هایی پیرامون دوران پیش از فتوح اعراب ارائه کردند. ولی مطالب ارائه شده از سوی این مؤلفان، مطالب دست دوم‌اند. باید افزود که تصور مؤلفان مذکور پیرامون روزگاران گذشته دور، به سبب آمیختگی‌هایی با حوادث هم‌عصرشان تیره و تا حدودی نامشخص شده بود. در شهرهای خاور نزدیک گروه کثیری از سوریاییان می‌زیستند. شهرهای ادس = ادسا (الرها)، Edesse، آمد Amidā (دیاربکر) و نصیبین از جمله شهرهایی هستند که می‌توان آنها را شهرهای سوریایی نامید. در شهرهای یونانی کرانه سوریه و آسیای صغیر شماره مردمی که به زبان سریانی گفتگو می‌کردند، بیشتر بود. در اکثر شهرهای ایران، چه در تختگاه‌هایی چون سلوکیه و تیسفون که بعدها به نام واحد مداین نامیده شدند و چه در گنده - شاپور (گندی شاپور - جندی شاپور)، اربیل و شهرهای کوچکتری چون کرخ بیت سلوک (سلوک) و کرخ لدان Kark de Lédan مهاجرنشینهای متعددی از مهاجران سوریایی وجود داشت. نام این شهرها در رویدادنامه‌های سوریایی، منابع تاریخی و دیگر مآخذ موجود به زبان سریانی نیامده است. بررسی این مآخذ با مقایسه آگاهی‌های بدست آمده از مؤلفان آثار یونانی و لاتینی میسر گشته است. این بررسیها امکان داده‌اند تاریخچه برخی از شهرها چون ادسا (الرها) و اربیل Arbēl معلوم و مشخص گردند.^{۱۱۵}

اوایل سده‌های میانه شهر بزرگ مرزی نصیبین در خاور نزدیک از اهمیتی وافر برخوردار بود. در نوشته‌هایی به خط میخی از این شهر یاد شده است و نام آن در فهرست شهرهایی که در عصر یونانیان و مقدونیان احیا گردیده بود، آمده است. در روزگار پارتیان دولت روم، لیمس Limes (شاید این واژه به معنای پاسگاهها باشد) خود را در کرانه فرات بنا نهاد و کوشید تا مرزهای خود را به ساحل دجله برساند.

115- R. Duval. «Histoire d'Edesse». *Journ. asiat.*, 1891-1892, ser. VIII, 18-19.

ن- پیگولوسکایا. بین‌النهرین در سده‌های پنجم و ششم میلادی (رویدادنامه سوریایی یسوعا استیلیت (متون نشین) چون مآخذی تاریخی. مسکو - لنینگراد، ۱۹۴۰).

نصیبین نیز در معرض یکرشته لشکر کشیهای سرداران رومی قرار گرفت. نصیبین گاه برای پارتیان و گاه برای رومیان حکم پایگاه را می یافت.

هنگامی که دولت ساسانی ایران با دولت روم شرقی (بیزانس) روابط اقتصادی و فرهنگی برقرار کرد، شهر مرزی نصیبین به عنوان یکی از مراکزی اعلام شد که بازرگانان بیزانسی برای تجارت با ایران، بی هیچ مانعی حق ورود بدان را داشتند. اغلب در شهر نصیبین مذاکرات سیاسی انجام می شد و پیمانهای صلح میان دو کشور به امضا می رسید. این وضع نیز امکان می دهد شهر نصیبین به عنوان یکی از مراکز خاور نزدیک مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد. نصیبین از زمره شهرهایی است که تاریخچه آنها از بسیاری جهات جالب توجه بنظر می رسد. زیرا تاریخچه این شهر با بسیاری از رویدادهای خاور نزدیک مرتبط است. شهر بارها دست بدست شد وزیر فرمان و سیطره این یا آن دولت قرار گرفت. نام نصیبین یا Nisibis به شکلهای گونه گون آمده است. این در نوشته های آشوری به صورتهای *al Na-sib-na* و *al Na-sib-i-na* ^{۱۱۶} ارائه شده است. در نوشته های سریانی این نام به شکلهای گونه گون یاد شده است که از آن جمله اند Nisibis و Nisibin که دومی رایجتر بوده است. این نام به صورت N'sibin نیز آمده است. در فاصله میان دو حرف N و S حرف «e» وجود دارد که در زبانهای شرقی به صورتی واضح تلفظ نمی شود و در سیستم الفبایی قرار ندارد.

این نام از دیدگاه واژه شناسی چندان روشن نیست. گمان می رود صورت آرامی و طبق بعضی مآخذ صورت «فینیقی» که نام مذکور را از ریشه *nsb* و *n'sib* به معنای «ستون» نوشته اند، نزدیک به حقیقت باشد. این نام به صورت *nasibatun* نیز آمده و به معنای سنگی است که گرد چاهها می گذاردند^{۱۱۷}. کوششهایی صورت گرفته است تا معنای این نام با اتکاء به دیگر زبانها توضیح داده شود. ولی این توضیحات نیز از حدود حدس و گمان خارج نیست^{۱۱۸}.

نخستین بار که نام نصیبین در نوشته ها آمد، مربوط به لشکرکشی اداد

116- Pauly-Wissowa. *Realencyclopädie*, Hbd. 33. ستون 718.

۱۱۷- کتاب دوم سموئیل، ۱۸، ۱۷.

118- Payne-Smith *Thesaurus syriacus*, II ستون ۲۴۴۰ - E. R. Bevan. *The House of Seleucus*.

I, P. 222

نیراری دوم Adadnirari شاه آشور (۹۱۱-۸۹۰ پیش از میلاد) علیه اقوام آرامی به بین‌النهرین بوده است. آشوریان تور - ابدین Tour-Abdin را از شمال دور زدند و نصیبین را پس از چندی به محاصره گرفتند و آن را از دیگر نواحی جدا کردند. این خود مؤید آن است که نور-اداد Nour-Adad فرمانروا ویا شاه نصیبین از نیروی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود. آنچه به او نیرو و توان می‌بخشید، پهنای کشور و سرزمین نبود. بلکه قدرت دفاعی تخته‌گاه و دژ استوار آن بود. به سال ۸۹۶ پیش از میلاد اداد نیراری نصیبین را به محاصره گرفت. گرد شهر خندق‌هایی حفر کرد و هفت پایگاه پدید آورد. آشوریان شهر را بتصرف آوردند و تور - اداد و افرادش را به همراه غنایم فراوان به آشور بردند. شهر و استان نصیبین ضمیمه آشور شد و با این پیروزی نیروی بین‌النهرین تا اندازه قابل ملاحظه‌ای درهم شکست. در پایان پادشاهی سلمنسر [شلمنصر] سوم Salmanasar (۸۵۹-۸۲۴ پیش از میلاد) شورش‌هایی بوقوع پیوست. در این ماجرا فرمانروای نصیبین که از سوی شاه گمارده شده بود، همچنان به او وفادار ماند. شهر و استان مذکور یکی از استانهای متعدد آشور به شمار می‌رفت. در اواخر روزگار نیرومندی آشور و پیکار آن با دولت بابل، سخنی از نصیبین به میان نیامده است. ولی هنگامی که پادشاهی نوینیاد بابل پا به عرصه وجود نهاد، ناحیه مرزی نصیبین ضمیمه بابل شد^{۱۱۹}. در سده‌های بعد نیز نامی از این شهر برده نشد. سبب این امر را باید در خصیصه مآخذ و منابع جستجو کرد. زیرا استان مذکور جهت اطلاعات رسمی جالب و حایز اهمیت نبود. اسناد محلی این دوره نیز محفوظ نمانده است.

سال ۳۳۱ پیش از میلاد نصیبین زیر سلطه و حاکمیت اسکندر مقدونی قرار داشت. نخست این شهر بخشی از ساتراپ نشین سوزیه (آشور) بود. ولی بعدها هنگامی که ساتراپ نشین بین‌النهرین پدید آمد، نصیبین به این ناحیه ضمیمه شد. پلینیوس Plin از ناحیه‌ای بنام آنتیوخیا (انطاکیه) یاد کرده است که بنظر می‌رسد همان نصیبین از توابع بین‌النهرین باشد^{۱۲۰}. پلینیوس ارشد چنین می‌نویسد:

«item in Arabum gente, qui Orei vocantur et Mardani, Antiochiam, quae a

119- Pauty-Wissowa. *Realencyclopädie*, Hbd. 33, ستون 725 - 727. O. Schroeder. *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, II, Leipzig, 1922, S. 84.

120- V: Tschirikower. s. 90. اثر یاد شده.

praefecto Mesopotamiae Nicanore condita Arabis vocatur»¹²¹.

پلینیوس در اینجا از نیکانور Nicanore فرمانروای آنتیوخیا - نصیبین یاد کرده است. این شخص در عین حال بنیادگزار شهر دورا - اروپوس بود. مآخذ دیگری وجود دارد که بنای شهر نصیبین را با سلوکوس اول (سلوکوس نیکاتور) مربوط می‌داند. در این مورد می‌توان از مأخذی یونانی بهره گرفت که در آن چنین آمده است: εἰς ἐδαιμὴν Νικανόρα این دو مأخذ در ماهیت امر ناقض یکدیگر نیستند. زیرا نفوذ عناصر یونانی - مقدونی بتدریج صورت گرفت. بعید نیست در روزگار نیکانور نصیبین به کاتویکیا و بدیگر سخن پادگانی مقدونی بدل شده باشد. تصور نمی‌رود در روزگار اسکندر واحدهای سپاهی در این شهر مستقر شده باشند. زیرا وی امکان متفرق کردن سپاه و کاستن از آن را نداشت. گمان می‌رود موضوع مورد بحث در روزگار سلوکوس اول مربوط به مهاجرت یونانیان به شهر باشد. شاید در این زمان نصیبین نام دیگری نیز یافت و آنتیوخیا (انطاکیه) نامیده شد. این همان نامی است که پولیبیوس Polybe نیز از آن آگاهی داشت¹²². پولیبیوس می‌نویسد که آنتیوخوس با گذر از رود فرات به سپاهیان خود دستور استراحت داد. پس آنگاه به سوی «آنتیوخای میگدونیا» رفت تا زمستان را در آنجا پایان برد. از بیان مطلب مذکور می‌توان چنین پنداشت که دشت نصیبین در آن روزگار میگدونیا [موگدونیا] Mygdonie و شهر نامبرده بنام یونانی آنتیوخیا نامیده می‌شدند. این نام با نام آنتیوخوس چهارم مربوط می‌گردد. زیرا او را احیاکننده و بنیادگزار شهر دانسته‌اند. بر سکه‌های نصیبین نیز نقش آنتیوخوس ضرب شده است. نصیبین یا آنتیوخای میگدونیا در خاور نزدیک از زمره شهرهایی است که بنای آن را مربوط به روزگاران بسیار کهن دانسته‌اند. نفوذ عناصر یونانی و مهاجرت به این گونه شهرها صورتی تدریجی داشت. بروز نامهای یونانی و ظهور سازمانها و موازین حقوقی هلنیستی را می‌توان به پدید آمدن حوادث و رویدادهای جدا از یکدیگر مربوط دانست. تاریخچه بعدی شهرها حاکی از برتری قابل ملاحظه عنصر شرقی بر عنصر یونانی - مقدونی است. نفوذ هلنیسم در این شهر اندک و ناچیز بود. در شهر زبان سریانی موقفی برتر داشت و اکثر اهالی شهر به این زبان گفتگو می‌کردند.

121- Plinius. *Historia naturalis*, VI, 26, 117.

122- نوشته 6856. *Corpus Inscriptionum Graecarum*, IV. Berolini, 1877, p. 20.

پس از سقوط دولت سلوکیان نام کهن شهر از نوزنده شد و رواج یافت. از اینجا به سهولت می‌توان دریافت که نام قدیمی از خاطره‌ها زدوده نشده بود. عنوان آنتیوخای میگدونیا برای این شهر بدان جهت بود که با دیگر شهرهایی که بنام آنتیوخیا نامیده می‌شدند، اشتباه نشود. نام اخیر از نوشته روی سکه‌ها معلوم و مشخص گردیده است.^{۱۲۳} نام دوم یا نصیبین در نوشته‌های بسیاری از مؤلفان سده‌های میانه آمده است. بهترین توضیح و اظهار نظر در این زمینه متعلق به استفانس بیزانسی است که نوشت: «آنتیوخای (انطاکیه) سوم در بین‌النهرین را آنتیوخای میگدونیا می‌خوانند که یکی از نواحی نزدیک نصیبه Nisibe است»^{۱۲۴}. این نام در نوشته‌ها و آثار باستانی سوریه موجود است. ولی در این آثار از پدید آمدن شهر و مفهوم نام آن مطلبی برجا نمانده است.

استفانس بیزانسی در تکمیل خبر مذکور می‌نویسد که این آنتیوخیا «در ضمن Nisibis, Nesibis نیز نامیده می‌شوند»^{۱۲۵}. بدین روال در خواندن نخستین حرف صدادار نصیبین تردیدی پدید آمد مبنی بر این که حرف مذکور باید «a» «e» و یا «j» باشد. مؤلف در ادامه مطلب باز نام «Nisibis» را عنوان می‌کند و می‌نویسد «Nisibis شهری است در آن سوی دجله». فیلون اسکندرانی نخستین حرف صدادار این نام را «a» دانسته و به صورت Nasisibis نوشته است. ولی اورانیوس این نام را به شکل Nesibis ارائه کرده است. بنا به نوشته فیلون اسکندرانی «Nasibis» به معنای ستونها است. اورانیوس نیز بر آن بود که «Nesibis» در زبان فنیقی «انبوه و یا تلی از سنگ است»^{۱۲۶}. ولی با استناد به نوشته استرابون این نام به صورت «مردم Nisibi» آمده است.^{۱۲۷}

یکی از مفسران آثار استفانس بیزانسی با تکیه بر نام آشوری Nisibin آن را به معنای «سنگ» و «ستون» آورده است. وی نوشت: «Nasibis شهری است در اراضی آن سوی رود دجله»^{۱۲۸}.

123- Catal of Greec Coins of Seleuc. Kings, 42

124- Stephanus Byzantinus, *Ethnicorum quae supersunt*, ed. A. Meineke, Berolini, 1849, p. 99.

۱۲۶- همانجا، ص ۴۷۶-۴۷۷.

۱۲۵- همانجا

۱۲۷- همانجا، ۴۷۷.

128- Stephanus Byzantinus, *Cum annotationibus* L. Holstenii, A. Berkelii et Th. De Pinedo, vol. III, 2. Annotationes Berkelii, p. 1115.

گمان می رود نام میگدونیا با باغهای میوه و پارکهای اطراف نصیبین مرتبط باشد. در زبان سریانی «ماگدا magda» شکل مفرد واژه «میوه» است (که در حالت جمع به صورت ماگدونه magdone در می آید). ممکن است این واژه منشایی برای نام میگدونیا باشد. هنگامی که این دو مفهوم کنار یکدیگر قرار گیرند، موضوع تا اندازه ای روشن می شود. چنین بنظر می رسد که میگدونیا نام یکی از نواحی اطراف نصیبین بود. محتمل است این نام به سبب فراوانی میوه به محل مذکور داده شده باشد.

در روزگار پارتیان برخی مآخذ ارمنی از نصیبین یاد کرده اند. در کتاب «تاریخ» موسی خورنی آمده است که ارشک شاه پارت برادر خود ولارشک (Valarshak (Vaharshak را به فرمانروایی ارمنستان منصوب داشت. نواحی بسیاری را به نصیبین ضمیمه کرد و شهر نصیبین را تختگاه آن قرار داد. ولارشک در نصیبین (Medzpin) درگذشت^{۱۲۹}. همین داستان از سوی مورخی بنام مستعار آگاثانجل Agathangelos تا اندازه ای به صورت دیگر ارائه شده است. وی می نویسد ارشک بزرگ، فرزند خود ارشک کوچک را به شاهی ارمنستان در نصیبین منصوب کرد و عربستان را نیز تابع او قرار داد^{۱۳۰}. گمان می رود ارشک کوچک همان ولارشک بوده است. ولی این خبر مآخذ ارمنی از سوی دیگر منابع تأیید نشده است. می توان چنین پنداشت که این اخبار از تاریخ ماراباس کاتینا mâr Abas Katina که تنها قطعاتی از آن برجا مانده است، اقتباس شده باشند. شاید در آنچه موسی خورنی از نوشته های ماراباس کاتینا مورخ سوریایی پیرامون تاریخ ارمنستان اقتباس کرده است، مقرون به حقیقت باشد. بنا به نوشته موسی خورنی، این مورخ به زبانهای یونانی و «کلدانی» آشنا بود^{۱۳۱}. ولی گمان نمی رود این اخبار مربوط به زمان مورد نظر باشد. ولارشک نمی توانست به سال ۱۴۹ پیش از میلاد در نصیبین بوده باشد. این خبر خطا و جهت دار ارمنی، از سوی دیگر مورخان مورد تأیید قرار نگرفت.

۱۲۹- موسی خورنی، تاریخ ارمنستان، ترجمه ن. آ. امین، مسکو، ۱۸۹۳، ص ۱۴-۱۵.

V.Langlois. Collection.... t.II, p 61, 85.

130- V.Langlois. Collection.... t.I. 1867, p. 199

۱۳۱- موسی خورنی، تاریخ ارمنستان، ص ۱۴.

آکادمیسین یا. آ. ماناندیان، درگذشته به خطای موجود در متن نوشته موسی خورنی اشاره کرد و یادآور شد که نام شهری که در ربع چهارم سده نخست ویا اوایل سده دوم میلادی از سوی ساناتروک Sanatrouk بنا شد، متسیبین Mtzibin یا نصیبین Nisibin نبود، بلکه متسورن Mtzurn بود. شهر اخیرالذکر در کنار رود آراتسانیا Aratzania (فرات) در سمت چپ مسیر قره سو Kharasu واقع شده بود^{۱۲۲}. ارشک کوچک که به نام ولارش نیز شهرت دارد، در متسورن پادشاهی یافت. وجود این خطا و از یاد بردن شهر متسورن در روزگار نگارش و تصحیح مآخذ یاد شده ارمنی خود نمودار آن است که مآخذ مزبور متعلق به ادوار متأخر بوده‌اند. متن ارمنی کتاب تاریخی که بنام ماراباس کاتینا نگارش یافته و تنها بخشهایی از آن برجا مانده است، متعلق به نیمه نخست سده نهم میلادی است. دست‌نویس یعقوب ادسی = یعقوب الرهاوی Jacques d' Edesse که به سال ۷۰۸ میلادی درگذشت، برپایه اثر نامبرده نگارش یافت^{۱۲۳}.

به سال ۱۲۴ پیش از میلاد اردوان دوم (ارتبان) شاه پارت در جنگ کشته شد. هجوم قبایل سکایی یکی از دشوارترین پدیده‌ها در تاریخ پارتیان به شمار می‌رود. مهرداد دوم که پس از اردوان به شاهی رسید، موفقیت‌های نظامی درخشان بدست آورد. در سال ۹۲ پیش از میلاد که سال ملاقات اوباسولا Sylla بود، مرزهای کشورش گسترش بسیار یافت. در بین‌النهرین شهرهای ادیابنه Adiabene (ادیابن)، گردی‌ینه Gordyène (گردینه - گردی‌ین) و اوسروینه Osroene (اوسروین - خسرون) زیر فرمان او بودند. گردی‌ین که به استان کردوخوا شهرت دارد، در روزگار افول سلوکیان استقلال یافت. اوسروینه به سال ۱۳۲ پیش از میلاد از سوی شخصی ایرانی بنام اوسره [خسرو] Osro بنا گردید. گمان می‌رود این شخص مأمور سلوکیان در شهر مذکور بود. سال ۱۲۷ میلادی شخصی عرب بنام عبدوابن معذور در رأس این سرزمین کوچک قرار گرفت و سردودمان فرمانروایان کثیری در این ناحیه گردید.

مهرداد دوم پس از پیروزی در بین‌النهرین مدعی شاهی ارمنستان و سوفن

۱۲۲- یا. آ. ماناندیان. پیرامون بازرگانی و شهرهای ارمنستان. ایروان، ۱۹۵۴، ص ۱۱۲-۱۱۴.

133- J. Marquart. *Die Genealogie der Bagratiden. Caucasia*, Fasc. 6, 2 Teil, Leipzig, 1930, s. 14, 18.

Sophéne شد و با اردوازد Artavazd که جانشین اردشیر شاه ارمنستان بود به پیکار پرداخت و تیگران فرزند اردوازد را به عنوان گروگان با خود برد. او تیگران را بر تخت نشاند و در مقابل، سرزمین «هفتاد دشت» را بتصرف آورد. پس از درگذشت مهرداد، تیگران از اختلاف پارتیان بهره جست و ارمنستان را متحد گردانید. وی سوفن، «هفتاد دشت»، گردی‌ین، نصیبین وادیابنه را متصرف شد و مرزهای خود را تا سنجار Singara گسترش داد. بدین روال دولت پارت در وضع بسیار نامساعدی قرار گرفت. زیرا دولت ارمنستان تنها یک راه بازرگانی آزاد برای دولت مذکور باقی گذارد و آن نیز راهی بود که از فرات، اوسروین و زیگما Zeugma (زوگما) می‌گذشت.

به سال ۹۲ پیش از میلاد هنگامی که میان دولتهای پارت و روم رابطه مستقیم پدید آمد، هر دو دولت نامبرده از قدرت روزافزون دولت پونت Pont (پنتوس) به هراس افتادند. به سال ۷۳ پیش از میلاد ساناتروک Sanatrouk پارتی از ابراز یاری به مهرداد پونتی امتناع ورزید. پس از پیکار در نزدیکی تیگراناکرت، فرهاد سوم با لوکولوس Luculus سردار رومی موافقتنامه‌ای منعقد کرد و فرات مرز میان دو دولت شد.

در نتیجه تصرف شمال بین‌النهرین از سوی تیگران دوم پادشاه ارمنستان (سالهای ۵۵-۹۹ پیش از میلاد) نصیبین به تصرف او درآمد. بی‌گمان همین واقعیت، آثاری افسانه‌ای در مآخذ و منابع ارمنی برجانه‌ها، تصرف نصیبین از سوی تیگران دوم در مآخذ معتبری چون نوشته دیوکاسیوس (دیون کاسی) Dio Cassius نیز مورد تأیید قرار گرفت. کاسیوس می‌نویسد که «تیگران آن [نصیبین] را از تصرف پارتیان بدر آورد»^{۱۳۲}. جنگ تیگران با پارتیان به تصرف «سراسر بین‌النهرین و میگردونیا و اوسرین که از توابع بین‌النهرین بودند» انجامید. این واقعه در فاصله سالهای ۸۵-۸۹ پیش از میلاد و قبل از لشکرکشیهای تیگران به سوریه در سالهای ۸۴-۸۳ پیش از میلاد روی داد^{۱۳۳}.

نصیبین که در آن زمان بخشی از پادشاهی نیرومند ارمنستان بود، از نورو به

134- Dio Cassius, 36,6,ed. Boissevain, 1, p.362.

در صفحات بعد نیز از همین نشر نقل قول خواهد شد و در صورت استثناء نشر دیگر کتاب مذکور است.

۱۳۵- یا. آ. ماتلندیان. تیگران دوم و دوم، ص ۴۹.

شکوفایی نهاد وبه «شهری ... بزرگ و پر جمعیت» بدل گشت^{۱۳۶}. این شهر نه تنها به عنوان مرکز اقتصادی، بلکه به مثابه مرکز اداری و پایگاه نظامی نیز کسب اهمیت فراوان کرد. شهر، دارای دیوارهای استواری بود. اخبار مربوط به محاصره شهر از سوی رومیان، خود نشانه‌ای از استواری دیوارهای آن بوده است. بعید بنظر می‌رسد که استحکامات شهر مزبور از سوی تیگران بنا شده باشد. قدرت دفاعی شهر، بسیار و تصرف آن کاری دشوار بود. از این رو بدرستی شهر مذکور را تکیه‌گاه ارمنستان می‌نامیدند.

در ضمن اوضاع سیاسی شرق ساده نبود. هنگامی که خطر هجوم لژیونهای رومی شدت گرفت، مهرداد پادشاه پونت و تیگران شاه ارمنستان متحد شدند و مهرداد فرماندهی سپاه دو کشور را عهده‌دار گشت. گذشته از این، آنها «آماده شدند» وبه «همسایگان» (مقصود کشورهای همسایه است) سپاه‌یانی اعزام داشتند^{۱۳۷}. آنان از دولت پارت تقاضای پشتیبانی کردند وبه منظور جلب موافقت شاه پارت، بخشی از اراضی مورد اختلاف، از جمله «هفتاد دشت»، ادیابنه و شمال بین‌النهرین را به دولت پارت واگذارند^{۱۳۸}. حمله سپاه روم به فرماندهی لوکولوس، تیگران را مجبور به عقب‌نشینی کرد. تیگراناکرت شهری که ارمنیان در آن روزگار بدان مباحثات می‌کردند به محاصره رومیان درآمد. بنا به نوشته دیوکاسیوس «بربرها» نه تنها باتیر و کمان، بلکه با نفت به دفاع پرداختند. این ماده آتش‌زا خاموش نمی‌شد و همه جا را به آتش می‌کشید^{۱۳۹}. بدین روال سپاه لوکولوس ناگزیر از برخورد با شیوه‌های فنی خاص دفاعی رایج در خاور نزدیک شد که از نفت به عنوان سلاح بهره می‌جستند. آن زمان گروه کثیری، از جمله گروهی از مردم کیلیکیه را به اجبار در شهر تیگراناکرت جای داده بودند. این «بیگانگان» بر ضد ارمنیان به شورش برخاستند و شهر را شبانه به رومیان تسلیم کردند^{۱۴۰}. لوکولوس پس از سقوط شهر تیگراناکرت در سال ۶۹ پیش از میلاد نیز همچنان به سوی شرق پیش تاخت^{۱۴۱}.

136- Plutarchus. Lucullus, 32/3. *Vitae parallelae*, t. I, f.1 Lipsiae, 1914, p. 445.

(درآینده نیز از همین نوشته پلوتارخ نقل قول خواهد شد)

137- Dio Cassius, 36, 1-t.1, p. 360.

138- Dio Cassius, 36, 1-t.1, p. 360. -N.C. Debevoise, *A Political History of Parthia*, p. 70.

139- Dio Cassius, 36, 1a-t. I, p. 259.

140- Dio Cassius, 36, 2-t.1, p. 360.

141- Cambridge ancient history, v. IX, p. 366-368.

تیگران و مهرداد ناگزیر عقب نشستند. تیگران که با شتاب می گریخت، از بیم شناخته شدن، تاج خود را در راه رها کرد^{۱۴۲}. حمله بعدی سپاه روم در تابستان سال ۶۸ پیش از میلاد آغاز شد. در این پیکار، سوار نظام دو طرف، تلفات سنگینی به یکدیگر وارد آوردند. دهشتناکترین سلاح در خاور نزدیک، تیرهای کج دوپیکان بود که بسیاری از لشکریان رومی را از پا درآورد^{۱۴۳}. فزونی شماره مجروحان و کمی آذوقه لوکولوس را واداشت که راه نصیبین را در پیش گیرد.

دیوکاسیوس که نخستین خبر را پیرامون این ماجرا نوشته، چنین آورده است؛ «... این شهر در جایی قرار گرفته که آن را بین النهرین گویند. همه سرزمینهایی که میان دو رود دجله و فرات واقع شده‌اند، به همین نام خوانده می شوند». او سپس چنین می افزاید؛ «اکنون این شهر به ما تعلق دارد و کلنی ما است»^{۱۴۴}.

دیوار دژ استوار نصیبین مضاعف و بنای آن از آجر بود^{۱۴۵}. قطر دیوار نیز بسیار بود. از فاصله دیوارها جز از طریق پلهایی که در ایام صلح کارگذاری بودند، عبور غیرممکن می نمود. به هنگام پیکار و دفاع از شهر، پلها را ویران می کردند^{۱۴۶}. بعدها این شیوه استحکامات در مورد دیگر شهرها نیز بکار گرفته شد^{۱۴۷}. ممکن است دیوار نصیبین توسط تیگران ساخته نشده باشد. شاید این دیوار در روزگار او مرمت گردید. بهر تقدیر دلیل روشن بر استواری و استحکام دیوار نصیبین آن است که تیگران به هنگام پیکار نیروی کمکی به شهر گسیل نداشت^{۱۴۸}. دیوارهای شهر به اندازه‌ای محکم و استوار بودند که با دستگاههای دیوار شکن آن زمان، قابل شکستن نبودند. امید به قدرت دفاعی شهر سبب شده بود که تیگران نصیبین را از تصرف پارتها خارج کند و «همه گنجینه‌های خود را در آنجا قرار دهد و برادرش را به فرمانروایی شهر و حفظ گنجینه‌ها بگمارد»^{۱۴۹}.

142- Dio Cassius, 36, 5-t.I, p. 362.

143- Dio Cassius, 36, 6-t.I, p. 362

144- Dio Cassius, 36, 6-t.I, p. 362.

145- Dio Cassius, 36, 6-t.I, p. 362, ed. Gros, II, p. 236

۱۴۶- همانجا، ص ۲۳۸.

۱۴۷- ن. پیگولوسکایا. «دفاع شهرهای بین النهرین در سده ششم میلادی» مجله یادداشتهای علمی دانشگاه

دولتی لنینگراد، سری علم تاریخ، شماره ۱۲، لنینگراد، ۱۹۴۱، ص ۴۶-۸۰.

148- Dio Cassius, 36, 6-t.I, p. 362, ed. Gros, II, p. 236.

149- Dio Cassius, 36, 6-t.I, p. 362.

پلوتارخ [پلوتارخوس] شرح دیگری را پیرامون این خبر ارائه کرده است. بنا به نوشته پلوتارخ، چون سپاهیان لوکولوس به مصائبی گرفتار آمدند، لذا از ارتفاعات توروس Taurus روانه «سرزمین گرم و پر محصول میگدونیا شدند که شهری بزرگ و پر جمعیت در آن واقع شده بود. بربرها این شهر را نصیبین Nisibin و یونانیان آنتیوخای میگدونیا می نامند»^{۱۵۰}. گور (گوراس) برادر تیگران فرمانروای شهر بود. ولی کالیماخ [کالیماخوس] Callimaque در شناختن سرزمین و استفاده از فنون جنگی بر او برتری داشت. از این رو امور جنگی به کالیماخ سپرده شد. زیرا وی در اطراف شهر آمیسوس Amisos لوکولوس را گرفتار دشواری و مشقت بسیار کرد. جدا کردن امور نظامی و غیرنظامی شهر جلب توجه می کند. چنین بنظر می رسد که تیگران از این شیوه بهره می جست. این شیوه در روزگار اسکندر مقدونی و سلوکیان نیز پس از تصرف مراکز مختلف معمول بود. سردار رومی در کنار نصیبین توقف کرد و «مدتی نه چندان دراز» آن را به محاصره گرفت و پس آنگاه به شهر حمله برد و آن را بتصرف آورد. بدین روای نوشته پلوتارخ با نوشته دیوکاسیوس که محاصره نصیبین را طولانی و بی نتیجه دانسته است، مطابقت ندارد. دژ نصیبین چندان استوار بود که تلاشهای نخستین لوکولوس در تصرف شهر با توفیق همراه نشد. ولی با آغاز زمستان نگهبانی و محافظت شهر رو به ضعف نهاد. سردار رومی برای تصرف نصیبین شبی بارانی، طوفانی و تیره را برگزید. از ماه اثری نبود. باران به شدت می بارید و رعد می غرید. غرش رعد و صدای باران مانع از آن شد که نگهبانان صدای دیگری را تشخیص دهند. تاریکی نیز مانع از مشاهده اطراف شده بود. نگهبانان از شدت باران، دیوار دژ را ترك می گفتند و تنها اندکی از آنان برجای ماندند و از خندقهای عمیق مقابل دیوار محافظت کردند^{۱۵۱}. بناگاه در چند نقطه، سپاهیان لوکولوس خود را به دیوار دژ رسانیدند و نگهبانان را که جز اندکی نبودند، از میان برداشتند. در این تاریکی و باران، نه تیر اثری داشت و نه آتش زبانی می رسانید. از این رو گذر از خندق و رسیدن به آن سوی دیوار خارجی، میسر گردید. دیوار درونی شهر بمراتب ضعیفتر از دیوار بیرونی بود. پس آنگاه لوکولوس فراریان درون قلعه را مجبور به تسلیم کرد. برادر تیگران از جمله اسیران بود^{۱۵۲}. شهر مسخر گشت و همه

150- Plutarchus, «Lucullus», 32-L.I, F.I.

151- Dio Cassius, 36, 7-t I, p. 362-363.

گنجینه‌های خزاین نصیبین به تصرف رومیان درآمد. چون گوراس برادر تیگران خود را تسلیم کرده بود، سردار رومی نیز رأفت از وی دریغ نداشت^{۱۵۳}. ولی بعد کالیماخ با این که به لوکولوس وعده داده بود درب خزینه‌ها و گنجینه‌ها را بروی او بگشاید، در آتش سوزانده شد. این کار به انتقام عمل کالیماخ صورت گرفت که شهر آمیزوس را به آتش کشیده بود^{۱۵۴}.

لوکولوس با سپاه خود زمستان را در نصیبین بسر برد. تیگران در ارمنستان عرصه را بر رومیان تنگ کرد. ولی تلاشی برای بازپس گرفتن نصیبین بعمل نیاورد. چنین بنظر می‌رسد که وی در انتظار موقعی مناسب بود^{۱۵۵}. متعاقب آن ماجرای نصیبین چندین بار در نوشته تکرار شده است. مهرداد که داماد تیگران نیز بود، ناگاه به رومیان حمله برد و شایع کرد که تیگران با سپاه خویش به لشکر رومیان نزدیک شده است. لژیون‌های رومی که از جنگ خسته و فرسوده شده بودند با شنیدن این خبر به شورش برخاستند^{۱۵۶}. سپاهیان لژیون والریانوس در نصیبین دست به عصیان زدند. زیرا اینان که در آرامش بسر می‌بردند، دوباره ناگزیر از پیکار شدند. بنا به نوشته دیوکاسیوس «آنها به سبب افراط در آسایش و راحتی تنبل شده بودند» پولیوس کلاودیوس Publius Claudius سردار رومی که خواهرش همسر لوکولوس بود، در این ماجرا نقشی برعهده داشت و گویا خواستار «دگرگونی» در اوضاع و احوال بود. از این رو به تحریک سپاهیان رومی پرداخت. مطلبی حاکی از جدی بودن شورش در لژیون‌های رومی و عدم رضایت سپاهیان وجود دارد و آن این است که به سپاهیان لژیون والریانوس اجازه مرخصی و عدم شرکت در پیکار داده شد^{۱۵۷}. شاید همین مطلب دلیل «عقب ماندن» کلاودیوس از لوکولوس باشد. او که «از رویدادهای نصیبین به هراس افتاده بود» دست به چنین کاری زد^{۱۵۸}. بنظر نمی‌رسد کلاودیوس محرک سپاهیان شده باشد. بلکه او به سبب عقب ماندن از لوکولوس «به هراس افتاد». سرنوشت بعدی کلاودیوس با حوادث آنتیوخای (انطاکیه) سوریه مربوط می‌شود که قبایل عرب ساکن اطراف آن سر به شورش برداشتند.

153- Plutarchus, «Lucullus», 32-t.I, p. 445.

154- Plutarchus «Lucullus», 19-t.I, p. 420 ، و صفحات بعد از آن

155- Dio Cassius, 36, 8-t.I, p. 364

156- Dio Cassius, 36, 14 t.I, p. 366.

157- Dio Cassius, 36, 15-t.I, p. 366.

158- Dio Cassius, 36, 17-t.I, p. 367.

پلوتارخ نیز از بروز شورش و هیجان در سپاه لوکولوس خبر داده است. پلوتارخ ضمن بیان پیروزیهای لوکولوس، اهمیت تصرف تیگراناکرت و نصیبین را متذکر گردید. این دو شهر با ثروت بی کران خویش، رومیان را به شگفتی واداشتند. بویژه تاج تیگران که از سوی لوکولوس به روم فرستاده شده بود، مایه حیرت و شگفتی گردید^{۱۵۹}.

سپاهیان لوکولوس که طی سه سال جنگ از پیکارهای طولانی و شرایط دشوار زمستانی اردوگاهها خسته و فرسوده شده بودند، سخت به هیجان آمدند. آنان وضع دشوار خود را با وضع مناسب سپاه پمپه [پمپئوس] *Pompée* مقایسه می کردند که «نه با مهربان و تیگران روبرو شدند و نه گرفتار دشتهای غیر مسکون و پیکار بخاطر ساقط کردن تختگاههای آسیایی گردیدند»^{۱۶۰} همین عدم رضایتها بود که لوکولوس را وا داشت در زمستان سالهای ۶۸-۶۷ پیش از میلاد سپاهیان خود را در بین النهرین نگاه دارد. وی بهار سال ۶۷ پیش از میلاد از انجا براه افتاد. زیرا سردار دیگر رومی بنام تریاریوس *Triarius* از او خواسته بود سپاه خود را به سپاه وی ملحق کند. گرچه لوکولوس نتوانست فتوحات خود را در بین النهرین و جنوب ارمنستان استحکام بخشد^{۱۶۱}، با این همه نظر پلوتارخ را باید درست دانست که نوشت «لوکولوس نخستین سرداری بود که سپاه روم را از توروس و دجله گذراند، تختگاههای آسیایی تیگراناکرت، کیره *Kabira* و نصیبین را برابر دیدگان شاهان و فرمانروایان نشان بتصرف آورد و به آتش کشید. از شمال تارود فاس - فاز *Phase* و از شرق تاسرزمین ماد پیش تاخت و در جنوب از سرزمینهای شیوخ عرب گذشت و دریای اریتره را مسخر کرد»^{۱۶۲}.

لوکولوس در واقع سرزمینهای کوچک سوفن - سوفنه *Sophène* و گردی-ین - گردی-ینه *Gordyène* را که تابع تیگران و بخشی از ارمنستان بودند، از سرزمین مذکور جدا کرد. وضع دوگانه دولتهای کوچک سبب شد که همواره از دیپلماسی روم و فعالیتهای نظامی آن دولت، آرامش خویش را از دست بدهند و در معرض تهدید

159- Plutarchus, «Luculus», 36-t.I, p. 451

160- Plutarchus, «Luculus», 34-t.I, P. 447

۱۶۱- پ. آ. ماتاندیان. تیگران دوم در روم، ص ۱۶۳.

162- Plutarchus, «Luculus», 46-t.I, p. 463.

قرار گیرند. نگرانی مذکور برای مردم گردی بن مضاعف بود. زیرا اینان در معرض رقابت ارمنیان و پارتیان نیز قرار داشتند^{۱۶۳}. با این وصف نمی توان خطای مارکوارت را از دیده دور داشت و با آن موافقت کرد. مارکوارت دولت پارت را دولتی فتودالی نامید و استانهای سرزمین اشکانیان را دولتهای کوچک فتودالی می دانست که سعی در حفظ خودمختاری خویش داشتند^{۱۶۴}.

در ضمن نباید ضعف دولتهای ارمنستان و پونت را از دیده دور داشت. متحدان از فعالیت مشترک و همداستانی باز ماندند و مهاداد ناگزیر در سرزمین بسفور خود از آنان جدا ماند. تیگران دوم متحدان خود را ترك گفت و در وضع بسیار دشواری قرار داشت. مهاداد ششم اوپاتور Eupator شاه پونت (سالهای ۱۲۱-۶۳ پیش از میلاد) با رومیان به پیکارهایی طولانی دست زد. نخستین پیکار در سالهای ۸۹ تا ۸۴ پیش از میلاد ادامه یافت. جنگ دوم در سال ۸۰ پیش از میلاد پایان رسید. جنگ سوم از سال ۷۴ تا سال ۶۳ پیش از میلاد و زمان مرگ وی ادامه یافت^{۱۶۵}. قیام بزرگ سکائیان (اسکیثها) به رهبری سائوماک Saumak حدود سال ۱۰۷ پیش از میلاد سرکوب شد. ولی امواج این جنبش انقلابی که سده دوم پیش از میلاد را در بر گرفته، جهان برده داری باستان را به لرزه افکنده بود، خاموش نشد. اقوام محلی بسفور دوباره در سال ۸۰ پیش از میلاد دست به قیام زدند. تردستی سیاسی مهاداد سبب شد که پس از سومین پیکار با رومیان نیز همچنان بر تخت شاهی استوار ماند. ولی بتقریب قطع بازرگانی دریایی، اخذ مالیاتهای جابرانه از اهالی و حتی از تنگدستان سبب افزایش عدم رضایت در شهرهای بازرگانی بسفور و آغاز مجدد شورش، از جمله در فناگوریه Phanagorie گردید. متعاقب آن شهرها یکی پس از دیگری دچار سقوط شدند. توطئه فرانک، پسر مهاداد علیه پدر سبب شد مهاداد که دشمن بزرگ رومیان بود، به سال ۶۳ پیش از میلاد در کاخ پونت دست به خودکشی زند^{۱۶۶}.

لوکولوس در بهار سال ۶۷ پیش از میلاد نصیبین را ترك گفت. چندی بعد

163-J. Marquart, *Sudarmenien und die Tigrisquellen* Wien, 1930, s.55.

۱۶۴- همانجا، ص ۵۶.

۱۶۵- و.ف. گایدوکویچ. پادشاهی بسفور، مسکو-لنینگراد، ۱۹۴۹، ص ۳۰۵-۳۰۶. ی. نووسادسکی. آخرین سالهای پیکارهای مهاداد با روم. Tcapanion، ۴، ۱۹۲۸، ص ۳۴۵-۳۵۶.

۱۶۶- و.ف. گایدوکویچ. پادشاهی بسفور، ص ۳۰۷.

تیگران با استفاده از موقعیت، شهر مذکور را دوباره بتصرف آورد. با این که دولت پارت می‌کوشید تا نصیبین را بتصرف آورد، مع‌هذا شهر مذکور به تابعیت ارمنستان درآمد. فرهاد سوم (سالهای ۵۷/۵۸-۶۹ پیش از میلاد) به منظور ضعیف کردن قدرت ارمنستان با دولت روم از درگفتگو درآمد. ولی در این هنگام (سال ۶۶ پیش از میلاد) پمپه بجای لوکولوس به فرماندهی لژیونهای رومی در شرق منصوب شد.

موفقیت‌های پمپه اوضاع مشرق را تا اندازه‌ای تغییر داد. هنگامی که فرهاد سوم کوشید تا در سال ۶۵ پیش از میلاد بخشی از سرزمین گردی‌ین واقع در مسیر علیای رود دجله را بتصرف آورد، سپاه پمپه بر او پیشی گرفت و فرهاد از این ماجرا طرفی نبست. به سال ۶۴ پیش از میلاد تلاش مجدد پارتیان بدانجا منجر شد که رومیان گردی‌ین را به تیگران واگذارند. باز این ناحیه به تابعیت ارمنستان درآمد. پمپه ناگزیر شد همه توجه خود را به سرزمینهای ساحلی سوریه معطوف دارد. او نخست در انتاکیه و پس آنگاه به دمشق رفت (سال ۶۳ پیش از میلاد).

پیش از مراسمی که در سال ۶۱ پیش از میلاد به افتخار پیروزیهای پمپه در روم برگزار شد، وی اراضی شرق را بدین گونه بخش کرد. گردی‌ین و نصیبین به تیگران وادیابن-ادیابنه به دولت پارتیان واگذار شد. اوسروین را نیز به فرمانروای عرب از دودمان ابگار (ابجر) سپرد. ابگار دوم این ناحیه را از پمپه دریافت کرد و در مقابل راه عبور سپاهیان روم به بین‌النهرین را باز گذارد^{۱۶۷}. یادآور می‌شویم که در گذشته نیز دودمان عرب بر اوسروین فرمانروایی داشتند. گرچه این حاکمیت پی‌گیر نبود و با فاصله‌هایی همراه می‌شد، با این همه فرمانروایی آنان بر این سرزمین مشهود و قابل ذکر است.

لشکرکشی کراسوس به شرق و خروج وی از روم به سال ۵۵ پیش از میلاد، باز سبب وخامت اوضاع شد. در این ماجرا اردوازد شاه ارمنستان متحد رومیان بود. این هنگام ارد شاه پارت ناگزیر شد در برابر هر دو متحد مهاجم به دفاع پردازد. سپاه پارتی به فرماندهی سورنا در بین‌النهرین گذرگاه بابل را زیر نظر گرفت. سپاه سورنا در بالیک Balik میان حران (کرخ) و ایخنه Ichné مستقر گشت. بدین روال راه حران به نصیبین بسته شد.

کراسوس از راه فرات عازم زیگما - زوگما Zengma گردید. ابگار فرمانروای اوسروین به عنوان کسی که راههای «عربستان» را می شناسد، همراه کراسوس بود^{۱۶۸}. اردوازد نتوانست نیرویی برای کمک به کراسوس گسیل دارد. وی اعلام داشت که ارد به سرزمین او حمله ور شده است. کراسوس با سرعت به یاری ارمنستان شتافت. راههای صعب العبور، سپاه روم را فرسوده کرد. این امر سبب شد که ابگار بگوید «آیا گمان داشتید به گردش و تفرج جمعی می روید؟». در ماه مه سال ۵۳ پیش از میلاد سپاه روم به بالیک میان حران و ایخنه رسید. در پیکار پارتیان با برتری خویش سپاه روم را تارومار کردند. سپاهیان رومی که از پا درآمده بودند، گروه کثیری از مجروحان را برجا نهادند و خود به حران (کرخ) رفتند. تلاش مجدد کراسوس جهت پیشروی، به انهدام کامل سپاه وی انجامید. در نتیجه این پیکار ده هزار تن از سپاهیان روم اسیر و برای حفظ سرحدات شرقی دولت پارت به مرو اعزام شدند. پلوتارخ از شادمانی شاه ارمنستان بمناسبت پیروزی پارتیان یاد کرد و از نمایش «بکخانهای» اورپید Bacchantes Euripide و «جشن و سرور» خنده آور کاخ نشینان خبر داد^{۱۶۹}.

پارتیان بار دیگر سرزمین بین النهرین تا کرانه های فرات از جمله گردی بین و نصیبین را بتصرف آوردند. در سال ۴۰ پیش از میلاد، سپاه ایران به فرماندهی پاکور (پاکوروس) Pacorus فرزند ارد به سوریه رفت و از آنجا به سوی جنوب سرازیر شد. پاکور از سوی شاهکان خالکیس Chalcis و نبطیه Nabatée مورد حمایت قرار گرفت. ولی شهر صور فرمانروایی پارت را گردن نهاد.

در یهودیه پاکور را پذیرا شدند و او را رهایی بخش و آزادی دهنده یهودیه نامیدند. لشکرکشی آنتوان [آنتونیوس] به سال ۳۹ پیش از میلاد سبب شد که رومیان دوباره استانهای سوریه را بتصرف آورند. ولی یهودیه در این ماجرا مستقل ماند. پاکور نتوانست وضع پیشین را باز یابد. سال ۳۸ پیش از میلاد سواران پارتی از سوی رومیان متلاشی شدند. در این پیکار پاکور کشته شد. حران (کرخ) دوباره از

168- Plutarchus. «Crassus», 22.

۱۶۹- ك. و. ترور. شرحی پیرامون تاریخ فرهنگ ارمنستان در روزگار باستان مسکو-لنینگراد، ۱۹۵۳، ص

۵۷، ۱۲.

* Bacchantes نام نمایشنامه اورپیدس و مراسم عیاشی و عشرت با کوسی ها (باکخویها) است. م.

سوی رومیان مسخر گشت. بخشی از سپاه پارت توانستند از معرکه جان به سلامت بدر برند و عقب نشینی کنند.

ارد کشته شد و فرزند دیگرش فرهاد چهارم که جانشین او نیز بود در سالهای ۳۷-۳۸ پیش از میلاد بر تخت شاهی نشست. در ماه مه سال ۳۶ پیش از میلاد آنتوان با سپاه خود از زوگمارهسپار شمال شد و از طریق ملتئوس (ملطیه) Melitene به کارینا Carina (ارزروم) رفت. اردوازد شاه ارمنستان، شانزده هزار سوار به مقابله رومیان فرستاد. ولی از سوی سواران مذکور مقاومتی صورت نگرفت. آنتوان قصد داشت نخست شهر فرا اسپ Phraaspa پایتخت ماد و پس آنگاه اکباتانا (همدان) را بتصرف آورد. در حرکت به سوی ارمنستان و گذر از کوههای پربرف، هشتهزار تن از سپاهیان روم تلف شدند. بدینسان لشکرکشی مزبور با توفیق همراه نگشت. سپاهیان پارتی، نیروهای آنتوان را تا مرز تعقیب کردند. در سال ۳۴ پیش از میلاد آنتوان در امور ارمنستان به مداخله پرداخت و دولت آن سرزمین را به دولت تحت الحمايه روم بدل کرد. ولی فرهاد چهارم در سال ۳۰ پیش از میلاد به کمک سپاهیان سکایی موقعیت خود را که به سبب شورش تیرداد و اردوازد شاه ماد رو به ضعف نهاده بود استحکام بخشید. فرهاد ماد را بتصرف آورد و فرمانروایی ارمنستان را به اردشیر سپرد.

در روزگار اکتاو اگوست [اوکتاویوس اوگوستوس] Octave August شهرهای سوریه، از جمله اسکالون (عسقلون) Ascalon و بریتوس Berytos (بیروت) کسب استقلال کردند. ارمنستان به اردشیر و ارمنستان کوچک به اردوازد شاه پیشین ماد واگذار شد.

اکتاواگوست تا سال ۲۹/۳۰ پیش از میلاد در سوریه باقی ماند. وی کوشید تا سیاست مسالمت جویانه‌ای را بکار بندد. سپاهیان رومی تا کرانه فرات مستقر شدند. آن سوی رود در تصرف سپاهیان پارتی بود. سیاست روم بر این روال بود که میان ایران و روم دولتهایی مستقر گردند. ارمنستان که بخشی از آن تحت حمایت روم قرار داشت، یکی از جمله دولتهای مذکور به شمار می رفت. ولی تحقق این سیاست با دشواریهایی همراه بود. زیرا ارمنستان به میزان قابل ملاحظه‌ای زیر نفوذ پارتیان قرار داشت. در سال ۲۰ پیش از میلاد، خطر روم چندان فزونی یافته بود که فرهاد ناگزیر به گذشتهایی تن در داد. اکتاواگوست به

سبب کسب موفقیت در امور سیاسی، به امپراتوری رسید. پس از او تیرئوس Tibère امپراتور روم در رابطه با ارمنستان با اشکالی مواجه نشد. بجای اردشیر که کشته شده بود، خویشاوندش تیگران بر تخت شاهی نشست. این امر موجب شد که اگوست خود را فاتح ارمنستان بخواند.^{۱۷۰}

پارتها موفق شدند عرصه را بر نیروهای رومی تنگ کنند. این مطلب در مآخذ و منابع متعدد آمده است.^{۱۷۱} در ضمن فرهاد امکان یافت فرزندان خود را جهت آموختن به روم اعزام دارد. حال آن که نیازی به این کار نداشت. تاسیتوس Tacitus مورخ رومی گرچه این نکته را در مورد فرزند ارشد فرهاد چهارم تأیید کرد، ولی نوشت که ونون Vononés پسر ارشد فرهاد چهارم به صورت گروگان در روم می زیست.^{۱۷۲} پس از درگذشت فرهاد (سال دوم پیش از میلاد) مبارزه بخاطر تاج و تخت شدت گرفت. مدتی کوتاه فرورتیش بر تخت نشست. پس از وی ارد به شاهی رسید. در سالهای ۷/۸ پیش از میلاد ونون پسر فرهاد چهارم بر تخت شاهی نشست. او که در روم پرورش یافته و دست نشانده اگوست بود، در بسیاری موارد با سندهای پارتی از در مخالفت درآمد. او را نه به سبب عشق ورزیدن به شکار و اسب سواری، بلکه به علت داشتن ملازمان یونانی و نرمش فراوان مورد ملامت و سرزنش قرار می دادند.^{۱۷۳} باید به مطالب ارائه شده از سوی مورخ این نکته را افزود که پارتیان بیش از هر چیز از رابطه و تون با روم ناخرسند بودند.

170- Dio Cassius, LIV, 9, 1, ed. E. Gros, VII. Paris, 1865, p. 458.

171- Tacitus, annales, II, 1.

172- Tacitus, *Annales*, II, 1.

173- Tacitus, *Annales*, II, 3.

۷

پارت و روم

در سده‌های اول و دوم میلادی و پیکار بخاطر بین النهرین

روم طی سده‌های اول و دوم میلادی همچنان می‌کوشید تا شخصیت‌های مورد نظر خود را که منافع روم را مرجح می‌شمردند بر تخت شاهی پارت و ارمنستان قرار دهد. ولی در بیشتر موارد مراتب اعتراض و شورش آغاز می‌شد و مردم از اطاعت سر باز می‌زدند و دست‌نشانندگان روم را سرنگون می‌کردند. مبارزه مداوم سبب کاستی نیروی پارت و ارمنستان شده بود. مبارزه بخاطر تاج و تخت را اردوان (ارتبان) اشکانی آغاز نمود. او که پرورش یافته قبایل داهه در کرانه جنوب شرقی دریای خزر و شمال هیرکان (گرگان) بود، مورد حمایت گروهی از اشراف و بزرگان قرار گرفت. نخستین درگیری به سود وی پایان یافت. او سپس ناگزیر به ارمنستان گریخت و در آنجا پنهان گشت.

سال ۱۲ میلادی اردوان در تیسفون تاج بر سر نهاد. سال ۱۴ میلادی اگوست درگذشت. در سال ۱۵ و یا ۱۶ میلادی ونون که بر تخت شاهی ارمنستان نشسته بود، به سبب فشارهای وارده از سوی اردوان ورهائی سوریه، ناگزیر به

استعفا تن درداد^{۱۷۴}. اردوان می‌خواست شاهی ارمنستان را به فرزند خود ارد واگذارد. ولی روم به چنین امری رضایت نمی‌داد و آن را به زیان خود می‌دانست. به سال ۱۸ میلادی تیریوس امپراتور روم تصمیم گرفت پسرخوانده خود گرمانیکوس Germanicus را با اختیارات تام به شرق اعزام دارد. گرمانیکوس پس از ورود به ارتاکسات (آرتاشات)، زنون فرزند پولمون Polémon شاه پونت را به عنوان شاه ارمنستان معرفی کرد^{۱۷۵}. زنون از کودکی در ارمنستان بسر برده بود و آداب و رسوم آن را نیک می‌شناخت. از این رو نام ارتاکس (آرتاشس) Artaxe بر خود نهاد. در ضمن با درگذشت گرمانیکوس از میزان توجه تیریوس به شرق کاسته شد. اردوان نیز با سرعت از موقعیت بهره جست. او دو برادر به نامهای انیمیوس Animius و اسینیوس Asineius را که سالها در شمال بابل به راهزنی اشتغال داشتند، تابع خود کرد. این دو تن در واقع دولتی خودکامه تشکیل داده، ساتراپ پارت را از آن ناحیه بیرون رانده بودند. اردوان فرزند خود ارشک را به شاهی ارمنستان گمارد. نیرو و استعداد اردوان رومیان را نگران کرد. دولت روم کوشید تا باز شاهزاده‌ای پارتی را به فرمانروایی استانهای شرقی روم بگمارد و به وی امکان دهد تاج و تخت را بچنگ آورد. ولی همه این کوششهایی نتیجه ماند^{۱۷۶}. مطالبی که از سیاست داخلی اردوان سوم برجا مانده حایز کمال اهمیت است. پیام او به شهر شوش در سال ۲۱ میلادی به صورت سنگنبشته‌ای بر قطعه سنگی از مرمر بجا مانده است. این سند نموداری است روشن بر اوضاع وزندگی شهری در آن روزگار. در آینده به بررسی متن این سنگنبشته خواهیم پرداخت.

در سال ۳۵ میلادی دیپلماسی روم با آشتی دادن مهرداد شاه ایبری (گرجستان) و برادرش فارسman Pharsman که نامزد شاهی ارمنستان بود، کسب موفقیت کرد و پیروزی یافت. سپهیان ایبری (گرجستان)، آلبانیای قفقاز (اران و شیروان) و سرمتها که از دره قفقاز سرازیر شده بودند، دشمن نیرومندی برضد پارتیان به شمار می‌رفتند^{۱۷۷}. پیکارهای شدیدی درگرفت. در یکی از این پیکارها برتری با پارتیان بود. ولی اندکی بعد این برتری از میان رفت. زیرا ویتلیوس

174- Tacitus, *Annales*, II, 4; II, 68-Josephus Flavius, *Antiquitates*, XVIII, 2, 4-t. I, p. 697.

175- Tacitus, *Annales*, II, 56.

176- Tacitus, *Annales*, VI, 31-32.

Vitellius سردار رومی «با استفاده از لژیونهای خود»^{۱۷۹} بین النهرین را در معرض خطر قرار داد. اردوان سوم ارمنستان را رها کرد و متوجه پارت شد. زیرا پارت نیز در معرض مخاطره قرار گرفته بود. دولت روم تیرداد سوم نواده فرهاد چهارم را نامزد شاهی کرد. اردوان سوم ناگزیر از فرار شد و به استانهای کرانه خزر رفت. این واقعه بنا به نوشته تاسیتوس طی دو سال صورت پذیرفت.

از آگهیهای مندرج در مآخذ و منابع چنین مستفاد می شود که تیرداد از حمایت و پشتیبانی گروههایی از دودمانهای پارتی برخوردار بود. از این نوشته ها چنین بر می آید که گروههای مذکور نسبت به دولت روم برخوردی مساعد داشتند و از این رو دست نشانندگان رومیان را پذیرا می شدند. برخی بر این عقیده اند که این گروهها شامل «یونانیان، اشراف و عناصر طرفدار روم» بوده اند^{۱۸۰}. بعضی دیگر بر آنند که اینان «عناصر محلی» بودند که نسبت به رومیان حسن نظر داشتند^{۱۸۱}.

آگهیهای بدست آمده از مآخذ تا حدودی امکان بررسی عمیق در این زمینه را فراهم میآورند. بویژه آن که آگهیهای مذکور بیشتر مربوط به شهرها است. تیرداد تحت فشار گروه حاکم پارتی، شهرهای بین النهرین از جمله نیکفور Nicéphore (رقه Raqqa)، آنتموزی Anthémousie و «غیره» را بتصرف آورد. نیکفور در نزدیکی رود فرات و در جهت کرانه چپ آن رود و انتهای بین النهرین قرار داشت. آنتموزی را باید با بتنه Batné (ساروج) یکی دانست^{۱۸۲}. او همچنین شهرهای خل (حلوان) و ارتمیت Artemite را که شهرهای پارتی نامیده می شدند متصرف گردید. خل Khal یا Khala (حلوان) همانند ارتمیت در شرق دجله واقع شده بودند. گرچه شهرهای مذکور از جمله شهرهای پارتی بودند، ولی جغرافی نگاران یونانی هر دو شهر را دارای منشاء یونانی دانسته عنوان «پولیس هلنی» را درباره آنها بکار برده اند^{۱۸۳}. می توان گفت که وضع و سازمان شهرهای یونانی و پارتی متفاوت بود. مآخذ بدست آمده، در این مورد اشاره هایی دارند. بنای شهرها خود از اهمیت فراوان برخوردار

۱۷۸- همانجا، ۳۴-۳۷، ۳۸.

179- N.C. Debevoise, *A Political History of Parthia*, p. 160.

180- R.H. McDowell, *Coins from Seleucia*, p. 225

181- C. Müller *Geographi graeci minores*, I. Parisiis, p. 245- R. Dussaud, *Topographie de la syrie antique et médiévale*, p. 480- V. Tschernikower, str 85.

182- V. Tschernikower, *uk. soch.* str. 97.

بوده است. زیرا شهرهای یونانی - مقدونی همچنان از حقوق و مزایای پولیسهای باستانی برخوردار بودند و این وضع را طی سده‌های دراز حفظ کردند. یونانیان و مقدونیان، اغلب به بنای شهرهای جدید نمی‌پرداختند. بلکه تنها دیوارها و استحکاماتی گرد شهرهای کهن پدید می‌آوردند و آنها را تجدید بنا می‌کردند. این شهرها خودمختار بودند و در بیشتر موارد نام بنیادگزاران خود را همچنان حفظ می‌کردند. یونانیان این گونه سازمان شهری را بمثابة تکیه‌گاهی جهت توسعه‌طلبیهای خود تلقی می‌نمودند. سلوکیه در کرانه دجله نیز از حقوق پولیسها برخوردار شد. این شهر که در گذشته اوپیس Opis نام داشت، تجدید بنا شد و سلوکیه نام گرفت.^{۱۸۳}

در این زمینه مآخذی وجود دارند مبنی بر این که رسم مذکور در مورد شهر سلوکیه «ملغی» نشد و راه و رسم «بربرها» جایگزین آن نگشت و «سنت بنیادگزار آن، سلوکوس همچنان پا برجا ماند». سنت مذکور عبارت از آن بود که شهر از سوی مجلس سنا اداره می‌شد. سیصد نفر «بر پایه ثروت و خرد و بدیگر سخن دارایی و دانایی» (opibus aut sapientia delecti) انتخاب می‌شدند. تاسیتوس چنین عقیده داشت که آنها مظهر نیروی مردم و ضامن آن بودند. به سهولت می‌توان دریافت که این عده اشراف و بزرگانی بودند که اداره امور شهر را برعهده داشتند. هنگامی که اختلافی در کار نبود، آنان بدون تمسک به «پارتیان» که مقصود پادشاه است، از عهده اداره امور بر می‌آمدند. ولی به هنگام بروز اختلاف هر یک از آنان سعی داشتند در دستگاه شاهی، تکیه‌گاهی دست و پا کنند. این امر نیز موقعیت شاه را به میزان قابل ملاحظه‌ای استحکام می‌بخشید و شاه به چهره مهیبی برای همگان بدل می‌گشت. سازمان پولیسی شهرهای یونانی تا روزگار فرمانروایی پارتیان نیز همچنان برقرار بود. ولی هرگاه اختلافی بروز می‌کرد، شاه به مداخله می‌پرداخت و مسایل را به سود خود حل می‌کرد، چنان که مشابه این ماجرا در روزگار اردوان روی داد. مآخذ از رابطه میان شاه و بزرگان بدرستی یاد کرده‌اند. «همان گونه که چندی پیش به هنگام پادشاهی اردوان روی داد، او بنا به سود و مصلحت خویش (ex sou

۱۸۳- همانجا، ص ۹۰-۹۱. نمی‌توان با نظر خطای مؤلف مبنی بر این که پس از ویرانی سلوکیه به سال ۱۶۵ میلادی از سوی کاسیوس سردار رومی «دیگر شهری برجای ماند» موافقت کرد. از روزگار ساسانیان مآخذی برجای مانده است مبنی بر این که سلوکیه شهری آباد و پرجمعیت بود.

(usu) منافع مردم را تابع اشراف و بزرگان کرد (Plebem primoribus tradidit)». بدیگر سخن اردوان نیازی به حفظ سستهای «پیشین» موجود در سلوکیه احساس نکرد و به اشراف و بزرگان موقوف برتری داد تا به میل و اراده خویش اداره امور شهر را در دست گیرند. حاکمیت گروه اندک خواص حد و مرزی نمی شناخت. تاسیتوس این نکته را بدرستی شرح داده و چنین جمله‌ای آورده است. «فرمانروایی گروهی اندک که به شاه نزدیک بودند (Paucorum dominatio regiae libidini prior est)»^{۱۸۴}. اردوان با تکیه به قشر فوقانی طبقه اشراف استثمارگر که در شهر نمایندگانی داشتند، رسوم پیشین شهرها را برهم زد و آن را به اختیار اشراف و بزرگان واگذار کرد. «حاکمیت مردم» در شهرها از طریق مجمع عمومی که در پرستشگاهها برگزار می شد، صورت می پذیرفت. این امر را نیز نمی توان دموکراسی کامل به شمار آورد. زیرا در شهرها مالکیت بر بردگان نیز رایج بود. برتری یافتن اشراف و بزرگان از سوی اردوان موجب اعتراض گردید. زیرا اکثر اهالی شهرها از امکان شرکت در اداره امور محروم می شدند. مردم سلوکیه ورود تیرداد را با ابراز شادمانی جشن گرفتند. زیرا او «حاکمیت مردم» را احیا کرد و آنان را دوباره در اداره امور شهر شرکت داد. بهیچوجه نمی توان با نظر مکداول Mc Dowell که بخطا مبارزه درون شهر را حاصل اختلاف میان اشراف یونانی و «محلی» پنداشت، موافقت کرد^{۱۸۵}. گرچه نمی توان اختلافهای قومی را خالی از اهمیت دانست، با این همه مطالب ارائه شده از سوی تاسیتوس در مورد حوادث شهر روشن است. اردوان می کوشید تا اداره امور شهر از سوی اهالی را تضعیف کند. لذا در هر فرصت که بدست می آورد، به مداخله می پرداخت. این نکته که در زمان شورش و اداره خودمختار شهر سلوکیه نیز سگه‌ها به گونه پیشین ضرب می شدند، خود نشانه‌ای از استحکام پایگاه مادی و نفوذ سیاسی آن بوده است^{۱۸۶}.

در روزگار اردوان سلوکیه در عمل از حقوق خود محروم بود و از آن بهره نمی جست. بلکه اداره امور شهر به شیوه دیگری بود. احتمال می رود که وضع مذکور مشابه شیوه اداره آن دسته از شهرهای پارتی بود که در موقعیت پولیس قرار

184 Tacitus. Annales. VI. 42.

185- R. H. Mc Dowell, *Coins from Seleucia*, p. 224.

نداشتند. جلوس تیرداد بر تخت شاهی با شور و هیجان و اقبال از وی و ناسزاگویی اهالی سلوکیه نسبت به اردوان همراه شد. چنین بنظر می‌رسد که اهالی سلوکیه می‌کوشیدند تا حقوق از دست رفته را باز یابند. در واقع امر، تیرداد که پرورش یافته و دست‌نشانده رومیان بود نمی‌توانست از حمایت و پشتیبانی نسبت به اداره امور شهری «آزاد» پولیسها که در یکرشته از شهرهای امپراتوری روم رایج و برقرار بود، امتناع ورزد. «تیرداد فرمان داد که وضع اهالی سلوکیه مورد رسیدگی قرار گیرد (Tiridates rem Seleucensem populo Premitit)»^{۱۸۷}. بدیگر سخن شیوه اداره پیشین از سوی تیرداد به شهر سلوکیه بازگردانده شد. چنین بنظر می‌رسد که در عهد اردوان شیوه اداره پولیسی شهر سلوکیه متوقف شده باشد. چون قانونی در زمینه لغو شیوه اداره پولیسی شهرها وجود نداشت. زیرا برای تیرداد بازگرداندن حقوق پولیسی گذشته و خودمختاری به شهر و اجازه دادن به «مردم» در مداخله جهت اداره امور شهر به آسانی صورت گرفت. هنگامی که از مردم سخن رفته، نباید تنها اشراف و نمایندگان ستای شهر را در نظر داشت. در این مورد دیگر قشرها را نیز باید مورد توجه قرار داد. سلوکیه شهری بزرگ و پر جمعیت بود که در روزگار امپراتوری تیتوس Titus (سده نخست میلادی) حدود ششصد هزار جمعیت داشت.

تفاوت شهرهای مقدونی و پارتی در مآخذ و منابع ارائه شده است. نیکفور Anthémousiade, Nicéphor (یا آنتموزی و بطنه Batné) و غیره از سوی مقدونیان بنیان یافت و نام یونانی داشت. ولی شهرهای حلوان و ارتمیت Artemita متعلق به پارتیان بود. در دیگر شهرها نیز پادشاهی تیرداد با جشن و سرور همراه شد. از اینجا می‌توان دریافت که تیرداد از حمایت و پشتیبانی اهالی شهر برخوردار بود. نمایندگان طبقه حاکم شهره با امور بازرگانی پیوند داشتند که تا اندازه قابل ملاحظه‌ای با روم در ارتباط بود. چنان که خواهیم دید، بخشی از بزرگان پارتی از تیرداد که قرار بود به تیسفون رود و تاج شاهی بر سر نهاده خرسند نبودند. تیرداد مدتی در انتظار تاجگذاری نشست. زیرا اشراف، بزرگان و ساتراپهای پارتی از جمله قهراد و هیرونوس Hiéronus که بر استانهای عمده کشور فرمانروایی داشتند (qui validissimas praefecturas obtinebant) با وی مخالفت می‌ورزیدند. آنان به تیرداد نامه نوشتند و از وی خواستند که در این کار شتاب نکند. در نامه مشهور اردوان سوم به اهالی

شوش، پیش از همه کسانی بنام انتیوخوس و فرهاد مورد نظر بودند. بنا به عقیده ناشر این نامه بزرگترین شخصیت شهر *epistates* (شاید فرمانده پادگان - م) بود. فرهاد *Strategus* یا ساتراپ شوش بود. گمان بسیاری می رود فرهادی که تاسیتوس در نوشته خود از آن یاد کرده است، با فرهادی که در نامه اردوان سوم از جمله مخاطبان بوده است، یکی باشد^{۱۸۸}. در تیسفون گروه کثیری به حمایت از شاه جدید برخاستند و او «بنا بر رسم و عادت میهنی (*Patrio more*) دودمان سورن تاج بر سر نهاد»^{۱۸۹}.

پس آنگاه تیرداد این در *(Castellum)* را که گنجینه *(Pecunia)* اردوان در آن پنهان شده بود و حرم وی در آن قرار داشت به محاصره گرفت. چنین وضعی برای حکومت و دولت مناسب نمی نمود. آن بخش از بزرگان که با تیرداد موافق نبودند، با فرهاد و هیرونوس متحد شدند و تصمیم گرفتند اردوان سوم را به تخت شاهی باز گردانند. اردوان سوم در هیرکان بود. او با شتاب فراوان «سپاهیان اسکیت» [داهه و سکاها] را گرد آورده و روانه پایتخت شد. تیرداد از حمایت و پشتیبانی یکی از بزرگان بنام ابدآگزیوس *Abdagesius* برخوردار بود. ابدآگزیوس مشاور عمده و حامی تیرداد بود. هیرونوس درباره وی گفته بود که «نیرو را نه در دستهای شاه، بلکه در خانه ابدآگزیوس باید جستجو کرد (*Vim in Abdagesius domo*)»^{۱۹۰}.

عقب نشینی تیرداد که به منظور گردآوری سپاهیان ارمنی و عیلامی صورت گرفته بود، حالت فرار و گریز را داشت. لشکریانی که بجا مانده بودند، شاه را ترک گفتند. برخی به خانه های خود بازگشتند و بعضی به سپاه اردوان پیوستند. تازیانی که در خدمت تیرداد بودند چنین کردند. تازیان ناحیه اوسروین نیز بیاری پارتیان شتافتند. ولی چون وضع را پایدار و مساعد نیافتند، به خانه های خود بازگشتند^{۱۹۱}.

اردوان دوباره فرمانروای پارت شد. رومیان نیز صلاح کار خود را در مقاومت و پایداری ندانستند. سال ۳۶ میلادی در ساحل فرات ملاقاتی میان اردوان و ویتیلیوس *Vitellius* فرستاده امپراتور روم روی داد. دارا (*Darius*) فرزند اردوان به روم رفت. ولی اوضاع داخلی پارت پایدار نبود. برخی از استانها - ساتراپ نشینها -

188- F. Cumont, *Une Lettre du roi Artaban III. Comptes rendus de l'Académie des sciences et belles-lettres*, Paris, 1932, p. 240, 249-250.

189- Tacitus, *Annales*, VI, 42.

تا اندازه‌ای استقلال یافتند و میزان وابستگی‌شان به حکومت مرکزی کاستی پذیرفت. در شهر سلوکیه جریانهای متخالف و متضاد پدید آمد که حاصل آن، برخوردها و تصادمات طولانی میان عناصر قومی مختلف بود. در شهرهای گونه‌گون نیز رقابتهای اقتصادی، برخوردهای مشابهی را سبب گردید.

دو سال پیش از مرگ تیریوس (سال ۳۷ میلادی) اهالی سلوکیه دست به شورش برداشتند و شهر حدود هفت سال از تابعیت شاه پیرون ماند. ضرب سکه‌های شاهی در سلوکیه متوقف شد و سکه‌های ویژه‌ای در این زمان ضرب گردید.^{۱۹۲} تاسیتوس نیز از این ماجرا یاد کرد و نوشت که پس از بازگشت وردان، سلوکیه بعد از هفت سال جدایی سرانجام تسلیم شد. (Regresso que Vardani deitur Seleucia, septimo post defectionem anno)^{۱۹۳}. علت شورش سلوکیه معلوم نیست. ولی این نکته که «يك شهر طی چند سال پارتیان را مورد تحقیر قرار داد، نمی‌تواند مایه شرمساری نباشد»^{۱۹۴}. طول زمان شورش و نافرمانی سلوکیه، نموداری از وضع دستگاه حکومت پارتیان و ناپایداری اوضاع کشور بود.

خبر موجودیت دولتهای کوچک بین‌النهرین بویژه دولت پادشاهی ادیابنه - ادیابن مربوط به آخرین سالهای پادشاهی اردوان سوم است. ایزت اول Istate شاه آن سرزمین پسری بنام مونوباز Monobazé و دختری بنام هلن داشت که بنابر آداب و رسوم آن روزگار ازدواج کردند. فرزند آنان ایزت دوم جهت تربیت نزد ادینرگلوس Adinnerglos شاه خاراگس Kharax فرستاده شد. خاراگس از جمله شهرهایی بود که به فرمان سلوکوس در ماد پدید آمد و یا تجدید بنا گردید.^{۱۹۵} در این سرزمین ایزت وسیله شخصی بازرگانان به آئین یهود گروید. مونوباز شاه ادیابنه که از سال ۳۰ میلادی بر آن سرزمین فرمانروایی داشت، فرزند خود را باز گرداند و اداره امور شهر گردی‌ین را به او سپرد. هلن نیز آئین یهود را پذیرا شد. پس از مرگ مونوباز حدود سال ۳۶ میلادی، ایزت دوم بر تخت شاهی ادیابنه نشست.

بتقریب در همین سال برای دولت پارت دشواریهایی پدید آمد. بزرگان

192- R.H. Mc Dowell, *Coins from Seleucia*, p. 141.

193- Tacitus, *Annales*, XI, g

«ساتراپها» بر ضد اردوان دست به توطئه و سوء قصد زدند و کینام - کیناموس Cinnamus را بر تخت شاهی نشاندند. اردوان مجبور به فرار شد. او با اعضای خانواده و خویشاوندانش که «حدود یکهزار نفر بودند» به ادیابنه گریخت و به ایزت دوم پناه برد. اردوان از تحقیری که نسبت به وی روا داشتند و از «دگرگونیهای» که موجب بدل شدن وی «از پادشاه به فردی عادی و معمولی گردید» شکایت برد^{۱۴۶}. گرچه یوسف فلاویوس با جهت گیری خاصی از ایزت و گرویدن او و خانواده اش به آئین یهود نوشته و در بیان مطلب طریق افراط پیموده است، با این همه نمی توان اهمیت دستاوردهای سیاسی ادیابنه و روابط آن با آسیای مقدم را مورد انکار قرار داد.

کوششهای شاه ادیابنه با توفیق همراه شد. کینام که دست نشانده اشراف و بزرگان بود، خود از ادامه سلطنت دست کشید و اردوان برای سومین بار تاج شاهی بر سر نهاد. این حادثه در فاصله سالهای ۳۶ تا ۳۸ میلادی روی داد. زیرا در سال ۳۸ میلادی اردوان سوم درگذشت.

شاه ادیابنه در مقابل کمکی که به اردوان مبذول داشت، اجازه یافت همانند شاهان پارتی تاج بر سر نهد و «بر تختی زرین تکیه زند». در ضمن پارتیان «استان بزرگ و زیبای» را به او تسلیم کردند. این استان را اردوان از تصرف شاه ارمنستان بدر آورده بود. «این سرزمین نصیبین Nisibis نام داشت». «زمانی مقدونیان در اینجا شهر انطاکیه - آنتیوخیا را بنا نهادند که در ضمن آن را میگدونیا نیز می نامیدند»^{۱۴۷}. سرزمین «بزرگ و زیبای» نصیبین میگدونیا که به ارمنستان تعلق داشت، به تصرف پارتیان درآمد و به ادیابنه که گردی بن را ضمیمه خود کرده بود «واگذار» شد. ذکر این نکته ضرور است که ایزت دوم در روزگار حیات پدر به فرمانروایی گردی بن گمارده شده بود. هر يك از این شهرها گونه ای استقلال و خودمختاری و نیز شاهکان ویژه خود را داشتند. ولی در بیشتر موارد قربانی دولتهای نیرومندتر و بزرگتر می شدند و صورت نواحی وابسته را پیدا می کردند.

چنین بنظر می رسد که ایزت وضعی نابسامان داشت. زیرا بخشی از اشراف و نیز برادرش که همانند پدر مونوباز نام داشت با وی از در مخالفت درآمده

بودند. مونوباز با آویوس - آوی Avius «فرمانروای تازیان پیمان بست و به او وعده پرداخت پول فراوان داد تا بر ضد ایزت با وی همداستانی کند. اینان در ضمن ایزت را به سبب پذیرش آئین یهود گناهکار می شمردند. ولی ایزت در پیکار با آنان پیروز شد، لشکر تازیان را منهزم کرد و آویوس - آوی ناگزیر به در آرزمون Arzamon که به تصرف شاه ادیابنه درآمده بود، پناه برد. اشراف و بزرگان آن سرزمین به عنوان شاه پارت نامه ای فرستادند. یوسف فلاویوس نام این شاه پارتی را ولوگش - ولوگز Vologése نوشته است^{۱۹۸}. هرگاه نام این شاه از سوی یوسف فلاویوس درست ارائه شده باشد، پس آنگاه می توان گفت که نامه پس از تاریخ سال ۵۱ میلادی نوشته شده است. زیرا گوتارزس Gotarzés (گودرن) در این سال بدرود زندگی گفت. معلوم می شود ایزت این بار نیز پیروز شد و اشراف و بزرگان را بزریر فرمان خود آورد. ایزت دوم بیست و پنج سال پادشاهی کرد و به سال ۵۶ میلادی درگذشت.

ادیابنه یکی از سرزمینهای واسط میان پارت و روم بود. این استان در روزگار پادشاهی مونوباز و ایزت از اوج و درخشش خاصی برخوردار شد.

پس از درگذشت اردوان سوم، گوتارزس بر تخت شاهی پارت جلوس کرد. زادگاه وی هیرکان (گرگان) بود. او فرمان داد که یکی از برادرانش بنام اردوان با همسر و فرزند کشته شوند. برادر دیگرش وردان، گریخت. ولی سال بعد (۳۹ میلادی) اشراف پارتی وردان را فراخواندند. او با شتاب و تیزچنگی کار خود را آغاز کرد و گوتارزس را به فرار واداشت. وردان سرزمینهای نزدیک پایتخت را بتصرف آورد (Proximas Praefecturas corripiat). تنها مردم سلوکیه به شورش برخاستند و حاکمیتش را نپذیرفتند (Solis Seleucensibus dominationem eius abnuentibus)^{۱۹۹}.

وردان بی آن که توفیقی حاصل کند سلوکیه را به محاصره گرفت. مردم شهر با درّهای استوار و حفاظی چون رود دجله پایداری کردند. این نکته که خواربار به اندازه کفایت در شهر وجود داشت، خود نشانه ای از حمایتی بود که سلوکیه از آن برخوردار می گشت. امکان خرید خوارباری که به شهر فرستاده می شد حایز اهمیتی بسزا بود. نکته دیگری که مؤید استواری وضع شهر سلوکیه بود آن است که در دوران

198- Josephus Flavius. *Antiquitates*, XX, 4-1.1, p. 774-775.

199- Tacitus. *Annales*, XI, 8.

جدایی سلوکیه از پارت، سکه‌های تازه‌ای ضرب گردید.^{۲۰۰} در این پیکار و در جریان محاصره سلوکیه، شهر تیسفون پایگاه عملیات وردان بود. زیرا چندی بعد وردان را بنیادگذار شهر تیسفون نامیدند.

گوتارزس (گودرز) در ضمن با سپاه داهه و هیرکان به پیکار برخاست. وردان ناگزیر دست از محاصره سلوکیه برداشت و سپاه خود را به سوی باختر (باکتریا) روانه کرد تا با برادر خویش پیکار کند. ولی ناگهان وضع دگرگونه شد. سرزمین پارت را شورش و مخالفت فرا گرفت. سلوکیه چند سال از پرداخت مالیات خودداری ورزید. ولی خطر دیگری نیز پدید آمد که دو برادر را به آشتی واداشت. «گوتارزس از دسیه و توطئه مردم آگاه شد و برادر را از ماجرا مطلع کرد (Cognitis)» (popularium insidiis, quas Gotarzes fratri pacfecerat...) خطرسر شورش از سوی مردم و هراس از «دسیه» مردم بر ضد شاه خود سبب گردید قهر و کدورت بدست فراموشی سپرده شود. بنظر می‌رسد که خطر بسیار جدی بوده است. طبق موافقتی که صورت گرفت، فرمانروایی هیرکان به گوتارزس واگذار شد و وردان همچنان بر تخت شاهی باقی ماند. تختگاه شاهی، شهر بابل بود. زیرا سلوکیه در ماه ژوئن سال ۴۲ میلادی پایتخت نامیده شد.^{۲۰۱} اندکی بعد (سال ۴۳ میلادی) پیکار میان دو برادر در هیرکان و استانهای داهه و آریان از نو آغاز گردید. وردان در این پیکار پیروز گشت.^{۲۰۲} سال ۴۶ میلادی پیکار از سر گرفته شد که مدتی دراز ادامه یافت و سرانجام با مرگ وردان به سال ۴۸ میلادی پایان رسید. وردان در این ماجرا کشته شد. توطئه علیه وردان حاصل خثونت و بیرحمی او بود. «وی تاب و توان را از اتباع خویش سلب کرده بود» و پس از پیروزی نیز در صدد «جلب محبت مردم» (amorem inter populares) بر نیامد. بدیگر سخن وردان شاهی خودکامه و خواستار فرمانروایی مطلق بر پارت بود. دوران فرمانروایی او هیچ‌گونه آسایشی برای مردم پدید نیاورد. بلکه به خلاف وضع آنان را دشوارتر کرد. مدتی چند گوتارزس بر تخت شاهی نشست. فرمانروایی گوتارزس بر پارتیان را چنین توصیف کرده‌اند که او

200- R. H. McDowell. *Coins from Seleucia*, p. 225, 141 142, 228.

201- Ammianus Marcellinus, XXIII, 23.

202- Tacitus. *Annales*, XI, g.

203- Tacitus. *Annales*, XI, g. N.C. Debevoise. *A Political History of Parthia*, p. 169.

204- Tacitus. *Annales*, XI, 10.

مردی تنها و «در نظر بزرگان و مردم غیر قابل تحمل می نمود. از این رو از دولت روم خواسته شد که مهرداد، فرزند ونون نواده فرهاد را که در آنجا پرورش یافته بود، برای کسب مقام شاهی باز گرداند. (accedere adversus dominationem Gotarzes, nobilitati plebique iuxta intolerandam) گوتارزس را واداشتند نه تنها خویشاوندان نزدیک، بلکه خویشاوندان دورخویش را نیز بقتل رسانند. او که «در پیکار از بخت بلند بهره‌ای نداشت» ناکامیهای خود را با قساوت و بیرحمی جبران می کرد. با این وصف باید یادآور شد که سستهای موجود به اندازه‌ای نیرومند بود که با وجود ناشایستگی شاهان و پیکارهای خونینشان در زمینه بچنگ آوردن تخت و تاج، هرگز از تعلق به دودمان اشکانی انصراف حاصل نکردند. سال ۴۹ میلادی کاسیوس لونگینوس Cassius Longinus فرمانروای سوریه مهرداد را تا فرات بدرقه کرد و واردویی برای وی در زیگما-زوگما برپا نمود و آنجا در انتظار هواداران جانشین تاج و تخت اشکانی باقی ماند. نماینده‌ای از دودمان کارن-قارن فرماندهی سپاه را برعهده داشت. او نیز همانند لونگینوس می کوشید تا از کوتاهترین راه خود را به پایتخت برساند. مهرداد که تحت تأثیر و نفوذ ابگار پنجم شاه اوسروین قرار داشت و از تجربه کافی برخوردار نبود، با طرح لونگینوس مخالفت نمود^{۲۰۵}. باید افزود در این جنگ نیز چون دیگر پیکارها اوسروین وادیابنه نقش عمده‌ای برعهده داشتند. این هر دو دولت ناگزیر از کنار آمدن با دولتهای روم، پارت و ارمنستان بودند. زیرا هر سه دولت نامبرده قصد بلعیدن این استانهای کوچک را داشتند. سپاه این دو سرزمین به عنوان نیروهای کمکی توجه همسایگان قدرتمند را جلب می کرد. از این رو سران این دو سرزمین ناگزیر بودند در هرگام پیرامون نتایج اعمال خویش بیاندیشند. در اختلاف رقیبان پارتی بخاطر بدست آوردن تاج و تخت، نقش اوسروین وادیابنه اندک نبود. این نکته از درون برخی رویدادها واضح و روشن است.

به هنگام سفر مهرداد جوان، ابگار پنجم (ابجر) فرمانروای عربان (rex Arabum) مدتی دراز او را در ادسا (الرها) نزد خود نگاه داشت و سپس او را تشویق به عبور از راه ارمنستان کرد. حال آن که گذر از ارمنستان سفر وی را به درازای کشانید و خود امری غیر لازم بود. این زمان، زمستان فرارسید و سپاه همراه وی بجای گذر از

205- Tacitus, *Annates*, XII, 10.206- Tacitus, *Annates*, XII, 12.

بین النهرین ناگزیر شدند از کوههای صعب العبور ارمنستان عبور کنند. ابگار در این کار دست به حيله و نیرنگ زد. زیرا در خفا پشتیبان گوتارزس بود. سپاه مهرداد که پس از «گذر از کوهستان در سرمای زمستان» سخت فرسوده شده بود، ناگهان با سپاه پارتی که دودمان کارن - قارن رهبری آن را برعهده داشت و از رود دجله گذشته بود، مواجه گشت. دو سپاه مدتی را در ادیابنه گذرانند. ایزت دوم در وضع دشواری قرار گرفته بود. چون ابگار پنجم طرفدار گوتارزس بود، وی نیز ناگزیر طریق دوستی با مهرداد را برگزید.^{۲۰۶} ولی چنین نشد و این هر دو از گوتارزس به حمایت برخاستند و او را بر برگزیده رومیان ترجیح دادند. مهرداد برای آنان خطر بزرگی به شمار می رفت. زیرا عامل افزایش نیروی فراوان روم در شرق شد.

سپاه مهرداد که با دشواری خاصی مواجه نشده بود، به آسانی شهرهای نینوا و اربیل را متصرف گردید. «دژ اربیل شهرت بسیار داشت. زیرا در آخرین پیکار میان داریوش سوم و اسکندر، سپاه ایران منهدم شده بود»^{۲۰۷}. اربیل نیز همانند سرزمین ادیابنه مسخر گشت. در ضمن چون شماره سپاه گوتارزس کافی نبود، وی جرأت مقابله نیافت. ولی هم او شیوه دیگری در پیش گرفت و از راههای دیپلماسی و وعده وعید دست بکار شد. در نتیجه اقدامات گوتارزس، سپاه متحدان، مهرداد را ترك گفتند - «ایزت، فرمانروای ادیابنه و سپس ابگار (ابجر) عرب از او جدا شدند». مهرداد راهی جز جنگ نداشت. او یکی از واحدهای سپاه قارن را که از زمره لشکریان گوتارزس (گودرز) به او پیوسته بودند، مورد توجه قرار نداد. لذا اندکی بعد واحد مذکور به عقب جبهه رفت و سپاه مهرداد را درهم شکست. مهرداد را که به سبب خیانت دستگیر و به زنجیر بسته بود، نزد گوتارزس (گودرز) آوردند. گوتارزس فرمان داد گوشه‌ای او را ببرند. ولی از کشتن مهرداد خودداری ورزید.^{۲۰۸}

پیروزی گوتارزس (گودرز) را سالهای ۴۹-۵۰ میلادی دانسته‌اند. سنگنبشته امیخته به حجاری خشنی از تصویر گوتارزس بر صخره مشهور کوه بیستون مربوط به همین دوره است. در این تصویر گوتارزس (گودرز) بر اسب نشسته و نیکه Nike فرشته پیروزی بر بالای سر او دیده می شود. دشمن شاه نیز تا اندازه‌ای کوچکتر تصویر شده است که بر اسب نشسته و موازنه خود را از دست داده

207- Tacitus. *Annales*, XII, 13.208- Tacitus. *Annales*, XII, 13.209- Tacitus. *Annales*, XII, 14.

و در حال فروافتادن است. تلاش مهرداد جوان بی تجربه در راه بدست آوردن تاج و تخت شاهی پارت ناکام ماند. سنگنبشته بر صخره کوه بیستون به زبان یونانی است که در آن نام «گوتارزس فرزند گئو (Gev)» دیده می شود.^{۲۱۰} این نوشته را می توان با نمونه های بسیار کمیاب سکه گوتارزس مقابله و مقایسه کرد. نوشته سکه های مذکور نیز به زبان یونانی است و متن آن چنین است: «گوتارزس شاهنشاه آریان [ایران] فرزند خوانده (Kekaloumenos) اربان»^{۲۱۱}. چنین بنظر می رسد که نام ایران نباید به صورت Areañon که از سوی هرتسفلد ارائه شده است، خوانده شود، بلکه باید به همان صورتی که در سنگنبشته ارائه شده است Arcanan قرائت گردد. در این صورت ترجمه عنوان «شاهنشاه ایران (Aréane)» به حقیقت نزدیکتر می نماید. و اما درباره واژه «خوانده Kekaloumenos» نکته ای را باید مورد توجه قرار داد. گرچه گوتارزس فرزند گئو (گیو) بوده است، (انطباق گیو با شکل نام گاآک [گاآکس Gaakes و یا Gathakes] محتمل بنظر می رسد. ولی گمان می رود او خود را فرزند خوانده اردوان سوم نامیده باشد). بدین روال او خود را با دودمان ارشکیان (اشکانیان) پیوند داد و خویشان را جانشین آنان نامید. گوتارزس به سال ۵۱ میلادی درگذشت. محتمل است مرگ وی با جبر توأم بوده باشد.

نون شاه ماد نتوانست مدتی دراز بر تخت شاهنشاهی تکیه زند. اندکی بعد برادرش ولوگش اول Vologèse تاج بر سر نهاد^{۲۱۲}.

دولت پارت همواره به قفقاز نظر داشت و آماده بود تا با استفاده از کمترین امکان دست به مداخله زند و امتیازهایی بدست آورد. فراسمان Pharasman شاه ایبری (گرجستان) تخت پادشاهی ارمنستان را که به برادرش مهرداد (میتريدات Mithridate) تعلق داشت، به پسرش رادامیست Rhadamiste واگذارد. رادامیست نخست به حيله و پس آنگاه به اسلحه توسل جست و به هدفهای خود دست یافت. مهرداد کشته شد و رادامیست موافقت یولیوس پلیگنوس Julius Pelignus دادستان کاپادوکیه را جلب کرد تا از این رهگذر به تخت و تاج شاهی ارمنستان دست یابد. تاسیتوس اعمال پلیگنوس را مورد تقبیح قرار داد و یادآور شد که وی متحدان و یاران

210- E. Herzfeld, *Am Tor von Asien*, Berlin, 1920, s. 40-41 XXI-XXIII

۲۱۱- همانجا، ص ۴۶-۴۷، تصویر XIX.

212- Tacitus *Annales*, XII, 14.

خویش را با بیرحمی مورد نهب و غارت قرار داد. روم نیز در برکناری او شتاب کرد.^{۲۳}

دولت پارت اوضاع را برای مداخله مناسب دید. در سال ۵۲ میلادی ولوگش با سپاه خویش رهسپار ارمنستان شد. وی می‌خواست برادر کوچکترش تیرداد را بر تخت شاهی ارمنستان بنشاند. او برادر بزرگتر خود پاکور Pacorus را شاه سرزمین ماد اتورپاتگان کرد. در برابر ولوگش مقاومت عمده‌ای ابراز نشد. ارتاکس (ارتاشات) و تیگراناکرت تختگاه ارمنستان «فرمان پارتیان را گردن نهادند (iugum accepere)». ولی زمستان سخت (atrox hiems) و کمبود خواربار (Parvum Provisi) commeatus سپاه ولوگش را مجبور به ترك آن سرزمین و تیرداد را وادار به ترك تاج شاهی ارمنستان کرد. این نیز به رادامیست امکان داد تا بی‌درنگ به ارمنستان باز گردد و شقاوت و بیرحمی بیشتری ابراز دارد. ولی دیگر کاسه صبر مردم لبریز شد، دست به اسلحه بردند، شورش آغاز کردند و کاخ شاهی را به محاصره گرفتند. . . رادامیست ناگزیر از فرار شد و تیرداد در سال ۵۴ میلادی دوباره به ارمنستان بازگشت.^{۲۴}

این زمان در ادیابنه نیز مخالفت‌هایی در گرفت. اشراف ادیابنه که از ایزت ناخرسند بودند، ولوگش را به سرزمین خود فراخواندند. پارت خواستار اطاعت ادیابنه و امتناع اهالی آن از استقلال بود. ایزت با ششصد سوار در مسیر علیای رود زاب که ادیابنه را از سرزمین ماد جدا می‌کرد، مستقر گردید. ولوگش نیز با سپاه خود بدینجا رسید. پیامها و خواستها میان طرفین مبادله شد. ولی ولوگش در آغاز ناگزیر با سپاه خود راه شمال را در پیش گرفت. زیرا قبایل ساکن هیرکان و جنوب شرق دریای خزر، سر به شورش برداشتند.

این زمان دولت روم نیز بر آن شد تا در شرق دست به فعالیت زند. در رأس سپاه روم کوربولون Corbolon قرار گرفت که سرداری با تجربه بود. روم هیچگاه نمی‌توانست با لشکرکشی مجدد پارتیان و تصرف ارمنستان موافقت کند (Prorupis se rursum Parthos et rapi Armeniam) از این رو پلهایی بر رود فرات احداث گردید و اداره امور سرزمینهای ارمنستان کوچک و سوفن Sophène که نزدیک ارمنستان

213 Tacitus, *Annales*, XII, 49.214 Tacitus, *Annales*, XII, 50-51; XIII, 6.215 Tacitus, *Annales*, XIII, 7.

بزرگ قرار داشتند، به عناصر «مورد اعتماد» سپرده شد.

همه این ماجراها و اقدامات کافی بود تا «پارت ارمنستان را رها کند و دست از جنگ بردارد». سپاهیان رومی زمستان سالهای ۵۷-۵۸ میلادی را با وجود شدت سرما در زیر چادرها بسر بردند و بهار سال ۵۸ میلادی روانه ارمنستان شدند. متعاقب آن شهر ارتاکس (ارتاشات) مسخر گشت و «دستخوش حریق و ویرانی گردید و با خاک یکسان شد (artaxatis ignis inmissus, deletaque et solo aequata sunt...)»^{۲۱۶} کوربولون بر آن شد تا از هراسی که به سبب ویرانی و انهدام ارتاکس پدید آورده بود سود جوید. از این رو راه تیگراناکرت را درپیش گرفت. در طول راه لشکریان رومی نسبت به اهالی دست به شقاوت و بیرحمی زدند. مردم به کوهستانها و غارها پناه بردند. کوربولون دستور داد در مدخل غارها آتش بیافروزند. بدین روال موجب مرگ دهشتبار کسانی شد که در غارها پنهان شده بودند. برخی از دژها و استحکامات برابر سپاه وی سخت پایداری نمودند. افراد قوم مرد Mardes چندین بار به لژیونهای رومی حمله بردند و شبیخون زدند. ولی کوربولون با کمک ایبریان (گرجیان) آنان را درهم شکست^{۲۱۷}. توطئه و سوء قصدی که اشراف و بزرگان ارمنی علیه کوربولون ترتیب داده بودند، افشا شد و دهشتبارترین مجازاتها و اعدامها را با خود به همراه آورد. متعاقب آن فرمانروای تیگراناکرت، نمایندگان خود را اعزام داشت تا به کوربولون خبر دهند که دروازه‌های شهر بروی سردار رومی گشاده است. در ضمن به عنوان مهمان نوازی تاجی زرین جهت کوربولون فرستاده شد^{۲۱۸}. سپاه کوربولون زمستان را نیز در اینجا گذراند.

سال ۶۰ میلادی تیرداد کوشید تا از مادا تورپاتکان به ارمنستان هجوم برد. ولی در این کار توفیق نیافت. روم سیاست مورد علاقه خود را به مرحله اجرا گذارد. تیگران، پسر برادر تیگران چهارم و نواده ارد بزرگ و ارخلایوس Archelaïos آخرین پادشاه کاپادوکیه را بر تخت شاهی نشاند. این اقدام آرامشی موقت در ارمنستان پدید آورد. در ضمن نواحی مرزی ارمنستان به دولتهای کوچک هم‌مرز، از جمله ایبری (گرجستان)، پونت، ارمنستان کوچک و کوماژن Commagène ضمیمه

216- Tacitus. *Annales*, XIII, 41.

217- Tacitus. *Annales*, XIV, 23, 24.

218- Tacitus. *Annales*, XIX, 24.

شد.^{۲۱۹} کوربولون به سوریه بازگشت و فرمانروای آن سرزمین شد.

بنا به گزارش یوحنای لیدیایی Jean le Lydien، کوربولون هنگام بازگشت از ارمنستان به سوریه (پس از تسخیر ارتاکس و تیگراناکرت) نصیبین را نیز بتصرف آورد. در این شهر گروه کثیری از ایرانیان که به میگدونیا گریخته بودند، اقامت داشتند. کوربولون همه آنها را اسیر کرد.^{۲۲۰} گمان می‌رود که این اقدام کوربولون جنبه تصادفی داشت. زیرا در سال ۶۱ میلادی ولوگش اول شاه پارت در نصیبین با فرستاده رومیان ملاقات کرد.^{۲۲۱} چنین بنظر می‌رسد که نصیبین و استان میگدونیا تحت حاکمیت دولت پارت قرار داشت و در متهاالیه کشور پارتیان واقع شده بود. در ضمن تیگران که تحت حمایت رومیان به سال ۶۱ میلادی بر تخت شاهی ارمنستان نشست، سرزمین همسایه خود ادیابنه را مسخر کرد. تصرف این شهر بیش از حد معمول به درازا کشید. «سران قوم» در ادیابنه به مخالفت برخاستند (Primores gentium) و به مونوباز دوم برادر ایزت که فرمانروای این استان بودند شکایت بردند.^{۲۲۲} ولوگش تصمیم به حمایت از اینان گرفت. لذا بار دیگر تیرداد را نامزد پادشاهی ارمنستان کرد و علیه تیگران به لشکرکشی پرداخت. سپاه رومیان در تیگراناکرت، تیگران را یاری کردند و پارتیان نتوانستند شهر را بتصرف آورند. از این رو شاه به سپاهیان پارتی دستور بازگشت داد.

ولوگش مدتی شهر نصیبین را به ستاد فرماندهی خود بدل کرد. ولی چون رومیان شهر را در معرض تهدید قرار می‌دادند، ناگزیر از ترك آن شد.

در روم عدم رضایت از کوربولون مشهود بود. چون هدف، برکناری وی از مقام خویش بود، لذا سرداران دیگری از سوی دولت روم اعزام شدند. ماجر

219- Tacitus, *Annales*, XIV, 26

در این زمینه ك. و. تروود تحلیلی جامع از حوادث ارائه كرده است. ر. ش. به شرحی پیرامون تاریخ فرهنگ ارمنستان در روزگار باستان، ص ۲۱۲-۲۲۲

220- Ioannes Lydus, *De magistratibus*, III, 34 Bonn, 1837, p. 227

221- Tacitus, *Annales*, XV, 5.

222- Tacitus, *Annales*, XV, 1- Josephus Flavius, *Antiquitates*, XX, 4, 3-1, p. 774

پیرامون تحلیل جامع عملیات نظامی مان روم، ارمنستان و پارت، رجوع شود به: کودریاوتسف. ۱) سیاست روم در ارمنستان و پارت در نیمه نخست عصر فرمانروایی نرون. مجله پیام تاریخ باستان، ۱۹۴۸، شماره ۳، ص ۶۱-۶۳. ۲) روم، ارمنستان و پارت در نیمه دوم عصر فرمانروایی نرون. مجله پیام تاریخ باستان، ۱۹۴۹، شماره ۳، ص ۴۶-۶۲.

بدانجا منتهی شد که سپاه روم ارمنستان و بخشی از بین النهرین را رها کرد. در سال ۶۳ میلادی ولوگش با رومیان به مذاکره پرداخت و پیمانی منعقد شد که طبق آن رود فرات به عنوان مرز روم و پارت معین گشت. دژهایی که به فرمان کوربولون در ساحل شرقی رود فرات در بین النهرین بنا شده بودند، ویران گردیدند. طبق این پیمان دولت پارت سپاه خود را از ارمنستان فرا خواند. بنا به نوشته تاسیتوس ارمنستان فاقد سرپرست شد (Armenii sino arbitrio relictis sunt)^{۲۲۳}. بنا به عقیده تاسیتوس این استقلال و فقدان سرپرست غیرممکن می نمود.

در همان سال تصمیم گرفته شد که تیرداد بر تخت شاهی ارمنستان جلوس کند. ولی برای این کار نه تنها موافقت روم، بلکه اجرای مراسم در روم ضرور می نمود. سال ۶۶ میلادی تیرداد برادر ولوگش در شهر بزرگ رم تاج شاهی را از دست نرون Neron امپراتور روم بر سر نهاد. انتقال یکرشته آداب و سنن و معتقدات پارتی به روم را متعلق به این زمان دانسته اند^{۲۲۴}.

صلح میان روم و پارت در آینده نیز از سوی ولوگش پایدار ماند. چنین بنظر می رسد که پادشاهی ولوگش تا سال ۷۹ میلادی ادامه یافت. وی به سال ۶۲ میلادی و سپاسیان Vespasian امپراتور روم را تهنیت گفت و به سال ۷۱ میلادی تاجی از زر برای تیتوس Titus امپراتور روم به شهر زیگما فرستاد^{۲۲۵}.

در سال ۷۲ میلادی صلح موجود برهم خورد. زیرا آنتیوخوس شاه کوماژن با ولوگش پیمانی پنهانی در زمینه جنگ با رومیان منعقد کرد. ساموسات [سمیسات] Samosate پایتخت کوماژن تکیه گاهی استوار جهت عملیات جنگی متحدان بود. ماجرای این پیمان به آگاهی و سپاسیان رسید. عملیات جنگی سپاهیان رومی و حمله ناگهانی آنان به کوماژن، شاه آن سرزمین را ناگزیر از فرار و جستجوی پناهگاهی در نزد ولوگش کرد^{۲۲۶}.

حاصل عملیات مذکور آن شد که دو سرزمین مرزی کوماژن و ارمنستان کوچک به صورت استانهای رومی درآمد و پادگانهای نظامی رومی در آنجا مستقر شوند و شیوه اداره ای موافق خواست امپراتوری در آن سرزمین برقرار گردد. بدین

223- Tacitus, *Annates*, XV, 17.

224- *Cambridge Ancient History*, V, IX, p.754-773.

225- Tacitus, *Historia*, IV, 51; II, 81

226- Josephus Flavius, *De bello Indaico*, VII, 105, p. 219-243.

روال بتدریج این دولتهای مرزی واسط میان دو دولت را به صورت بخشی از امپراتوری درآورد و مدتی بر این اراضی فرمان راند.

در ضمن آلانها اراضی پارت را دستخوش ویرانی کردند. آلانها در سال ۷۲ میلادی از طریق دریاچه مئوتیس (Méotis) (دریای آزوف) و از راه قفقاز و هیرکان (سرزمینهای ساحلی دریای خزر) به ماداتورپاتکان حمله ور شدند. پاکور برادر ولوگش ناگزیر از فرار شد. تیرداد شاه ارمنستان نیز به سختی توانست خود را نجات دهد. سال ۷۵ میلادی ولوگش بار دیگر از دولت روم برای پیکار با آلانها یاری طلبید. ولی دولت روم از ابراز کمک خودداری ورزید. نیرویی را که رومیان برای کمک به مهرداد شاه ایبری (گرجستان) و تحکیم تختگاه او شهر متسخت Mtskhet اعزام داشته بودند، علیه پارت بکار گرفته شد. این عوامل سبب نیرو گرفتن پارتها شد که در برابر آلانها مقاومت می ورزیدند.

سکه‌هایی بنام پاکور که دومین شاه با این نام است مربوط به سال ۷۸ میلادی است که در سلوکیه - تیسفون ضرب گردید. این سکه‌ها متعلق به رقیب ولوگش اول است که بنوبه خود سکه‌هایی بنام وی ضرب شده است. این نمونه‌های سکه‌شناسی مظاهری از مبارزه دورقیب بر سر تاج و تخت شاهی پارت است.^{۲۲۷}

سال ۷۹ میلادی دیگر سکه‌ای از ولوگش دیده نشد. در مآخذ و منابع مکتوب، آگهی پیرامون پاکور دوم اندک است. ولی در سالهای ۸۲ و ۸۳ میلادی نیز سکه‌هایی بنام وی ضرب گردید. سکه‌هایی از دیگر شاهان پارتی و مدعیان سلطنت مربوط به سالهای ۸۰-۹۰ سده نخست میلادی دیده شده است. این شاهان و مدعیان سلطنت مورد حمایت دولت روم بودند و در بعضی موارد از عدم رضایت توده‌های مردم بهره می جستند. حدود سال ۱۱۰ میلادی پاکور اوسروین را به ابگار هفتم فرزند ایزت، شاه آن سرزمین فروخت. ولی این استان تا حدودی در تابعیت پارت باقی ماند.^{۲۲۸}

هنگامی که اوضاع در ارمنستان، پارت و دولتهای کوچک خاور نزدیک ناروشن و مغشوش بود، دولت روم کوشید تا از موقف برتری برخوردار شود. از این رو مرزهای خود را جلوتر برد و مواضع خویش را استحکام بخشید.

لشکرکشی ترایانوس امپراتور روم که جنگ در داکیه Dacie را پیدایان رساتید

227- R 11. Mc Dowell. *Coins from Seleucia* p. 192.

228- A. Gutschmid. *Geschichte Iran*, s. 140-Dio Cassius. LXVIII. 17, 19

و در پاییز سال ۱۱۳ از روم عازم شرق شد، مرحله جدید و پیروزمندانه‌ای بود. در روزگار ترایانوس، لشکرکشی رومیان با توفیق بسیار همراه بود. لشکرکشیهای ترایانوس بارها از سوی پژوهندگان به صورتی دقیق مورد بررسی قرار گرفت و زمان بندیهای ماهیانه این لشکرکشیها نیز معلوم و مشخص گردید. پاییز سال ۱۱۳ میلادی ترایانوس روم را ترک گفت و در اوایل ماه ژانویه سال ۱۱۴ میلادی به انطاکیه رسید. این سال ویژه لشکرکشی به ارمنستان و استانهای شمال شرقی آسیای مقدم بود. حدود ماه دسامبر سال ۱۱۵ میلادی سپاهیان رومی شمال بین النهرین را متصرف شدند. بهار سال ۱۱۶ میلادی به سوی ادیابنه حمله کردند و متعاقب آن تیسفون را بتصرف آوردند و از طریق دجله تا خلیج فارس پیش تاختند. بموازات بررسی موضوع اصلی مورد بحث و پژوهش نگارنده، بعضی موارد از لشکرکشیهای ترایانوس که با موضوع پیوند مستقیم دارد نیز مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است که از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

بار دیگر ذکر این نکته را لازم می‌داند که پژوهندگان معاصر به پیروی از اسلاف و گذشتگان خویش، بتقریب هیچ‌گونه توجهی نسبت به مآخذ شرقی مبذول نداشتند و تنها به مآخذ لاتینی و یونانی که از روزگاران کهن شهرت داشتند، بسنده کردند و گاه بندرت از سکه‌ها بهره جستند. در این زمینه می‌توان از نقایص نوشته‌های برخی مورخان یاد کرد^{۲۲۹} که مآخذ جدید مربوط به تاریخ شناسی شرق را نادیده گرفتند و تنها به آگهیهای کهنه‌ای که از سده پیشین برجا مانده است تکیه کردند^{۲۳۰}.

لشکرکشیهای ترایانوس امپراتور روم در تاریخ بین النهرین نقشی عمده ایفا نمود. اوسروین که ابگار فرمانروای آن سرزمین بود، در معرض ضربات سهمگین قرار گرفت. وضع دشوار اوسروین حاصل ضعف دولت آن سرزمین کوچک بود که نمی‌توانست در کشاکش میان پارت و روم مستقل بماند.

هنگامی که امپراتور ترایانوس «وارد انطاکیه شد، ابگار فرمانروای اوسروین نزد وی ترفت. بلکه تنها به ارسال هدایا و پیامهای دوستانه بسنده کرد. زیرا او به يك اندازه از آنها [رومیان و پارتیان] هراس داشت و نمی‌خواست با آنان روبرو

229- K.P. Longden. «The Wars of Trajan». *Gambridge Ancient History*, V.XI, 1936, p.

223- F.A. Lepper. *Trajan's Parthian War*. Oxford, 1948. و صفحات بعد

230- F.A. Lepper. *Trajan's Parthian War*. p. 92 93.

گردد و به مقابله پردازد»^{۲۳۱}. چندی بعد ترایانوس از آنجا در جهت بین النهرین روانه شد. او واحدهایی را در نواحی مختلف مستقر کرد و خود به ادسا (الرها) رفت و نخستین بار در آنجا با ابگار روبرو شد. شاه اوسروین بارها هدایا و سفیرانی اعزام داشته بود. ولی خود از ملاقات با امپراتور روم طفره می‌رفت. دیگر شاهکان این ناحیه، از جمله منوس Mannos «از سرزمین غربی همسایه» و اسپوراکوس فولارکوس Sporacus phylarque از آنتموزیه Anthemousie (بطنان - بطنه) نیز برابر ترایانوس ظاهر نشدند.

در ضمن اربند فرزند جوان و زیبای ابگار مورد توجه ترایانوس قرار گرفت و با وی رابطه‌ای دوستانه برقرار کرد. ابگار بنا به خواهش فرزند و «هراس از حضور» امپراتور، نزد وی رفت. ابگار از سوی امپراتور بخشوده شد و از این پس طریق «دوستی» با وی را در پیش گرفت. در مجلس ضیافتی که بدین مناسبت برپا شد، اربند رقصهای محلی شرقی را که در اوسروین معمول بود، اجرا نمود. دیوکاسیوس می‌نویسد که او به شیوه «بربران» رقصید^{۲۳۲}. خبر مذکور از این جهت جالب است که با وجود محبت و توجهی که ترایانوس نسبت به فرزند ابگار داشت و با وجود نزدیکی این پسر با رومیان، مع هذا، رابطه‌اش با فرهنگ و شعائر محلی قطع نگردید.

در بین النهرین و کرانه شرقی رود دجله نیز دولتهای کوچکی وجود داشتند. در ادیابنه شاهکی بنام مبارسپ Mébarsap فرمانروایی داشت که متحد منوس شاهک سرزمین عرب که پیشتر از او یاد کردیم بود. ذکر این نکته ضرور است که سرزمین (عربی) مذکور همان استان بیت - عربای است که بارها در مآخذ و منابع از آن سخن رفته است و به صورت (عربای) و (عربیّه) آمده است. این ناحیه نزدیک بین النهرین و در ساحل شرقی دجله واقع شده بود. گمان می‌رود مقصود مقر آن دسته از قبایل عرب بدوی باشد که روزگاری در بین النهرین سکنی داشتند و همواره شهرنشینان و ساکنان دایمی این نواحی را مورد حمله و آزار قرار می‌دادند.

متعاقب آن ادیابنه نیز همانند سینگره - سنجار Singara، نصیبین و بطنه - بطنان از سوی ترایانوس مسخر گشت. تصرف دو شهر اخیرالذکر سبب شد که عنوان «پارتی» Parthicus به آخر نام ترایانوس افزوده شود^{۲۳۳}.

231- Dio Cassius, 68, 18-t III, p. 205.

232- Dio Cassius, 68, 21, t III, p. 210-211

233- Dio Cassius, 68, 22, 68, 23 t. III, p. 210, 211.

پیرامون ادامه لشکرکشیهای ترایانوس و تدارک این لشکرکشیها شرح جالبی وجود دارد. سپاه ترایانوس زمستان سال ۱۱۵ - ۱۱۶ میلادی را در نصیین گذراند و از آنجا رهسپار ادیابنه شد. چون در مسیر وسطا و سفلاي دجله جنگلی موجود نبود، لذا ترایانوس دستور داد که از چوب جنگلهای اطراف نصیین جهت ساختن قایقها استفاده شود^{۲۳۴}. قایقها به گونه‌ای ساخته شدند که به سهولت قابل باز کردن و جمع کردن بودند. در ناحیه کوه کوردون Cordoun پلی بر رود دجله احداث شد. رومیان در مورد دشمنان خویش اصطلاح «بربرها» را بکار می‌بردند. این «بربرها» تلاش می‌کردند تا مانع پیشرفت کار رومیان شوند. بخشی از سپاهیان رومی سوار قایقها بودند و به سهولت مسیر رود را طی می‌کردند. بخشی دیگر از سپاهیان روم می‌کوشیدند تا خود را به ساحل رسانند و در آن مسیر طی طریق کنند. همه اینها، از جمله ظهور قایقها و بلمها آنان را به عقب‌نشینی واداشت. سپاهیان روم از دجله گذشتند و ادیابنه و شهر عمده آن اربیل را (در سال ۱۱۶ میلادی) بتصرف آوردند و سوی بابل روان شدند. در بابل با مقاومتی ناچیز مواجه گشتند^{۲۳۵}. ترایانوس شهر تیسفون را نیز بتصرف آورد و به سبب همین پیروزی عنوان امپراتور یافت^{۲۳۶}. ولی این پیروزی نیز در نظرش ناچیز نمود. دیوکاسیوس دوبار از افزوده شدن عنوان پارتی (پارتیکوس) به نام ترایانوس سخن بمیان آورد. بار نخست هنگام تصرف شهرهای بطنه (بطنان) و نصیین و بار دوم به مناسبت تصرف شهر تیسفون.

پیشرفت به سوی شرق وظیفه عمده‌ای بود که این سردار رومی برابر نهاده بود. او می‌خواست به پیروی از اسکندر مقدونی رهسپار هند شود. حال آن که ترایانوس نه تنها در اجرای این مقصود توفیق نیافت، بلکه نتوانست در جشن پیروزی که بدین مناسبت در روم برگزار شده بود، حضور بهمرساند. زیرا اقوام ساکن سرزمینهای متصرفی دست به شورش برداشتند و کوشیدند تا فرمانروایی امپراتوری را ساقط کنند. بعضی از اقوام شورشی رومیان را به فرار واداشتند و بعضی دیگر دست به نابودی سپاهیان روم زدند^{۲۳۷}.

ترایانوس بی‌درنگ سپاه خود را برای سرکوب شورشیان اعزام داشت.

234- Dio Cassius, 68, 26-t. III, p. 213.

235- Dio Cassius, 68, 26-t. III, p. 214.

236- Dio Cassius, 68, 28-t. III, p. 216.

237- Dio Cassius, 68, 29-t. III, p. 218.

لوکیوس Lucius سردار رومی مجدداً نصیبین را بتصرف آورد و به غارت و ویرانی شهر ادسا - ادس پرداخت و آن را به آتش کشید.

ترایانوس که از پی آمدهای شورش در پارت به هراس افتاده بود، خود به تیسفون رفت و پارتاماسفات یا پارتاماسیریس Parthamasiris را بر تخت شاهی نشاند. بیماری مانع از آن شد که ترایانوس باردیگر عازم بین النهرین شود. این زمان بخش بزرگی از سرزمین مذکور و نیز ارمنستان از سلطه رومیان رهایی یافتند. این اقدامها سبب قوت گرفتن شورش در پارت و سرنگونی پارتاماسفات = پارتاماسیریس دست نشانده رومیان شد. در نتیجه پارتیان استقلال خود را باز یافتند^{۲۳۸}.

از این مآخذ و دیگر نوشته‌های مورخان رومی بدرستی می‌توان دریافت که استانهای اوسروین، ادیابنه، و عربای - عربیه (استان عربها)^{۲۳۹} تمام و کمال از سوی رومیان مسخر نگشته بودند. این استانها بارها استقلال خود را باز یافتند و به تصفیه حساب با واحدهای رومی پرداختند و خروج رومیان را از سرزمین خویش خواستار شدند.

ادیابنه از زمره استانهای کوچکی بود که با سیاست روم در خاور نزدیک ارتباط داشت. وضع جغرافیایی این سرزمین از سوی استفان بیزانسی (استفانوس بوزنطی) بدین شرح ارائه شده است: «ادیابنه - استانی است میان رودهای فرات و دجله که آن را مسنه Messène (Messina) نامیده‌اند. مسنه [نامی] قومی است که بر ادیابنه نهاده شده است»^{۲۴۰}. همان مورخ بر این عقیده است که اربیل شهری ایرانی است «Arbela polis Persiane».

رویدادنامه سربانی ادیابنه حاوی مطالبی مربوط به عهد پارتیان است. این مطالب تصویری پیرامون تاریخچه و اوضاع داخلی این استان و تختگاه آن پدید می‌آورد.

نوشته‌های استادی بنام آبل Abel که عمده‌ترین مآخذ مکتوب پیرامون ادوار

238- Dio Cassius, 68, 33-t. III, p. 220

۲۳۹- در متن نام عربها با دو حرف OI خاتمه یافته و به صورت آمده است Araboi که مقصود اعراب ساکن بین النهرین بوده است. شاید اینها اعراب سکینیت بوده باشند. رجوع شود به.

(Cambridge Ancient History, V. XII, 1939, P. 9).

240- Stephanus Byzantius Ethniconum Quae supersunt, p. 26.

نخستین و پیشین تاریخچه این سرزمین است، از رویدادنامه کلروس اربیل که به صورت اخبار منظم مبتنی بر زبان آمده، اقتباس شده است. «استاد آیل» با اتکاء به این مأخذ که زمان آن مشخص گردیده، چنین آورده است: «... پس از آن که خسرو ارشکی (اشکانی) Chosrôes (Kusro, Hosrov, Osroy) از سوی ترایانوس پادشاه رومیان که به استان ما نیز آمده بود، مغلوب شد»^{۲۴۱}. Kusro اشکانی که همان خسرو یا اوسروی Osroy باشد از سال ۱۰۹-۱۱۰ تا سال ۱۲۸-۱۲۹ میلادی صاحب تخت و تاج پارت بود. گرچه تاریخ پایان سلطنت وی دقیق نیست، با این همه باید متذکر شد که خسرو به هنگام فتوحات رومیان، بر تخت شاهی پارت قرار داشت. در شرح ماجرای پادشاهی خسرو، آگهیهای پیرامون ولوگش دوم وجود دارد. او نیز شاهی پارتی بود که از سال ۱۰۵-۱۰۶ تا سال ۱۴۸ میلادی پادشاهی کرد^{۲۴۲}. نام او در رویدادنامه ادیابنه آمده است. از سکه‌های این دو پادشاه معلوم می‌شود که هر دو در يك زمان سلطنت می‌کردند.

در روزگار ولوگش دوم، ادیابنه باز زیر سلطه پارت قرار گرفت. این نکته در رویدادنامه آمده است. ولی مأخذ رومی حاکی از آن‌اند که هادریانوس Hadrien مجبور شد دختر خسرو را که از سوی ترایانوس در تیسفون اسیر شده بود به پدرش باز گرداند. این رویداد و نیز وعده باز گرداندن تاج زرین به عنوان مظهر حاکمیت پارتیان^{۲۴۳} نموداری است از این که نیروی رومیان در شرق تا اندازه‌ای رو به ضعف نهاد. در استانهای که به تصرف رومیان درآمده بودند شورشهایی روی داد. یکی از شورشهای مذکور طی سالهای ۱۳۱-۱۳۲ میلادی از سوی یهودیان بوقوع پیوست. پارتیان می‌خواستند آنان را یاری کنند. این مسأله سبب شد که رومیان در صدد جلب موافقت پارتیان برآیند.

سال ۱۳۶ میلادی گروه بی‌شماری از آلانها به سرزمینهای آلبانیا و اتورپاتکان حمله‌ور شدند و از ارمنستان و کاپادوکیه گذشتند. فرازمان شاه ایبری (گرجستان) در این ماجرا دخالت داشت. اونه تنها اجازه داد آلانها از سرزمین ایبری بگذرند، بلکه خود در واقع آنان را تحریص و ترغیب نمود. در رویدادنامه ادیابنه از

241- Mcšihā-Zehā. *Chronique d'Arbèle*: A. Mingana. Sources syriaques, 1. Mossoul, 1907. (پس از این نشر مذکور در نقل قول خواهد آمد) p.5.

242- R.H. McDowell. *Coins from Seleucia*. p. 237.

243- N.C. Debevoise. *A political History of Parthia*, p. 242.

این ماجرا سخن رفته است. ولی یکرشته افسانه نیز با آن درآمیخته است. رویدادنامه، فرمانروای ادیابنه را رکبکتوس Rachactus نامیده است. رکبکتوس شخصیتی مسیحی همپایه کنستانتین ذکر شده است. در رویدادنامه چنین آمده است که در روزگار او آیین مسیح رواج یافت^{۲۴۴}. چنین بنظر می‌رسد که شرح این ماجرا مربوط به دوران متأخر باشد. زیرا شکل نخستین آن از سوی استاد اهل ارائه گردیده است. صورت افسانه‌ای داستان واضح و روشن است. در این ماجرا نیز همانند داستانهای وارد شده از دیگر سرزمینها، «مغان» در حالی که «خود را به لباس بزرگان رومی ملبس کرده بودند» نزد رکبکتوس آمدند تا در خانه او اقامت گزینند و شبانگاه کارش را بسازند. ولی رکبکتوس که به تیسفون احضار شده بود ناگزیر از عزیمت گردید و خوشبختانه از مرگ رهایی یافت^{۲۴۵}.

ولی داستان رکبکتوس دارای ماهیتی تاریخی است. دوران حیات او مصادف با روزگار پادشاهی «ولوگش دوم شاه پرتوها (پارتیان) بود» شکل «پرتوها» (پارتیان) بندرت در مآخذ سریانی آمده است. شاهان پارتی اغلب به نام ارشکیدی-ارشکی (اشکانی) آمده‌اند. از این نکته می‌توان چنین پنداشت که استاد آبل مآخذی در اختیار داشته که ممکن است با زبان ارمنی در ارتباط بوده‌اند. زیرا در زبان ارمنی نام پارتیان بنابر معمول به صورت «پرتو» آمده است.

«گویند در آن روزگار مردی نامدار و ثروتمند از سوی شاهان به فرمانروایی این سرزمین گمارده شد و نام او رکبکت (رکبکتوس) بود». او نه تنها مقام فرمانروایی حدایب Hedayab (ادیابنه)، بلکه مقام سرداری و فرماندهی را نیز برعهده داشت^{۲۴۶}. او دارای مقامی والا بود و بزرگان زرتشتی و مغان از او هراس داشتند. او سردار سپاه ادیابنه بود که به یاری ولوگش شتافت. بدیگر سخن، هر بار که پارتیان دست به جنگ می‌زدند، سپاه او بسیج می‌شد و به یاری پارتیان می‌شتافت. این بار ادیابنه به سبب حملهٔ الانها سپاه خود را بسیج کرد و اعزام داشت. از سوی ولوگش دوم فرستاده‌ای نزد رکبکتوس رفت و از او خواست که به تیسفون برود. رکبکتوس با این فرستاده و «گروهی اندک از مردان خویش» عازم

244- A. Mingana. *Sources syriaques*, I, P. 6.

۲۴۵- همانجا، ص ۷.

246- A. Mingana. *Sources syriaques*, I, p 8

پایتخت شد. از مآخذ مزبور و دیگر منابع چنین معلوم می شود که افراد دودمان بزرگان، مقامهای والایی را احراز می کردند. رکبکتوس نیز مقامی خاص داشت که از دیدگاه واژه شناسی معادل عنوان پهلوی «وسپوهر» است^{۲۴۷}. شاید این واژه در زبان سریانی دارای معنای خاصی از دودمان بزرگان و افراد آن دودمانها نباشد و در مورد خاندان مذکور واجد مفهوم بوده و بکار می رفته است. گذشته از آن رکبکتوس دارای گروهی از مردان محافظ خویش بود. هرگاه ضرورتی دست می داد، وی مردان مذکور را احضار می کرد و همراه آنان به «اردوگاه» سپاهیان خویش می رفت^{۲۴۸}. برادر رکبکتوس نیز در اداره استان نقشی برعهده داشت. زیرا هم او بود که مأموریت یافت سپاه ادیابنه را گردآورد «و به سوی پایتخت اربیل روان شود». حاکمیت رکبکتوس و دودمان او در ادیابنه از اهمیت فراوان برخوردار بود.

سپاهیان ادیابنه به صورت متحد فعالیت داشتند. ولوگش با احضار رکبکتوس فرمانروای ادیابنه از وی خواست که «هرگاه مایل باشد بی درنگ خود را به تیسفون برساند» و «هر دو سپاه» یا بدیگر سخن سپاهیان پارت و ادیابنه دست بکار شوند «تا نیروی طاغی و سرکشی که به استانهای کوهستانی کردو Kardou حمله برده بسیاری از مردم را مورد نهب و غارت قرار داده اند و هلاک کرده اند، ضعیف و ناتوان گردند»^{۲۴۹}.

سپاه پارت تحت فرماندهی شخصی بنام ارشک بود که عنوان سردار داشت. رکبکتوس به تیسفون آمد و شانزده روز در آن شهر اقامت گزید و منتظر سپاه ادیابنه گردید که فرماندهی آن را برادرش برعهده داشت. ارشک نیز به گردآوری سپاه پرداخت. در رویدادنامه آمده است که شماره سپاه بیست هزار نفر و همه از افراد پیاده نظام بودند. چنین بنظر می رسد که گردآوری پیاده نظام بدان سبب بوده است که سپاه وظیفه گذر از کوهستانها را برعهده داشت و در کوهستان سوارنظام از آزادی عمل کافی برخوردار نبود. سپاه به سوی «طاغیان» عزیمت کرد. اصطلاح «طاغیان» شخص را به فکر واهی دارد که موضوع نه تنها حمله از سوی لشکریان خارجی، بلکه شورش و طغیان در بعضی استانها نیز بوده است.

247- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 103, 106.

248- A. Mingana. *Sources syriaques*, I, p. 9.

در جریان عملیات جنگی، ارشک با بخشی از سپاه در دره‌ای که «از سوی دشمن و گروهی از شورشیان به ریاست شخصی بنام کیزو Kizo» «مسدود» شده بود، محصور گشت. پیکار سه روز ادامه یافت. طی این مدت سپاه ارشک از شدت گرسنگی ضعیف و ناتوان شده بود. «آنگاه رکبکتوس پرافتخار از درون سپاه بیرون شد و محافظان خود را فرا خواند». آنان بر فراز کوه شدند، توجه سپاه شورشی را منحرف کردند و با آنان به پیکار برخاستند. «راه را بروی ارشک و سپاهش گشودند» و او توانست به همراه لشکر خویش از تنگنا بدر آید. ولی رکبکتوس در پیکار با «دشمنانی که گرد او را فرا گرفته بودند» کشته شد.^{۲۵۰} «طاغیان که چنین دیدند کوشیدند تا به دشت سرازیر شوند و همه شهرهای ارشک را متصرف گردند». از این نکته چنین برمی آید که ارشک نه تنها به عنوان فرمانده سپاه، بلکه به عنوان فرمانروای استانی با شهرهای متعدد، دارای موقعیتی ممتاز بود. ولی خطر مزبور برطرف شد. زیرا در این زمان سرزمین طاغیان مهاجم از سوی «قوم بربر دیگری» در معرض تهاجم وورشکستگی قرار گرفت. «آنان همانند راهزنان حمله کردند تا شهرهایشان را ویران کنند، به آتش کشند و هرچه را که در آنها موجود بود، از جمله زنانشان را به غارت برند». پس از بازگشت یاغیان، پیکار با مهاجمان دو ماه ادامه یافت. در نتیجه حمله مهاجمان به شکست انجامید.

بعضی احتمال داده‌اند که ممکن است این هر دو قوم «بربر» آنها باشند بنابر روایت آریان Arrian^{۲۵۱} ولوگش قادر به جلوگیری از هجوم آنها نبود. این هجوم با کمک فرمانروای کاپادوکیه متوقف شد. در تاریخ، رکبکتوس چهره‌ای افسانه‌ای بخود گرفته و شرح مبسوطی نیز پیرامون گرویدن او به آیین مسیح ارائه شده است. ولی برخورد و تصادم با «اقوام بربر یاغی و طاغی» از نظر تاریخی محتمل است. ولوگش دوم به سال ۱۴۷ میلادی درگذشت و ولوگش سوم (۱۴۸-۱۹۲ میلادی) پس از او بر تخت شاهی نشست. چنین بنظر می‌رسد که نیمه نخست سده دوم میلادی در ایران دو شاه در یکزمان سلطنت می‌کردند. چنان که پس از مرگ خسرو (۱۲۸-۱۲۹ میلادی) سکه‌هایی از مهرداد ضرب گردید.^{۲۵۲}

250- A. Mingana. *Sources syriaques*, I, p. 9.

251- Arrian. *Parthica*, VIII, tr. 6. -Dio Cassius, 69, 15; ed. E. Gros, IX, p. 494.

252- R.H. Mc Dowell. *Coins from Seleucia*, p. 195-198.

در روزگار ولوگش سوم به سال ۱۶۱ میلادی، پارتیان تدارك فراوانی دیدند تا به رومیان حمله برند و با آنان درگیر شوند. در کشور آشفته‌گیها و در پایتخت ناآرامیهایی وجود داشت. «زیرا بسیاری از سپاهیان از نواحی مختلف در آنجا گرد آمدند و خواستار حمله به سرزمینهای رومی بودند». پارتیان به سوی سوریه پیش تاختند.

با نزدیک شدن سپاه پارتیان، سوریه گرفتار آشفته‌گی شد. زیرا سوریان می‌کوشیدند تا از قید اسارت رومیان رهایی یابند. ولی رومیان همه نیروهای خود را بسیج و روانه سوریه کردند. سال ۱۶۲ میلادی وروس Verus سردار رومی به سوریه آمد. مقرر فرماندهی او شهر انطاکیه بود. سال ۱۶۳ لشکرکشی به ارمنستان آغاز گردید. سال بعد کاسیوس Cassius روانه بین‌النهرین شد و نیکفور Nicéphore (رکا = رقه Raqqa) را بتصرف آورد. در نزدیکی دورا - اروپوس پیکار روی داد. متعاقب آن سپاهیان روم در ماه دسامبر سال ۱۶۵ میلادی سلوکیه را متصرف گشتند^{۲۵۳}. در رویدادنامه اربیل خلاصه‌ای کوتاه از این پیکار به شرح آمده است. «پس از پیکارهای دراز، پرتوه‌ها شکست یافتند و منهزم شدند. رومیان تا تیسفون آنان را دنبال کردند»^{۲۵۴}. پایتخت پارتیان مسخر گشت و کاخ ولوگش ویران شد^{۲۵۵}. ولی پس از آن بیماری مسری در سپاه شایع شد و همه را درومی کرد. «رومیان ناگزیر از فرار و بازگشت به سرزمین خود شدند» ولی «تجات میسر نگشت. طاعون نیز بدنبالشان رفت و بسیاری را نابود کرد». بیماری که در رویدادنامه از آن سخن رفته «مرگبار» نامیده شده است. این اصطلاح برای بیماریهای واگیر و اغلب در مورد طاعون بکار می‌رفت. بیماری مذکور سه ماه ادامه یافت و خانواده‌ها و گروههای بسیاری را دستخوش مرگ کرد. سپاهیان رومی به هنگام عقب‌نشینی ناگزیر «بسیاری از گنجینه‌های پارتیان را برجا نهادند. زیرا بخاطر دهستی که بر آنان مستولی شده بود، جرأت نکردند چیزی را بردارند و به‌مراه برند»^{۲۵۶}. دهشت و هراس چنان عظیم بود که رومیان غنایم بدست آمده را برای پارتیان باقی گذاردند و خود با شتاب گریختند.

253- N C Debvoise. *A political history of Parthia*, p. 250-251.

254- A. Mingana. *Sources syriaques*, I, p. 12.

255- Dio Cassius, 69, 2, 3-t. III, p. 222-225.

256- A. Mingana. *Sources syriaques*, I, p. 12.

رویدادنامهٔ اربیل اطلاعات جالبی پیرامون جنگهای بزرگ داخلی در ایران به هنگام پادشاهی ولوگش چهارم (۱۹۱-۲۰۷/۲۰۸ میلادی) ارائه می‌کند. این جنگهای داخلی مؤید آن است که درون جامعهٔ ایران برخوردهایی روی داد. این برخوردها حاصل پدیده‌های جدید اجتماعی بود و زمینه را برای پیروزی ساسانیان فراهم می‌آورد.

«سپاهیان پارسی و مادی» بر ضد پارتیان (که در رویدادنامه پرتوها آمده است) به پیکار برخاستند (این بدان معنا است که پارسها و مادها روبروی پارتها قرار گرفتند). در ضمن باید یادآور شد که پارسها «از مدتها پیش خود را برای مبارزه با ولوگش آماده می‌کردند»^{۲۵۸}.

از منابع کلاسیک چنین می‌توان دریافت که ولوگش چهارم در مبارزهٔ امپراتوران روم بر ضد یکدیگر نیز مشارکت داشت. «و از طریق اوسروین وادیبنه به پسنیوس نیگر Pescennius Niger که آن زمان (سال ۱۹۳ میلادی) در سوریه بود، کمک رساند. ولی نیگر از سوی سپتیموس سوروس Septime Sever عزل و برکنار شد. هنگامی که رومیان سرگرم این مبارزه بودند، ولوگش زمینه را برای قیام در اوسروین وادیبنه فراهم آورد و به کمک قیام‌کنندگان، نصیبین را بتصرف آورد»^{۲۵۹}. همین نکته شاید سبب پدید آمدن چنین نوشته‌ای در رویدادنامه باشد که خاطرنشان کرده است ولوگش «بسیاری از سرزمینهای رومی را بتصرف آورد».

می‌دانیم که لشکرکشی سپتیموس سوروس در سال ۱۹۵ و اوایل ۱۹۶ میلادی با موفقیت فراوان همراه بود. ولی شورشهایی که در گل Gaule روی دادوی را ناگزیر بدان سو کشانید. ولوگش نیز از این وضع بهره جست و مواضع خود را در بین النهرین تحکیم بخشید. ولی نتوانست لشکرکشیهای خود را همچنان ادامه دهد. زیرا این زمان در ایران، پارسها و مادها سر به شورش برداشتند. ولوگش با سپاهی بزرگ عازم خاور شد و در خراسان با نیروهای شورشی مواجه گردید. در رویدادنامه شرح جالبی پیرامون عملیات جنگی ارائه شده است که باید آن را از مآخذ معتبر در این زمینه به شمار آورد. در رویدادنامه چنین آمده است: «در سرزمین خراسان ... پس از پیکاری سخت، پرتوها برای نخستین بار از رودی

257- A. Mingana, *Sources syriaques*, I, p. 21.

258- Dio Cassius, 75, 1-4 III, p. 339.

کوچک گذشتند، خود را از سوی سپاهیان پارس و ماد در محاصره دیدند. پس از پیکاری سخت، پرتوها شکست یافتند و روبه گریز نهادند. آنان از کوههای این سرزمین بالا رفتند. صفوفشان درهم شکسته شد و همه اسبان خود را رها کردند و پارسها این اسبان را بچنگ آوردند. پارسها نیز آنان را تعقیب و در کوهستان به محاصره گرفتند و گروه کثیری از آنها [پرتوها] را هلاک کردند. هنگامی که پرتوها احساس کردند، در صورت عدم ابراز جسارت و تهور فراوان، همگی بی تردید کشته خواهند شد، یکباره مردانگی و دلیری بی مانندی ابراز داشتند و به پارسها هجوم آوردند. پارسها که از آنان دچار دهشت و هراس شده بودند، روبه گریز نهادند. پرتوها آنان را تا دریا تعقیب کردند و اجسادشان چون جسد ملخها بر روی زمین گسترده بود. پرتوها به هنگام بازگشت با گروه دیگری از پارسها روبرو شدند که از یاران خود دور مانده بودند. پیکار تازه‌ای میان آنها درگرفت که دو روز ادامه یافت. شب سوم طرفین به استراحت پرداختند تا بامداد نبرد آغاز کنند. هنگامی که پرتوها برخاستند، یک پارسی نیز ندیدند. زیرا در آن شب همگی گریختند و رفتند تا به دیگر یاران خود پیوندند. پرتوها پیروزمندانه و با افتخار بازگشتند»^{۲۵۹}.

پارتها که این بار پیروز بودند، از همه کسانی که در این پیکار آنان را یاری نکردند، انتقام گرفتند. از این رو به ادیابنه حمله ور شدند. زیرا نرسای - نرسه (نرسی) Narseh شاه ادیابنه «در این پیکار با پرتوها همراه نشد». مؤلف رویدادنامه اربیل چنین ادامه داده است: «این گرگان زورگو بخشم آمدند و هنگامی که از پیکار پیروز بازگشتند، به سرزمین ما حمله بردند، شهر ما را غارت و ویران کردند و پس آنگاه به سرزمین خود بازگشتند. آنان شاه نرسه را در رود زاب کبیر غرق کردند». آنان در ضمن عده کثیری از مردم را هلاک کردند. ادیابنه از این انتقام، زیان فراوان دید. بی جهت نبود که رویدادنامه، پارتیان را «گرگان زورگو» نامید. چنان که پیشتر اشاره شد این دولتهای کوچک - اوسروین، ادیابنه و گردی - در فاصله میان دو آتش قرار داشتند. اینان هم از هجوم رومیان و هم از قساوت پارتیان در بیم و هراس بودند.

در روزگار فرمانروایی امپراتور سوروس (Sever ۱۹۳-۲۱۱ میلادی) پیکار بخاطر بین النهرین بار دیگر ادامه یافت. مردم اوسروین و ادیابنه قیام کردند و نصیبین را به محاصره گرفتند و به بخشی از سپاه نیگر حمله بردند و آنان را هلاک کردند. نیگر

رقیب سپتیموس سوروس بود. هر دو مدعی مقام امپراتوری بودند. پس از مرگ نیگر قیام کنندگان کسانی را نزد سوروس فرستادند و عمن خود را چنین توجیه کردند که با پیکار علیه هواداران نیگر به نفع سوروس اقدام نمودند. آنان هدایایی ارسال داشتند و وعده کردند که اسیران و بخشی از غنایم را به وی بازگردانند. ولی حاضر نشدند «دژی را که بتصرف آورده بودند، رها کنند» و به رومیان اجازه ورود دهند. آنان خواستار خروج سپاهیان بیگانه از سرزمین خود شدند. عربها که از پشتیبانی هیچ يك از همسایگان خویش برخوردار نبودند، شرایط مناسبتری را پیشنهاد کردند. ولی سوروس با هیچ يك از پیشنهادها موافقت نکرد و لشکرکشی را آغاز نمود.^{۲۶۰}

در ماه سپتامبر سال ۱۹۴ میلادی سپاهیان روم از رود قرات گذشتند. ولی در جریان پیشرفت با فشار گرما و تشنگی روبرو شدند. از این رو سوروس در نصیبین توقف نمود و شهر مذکور را به مقرر فرماندهی خود بدل کرد. وی از اینجا واحدهایی جهت سرکوب شورشیان اعزام داشت. سرزمینشان را از سکنه خالی کرد و شهرهایشان را بتصرف آورد.^{۲۶۱} سوروس بمنظور تحکیم وضع رومیان در بین النهرین، سپاه خود را به سه بخش منقسم کرد و هر يك را به یکی از سرداران خود سپرد. متن نوشته دیوکاسیوس که تا اندازه‌ای ناسالم مانده، حاکی از آن است که سوروس سپاهیان مذکور را به ارخا Arkhi فرستاد. ولی تاکنون این نام جغرافیایی شناخته نشده است. در متهای تصحیح شده این نام یا به صورت ادیابنه و یا تختگاه آن اریل آمده است.^{۲۶۲}

در همه مواردی که پیکار در شرق روی داد، باید از وضع خاص نصیبین یاد شود که دولتها بخاطر آن پیکار می کردند. پس از پیروزی سوروس، نصیبین از حقوق کلنی برخوردار شد و به مقرر دادستانی رومیان بدل گشت. استان اوسروبن نیز زیر نظر همان دادستانی قرار گرفت.

سال ۱۹۵ میلادی عملیات جنگی پایان یافت. جشنی بمناسبت پیروزی برگزار شد که در آن به سوروس عنوان فرمانروای اعراب و ادیابنه نیز اعطا گردید. این

260- Dio Cassius, 75, 1-t. III, p. 339

261- Dio Cassius, 75, 2-t. III, p. 339

262- Dio Cassius, 75, 3-t. III, p. 340.

هر دو عنوان هدفی خاص را تعقیب می‌کرد و آن تصرف شرق بود. زیرا به این هر دو عنوان واژه پارت نیز افزوده شد. عنوان سوروس چنین بود «پارتیکوس عربیکوس Parthicus Arabicus» و «پارتیکوس ادیابنیکوس Parthicus Adiabenicus». ذکر نام «پارت» در این دو عنوان نشانه آن است که دولت روم گسترش فتوحات خود تا سرزمین پارت و تضعیف دولت اشکانی را هدف قرار داده بود. نکته دیگری که بسیار جالب بنظر می‌رسد آن است که در پایان همان سال واژه «پارت» از عنوان سوروس برداشته شد. این مطلب خود حاکی از آن است که وی به سبب گرفتاری در غرب، ناگزیر تا اندازه‌ای از توجه به شرق باز ماند^{۲۶۳}. حتی اداره امور اوسروین مجدداً به دودمان محلی ابگار واگذار شد.

سال ۱۹۷ لشکرکشی رومیان به شرق از سر گرفته شد. زیرا پارتیان می‌کوشیدند تا نفوذ پیشین خود را بار دیگر در بین‌النهرین برقرار کنند. سپاهیان ولوگش عرصه میان رودان (میان درود دجله و فرات) را طی کردند و نصیبین را به محاصره گرفتند و تنها موقعی دست از محاصره برداشتند که لژیونهای رومی به شهر نزدیک شده بودند^{۲۶۴}. رومیان، بابل، سلوکیه و تیسفون را بتصرف آوردند و شهرهای مذکور را بیرحمانه غارت کردند. قایقهای رومیان که به سهولت از رود دجله می‌گذشتند، پیشرفت سپاه را آسان نمودند. هدف لشکرکشی رومیان جنبه موقت و گذرا داشت. آنها شهرهای متصرفی را در اشغال خود نگاه نمی‌داشتند. رومیان پس از غارت و بدست آوردن غنائم، شهرها را رها می‌کردند و پادگانی برجا نمی‌گذازدند^{۲۶۵}. رومیان در بازگشت راه دیگری را برگزیدند تا از نظر آب و علیق اسبان در تنگنا نباشند^{۲۶۶}. سوروس طی این لشکرکشی در شهر حترا = حتره - حضر Hatra با مقاومتی سخت مواجه گردید. سپاهیان رومی دوبار شهر را به محاصره گرفتند. ولی هر دو بار ناچار شدند آن را رها کنند و بگذرند^{۲۶۷}. شهر حتره دومین بار در سال ۱۹۹ میلادی محاصره شد که پس از پایان محاصره، لشکرکشی نیز خاتمه یافت. در اوایل سال ۱۹۸ میلادی به سوروس عنوان «پارتیکوس ماکسیموس

263- Cambridge Ancient History, v. XII, p. 10.

264- Dio Cassius, 75-9-t. III, p. 347

۲۶۵- همانجا

۲۶۶- همانجا، ص ۳۴۸

267- Dio Cassius, 75, 10; 75, 11-t. III, 348.

Parthicus Maximus» داده شد. سبب این عنوان پیروزی او بر پارت بود. سوروس، اوسروین را همچنان در اختیار ابگار نهم باقی گذارد. ولی او استانهای بین النهرین را به گونه‌ای سازمان داد که اوسروین نتواند از استقلال واقعی برخوردار گردد. نصیبین به کلنی روم بدل گشت و اداره آن بر عهده دادستانی واگذار شد. نصیبین به مرکز استانهای جدید رومی بدل گردید و در آن يك واحد سوار نظام رومی استقرار یافت. این زمان رومیان مرزهای جدید و مستحکمی در سوریه پدید آوردند که از يك عده شهرهای بین النهرین - از فرات تا سیرکزیوم Circesium و جلگه اطراف رود حابورا - ابورا Aborras به سوی تانوریس Tannouris سینگره - سینگارا Singara و دجله می گذشت. رشینه Reshayna نیز به کلنی بدل گشت. راه نصیبین از این ناحیه می گذشت و از زیگما و نیکفور تا فرات کشیده شده بود^{۲۶۸}.

دیوکاسیوس از استحکامات مرزهای سوریه خبر داده است. ولی باید افزود که وی بخطا این حادثه را به نخستین لشکرکشی سوروس مربوط دانست. وی نوشت «سوروس گفت که سرزمینهای وسیعی را به یکدیگر پیوند داد و مواضع سوریه را استحکام بخشید»^{۲۶۹}.

ابگار در اوسروین باقی ماند. وضع دولت او به خلاف دیگر استانهایی که مستقیماً تابع روم بودند. ناپایدار می نمود. ماه مه سال ۲۱۶ میلادی کاراکالا Caracalla امپراتور روم ابگار را به عنوان دوست خود به انطاکیه دعوت کرد. ولی اجازه نداد از آنجا به محل دیگری عزیمت کند. بدین روال او را از «پادشاهی اوسروین محروم کرد»^{۲۷۰} و اوسروین به صورت اسناتی از استانهای رومی درآمد. او با شاه ارمنستان که فرزندانش با وی از در مخالفت درآمده بودند نیز همین رفتار را کرد. کاراکالا آنها را برای آشتی فرا خواند. ولی چون نخواست آزادشان کند، لذا دست به اسلحه بردند.

در پارت ولوگش پنجم جانشین ولوگش چهارم (۱۹۱-۲۰۷/۲۰۸ میلادی) شد. سال ۲۱۳ میلادی میان ولوگش پنجم و برادرش اردوان که همان اردوان پنجم است، رقابت، اختلاف و مبارزه در گرفت. اردوان فرمانروای ماد بود.

268- Cambridge Ancient History, V, XII, P. 1.

269- Dio Cassius, 75, 3-t. III, p. 340.

270- Dio Cassius, 77, 12-t. III, p. 386.

سکه‌های او در همدان ضرب می‌شد. مبارزه همچنان ادامه یافت. زیرا در سالهای بعد از جمله سال ۲۱۶ میلادی سکه‌هایی از ولوگش پنجم بدست آمد که در سلوکیه ضرب شده بودند.

اردوان پنجم که پس از ولوگش پنجم بر تخت شاهی پارت نشست، از حمله سپاه روم بیمناک بود. تابستان سال ۲۱۶ میلادی کاراکالا پس از عبور از بین‌النهرین ودجله رهسپار ادیابنه شد و از «اراضی اطراف ماد» گذشت. او «دیوار دژها را فرو ریخت، اربیل را تصرف آورد، آرامگاههای شاهان پارت را گشود، استخوانهایشان را بیرون کشید و بدور افکند». ولی نتوانست به پارتیان «دست یابد»^{۲۷۱}. بدیگر سخن پارتها از برخورد جنگی پرهیز داشتند.

نمی‌توان در نوشته دیوکاسیوس تردید داشت مبنی بر این که اختلاف بر سر امتناع اردوان از دادن دختر خویش به همسری کاراکالا نبود. بلکه آن بود که کاراکالا «می‌خواست سرزمین پادشاهی پارت را در اختیار خود داشته باشد»^{۲۷۲}.

هشتم ماه آوریل سال ۲۱۷ کاراکالا در راه عبور از ادسا (الرها) به کارای (حران) Carrhae مورد سوء قصد قرار گرفت و کشته شد^{۲۷۳}. ادسایکی از پایگاههای او در بین‌النهرین بود.

اردوان پنجم بی آن که از کشته شدن کاراکالا آگاه باشد، رهسپار بین‌النهرین شد. هنگامی که ماکرین Macrin اسیران را نزد او باز پس فرستاد و پیشنهاد صلح کرد، وی از سردار رومی «خواست تابی درنگ» دژها، استحکامات و شهرهای بین‌النهرین را از نو بسازد و سراسر آن سرزمین را ترك گوید^{۲۷۴}.

در رویدادنامه اربیل وضع اردوان بسیار دشوار ذکر شده است. زیرا «همه جا را شورش و پیکار» فرا گرفته بود. بویژه «در آن زمان پیکارهای متعددی میان رومیان و پارتیان جریان داشت». در مورد حمله به بین‌النهرین چنین آمده است: «... اردوان شاه پرتوبه سرزمین رومیان حمله برد و بسیاری از شهرهای استان بیت-ارامای را به آتش کشید. شهرت Shahrat شاه هدیاب (ادیابنه) نیز همراه او بود»^{۲۷۵}.

271- Dio Cassius, 78, 3-1, III, p. 405

273- Dio cassius, 78, 5-1 III, p. 408.

275- A. Mingana. Sources syriaques, I, P. 28.

272- Dio Cassius, 78, 1-1, III, p. 403.

274- Dio Cassius, 78, 26-1, III, p. 432-433

ماکرین پیام خشم آلود اردوان را بی درنگ با حمله پاسخ گفت. سپاهیان رومی تحت فرماندهی وی تا نصیبین پیش تاختند. ولی در آنجا شکستی سهمگین یافتند و متلاشی شدند. در رویدادنامه سوریه آمده است که «ماکریان Macrian شاه رومیان» که همان ماکرین باشد «با نیرویی عظیم» علیه اردوان «دست به حمله زد». «پیکار میان این دو، مدتی بدرازا کشید». «سرانجام هر دو شاه به این نتیجه رسیدند که هیچ کس نباید بی داشتن دلیلی استوار، خون مردم را بر زمین ریزد. از این رو هر دو به سرزمینهای خود بازگشتند» ولی در واقع رومیان برای بدست آوردن صلح، مبلغ هنگفتی (حدود پانزده میلیون درهم) به اردوان و نزدیکانش پرداختند^{۲۷۲}.

در ارمنستان وضع بر این گونه بود که تیرداد بر آن سرزمین فرمانروایی یافت. تاج شاهی از سوی امپراتور ماکرین برای تیرداد ارسال شد^{۲۷۳}. پارتها از این موفقیت دچار سرگیجه شدند. «پرتوها نیرو و جسارت یافتند و در پی هیچ چیز جز کشتار نبودند»^{۲۷۴}.

حوادث آخرین سده‌های پیش از میلاد و نخستین سده‌های میلادی حاکی از آن‌اند که روم در شرق سیاست فعالی را در پیش گرفت و یکی پس از دیگری استانهایی از سرزمینهای شرق را بتصرف آورد. روم برای بین‌النهرین اهمیتی بسزا قایل بود و به مثابه پلی در راه بازرگانی می‌شمرد. زیرا بین‌النهرین از محصول کشاورزی فراوان و مراکز بازرگانی - پیشه‌وری عمده‌ای برخوردار بود. نکته جالب توجه آن است که دولت روم کوشید تا بتدریج دولتهای کوچک این سرزمین را بتصرف آورد، شاهان این سرزمینها را ساقط کند و سپس آنان را به وابستگان و دست‌نشاندهان خود بدل نماید. روم سرانجام دادستانی و استراتگوس ر جانشین شاهان محلی کرد و این کشورهای کوچک شرقی را به صورت استانهای رومی درآورد. تاریخ ارمنستان و نقش آن در این ماجرا از سوی محققان به شرح آمده است. تاریخچه سرزمینهای کوچکی چون اوسروین، میگدونیا (نصیبین) وادیابنه مورد پژوهش کافی قرار نگرفته است. در جریان پیشرفت لژیونهای رومی به سوی شرق، دولتهای این سرزمین از دیدگاه اداره امور سیاسی و موقعیت عمومی خویش

276- Dio Cassius, 78, 26, 78, 27-t. III, p. 433-434

277- Dio Cassius, 78, 27-t. III, p. 435.

278- A. Mingana, *Sources syriaques*, I, p. 28

در شرق، دستخوش دگرگونی‌هایی شدند. بخاطر اعمال نفوذ و تفوق در هر يك از این سرزمین‌های كوچك، میان دو دولت پارت و روم پیکارهای شدیدی درگرفت و در برخی موارد ارمنستان بهره جست و کوشید تا موقعیت ممتاز و برتری کسب کند.



نظام اجتماعی پارت و شهرهای آن

توسعه طلبیهای اسکندر مقدونی و فرمانروایی سلوکیان در شرق مدتی دراز ادامه نیافت. اواسط سده سوم پیش از میلاد سرزمین پارت که در نواحی جنوب شرقی دریای خزر گسترده شده و یکی از ساتراپهای تابع دولت سلوکیان بود، دستخوش شورش گردید و استقلال یافت. ارمنستان نیز به کسب استقلال نایل آمد. در ضمن استانهای دوردست شرقی نیز استقلال یافتند. علل اعتلای پارت را باید در پدیده‌ها و جهات و جوانب اجتماعی - اقتصادی جستجو کرد.

هرگاه به فهرست گردآوری شده شهرهای ماد، هیرکان و پارت در روزگار اسکندر و سلوکیان اعتماد کنیم، پس آنگاه شماره شهرهای مذکور به حدود یازده می‌رسد^{۲۷۹}. نام بخشی از این شهرها به صورت تصادفی آمده است. نباید این نامها را با نام اکباتانا (همدان) و هکاتوم پیلوس (صد دروازه) Hecatompylos که مدتها پیش از اسکندر در ایران باستان شهرت داشته اند، یکی دانست. بعضی مراکز دیگر نیز به همان نام شهرهای کهن نامیده شدند و یا تجدید بنا یافتند. از این رو احتمال

می رود در شهرهای مذکور بعضی انواع حرفه‌ها و پیشه‌ها رواجی پر جنب و جوش داشته‌اند. ولی در روزگار فرمانروایی یونانیان و مقدونیان دگرگونیهای عمده‌ای روی نداد. اسناد و مآخذ مربوط به دوره پارتیان حاکی از فرایندهای عمیقی در زندگی جامعه پارتی است. چه بسا محتمل است این فرایندها در روزگاران پیش از آن تدارك شده باشند.

در این زمینه اسناد بدست آمده از اورامان که به احتمال بسیار می توان آنها را متعلق به سده نخست میلادی دانست، حایز اهمیت فراوانی است. بنظر می رسد تاریخ دو پوست نبشته یونانی سالهای ۲۲۵ و ۲۹۱ بر مبنای گاهنامه سلوکی باشد^{۲۸۰}. این دو سند که برآستی باید نام عالی و بسیار ارزشمند بر آنها نهاد، بارها از سوی پژوهندگان مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته‌اند. چندی پیش در مجموعه پیک تاریخ باستان نسبت به اسناد مذکور بذل توجه گردید. ولی نویسنده مقاله در بررسی عهد پارتیان از مآخذ متأخر چون ماتیکان بهره جست^{۲۸۱}. چنان که مشهور است، مجموعه قوانین ساسانی زیر عنوان ماتیکان هزار داتستان در سده ششم میلادی تدوین گردید و لذا متن تنها نسخه دست نویس آن را که در ادوار متأخر بدست آمد، هیچ گاه نمی توان مربوط به روزگار پارتیان دانست. متن اسناد اورامان در این نکته جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی گذارد که بحث پیرامون استفاده جماعات از زمین است و در ضمن به اشخاص معین قطعاتی از اراضی مذکور نیز واگذار شده است. اعضای جماعات (Oi sunkleroi) سهم جماعت را به اتفاق و به صورتی کامل گرد می آوردند که خود نموداری از تضمین جمعی در امر پرداخت است. ولی اسناد یونانی اورامان جهت دیگری از زندگی پارتیان را نیز روشن می سازند و نشان می دهند که جماعات چگونه خصایص و ویژگیهای گذشته و همچنین اراضی جماعات را از دست داده و قطعاتی از آن اراضی را «به عنوان سهم» در اختیار اعضا گذاشته که خود گونه‌ای زمینه جهت فروش زمین است. خریداران موظف بودند در امر پرداخت سهم، همانند سهم اراضی جماعات، به صورت جمعی شرکت داشته باشند. قطعه زمین فروخته شده از اراضی جماعات جدا نمی شد. این گونه زمینها

280- E. Minns. «Parchments of Parthian period from Avroman in Kurdistan». *Journal of Hellenic Studies*, 1915, XXXV, p. 22-65.

۲۸۱- . یریحایان. «برده‌داری و مالکیت زمین در سرزمین پارت». پیک تاریخ باستان، ۱۹۵۲، شماره ۴،

در محدودهٔ اراضی جماعات باقی می‌ماندند. ولی در تصرف اعضای معینی قرار می‌گرفتند. این نیز نشانه‌ای از زوال جماعات بوده است. زیرا اعضای آن از برابری در مال برخوردار نبودند.

این پدیده حاکی از ظهور و بروز گونهٔ تازه‌ای از مالکیت بر زمین است که در فرایند تاریخی دارای اهمیتی بس مؤثر است. در این زمینه سومین سند اورامان به زبان و خط پهلوی بسیار جالب دقت و توجه است. این سند در گذشته کمتر مورد توجه محققان و پژوهندگان قرار داشت. تاریخ این سند سال سیصد است و هرگاه تاریخ مندرج در سند مذکور بر پایهٔ گاهنامهٔ سلوکی باشد، پس آنگاه باید زمان نگارش آن را حدود اوایل سدهٔ نخست پیش از میلاد دانست. در این پوست نبشته از فروش تاکستان (Kharmā) سخن رفته است^{۲۸۲}. برای بیان اصطلاح «فروختن» و «خریدن» از فعل آرامی (Zeban) که به مقیاسی وسیع رواج داشت، به اشکال و صور گونه‌گون استفاده شده است^{۲۸۳}.

در این سند نام دو شخص: فروشنده و خریدار تاکستان آمده است. بهای تاکستان مورد معامله نیز پنجاه و چهار درهم بوده است. معامله با یاد کردن سوگند برابر شهودی که نامشان در سند آمده است، صورت گرفت و تحکیم پذیرفت. تا آنجا که از متن سند مستفاد می‌گردد، خرید و فروش میان دو شخص آزاد و مختیر انجام گرفت و قطعیت یافت. پس از انجام معامله، خریدار مالک زمین شناخته شد. در متن، مالک زمین به صورت «بوم خواتای» ذکر شده است که «بوم» به معنای زمین و «خواتای» به معنای «خدای» یا صاحب است که مفهوم آن «صاحب زمین» است. (رجوع شود به سطر چهارم سند)^{۲۸۴}.

از نکات ارائه شده می‌توان دریافت که در روزگار پارتیان مالکیت شخصی بر زمین وجود داشت و صاحب زمین آن را مورد بهره‌برداری قرار می‌داد. او بدان گونه که در اراضی جماعات عمل می‌شد، حق فروش ملک خود را داشت. پوست نبشته‌های یونانی اورامان از این امر حکایت می‌کنند.

282- E. Herzfeld. *Paikuli, I. Berlin, 1924, p. 83.*

۲۸۳- همانجا، Glossary ص ۱۸۰.

284- E. Herzfeld. *Paikuli, I. Glossary, Berlin, 1924, s. 154- H.S. Nyberg. The Pahlavi documents from Avroman. Le monde oriental, t. 17, 1923, p. 202.*

بدین روال شاید بتوان دگرگونیهای معینی را در زمینه مالکیت بر زمین مشاهده کرد. این دگرگونیها نمودارهایی از جریان گذر به سوی مالکیت خصوصی به شمار می روند. امکان فروش زمین وجود داشت که تمام و کمال در تملك صاحب زمین «بوم خواتای» بود و در محدوده تملك اجماع قرار نمی گرفت.

مراتب مذکور حاکی از رشد تدریجی روابط اجتماعی در جوامع شرقی و دگرگونی خصایل و ویژگیهای مالکیت بر زمین و پویایی و تحرک این جریان بوده است. نظام اجتماعی پارتی در طریق موجودیت جماعات روستائیان رشد یافت. جماعات مذکور از روزگاران بسیار کهن وجود داشت و با کسب خصایل و ویژگیهای نوین راه زوال در پیش گرفت. مدتها قبل از لشکرکشی یونانیان و مقدونیان و فرمانروایی سلوکیان، در استانهای بین النهرین و غرب ایران مناسبات برده داری حکمفرما بود. یکی از جهات مشخصه روزگار فرمانروایی پارتیان، تولید مجدد یا باز تولید شیوه تولیدی کهن بود که در جریان آن سطح تولید فزونی یافت و در طریق افزایش قرار گرفت.

فقر منابع و قلت مأخذ امکان نمی دهند که نظام داخلی پارت تا اندازه ای که ضرورت ایجاب می کند مورد پژوهش و بررسی قرار گیرد. یکی از برجسته ترین محققان تاریخ ایران، بدرستی دوره پارتیان را «تاریک» نامید.^{۲۸۵}

پمپه تروگ [پومپئوس تروگوس] Pompeius Trogus مورخ رومی در گل Gaule تولد یافت. پدرش در آنجا به خدمت ژول سزار درآمد و در جنگها همراه وی بود.^{۲۸۶} مطالب دیگری پیرامون شرح احوال این مورخ در دست نیست. آخرین گزارشهای مندرج در تاریخ تروگ مربوط به حوادث سال ۱۹ پیش از میلاد است. این سال، تاریخ پایان جنگهای اسپانیا در عهد امپراتور آگوست بوده است (۱۰/۵/۴۲). در کتابی زیر عنوان De viris illustribus [درباره مردان مشهور] از تروگ به عنوان نگارنده ای چیره دست یاد شده است. باید اثر او پیش از سال دوم میلادی نوشته شده باشد. پمپه تروگ کتاب خود را به زبان لاتینی نوشت. هدف او تکمیل وقایع سالیانه روم و افزودن مطالبی به نوشته های تیتوس لیویوس Tite Live

285- W.B. Henning, *Zoroaster politician or witch-doctor* Oxford, 1951 p. 18.

286- Pauly-Wissowa, *Realencyclopädie*, Bd. XXI, 2, 1952. متون 2301 - 2305 - F. Altheim. *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter*, I, s. 2-8.

مورخ رومی بود که تروگ وی را می شناخت. وقایع نگاران بطور عمده به تاریخ روم توجه داشتند. ولی تروگ کوشید در کتاب خود مطالبی پیرامون تاریخ دیگر کشورها ارائه کند. تا دوران کنونی آثار پمپه تروگ تنها به صورت اختصار و خلاصه از سوی ژوستن [یوستینوس] Justin در کتابی زیر عنوان: «تلخیص تاریخ جنگهای فیلیپی تروگ پمپه» «Trogi Pompei historiarum Philippicarum epitoma» ارائه شده است. در این خلاصه ژوستن که تاریخ نقل آن را سده چهارم میلادی دانسته‌اند، مطالبی زیر عنوان: نوشته‌های تاریخی عصر اوگوستوس «Scriptores Historiae Augustae» آمده است.

در بخش چهل و یکم این «تاریخ خلاصه شده» مطالبی پیرامون ویژگیهای زندگی و معیشت پارتیان ارائه شده است. ترجمه پاراگراف دوم بخش مذکور در زیر از نظر خوانندگان می‌گذرد.

«پس از سقوط مقدونیان اداره امور مردم [پارت] توسط شاه صورت می‌گرفت. در قرب شاه [تحت اللفظی: حاکمیت شاه] قشر فوقانی (Ordo Praepositorum) قرار دارند. سرداران و فرماندهان جنگی و فرمانروایان زمان صلح از این گروه‌اند. زبانشان، زبانی است میان سکایی و مادی و در واقع مخلوطی از این دو است. پوشاک خاص بر تن داشتند. ولی هنگامی که ثروتمند شدند، همانند مادها پارچه‌های یراق و موآج بر تن کردند. سلاحشان از نوع سلاحهای محلی و سکایی است. سپاهیشان همانند دیگر اقوام آزاد نیستند. بیشتر اینها (این سپاهیان) مردمی وابسته‌اند (Sed maiorem Partem servitiorum habent). به هیچ کس اجازه داده نشده که آزادشان کند. همه آنها برده بدنیامی آیند (ac per hoc omnibus servis nascentibus) و روز بروز بر شماره آنها افزوده می‌شود. نسبت به این افراد همانند آزادان توجهی یکسان مبذول می‌گردد. این افراد سوارکاری و تیراندازی را به صورتی بسیار ماهرانه فرا می‌گیرند. هرکس ثروتمندتر باشد، تعداد بیشتری سوار به شاه تقدیم می‌دارد. هنگامی که آنتوان جنگ را آغاز کرد، پارتیان با پنجاه هزار سوار به مقابله او شتافتند. از این عده تنها چهارصد نفر آزاد بودند (soli CCCCLiberi fuere)²⁸⁷. نگارنده سپس از ویژگی شگردهای پارتیان در

287- Justinus, *Torgoi Pompei historiarum Philippicarum epitoma*, XXXXI. 2- Lipsiae. 1876, p. 201. (درآیسه از همین نشر نقل قول خواهد شد)

جنگ بحث کرده است.

پمپه تروگ نسبت به دیگر مورخان باستان پیرامون مقام والای بزرگان «قشر فوقانی» (Ordo praepositorum) بیشتر بحث کرده است. این قشر از همه تابعان شاه به وی نزدیکتر بود. در زمان جنگ، سرداران و فرماندهان نظامی از این گروه برگزیده می شدند. مطالبی که این مورخ پیرامون سپاه پارتی ارائه کرده، حایز اهمیت و ارزش بسیار است. مورخ مذکور می نویسد که سپاه پارتی همانند دیگر اقوام «ازادان» تشکیل نشده است. سپاهیان پارتی مردمی وابسته هستند که «Servitiores» نام دارند. در وابستگی آنان نمی توان شك و تردید روا داشت. زیرا: ۱) به هیچ کس اجازه داده نشده است که آزادشان کند؛ ۲) همه آنها برده بدنیا می آیند. در مورد دوم نام این گروه از سپاهیان به صورت «Servitiores» نیامده، بلکه تنها به صورت «Servi» ارائه شده است. حال آن که در سطر پنجم از پاراگراف دوم بخش نخست کتاب، عنوان «Servitiores» بکار رفته است^{۲۸۸}. از این رو دلیل کافی وجود دارد که بگوییم واژه «Servitiores» به معنای وابسته است. در واژه شناسی ممکن است تفاوت بسیار اندکی وجود داشته باشد و این واژه معادل برده (esclaves) و یا (client) که به معنای گماشته است، پنداشته شود. ولی مطالب بعدی، موضوع را روشن می کند. زیرا در مورد این گروه آمده است که افراد مذکور همانند آزادان، سوارکاری و تیراندازی را به صورتی بسیار ماهرانه به يك اندازه فرا می گیرند. بنظر می رسد که این توده عظیم سپاهیان از سوی بزرگان بر پایه «ثروت و دارایی» آنها «گماشته» شده و جهت سپاهیگری در خدمت شاه قرار گرفته باشند. سپاه پارتی را سواران و تنها سواران تشکیل می دادند. این نکته از همان متن معلوم و مشخص می گردد. در دیگر مآخذ و منابع نیز از همین مقوله سخن رفته است. از اینجایی توان چنین نتیجه گرفت که در روزگار پارتیان این توده عظیم گماشتگان یا بردگان نه تنها به خدمت سپاهیگری درمی آمدند، بلکه نیروی عمده و اصلی سپاه را تشکیل می دادند. در این سپاه، شماره آزادان (Liberi) ناچیز بود.

در پاراگراف سوم همین بخش آگهیهای وجود دارد که ضرور است با مطالب ارائه شده در فوق مورد مقایسه قرار گیرد تا بتوان نتایج لازم را بدست آورد. ژوستن می نویسد: «آنها [پارتیان] همواره بر اسب سوارند؛ چه به هنگام

جنگ وجه برای رفتن به ضیافت، چه در امور دولتی وجه در کارهای شخصی وخصوصی. آنها سوار بر اسب حرکت می‌کنند، در حال سواری مصافحه می‌نمایند و به معامله و مشاوره می‌پردازند. یکی از تفاوت‌های موجود میان بندگان و آزادان در این است که بندگان (Servi) پیاده‌اند، ولی آزادان و تنها آزادان (Liberi) بر اسب سواراند^{۲۸۹}. این متن توجه آکادمیسین یا. آ. ماناندیان را نیز بخود معطوف داشت. وی بدرستی در این زمینه به اظهارنظر پرداخت و از وجود بندگان در پارت و ارمنستان مطالبی ارائه نمود و یادآور شد که علامت مشخصه میان دو گروه نامبرده چنین بود که بندگان «پیاده می‌رفتند»^{۲۹۰}. ماناندیان معتقد بود که در جامعه پارتی رواج برده‌داری اندک بوده است.

در متنی که ژوستن از پمپه‌تروگ ارائه کرد و از نظر خوانندگان گذشت، بظاهر می‌توان تضادی را مشاهده کرد. وی در جایی آورده است که سوارنظام پارتی از بندگان تشکیل یافته‌اند و در جای دیگر اشاره کرده است که تفاوت بندگان با آزادان در این بود که بندگان «پیاده حرکت می‌کردند». ولی در اینجا باید به نکته‌ای توجه داشت مبنی بر این که در مورد نخست وی از سپاهیان بحث کرد و در مورد بندگان سپاهی واژه (Servietiores) را بکار برد که در ترجمه واژه مذکور بجای «بنده» می‌توان واژه «وابسته» و یا «غیر آزاد» و شاید واژه «گماشته» (Client) را آورد^{۲۹۱}. بنظر می‌رسد که این افراد به هنگام انجام وظایف سپاهیگری خویش سوار بر اسب بودند بویژه آن که سوارکاری را به آنها نیک می‌آموختند. در کشور پارت از یک سو گماشتگان بودند که غیر آزاد پا به عرصه وجود می‌نهادند و کسی حق آزاد کردن آنها را نداشت. از سوی دیگر بندگان بودند که انواع کارهای خانگی را انجام می‌دادند و نیز بندگان بودند که به صورتی مستقیم با امور تولیدی سروکار داشتند. اینان حق سوار شدن بر اسب را نداشتند. زیرا سوار شدن بر اسب امتیازی برای آزادان (Liberi) محسوب می‌شد. بدین روال ارائه متن از مآخذ معتبری چون نوشته پمپه‌تروگ نشانه‌ای از وجود مناسبات برده‌داری در کشور پارت و جامعه پارتی است.

289- Iustinus XXXI. 3-p. 201.

۲۹۰- پ. آ. ماناندیان. مسئله نظام اجتماعی ارمنستان پیش از روزگار اشکانیان. یادداشت‌های تاریخی، جلد

۱۵، ۱۹۴۵، ص ۱۹.

291- Iustinus. XXXI. 2-p. 201

سپاه نه تنها از شمارهٔ کثیر، بلکه در واقع از اکثریت عظیم و قریب به اتفاق افراد غیر آزادی تشکیل می‌شد که فنون جنگ را نیک فرا گرفته بودند. این نکته که واژهٔ (Servietiores) به مفهوم و معنای «گماشته» بکار می‌رفت، مطلبی است که پلوتارخ نیز بدان اشاره کرده است. پلوتارخ می‌نویسد که اعضای دودمانی از بزرگان بنام سورن، سپاهیانی مرکب از گماشتگان غیر آزاد (Pelatai) و بندگان (douloi) جهت خدمت در سپاه اعزام می‌داشتند.^{۲۹۰} نوشتهٔ پلوتارخ نزدیک به نوشتهٔ تروگ و مؤید تفاوتی است که وی در مورد بندگان (Servi) و گماشتگان (Servietiores) ارائه کرده است. وجود این هر دو گروه از مشخصات نظام برده‌داری و در مرحلهٔ مورد نظر نیز منطبق با مناسبات اجتماعی پارتی است.

ماخذ سدهٔ نخست میلادی امکان می‌دهند که وضع شهرها در کشور پارت با عمق بیشتری مورد توجه قرار گیرد. در این زمینه می‌توان از آگهیهای مربوط به شهرهای سلوکیه و شوش بهره جست.

پیش از این پیرامون دگرگونی روستای کوچک ویس (Opis) و بدل گشتن آن به شهر سلوکیه و جذب گروه کثیری از ساکنان شهر قدیمی بابل به شهر نوبنیاد سلوکیه مطالبی از نظر خوانندگان گذشت. وضع جغرافیایی مناسب این مرکز جدید، برتریهای برای شهر مذکور پدید آورد. کانالهای بزرگی که حوضهٔ دورود دجله و فرات را به یکدیگر پیوند می‌دادند، بویژه در محلی که این دورود به یکدیگر نزدیک بودند، جاری و متصل شدند.^{۲۹۱} تا سدهٔ نخست پیش از میلاد، راه بازرگانی با چین از آسیای میانه می‌گذشت. راه گذر به هند نیز در جنوب فلات ایران امتداد داشت. روابط بازرگانی در وضع اقتصادی شهرها مؤثر افتد و پایگاههای استواری پدید آورد. این نیز تا مدتی موجب تحکیم روابط شهرها با دولت اشکانی گردید. نیروی نظامی پارت موجب تأمین امنیت راهها و عبور آزاد و بی‌دغدغه و رونق بازرگانی شهرها شد. آگهیهای که بویژه از طریق سکه‌شناسی بدست آمده است مؤید وضع مساعد پارت در سدهٔ نخست پیش از میلاد و پیشرفت مناسبات بازرگانی و پولی در آن کشور است. این سد معتبر را از طریق وزن می‌توان شناخت.

292- Plutarch «Crassus», 2, 7: 27. - A. Gutschmid: *Geschichte Roms*, 1, 8: 33 - E. Alt: *Die Weltgeschichte Asiens an griechischen Zentren*, II, 8: 28-29

293- M. Streck: *Seleucia und Ktesiphon*, Leipzig, 1917, S. 5: 10

سکه‌های نقره‌ای که در روزگار فرمانروایی سلوکیان ضرب شدند، بویژه در فاصله سالهای ۷۰ تا ۴۰ سده نخست پیش از میلاد وزن بیشتری داشتند. از مآخذ موجود می‌توان دریافت که برخی شهرهای پارت از جمله سلوکیه و شوش خودمختاری خویش را حفظ کردند. اهالی یونانی و یونانی زبان شهرها در اداره امور پولیسی آنها شرکت داشتند. ولی بعدها ساکنانی که از دیگر اقوام و تیره‌ها بودند و در درجه نخست ایرانیان و آرامیان در اداره امور پولیسی شهرها شرکت یافتند. نمی‌توان این نکته را پذیرفت که نقش بسیار مؤثر عناصر یونانی در شهرها سبب شده باشد که اشکانیان خود را مدیون و دوستدار نان بنامند^{۹۹}. این نکته که شاهان پارتی نامهای خود را بر سکه‌های خویش با عنوان «*Philhellène*» (دوستدار یونان) می‌آراستند، امری تصادفی نبود. ولی این به معنای رابطه وسیع پارتیان با اهالی یونانی نیست، بلکه نموداری از خواست شاهان پارتی است که می‌کوشیدند بطور کلی در شهرها تکیه‌گاههایی برای خود دست و پا کنند. خودمختاری و سازمان پولیسی شهرها مانع وحدت و تمرکز دولت پارت و در واقع چون پدیده‌ای نامأنوس در کالبد کشور و محدوده آن بود.

با در نظر گرفتن نفوذ روزافزون شاهان در شهرها و ضعف پولیسها از يك سو و زوال و تلاشی اجتماعها از سوی دیگر می‌توان به این نتیجه دست یافت که عصر پارتیان مشابه عهدی بود که در آنها ظواهر مراحل آتی رشد اجتماعی مشهود و هویدا می‌گردد. مراکز شهری بسیار اندک خودمختار موجود در ایران ناگزیر شدند «تابعیت از شاه» را بپذیرند. زیرا شهرهای مذکور در سیستم برده‌داری تکیه‌گاهی نمی‌یافتند. چون رشد نظام برده‌داری با خصلت تولیدی لازم جهت تحکیم موقعیت پولیسها سازگاری نداشت.

گرچه نمی‌توان مبارزه عناصر قومی مختلف موجود در شهرها را نادیده انگاشت، با این همه بی‌گمان اهمیت مبارزه طبقات افزون‌تر بود. طبقه حاکم برده‌دار شهرها تنها از یونانیان و مقدونیان تشکیل نشده بود. تا سده نخست پیش از میلاد گروه کثیری از این طبقه مخلوط و ممزوج شده بودند. زیرا از روزگار اشغالگریهای اسکندر مقدونی، ازدواج مهاجران با مردم محلی، به صورتی وسیع

رواج داشت. ایرانیان و سوریاییان بخشی از طبقه برده‌دار شهرها را تشکیل می‌دادند و در اداره امور آنها شرکت داشتند و عضو شورای بزرگان و اشراف حاکم پولیسها (boulè) بودند. مبارزه طبقات در شهرها اغلب رنگ قومی بخود می‌گرفت. این وضع بارها در رویدادهای «تصادفی» مشهود گردید. در ضمن مآخذ متعدد از وجود شورشها و اغتشاشهای داخلی شهرهای پارتی گزارش کرده‌اند. این شورشها حاصل مبارزه طبقاتی و نتیجه قهری نظام برده‌داری شهرها بود. شهر، استان تابع خود را زیر سلطه داشت. در درون شهرها نیز گروههای کثیری از اهالی وجود داشتند که در وضع بردگان بسر می‌بردند و این نیز در وضع شهر و زندگی شهری خالی از تأثیر نبود.

شهرها که از سوی استعمارگران یونانی - مقدونی بنیاد یافتند و در نتیجه از خود مختاری و نظام پولیسی برخوردار شده بودند، در سرزمینهایی خالی از سکنه پدید نیامدند، بلکه در شهرها و روستاهای کهن که ساکنانی در آن می‌زیستند، بنیان یافتند. این شهرها وابسته به مهاجران «بنیادگزار» خویش بودند. اهالی استان که به این شهرها مهاجرت و نقل مکان کردند، نسبت به یونانیان و مقدونیان که حاکم بر سرنوشتشان بودند، وضعی غیر قابل قیاس و بمراتب بدتر داشتند.

گروه اندکی از نمایندگان بزرگان محلی که ایرانی و آرامی بودند در زمره طبقه اشراف قرار گرفتند و با یونانیان مخلوط شدند. ویژگیهای قومی اهالی شهر نیز نقشی بسزا داشت. ازدواج اهالی بویژه اشراف زادگان موجب امتزاج و استحاله گشت و ایرانیان نیز زبان یونانی را فرا گرفتند. ولی توده‌های مردم همچنان به شیوه گذشته می‌زیستند و زبان و آداب و دین خود را محفوظ می‌داشتند^{۲۵}. این مطلب در نوشته‌های یونانی شهرهای پارتی، از جمله در نوشته‌ای که از شوش بدست آمد منعکس گردیده است. امتزاج و اختلاط عناصر قومی در طبقه برده‌داران خود نشانه‌ای از استواری و تعیین این طبقه بود که می‌توان آن را اریستوکراسی یا اشرافیت برده‌دار نامید. به موازات این اریستوکراسی، در شهرها گروهی از همین طبقه استثمارگر وجود داشتند که همانند اشراف و بزرگان از اعتبار و قدرت سیاسی برخوردار نبودند. این گروه کثیر در ضمن عضو شورای بزرگان و اشراف شهر

(boulê) نبودند و بالطبع نمی توانستند در امور شهری دارای نفوذ و اثر باشند. نوشته‌ها و اشیاء کوچک بدست آمده از شهر سلوکیه همراه با نوشته‌های کنده‌کاری شده نموداری از نفوذ قابل ملاحظه زبان و فرهنگ یونانی در شهرهای شرقی است. در ادسا (Orhay) (این نام در نوشته‌های متأخر به صورت ادسا-الرها نیز آمده است. گمان می رود الرها که مترجم اغلب در کنار نام ادسا آورده است، صورت دگرگونی یافته‌ای از نام Orhay باشد - مترجم) و سلوکیه مهرهایی با عنوان و سمت بیلیوفولاکس bibliophylax بدست آمده است. وظیفه دقیق صاحب این عنوان هنوز روشن نشده است. ولی گمان می رود اداره اراضی شاهی و نظارت بر درآمدها و هزینه‌های مربوط به این اراضی برعهده دارنده عنوان و مقام مذکور بوده است.^{۲۹۶}

در ادسا و سلوکیه مهرهایی از شخصیت‌های دارای عنوان و سمت کرئوفولاکس Chréophylax نیز بدست آمده است. دارنده این مقام وظیفه ثبت و محاسبه خراج و مالیات را برعهده داشت. با گذشت زمان وظایف کرئوفولاکس دگرگونی یافت. بنظر می رسد حدود فعالیت صاحب این عنوان در شهرهای ادس و سلوکیه متفاوت بوده است.^{۲۹۷} تعداد کثیری از مهرها متعلق به کسانی است که به گردآوردن مالیات اشتغال داشتند. مالیاتها برحسب نوع دسته‌بندی شده بود. بعضی از مهرها مربوط به گردآوری باصطلاح مالیاتهای حاصل شده از نمک بود. بعضی دیگر به مالیات انتقال و وارد کردن بردگان اختصاص داشت. گروه دیگری از مهرهای مذکور متعلق به مالیات لنگرگاهها و توقفگاههای آبی سلوکیه و غیره بود.^{۲۹۸} طبق تعرفه بدست آمده از پالمیر (تدمر) معلوم شده است که این گونه مالیاتها در اواخر دوران فرمانروایی سلوکیان اخذ می شد. در این تعرفه از شماره مالیاتهای نمک و مالیاتی که به سبب حمل و نقل بردگان و غیره به دولت تعلق می گرفت، مطالبی ارائه شده است.

به موازات این اسناد که پیرامون اوضاع سلوکیه بر روال شهرهای یونانی

296- R 11. Mc Dowell. *Stamped and Inscribed Objects from Seleucia on the Tigris*. Ann Arbor, 1935, p. 128-130.

۲۹۷- همانجا، ص ۱۳۱-۱۳۷.

۲۹۸- همانجا، ص ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۷۳-۱۷۴.

است، يك سند شرقی دیگر نیز باقی مانده است. این سند که «تاریخ مارمری Histoïr de mâr Mari» نام دارد از سوی شخصی نامعلوم پس از سال ۶۴۲ میلادی به زبان سریانی نوشته شده است. در این سند از شخصی بنام اردشیر سخن رفته است که در زمان او «نیرو و نفوذ ایران پایان پذیرفت»^{۲۹۹}.

نویسنده اثر مذکور از مآخذی تاریخی بهره جست که تاکنون شناخته نشده است. مؤلف «تاریخ مارمری» ضمن جهت گیریهای معین از اوضاع سلوکیه در سده نخست یا سده دوم میلادی بحث کرد و شهر مذکور را شهری یونانی نامید که تا پیروزی ساسانیان کم و بیش بر این گونه بود. مؤلف «تاریخ مارمری» می نویسد «در سلوکیه سه مجمع وجود داشت یکی ویژه بزرگسالان، دیگری خاص جوانان و سومی ویژه پسر بچگان که مجامع خویش را بر این گونه تشکیل می دادند»^{۳۰۰}. چنین بنظر می رسد که موضوع مورد بحث gërousie «مجمع ریش سفیدان» بوده باشد که در آن يك نفر مقام «ریاست مجمع» را بر عهده داشت. شاید مقصود مؤلف از «مجمع» پسر بچگان، مدارس باشد که بنابر معمول در شهرهای یونانی وجود داشتند.

از واژه های بکار رفته در این کتاب می توان دریافت که مؤلف «تاریخ» از مآخذ کتبی موثقی بهره گرفت. در متن واژه «مجمع» با کلمه «Puhra» بیان شده است. این کلمه که معادل واژه سریانی «Puhru» است، در آثار کهن به معنا و مفهوم «مجمع» خاص اداره امور داخلی شهر آمده است. به روزگار سلوکیان ریاست این «مجمع» (Puhru) در شهر اوروک (Uruk) (ادسا-Orhay) بر عهده رئیس امور اقتصادی بود^{۳۰۱}. در زبان سریانی بنا بر معمول در بیان مفهوم مجمع واژه «Kenusia» بکار می رفت و در مورد «مجمع» پیشه وران و یا اتحادیه مدارس نیز همین واژه مصطلح بود. ولی در اینجا واژه «Puhra» بکار رفته است که با مفهوم «مجمع» مندرج در اسناد آشوری عصر سلوکیان و زمانهای نزدیک بدان معمول بوده است. این نیز نشانه

299- R. Raab, *Die Geschichte des Dominus Mârî*-Leipzig, 1893, s.10.

(در سح بخطا بجای نام یزدگرد نام اردشیر آمده است)

300- *Acta sancti Maris aramæice et latine* ed. J. -B. Abbeloos, *Analecta Bollandiana*, t. IV, Bruxelles, 1883, p. 90-91.

301- M. Rostovtzeff, *A Parchment Contract of Loan from Dura-Europos*, Yale classical studies, t. II, New Haven, 1931, p. 40.

آن است که در آن شهرها سنتهای کهن برجا مانده بود.

بدین روال می‌توان دریافت که در سلوکیه همانند دیگر شهرهای عصر هلنیسم سنتهای کهن بعدها نیز همچنان محفوظ ماند. خودمختاری شهر که قشر حاکم جامعه، بزرگان و اشراف بخاطر آن تلاش می‌کردند، مؤید این نکته است.

از بررسی مطالب مندرج در مآخذ و منابع می‌توان چنین نتیجه گرفت که اردوان سوم (سالهای ۱۲-۳۸ میلادی) از اشراف و بزرگان حمایت کرد و شهر را به اختیار آنان واگذار کرد. متن نوشته تاسیتوس که در گذشته از آن یاد کردیم نیز حاکی از این امر است.^{۳۰۲} بر سکه‌های تترادرهم tétradrachme سالهای ۲۰-۲۵ میلادی، اردوان به صورت نشسته و ژنی gēni مظهر خداوندی سلوکیان ایستاده تصویر شده‌اند و مردی با لباس پارتی در برابر او زانو زده است. این تصویر نشانه تابعیت سلوکیه از اردوان است.^{۳۰۳} ولی هنگامی که دیپلماسی روم برتری یافت و تیرداد بر تخت شاهی نشست، حقوق پولیسها را احیا کرد. مکدوئل چنین پنداشت که پس از تیرداد و پایان نفوذ رومیان «عناصر محلی» و بدیگر سخن اهالی بومی سلوکیه یا یرتها زمام امور شهر را در دست گرفتند.^{۳۰۴} ولی دبوویز N. C. Debevoise بحق این پندار را نادرست نامید^{۳۰۵} و یادآور شد که تاسیتوس روشنی تمام بیان داشت که پس از تیرداد سه گروه زمام امور را در دست گرفتند. این سه گروه عبارت بودند از یونانیان، بزرگان و هواداران روم. شاید بتوان «عناصر محلی» را در گروه هواداران روم مشاهده کرد. حال آن که دبوویز در این نکته نیز ابراز شک و تردید کرده است.

مفهوم اصلی شورش سلوکیه و وضع ناآرام شهر را می‌توان روشن نمود. ولی این کار تنها در صورتی میسر است که مبرزه طبقاتی سهمگینی که به روزگار پارتیان شهر را به لرزه افکند از نظر دور نماند. مبارزه طبقاتی در این شهر برده‌داران فزونی یافت. سبب نیز آن بود که جامعه فوقانی اشراف که با شورای بزرگان و اشراف حاکم (boulè) در ارتباط بودند، با قشرهای وسیعتر جامعه از در دشمنی و خصومت درآمدند. این قشرها به طبقه برده‌داران و استثمارگران تعلق داشتند. ولی از اهمیت

302- Tacitus. *Annales*, VI, 42; XI, 9.303- R. H. McDowell. *Coins from Seleucia*, p. 224.

(سکه‌های سالهای ۲۱/۲۰ و ۲۴/۲۳ و ۲۵/۲۴).

۳۰۴- همانجا، ص ۲۲۵

305- N. C. Debevoise. *A Political History of Parthia*, p. 16

سیاسی برخوردار نگشتند. این قشر وسیعتر که از همان طبقه بود و عنوان «مردم» سلوکیه را داشت. افرادی دارای حقوق کامل و عضو ecclesia (شورای خلق در پولیسهای دموکراتیک - مترجم) بودند. افراد این قشر، از اهالی مرفه شهر تشکیل می شدند و از دیدگاه قومی، مردمی محلی و بدیگر سخن پارتی و آرامی بودند. سیاست روم سبب بروز اختلاف و مبارزه میان این گروهها شد. مدعیان متعدد تاج و تخت پارت از این اختلاف بهره می جستند. در ضمن مبارزه، خود حاصل تضادهای عمیق طبقاتی در جامعه برده داری بود که در این دوره خود را بروشنی شناساند و عرصه کرد.

جهت کلی سیاست دولت پارت در مورد شهرها را می توان تلاش در طریق تابعیت شهرها از شاه نامید. شهرهای دارای شیوه اداره پولیسی گرفتار تضادهای درونی و مبارزه شدید طبقاتی بودند که اغلب با التجا و توسل به شاه حل و فصل می شد. شاه نیز فرصت را برای مداخله و اعمال قدرت در شهرها از دست نمی داد. در دوران ساسانی از خودمختاری شهرها و شیوه اداره پولیسی آنها اثری نمی بینیم. به روزگار ساسانیان همه شهرها زیر فرمان و قدرت شاهان قرار داشتند. این نکته که شهرها رفته رفته به تابعیت شاهان درآمدند و زمینه برای مداخله شاهان در امور شهرها فراهم آمد، خود واقعیتی است. نوشته های یونانی شوش و نامه منقوش اردوان سوم به شهر مذکور، مؤید این واقعیت است.

۹

نامه اردوان سوم به اهالی شوش

ماخذ مربوط به تاریخ ایران در روزگار پارتیان بسیار اندك است. در چنین اوضاع و احوال متن نامه‌ای که در خرابه‌های شوش کشف گردید و در سال ۱۹۳۲ از سوی فرانتس کومون F. Cumont انتشار یافت بسیار جالب توجه است. این نامه که به زبان یونانی است و محفوظ مانده است، بر روی قطعه سنگی از مرمر خاکستری رنگ نقر گردیده است و اکنون در موزه لوور پاریس نگهداری می‌شود^{۳۰۶}.

این سنگنبشته حاوی نامه اردوان سوم پادشاه پارت است که در سالهای ۲۱-۲۲ میلادی خطاب به اهالی شوش نوشته شده است. در این نامه دوشخصیت بنام آنتیوخوس و فرهاد، بزرگان و مسئولان (archontes) و نیز اهالی شهر شوش مخاطب قرار گرفته‌اند. نامه با درود بر آنها آغاز شده است. اردوان در این نام انتخاب مجدد بزرگان مشول (archontes) را از افراد شایسته مورد تأیید قرارداد و

306- F. Cumont *Une lettre du roi Artaban III*, P. 238-240- C. B. Welles. *Royal correspondence in the hellenistic period*, p. 299-300.

لغو قانون مربوط به سه سال فاصله میان انتخاب نخستین و انتخاب مجدد را مجاز دانست. انتخاب پی در پی مسئولان دو سه سال در شوش که همانند دیگر شهرهای هلنیستی به صورت قانون درآمده بود، ملغی اعلام شد. تخته سنگ مرمر که نوشته بر آن نقر گردید برای نصب بر پایه مجسمه گستیای Gestay تهیه شده بود که تاریخ آن سالهای ۲۵-۲۶ میلادی بوده است.^{۳۰۷} در مورد تدارك نصب این سنگنبشته با اطمینان خاطر می توان گفت که شوش بخشی از سرزمین ایران اشکانی بود و صورت ساتراپ نشین داشت. دست کم به هنگام پادشاهی فرهاد چهارم و اردوان سوم این نکته در مآخذ و منابع متعدد تأیید گردید.

آنتیوخوس و فرهاد «که در شوش اقامت داشتند» نخستین کسانی بودند که از سوی شاه مخاطب قرار گرفتند. اینان جزء مسئولان (archontes) شهر که عنوانشان پس از نام آنها آمده است نبودند. ولی در شهر مقام و اعتباری فراوان داشتند. چنین بنظر می رسد که آنتیوخوس épistate و بدیگر سخن نماینده قدرت حاکمه شاه و ناظر بر امور شهری و اداری شوش بود. این مقام از روزگار سلوکیان برجا بود. و اما شخصیت دوم مورد خطاب - فرهاد - استراتگوس stratég (فرمانده پادگان) یا ساتراپ شوش به شمار می رفت. بویژه آن که وی نامی ایرانی داشت. بدرستی این شخص را همان فرهادی دانسته اند که در دوران اردوان سوم دارای «مقامی شامخ» بود. به سال ۳۶ میلادی هنگامی که تیرداد سوم تاج و تخت شاهی را به چنگ آورد، همین فرهاد به همراهی دیگر «قدرتمندان» «Viros Praepollentes» از وی پشتیبانی نکرد و در مراسم تاجگذاری وی حضور نیافت. فرهاد به همراهی گروهی دیگر از بزرگان اردوان را که در هیرکان بسر می برد به مقابله با تیرداد فراخواند و از وی خواست که دوباره تاج و تخت را به چنگ آورد. این کار نیز از سوی اردوان تحقق پذیرفت. زبان یونانی این سنگنبشته بعضی از پژوهندگان را بر این عقیده واداشت که زبان رسمی و اداری اشکانیان را یونانی بدانند.^{۳۰۸} تا حدود کمی می توان با این نظر موافقت نمود. نمی توان رواج زبان یونانی را در سرزمین پارت انکار کرد. ولی در ضمن این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که از دوره اشکانیان آثار متعددی به زبان و خط آرامی و زبان پهلوی (پهلوی شمال غرب) همراه با

307- F. Cumont. *Une lettre du roi Artaban III*, p. 244-246.

۳۰۸- همانجا، ص ۲۵۰-۲۵۱.

اندیشه‌نگاریهای آرامی برجا مانده است. پوست نبشته‌های اورامان^{۳۰۹} و نیز اسناد بدست آمده از سوی هیأت اعزامی به رهبری م. ی. ماسون در ناحیه نسای قدیم را باید از زمره این آثار دانست^{۳۱۰}. تاکنون بخشی از این اسناد آرامی انتشار یافته‌اند. بخش دیگر این اسناد که کمتر و شامل یک هزار «Ostrak» است، هنوز در معرض پژوهش و انتشار قرار نگرفته‌اند^{۳۱۱}.

نوشته اردوان ویدیگر سخن پیام او به شوش، به زبان یونانی است. زیرا پیام مربوط به شهری است که دارای تعداد قابل ملاحظه‌ای مهاجرنشین یونانی - مقدونی بود. شوش همانند شهرهای یونانی از حقوق پولیسها برخوردار می‌گشت و شورای بزرگان و اشراف (boulê) در امور شهر تصمیم می‌گرفت. از این رو واضح و روشن است که پیام مذکور چرا به زبان یونانی نوشته شده است. اسامی بعضی از اهالی شوش که نامشان در سنگنبشته آمده یونانی است. گرچه در قفای آنان نمایندگان مختلطی از اهالی یونانی - مقدونی - ایرانی وجود داشتند.

تاریخ نامه اردوان که در آغاز نامه آمده است، طبق گاهنامه اشکانی مورد قبول دبیرخانه شاهی است. ولی در متن نامه تاریخهایی مربوط به زمان انتخاب گستیای و دیگر حوادث شهر آمده است که همه یونانی و مبتنی بر گاهنامه سلوکی است. آغاز این گاهنامه را سال ۳۱۲ پیش از میلاد دانسته‌اند^{۳۱۲}. گاه‌شماری شاهی اشکانی، گاه‌شماری رسمی دولتی محسوب می‌شد. ولی در شهرها همچنان گاه‌شماری سلوکی برقرار بود. گمان بسیاری رود شکایتی که از شوش برای اردوان فرستاده شد، بنا بر معمول شهر، دارای تاریخ سلوکی بوده است. بدین جهت پاسخ دبیرخانه شاهی در آغاز طبق معمول دارای تاریخ اشکانی بود. ولی تصمیمات و دستورهای شاه طبق تاریخ موجود در شکایتنامه بر مبنای گاه‌شماری سلوکی ارائه شد.

نامه حاوی مطالب بسیار جالبی است که نقش مردم و درست‌تر گفته شود

309- H. v. Nyberg, *The Pahlavi Documents from Avroman*, p. 208.

۳۱۰- ای. م. دیاکونوف، م. م. دیاکونوف، و. آ. لیفشیتس، م. ی. ماسون. اسناد مالیاتی پارت سده دوم پیش از میلاد، بدست آمده از نسا، ۱۹۵۱.

۳۱۱- ای. وینیکوف. «پیرامون زمان آثار بدست آمده از نسا». بیک تاریخ باستان، ۱۹۵۴، شماره ۲، ص

۱۱۵.

312- R. A. Parker and W. H. Dubbstein *Babylonian Chronology* Chicago, 1942, p. 18.

مجمع مردمی را روشن می‌سازد. با وجود مخالفتی که نسبت به انتخاب گستیای در شورای بزرگان (boulê) طی سه سال دوم ابراز شده بود، مجمع مردمی یا مجمع شهری «پولیس» (i de polis) اصرار ورزید که دوباره گستیای مقام خزانه‌داری شهر را برعهده گیرد. از این نکته می‌توان دریافت که در شهرهای هلنی شده ایران در اوایل عصر میلادی، مردم شهری تنها به تأیید ساده نمایندگان پیشنهاد شده از سوی شورای بزرگان بسنده نمی‌کردند. بلکه از حقوق پیشین مجمع مردمی (ecclesia) بهره می‌جستند. همین وضع در مورد شهر سلوکیه نیز صادق است. استقلال و خودمختاری مردم از سوی تاسیتوس به شرح آمده است که پیشتر از نظر خوانندگان گذشت. اردوان سوم بطور موقت توانست زمام امور سلوکیه را به شورای بزرگان (boulê) که سیصد عضو داشت بسپارد. ولی تیرداد بسرعت وضع را به حالت پیشین درآورد و اداره شهر را به «مجمع مردمی - مجمع شهری» سپرد.

در متن سنگنبشته، پس از شخصیتهای نامبرده، مسئولان و سپس اهالی شهر مخاطب قرار گرفته‌اند. بنظر می‌رسد که مقصود از مسئولان (archontes) آن دسته از نمایندگان شهر بوده‌اند که حق اداره امور آن را داشتند. در شوش فرمانده پادگان یا ساتراپ (stratêg) و نیز خزانه‌دار مخصوص که با عنوان (Otamias) آمده نیز از زمره مسئولان بودند.^{۳۳}

واژه tamieion به مفهوم خزانه و خزانه دولتی آمده است. درباره گستیای چنین آمده است که او سرپرستی و یا «فرماندهی» خزانه‌داری را برعهده داشت (سطر سوم متن سنگنبشته)^{۳۴}.

مسئولان برای مدت يك سال انتخاب می‌شدند. در عهد رومیان ثروت و دارایی شرط لازم برای گزینش چنین کسانی بود. «مطالعه» و «بازرسی» وضع نامزدهای این مقام، در درجه نخست متوجه ثروت و دارایی وی می‌شد. بنا به نوشته تاسیتوس، شورای بزرگان (boulê) سلوکیه از سیصد عضو تشکیل می‌شد که انتخابشان منوط به «حدود ثروت و دارایی و خردشان» (opibus aut sapientia) بود. کومون در این نوشته به واژه «خرد» نامزدها توجه فراوان مبذول داشت. وی بر این عقیده است که برخورداری از حداقل فرهنگ هلنیستی شرط

313-F. Cumont. Une lettre du roi Artaban III, p. 256.

۳۱۴- همانجا، ص ۲۴۰.

لازم برای گزینش بود.

در شوش رسیدگی به وضع نامزدها dokimasia امری معمول و رایج به شمار می‌رفت (سطر نهم متن)^{۳۱۵}. هرگاه عمل شخص منتخب در شورای مسئولان دور از «حقیقت» و عدالت تشخیص داده می‌شد، از نظر قانونی مورد مؤاخذه قرار می‌گرفت (سطر دوازدهم)^{۳۱۶}. بر مبنای متن سنگنبشته مذکور می‌توان به جرأت گفت که انتخاب مجدد نامزد مزبور در شوش آنهم پس از سه سال وقفه، طبق مقررات شهری و شهرداری صورت گرفت (سطر دهم)^{۳۱۷}.

معلوم گردید که نخستین سدهٔ میلادی در استانهای روم احراز مناصب برپایهٔ نوارث بود. در شهرها مقامهای رسمی از جمله داوری و کلانتری دایمی بود و از طریق ارث به اعضای خانواده منتقل می‌گردید. این گونه ثبات مقام، بی‌گمان با وضع اقتصادی و مالی و خانوادهٔ او مربوط می‌شد. در متن سنگنبشته آمده است که پدر گستیای خود، کار تأیید گزینش و انتصاب فرزند را برعهده گرفت. پدر گستیای که نامش دمتری ایساگوگ Demetri Isagog بود، مقامی رسمی نداشت. دست‌کم در متن سنگنبشته هیچ نشانه‌ای از مقام رسمی او نیست. ولی این نکته که بویژه همین عامل نگارش متن نامهٔ مذکور بوده است، نشان می‌دهد که وی ثروت بسیار داشت. همین مطلب در مورد فرزندش گستیای نیز صادق است. وی به سبب همین دارایی امکان یافت در شهر مقام و اعتبار فراوان کسب کند.

از دیدگاه اردوان مداخله در امور شهر شوش حایز اهمیت فراوان بود. این نکته که برای حل مسئلهٔ مورد اختلاف از اعتبار اردوان استفاده شد، حایز اهمیتی بسزا است. اردوان با ارسال پیام خواست تا قدرت و اعتبار شاه را بنمایاند. جا دارد این اقدام اردوان با اعمال او در مورد شهر سلوکیه مقایسه شود. جهت کلی سیاست اردوان در مورد شهرها آن بود که خودمختاری شهرها را از میان بردارد و شهرها را تمام و کمال تابع خود کند. در سلوکیه سیصد عضو شورای بزرگان بر مبنای حکومت اشرافی فعالیت مردم را محدود کردند. شاه نیز چنین می‌خواست. ولی تیرداد با شتاب محدودیت حقوق شهری را ملغی اعلام کرد. اردوان خود خواستار انتخاب

۳۱۵- همانجا، ص ۲۴۲.

۳۱۶- همانجا، ص ۲۴۳.

۳۱۷- همانجا، ص ۲۴۲.

مجدد گستیای بود. زیرا گستیای در طریق تحکیم موقعیت طبقه فوقانی جامعه شهر و اشراف عالیرتبه آن تلاش می کرد. *ecclesia* که مجمع وسیع شهری به شمار می رفت، تعدادی از نمایندگان مستقیم گروه تولیدکنندگان شهر را در درون خود جای می داد و در مواقع لازم ابتکاری از خود به ظهور می رسانید. ثروتمندترین و قدرتمندترین افراد از طبقه فوقانی اشراف اداره امور شهر را برعهده داشتند. شاه با تکیه بر این گروه می کوشید تا مالیات بیشتری بدست آورد.

مسئله خودمختاری شهرهایی که شیوه اداره هلنیستی در آنها حکمفرما بود و نیز ادامه این خودمختاری در روزگار فرمانروایی شاهان پارتی تا اندازه ای برپایه اسناد موجود روشن و مشخص شده است. گرچه فرماندهان ویا حکام *épistatés* از جانب شاه بر شهرها فرمان راندند و از اختیارات فراوان برخوردار بودند، با این همه شهرها تا اندازه معینی خودمختاری و استقلال داشتند.

اردوان سوم در پیام خود به اهالی شوش الغاء قوانین هلنیستی شهر را از مجموعه قوانین شهری مورد تصویب قرار داد و بر آن صحه گذارد. نفس ارسال پیام از دبیرخانه شاهی به اهالی شهر و تصمیم شاه در زمینه الغاء قوانین، مؤید آن است که خودمختاری شهرها سخت او را آزار می داد. این خودمختاری از طریق وضع قوانین و مقررات جدید، لغو گردید.

جدا شدن سلوکیه از حیطه نفوذ اردوان و مقاومت طولانی شهر در برابر وی، خود نمودار بروز فرایند خاصی است که در شهر جریان داشت. تاسیتوس می نویسد که تعادل درونی و اتحاد مردم شهر سبب شد که بتوانند در برابر «پارتیان» پایداری کنند^{۳۱۸}. شاید این اتحاد پدیده ای موقت و با شرایط اقتصادی همراه بود که توانست تا مدتی از شدت مبارزه طبقات بکاهد. ولی مورخ بزرگ لاتینی، اتحاد صلح آمیز مذکور را به گونه ای تصویر کرد که ممکن است به طریق دیگری نیز آن را مورد تفسیر قرار داد. احتمال می رود اتحاد مذکور حاصل پیروزی و تفوق خواستهای توده های وسیع شهر و نمایندگان مجمع شهری *ecclesia* بر منافع و مطامع تنگ و محدود گروه فوقانی اشراف باشد. گروه مذکور برابر نیروی تولیدکنندگان که بخشی از آنها در زندگی اجتماعی شهر دخالت داشتند، ناگزیر از تسلیم و تمکین

شدند. طبقه فوقانی شهر خود را با حاکمیت پارتیان مربوط و وابسته کرده بود. شاهنشاه می‌توانست بدانها متکی باشد. ولی درباره قشرهای وسیع اهالی و تولیدکنندگان شهری می‌توان گفت که اینان طرفدار خودمختاری بودند. زیرا خودمختاری امتیازهایی برای این گروه پدید می‌آورد. از این رو نمی‌خواستند از خودمختاری محروم گردند. مجمع وسیع شهری *ecclesia* می‌توانست شخصیت‌های مورد نظر خود را به عنوان صاحبان مناصب شهری برگزیند و از آنها حمایت کند. این نیز تضمین‌هایی برای بهبود اوضاع پدید می‌آورد. ولی این بهبود تنها گروه‌های معینی را شامل می‌گردید. شهرهای سلوکی و خودمختاری آنها، در روزگار پارتیان پاسخگوی منافع دولت نبود. مقاومت شهرها در عصر پارتیان نموداری از تلاش و کوشش شاهان در زمینه تابع کردن شهرها بود. شهرسازی عهد ساسانی، پدیده‌ای نو و تمام و کمال جدا از گذشته است. شهرهای ساسانی مظاهری از تقسیم مجدد کار و مرحله تازه‌ای از این امر به شمار می‌رفتند.

احداث شهرهای سلوکی، نمونه‌هایی از وجود نظام برده‌داری بود که سلوکیان بر آن تکیه داشتند. شهرها و خودمختاری پولیسی آنها انعکاسی ضعیف از دولت - شهر به شمار می‌رفتند. احداث شهرهای ساسانی در آغاز از طریق جذب اسیران جنگی و نوع جدید بهره‌کشی از نیروی کار که خاص مرحله فتودالی و مورد نیاز آن بود، تحقق پذیرفت. شهرهای کهن با سازمانها و راه و رسم قدیمی، طریق زوال پیمودند. شهرهای جدید که از سوی ساسانیان احداث و یا تجدید بنا می‌شدند، وابسته شاه بودند. این شهرها سازمان «هلنیستی» خودمختار و «پولیسی» خود را از دست می‌دادند تا به صورت بخش و تابعی از کشور و دولت جدید ایران درآیند^{۳۱۹}.

۳۱۹- بخاطر اظهار نظرهای ارزنده آکادمیسین و. و. استرووه پیرامون بخش مربوط به نظام اجتماعی پارت، نگارنده مرتب قدردانی و امتنان خویش را ابراز می‌دارد.

بخش دوّم

ایران در سده‌های سوم - پنجم میلادی

و شهرهای آن

مآخذ مربوط به تاریخ ایران در سده‌های سوم - پنجم میلادی

در پژوهشهای پیشین نگارنده، مآخذ مربوط به تاریخ ایران در اوایل سده‌های میانه مورد مطالعه وسیع و بررسیهای کافی قرار گرفته است. از این رو بخش بزرگی از منابعی که طی این پژوهش از آنها استفاده شده است در بخشهای مربوطه به صورت تحلیلی ارائه نشده‌اند. ولی پیرامون تاریخ ایران در سده‌های سوم - پنجم میلادی از تعداد قابل ملاحظه‌ای مآخذ و منابع جدید استفاده شده است که تحلیل آنها ضرور می‌نماید. اسناد رسمی بسیار ارزشمند از جمله نوشته‌های متعلق به نخستین شاهان ساسانی و بزرگان و موبدان به خط و زبان پهلوی، از سلسله منابع و مآخذ مذکورند. این نوشته‌ها جهات و جوانب زندگی اجتماعی و امور دولتی جامعه را روشن و معلوم می‌دارند. حال آن که از دیگر مآخذ نمی‌توان به حریم مورد نظر راه یافت. جا دارد سنگنبشته‌هایی که بتازگی بر دیوارهای «کعبه زرتشت» کشف شده‌اند و از روزگار شاپور اول به زبانهای یونانی و پهلوی برجای مانده‌اند، با دقت فراوان مورد بررسی قرار گیرند. مآخذ ویژه و بسیار ارزنده‌ای چون «کار نامگ» و «شهرستانهای ایران» شایسته مطالعه دقیقی است. در زمینه

بررسی تاریخچه اوضاع داخلی ایران، مطالعه مجموعه قوانین مائیکان و مقایسه آن با مجموعه قوانین سریانی بختیشوع حایز اهمیتی بسزا است. زیرا این آثار حقوقی مأخذ و منبعی مشترک داشته‌اند. مقابله و بررسی این دو مجموعه ما را در حل مسئله ظهور مناسبات فئودالی تا اندازه‌ای یاری می‌کند.

رویدادنامه سریانی کرخ بیت سلوک در هر دو بخش عمده نخست و دوم کتاب مورد استفاده قرار گرفته است. در ضمن رابطه این رویدادنامه با دیگر مأخذ سریانی از جمله رویدادنامه ادیابنه که آگهیهای گرانبهائی در این پژوهش از آن بدست آمده است، معلوم و مشخص گردیده است. آثار سریانی پیرامون شرح احوال قدیسان که در آینده از آن سخن خواهیم داشت، به سبب جهت خاصی که دارند، باید ضمن برخوردی انتقادی مورد مطالعه و بررسی قرار گیرند.

۲

آثار و نوشته‌های موجود به زبان پهلوی (پهلوی نامه‌ها)

در میان مآخذ مربوط به تاریخچه شهرهای ایران در اوایل سده‌های میانه، نوشته‌های پهلوی دارای مقام و اهمیت خاصی است. شماره این نوشته‌ها اندک است. ولی برخی نوشته‌ها دارای سطور فراوانی هستند. مطالعه این سطور، دست یافتن به نتایج تازه‌ای را ممکن می‌سازند. بیشتر نوشته‌های مذکور متعلق به شاهنشاهان ساسانی هستند. برخی از نوشته‌های پهلوی نیز از آن موبدان‌اند.

چنان‌که پیشتر اشاره شد در مورد روزگار پارتیان باید به رواج زبان یونانی توجه داشت. حال آن‌که زبان یونانی نتوانست عرصه را بر زبان پهلوی پارتی (پهلویگ) تنگ کند. گوتارزس اشکانی فرمان داد تا در زیر تصویرش نوشته کوتاهی به زبان یونانی نقر کنند. اسناد اورامان که به سده نخست پیش از میلاد تعلق دارند، به زبان یونانی نوشته شده‌اند. ولی در میان آنها اسنادی به زبان پهلوی نیز دیده می‌شوند. سرانجام باید از اسناد بسیار جالب دو زبانی ارمازا Armaza یاد کرد که متعلق به سده دوم میلادی است. این اسناد به زبانه‌های یونانی و پهلوی نوشته

شده‌اند.^۱ در این اسناد از عنوان پتیخش Petiahch» (بیدخش) نماینده شاه پارت در گرجستان سخن رفته است.

در زیر تصویرهای شاهان ساسانی بر صخره‌ها نیز نوشته‌های کوتاهی به دو زبان یونانی و پهلوی دیده می‌شود. نوشته زیر تصویر اردشیر اول بر صخره نقش رستم به سه زبان یونانی، پهلویک (پهلوی شمال غرب، پارتی) و پارسیگ (پهلوی جنوب غرب، ساسانی) است.^۲ در مورد تصویر شاپور اول در نقش رجب نیز همین رسم برقرار بود.^۳ ولی این رسم در روزگار ساسانیان مدتی دراز پایدار نماند. در نوشته‌های شاهان ساسانی، زبان یونانی بی آن که اثری از خود برجای گذارد، محو شد. در نوشته‌های موبد کرتیر نیز اثری از نوشته یونانی نمی‌یابیم.

می‌دانیم اردوان سوم پادشاه اشکانی اهالی شوش را طی نامه‌ای به زبان یونانی مخاطب قرار داد. نمایندگان شهر و سازمان پولیسی آن که با مهاجران یونانی - مقدونی در ارتباط بودند و همراه با شورای بزرگان boulê و مجمع شهری ecdécia آداب و سنن و نیز خط و کتابت یونانی را همچنان محفوظ می‌داشتند، نامه‌های خود به شاه را نیز به زبان و خط یونانی می‌نوشتند.

رسم نگارش نامه به زبان و خط یونانی به عنوان زبان رسمی، از عهد سرداران اسکندر آغاز گردید. در روزگار اشکانیان کتیبه‌ها به دو زبان یونانی و پارتی بود. در سده سوم میلادی چون دیگر اثری از استقلال و خودمختاری شهرهای یونانی - مقدونی وجود نداشت و اهالی یونانی این شهرها در مردم محلی مستحیل شده بودند، بنابراین در زبان یونانی نیز تزلزلی شدید پدید آمد.

در روزگار نخستین شاهان ساسانی آداب و رسوم پذیرفته شده از سوی اشکانیان تنها برای مدتی کوتاه می‌توانست قابل دوام باشد. اشکانیان یا شهرهایی تازه بنا نکردند و یا این که اگر شهرهایی بنا کردند، تعدادشان بسیار اندک بود. از این رو آداب و رسوم یونانی - مقدونی در شهرهای قدیمی همچنان باقی و پایدار بود و شهرهایی چون سلوکیه از «پارت» جدا و خودمختار بود. شاهان اشکانی ناگزیر در برابر یونانیان به گذشتهایی تن در می‌دادند. ولی در روزگار ساسانیان، شهرها

۱- گ. تسرتلی Tzereteli اسناد دوزبانی ارمانا. تملیس، ۱۹۴۱، ص ۱۷۲.

2- E. Herzfeld. *Pakult*, 1, s 84

۳- همانجا، ص ۸۶.

خودمختاری و استقلال خود را از دست دادند و بموازات آن زبان یونانی نیز زایل گردید. به احتمال بسیار می‌توان این امر را به روزگار پادشاهی شاپور اول مربوط دانست. در کتیبه کوتاه شاپور اول در نقش رجب، نوشته یونانی محفوظ مانده است. هدف این نوشته که در پای تصویر شاپور اول نقر گردید، بالا بردن شوکت و افتخار شاه بود. از این رو همراه با نوشته‌های پهلوی پارسی و ساسانی، نوشته‌ای نیز به خط و زبان یونانی وجود دارد.^۴

ولی این وضع در کتیبه دیگر شاپور اول در حاجی آباد برقرار نماند. در این کتیبه از نیرو و مهارت شاه در تیراندازی که بزرگان و دیگر کسان شاهد و ناظر آن بودند، سخن رفته است.^۵ به عقیده نگارنده هرگاه تیراندازی شاه حادثه‌ای محسوب می‌شد که بخاطر آن کتیبه‌ای بزرگ پدید آید، پس آنگاه نباید حادثه مذکور را امری تصادفی پنداشت. این حادثه را می‌توان با جشن و سرور مرسوم تیگران که ابوریحان بیرونی پیرامون آن مطالبی ارائه کرده است، مقایسه نمود. این جشن در استانهای مختلف ایران برگزار می‌شد. از جمله در رویدادنامه سربانی مشیحازها MeshihaZeha پیرامون برگزاری این جشن در ادیابنه طی سده‌های دوم و سوم میلادی مطالبی ارائه شده است. تیری که شاپور پرتاب کرد یادآور تیری بود که آرش کمانگیر به بهای جان خود انداخت و قربانی همان تیر شد. شاه نیز چنین کرد. ولی زنده ماند. تنها تیر پرتاب شده او یادآور ماجرای آرش بود. به اعتقاد نگارنده می‌توان مفهوم و هدف کتیبه را مورد تفسیر قرار داد. ماجرای جشن تیگران از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

این کتیبه شاپور به هر دو زبان و خط پهلوی شمال غرب و جنوب غرب نوشته شده است.^۶ این نکته خود مؤید آن است که استانهای پارسی اهمیت خود را از دست ندادند و نخستین شاهان ساسانی ناگزیر از بذل توجه نسبت به پارتیان بودند. از این رو ارتباط با خط و زبان پهلوی پارسی همچنان محفوظ ماند.

هم در کتیبه شاپور اول در حاجی آباد و هم در کتیبه بزرگ و مشروح نرسه (نرسی)، هر دو خط پهلویگ و پارسیگ ارائه شده است.^۷ نسبت عناصر پارسی و

4- E Herzfeld. *Paikuli*, I, s.86.

۵- همانجا، ص ۸۷، ۸۹.

۷- همانجا، ص ۹۴-۱۱۹.

۶- همانجا.

پارسی در دستگاه دولت را می‌توان از سطرهای سوم و چهارم و سی و پنجم کتیبه دریافت. در این سطور مقامها و مناصب مختلف بزرگان آمده است. در این فهرست نازلترین مقام «وزورگ Vazourg» و «آزات Azat» است. مقام «وزورگ - بزرگ» بنابر اندیشه‌نگاری به صورت «rban» آمده است که به معنای «بزرگ» و «کبیر» است. و اما «آزات» همان واژه «آزاد» است. پس از عنوان «آزاتان - آزادان» واژه‌های «پارسان و پارتوان» (پارسها و پارتها) آمده است. در این فهرست که بر مبنای سلسله مراتب تدوین شده است، پارسها مقدم بر پارتها عنوان شده‌اند. در این کتیبه از پارسها و پارتها، سپاهیان مورد نظر است و مقصود، اهالی و مردم در مفهوم کلی و عام نیست. زیرا کم اهمیت‌ترین نقش به این گروه داده شده است. سپاه همه دشواریهای جنگ را به همراه شاه متحمل می‌گشت و نیز در جشنهای پیروزی به افتخار شاه شرکت می‌نمود.

متون کتیبه‌ها از نظر مضمون دارای ارزش واحدی نیستند. برخی از کتیبه‌ها تنها معرف شخصیهایی هستند که تصویرشان بر صخره نقر گردیده است. از آن جمله‌اند کتیبه سه زبانی اردشیر اول در نقش رستم، کتیبه سه زبانی شاپور اول در نقش رجب، کتیبه دوزبانی شاپور اول در شاپور، کتیبه شاپور دوم در شاپور و کتیبه شاپور سوم در طاق بستان. در برخی از این سنگنبشته‌ها جز از نام و عنوان شخص شاه، بنابر معمول نام و عنوان پدر و نیای شاه نیز آمده است.

دیگر نوشته‌ها امکان می‌دهند نتایجی پیرامون اوضاع داخلی ایران بدست آید. این نوشته‌ها شامل فهرستهایی از شخصیهایی عالیرتبه و سلسله مراتب طبقه حاکم و عناوین نظامی است. این گونه مدارک در روشن شدن اطلاعات بدست آمده از روایتها، تسهیلاتی فراهم می‌آورد.

کتیبه شاپور اول که به سال ۱۹۳۶ در تخت جمشید نزدیک آرامگاه شاهنشاهان هخامنشی بر دیوار پرستشگاهی معروف به «کعبه زرتشت» کشف گردید دارای مضمون تاریخی پراهمیتی است این کتیبه که نخستین بار از سوی اشپرنگلینگ Sprengling انتشار یافت به دوزبان یونانی و پهلوی است. ولی اظهار نظری پیرامون این کتیبه مقرون به حقیقت نبوده است. اشپرنگلینگ عقیده داشت که این کتیبه به مناسبت تاجگذاری نرسه (۳۰۲-۲۹۴ میلادی) تدوین و پرداخته شده

است.^۸ حال آن که سنگنبشته مذکور مربوط به زمان شاپور اول است و در آن از پیروزیهای وی به هنگام لشکرکشی و تصرف استانهای رومی سخن رفته است. جهات کلی این سنگنبشته تا اندازه‌ای کتیبه داریوش اول بر صخره بهیستون (بیستون) را در خاطر زنده می‌کند. زیرا در آن شرحی کلی پیرامون فعالیت‌های شاپور ارائه شده است. قسمت‌هایی از این کتیبه سخت آسیب دیده است. از این رو قرائت متن با دشواری فراوان همراه است.

وجود متن یونانی در کتیبه سبب گردید که یونان شناسانی چون روستوفتسف Rostovtzeff و انسلین Enszlin در قرائت و تفسیر آن شرکت ورزند.^۹ خدمات دکتر هنینگ که از برجسته‌ترین متخصصان زبان و خط پهلوی است، بویژه در این زمینه بسیار بزرگ و پراهمیت است. هنینگ با خواندن متن کتیبه، تفسیری نیز در این زمینه ارائه کرد.^{۱۰} آخرین نشریه مربوط به متن کتیبه متعلق به استادانی چون هونیگمان Honigmann و ماریک Maricq است. اینان اظهار امیدواری کردند که پروفیسور هنینگ متن قرائت خود از این کتیبه را انتشار دهد. آنان در اثر خویش تحقیق پیرامون این کتیبه را پایان یافته تلقی نکردند. همه نوشته‌ها و آثاری که پیرامون این کتیبه انتشار یافت، ارزشیابیهای متعددی را سبب گردید. زیرا در بحث پیرامون مسایل مربوط به این سنگنبشته گروه کثیری از دانشمندان شرکت ورزیدند. در اثر مشترک هونیگمان و ماریک فهرست وسیعی از نوشته‌های متعدد در این زمینه ارائه شده است.^{۱۱}

8- M. Sprengling, 1) «A new pahlavi inscription.» *Amer. Journ. of semitic Languages and literatures*, t. 53, N. 2, 1937, p. 126-144; 2) «Zur Parsik-Inschrift an der «Kaaba des Zoroaster»», *Zeitschrift der Deutsch. Morgenl. Gesellschaft* t. 91, N. 3, 1937, s. 652-679.

9- M. Rostovtzeff, *Res Gestae divi Saporis and Dura*, Berytus, 1943, v. 8, t. 1, p. 23-W. Enszlin, *Zu den Kriegen des Sassaniden Schapur I*, Sitzb. d. Bayer. Akad. d. wissensch., Phil.-hist. Klasse, Jahrgang 1947, Heft 5, München, 1949, s. 92-94.

نقد و بررسی رجوع شود به:

R. Frye, *Bibliotheca Orientalis*, 1951, N. 2-3, p. 103-106

10- W.B. Henning, «The great inscription of Sapur I», *Bulletin of the school of Orient. Studies* (Univ. of London), v. IX, part. 4, 1939, p. 823-849-M. Sprengling, *American Journal of Semitic Languages* LVII, 1940, p. 330, LVIII, 1941, p. 169.

11- E. Honigmann et A. Maricq, *Recherches sur les Res Gestae divi Saporis*, Bruxelles, 1953.

نقد و بررسی رجوع شود به:

W. Hinz, *Orientalistische Literaturzeitung*, 1955, N. 3-4, S. 148-149.

متن یونانی کتیبه که تا اندازه‌ای محفوظ مانده است، تسهیلاتی را در قرائت متن پهلوی سنگنبشته که سطرهای نخستین آن بکلی ضایع شده بود، سبب گردید. این نکته که متن سنگنبشته جز از زبان و خط پهلوی به زبان و خط یونانی نیز نوشته شده، مؤید آن است که در کتیبه پیروزیهای شاپور اول بر رومیان با ابراز افتخار و مباحثات ارائه گردیده است. مضمون کتیبه می‌بایست نه تنها برای اتباع شاهنشاه بلکه برای اهالی مطیع و منقاد استانهای روم شرقی نیز که زبانشان یونانی بود، قابل استفاده و قرائت باشد. در متن کتیبه شرح لشکرکشیهای شاپور به غرب آمده است. در این لشکرکشیها، استانهای بین‌النهرین، سوریه و بخشی از آسیای صغیر که به روم تعلق داشتند ویران و از سکنه خالی شدند. در کتیبه نام لژیونهای رومی که از استانهای مختلف امپراتوری روم برای جنگ با ایران گردآوری شده بودند، آمده است. در متن از آخرین پیکاری که موجب پیروزی ایرانیان گردید با ابراز مباحثات سخن رفته است. در این پیکار سپاه رومیان و نیز والریانوس امپراتور روم به اسارت درآمدند. طبق متن سنگنبشته محل این پیکار ادسا بوده است. در متن کتیبه شاپور با احساس غرور از پیروزی خود بر دشمن «شکست ناپذیر» یاد کرده است. در متن یونانی با زبانی شرم آگین از سلاح و شکست یافتن استانهای شرقی روم سخن رفته است.

ذکر این نکته ضرور است که زبان دیگر این کتیبه، پارسی لهجه جنوب غرب ایران و خاستگاه ساسانیان است. یونکر Junker محقق والامقام این متن را قدیمترین نوشته به زبان پارسیگ دانسته است^{۱۲}. در این کتیبه اثری از خط و زبان پارتی شمال غرب که مورد قبول پارتیان بود، مشهود نیست. این نیز مؤید غلبه پارسیان و زبان و سنن آنان در سازمان دولتی جدید و نوبنیاد ساسانی است.

شاپور که با غنایم بسیار و اسیران بی‌شمار به ایران بازگشت در کتیبه خویش خبر داد که بخاطر این پیروزی بنام خود، همسران و سه فرزندش آتشکده‌ها بنا نهاد و ثروت فراوانی را فدیه موبدان کرد. این کتیبه تصویر روشنی پیرامون تقسیم کشور شاهنشاهی ساسانی به استانها و مراکز اداری بدست می‌دهد. در رأس این استانها و مراکز، اعضای خاندان شاهی، فرزندان و یا برادرانش قرار داشتند. آگهیهای این

کتیبه پیرامون وضع موبدان و هیربدان معلوم و روشن است. در این سنگنبشته رابطه دودمان ساسانی با دین حاکم در سرزمین شاهنشاهی و فدیة شاه به سود روحانیان و آتشکده‌ها معلوم و مشخص است.

متن کتیبه موبد کرتیر در نقش رجب حاکی از وضع ممتاز روحانیان و نفوذ آنان در کارهای دولتی ایران است^{۱۳}. در این کتیبه از فعالیت موبد به سود دولت در روزگار شاپور اول، هرمز اول، بهرام اول و بهرام دوم سخن رفته است. هرتسفلد درباره نام و یا عنوان کرتیر بر این عقیده است که نام مذکور عنوان و لقب افتخار آمیزی است که به صاحب عنوان داده شده است^{۱۴}. ولی آرتور کریستن سن مسئله را حل نشده می‌شمارد. وی در مورد نظر هرتسفلد مبنی بر افتخارآمیز بودن عنوان مذکور و نظری که این عنوان را مختص شخصیت‌های دارای مقام برجسته دانسته، ابراز شک و تردید کرده است^{۱۵}.

کتیبه بزرگ نرسه در پایکولی بمناسبت پیروزی او در پیکار با بهرام سوم پدید آمد. این کتیبه دارای دو متن همگون به زبان پهلوی شمال غرب و زبان پهلوی جنوب غرب است. بنابر متن کتیبه شاهنشاه مراتب شادباش نمایندگان طبقه حاکم، فرمانروایان بزرگ، شخصیت‌های برجسته دولت و روحانیان را پذیرا گردید. اسامی شخصیت‌های مختلف و ذکر عناوین آنها امکان می‌دهد که سلسله مراتب صاحبان مناصب ایران و موقعیت و اهمیت آنان در اداره امور کشور معلوم و مشخص گردد. این متن از دیدگاه روشن کردن تاریخ ایران ساسانی نیز حایز اهمیتی بسزا است. بدین روال نوشته‌های پهلوی بنابر مضمون خویش مشابه و همگون نیستند. بعضی از این نوشته‌ها سرشار از آگهی‌های تاریخی هستند و بعضی دیگر به نتیجه‌گیری پیرامون اوضاع داخلی ایران کمک می‌کنند. ارزش عمده این نوشته‌ها در واقعی بودن آنها است و نشان می‌دهد که این آثار هم از نظر زبان و هم از دیدگاه خط و کتابت با دست پارسیان به رشته تحریر کشیده شده است. ارزش این مدارک جهت بررسی دوره ساسانیان حایز اهمیت فراوان است. زیرا روایت‌های پارسی و تازی به دوره‌های بسیار متأخری تعلق دارند و در این روایات مضامین نخستین آثاری

13 E. Herzfeld, *Paikuli*, I, p. 88.

۱۴- همانجا، Glossary ص ۲۰۸.

15. A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 411.

که در دسترس راویان قرار داشتند با دگرگونی‌هایی همراه بوده‌اند. بعدها این آثار دستخوش تحریف‌هایی شدند. این نیز یکی از جهات منفی روایات مستخرجه از منابع است. زیرا خلافت عرب مهر و نشان خود را بر این آثار برجا نهاد و دگرگونی‌هایی در نوشته‌های کهن پدید آورد.

برای روشن کردن صحت و ارزش اسناد و نوشته‌های همزمان با رویدادها بهترین راه، مقابله و مقایسه آنها با آثار فرهنگ مادی است. ولی بسختی می‌توان زمان، تاریخ و محل پدید آمدن این آثار را معلوم و مشخص کرد. از مآخذ مهم دیگری که می‌توان یاد کرد، مآخذ و منابع سریانی است. ولی در ضمن نباید این نکته را از دیده دور داشت که مآخذ مذکور در محیط و توسط طبقه دیگری از جامعه ایران نوشته شده است. مدارك مزبور از این جهت حایز اهمیت‌اند که در آنها مطالبی پیرامون زندگی شهری و خواست اهالی شهرها می‌توان یافت. و اما درباره کتیبه‌ها می‌توان گفت که متون آنها تا اندازه قابل ملاحظه‌ای با طبقه حاکم، ایدئولوژی ایرانیان و منابع رسمی در ارتباط‌اند. این کتیبه‌ها جهت بررسی و شناختن اوضاع داخلی ایران و تاریخچه شهرها از اهمیت فراوان برخوردارند.

۳

شهرستانهای ایران

در مجموعه نوشته‌های موجود به زبان پهلوی جزوه کوچکی بنام «شهرستانهای ایران» وجود دارد. در این جزوه نام شهرهای ایران، اوضاع و احوالی که موجب پدید آمدن شهرهای مذکور گردید و نیز نام بنیادگزاران این شهرها ارائه شده است. وجود این جزوه به زبان پهلوی خود نمودار اهمیت شهر و شهرسازی در اوایل سده‌های میانه است. این جزوه، یگانه و منحصر به فرد نیست. زیرا بسیاری از مطالب و نوشته‌های جغرافیایی که از موسی خورنی به زبان ارمنی باقی مانده‌اند، با نوشته‌های جزوه مطابقت دارند.

در مقدمه جزوه شهرستانهای ایران چنین آمده است که شهرهای ایران در ادوار مختلف بنیان یافتند. نام فرمانروایانی (سر خدایان - Sar-khvata) که شهرهای ایران را بنا نهادند «به عنوان یادبود»، «در این کتاب ثبت گردیده است». بنظر می‌رسد بخش عمده این جزوه در سده ششم میلادی تدوین شده باشد. برخی از نامها از جمله نام شاهنشاه خسرو و دیگر نامها از جمله عناوین ترکان چون «زرکوه

اكتاگا ektaga که نماینده مشهور خاقان ترك بود در این جزوه آمده است.^{۱۶} ذکر نام منصور خلیفه عباسی (در پاراگراف ۶۱)^{۱۷} نمودار آن است که نگارش جزوه یا در عهد این خلیفه و یا اندک زمانی پس از مرگ وی کامل و انجام شده باشد. نسخه‌ای که از این جزوه تاکنون بدست ما رسیده است متعلق به سده هشتم (و حدود خلافت منصور و در سالهای ۷۵۴-۷۵۵ میلادی) است.

در جزوه شهرستانهای ایران، ایران‌شهر به چهار بخش در چهار سو تقسیم گردیده بود. چنان که می‌دانیم این تقسیم با انقسام مناطق نظامی ایران به چهار بخش انطباق داشت. در رأس هریک از این بخشها يك سپاه بد فرمان می‌راند. این اصلاحات مربوط به دوران خسرو انوشیروان بود. پیش از او فرماندهی سپاه ایران را تنها يك تن برعهده داشت که او را «ایران سپاه بد» می‌نامیدند. همه امور نظامی و جنگی زیر نظر ایران سپاه بد اداره می‌شد.

فهرست اسامی شهرهای ایران در جزوه نامبرده به ترتیب زیر است:
شهرهای شرقی، شهرهای غربی، شهرهای جنوبی و شهرهای شمالی ایران.
شهرهای شرقی ایران عبارت بودند از سمرقند، خوارزم، بلخ، مرو، توس و غیره (پاراگرافهای ۱۸-۲). شهرهای غربی عبارت بودند از شهرهای بین‌النهرین چون ادسا (الرها - Urha)، نصیین، بابل، حیره و نیز همدان و نهاوند و دیگر شهرها (پاراگرافهای ۳۳-۱۹). در بخش شهرهای جنوبی نام بسیاری شهرها از کابل (پاراگراف ۳۴) تا حمیر - Himyar (پاراگراف ۵۰) و گروهی از شهرهای عصر ساسانی (پاراگرافهای ۵۱-۵۰) آمده است. در آخرین بخش نام شهرهای شمال ایران مذکور افتاده است. ناشران جزوه بدرستی شهرهای شمال ایران را در گروه چهارم ذکر کرده‌اند و براساس متن آنها را شهرهای اتورپاتکان (کوست اتورپاتکان) نامیده‌اند. در این بخش نام گتزک در ردیف نام دیگر شهرها آمده است که آخرین آنها نام بغداد است (پاراگراف ۶۱). در میان شهرهای اتورپاتکان (آذربایجان) نام

16- *A catalogue of the provincial capitals of Eranšahr* by J. Marquart, ed. by G. Messina. Roma, 1931, p. 56

۱۷- پاراگرافهای ارائه شده بر مبنای کتاب مارکوارت است (ص ۲۳، ۱۱۴). این پاراگرافها در کلیه موارد با پاراگرافهای کتاب بلوشه زیر عنوان:

Liste géographique des villes de l'Iran par E. Blocher Recueil de travaux relatifs à la philologie et à l'archéologie égyptiennes et assyriennes. Paris. 1895. 17 année, p. 165-176.

آموی یا آمل مرکز طبرستان (مازندران نیز ذکر گردیده است. در جزوه بنای شهر مذکور به «زندیک - زندیق» و بدیگر سخن به مزدك نسبت داده شده است) (پاراگراف ۵۹). گمان بسیار می رود که این شهر پس از اعدام مزدك بنا شده باشد. بعضی از پیروان مزدك که تحت تعقیب قرار داشتند، گریختند و بدینجا آمدند و شهر مذکور را بنا نهادند و با وسعت بخشیدند.

همه بخشهای جزوه شهرستانهای ایران را نمی توان از نظر تاریخی معتبر دانست. بعضی شهرها از سوی کسانی که در جزوه از آنها یاد شده است، بنیان نیافته اند. تاریخ بنای این شهرها متعلق به دورانهای قدیمتر است. شهرهای مذکور از سوی شخصتهایی که نامشان در جزوه آمده است، بنا نشده اند، بلکه بسط و توسعه یافته اند. مکان جغرافیایی بعضی از شهرها نیز معلوم نگردیده است. سرانجام ذکر این نکته ضرور است که در همه موارد نمی توان با نحوه قرائت و استنباطهای ناشران جزوه موافقت کرد. کوتاهی جزوه، فقدان توضیح و تفصیل بیشتری را در مطالب مندرج سبب گردیده است. حال آن که توضیح بیشتر می توانست فایده هایی در پی داشته باشد. در اندکی از موارد توضیحات اضافی وجود دارد که از آن جمله است توضیح مربوط به احداث پل (پاراگراف ۱۳) در نزدیکی شهر پوشنگ از استان هرات و یا این نکته که شهر کومش (قوس - قوش) دارای پنج برج بوده است. کومش دژی بود که از سوی یزدگرد اول بنا شد. این شهر تکیه گاهی نظامی در مرزهای شمالی ایران به منظور مقابله با چول (چور) Tchols بود. در جزوه شهرستانهای ایران پیرامون شهر کومش مطلبی افسانه ای ارائه شده است مبنی بر این که گویا شهر مذکور از سوی «جادوگر بزرگ» ازی دهك بنا شده است (پاراگراف ۱۸).

با وجود بعضی نارساییها و این که جزوه شهرستانهای ایران به صورت کنونی در روزگار سلطه تازیان (سده هشتم میلادی) با دگرگونیهایی در نگارش متن همراه گشته است، مع هذا آگهیهای بدست آمده از آن بسیار ارزشمند و جالب است. بویژه آن که در بعضی موارد نوشته های این جزوه با نوشته های پهلوی و مأخذ عصر تازیان، از جمله با کار نامگ، تاریخ طبری و شاهنامه منطبق و هماهنگ است. مهم آن که بسیاری از مطالب این جزوه را می توان با نوشته های مندرج در کتاب جغرافیای موسی خورنی مقایسه کرد.

این نکته که جزوه به زبان و خط پهلوی است، خود مؤید آن است که در آغاز و شاید در سده ششم میلادی به زبان و خط پهلوی نگارش یافت و بعدها از سوی ایرانیانی که با مزدا پرستی و خط و کتابت پهلوی آشنایی داشتند کمال پذیرفت.

۴

کار نامک اردشیر پاپکان

نسخه متن پهلوی کارنامک (کارنامه اردشیر پاپکان) از جمله مأخذ مربوط به تاریخ شهرهای ایران است.

این داستان کوچک که بخش عمده آن تمام و کمال صورت افسانه دارد، به زبان پهلوی باقی مانده است. چند نسخه از این کتاب به زبان و خط پهلوی موجود است که بهترین آنها رونوشت نسخه خطی متعلق به سده هفدهم میلادی است. تاریخ نگارش متن اصلی این نسخه خطی رونوشت شده را مربوط به روزگار شاهنشاهی یزدگرد و استنساخ آن را سال ۱۰۵۴ میلادی دانسته اند.^{۱۸}

رونوشت متعلق به سده هفدهم همانند رونوشت متعلق به سده نوزدهم، هر دو نسخه خطی اتکاء دارند که در سده سیزدهم میلادی از سوی شخصی بنام رستم فرزند مهربان نگاشته شد.^{۱۹}

18- *The Kārnamē-i Arīakhsīr Pāpakān*, ed. by D.D.P. Sanjana. Bombay. 1896, P. XXIX.
(و ادامه آن: D. D. P. sanjana)

19- همانجا، p. XXXII-XXXIII- Th. Nöldeke, *Geschichte des Artachšīr-i Pāpakān. Beiträge zu der Kunde der indogermanischen Sprachen*, Bd. 4, Göttingen, 1878, p. 30-31.

در کارنامک از سه شاهنشاه ساسانی، اردشیر، شاپور اول و هرمزد اول سخن رفته است. چنین بنظر می‌رسد که تدوین کتاب در روزگار هرمزد اول به انجام رسیده باشد. ولی نمی‌توان پذیرفت که این روایت از سده سوم میلادی برجا مانده است. زیرا در متن اشتباههای تاریخی مشهود است. به عنوان نمونه در متن از خاقان ترك سخن رفته است. حال آن که ترکان اواسط سده ششم میلادی در مرزهای ایران پدیدار شدند. متن پیام پاپک به فرزند آشنا می‌نماید. مشابه این متن را در کتاب مشهور کلیله و دمنه می‌توان یافت. می‌دانیم کتاب مذکور به روزگار خسرو اول (انوشیروان) در ایران شناخته شد. گمان بسیار می‌رود نخستین متن این داستان براستی در روزگار نخستین شاهنشاهان ساسانی تدوین شده باشد. ولی احتمال می‌رود متن مذکور بعدها در سده ششم میلادی مورد تجدید نظر قرار گرفت و مطالبی بر آن افزوده گشت. ولی با این وصف نمی‌توان تاریخ نگارش داستان مذکور را پس از اوایل سده هفتم میلادی دانست.²⁰ بعضی بر این عقیده‌اند که متن مذکور متعلق به روزگار فرمانروایی تازیان است.²¹ نولدکه معتقد است که نگارش متن داستان در روزگار خسرو دوم (پرویز) به انجام رسید.

چون ترکان بالغ بر سیصد سال از موقفی حاکم برخوردار بودند، بنابراین احتمال می‌رود در روزگاران متأخر رونویسی متن کتاب با تجدید نظرهایی همراه شده است. متن کارنامه در تدوین کتابی زیر عنوان رنجهای گریگوری و ریپسیمه Ripsimé که اواخر سده هشتم میلادی از زبان ارمنی به یونانی برگردانده شد، مورد استفاده قرار گرفت. ابن ندیم مؤلف الفهرست نیز کتاب کارنامه را می‌شناخت. در الفهرست چنین آمده است که حدود سال ۲۰۰ هجری «کتاب سیره اردشیر» به صورت منظوم به عربی ترجمه شد. ولی در الفهرست جز از نام «کتاب سیره اردشیر» از کتاب دیگری زیر عنوان «کتاب الکرامج فی سیره انوشیروان» یاد شده است که گمان می‌رود عاری از خطا نباشد.²²

20- Th. Nöldeke. *Geschichte des Artachšīr-i Pāpakān*, p. 23-24. D D P. Sanjana, P.1.

21- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 58.

22- *Kitab al-Fihrist* ed. G. Flügel, Bd. I. Leipzig, 1871, p. 119, 305. -Th. Nöldeke. *Geschichte des Artachšīr-i Pāpakān*, p 24-25. *Acta sanctorum*, Septembru 30, p. 321

رنجهای گریگوری و ریپسیمه

■ مؤلف نام این کتاب را به صورت «الکرامج فی سیره انوشیروان» آورده است. در ترجمه فرانسوی نیز عنوان کتاب با

داستان کارنامه به مقیاسی وسیع از سوی فردوسی در کتاب شاهنامه مورد استفاده قرار گرفت. گرچه در این کتاب بعضی مطالب به گونه‌های دیگری آمده‌اند، ولی در این نکته که خطوط کلی داستان از کتاب کارنامه بوده جای شبهه و تردیدی نیست. شرح نسبتاً مبسوط متن و مطالب مشابه آن از شاهنامه توسط سنجانا ارائه شده است.^{۲۳}

نمی‌توان این نکته را از دیده دور داشت که در نوشته طبری و مطالب کارنامه شباهت بسیار وجود دارد. گرچه در نوشته‌های طبری مطالب گاه به صورتهای گونه‌گون ارائه شده‌اند. ولی این خود نشان می‌دهد که طبری تحت تأثیر مآخذ دیگری نیز قرار داشت که مطالب مندرج در مآخذ مذکور با متن کارنامه منطبق نبوده است.

در بخشهای مختلف کتاب کارنامه اردشیر پاپکان رابطه‌ای عمیق مشهود نیست. در این زمینه بویژه می‌توان از افسانه مار و اژدها نام برد که اردشیر با آنها پیکار کرد. چنان که می‌دانیم این افسانه صورتهایی گونه‌گون دارد. یکی از صور آن در «کارنامه» آمده است. بنابراین داستان، اردشیر بر مار چیره گشت و همه گنجینه‌هایی را که مار نگهبان آنها بود بچنگ آورد.

با وجود جهات منقی و افسانه‌ای کارنامه، کتاب بطور عمده حاوی مطالب تاریخی درستی است. بسیاری از عناوین، نامها و مطالبی که از سوی مؤلف کتاب ارائه شده است، از دیدگاه پژوهندگان و مورخان بسیار ارزشمند و گرانبهاست. واژه‌های کارنامک از بسیاری جهات منطبق با واژه‌های پهلوی اوایل سده‌های میانه است. این نیز موجب می‌شود کتاب مذکور با دقت بیشتری مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد.

نوشته الفهرست منطبق نبوده است. مترجم با مراجعه به متن الفهرست ابن ندیم بهتر دانست عنوان کتاب را بدان گونه که در الفهرست آمده است به صورت «الکارنامج فی سيرة انوشیروان» از نظر خوانندگان بگذراند. ر. ش. به ابن ندیم، الفهرست، تهران - اوست مروی، ص ۳۶۴ - م.

۵

نامه تنسر

نامه تنسر از جمله آثار است که حاوی آگهیهای ارزنده‌ای از ایران در اوایل سده‌های میانه‌اند. این نامه که در سده‌های ششم و هفتم میلادی به زبان پهلوی نگاشته شد به صورت نخستین خویش باقی نمانده است. ابن مقفع مترجم نامدار که به سال ۷۶۰ میلادی (۱۴۳ هجری) در گذشت این را از زبان پهلوی به تازی برگرداند. حدود سال ۱۲۱۰ میلادی (۶۰۷ هجری) محمد بن حسن بن اسفندیار نامه مذکور را از تازی به پارسی ترجمه کرد^{۲۴}. متن عربی این نامه نیز همانند متن پهلوی آن موجود نیست.

تنسر نامی است مستعار که «ایرانی خردمند و موبد بزرگ اردشیر پاکان» بدان نامیده شده است. نام تنسر با اندکی دگرگونی در مآخذ متعدد مشاهده شده است. نامه تنسر دارای اصالت است. ولی مطالبی از روزگاران متأخر بدان افزوده شده است که از آن جمله اند نقل قولهایی از قرآن، داستانی از کلیله و دمنه و غیره که

24- M. Darmsteter, «Lettre de Tansar à Jasnafé roi de Tabaristan.» *Journal asiatique*, 1894, g-me série, t. III, p. 187-188

محتمل است از سوی مترجم و بدیگر سخن ابن مقفع ضمیمه شده باشد. در این مورد نظر دارمستر قابل بحث است. وی بر این عقیده است که بخش اعظم مطالب نامه بعدها بدان افزوده شد. متن پهلوی کلیله و دمنه متعلق به سده ششم میلادی است. ترجمه آن گویا از سوی شخصی بنام بود Boude صورت گرفته است. گمان نمی رود نام «ابدال» که در نوشته آمده است، درست تلفظ شده باشد. در اینجا مقصود (ابدالهای) هفتالی است که زناشویی آنان به شیوه روزگاران بسیار کهن، صورتی گروهی داشت. آگهی مربوط به هفتالیان در ایران را می توان مربوط به اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم و روزگار پادشاهی کواذ (قباد) اول دانست. زندگی این پادشاه با هفتالیان در ارتباط بود. آگهی مربوط به هفتالیان که در نامه تشر آمده، به صورت نخستین و آغازین زندگی هفتالیان ارائه شده است. جا دارد پیرامون شرح «هرج و مرج» و «نایسامانی» در ایران نیز نکته ای عنوان شود. دارمستر بخطا شرح این احوال را مربوط به دوران متأخر دانسته معتقد است که شرح این ماجرا بعدها بر متن نامه افزوده و بر آن ضمیمه شد^{۲۵}. نمی توان تردید داشت که همه مطالب مذکور با جنبش مزدکیان رابطه ای مستقیم دارد^{۲۶} و حاکی از حوادث سالهای اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم میلادی است.

ظاهر مطلب چنین می نماید که گویا نامه تشر متعلق به عهد اردشیر است که وی با ستایش فراوان از او یاد کرده است. ولی در واقع جهت ایدئولوژی نامه نشان می دهد که در نیمه نخست سده ششم میلادی تدوین یافته است و این درست زمانی است که دولت ایران در جستجوی تکیه گاهی از روزگاران گذشته بود و می کوشید تا نظام فتودالی نوین خود را موجه و میرا جلوه دهد و آن را پدیده ای از عهد اردشیر معرفی کند. طبق نامه تشر اداره امور نظامی کشور از سوی چهار سپاه بد صورت می گیرد. حال آن که این امر حاصل اصلاحات خسرو انوشیروان بود. خواست حضور در دربار شاهی و عهده دار خدمت شاه شدن یکی از خواسته های خسرو انوشیروان و نشانه وابستگی بزرگان و اشراف به شاهنشاه بود. پس از جنبش مزدکیان، دودمانهای ایرانی به شاهنشاه وابسته شدند و دولت شاهنشاهی تکیه گاهی برای اشراف و بزرگان بود. نامه تشر این نظم نور را موجه، قدیمی، درست و

25- M. Darmsteter. Lettre de Tansar..., p. 189.

26- A. Christensen. L'Iran sous les Sassanides, p. 318-319

غیرقابل انکار دانسته است. از اینجاست که توان به حدود خصومت و دشمنی شدید با جنبش مزدکیان به عنوان دشمن طبقاتی پی برد. نویسنده نامه با جنبش مردم که نسبت به اصول و مواضع فتودالی معترض بودند، دشمنی و خصومت ورزیده است. این مغ درباری که از زمره روحانیان بزرگ زرتشتی بود، در اداره امور کشور و دولت شرکتی فعال داشت. به روزگار پارتیان در اراضی ایران گونه‌ای اقتصاد پدید آمد که از اشکال تولید فتودالی به شمار می‌رود. ظهور آهسته و بسیار تدریجی شکل جدید از درون و اعماق نظام برده‌داری همراه با ادامه شیوه زندگی قبیله‌ای موجب گردید که رشد مناسبات و مالکیت جدید نیز بسیار آهسته و تدریجی صورت پذیرد.

نظام فتودالی که دوره پیشین پدید آمده بود با مقاومت توده‌های وسیع مردم مواجه گشت. این مقاومت زمانی بروز کرد که وابستگی جماعات محلی و تابعیت قبایل صورتی منظم و مداوم بخود گرفت. خسرو اول و دولت او از حمایت جدی مغان برخوردار گشت. مغان سلاح ایدئولوژیک لازم را جهت توجیه مقررات و نظم نوپدید آوردند. در این زمینه تکیه به گذشته‌های دور و سیله‌ای مناسب می‌نمود. از این رو بنیادگزار دولت ساسانی را قرین شوکت و افتخار کردند و خسرو اول را ادامه‌دهنده تدابیر او نامیدند. مؤلف نامه تنسر می‌نویسد که پادشاهی نه به ارث پدید آید. فرمانروایان کسانی از بزرگان باشند که به درگاه شهنشاه آیند و تاج و سریر از وی گیرند^{۲۷}. تنسر کسی را شاه می‌خواند که تاج از دست شاهنشاه گرفته باشد. این نیز نکته‌ای بود که بزرگان برخاسته از دودمانها و خاندانهای مشهور در سده ششم میلادی با آن سر سازگاری نداشتند. تنسر در نامه خود این «شاهکان» را چنین توصیف می‌کند که «از پرداخت باج و خراج سرباز می‌زنند» و «در برابر کسی سر فرود نمی‌آورند»^{۲۸}.

این نامه که در نیمه نخست سده ششم میلادی تدوین گردید، از نظر بررسی تاریخ نهضت اجتماعی ایران که بنام جنبش مزدکیان شهرت یافته، دارای اهمیتی بسزا است. سند مذکور که حاوی آگهیهای پیرامون طبقات اجتماعی ایران است، موجب گردیده است که بتوان درباره طبقات استثمارشونده ایران بعضی نتایج لازم را بدست آورد. نامه تنسر حاکی از آن است که زیربنای اقتصادی آغاز جامعه

27- M. Darmsteter. *Lettre de tansar...*, p. 513, p. 210.

۲۸- همانجا، ص ۵۰۵، متن، ص ۲۰۳.

فئودالی در زمانی شکل گرفت و قوام پذیرفت که روبنا به صورتی فعال زیربنای جدید را مورد حمایت و پشتیبانی قرار داد.

پیرامون نام تنسر باید گفت که در نوشته‌های باستان از چنین شخصی به عنوان موبد ویا یکی از روحانیان عهد اردشیر یاد نشده است. آ. آ. فریمان عضو وابسته فرهنگستان علوم اتحاد شوروی (طی گزارش خود در کنفرانس فاکولته خاورشناسی دانشگاه دولتی لنینگراد) اندیشه‌ای بسیار جالب ارائه کرد. نام موبد کرتیر به عنوان یکی از شخصیت‌های فعال و نماینده روحانیت زرتشتی در روزگار نخستین شاهنشاهان ساسانی مشهور است. از موبد کرتیر دو کتیبه یکی در نقش رجب و دیگری در نقش رستم با حروف پارتی موجود است. کرتیر در این کتیبه‌ها خود را «Magupat ut herpat = موبد و هیربد» نامیده است.^{۲۹} فریمان کرتیر را نگارنده نامه تنسر می‌شمارد. نام تنسر حاصل خطایی است که در خواندن کتیبه‌ها پدید آمده است. سبب این امر نیز فقدان نقطه در نسخه‌های خطی است. در نتیجه نام کرتیر از روی همان حروف و علائم به صورت تنسر خوانده شد.

کریستن سن نام «کرتیر» را ناروشن دانسته است. وی جز از ناروشنی در تلفظ صحیح کلمه معتقد است «کرتیر» نام شخص نیست، بلکه لقب و عنوانی است که به شخص دارای مقام و منصب عالی داده شده است.^{۳۰} نظر دیگری وجود دارد مبنی بر این که «کرتیر» نام شخص است و برجسته‌ترین روحانی عالی مقام کشور پس از درگذشت شاپور اول، کرتیر نام داشت. کتیبه‌های کرتیر تنها به زبان پارسی میانه است.^{۳۱}

ذکر این نکته ضرور است که در نامه تنسر مطالبی وجود دارد که از کارنامک اقتباس شده است. در هر دو سند نامبرده از اردشیر اول ستایش و تمجید فراوان شده است. هر دو سند نیز استخر فارس را مرکز بزرگ و عمده کشور نامیده‌اند. بنا به عقیده ویکندر در هیچ یک از این دو سند اثری از دانش خط و کتابت اوستا مشهود نیست. ولی در نامه تنسر نشانه‌هایی از آگاهی پیرامون تمرکز آتشکده‌ها، پرستشگاه شیز و مطالبی درباره موبد بزرگ می‌توان یافت. پس از سرکوبی جنبش مزدکیان،

29- E. Herzfeld. Paikuli, I, p. 28, 30. سطرهای ۲۸، ۳۰.

30- A. Christensen. L'Iran sous les Sassanides, p. 410-411.

31- S. Wikander. Feuerpriester in Kleinasien und Iran, Lund, 1946, p. 48, 265, 267.

وضع شیز به عنوان مرکز دینی قوام و استحکام پذیرفت^{۳۲}. نمونه‌هایی از این دگرگونیهای تاریخی ایران را در نامه تنسر که متن نخستین آن را محققان حدود سده ششم میلادی دانسته‌اند، می‌توان مشاهده کرد.

۶

قانون نامه پهلوی

دگرگونیهای حاصله در اقتصاد، امورداخلی، روابط و صور جدید اجتماعی موجب پدید آمدن روبناهای تازه و تغییر در قوانین مربوط به دولت و حقوق گردید.

از تاریخ اوایل سده های میانه ایران اسناد بسیار اندکی در زمینه حقوق و قانون بدست آمده است. در عوض، مجموعه های قوانین ناچیز ولی ارزشمندی که به زبانهای پهلوی و سریانی برجا مانده توجه پژوهندگان را بخود معطوف داشته است. متون این مجموعه ها تمام و کمال پاسخگوی مسایل عمده ای چون روابط اجتماعی و حیات زندگی جامعه نیستند. با این وصف متون مذکور آگهیهای لازم را پیرامون خصایص نظام اجتماعی عصر خویش بدست می دهند.

انتشار مجموعه قوانین به زبان پهلوی رویدادی پراهمیت بود. ا. و. وست E.W. West نخستین بار به سال ۱۸۹۶ در کتاب مشهور اساس فقه اللغة ایران «Grundriss der Iranischen Philologie» از وجود این مجموعه قوانین خبر داد. وی از کشف نسخه ای خطی به زبان پهلوی یاد کرد و نوشت که این نسخه حاوی

«قطعاتی از قوانین ایران در عهد ساسانی» است^{۳۳} و گمان می رود متعلق به سده های سوم تا ششم میلادی باشد. سال ۱۹۰۱ در شهر بمبئی نسخه کلیشه شده ای از قوانین مذکور انتشار یافت^{۳۴}. بعدها این سند بنام ماتیکان هزار داقستان نامیده شد. چنان که در صفحه آخر سند مذکور آمده، محتمل است تدوین کننده آن شخصی بنام فرخ مرد و هرامان بوده باشد. مودی Modi دانشمند مشهور پارسی مقدمه ای بر این متن نگاشت. به سال ۱۹۳۷ یکی دیگر از دانشمندان پارسی بنام بولسارا Bulsara متن کامل این سند را همراه با ترجمه انگلیسی انتشار داد^{۳۵}. ولی در این متن بسیاری از اندیشه نگاریهای آرامی بدون تغییر باقی ماندند و معانی آنها به پهلوی ارائه نشدند. نسخه برداری متن نیز به شیوه خاص پارسیان انجام گرفت. ترجمه انگلیسی متن که توسط بولسارا انجام پذیرفت در برخی موارد از دقت کافی برخوردار نیست. بسیاری از مطالب و مفاهیم متن، نامفهوم و زبان ترجمه سخت دشوار است. ولی باید افزود که ترجمه متن کاری است بس مشکل. زیرا مطالب متن بغرنج و در بیشتر موارد ناروشن اند. با وجود این نقیصه باید یادآور شد که کوشش بولسارا در این زمینه بسیار ارزنده و برای بررسی و پژوهش متن دارای اهمیتی بسزا است. توضیحات مترجم اندک است. ولی بعضی از دقایق مورد نظر او بسیار جالب دقت و توجه می نماید. باید افزود که مضمون بعضی از بندهای ماتیکان با قوانین روم شرقی (بیزانس) در سده های چهارم تا ششم میلادی قرابت و نزدیکیهایی دارد. ویژگیهای سند مذکور و نمونه هایی از حل مسایل توسط این و یا آن حقوق دان یادآور مجموعه های قوانین گریگوریانوس Gregorianus و هرموگنیانوس Hermogenianus است که پیش از انتشار مجموعه قوانین منتشره از سوی ژوستینین در بیزانس رواج داشتند. نمی توان منکر آشنایی ایرانیان با حقوق و قوانین یونانی - رومی و امکان تأثیر متقابل حقوق و قوانین دو کشور در یکدیگر شد. در این زمینه می توان از مجموعه قوانین سریانی سده پنجم میلادی به عنوان نمونه یاد کرد. نسخه های خطی متعدد موجود از مجموعه قوانین سریانی سبب پدید آمدن این عقیده شد که نسخ مذکور بر دو گونه مفصل و مختصر پدید آمدند. قدیمترین

33- *Grundriss der Iranischen philologie*, II. strassburg, 1896-1904, p. 116-117.

34- J J Modi *Mādigān-i hazār dādistān*, a photozincographed Facsimile. Bombay, 1901.

35- s.J. bulsara. *The laws of the Ancient Persians*. Bombay, 1937.

نسخه خطی این مجموعه که متعلق به سده ششم میلادی و زیر عنوان «حقوق اتباع» است از زبان رومی به زبان سریانی و بدیگر سخن آرامی ترجمه شده است. مطالب مندرج در این نسخه امکان می دهد تا با موازین حقوقی پیش از روزگار ژوستینین و آداب و رسوم رایج در مکاتب حقوقی بیروت (Beritis) آشنا شویم. فقدان نظم و ترتیب در مواد و مطالب مندرج در نسخه مذکور بارها موجب بروز اختلاف نظر در گروه پژوهندگان گردید^{۳۶}.

مجموعه قوانینی که سده پنجم میلادی و در روزگار «امپراتوران لئون و کنستانتین» به زبان سریانی تدوین یافته بود در سراسر خاور نزدیک از ارمنستان تا مصر رواج داشت و به بعضی زبانها نیز ترجمه شد. فهرست قابل ملاحظه ای از متون مشابه و نزدیک به این مجموعه قوانین وجود دارد. این نکته خود مؤید آن است که مجموعه قوانین مذکور بارها مورد بررسی قرار گرفت و در عمل به مرحله اجرا درآمد. ترجمه هایی از این مجموعه قوانین سریانی به زبانهای ارمنی و تازی بدست آمده است. در یک نسخه خطی از ترجمه های عربی این مجموعه، یادداشتهایی به زبان قبطی وجود دارد. فقدان ترجمه این مجموعه به زبان پهلوی نمی تواند دلیلی بر عدم آشنایی ایرانیان عهد ساسانی با قوانین مذکور باشد. چنان که در نوشته های متعدد نگارنده آمده است، از بررسی دقیق اصلاحات خسرو اول (انوشیروان) می توان بروشنی دریافت که اصلاحات مذکور بر مبنای سیستم مالیاتی روم شرقی (بیزانس) صورت پذیرفت. اصول اخذ مالیات ارضی بر پایه درآمد در یکی از بندهای قدیمیترین نسخه خطی از مجموعه قوانینی به زبان سریانی به صورتی مشروح آمده است. در هیچ یک از مجموعه های قوانین شناخته شده به زبانهای یونانی و یالائینی، مشابه مطالب آن مشاهده نشده است. بی گمان مطالب مذکور پایه و مبنای قانون خراج خسرو انوشیروان بوده است. بسیار محتمل است که این مجموعه قوانین را در ایران عهد ساسانی می شناختند^{۳۷}. بسیاری از سوریاییان به دربار شاهنشاهان ساسانی نزدیک بودند. اینان به عنوان پزشک و مترجم از زبانهای

۳۶- ن. پیگولوسکایا. مجموعه قوانین سریانی (تاریخچه ای از آثار). یادداشتهای علمی دانشگاه دولتی لنینگراد، تاریخ و زبان شناسی کشورهای شرقی، لنینگراد، ۱۹۵۲، ص ۵۲-۶۹ (ر.ش). به فهرست کتابها و مآخذ.

۳۷- ن. پیگولوسکایا. پیرامون مسئله اصلاحات مالیاتی خسرو انوشیروان. مجموعه «مسایل تاریخ باستان»، جلد اول، ۱۹۳۷، ص ۱۲۳-۱۵۴.

یونانی به سریانی و از سریانی به پهلوی خدمت می کردند و ایرانیان را با آثار و نوشته های خویش آشنا می نمودند.

انتشار مجموعه قوانین پهلوی، اسناد و مدارک وسیعی را جهت داوری پیرامون نظام اجتماعی ایران در سده های سوم - ششم میلادی در اختیار پژوهندگان قرار داده است. این سند ویژه و منحصر به فرد نه تنها حاوی مواد قوانین است، بلکه شامل مطالب بسیاری است که قانونگذاران را در حل و عقد مسایل حقوقی مختلف یاری می نمود.

قانونگذاران که در متن از آنان سخن رفته است شخصیتهای معتبری بودند که به روزگار خویش در ایران شهرت داشتند. ما توانستیم یکی از این قانونگذاران را که در ماتیکان به وی استناد شده است بشناسیم. از این نوشته جهات و جوانب دیگری را نیز می توان دریافت. در کتاب ماتیکان هزار داستان از قانونگذاری بنام مردبد - مرتبد Martboud یاد شده است.^{۳۸} قانونگذار مرتبد (مهد) که در کتاب ماتیکان هزار داستان از او سخن رفته است با اسقف نسطوری مسیحی بنام مارابای اول mārAba ساکن سوریه که در نیمه دوم سده ششم میلادی می زیست، برخورد و آشنایی داشت. مارابای اول که ایرانی تبار بود پیش از پذیرش آیین مسیح نزد این قانونگذار مشهور به عنوان دبیر و دستیار خدمت می کرد. این قانونگذار شهیر خود عنوان Havadayboud را داشت که در اندیشه نگاری پهلوی کتاب ماتیکان هزار داستان به صورت Martboud آمده است.^{۳۹}

این نکته که ماتیکان حاوی تفسیرهای متعددی از قوانین است و در تفسیرها با تکیه به شخصیتهای معتبر راه حل های متنوعی ارائه گردیده، مؤید آن است که در مجموعه قوانین مذکور از مواد و موازین حقوقی متعارف نیز استفاده شده است. تنوع راه حل ها نمودار آن است که آداب و رسوم برتری داشت و موازین حقوقی بتدریج پدید آمدند و استوار شدند. پیش از تدوین حقوق و مجموعه قوانین

• این نام در ترجمه فراسوی از متن کتاب به صورت مهد Mohbodh آمده است. ولی در متن اصلی مؤلف نام مذکور را همان Marthoud مرتبد آورده است.

38- *Vita mar Abae. Histoire de mar Jabalaha de trois autres patriarches, textes syriaques* ed. p. Bedjan. Paris, 1905, p. 215-Matikan-i hazar dadastan by S.J. Bulsara, Bombay, 1937, p. 550-551.

و صفحات بعد از کتاب ماتیکان - د. پیگولوسکایا. مارابای اول. تشریه حاورشناسی شوروی، جلد پنجم،

ژوستینین نیز راه‌حلهایی را که اشخاص مختلف ارائه می‌کردند، به عنوان نمونه مورد توجه قرار می‌گرفت. موازین حقوقی و مجموعه قوانین پدید آمدند و شکل گرفتند. ولی تفاسیر و تعبیر این قوانین متنوع بودند.

هرگاه کتاب ماتیکان با مجموعه قوانین سوریایی سده پنجم میلادی مقایسه شود، معلوم می‌گردد که تقسیم مواد قانون در مجموعه پهلوی از نظم، انسجام و ظرافت بیشتری برخوردار است. با این همه پژوهندگان از ناروشن بودن تقسیم مواد و بندهای قوانین مندرج در این اثر گله‌مند و ناراضی هستند. مشابه این وضع را در دیگر آثار حقوقی خاور نزدیک می‌توان مشاهده کرد. در این آثار بنابر معمول موازین حقوقی در رشته‌های مختلف، شکل خاصی دارند و به صورت منظم ارائه نشده‌اند. از این رو است که در مورد هر یک از مسایل راه‌حلهای گونه‌گون ارائه شده‌اند. نحوه و شیوه واحدی را در مورد حل مسایل نمی‌توان مشاهده کرد. از این رو در مورد هر مسئله راه‌حلهای مختلفی از سوی نگارنده یا نگارندگان این اثر ارائه گردیده است. این راه‌حلهای متنوع حاصل آداب و رسوم و موازین حقوقی محلها بوده‌اند.

در این مجموعه قوانین فصلهای معینی وجود دارند. ولی نتیجه‌گیریهای فصول مذکور در همه موارد منطبق با سرفصلها نیستند. گاه بندها و مواد مکرر گشته‌اند. بندها و مواد از نظر مضامین منظم نیستند و اغلب نظم و ترتیب آنها برهم خورده می‌نماید. مشکل عمده آن است که تنها يك نسخه خطی اصلاح نشده از ماتیکان برجا مانده است و برخی مطالب آن به دشواری قابل خواندن است. از این رو مطالب مندرج گاه مشوش و بدون تصحیح مطمئن ارائه شده‌اند.

پیش از انتشار متن کامل ماتیکان از سوی بولسارا، بررسیهایی در زمینه حقوق ساسانی با اتکاء به مطالب ماتیکان توسط بارتولمه Bartholomae صورت پذیرفت. بندها و موادی از این مجموعه قوانین که توسط بارتولمه مورد پژوهش قرار گرفت، بسیار جالب توجه است. ولی این پژوهش تنها در زمینه مسایل خاص و جداگانه انجام گرفت. بررسی کامل مجموعه قوانین مذکور توجه این محقق را بخود معطوف نداشت. بارتولمه بیشتر به جهات و جوانب زبان‌شناسی این مجموعه توجه کرد. وی در این زمینه به آگهیهای بسیار ارزنده‌ای دست یافت و مطالب مهمی پیرامون اصطلاحات، واژه‌ها، جمله‌ها و عبارات این متن پهلوی ارائه نمود. گرچه بارتولمه طی نخستین بررسیهای خویش به اهمیت بندها و مواد این مجموعه (به

مثابه مأخذی بسیار ارزشمند و عالی پیرامون قیاس در علم حقوق» اشاره کرد^{۳۹} ولی با این همه خود به جهت حقوقی نوشته مذکور توجهی چندان مبذول نداشت و تنها به صورتی گذرا از آن یاد نمود. وی واژه‌های این مجموعه را از دیدگاه زبان‌شناسی مورد تحقیق و بررسی قرار داد و در روشن کردن واژه‌های این زبان کوشش بسیار کرد. بارتولمه ضمن بررسی مقدمه و بند نخست این مجموعه در دو صفحه اول کتاب، مسئله ازدواج را مورد بررسی قرار داد. در این مجموعه قوانین پهلوی به موازات قانون مربوط به ازدواج با همسر اصلی و کدبانوی خانه که خود و فرزندانش را وارث اصلی مرد و پدر خانواده اعلام داشته، به مرد خانواده اجازه ازدواج با زنانی از درجات نازلتر نیز داده شده است. همسر اصلی مرد «کدک بانوک Katak banuk - کدبانو» و زنان درجه دوم «زن چاکر Zaničakar - چاکر زن» نامیده می‌شدند^{۴۰}. مؤلف کتاب پس به یکرشته مسایل مربوط به تعلق ارث به همسران و فرزندان مرد متوفی در شرایط گونه‌گون اشاره کرده است. ولی در متن، پاسخهای روشنی به این مسایل داده نشده است. در بندها و مواد این مجموعه دستورهای همراه با در نظر گرفتن شرایط وجود دارند که در موارد خاص و معینی می‌توانند از نظر روشن کردن اوضاع و احوال اجتماعی ایران مؤثر واقع شوند. به عنوان مثال دستورالعملهای حقوقی پیرامون تعدد زوجات وجود دارند که جهت بررسی خانواده ایرانی و رشد تدریجی آنها و نیز در زمینه بررسی جنبش مزدکیان از اهمیتی بسزا برخوردارند. سازمان خانواده و خصلت آن در روشن کردن ویژگیهای روابط اجتماعی حایز اهمیت فراوان است.

پژوهندگان تاریخ ایران در سده‌های سوم - هفتم میلادی آگهیهای در اختیار دارند که به صورتی مرجح مربوط به خاندانهای اشراف و بزرگان است. در این خاندانها آداب و رسوم کهن و مهجور تا مدتی دراز برقرار بود و البته روابط مذکور را نمی‌توان از زمره مناسبات راکد به شمار آورد.

ماتیکان نموداری است از روابط خانوادگی و قانون ارث در خانواده‌های کوچکی که به امور کشاورزی اشتغال داشتند. این آگهیها موجب می‌شوند که بتوان

39- Ch. Bartholomae. *Über ein sasanidisches Rechtsbuch*. Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie des Wissenschaften, Philhist. Klasse, Jahrgang, 1910, II Abhandl, s.4.

۴۰- همانجا، ص ۶-۷.

در زمینه دگرگونیهای مربوط به نظام خانواده به نتایجی دست یافت. وجود خانواده‌های کوچک متشکل از والدین و فرزندان و خویشاوندان اندك، خود نمودار شرایط و احوالی است که زمینه را برای زندگی شهری و بنای شهرهای جدید جهت سکونت فراهم می‌آورد. ولی بارتولمه به این نکته و نیز به آگهیهای مربوط به بندگان و دیگر مطالب کتاب پیرامون نظام اجتماعی کشور توجهی مبذول نداشت.

بارتولمه در بررسیهای بعدی خویش پیرامون مسئله بخشش و موافقتنامه‌ها و تعهدات مربوط به واگذاری اموال، موضوع را از جهت صوری آن مورد بررسی قرار داده وجود چنین پدیده‌ای را اعلام داشته است.^{۴۱} بدین مناسبت مسئله مربوط به شکلهای مختلف ازدواج و وضع همسر یا همسران عنوان شده است.^{۴۲} بخش مربوط به وامها، شرکتها و پرداختها یا درآمدها حایز اهمیت فراوانی است. ولی در این مورد نیز بارتولمه صرفاً به مسایل زبانشناسی و واژه‌شناسی پرداخته است.^{۴۳} مطالب مندرج در این بند نیز همانند مواد ۱-۴ بند دوم ماتیکان از اهمیت فراوان برخوردار است. در این بند مسئله مربوط به حقوق اعضای شرکتهایی که افراد آن به صورت گروهی فعالیت می‌کنند و از بهره، مالکیت و وام همگانی برخوردارند و دارای مسئولیت مشترك هستند عنوان شده است. مؤلف کتاب در این بند مسئله آزادی برده و حق وی در اخذ peculium یا دستمزد نقدی و اموال شخصی وی در صورت ترك خدمت را عنوان کرده است.^{۴۴} بارتولمه در این مورد نیز به تحلیل مسئله از دیدگاه زبان شناسی پرداخت. مفهوم اجتماعی این مطالب در نظر او ناروشن ماند و وی توجهی به مسایل مذکور معطوف نداشت.

بررسی مراسم سوگند در یکی دیگر از پژوهشهای بارتولمه آمده است.^{۴۵} این بررسی از دیدگاه واژه‌شناسی بسیار جالب و حایز اهمیت فراوان است. این بررسی بویژه در زمینه مسایل مربوط به روابط خانوادگی، وضع هر يك از اعضای خانواده و قدرت و حاکمیت رئیس خانواده بسیار جالب توجه است. تحلیل مسئله

41- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, I. Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, Phil-hist. Klasse, Jahrgang 1918, 5 Abhandl., s. 5-28.

۴۲- همانجا، ص ۲۹-۳۸.

۴۳- همانجا، ص ۳۹-۵۰.

44- Matikan, ed. Bulsara, 51-4, p. 60-63.

45- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, II, Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, Phil-hist. Klasse, 1918, 14 Abhandl.

مربوط به ارائه شهادت و تعهد در جریان فروش اموال درخور توجه فراوان است.^{۴۶} در پی آن بارتولمه به آن بخش از بندهای مائیکان که مربوط به بخشش و واگذاری است، دقت بسیار معطوف داشت. گونه‌گونی این بندها، مدارك جالبی در جهت مسایل اجتماعی بدست می‌دهند. ولی بارتولمه بدین موضوع توجه کافی مبذول نداشت و مطلب را به صورتی گسترده ارائه نکرد. ولی ترجمه واژه‌ها و متن این بندها را باید خدمت بزرگی از سوی بارتولمه به شمار آورد. وی نخستین کسی بود که ترجمه متن مذکور را انتشار داد.^{۴۷} ولی با وجود اصرار دانشمندان هندی بارتولمه از ترجمه متن کامل مائیکان امتناع ورزید.^{۴۸} وی علت خودداری از ترجمه کامل متن را بطور کلی چنین توجیه کرد که متن عاری از تشویش و قابل اعتماد نیست. در ضمن نسخه خطی کتاب که تنها نسخه موجود به شمار می‌رود بسیار نامطبوع و سرشار از خطای فراوان است.

توجه به بخش مربوط به واگذاری و عطایا مؤید آن است که بخش مذکور سرشار از مطالب ارزشمند و جالبی است. بویژه این نکته که واگذاری در یکرشته موارد جنبه بکارگرفتن و یا استفاده موقت دارد، بسیار شایان توجه است. به عنوان نمونه می‌توان گفت واگذاری و بخشش موقت و یا مشروط قطعه زمین و یا بخشی از اراضی زیر کشت جهت کشت و زرع، ممکن است در امر بررسی مناسبات کشاورزی آن دوره حایز اهمیت فراوان باشد.

از این نوشته می‌توان موضوع بسیار مهمی چون مسئله بردگان و تقسیم اراضی به قطعات کوچکی را که بردگان در آنها به کار اشتغال داشتند و بدان وابسته بودند، روشن نمود. در این نوشته مطالبی پیرامون وضع بردگانی که دو ارباب داشتند و در ستر گفته شود نیروی کار آنها از سوی دو مالک به نوبت مورد استفاده قرار می‌گرفت، ارائه گردیده است. این آگهیها جهت روشن کردن نظام اجتماعی ایران در آن روزگار حایز اهمیت بسیار است و ما در این زمینه سخن خواهیم داشت. آگهیهای مربوط به آزادی مشروط بردگان و بدیگر سخن واگذاردن بخشی از اوقات برده جهت کار برای خود نیز از اهمیت فراوان برخوردار است. این نکته خود

46- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, II, s. 42-50.

47- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III. Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, Phil.-hist. Klasse, 1920, 18 Abhandl.

نموداری از زوال، انحطاط و پایان نظام برده داری است. زیرا برده داری پاسخگوی نیازهای اقتصادی نبود و اوضاع و احوال ابراز ابتکار بیشتری را از سوی کارگران ایجاب می کرد.

بارتولمه بررسی بعدی خود را به مسئله تضمینهای مربوط به وام و رابطه وام دهندگان و وام گیرندگان اختصاص داد^{۴۹}. وی به پژوهش یکرشته مسایل جالب چون ضمیمه ها و مهرهای حاشیه اسناد که به داوران تعلق داشت، پرداخت. وضع داوران و مقام والای آن - مگویت (موبد) - که عضو عالیرتبه روحانیت زرتشتی است^{۵۰} از اهمیت فراوان برخوردار است. در این زمینه بارتولمه مدارك سریانی مربوط به شرح احوال قدیسان را مورد توجه قرار نداد. حال آن که مدارك مذکور حاوی مطالب مشروحی پیرامون دادرسی، دادرسان و جریان محاکمات است.

بارتولمه واژه «اپرمند - aparmand» را به صورتی بسیار عمیق و ارزنده مورد بررسی قرار داد. پیش از او کسی بر این واژه شرحی ننگاشت. بنابر عقیده بارتولمه این واژه به معنای «پیش پرداخت» ارثیه است که شخص به هنگام زندگی به وراث خود می پرداخت^{۵۱}. وی به موازات بررسی این نکته پیرامون دیگر مسایل از جمله واژه ها و عناوین دیگری که از دیدگاه زبان شناسی ناروشن بودند به تحقیق و تتبع پرداخت. همه بررسیها و تحلیلهای وی در این زمینه بسیار عالی و پیر ارزش اند.

بدین روال بارتولمه محافل علمی وسیعی را با آثار و نوشته های پهلوی آشنا نمود. بجا دارد مطالعات و بررسیهای بعدی پالیارو Pagliaro را پیرامون نوشته ها و مقاله های بارتولمه و نیز پژوهشهای وی را در مورد دیگر قوانین یادآور شویم. ولی او نیز طی مطالعات خویش به متن سریانی مجموعه بختیشوع توجه نکرد^{۵۲}.

رونویسی و ترجمه انگلیسی ماتیکان از سوی بولسارا با همه نارساییها موجب شد که این اثر بیش از پیش در دسترس قرار گیرد. باید افزود که پژوهش حقوق و قوانین دولت نویناد ساسانی در صورتی می تواند به مقیاسی وسیعتر انجام

49- Ch. Bartholomae, *Zum sassanidischen Recht*, IV. Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, Phil-hist. Klasse, Jahrgang 1922, 5 Abhandl., s.3.

۵۰- همانجا، ص ۱۴، ۲۹، ۳۱.

51- Ch. Bartholomae, *Zum sassanidischen Recht*, V. Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, Phil-hist. Klasse, Jahrgang 1923, 6 Abhandl., s.3, 13, 64.

52- A. Pagliaro «L'anticresi nel diritto sasanidico» *Rivista degli studi Orientali*, V, 15, 1935, p 275-315

پذیرد که دیگر اسناد بویژه ترجمه سریانی بختیشوع از مجموعه قوانین پهلوی نیز مطالعه و بررسی شوند.

زاخائو Sachau تنها به انتشار چند نمونه از مجموعه قوانین سوریایی سده پنجم میلادی بسنده نکرد. وی در نشر بعدی، یکرشته اسناد حقوقی به زبان سریانی را نیز به مجموعه قوانین مذکور افزود و مجموعه بختیشوع را نیز به جلد سوم این دوره از انتشارات ضمیمه کرد^{۵۴}. آگهی مربوط به مجموعه قوانین تدوین شده از سوی بختیشوع توسط مؤلفان سوریایی سده‌های یازدهم - چهاردهم میلادی آمده است. تنها نسخه خطی سالم از این مجموعه در بایگانی اساقفه نسطوری موجود است. این نسخه چندین بار به نقاط گونه‌گون منتقل گردید. نخست در کتابخانه سلوکیه قرار داشت. سپس به کتابخانه مرکز اساقفه نسطوری به بیت کوکه Beth-Koka و بعد به کلیسای بزرگ نسطوری موصل و از آنجا به دیر رهبان هورمزد انتقال یافت. آخرین بار تنها نسخه خطی از مجموعه قوانین بختیشوع در همین ناحیه بدست آمد. سرآغاز این مجموعه نموداری از زمان تدوین آن است. در سرآغاز چنین آمده است:

«به خواست خداوند رونویسی مجموعه قوانینی را که از سوی مار بختیشوع سراسقف (مطران) ایران بنا به اصرار اساقفه حوزه مذهبی او از زبان پارسی به سریانی برگردانده شده است، بنا به دستور و کوشش قدیس زنده‌یاد مارتیموئی Timothée سراسقف (بطریق) - کاتولیکوس (جاثلیق) شرق آغاز می‌کنیم»^{۵۵}.

سراسقف (مطران) بختیشوع با خسرو انوشیروان همزمان نبود. در روزگار این شاهنشاه شخصیت دیگری از اساقفه به همین نام وجود داشت که دستخطی به امضای او باقی مانده است. در سرآغاز مجموعه قوانین یاد شده نام سراسقف (بطریق) تیموئی اول آمده است که در سالهای ۷۷۹-۸۲۰ میلادی این مقام را برعهده داشت و از شهرتی بسزا برخوردار بود. بختیشوع در مقدمه مجموعه نوشته است که این کار را بنا بر خواست اساقفه و سفارش «مارهنایشو mâ Henaisho سراسقف (بطریق) - کاتولیکوس» انجام داده است^{۵۶}. گمان می‌رود شخصیت مورد

53- *Syrische Rechtsbücher, herausgegeben und übersetzt, von, E. Sachau, Bd. III, Berlin, 1914, s. 1-201.*

۵۴- همانجا، ص ۲.

55- *Syrische Rechtsbücher..., III, S.4.*

نظر هنانیسوی دوم سلف مستقیم تیموفی اول و سراسقف (بطریق) - کاتولیکوس نسطوری در سالهای ۷۷۵-۷۷۹ باشد^{۵۶}. بدین زوال معلوم می‌شود که بختیشوع در عهد خلافت عباسیان می‌زیست. از این رو برخورد انتقادآمیز وی نسبت به آیین زرتشت کاملاً روشن و مفهوم است. بختیشوع کتاب خود را به زبان پارسی (پهلوی) نوشت و مجموعه خود را در آن جای داد. ولی مترجم سریانی کتاب خود را معرفی نکرد. وی این ترجمه را بنا برخواست تیموفی اول و پس از مرگ وی به انجام رسانید. از مترجم هیچ گونه آگاهی در دست نیست. ولی او در مورد بختیشوع خبر داده است و آورده است که وی در ردیف سراسقف (بطریق) کاتولیکوس جاثلیق هنانیشو قرار داشت.

مجموعه بختیشوع و ترجمه آن نموداری از جنب و جوش علمی و ادبی بزرگی است که آن روزگار در مردم سوریه پدیدار گردید. در سده هشتم و آغاز سده نهم میلادی هنوز اثری از دانش و ادب تازی مشهود نبود. در آن عهد دانش سوریاییان از اهمیت فراوان برخوردار بود. خلافت در این روزگار به یاری و کمک سوریاییان نیاز فراوان داشت سوریاییان به ترجمه آثار از سریانی به تازی و از یونانی به سریانی و عربی دست می‌زدند و از این رهگذر حلقه‌ای رابط و واسطه میان دانش عهد باستان و دانش دوران جدید شکوفایی قرون وسطایی تازیان پدید آوردند. ولی سوریاییان جز از ترجمه آثار یونانی به ترجمه نوشته‌ها و آثار فرهنگی ایران که عامل عمده شکوفایی و تحکیم فرهنگ اسلامی بود، پرداختند.

در روزگار خلافت ضرورت نیاز به آثار و نوشته‌های حقوقی سخت محسوس بود. حقوق رایج اعراب و موازین و احکام قرآن به سبب جهات و جوانب ساده و ابتدایی خویش قادر به تأمین نیازمندیهای بغرنج اقوام و ملل تابع خلافت تازیان نبودند. رأی محاکم بر پایه قوانینی که در روزگار شاهنشاهان ساسانی به زبان پهلوی تدوین شده بودند، صادر می‌گردید. زیرا این قوانین موجبات حل و عقد یکرشته مسایل بغرنج، از جمله ارث، مالکیت، واگذاری، ثروت و غیره را فراهم می‌نمود. سوریاییان نیز قوانین بسیاری داشتند که از سده‌های پنجم و ششم میلادی برجا مانده بود. این قوانین در مجموعه‌ای زیر عنوان قوانین سوریه شهرت داشت و ما

نیز در گذشته از آن یاد کردیم. بسیاری از مواد این مجموعه قوانین در رساله‌ها و بدیگر سخن اندر زنامه‌های مجامع نسطوری آمده است.^{۵۷} بدین روال وجود آثار و نوشته‌های حقوقی، مجموعه قوانین مکتوب و آموختن و تفسیر و تحلیل آن طی قرون و اعصار دارای پیشینه‌ای تاریخی بودند.

بطور کلی به سبب نیاز دستگاه خلافت و نیز رسوم و سوابق سوریاییان، اینان توانستند در امر ارتباطها و مراوده‌های فرهنگی و ادبی خلافت نقش واسط و میانجی را ایفا کنند. نوشته بختیشوع حلقه‌ای است از زنجیری بلند.

ذکر این نکته ضرور است که روزگار فعالیت بختیشوع نیمه دوم سده هشتم میلادی بود. این زمان سوریاییان سخت در فعالیت و جنب و جوش بودند. در روزگار سراسقفها (بطریقها) هنانیشوی دوم و تیموفی اول نفوذ سوریه در شرق مقیاسی پس وسیع یافت. کتیبه مشهور چینی - سریانی بر ستونی در ناحیه سیان - فوی چین Si-an-fou که تاکنون برجا مانده است، خود نشانه‌ای از درستی این مدعا است. تاریخ و متن کتیبه نموداری از کوشش و فعالیت مسیحیان نسطوری در چین طی سده هشتم میلادی است که با واکنشهایی همراه بوده است. بسیاری از آثار مؤلفان سوریایی از جمله ترجمه‌های متعدد آنان از زبانهای پهلوی و یونانی و نیز فعالیت‌های ادبی سوریاییان متعلق به این دوره است.

بختیشوع مجموعه‌ای به زبان پهلوی نگاشت که از لحاظ مضمون و محتوی به مجموعه مشهور ماتیکان هزار داتستان بسیار نزدیک است. از زمان انتشار ماتیکان تاکنون مقایسه‌ای میان دو متن مذکور و نیز مطالعه متن سریانی بختیشوع جهت درک متن پهلوی ماتیکان صورت نگرفته است. حال آن که چنین قیاسی جهت بررسی و مطالعه متن ماتیکان واجد اهمیتی بسزا است. در بررسیهای بارتولمه، توجه دانشمند مذکور به متن سریانی بسیار اندک بوده است.

هرگاه دشواریهای ترجمه از زبان پهلوی و ویژگیهای کتیبه‌شناسی متون پهلوی را که موجب دشواری بسیار در امر ترجمه می شود مورد توجه قرار دهیم، آنگاه باید افزود که انجام این ترجمه از سوی بختیشوع دارای ارزشی بسزا است.^{۵۸}

57 J B Chabot. *Synodicon oriental*. Notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque nationale, V. 37, Paris, 1902.

58 *Syrische Rechtsbücher...*, III, s. XV.

مترجم هر دو زبان را نیک می دانست و در کار خویش توفیق فراوان داشت. او مضمون متنی را که به ترجمه آن دست زد نیک می شناخت. از این رو در ترجمه وی مفهوم متن اصلی محفوظ مانده و بیدرستی منتقل شده است. ناشر متن مجموعه بختیشوع اعلام داشت که انتشار متن کامل مجموعه میسر نگشته است. در متن، فصلهای ۷ تا ۱۳ موجود نیستند. ولی بنابر اسامی فصول که در مقدمه کتاب آمده است^{۵۹} معلوم می شود که مطالب فصلهای مفقود بسیار جالب بوده اند. این فصول شامل مطالبی چون نحوه پرداخت دستمزد کارگران مزدور، ترتیب استفاده از چاهها و قناتها، تعمیر و مرمت راهها، پلها و غیره است. این مطالب می توانست کمک بزرگی در حل مسایل مطروحه باشد. این متن از مدتها پیش مفقود شده بود. زیرا در ترجمه عربی متن سریانی نیز اثری از فصلهای مذکور نیست. زاخاثو بر این عقیده است که فهرست مطالب در تنها نسخه معیوبی که قابل قرائت نمی نمود، موجود بود و در سده یازدهم میلادی متن سالم و کاملی از مجموعه مذکور وجود نداشت. از این رو نسخه خطی مجموعه بختیشوع نیز همانند متن اصلی بوده است^{۶۰}.

متن این مجموعه بارها در دیگر نوشته های متأخر به مقیاسی وسیع مورد استفاده قرار گرفت که از آن جمله اند آثار اسقف بزرگ (مطران) ابدیس بر بهریز Abdis bar Bahriz (۱۰۲۸ میلادی)، سراسقف (بطریق) الی اول Elie (۱۰۲۸-۱۰۴۹ میلادی) و منشی او ابوالفرج عبدالله بن التائب* (در گذشته به سال ۱۰۴۳ میلادی). جز از این نگارندگان سوریایی و مؤلفان سوریایی - تازی سده یازدهم میلادی، مجموعه بختیشوع از سوی ابدیس بربریها Abdis bar Beriha اسقف نصیبین در سده چهاردهم میلادی و نیز در یکرشته از مجموعه های دیگر مورد استفاده قرار گرفت.

تاکنون بررسی مشروح و دقیقی از مجموعه بختیشوع صورت نگرفته است. حال آن که مطالب مندرج در این مجموعه از دیدگاه تعیین ساخت اجتماعی - اقتصادی جامعه عصر ساسانی و لحظه های مهم گذر از مناسبات برده داری به

۵۹- همانجا، ص ۱۸۲. نام فصلهای هفتم - سزدهم از کتاب ششم بختیشوع.

60 - *Syrisch Rechtsbücher...* III, s. XIV-XV.

*مؤلف کتاب نام این شخص را «ابوالفرج عبدالله بن التائب» آورده است ولی در ترجمه فرانسوی این نام به صورت «ابوالفرج عبدالله بن الطائی» آمده است.

مناسبات فتودالی حایز اهمیتی بسزا است.

در این زمینه مطالب مندرج در مجموعه قوانین بختیشوع موجبات روشن شدن عمق وریشه دگرگونیهای پدید آمده در جامعه ایران را فراهم می آورد. این دگرگونیها موجبات ظهور شهرهایی از تراز نور را فراهم آورد. در وضع خانواده نیز دگرگونیهای پدید آمد و با تقسیم خانواده به خانوادههای کوچکتر، شماره اعضای خانوادهها کاستی پذیرفت. خانوادهها امکان یافتند به صورتی مستقل وبدون وابستگی به قبیلهها و خاندانهای بزرگتر و با جماعتهای محلی همجوار که به سبب ضرورت اراضی جماعات روستایی محلی را مورد کشت و زرع قرار می دادند، متصرفه های خود و بدیگر سخن متصرفه های ارضی خانواده را اداره کنند. ظهور خانوادههای کوچک که فارغ از جماعتهای محلی به صورت مستقل عرض وجود می کردند و به کار و پیشه خاصی اشتغال می ورزیدند، موجبات آزادی پیشه وران را نیز فراهم آوردند. اینان به شهرها نقل مکان کردند و ساکنان اصلی شهرها را تشکیل دادند.

ذکر این نکته ضرور است که بختیشوع برای سوریاییان مجموعه ای از قوانین مدنی پدید آورد که ویژه مسیحیان تابع خلافت عرب بود. این مجموعه قوانین در نظر تازیان کسب اهمیت نمود و اعراب در مجموعه های متأخر خویش از قوانین مذکور بهره گرفتند. این مجموعه در موازین حقوقی تازیان نیز مؤثر افتاد.^۴ در این زمینه نگارنده توجه خوانندگان را به نوشته خود پیرامون مجموعه قوانین سریانی و ویژه تاریخچه این اثر معطوف می دارد. مجموعه بختیشوع از این نظر که قوانین و موازین حقوقی ایران را پیش از هجوم تازیان منعکس کرده، حایز اهمیت بسیار است. فقر منابع و مآخذ حقوقی و نیز دشواری در امر احتجاج و بررسی متون موجب شده است که مجموعه بختیشوع از مقام و موقف خاصی برخوردار گردد.

سقوط و اضمحلال خانواده های بزرگ درون جماعت های محلی و نیز انهدام جماعت های قبیله ای و عشیره ای، بی گمان با دگرگونی های حاصل در رشته تکنیک همراه بوده است. کلنگ دستی عرصه را به گاو آهن واگذارد و این نیز نیازمندی های خانواده های کوچک را در امر کشت و زرع برآورده می نمود. ولی این دگرگونی در

ایران خیلی زود و حتی چندین قرن پیش از دیگر کشورها تحقق پذیرفت. کاوشهای باستانشناسان در محدوده ارمنستان مؤید آن است که در نخستین سده های میلادی، گاوآهن در این سرزمین بکار گرفته شد. در مجموعه قوانین پهلوی و ترجمه های آن به زبان سریانی، مطالبی پیرامون خانواده های کوچک و امور توارث و غیره در محدوده این خانواده ها ارائه شده است.

۷

مجموعه بختیشوع

مجموعه قوانین بختیشوع دارای ویژگیهای قابل ملاحظه و بسیار جالبی است. مؤلف در سرآغاز مجموعه از بعضی مفاهیم کلی بحث کرده به روشن کردن مفاهیم مورد نظری که در کتاب خود بدانها تکیه می کند پرداخته است. در متن کتاب، دادگری خداوندی و داوری آدمیان، مقابل یکدیگر قرار گرفته اند. مؤلف داوری آدمیان را گونه ای انحراف و حاصل طبایع کمال نیافته بشر می شمارد^{۶۲}. در این بخش، مفاهیم از طریق پرسش و پاسخ مورد بحث قرار گرفته اند و به صورت نموداری از تفاوت میان احکام الهی و قوانین انسانی ارائه شده اند. در این بخش تفاوت میان واژه هایی که در حقوق ایرانی بکار رفته روشن شده است. به عنوان نمونه واژه «پسند - Pesend» به معنای «موافقت» («ein Verständiniss»)، «بهداد هستی نه - bihdadhastinin» به مفهوم «کمال بخشیدن و به اتمام رسانیدن»، «کامل کردن بیش از حد پیش بینی شده در قانون»^{۶۳} و به معنای قانون برتر، متفوق و افضل در

62- *Syrische Rechtsbücher*, ..., III, I, s.8-9.

۶۳- همانجا، 15، ص، ۱۲، ۱۳.

طریق گذشت و بخشایش است.

نمونه‌هایی که روشن‌کننده واژه‌ها است در زیر ارائه می‌گردد: هرگاه شخص وام‌گیرنده به سبب بیماری و یا علل دیگر نتواند از عهده پرداخت وام برآید و مبلغ وام را به ضمیمه بهره و سود به وام‌دهنده بازگرداند، وام‌دهنده می‌تواند به میل و اراده خود از سود صرف‌نظر کند و تنها به اخذ اصل مبلغ وام بسنده نماید. این عمل او «پسند - Pesend» یا «موافقت» است. ولی هرگاه به دختر که میزان ارث وی به اندازه نصف میزان ارث پسر است، حقی معادل پسر در استفاده ارث داده شود، در این مورد واژه «بهداد هستی نه -» بکار می‌رود که اقدامی افضل و برتر از حد مقرر در قانون است. ذکر این نکته ضرور می‌نماید که در مجموعه قوانین بختیشوع افزوده بر این گونه ترجمه‌ها و ارائه مفاهیم احکام و موازین حقوق ایرانی، مباحث دیگری نیز وجود دارند. مؤلف با قاطعیت تمام نسبت به برخی اصول و موازین آیین یهود و زرتشتی ابراز مخالفت کرده است^{۶۴}. بیان این گونه مباحث و ابراز مخالفت شدید با آیین زرتشت تنها در عصر قدرت و حاکمیت اسلام ممکن و میسر بود. از این رو جای تردید باقی نمی‌ماند که تدوین مجموعه قوانین بختیشوع درست در همان سده هشتم میلادی که در مقدمه از آن سخن رفت، صورت گرفته باشد. این زمان عصر احیا و فعالیت مجدد ادب سریانی بود.

این کتاب بختیشوع به زبان پهلوی نگاشته شد. گویی هدف او از نگارش این اثر به نظم و ترتیب آوردن حقوق ساسانی بود که به عنوان موازین حقوقی از سوی محاکم مذهبی اساقفه مسیحی بکار گرفته می‌شد. مترجم کتاب بختیشوع از وی به عنوان مردی خردمند و مدبر یاد می‌کند و می‌نویسد هیچ کس حق ندارد او را بخاطر نگارش اثری که به کمال رسانید ملامت و سرزنش کند. و اما درباره مترجم باید افزود که وی بحق از دشواری وظیفه‌ای که بر عهده گرفت، گله کرده است. برای او ترجمه این متن از زبان پارسی به زبان سریانی کاری «راحت و آسان نبود». مترجم خطاب به سراسقف (بطریق) تیموفی از وی می‌خواهد هر جا که ضرورت افتد، متن ترجمه را اصلاح و ویراستاری کند. مترجم خود ترجمه این متن را ناقص و نارسا خوانده است^{۶۵}.

۶۴- همانجا، 5.1.17، ص ۹۶، ۹۷.

۶۵- همانجا، III، ص ۲.

مترجم، کتاب بختیشوع را به نامهای گونه‌گون نامیده است. وی در مقدمه کتاب، عنوان آن را «اثری درباره قوانین - tantôt make bānūtad^{۶۶} al dīnē» نوشت و در صفحات بعد اثر مذکور را «کتاب قوانین - tantôt K'taba d'dīnē» نوشته مار بختیشوع سراسقف ایران^{۶۷} نامید. مترجم جز از عناوین مذکور نام دیگری نیز به اثر داد و آن را کتابی «پیرامون حل مسایل حقوقی - d'al g'zārdīnē...» و یا به صورت ساده «حل حقوق - g'zārdīnē» معرفی نمود^{۶۸}.

هرگاه متن مجموعه قوانین بختیشوع با کتاب ماتیکان هزار دانستان مقایسه شود، مشابهتهایی در یک رشته از مواد و بخشهای این دو کتاب جلب نظر می‌کند. حال آن که نمی‌توان دو کتاب نامبرده را یکی دانست. از بررسی مجموعه‌های قوانین سوریایی سده پنجم میلادی معلوم می‌گردد که روایات و نسخه‌های متعدد این مجموعه‌ها مشابه یکدیگر نیستند^{۶۹}. در مورد دو کتاب مذکور نیز همین نظر صادق است.

گمان دیگری وجود دارد مبنی بر این که مؤلف کتاب ماتیکان و نیز بختیشوع هر دو از يك مأخذ بهره گرفته باشند. و کتاب ماتیکان بارها از مأخذ دیگری بنام «داتستان نامک - Datastan Namak» یاد و بدان استناد شده است^{۷۰}. کتاب «داتستان نامک» مأخذ و منبع نگارش کتاب ماتیکان هزار داتستان بود. در این کتاب از يك سو موازین حقوقی نظم و ترتیب یافته‌اند و از سوی دیگر روایتهایی از حقوق دانان مختلف در حل مسایل گونه‌گون ارائه شده‌اند. مجموعه و خلاصه قوانین در کتاب ماتیکان نیز به همین گونه است. و اما درباره مجموعه بختیشوع باید گفت که این مجموعه نیز با اتکاء به مجموعه‌های قوانین مشهور عهد ساسانی ترتیب یافت و تدوین گردید. ولی مؤلف در کتاب خویش از آراء، روایات و احکام موجود در دیگر نوشته‌های حقوقی نیز بهره جست.

از دیدگاه بختیشوع محاکم بر دو گونه‌اند. یکی دادگاه اشرافی و دیگری

۶۶- همانجا، III، ص ۲، سطر اول.

۶۷- همانجا، ص ۲، سطر ۱۹.

۶۸- همانجا، ص ۶۸، ۸۸، ۹۲.

۶۹- ن. پیگولرسکایا. قانون نامه سوریایی، ص ۵۲.

Syrisch-Römisches Rechtsbuch aus dem V Jahrhundert. Ed. Bruns und Sachau. Leipzig, 1880.

70- Matikan, X, 4, s. 105; XIX, 1, s. 217; x+30, s. 263; XXVIII, 27, s. 355.

دادگاه کلیسایی. وی ضمن مقایسه این محاکم دو عنوان واصطلاح را بکار برد. یکی «محاکم خارجی» - *dayyānē d'edta* و دیگری «ما» یا «محاکم کلیسایی» - *dayyānē dal'bar*^{۷۱}. بختیشوع با مقابل قرار دادن احکام يك دادگاه در برابر احکام دادگاه دیگر به شرح مطلب می پردازد و می نویسد در موردی که مدعی شاهد و یا سندی در مورد پرداخت وام به همراه نداشته باشد، «قضات محاکم خارجی سخن وی را نمی پذیرند» - *dayyānē dal'bar lā shām' in leh*. از این رو مسیحیان ترجیح می دهند بجای «محاکم خارجی» به محاکم کلیسایی مراجعه کنند. زیرا سختگیری و هزینه آن کمتر از محاکم خارجی است. بختیشوع عمل «محاکم خارجی» را که حاضر به رسیدگی شکایات در صورت فقدان سند نیستند، مقابل عمل «محاکم کلیسایی» قرار داده، اضافه می کند که «ما» به خلاف آنها عمل می کنیم. زیرا بسیاری از کارها و پرداخت و امها «پنهانی» وبدون حضور شاهد صورت می پذیرد. از این رو «ما» وبدیگر سخن محاکم کلیسایی آماده است در صورتی که مدعی دروغگو ودغلکار نباشد به این گونه دعاوی رسیدگی کند^{۷۲}. سپس بختیشوع به روشنی تمام از «محاکم مشرکان و بت پرستان» بحث کرده و آورده است که مدعی نمی تواند به چنین دادگاهی شکایت برد. زیرا «محاکم بت پرستان» ممکن است موجبات ضرر و زیان مدعی را فراهم آورند. از این رو نباید به دادگاههای مذکور مراجعه کرد^{۷۳}. از این نکته معلوم می شود مدعیانی که از رأی «محاکم کلیسایی» ناراضی بودند و یا از آن بیم داشتند به «محاکم بت پرستان» مراجعه می کردند. «محاکم خارجی» مدعیانی را که به «محاکم کلیسایی» شکایت می بردند، مجازات می کرد. «محاکم کلیسایی» نیز مدعیانی را که به «محاکم بت پرستان» مراجعه می نمودند، مورد مؤاخذه کلیسایی و تنبیه و مجازات قرار می داد.

بختیشوع در جای دیگر آراء «دادگاه خارجی» یا «دادگاه اشرافی» را مورد مقایسه و بررسی قرار می دهد و ضمن بیان تناقض دورای در مورد مشابه می نویسد «داوران خارجی در این مورد چنین قضاوت کرده اند».

(*dayyānē dal'bar hākana Pāqdīn 'al hādē*)

71- *Syrische Rechtsbücher*, ..., III, VI, 1, § 1, s. 182; V, 7, 85, § 8, s. 158.

۷۲- همانجا، III, VI, 1, § 1, s. 182, ص ۱۸۲.

۷۳- همانجا، 28, ص ۱۸۴.

وی در برابر رأی داوران خارجی رأی داوران کلیسایی را ارائه کرد و یادآور شد داوران کلیسایی مسئله را در عمق و «اقتصادی» (همراه با صرفه جویی) و «اداری» (منظم و منضبط) بررسی نمودند. واژه «اداری» از سوی ناشر متن آلمانی به صورت «Standpunkt der Verwaltung» ارائه شده است. ولی ناشر هیچ گونه توضیحی پیرامون این نکته ارائه نکرده است.^{۷۴} اما مقصود در اینجا بیان برتری محاکم کلیسایی است که از نظر مؤلف کتاب داوریهایش عمیقتر است. وی می نویسد «داوران کلیسایی موضوع را اساسیتر و اصولیتر بررسی می کنند». این واژه به مفاهیم «اداری»، «منظم»، «الهی» و «آمیخته با صرفه» نیز آمده است. ریشه این کلمه دارای معانی متعددی است. ولی در این مورد خاص مفهوم کلمه روشن نیست. رأی دادگاه کلیسایی ملایمتر بود. دادگاه جوانب اداری، اقتصادی و یا مالی را مورد توجه قرار داد. در ضمن دادگاه کلیسایی کوشید تا از مداخله و اعمال نفوذ دادگاه اشرافی در جریان دادرسی جلوگیری کند.

بختیشوع افزون بر مقابله و مقایسه آراء محاکم نامبرده به نقل آراء و عقاید حقوق دانان مختلف در موضوع مورد بحث پرداخت. در اینجا مشابهت بسیاری میان نوشته بختیشوع با ماتیکان هزار داستان می توان یافت که در آن نیز به مناسبتهای گونه گون آراء و عقاید حقوق دانان مختلف ارائه شده است.

بختیشوع نظر خود را با این جمله ها بیان می کند: «هست کسی که می گوید» و بدیگر سخن هست کسی که چنین عقیده ای را ابراز می دارد. وی نظر خود را برابر آراء دیگران قرار می دهد و می نویسد: «ولی ما چنین می گوئیم» یا ما بر این عقیده ایم.^{۷۵}

جای تردید نیست که حقوق مدنی رایج یکی از مآخذ مورد استفاده بختیشوع بوده است. فصل پنجم کتاب چهارم از مجموعه قوانین بختیشوع به قانون ارث اختصاص یافته است. عنوان فصل مذکور چنین است: «پیرامون آراء، و قوانینی که ما بر پایه آداب و سنتها اتخاذ کرده ایم» (al dīnā we nāmōsē d'ayk d'bu). (yādā ākhīdīnan l'hōn) وی به منظور حل مسئله کیفیت اشیاء و قیمت گذاری آنها توصیه می کند که «رسوم رایج بازرگانان مورد توجه قرار گیرد» (We 'ayk 'yada).

۷۴- همانجا، III، ص ۱۵۸، ۳۲۷.

۷۵- همانجا، III، ۵، ۷، ۱۲، ص ۱۵۰، ۱۶۴.

^{۷۶} d'akhidîn bet taggārê. او این رسوم و سنتها را اساس و پایه‌ای محکم جهت حل بسیاری از مسایل مورد اختلاف می‌شمارد و توصیه می‌کند که به چند تن از بازرگانان که می‌توانند در این موارد مؤثر باشند، مراجعه شود.

در موارد دیگری از مجموعه بختیشوع نیز به آداب و رسوم رایج اشاره‌هایی شده است. از جمله در مورد آزادی بردگان آمده است که در بعضی استانها و سرزمینها صاحب برده پس از آزادی برده موقعیت حاکم خود را همچنان بروی حفظ کرد و بدیگر سخن به صورت سرپرست وی باقی ماند ولی «این امر در همه نواحی از سوی قانون تأیید نشده است»^{۷۷}. مسئله ابراز کمک و یاری به همسر مطلقه‌ای که ازدواج وی بنابر احکام مسیحیان صورت گرفته باشد با آداب و رسوم رایج مربوط بوده است. در این مورد سهم وی طبق سنت معمول انجام می‌گردد^{۷۸}.

اسناد خصوصی بسیار اندکی از این عهد برجا مانده‌اند. این اسناد به سده‌های مختلف تعلق دارند. به عنوان نمونه می‌توان از اسناد اورامان و اسناد بدست آمده از دورا - اروپوس نام برد. مدارك اورامان متعلق به سده نخست میلادی و اسناد دورا - اروپوس متعلق به حدود سده سوم میلادی هستند. از این رو آگهیهای مندرج در مجموعه قوانین بختیشوع به مفهوم واقعی کلمه بسیار پر ارزش و گرانبها است. از نوشته‌های این مجموعه به سهولت می‌توان دریافت که تنظیم معاهدات و موافقتنامه‌های کتبی به مقیاس وسیع رواج داشته است. این مقاوله‌نامه‌ها شامل تعهدات مربوط به پرداخت و اخذ وام، واگذاری، هدیه، قراردادهای بازرگانی، وصیتنامه و اسناد دیگری بود که نگاهداری می‌شد و در موارد لزوم به محاکم عرضه می‌گردید^{۷۹}. در این زمینه مطالب و اخبار مربوط به جعل اسناد در خور توجه است. در اینجا از تفاوت میان کسی که جعل سند کرده و کسی که پای سند مجعول را مهر نموده بحث شده است. این گونه افراد از سوی کلیسا مجازات و به پرداخت جرایم نقدی به سود بینوایان محکوم می‌شدند. در برخی موارد کسی که دست به جعل اسناد می‌زد محکوم می‌شد مبالغی به مؤسسات کلیسایی، دیرها، اماکن ویژه

۷۶- همانجا، ۱۵، ۸، ۷، ص ۱۶۴؛ ۳۵، ۸، ص ۱۶۴.

۷۷- همانجا، ۱۳، ۷، ۲۵، ص ۱۷۸.

۷۸- همانجا، ۱۵، ۵، ۱۷، ص ۱۲۰.

۷۹- همانجا، ۳۵، ۷، ص ۱۹۲.

زایران (زوارخانه‌ها) و دیگر مؤسسات خیریه پردازد.^{۸۰}

این بندهای مجموعه قوانین بختیشوع همانند بندهای مندرج در ماتیکان است. در این کتاب واژه «نامک» بارها به مفهوم «تعهدنامه» و «صورت مجلس» آمده است. در این مجموعه واژه‌هایی موازی واژه «نپشتک - nipistak» (نوشته) و «دپییره - dipirih» (دبیره) ارائه شده است. وجود اسناد و مدارک کتبی موجب می‌شد که بتوان آنها را در دادگاه ارائه کرد.

نوشته یا دبیره و بدیگر سخن تعهدنامه و صورت مجلس باید با مهر (مودر - mudr که بعدها به صورت موهر - muhr نوشته شد) ممهور می‌گردید. چنان که پیشتر اشاره شد اگر کسی پای سند مجعول را مهر می‌کرد، مستوجب مجازات می‌شد. در ماتیکان پیرامون مهر گذاردن ذیل اسناد از سوی شخصیتهای رسمی چون قاضی (rad) و مگویت (موید) سخن رفته است.^{۸۱} مگویت مقامی است روحانی. دادگاهها در اختیار وزیر نظر روحانیان قرار داشتند. این نکته در شرح احوال کسان نیز آمده است. آراء مگویتان مگویت (مویدان موید) که در رأس روحانیان قرار داشت قطعی و غیرقابل پژوهش و فرجام بود.^{۸۲} بختیشوع از سندی آگهی داده است که ذیل آن «مهر داور کلیسایی» نهاده شده بود. موضوع سند محرومیت همسر ویا فرزند از ارث به سبب رفتار ناشایست ویا علل دیگر بوده است واین در صورتی است که شوهر ویا پدر «چنین مطلبی را مرقوم دارد. آنگاه داوران کلیسایی سند را با مهر خود گواهی می‌کنند». پس از مرگ نیز نیت شخص متوفی باید به مرحله اجرا درآید.^{۸۳}

رویدادنامه‌های سوریایی مؤید آن اند که اسناد اغلب در بایگانی کلیساها نگهداری می‌شدند. اسناد مکتوب مقیاسی وسیع داشتند. ولی جنگهای متواتر شرایط نامساعدی جهت نگهداری اسناد پدید آورد و بسیاری از آنها مفقود شدند. بدین روال خصوصیات مجموعه بختیشوع به اندازه کافی روشن گردید. مضمون بندها و مواد این مجموعه از نظر بررسی اوضاع اجتماعی - اقتصادی ایران پیش از هجوم تازیان و نیز تاریخ ایران در آن روزگار حایز اهمیت فراوان است.

۸۰- همانجا، III، ۷۱، 3، § 2، ص ۱۹۰

81- Ch. Bartholomac. *Zum sassanidischen Recht*, IV, s. 12-14.

۸۲- همانجا، ص ۲۹، ۳۱.

83- *Syrische Rechtsbücher...*, III; IV, 5 § 3, s. 120.

دگرگونیهای اجتماعی - اقتصادی ایران در آن روزگار حاصل پیشرفتهای آتی کمی در زمینه مالکیت خصوصی و بویژه مالکیت خصوصی بر زمین بود. انعکاس این فرایند رشد و پیشرفت را می توان در اسناد اورامان که پیشتر از آن یاد کردیم، ملاحظه نمود.



تاریخچه کرخ بیت سلوک (سلوک)

نوشته‌ها و اسناد محلی که از مجموعه آثار سوربایی برجا مانده بسیار جالب دقت و توجه است. این اسناد و نوشته‌ها که به یکی از شهرها و نواحی اطراف آن اختصاص دارند، شامل مجموعه‌ای از خاطره‌ها و رویدادهای بسیار قدیمی و پر اهمیت اند. در تهیه این آثار و نوشته‌های محلی از آثار مکتوب موجود در بایگانی‌ها و دیگر نوشته‌های متعلق به شهرهای خاور نزدیک و آداب و رسوم کهن مردم آن سرزمین‌ها استفاده شده است. بایگانی معبد بت پرستان و نیز بایگانی کلیساهای مسیحی که در پی آنها آمدند از جمله مآخذ و منابعی هستند که مورد بهره‌برداری رویدادنامه نویسان قرار داشتند.

«تاریخچه کرخ بیت سلوک» (سلوک) (tash 'ita d' KarkA d' bēt selök)

یکی از جمله رویدادنامه‌های محلی است که بر مبنای مآخذ کتبی و شفاهی منقول تدوین گردید. هدف اصلی از نگارش این رویدادنامه به شهرت رسانیدن شهر کرخ (این شهر اکنون کرکوک نامیده می‌شود) و روستاهای آن و نیز ارائه مطلب پیرامون اسقف نشینی این شهر، بویژه ذکر اخبار مربوط به شکنجه‌شدگان و تذکره شهدا

است. این گرایش در نگارنده رویدادنامه تأثیری فراوان بر جای نهاد. گاه دیده می شود که در بیان مطلب دلایل تاریخی کافی مشهود نیست. ولی با وجود این نقیصه، رویدادنامه حاوی آگهیهای است که در صحت آن جای تردید باقی نمی ماند. این نیز از نظر تاریخی واجد ارزش و اهمیت است.

نخستین بخش رویدادنامه حاوی اخباری پیرامون بنای شهر، ساختمانها و نقشه آن است. این بخش در بعضی نسخه های خطی تمام و کمال برجا مانده و از سوی بجان Bedjan منتشر گردیده است. ولی در نسخه های منتشره از سوی موزینگر Möisinger و ترجمه هوفمان Hoffmann مطالب بسیاری از قلم افتاده اند.^{۸۴}

شرح این بخش از رویدادنامه مبتنی بر مآخذ مکتوبی است که تا اندازه ای مشوش و آشفته بنظر می رسند. در رویدادنامه بنای شهر به یکی از شاهان آشور نسبت داده شده است که نام وی به صورت سارگون و سردانا (اسرحدون) مذکور افتاده است. رویدادنامه داریوش را پسر پتاشاس Patshasp نامیده است. این نام در متون پارسی هیستاسپ Hystasp است که در متون مختلف نیز تأیید گردیده است. ولی در رویدادنامه چنین آمده است که این داریوش مغلوب اسکندر گردید. در رویدادنامه مطالب مشروح و درستی پیرامون بنای شهر سلوکیه و دیوار و برجهای آن توسط سلوکوس ارائه شده است که از نظر تاریخی مورد تأیید است. نام شهر نیز از نام او اقتباس شده است. این وضع درباره نام کرخ بیت سلوک نیز صادق است و می توان شهر مذکور را «کرخ بیت سلوک» خواند.^{۸۵} «کرخ» بر معنای «دژ» یا «مکان مستحکم» است. کرخ بیت سلوک به معنای «دژ سلوکوس» است.

در رویدادنامه مطالبی پیرامون ظهور آیین مسیح در کرخ و همچنین مطالبی درباره ظهور آیین مانی به هنگام پادشاهی شاپور اول و مبارزه ها و پیگردها در ارتباط با ظهور آیین مذکور ارائه شده است.^{*} آگهیهای مربوط به پیگردهای سده چهارم میلادی اندک است. ولی در ضمن مطالبی پیرامون روزگار پادشاهی بهرام فرزند

84- *Acta mm. ss. II*, p. 507-511-A. Mosinger، اثر یاد شده، s. 63-64.

(رجوع کنید به ترجمه های یاد شده از متن سریانی) G. Hoffmann، اثر یاد شده، s. 43-45.

85- V. Tscherikower، اثر یاد شده، p. 97.

* در ترجمه فرانسوی کتب بخط نام مردکیان در ماجرای پیگرد مانویان آمده است حال آن که در این روزگار هنوز از مزدک و مزدکیان اثر و خبری نبود. در متن اصلی (روسی) کتاب نیز اصلاً نامی از مزدکیان در این صفحه نیامده است.

شاپور (دوم) به سالهای ۳۸۸-۳۹۹ میلادی ارائه گردیده است.^{۸۶} رویدادنامه نویس طبق وظیفه‌ای که برعهده داشت نامهای اساقفه کرخ را به ترتیب ذکر کرد، چنان که از روی متن رویدادنامه می‌توان زمان حیات آنها را در ارتباط با روزگار فرمانروایی پادشاهان معلوم و مشخص نمود.

در رویدادنامه مطالب مشروحی پیرامون روزگار پادشاهی یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷ میلادی)، جنگها، خط‌مشی سیاسی و تبعید و کوچ دادن اهالی کرخ در سال ۴۴۶ میلادی ارائه شده است. بنابر نوشته مذکور تبعید و کوچاندن اهالی شهر از سوی فرمانروای بیدادگر و سختگیری بنام تومزدگرد Tomezdgard صورت پذیرفت. آخرین آگهیهای مربوط به کرخ متعلق به روزگار اسقف بوبووی Bobovay است که به سال ۴۸۵ میلادی درگذشت. بدین روال چنین می‌نماید که تاریخ نگارش رویدادنامه پیش از اواخر سده پنجم میلادی نبوده است. چنین بنظر می‌رسد که آخرین بررسی و تجدیدنظر در متن رویدادنامه حدود پایان سده پنجم و در آستانه سده ششم میلادی صورت گرفته باشد. زیرا در متن از خسرو سخن به میان آمده است. در رویدادنامه به این نکته اشاره شده است که پیش از خسرو تعالیم مانی بسط و گسترش فراوان داشت.^{۸۷} باثوم شتراک نیز مشابه این عقیده را ابراز داشته است. وی این مطالب را «ملحقات و اضافاتی بر تاریخچه شهر» و «بخشی» از تاریخ اربیل دانسته که از سوی شخصی بنام مشیحازها Meshiha Zeha در سده ششم میلادی تدوین گردیده است.^{۸۸} شایب معتقد است که «این سند یا وجود تناقضات و بعضی خطاهای تاریخی آشکار . . . حاوی مطالب دقیقی است که از مآخذ باستان اقتباس شده‌اند»^{۸۹}.

جدی‌ترین رویدادنامه کرخ بیت سلوک را می‌توان در پڑ و هشهای پیترس Peeters پیرامون رویدادنامه ادیابنه مشاهده کرد که طبق نوشته وی «خواهر» کوچک رویدادنامه کرخ است.^{۹۰} جریان حوادث از اعماق ادوار باستان و اساطیر کهن این دو

* در متن کتاب بهرام فرزند شاپور نوشته شده است. چون تاریخ مذکور مطابق با دوران پادشاهی بهرام چهارم است بنابراین (دوم) از سوی مترجم کنار نام شاپور آمده است.

86- Acta mm. ss. II, p. 517.

87- A. Baumstrak. *Geschichte der syrischen Literatur*, s. 135.

88- J. Chabot. *Linérature syriaque*. Paris, 1934, p. 57.

89- P. Peeters. Le «passionnaire d'Adiabène». *Analecta Bollandiana*, Bruxelles, 1925, t. 43, f. 1/2, p. 304.

مأخذ تاریخی را به یکدیگر پیوند داده است. ولی به سبب فقدان مأخذ و منابع واریسی آگهیهای آن میسر نیست. در ضمن آگهیهای مذکور را نمی توان از نظر تاریخی معتبر دانست. گمان بسیار می رود که تاریخ نگارش رویدادنامه کرخ بیت سلوک پیش از تاریخ تدوین رویدادنامه اربیل باشد. ولی هدف نگارش این هر دو یکی و آن ستایش اسقفها و بطریقها بوده است. حال آن که به سبب همسایگی رقابتهایی نیز میان این دو موجود بود و رویدادنامه نویسان می کوشیدند تا سنتها و سوابق شهر خود را قدیمتر جلوه دهند.^{۹۱} پیترس در جای دیگر با قاطعیت بیشتری اظهار نظر کرده چنین نوشته است: «تاریخچه کرخ بیت سلوک که در صحت آن جای شبهه و تردید بسیار است، گمان می رود ساختگی و متعلق به اواسط سده ششم میلادی باشد». نگارنده این تاریخچه شخصی است غیر منصف و جاعل که «در جعل و سرهم بندی کردن حوادث چیره دست بود» («un faussaire»)^{۹۲}. ولی با وجود رأی خشن و نقد آمیخته با تردید و انکار، پیترس به اهمیت بعضی آگهیهای مندرج در این رویدادنامه اعتراف کرده است.

جهت گیری این اثر تاریخی بطور عمده آن بوده است که نگارنده کوشیده است کرخ را مرکزی مهمتر و عمده تر از دیگر مراکز و انمود کند و برتری و مزیت آن را در حاکمیت روحانیان به شمار آورد. نگارنده تلاش کرده است تأسیس این اسقف نشین را به گذشته های بسیار دور برساند. در رویدادنامه مسایل مربوط به اعمال و رفتار اشراف و بزرگان با متانت و بدون ارتباط با داستانهای اساطیری ارائه شده است. چنان که پیشتر اشاره کردیم در نگارش مطالب مربوط به بنا و تجدید بنای شهر از مأخذ و یا مأخذ کتبی استفاده شده است. گزارشهای رویدادنامه پیرامون حوادث سیاسی و نظامی ایران در اواسط سده پنجم میلادی و روزگار شاهنشاهی یزدگرد دوم بسیار ارزشمند است. در صحت حوادث تاریخی ارائه شده جای شبهه و تردید نیست. از این رو بهره گیری از مطالب مذکور نه تنها مجاز، بلکه لازم است.

فهرست مختصر کسانی که در عهد پیگردهای شاپور دوم مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند، از جمله آثار مربوط به تاریخچه کرخ بیت سلوک است که در همان روزگار نوشته شد.^{۹۳} در این فهرست مطلب بسیار کوتاهی پیرامون یکی از

90- P. Peeters. Le «Passionnaire d'Adiabène», p. 303-304.

92- Acta mm. ss. II, p. 286-289.

۹۱- همانجا، ص ۲۷۰.

شکنجه‌شدگان بنام خواجه گشتزاد یا گشتازاد Goushtazad وجود دارد که شاید قدیمترین یادداشت فهرست مذکور است. این شخص همانند دیگر شکنجه‌شدگان به فرمان اردشیر «شاه حدیب» که همان شاه ادیابنه است، اعدام شد^{۹۴}. این پادشاه برادر وجانشین شاپور دوم و در واقع همان اردشیر دوم شاهنشاه ساسانی است.

بیت گرمای به عنوان استان و کرخ بیت سلوق به عنوان شهر مرکزی این استان تابع فرمانروای ادیابنه بودند و از لحاظ حقوقی نیز تابع ادیابنه به شمار می‌رفتند. ولی باید افزود که مجازاتهای اعدام، جز از اعدام گشتازاد، به فرمان موبد کرخ صورت پذیرفت. در اینجا عنوان مئوهپت mauh^c Pata بکار رفته است که همان موبد و مقام عالی روحانی در نزد زرتشتیان است^{۹۵}. این مئوهپت شخصی بود بنام آذرگشنسپ^{۹۶}. در مورد این عنوان اختلاف نظرهایی وجود دارد. در رویدادنامه اربیل عنوان مئوهپت آمده است که مینگانا Mingana آن را «مرزبان» دانسته و زیر همین عنوان ترجمه کرده است^{۹۷}. در فهرست، مجازاتهای اعدام کسانی ذکر شده است که به فرمان شاپور دوم صورت گرفت. در فهرست جمله «هنگامی که شاپور در این سرزمین بود» به مطلب مذکور افزوده شده است. از مطلب چنین بر می‌آید که شاپور به هنگام اقامت در این سرزمین فرمان اعدام کسانی را صادر کرده بود^{۹۸}.

این فهرست مقدماتی مختصر بعدها به صورت مشروح نوشته شد. از جمله می‌توان شرح زندگانی گشتزاد - گشتازاد یا آزاد را یاد کرد که در بسیاری موارد جالب توجه و حاوی جزئیات و مطالب قابل ملاحظه‌ای از زمان حوادث است. گشتازاد از اهالی کرخ بیت سلوق بود. پیترس شرح مبسوط و دقیقتری از اخبار مربوط به زندگی این شخص ارائه کرده است.

۹۳- همانجا، ص ۲۸۶، ۲۸۷.

94- *Patrologia syriaca*, II, p. 742, 769, 770 - C Brockelmann. *Lexicon syriacum*, Halis Saxonum, 1928, p. 376.

95- *Acta mm. ss.* II, p. 288.

96- A. Mingana. *Sources syriaques*, I, p. 50, 129.

97- *Acta mm. ss.* II, p. 288, 289.

۹

رویدادنامه ادیابنه

رویدادنامه ادیابنه از زمره رویدادنامه‌های منطقه‌ای سوریبی است که از نظر خصوصیات و ویژگیهای خویش همانند رویدادنامه کرخ بیت سلوق است. اربیل عمده‌ترین شهر سرزمین ادیابنه بود. اواسط سده ششم میلادی در فاصله سالهای ۵۶۹-۵۴۰ شخصی بنام مشیحازها که روحانی بزرگ این شهر یا حومه آن بود کتابی را به رشته تحریر آورد. تنها نسخه این کتاب که فاقد سرآغاز است تا زمان ما برجا مانده است. این رویدادنامه نسبتاً کوچک به سراسقف اربیل موسوم به پینهاس Pinehas اختصاص یافته است. رویدادنامه بطور عمده حاوی مطالب و داستانهایی درباره حوادث حوزه مذهبی این ناحیه است. مطالب اصلی این رویدادنامه عبارت است از نوشته‌های کوتاهی از آثار شخصی بنام آبل Abel که گویا حدود سال ۴۱۰ میلادی نوشته شده است. اصل نوشته شخص نامبرده که در رویدادنامه «معلم» و «نویسنده» نامیده شده تاکنون بدست نیامده است. مؤلف رویدادنامه در بعضی موارد با اتکاء به اعتبار نویسنده نامبرده مطالب خود را عنوان کرده است. مشیحازها جز از مأخذ مذکور به منابع کتبی دیگری چون فعالیت کلیساها

وتذکره شهدا اتکاء داشته است. وجود منابعی قدیمی چون کتاب «تاریخ» نوشته آبل موجب گردید که رویدادنامه اربیل خوانندگان را با تاریخ قدیم سرزمین ادیابنه آشنا کند. زیرا در رویدادنامه گذشته از اخبار کلیسایی، آگهیهای در زمینه تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان می توان مشاهده کرد^{۹۸}. بعضی از پژوهندگان، رویدادنامه اربیل را دارای ارزش فراوان و قابل اعتماد می شمارند. این رویدادنامه در آغاز توجه بسیاری از محققان را بخود معطوف داشت. حال آن که بعضی مطالب آن نادرست، عاری از دقت، متناقض و از نظر تاریخی وزمانی غیر منطبق است. اولین ناشر وفخستین منتقدان رویدادنامه در گذشته به این نکته ها اشاره کردند^{۹۹}.

پیترس رویدادنامه مذکور را بتفصیل مورد بررسی قرار داد و بعضی خطاهای مؤلف رویدادنامه را متذکر گردید. پیترس اخبار و آگهیهای ارائه شده از سوی مشیحازها را مورد شبهه و تردید قرار داده «مطالب رویدادنامه را غیر قابل اعتماد» نامیده است. پیترس معتقد است که حتی مطالب مفید کتاب نیز مشکوک بنظر می رسند. هنگامی که مؤلف رویدادنامه اربیل نظر خود را بیان می کند خواننده را به شگفتی وامی دارد. زیرا معلوم نیست مدارك و اطلاعات خود را از کجا کسب کرده است. حال آن که مشابه اطلاعات مذکور را در دیگر مآخذ معتبر نمی توان یافت^{۱۰۰}.

زاحائو و دیگر پژوهندگان نیز به نادرستی وعدم اعتبار این کتاب اشاره کرده اند. ولی خطاهای متعدد از اعتبار و اهمیت بسیاری از آگهیهای مندرج در رویدادنامه مذکور نمی کاهد. یکی از جهات شبهه انگیز مطالب کتاب افراط در مبالغه است. مؤلف کوشیده است با بزرگ جلوه دادن مقام و نقش سرزمین ادیابنه، موطن خود را به عنوان قدیمترین مرکز مسیحیت در شرق معرفی کند و طریق مبالغه و اغراق پیماید. ولی بسیاری مطالب کتاب از جمله تاریخ سیاسی ارائه شده در متن قبل اعتماد است. زیرا مؤلف بدون اظهار نظر به نقل آن پرداخته است.

98- A. Mingana. *Sources syriaques*, I. Mossoul, 1907, texte, p. 1-75; traduction, p. 76-156; notes, pp. 157- 168.

99- E- Sachau. *Die Chronik von Arbela*. Abhandlungen der Perussischen Akademie der Wissenschaften, 1915, No. 6, s. 12-17.

100- P. Peeters. Le «passionnaire d'Adiabène». p. 263, 303.

بخش نخست رویدادنامه که با نام معلم آبل ارتباط دارد واجد ارزش فراوان است. آبل حدود دویست و نسل پیش از مؤلف رویدادنامه و حدود سال ۳۵۱ میلادی می زیست. زیرا مؤلف رویدادنامه می نویسد نوادگان کسانی که در سال ۳۵۱ میلادی تحت پی گرد و آزار قرار گرفته بودند، هنوز زنده اند^{۱۰۱}. چنین بنظر می رسد نگارش کتاب در سال ۴۱۰ میلادی پایان پذیرفته باشد. در همین سال ماروت از اهالی میافارقین Marout de Mayafaragin تدوین اثر خود را آغاز کرده بود^{۱۰۲} آگهیهای مندرج در این کتاب مربوط به اواخر سده نخست و اوایل سده دوم تا آغاز سده پنجم میلادی است. لذا این بخش از رویدادنامه بویژه آگهی پیرامون تاریخچه زندگی اشراف و بزرگان پارتی دولت اشکانی و بزرگان پارسی عهد ساسانی درست و قابل اعتماد است^{۱۰۳}. بی گمان در نوشته مشیحاها اشتباهات تاریخی وجود دارد. ولی برخی از آنها قابل اعتماد بنظر می رسند. به اعتقاد زاخاثویکی از آگهیهای درست این نوشته، خبر مربوط به درگذشت اسقف اربیل در سال ۳۱۶ میلادی است. تاریخ بازگشت مارابای اول از شورش که مؤلف آن را در سال ۵۴۰ و یا ۵۵۱ ذکر کرده است، می تواند تا حدودی درست باشد^{۱۰۴}. از دیگر سنوات مندرج در رویدادنامه حوادث مربوط به روزگار پادشاهی اشکانیان از جمله تاریخ پیکار اردوان پنجم با ماکرین Macrin امپراتور روم است که به سالهای ۲۱۸-۲۱۷ میلادی اتفاق افتاد. در رویدادنامه تاریخ انقراض پادشاهی اشکانیان و آغاز پادشاهی ساسانیان بیست و هفتم ماه آوریل سال ۲۲۴ میلادی است. بعضی مطالب تاریخی قابل اعتماد این نوشته به حوادث سالهای ۳۱۶ تا ۵۴۰ میلادی تعلق دارند^{۱۰۵}. پیترس با نظریات ساخو در این زمینه موافق نیست. وی یکرشته آگهیهای مندرج در رویدادنامه را عاری از دقت نامید. با این همه نمی توان با بعضی از انتقادهای پیترس موافقت نمود. پیترس اخبار رویدادنامه ادیانه را با آگهیهای تذکره تاربو Tarbo یا پربوتا Perbouta خواهر شهید سیمئون برسابه Siméon bar Sabb' é مقابله و مقایسه

101- E. Sachau. *Die Chronik von Arbela*, s. 15. A. Baumstark. *Geschichte der syrischen Literatur*, s. 135.

102- E. Sachau. *Die Chronik von Arbela*, s. 8-11.

103- F. Haase. *Altchristliche Kirchengeschichte nach orientalischen Quellen*. Leipzig, 1925, s. 10.

104- E. Sachau. *Die Chronik von Arbela*, s. 12.

کرده است. وی تاریخ مرگ گشتازاد (آزاد) را حدود بهار سال ۳۴۱ میلادی و همزمان با قتل سیمئون دانسته است. پیترس در تأیید نظر خود مطالبی از تاریخ سوزومن Sozomène را ارائه کرده است. در تاریخ مذکور چنین آمده است که مغان و مغان بزرگ ایران بسیاری از مردم بویژه اهالی ادیابنه را که از مراکز مهم مسیحیت بود مورد تعقیب قرار دادند^{۱۰۶}. در رویدادنامه ادیابنه همچنین آمده است که پگراسپ Pagraſpe فرمانروای سرزمین ادیابنه نسبت به مسیحیان «مهربان» بود و از پی گرد آنان ممانعت کرد. ولی یکسال بعد پگراسپ درگذشت و فیروزتم شاپور Firouz Tamshâpoûr به عنوان جانشین وی به سمت فرمانروای ادیابنه منصوب شد.

در زمان این فرمانروای پی گرد مسیحیان با شدت تمام آغاز گردید^{۱۰۷}. مطالب مندرج در رویدادنامه از انگیزه «لطف و مرحمت» پگراسپ پرده برمی دارد. معلوم شد این «مهربانی و عطوفت» بی دلیل نبوده است. «پگراسپ فرمانروای ادیابنه با اشراف و بزرگان شهر توافق کرد که تا فرا رسیدن ماه ایلول که زمان برداشت انگور و محصولات کشاورزی است از کشتار مسیحیان خودداری ورزد»^{۱۰۸}.

فرمانروا نیز همانند بزرگان و ثروتمندان زمین دار شهر در این مورد ذینفع بود و می خواست پی گرد و آزار مسیحیان پیش از برداشت محصولات کشاورزی و گردآوری انگور آغاز نشود. سبب نیز آن بود که همه مردم شهر به این کار اشتغال داشتند و گروه کثیری از اهالی نیز مسیحی بودند. از این رو نفع فرمانروا و بزرگان و ثروتمندان شهر ایجاب می کرد که تعقیب و کشتار مسیحیان بتعویق افتد. برداشت محصول در وضع اقتصادی کلیه قشرهای اهالی و امر مالیات اهمیتی بسزا داشت. مبالغه در بیان مطلب نمودار جهت گیری مؤلف رویدادنامه است. ولی در این مورد خاص جای شبهه و تردید باقی نمی ماند. بنابراین، مطالب گذرای مندرج در مآخذ یونانی را نمی توان در این مورد مرجع دانست. بیشتر اشاره شد که سوزومن ادیابنه را از مراکز عمده مسیحیت نامید در این صورت معلوم می شود که فرمانروای شهر چون از عواقب اقتصادی و سیاسی پی گرد مسیحیان آگاه بود، آن را برای مدتی به تعویق افکند.

106- Sozomenos. *Historia ecclesiastica*, II, 12, ed. Hussey, p. 146.

107- *Chronique d'Arbèle*: A. Mingana. Sources syriaques, p. 50.

در ضمن نباید توجه ودقت آمیخته به احتیاط پیترس را از نظر دور داشت. وی می نویسد که «حسن توجه به آن (رویدادنامه) در زمان حاضر هرگز نباید به عنوان آخرین سخن منتقدان تلقی شود»^{۱۹}.

رویدادنامه های ادیابنه و کرخ بیت سلوق بتقریب همزمان پدید آمده اند. مطالب مشترك و شیوه نگارش دو رویدادنامه مذکور گواه این مدعا است. ولی از دیدگاه پیترس «خویشاوندی و همسایگی» دلیل آرام بخشی برای پذیرش آثار نامبرده در این مورد خاص نیست. جهت گیری این رویدادنامه بیش از هر چیز در اخبار واگهیهای مربوط به مسیحیان وتذکره شهدای مسیحی مشهود است. در این هر دو رویدادنامه کوشش شده است تا دو شهر نامبرده مفتخر ومباهی جلوه نمایند. اربیل و کرخ بیت سلوق هر دو در سرزمین ادیابنه قرار داشتند ورقیب یکدیگر بودند. ساکنان هر یک از این دو شهر می خواستند حیثیت واعتبار شهر خویش را افزونتر جلوه دهند. از این رومی کوشیدند گسترش مسیحیت و دیگر دستاوردهای شهر خویش را قدیمتر ومهمتر وانمود کنند.

رویدادنامه اربیل شامل مطالب مشروحی پیرامون اشاعه آیین جدید و گسترش فرهنگ سوریایی در سرزمین ادیابنه به روزگار فرمانروایی پارتیان است. این آگهیها در نوشته های استاد آبل مشهود است. اشاعه موفقیت آمیز مسیحیت با دگرگونیهای حاصل در روابط اقتصادی واجتماعی ایران وخصولتهای جدید آن در ارتباط بود. این دگرگونیها نمی توانست تأثیر خود را بر پدیده های روبنایی باقی نگذارد. شماره نامهای جغرافیایی که در ارتباط با اشاعه مسیحیت ارائه شده اند، بسیار است. وجود این نامها خود نموداری از تحکیم آیین جدید در آن سرزمین است. وجود نامهای مذکور امکان می دهد تا فهرستی از شهرها وروستاها پدید آید ومحل شهرها وروستاهای ارائه شده معلوم گردد. در این مورد نیز رویدادنامه ادیابنه جای شبهه ای باقی نمی گذارد. مقایسه این رویدادنامه با دیگر مآخذ موجب روشن شدن جغرافیای تاریخی ایران می گردد. مسیحیت از طریق زبان وخط سریانی گسترش یافت. استاد آبل نیز کتاب خود را به سریانی نوشت.

انتقاد شدید از رویدادنامه کرخ بیت سلوق وادیابنه، استفاده وسیع از دو

مأخذ نامبرده را مورد شك و تردید قرار داده است. در ضمن باید به این نکته توجه داشت که در دو رویدادنامه مذکور با وجود جهت‌گیریهای معین ویژگی‌هایی بی‌همانند و آگهیهای دست اول و درستی وجود دارند که نمی‌توان آنها را حاصل نظر خاص مؤلفان و ساختگی دانست. آنچه نادرست، افسانه و مبالغه می‌نماید، بطور عمده مطالب مربوط به شکنجه و کشتار مسیحیان و داستانهای عبرت‌انگیزی است که مؤلفان این دو رویدادنامه ارائه کرده‌اند. مطالب این رویدادنامه‌ها در هر مورد خاص باید با دیدی انتقادی و دقت فراوان و ارسی شوند. ولی نباید آگهیهای آن را غیرقابل استفاده به شمار آورد. همین دو رویدادنامه ما را از وجود منابع و مأخذی بسیار مهم آگاه کرده‌اند که تاکنون بدست ما نرسیده است. آگهیهای مندرج در رویدادنامه مشیحازها در پڑ و هش ما پیرامون تاریخچه اشراف و بزرگان ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان حایز اهمیتی بسزا است. این آگهیها صورتی تصادفی دارند و از سوی مؤلفان با نظر خاصی تدوین نشده‌اند. لذا نمی‌توان مطالب مذکور را حاصل جهت‌گیری خاص مؤلف و غیرقابل اعتماد دانست. شرح بعضی مطالب رویدادنامه ساده و انعکاس درستی از واقعیتهای آن زمان است.

آثار سریانی پیرامون شرح احوال اولیاء و قدیسان

از مجموعه آثار و نوشته‌های سریانی پیش از روزگار سلطه تازیان، مطالب مربوط به شرح احوال اولیاء و قدیسان حایز اهمیت فراوان است. شرح احوال و زندگی دیگران که بدون تعمد و از روی سادگی تحریر شده باشند نه تنها گونه‌ای ادب تاریخی محسوب می‌شوند، بلکه تا اندازه‌ای سرگرم‌کننده و نوع خاصی از ادب منشور به شمار می‌آیند.

مصححان این آثار چون قصد داشتند نوشته‌های مذکور را به صورتی آموزنده درآورند، داستانها را از صورت ساده و ابتدایی خارج کردند و از سوی خود مطالبی عبرت‌انگیز و آموزنده بدانها افزودند تا سرمشق خوانندگان قرار گیرند. بنا بر معمول به سهولت می‌توان قشر و پوسته تعالیم اخلاقی را از هسته اصلی و دست اول داستان که توسط شاهدان عینی نقل شده‌اند جدا کرد. این نظر در مورد تذکره شهدا که بعدها دستکاری شده‌اند، صادق است.

شرح احوال اولیاء و قدیسان بنا بر معمول جهت تاریخ کلیا مورد استفاده قرار گرفت. در ضمن آثار مذکور شامل آگهیهای بسیار ارزنده پیرامون زندگی

روزمره قدیسان اند که رنگی قومی دارند و خصایل و ویژگیهای جامعه را در آن روزگار معلوم و مشخص می سازند. و اما پیرامون تذکره شهدا باید گفت که آثار مذکور از ارزش فراوان برخوردارند. این آثار حاوی آگهیهای پیرامون نظام دولتی و اداره امور ایران، نحوه اجرای دادرسی و مقامهای حقوقی دادرسانی هستند که شهیدان را تحت محاکمه و مجازات قرار دادند. این جهت اداری و حقوقی امور دولت را از درون شرح احوال قدیسان و تذکره شهیدان به سهولت می توان بیرون کشید و به روشنی دریافت.

انگیزه دولت در پیگرد و کشتار مسیحیان ایران، از مطالعه آثار مذکور کشف و معلوم شده است. این آثار حل بعضی مسایل مربوط به روابط ایران و روم را (که بعدها به روابط ایران و بیزانس یا امپراتوری روم شرقی محدود شد) ممکن و میسر کرده اند. در شرح احوال قدیسان و تذکره شهدا مطالبی پیرامون دشواریهای اقتصادی ایران، نحوه مالیاتها و شیوه اداره کشور می توان یافت. این مسایل به صورتی تصادفی و گذرا عرضه شده اند و مضمون اصلی آثار مذکور را تشکیل نداده اند. لذا این مطالب از هرگونه تعمد و قصد قبلی مبرا هستند و در نتیجه از ارزش فراوان برخوردارند.

از مجموعه شرح احوال اولیاء و قدیسانی که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته اند، تذکره هایی از شهیدان وجود دارند که از آن جمله اند مطالبی پیرامون شرح احوال سیمئون بر سابه (شمعون بر صباعه - بر صباعی) سراسقف تیسفون تختگاه ایران و شرح زندگی پوسی Posi (یا پوسای Pousay - پوسنك Pousik) کروگبد و دیگران.

شرح شهادت سیمئون بر سابه، به زبان سوریایی به دو خط مفصل و مختصر تاکنون برجا مانده است. شرح مفصل بیشتر شامل مطالب عبرت انگیز و اخلاقی است که به موضوع اصلی افزوده شده اند. از شرح مختصر آن چند نسخه برجا مانده است. قدیمترین نسخه در دو ستون به خط سریانی است. این نسخه متعلق به مجموعه نیتری Nitrie بود که اکنون با شماره ۱۶۰ از مجموعه آثار سریانی در کتابخانه واتیکان نگهداری می شود. مشابه همین نسخه که در دو ستون نوشته شده ولی متعلق به سال ۹۳۶ میلادی است با شماره ۱۴۶۴۵ در موزه بریتانیا موجود است. شرح مفصل همین اثر نیز که از مجموعه نیتری و متعلق به سده نهم میلادی

است، با شماره ۱۶۱ در کتابخانه واتیکان نگهداری می شود. عین این اثر به صورت نسخه های خطی متعدد دیگری نیز موجود است.

هر دو صورت مختصر و مفصل این اثر انتشار یافته اند.^{۱۱۱} بهترین و کاملترین نسخه ای که از این اثر انتشار یافته، مقتبس از نسخه سوربایی شرح احوال قدیسان است.^{۱۱۲} این نسخه شامل قرائتهای متعدد از ترجمه لاتین متن است که با مقدمه ای مشروح همراه گردیده است (ص ۷۱۴-۶۶۱). بین نسخه های مختصر مشابهتهای بسیار وجود دارد. قدیمترین این نسخه ها از همه کوتاهتر است. شرح مفصل با برخی اضافات همراه است. نسخه های شماره ۱۶۰ و ۱۶۱ موجود در کتابخانه واتیکان از سوی شخص واحدی تدوین و تنظیم شده است. در دیگر نسخه ها مطالب تکرار شده اند. در نسخه ۱۶۰ مطالب به صورت مختصر ارائه گردید. ولی در نسخه خطی شماره ۱۶۱ شرح مبسوطی پیرامون آزار و شکنجه سیمئون بر سابه ارائه شده است. ترتیب زمانی شرح احوال دیگر قدیسان نیز بر همین روال است و با متن مذهبی و دعا های مشابهی آغاز شده اند. پایان آنها نیز مشترک است و در آن وصایا و مطالبی از «آکب شم - Akeb shem» ارائه گشته و چنین آمده است که این مجموعه، یگانه و منحصر به فرد است.^{۱۱۳}

نسخه مختصر قدیمتر است و گمان می رود متعلق به سال ۴۰۷ میلادی باشد (نسخه شماره ۱۶۰). نسخه مفصل جدیدتر است و گویا پس از سال ۴۲۸ میلادی تدوین شده باشد (نسخه شماره ۱۶۱).^{۱۱۴}

نسخه های مذکور را می توان به دوران شاهنشاهی یزدگرد در ایران مربوط دانست. در سال ۴۰۷ میلادی میان اهالی سوریایی و سوربایی - ایرانی با یزدگرد توافقی پدید آمد و پی گرد و آزار متوقف گردید. ماروت میافارق و اسحاق سلوکیایی^{۱۱۵} در این توافق نقشی بسزا داشتند و توانستند در سال ۴۱۰ میلادی کلیساهای سوریه را متحد گردانند. نسخه مختصر شرح احوال سیمئون بر سابه

110- *Acta martyrum orientalium et occidentalium*, ed. Assemani, t. I, Roma, 1748, p. 15-36; *Acta martyrum et sanctorum*, ed. p. Bedjan, t. II, Parisiis, 1891, p. 131-207.

سنون ۷۷۹-۹۶۰ - مفصل و سنون ۷۱۵-۷۷۸ - تصحیح مختصر, *Patrologia syriaca*, t. II, pars I,

112- *Acta mm. ss.* II, p. 394.

113- M. Kmosko. *Praefatio Patrologia syriaca*, t. II, pars I, p. 690.

114- J. Labourt. *Le christianisme dans L'empire perse*. Paris, 1904, p. 87-92.

دارای لحنی بسیار شدید نسبت به حاکمیت شاه ایران است. ولی نسخه مفصل شرح احوال مذکور لحنی ملایمتر دارد. از این رو برخی محققان معتقدند که شرح مفصل در روزگار متوقف شدن پی گرد و کشتار مسیحیان پدید آمده است.

پیرامون تاریخ اعدام سیمئون بر سابه اختلاف نظرهای شدیدی بروز کرده است. پیترس معتقد است که فرمان شاپور دوم مبنی بر ویران کردن کلیساها و افزایش میزان اخذ مالیات از مسیحیان در سال ۳۴۰ میلادی صادر گردید. پیش از اعدام سیمئون بر سابه پی گرد و آزار مسیحیان صورت نگرفت. دلیل این مدعا شرح زندگی پوسی (پوسیک) است که از به - شاپور (یشاپور) به کرخ لدن Karkha de Ledan منتقل شد و شاپور در کاخ خویش کارگاهی برای او ترتیب داد^{۱۱۵}.

سیمئون، پوسی (پوسیک) و دخترش مارت Marthe در سال ۳۴۱ میلادی که مصادف با سی و دومین سال پادشاهی شاپور دوم بود، شکنجه و اعدام شدند. پیترس اظهار نظر افراآت Aphraate نویسنده مشهور سوریایی را مبنی بر این که پی گرد و آزار از سال ۳۴۱ میلادی (سال اعدام سیمئون) آغاز شد و حدود سی و نه سال دوام یافت، اساس قرارداده تنها همین تاریخ را به عنوان مأخذ پذیرفته است^{۱۱۶}. پیترس منکر اعدام سیمئون در سال ۳۳۴ میلادی است. وی بر این عقیده است که در سال ۳۳۴ شاپور سرگرم فعالیتهای نظامی بود. وی برای پیکار مشهور خویش در نزدیکی سینگارا - سنجار Singara که تابستان سال ۳۴۴ بوقوع پیوست تدارك می دید^{۱۱۷}. حال آن که نوشته افراآت را می توان به گونه دیگری تعبیر کرد. وی در بخش چهاردهم هوملیه homélie از دیدار يك پشوای مذهبی با سیمئون بر سابه مطالبی ارائه کرده است. تاریخ این دیدار (Demonstratio xiv) پیش از «کشتار بزرگ مسیحیان» بوده است. مطلب مذکور مؤید آن است که سیمئون بر سابی (شمعون بر صباعی) پیش از ماه شبات Shebat در سی و پنجمین سال پادشاهی شاپور دوم که مصادف با سال ۶۵۵ گاهنامه سلوکی است، هنوز اعدام نشده بود^{۱۱۸}.

۱۱۵- و.و. بولوتف. گوشه‌ای از تاریخ کلیساهای سوریه و ایران. سن پترزبورگ، ۱۹۰۱، ص ۸۲-۸۳.

P. Peeters. «La date du martyre de St. Siméon». *Analecta Bollandiana*, 56, 1938, f. 1/2, p. 130-131.

۱۱۶- همانجا، ص ۱۴۱، ۱۳۸.

۱۱۷- همانجا، ص ۱۳۸.

118- M.J. Higgins. «Aphraates Dates for Persian Persecution», *Byzantinische Zeitschrift*, 1951, Bd. 44, H. 1/2, p. 268.

در سطر ۲۳ و آخرین بخش هوملیه چنین آمده است: «دوست من، این نامه را در ماه آب از سال ۶۵۶ پادشاهی اسکندر پسر فیلیپ مقدونی که مصادف با سی و ششمین سال پادشاهی شاپور، شاه ایران است، برای تو نوشته‌ام. در سال پنجم که کلیساهای ایران شدند، در همان سالی که کشتار بزرگ در سرزمینهای شرقی آغاز گردید، پس از نگارش این نخستین فصلهای ۲۳ گانه که بر مبنای الفبایی یکی پس از دیگری تنظیم گردیدند، او به تعقیب و کشتار پرداخت»^{۱۱۹}.

پیترس زمانی خود این نوشته را قدیمترین مأخذ به شمار می‌آورد^{۱۲۰}. آزار و کشتار بزرگ مسیحیان و مرگ سیمئون در سال نگارش هوملیه از سوی افراآت روی داد که مصادف با سی و ششمین سال پادشاهی شاپور دوم بود. بدیگر سخن کشتار از ماه سپتامبر سال ۳۴۴ میلادی آغاز گردید و تا ماه سپتامبر سال ۳۴۵ میلادی که مصادف با سال ۶۵۶ از گاهنامه سلوکی بود، ادامه یافت. چنان که اشاره شد افراآت از ماه آب سال ۶۵۶ یاد کرد. هیگینس Higgins به پیروی از نظر کموسکو Kmosko بدرستی تاریخ کشتار بزرگ و اعدام سیمئون را در فاصله ماه سپتامبر (شابات) سال ۳۴۴ و ژانویه (آب) سال ۳۴۵ میلادی نوشته است^{۱۲۱}. نخستین خبر مربوط به شکنجه و اعدام سیمئون، چهاردهم سپتامبر سال ۶۵۵ سلوکی و سی و ششمین سال پادشاهی شاپور بوده است که مصادف با سال ۳۴۴ میلادی است. شرح زندگی گشتازاد (آزاد) نیز به همین زمان مربوط است. قدیمترین شرح احوال قدیسان متعلق به شرح رنجهای سیمئون بر سابه است. در مورد شرح رنجهای گشتازاد نیز نسخه جداگانه‌ای موجود است. همچنین نسخه‌ای زیر عنوان شرح رنجهای «آزاد» ارائه شده است که همان شکل خلاصه شده نام «گشتازاد» است. این نسخه از سوی پیترس مورد پژوهش قرار گرفت و سبب شد که وی تاریخ مرگ را سال ۳۴۱ میلادی بداند^{۱۲۲}. در قدیمترین نسخه، تاریخ اعدام «روز پنجشنبه سیزدهم نisan از هفته بزرگ»^{۱۲۳} ذکر شده است. این هفته بزرگ همان هفته اعدام سیمئون و سی و پنجمین

119- Aphraatus. Demonstratio XXIII: *Patrologia syriaca*, t. II, ستون اول.

120- *Analecta Bollandiana*, t. 56, 1938, f. 1/2, p. 132-133.

121- M.J. Higgins. *Aphraates dates for persian persecution*, p. 271.

122- *Acta sanctorum*, Novembris, t. IV, p. 41-421, 428-P. Peeters. Le «passionnaire d'Adiabène», p. 266. p. Peeters. *Recherches*, I. Bruxelles, 1951, p. 73.

123- *Patrologia syriaca*, t. II, pars اول p.758.

سال پادشاهی شاپور دوم ویدیگر سخن سال ۳۴۴ میلادی از ژانویه تا ماه اوت است^{۱۲۴}. در این شرح احوال وضع معیشت و مطالبی از واقعیات شیوه زندگی در آن روزگار بسیار جالب توجه است.

دیگر از مسایل در خور توجه شرح زندگی و کشته شدن پوسی کروگبد است که نام وی به صورتهایی چون پوسیک و پوسای نیز ارائه شده است. نام این شخص در تاریخچه زندگی سیمئون برسابه نیز آمده است. در شرح احوال پوسی آگهیهای بسیار جالبی از وضع شهرها و زندگی اهالی آنها و تأسیس کارگاههای شاهی و زندگی پیشه‌وران ارائه شده است. این نسخه از زمره گروه مأخذی است که تمام و کمال مورد تصحیح قرار گرفتند و در مجموعه متعلق به اوایل سده پنجم میلادی گنج‌انیده شدند. آخرین بخش این مجموعه حاوی شرح احوال تاربوتا Tarbouda خواهر سیمئون برسابه* و مارت دختر پوسی یا پوسیک است.

پی‌گردد و کشتار اهالی ایران طی سده چهارم میلادی در ادبیات سوریایی و نوشته‌های سریانی اثری عمیق برجای نهاد و موجب گردید که نامها و خلاصه‌هایی از نوشته‌های سریانی پیرامون این مسایل در آثار و نوشته‌های یونانی منعکس گردند. قدیمترین نوشته‌ای که در زبان یونانی انعکاس یافت مربوط به شرح زندگی و رنجهای سیمئون است. در پی این نوشته ترجمه‌هایی از شرح احوال قدیسان در زبان یونانی پدید آمد که گاه به صورت مشروح و گاه مختصر ارائه شدند.

شرح زندگی قدیسان که در نوع خود از بخشهای منحصر به فرد ادبیات سده‌های میانه است، به همه زبانها است. هرگاه این نوشته‌ها از سوی مورخان با دیدی انتقادی و دقت فراوان مورد پژوهش و استفاده قرار گیرند، می‌توان جهات و جوانب افسانه‌ای آنها را از وقایع راستین جدا کرد. در کتاب حاضر، شرح احوال قدیسان با این دیدگاه و بر این گونه مورد استفاده قرار گرفته است. زیرا در این نوشته‌ها مطالب جالبی پیرامون وضع شهرها می‌توان یافت. حال آن که در دیگر نوشته‌ها کمتر به وضع شهرها توجه شده است. نادرستی، عدم کفایت و مبالغه در این گونه آثار فاقد اهمیت‌اند. زیرا در این نوشته‌ها به شرح احوال کمتر توجه می‌شود

۱۲۴- همانجا، ص ۷۰۹.

* نگارنده کتاب نام تاربوتا خواهر سیمئون برسابه را به صورت Tarbo، پربوتا Perbouda و تاربوتا Tarbouka ارائه کرده است. ولی در ترجمه فرانسوی کتاب این نام به صورت تاربوکا Tarbouka آمده است.

و توجه و دقت عمده به اخبار مربوط به شیوه زندگی و معیشت که دارای چهره‌ای واقعی هستند، معطوف می‌گردد.

آگهیهای مربوط به اهالی شهرها، وضع مالیاتها، نحوه وصول آنها، نقش دادگاهها، نقش روحانیت زرتشتی در امور دادرسی، کارگاهها و وضع پیشه‌وران بسیار جالب توجه‌اند. استفاده از آگهیهای مزبور جهت روشن کردن اوضاع داخلی ایران، امری است کاملاً ضروری.

بخش سوم

ایران در سده سوم میلادی

وحدت ایران و شهرهای جدید

پدید آمدن دولتی استوار و نیرومند در ایران طی ربع دوم سده سوم میلادی را نمی توان امری تصادفی به شمار آورد. این واقعه سرآغاز عصر جدیدی بود. نکته مذکور برای مورخانی که نزدیک به آن روزگار می زیستند مفهوم و قابل درک بود. گمان می رود برای مورخان معاصر نیز این نکته مفهوم و قابل درک باشد.

از اخبار متعدد و مآخذ فراوان که تحلیل و بررسی آنها دشوار می نمود، می توان دریافت که رابطه میان استانها و سرزمینهای تابع شاهنشاهی پارتیان ضعیف بود. بطور عمده در رأس استانهای کشور، شاهان، شاهکان و یا اشراف و بزرگان قرار داشتند. اینان از دودمان اشراف و سران قبایلی بودند که روزگاران بسیار کهن بر سرزمینهای مختلف فرمان می راندند. خاندان زمین دار در سایه سابقه تاریخی، استواری و نیروی اقتصادی خویش، قدرت و حاکمیت را در اختیار داشتند. انتقال قدرت و حاکمیت همانند دارایی و ثروت موروثی بود.

اشراف و سران قبایل نیرومندی که بر استانها و سرزمینها فرمان می راندند، اغلب با اشراف و سران قبایل همسایه به پیکار بر می خاستند. دولت مرکزی پارتی که

از نیروی کافی برخوردار نبود، نمی توانست از درگیریهای قبایل ممانعت بعمل آورد.

جدایی استانها تصویری نادرست پدید آورد مبنی بر این که گویا نظام اجتماعی ایران در روزگار پارتیان، نظام فئودالی بوده است. بعضی از دانشمندان تاکنون نیز چنین نظری را تأیید و عنوان می کنند. حال آن که برای روشن ساختن مطلب باید در درجه نخست شیوه تولید را معلوم داشت. زیرا از این رهگذر می توان پیرامون نظام اجتماعی هر کشور در دوران معین تاریخی به داوری پرداخت.

آن روزگار در ایران پایه اصلی زندگی را کشاورزی تشکیل می داد. امر کشت و زرع از سوی جماعات روستایی صورت می گرفت. بعضی از این جماعت محلی، قبیله ای و بعضی دیگر از جماعت های روستایی همجوار و همسایه بودند بی گمان از کار بردگان استفاده می شد. زیرا بخشی از اراضی در تملك مالكان خصوصی قرا داشت.

به روزگار فرمانروایی اسکندر مقدونی و سرداران و جانشینان وی در ایران نیز همانند خاورمیانه و نزدیک شهرهایی احداث گردید. بخش بزرگی از اهالی این شهرها یونانی - مقدونی بودند. از این رو شهرهای مذکور خودمختاری داشتند و به گونه دولت - شهرها اداره می شدند. اینها نمونه هایی از شهرهای دوران برده داری بودند که در شرایط خاص و با گذشت زمان رنگ تازه ای گرفتند. به سبب وجود اکثریتی از آرامیان و ایرانیان در شهرهای مذکور، خصایل یونانی - مقدونی آنها دگرگونه شد. نامه اردوان سوم خطاب به اهالی شوش نمودار روشنی از ویژگیهای پدید آمده در شهرهای ایران است. در این شهرها روابط متقابل میان خودمختاری شهرها و حاکمیت پادشاهان صورتی بغرنج یافت. کوشش پادشاهان در محدود کردن خودمختاری شهرها موجب بروز شورش در شهر سلوکیه گردید. اهالی شهر سلوکیه طی چند سال با مبارزه مسلحانه از استقلال و خودمختاری خود دفاع کردند.

شهرها وضعی دوگانه یافتند. خودمختاری یکباره از میان نرفت. ولی ادعای شاهان در زمینه تابع کردن شهرهای مذکور همچنان برجا بود. خودمختاری که شهرهای مذکور در عصر یونانیان و مقدونیان بدست آورده بودند، رفته رفته زایل گردید و پایان پذیرفت.

تا سده سوم میلادی وحدت سرزمینهای ایران تحقق نپذیرفت. اشراف و

سران قبایل همچنان بر سرزمینهای مختلف کشور فرمان می‌راندند. این اشراف و سران قبایل، زمین‌داران بزرگی بودند که از طریق ارث اراضی وسیعی را در اختیار داشتند. از يك سو خودمختاری شهرها و از سوی دیگر استقلال و عدم وابستگی اشراف، از جمله شاهان و شاهکان در هر يك از نواحی، دو عاملی بودند که از سده نخست پیش از میلاد تا سده دوم میلادی مانع قوام و استحکام دولت مرکزی می‌شدند.

پیشرفت نیروهای مولد به صورتی طبیعی و کورکورانه موجب بروز مرحله تازه‌ای از تقسیم کار و دگرگونی زیربنای اقتصادی گردید. دگرگونی در زیربنای اقتصادی نیز بنوبه خود در پدید آمدن روبناهای جدید مؤثر افتاد. تصرف حاکمیت از سوی دودمان ساسانی در درجه نخست حاصل اتکاء اردشیر اول به چند قشر وسیع از طبقات استثمارگر بود. وی نه تنها از سوی محافل محدود اشراف و سران قبایلی که عنوان شاه داشتند، بلکه از سوی محافل وسیعی از بزرگان، فرماندهان نظامی و روحانیان حمایت می‌شد. اردشیر به یاری اشراف، بزرگان و سرداران جنگجو وحدت ایران را تحقق بخشید و با شاهان محلی دیگری که مخالف و دشمن وی بودند پیکار کرد. وحدت کشور از طریق مبارزه‌ها و پیکارهای بزرگ و طولانی میسر گردید. در استانهای تابع بارها بر ضد اردشیر شورش و عصیان در گرفت. ولی بعدها اشراف و بزرگانی که مطیع و منقاد شده بودند از ساسانیان حمایت کردند. روحانیان نیز با کسب امتیازهای اقتصادی به تکیه گاه تاج و تخت بدل گشتند. آیین زرتشت به عنوان دین رسمی ایران قوام و استحکام یافت. علم و فرهنگ، دادرسی و امور پرستشگاهها، همه در اختیار روحانیان قرار گرفت.

در آستانه سده سوم میلادی، اشراف و بزرگان به سبب گسترش تولید کالایی از موقعیتی ممتاز برخوردار بودند. با شدت گرفتن بهره‌کشی از جماعات محلی و فزونی یافتن گونه‌ای مالکیت «نجیبانه» بر بردگان، اقتصاد کشور نیرومندتر شد و تولید کالایی که در خدمت نظام برده‌داری نیز قرار داشت رونقی فزونی یافت. در این زمینه بازرگانی و مبادلات با آسیای مرکزی، هندوستان و چین خالی از اهمیت نبود. همه عوامل مذکور سبب گردید که دودمانی جدید زمام امور را در دست گیرد و موجبات وحدت کشور را فراهم آورد. زیرا فقدان وحدت مانع پیشرفتهای آتی کشور می‌گردید.

به هنگام پدید آمدن شهرهای نوین و احیای شهرهای کهن ایران طی سده‌های سوم و چهارم میلادی دیگر اثری از خودمختاریهای موجود در نظام پولیسی مشهود نبود. زیرا با از میان رفتن یونانیان و مقدونیان و استحاله آنان در مردم محلی و اهالی بومی، نظام پولیسی اهمیت خود را در شهرها از دست داد. اغلب آنها به شهرهای شاهی بدل شدند. شهرهای شاهی از سوی شاهنشاه بنیان می‌یافتند و وابسته به او بودند. در بیشتر شهرهای شاهی، کاخها و اقامتگاههای شاه و اعضای خانواده وی قرار داشتند. از سده سوم میلادی هیچ خبری پیرامون نظام پولیسی در شهرهای ایران نمی‌یابیم. نظام پولیسی به پدیده‌ای منسوخ بدل شده بود. نه تنها در شهرهای نوین بلکه در شهرهای قدیمی و کهن نیز نظام پولیسی وجود نداشت. همه عواملی که در روزگار پارتیان و پیش از سده سوم میلادی مانع وحدت کشور بودند و مبارزه شاه با شهرها را سبب می‌شدند، از میان رفتند. اهالی شهرها نظام پولیسی خود را رفته رفته از یاد بردند. شاهان و شاهکان محلی ناگزیر مطیع و منقاد شدند و حاکمیت شاهنشاه را که مورد حمایت و پشتیبانی اشراف نظامی، بزرگان دین و قشرهای وسیعتری از طبقات ممتاز قرار داشت، گردن نهادند.

پروزیهای اردشیر اول بنیادگذار شاهنشاهی ساسانی^۱ با افسانه‌های متعددی همراه گردید. این افسانه‌ها در کتاب مشهور کارنامه اردشیر بابکان به زبان پهلوی آمده است. طبری و بلعمی نیز مطالب کارنامه را تکرار کرده‌اند. ولی داستان اردشیر بر پایه واقعیهایی نیز استوار است که در صحت آنها نمی‌توان تردید روا داشت. وحدت ایران پس از مبارزه‌های طولانی و مطیع و منقاد کردن شاهان و شاهکان محلی و کوچک تحقیق پذیرفت. اخبار سوریایی متعلق به سده ششم میلادی که از لحاظ زمانی پیش از نوشته‌های پارسی و تازی پدید آمده‌اند، به کوتاهی، اما به روشنی و زیبایی از این مقوله سخن داشته‌اند.

بنا بر نوشته‌های رویدادنامه نویسان سوریایی «از روزگاران گذشته پارسها در تلاش ساقط کردن پرتوها [پارتیان] بودند و بارها با آنان به پیکار دست زدند. ولی چون بر آنان برتری نداشتند مغلوب می‌شدند. ولی پارتیان به سبب جنگها و پیکارهای متمادی و پی در پی فرسوده و ناتوان گشتند. پارسها و مادها هنگامی که به

ضعف پارتیان پی بردند، با شهرت Shahrat فرمانروای حدیب [ادیابنه] و دومیتین Domitien شاه کرخ سلوک [کرخ بیت سلوک] متحد شدند و در بهار با پارتیان به پیکاری بزرگ دست زدند. پارتها مغلوب شدند و پادشاهی آنان برای همیشه پایان پذیرفت.

بدین روال آنها [پارسها و مادها] از همان آغاز بین النهرین و پس آنگاه بیت آرامای، بیت زبدای و ارزرون را بتصرف آوردند و طی يك سال همه اراضی مذکور را مسخر گشتند. تلاشهای پارتیان به ناکامی انجامید. زیرا روزگارشان بسر آمده بود. سرانجام پارتیان به سوی کوههای بلند روانه شدند و سرزمینهای خویش را با همه ثروتهایی که در شهرها محفوظ بود به پارسها واگذارند.^۲

از سال ۲۲۱ تا ۲۲۴ میلادی پیکار میان پارسیان و پارتیان ادامه داشت. طبری و دیون کاسیوس Dion Cassius هر دو نوشته اند که از مجموعه جنگها، سه پیکار بسیار مهم و سرنوشت ساز بود. نخستین پیکار در سال ۲۲۱ میلادی روی داد. چند سال پیش تصویری از اردوان پنجم با نوشته ای به زبان پهلوی بر روی صخره کشف شد.^۳ اردوان در این تصویر حلقه شاهی را به «نرگهوفر Nargehoufar» که شهرت (ساتراپ) بود، تسلیم نمود. ناشر متن بعدها اعتراف کرد که نام مذکور خطا است و چنان که طبری یاد کرده است، شخص نامبرده «نیروفر» نام داشت.^۴ اردشیر پس از بازگشت به فارس آهنگ پیکار با نیروفر «شاه اهواز» (صاحب الاهواز) کرد. تاریخ این تصویر متعلق به زمانی است که هنوز اردوان پنجم با تکیه به لشکریان و شهربهای خویش قادر به مقابله و پیکار با اردشیر بود. در نوشته پای تصویر که به خط پهلوی اشکانی است، تاریخ نقر آن ارائه شده است. سال نقر تصویر بنا بر معمول طبق گاهنامه سلوکی (۵۳۲) است. ولی ماه و روز آن بر مبنای گاهنامه ایرانی ارائه شده است.

2- Mešihā-Zehā. *Chronique d'Arbèle*, p. 28-29.

3- R. Ghirshman. 1) Un bas-relief d'Artaban V avec inscription en pehlevi sassanide. *Monuments et mémoires de la fondation Piot*, t. 44, Paris, 1950, p. 97-107; 2) *Actes du XXI Congrès international des orientalistes* (Paris, 23-31 juillet, 1948). Paris, 1949, p. 153-155.

۴- طبری، تاریخ، چاپ لیدن، سری ۱، ج ۲، ص ۸۱۸.

Th. Nöldeke. *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden aus arabischen Chronik des Tabari*. Leiden, 1879, s.13. Th. Nöldeke. *Tabari*.

(از این پس نقل قول به صورت Th. Nöladeke. Tabari خواهد بود).

از مندرجات مآخذ سریانی چنین بر می‌آید که اتحادی بر ضد پارتیان پدید آمده بود. در این اتحاد جز از فرمانروای ماد، شاهان ادیابنه و کرخ بیت سلوک نیز شرکت داشتند. پارتها را از اراضی غرب ایران بیرون راندند. پارتیان برای نجات خویش سوی کوهستانها گریختند. فاتحان «اراضی مذکور و ثروتهای آن را» به چنگ آوردند. در رأس این اتحاد پارسها قرار داشتند. پارسها «ارشک، فرزند کوچک اردوان» را در تیسفون بقتل رسانیدند و شهر مذکور را «تختگاه خود قرار دادند» و به تیسفون نقل مکان کردند.^۵ پیروزی اردشیر در تصویر بزرگ نقش رستم ارائه شده است. در این تصویر شاه مغلوب زیر پای اسب اردشیر فرو افتاده است. در پیکار مورخ بیست و هشتم آوریل سال ۲۲۴ میلادی پارتیان شکستی سخت یافتند. تاریخ آغاز شاهنشاهی ساسانیان را در همین سال نوشته‌اند.^۶ در رویدادنامه سوریایی نیز تاریخ مذکور تنها با يك روز اختلاف ارائه شده است. «چهارشنبه بیست و هفتم ماه نisan سال ۵۳۵ از پادشاهی یونانیان، روز انقراض پادشاهی پارتیان، فرزندان ارشک نیرومند بود».^۷ در رویدادنامه تاریخ «انقراض» پادشاهی اشکانیان روز چهارشنبه بیست و هفتم آوریل سال ۲۲۴ میلادی آمده است و این خود دلیلی بر درستی تاریخ پایان شاهنشاهی پارتیان است. پادشاهی ساسانیان از بیست و هشتم آوریل سال ۲۲۴ میلادی آغاز گردید. ولی تاریخ تاجگذاری اردشیر به عنوان شاهنشاه ایران در سال ۲۲۶ میلادی بوده است.

همه مآخذ و منابع از دشواریها و گرفتاریهای اردشیر در اجرای سیاست‌وی مبنی بر وحدت کشور یاد کرده‌اند. نسلهای بعدی وحدت کشور را حاصل پیکار قهرمانانه‌ای نامیده‌اند که طی آن شاه بر اژدهای شریر کینه‌توز پیروز گشت. مطلب مذکور در کارنامهگ ارائه شده است. ولی طبری در کتاب خود آن را حذف کرد. در رویدادنامه سوریایی مضمون حوادث به روشنی و کوتاهی ارائه شده است. رویدادنامه اریل حاکی از آن است که «پارسها پس از پیروزی در شرق، . . . بر همه شاهان استانهای شرقی پیروزی یافتند و بجای آنان فرمانروایان و مرزبانان مطیع و تابع خود را گماردند».^۸ دگرگونی مذکور برای دولت نوپید اهمیت بسزا

5- Mešihā-Zehā. *Chronique*, d'Arbèle-p.29.

6- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p.88. Th. Nöldeke. *Tabari*, s.1 (1)-Tabari. *Annales*, p. 813-H.Léwy. *Orientalia*, 1941, p. 45.

7- Mešihā-Zehā. *Chronique* d'Arbèle-p.29.

۸- همانجا، ص ۳۱.

داشت. گرچه امتیاز بزرگان و سران قبایل همچنان محفوظ ماند، ولی با این وصف به صورت پادشاهانی مستقل و غیروابسته فرمان نمی‌راندند. دودمان جدید ساسانی فرمانروایان و در استانهای مرزی، مرزبانان تابع خود را می‌گمارد. شاهان و شاهکان پیشین که از سران قبایل بودند، استقلالی بیش از اندازه داشتند و لذا پس از منقاد شدن چندان قابل اعتماد بنظر نمی‌رسیدند. بدین سبب شاهنشاه ساسانی شخصیتهای دیگری از اشراف و بزرگان را که تابع بودند بر مسند شاهی و فرمانروایی می‌نشاندد.

مؤلفی که خود از سرزمین ادیابنه بود پیرامون این مطلب نوشت که «اردشیر، نخستین شاه پارسیان، فرمانروایی بنام ادورزهاب Adorzahab را بر سرزمین ما گمارد».

معلوم است که آیین و روحانیت زرتشتی تکیه‌گاه ساسانیان بود. این مطلب در نوشته‌های سده ششم میلادی نیز انعکاس یافته است. در یکی از نوشته‌های مذکور چنین آمده است: «شاه اردشیر فرمان داد تا به پاس ایزدان آتشکده‌های تازه برپا شود. مقام ایزد مهر از همه ایزدان والاتر بود. . . وی بسیاری از پیروان دیگر ادیان را به ستایش مهر و پرستش آتش وا داشت»^۹. پیوند دین و شاهی و حمایت این دو از یکدیگر نمونه‌ای از تدبیر اردشیر بود. اردشیر نه تنها آتشکده‌های نو بنیاد نهاد، بلکه ستایش از دیگر ایزدان را نیز در امر احیای آیین زرتشت گنجانید. پیوند دین و شاهی موقعیت اردشیر را قوام بخشید. از این رووی عناصری از ستایش مهر و پرستش آتش را در «دیگر دینها» نیز جای داد. روحانیان و خدمتگزاران آتشکده‌ها مبلغ آیین جدید بودند. شرح مفصل پیرامون پیوند ایزدان مورد ستایش در نواحی مختلف ایران و ویژگیهای آنها امری است لازم و ضروری. آیین قبایل و نقش دینی ریش سفیدان از مدتها پیش دستخوش تزلزل شده بود. قرن‌ها پیش از این روزگار نظامهای قبیله‌ای رو به ضعف نهاد و اهمیت خود را از دست داد. به موازات آن، آیین قبایل نیز زوال پذیرفت و سران قبایل دیگر از پایگاهها و تکیه‌گاههای دینی برخوردار نبودند.

اشرافیت روحانی و جنگی در سده سوم میلادی مقام و موقعیتی خاص

۹- همانجا، ص ۳۱

۱۰- همانجا، ص ۳۱.

کسب کرد. مقام و موقعیت بزرگان مذکور در آیین آن زمان نیز انعکاس داشت. کارنامگ اردشیر پاپکان از سنتهای کهن الهام گرفت. در کارنامگ از سه آتش (آذر) ورجاوند سخن رفته است. آذر فروبا (آذر فرتبغ) - آتش دین و خدمتگزاران آن که آتش روحانیان بود، آذر گشسپ - آتش جنگاوران (ارتشتاران و سپاه بدان) و آذر بورگین میثر Bourgin Mithr (آذر برزین مهر) - آتش و ستروشان یا روستاییان^{۱۱}. واژه و ستروشان از «ورز کردن» (برزگری) آمده است.

بدین روال اشراف روحانی و جنگی در دولت جدید از مقام و موقعی خاص بهره‌مند شدند. سپاهیان ایران بنا بر معمول از طبقه متوسط دهقان بودند و گاه به عنوان یاری، گروههایی از کشاورزان در زمره سپاهیان قرار می‌گرفتند. در منابع و مآخذ متعدد به این نکته اشاره شده است که در روزگار شاپور دوم روحانیان بارها مردم شهر را مخاطب قرار دادند و یادآور گردیدند که مردم شهرها در صلح و آسایش بسر می‌برند. حال آن که شاهنشاه و نزدیکانش بادشواریه‌ای جنگ دست به گریبان‌اند. تا سده چهارم میلادی روحانیان در دستگاه دولت عالیت‌ترین مقام را داشتند.

عنوانهای اردشیر اول بنیادگزار دولت ساسانی از نظر بی‌ی بردن به مقام و موقعیت وی در خور توجه است. «او نخستین کس بود که خود را شاه و در عین حال بگ نامید». اردشیر پس از کسب پیروزی خود را شاهنشاه خواند. این عنوان در سنگنبشته نقش رستم که به سه زبان است، دیده می‌شود.

سنتهای عصر پارتی با زبان و خط یونانی مرتبط بوده است. سنگنبشته‌ها و کتیبه‌های شاهان پارتی و نوشته‌های روی سکه‌ها حاکی از این امر است. در شهرهایی که اهالی آنها یونانی بودند، زبان، خط و تا حدودی فرهنگ یونانی برجا مانده است.

این نکته که سنگنبشته اردشیر اول در نقش رستم به سه زبان یونانی، پارسی (شمال غرب) و پهلوی (جنوب غرب) بوده است، جای شگفتی نیست^{۱۲}. در متن پهلوی، نگارش واژه پهلوی «مزدیسن» (مزداپرست) مشهود است. در کلمه

11- D.D. Sanjana, p.4- Th. Nöldeke. «Geschichte des Artachšir-i-Pāpakān». Festschrift Th. Benfey, s.37-38.

12- E. Herzfeld. Paikuli, I, s. 84-85.

سوم خطایی وجود دارد. ولی مضمون هر سه متن این سنگنبشته یکی است.

- ۱- این تصویری است از مزدآپرست.
- ۲- بغ اردشیر، شاه شاهان (شاهان شاه)
- ۳- آریان، از دودمان بغان، فرزند
- ۴- بغ، پاپک شاه

بخشهایی از این نوشته به زبان پهلوی شمال غرب و جنوب غرب است که در آنها متن واحد مکرر گشته است. از این هر دو متن چنین بر می آید که اردشیر عنوان «ملکان ملکا - شاهنشاه آریان» داشته است. در متن یونانی واژه مردم به صورت جمع «آریان = آرینها» آمده است. مآخذ سوریایی بدرستی اشاره کرده اند که اردشیر خود را بغ از دودمان بغان و فرزند بغ پاپک نامیده است.

این عنوان بر طمطراق حاکی از مقامی است که اردشیر در صدد کسب آن بود و سرانجام بدست آورد. خصایل حاکمیت دولتی و نیز پیش کشیده شدن دودمان ساسانی، مظاهری از دگرگونیهای موجود در نظام اقتصادی جامعه بودند. شکلهای سیاسی نوظهور با وظایف جدید جامعه در زمینه تولید و ویژگیهای اقتصادی جامعه هماهنگ بودند. در فعالیتهای اردشیر اول کار شهرسازی مقام معینی داشت. پیشرفتهای اقتصادی و ویژگیهای نظام اجتماعی عوامل قابل ملاحظه‌ای در پدید آمدن شهرهای نوین به شمار می رفتند.

بر پایه نوشته‌های اوتوخیوس Eutychius و ابن قتیبه می توان از شش شهر که توسط اردشیر بنا شده بود نام برد. آرتور کریستن سن بر پایه استفاده از نوشته‌های ابن مقفع^{۱۳} از شش شهری که توسط اردشیر بنا گردیده، یاد کرده است. ولی وی به شرح مطلب نپرداخت. حال آن که در دیگر منابع بتفصیل پیرامون تعداد و وضع هر یک از شهرهای مذکور سخن رفته است.

طبری نوشته است که «اردشیر هشت شهر بنا کرد که از آن جمله اند شهر اردشیر خره یا گور، رام اردشیر و ریو اردشیر در فارس، هرمزد اردشیر (سوق الاهواز) در اهواز، به اردشیر در غرب مداین (سلوکیه و تیسفون)، استاباذ (استرآباد) اردشیر که همان کرخ میشان باشد در سواد (عراق کنونی)، پسا اردشیر که

همان شهر خط باشد در بحرین و بود اردشیر یا خره در نزدیکی موصل^{۱۴}.
 مؤلف ضمن نگارش خبر پیشرفتهای اردشیر نام پارسی استان بیت - آرامای
 را نیز ارائه نمود و آن را «سورستان» نامید. گمان می رود این نام بسیار جالب هنوز در
 آن روزگار مشهود و رایج بود. در متن چنین آمده است که اردشیر «از موصل سوی
 سورستان رفت که همان سواد بود» (ثم سار من الموصل الى سورستان و
 هو السواد)^{۱۵}. اردشیر در کرانه غربی رود دجله مقابل تیسفون شهری ساخت که در
 انتهای غربی «مداین» و بدیگر سخن سلوکیه و تیسفون بود. این شهرها را «به
 اردشیر» نامیدند. واژه «به» به معنای نیک است. تولد که معتقد بود که اردشیر
 شهری جدید بنا نکرد، بلکه به تجدید ساختمان شهر سلوکیه پرداخت. وی در این
 شهر عاملانی را به گرد آوردن مالیات گمارد. کلمه تازی «عامل» معادل واژه پارسی
 «کاردار» است. بعدها اراضی نواحی بهراز گرد، رومیکان (رومیه)، نهارد در کیر
 Nahardéa Darkir، کوت، نهر خابور Gaubor بدین شهر وابسته شدند. بعدها
 بدرستی اظهار عقیده شد که تقسیمات مذکور متعلق به روزگاران متأخر بود و ابن
 خردادبه نیز از آن آگاهی داشت. همه استان مذکور اردشیر پاپکان نام گرفت و پنج
 ناحیه‌ای که از آنها یاد کردیم به بخشهایی از این استان بدل شدند^{۱۶}. به هنگام
 پادشاهی خسرو اول اتوشیروان اندکی دورتر از سلوکیه در ناحیه رومیکان شهری
 جدید بنا گردید که اسیران جنگی ناحیه انطاکیه را در این شهر جای دادند.

بنای شهر هرمزد - اردشیر را نیز به اردشیر پاپکان نسبت داده‌اند^{۱۷}. این
 مطلب را در مآخذ و منابع موجود به زبان پهلوی می توان یافت. در متون پهلوی نام
 این شهر هرمزد - اردشیران آمده است^{۱۸}. در نوشته‌های سریانی نام این شهر اغلب به
 صورت رام - هرمزد ذکر شده است. «رام» معانی مختلف دارد که از آن جمله اند:
 «آرامش»، «آسودگی» و «خرسندی». در «اسناد اورامان» به زبان پهلوی اغلب این
 واژه به اقامتگاه شاه افزوده شده که به مفهوم مکان «مطبوع»، «راحتی بخش»،

۱۴- طبری، تاریخ ص ۸۲۰.

۱۵- طبری، ص ۸۱۹.

J. Marquart. *Eranšahr*; Berlin, 1901, s. 21.

16- Th. Nöldeke. *Tabari*, s. 16. ضمیمه 4

۱۷- طبری، ص ۸۲۰.

18- A catalogue... by J. Marquart, ed. by G. Messina, No. 46, p. 95, ضمیمه تذکر

«سعادتیار» و «آسودن» است.^{۱۹} در کارنامگ این نام نه تنها به صورت «رام-اردشیر» بلکه به صورت «رامیشین-اردشیر» نیز آمده است که به معنای «خرسندی اردشیر» است.^{۲۰} بعضی محققان در بنای این شهر توسط اردشیر ابراز تردید کرده‌اند و برآن‌اند که شهر مذکور به دستور نواده او هرمزد-اردشیر فرزند شاپور اول بنا گردید.^{۲۱} این شهر به دو بخش مجزا تقسیم شده بود. یک بخش از شهر ویژه بازرگانان بود که تجار و کسبه در آن می‌زیستند. این بخش همان است که سوق‌الاهواز نامیده شد. بخش دیگر محل سکونت اشراف و بزرگان بود. نام این بخش از شهر هرموشیر Harmoushir بود که از سوی تازیان ویران گردید.

در تاریخچه بنای شهر کرخ بیت سلوک نیز از تقسیم شهر به کویهای مختلف سخن رفته است. در بعضی از کویها پیشه‌وران سکنی داشتند و دیگر کویها محل کاخهای شاهی، اقامتگاهها و خانه‌های اشراف و بزرگان بودند. این گونه تقسیم شهر امری عادی و معمول به شمار می‌رفت.

در متن پهلوی کتاب شهرستانهای ایران چنین آمده است که شهر «گور-اردشیر-خره Gor Ardēshir Khvarreh از سوی اردشیر بنا گردید»^{۲۲}. نام پارسی اردشیر-خره (خره اردشیر) به معنای «شکوه و فراردشیر» است. در کارنامگ این شهر به صورت اردشیر-گدمن Artashir- Gadman آمده است.^{۲۳} این شهر که همان اردشیر-خره است در فارس بنیان یافت. نولد که بر آن بود که این شهر در روزگار آل بویه فیروزآباد نام گرفت.^{۲۴} نظر مذکور مبتنی بر این آگاهی بوده است که در شهر استخری بزرگ حفرو از آن چهار کانال منشعب گردید که اراضی روستاهای همسایه از طریق آنها آبیاری می‌شدند. پس آنگاه در این شهر آتش ورجاوند و مشهور بهرام پدید آمد که در کارنامگ نیز از آن یاد شده است.^{۲۵}

19- E. Herzfeld. *Paikuli*, Golossary, s. 239.

20- Th. Nöldeke. «Geschichte des Artachšir-i Papakan», s. 46.

21- J. Marquart. *Eranšahr*, s. 144. W.B. Henning. *The Great Inscription of Sapour I*, p. 846-E. Herzfeld. *Paikuli*, I, s. 145.

22- *A catalogue...* by J. Marquart, ed. by G. Messina, No. 44, p. 19. GDH.

● گدمن قرائت سستی هزوارش «خواره» است که در برهان آمده است. بنظر می‌رسد قرائت درست آن گده GDH باشد. در ترجمه فرانسوی کتاب گدمن به صورت گدمر Gadmar آمده است که خالی از تشویش نیست.

23- D.D. Sanjana, p. 22.

24- Th. Nöldeke. «Geschichte des Artachšir-i Papakan», s. 47.

25- S.55- A Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 94.

۲

سیاست خارجی شاپور اول

تحکیم موقعیت و سیاست خارجی فعال ایران در سده سوم میلادی با احداث و گسترش شهرها رابطه‌ای بس نزدیک داشت. بعضی از شهرها حاصل بروز پدیده‌های نو در زندگی داخلی ایران بودند و بعضی دیگر به عنوان منطقه‌ای سوق الجیشی بنیان و گسترش یافتند و یا احیا گردیدند. دفاع از مرزها و ایجاد پایگاههای جنگی، یکی از وظایف عمده این دولت نظامی نیرومند به شمار می‌رفت. تا سال ۲۴۱ میلادی و زمان مرگ اردشیر نخستین شاهنشاه و بنیادگذار دولت ساسانی، همه استانهایی که بعدها بخشی از ایران به شمار آمدند، با دولت مرکزی متحد نشده بودند. شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲ میلادی) در نخستین سالهای پادشاهی خویش کوشید تا مرزهای شمال شرقی ایران را مستحکم کند.

«پس از مرگ اردشیر، شاه ایران، شاپور جانشین وی گردید. او بسیار سختگیر و بی رحم بود. در همان سال اول^{۲۶} پادشاهی با خوارزمیان و مادان کوه نشین به پیکار پرداخت و طی نبردی سخت آنان را درهم شکست. او از آنجا روانه شد تا

۲۶- در متن واژه‌های «سال اول» را می‌توان به صورت جمع چون: «در نخستین سالها» نیز قرائت نمود.

گیلان، دیلمان و گرزان را که در کوههای دوردست و کرانه دریای پسین می زیستند، تابع گرداند. همگان را دهشت و هراس فرا گرفت»^{۲۷}.

مقصود از دادن کوه نشین آن گروه از مردمی بودند که در نواحی کوهستانی سرزمین ماد می زیستند. و اما در مورد خوارزمیان باید گفت که اینان در سرزمینهای جنوبی تر از استان خوارزم سکنی داشتند. شاپور در پیکارهای سخت به پیروزی دست یافت و موقعیت مرزهای شرقی ایران را استحکام بخشید پس آنگاه به استانهای گیلان، دیلم و گرزان (گرگان) و کرانه های جنوبی دریای خزر حمله برد. این همان است که در مآخذ سریانی به نام «دریای پسین» یا «آخرین دریا» آمده است.

سپاه ایران نخست به دشمنان دور دست خود، خوارزمیان حمله برد و «از آنجا» یا بدیگر سخن پس از پایان پیکار با خوارزمیان روان شد تا ساکنان کرانه دریای را به اطاعت آورد. نامهای اقوام ساکن کرانه دریای خزر در مآخذ سریانی آمده است. ولی در مآخذ مذکور نامها از شرق به غرب نیامده، بلکه از غرب به شرق ذکر شده است. در مآخذ سریانی نخست نام گیلان و پس آنگاه به ترتیب نامهای دیلمان و گرگان آمده است. این سرزمینها از سوی شاپور به اطاعت درآمدند. در نوشته ها از قاطعیت و سختگیری شاپور سخن رفته است. ورهران فرزند شاپور اول که همان بهرام اول شاهنشاه ساسانی است (۲۷۶-۲۷۳ میلادی) در زمان حیات پدر و پیش از آن که جانشین گردد، فرمانروای گیلان و سرزمینهای کرانه دریای خزر بود و عنوان «گیلان شاه» داشت. در سده های بعد نیز بارها فرمانروایان جهت تحکیم پایگاههای مرزی به این استانها آمدند.

لشکرکشی شاپور اول شاهنشاه ساسانی و پیروزی وی بر (پهله چک تور- پهلزگ تور) «تورانیان» را نیز به همین دوره مربوط دانسته اند. محل پیکار خراسان بود. زیرا شاپور فرمان داد تا در محل کشته شدن پهله چک شهری بنا شود. وی شهر مذکور را «نیو-شاپور» نامید که اکنون نیشابور نامیده می شود^{۲۸}. نیشاپور که از شهرهای بزرگ و شکوفای خراسان بود، در سده های بازپسین نیز شهرت فراوان داشت. باید افزود که احتجاج پیرامون نام این شهر از صحت کافی برخوردار

27- Mešihu-Zcha. *Chronique d'Arbèle*-p.33.

28- شهرستانهای ایران 15: *A catalogue...* by J. Marquart, ed. by G. Messina, p. 12, 52.

تبود.^{۲۹} «[شهر] زیبای شاپور» به عنوان پایگاه جنگی از سوی شاهنشاه شاپور بنیان گرفت. دژهای استوار این شهر برای حفظ موقعیت دولت و کشور ضرور می نمود. ذکر این نکته لازم است که پیکار شاپور در مرزهای شمال شرقی ایران با این جنگ پایان نیافت. از مآخذ چنین بر می آید که به سال ۲۵۳ میلادی باز در خراسان پیکار در گرفت. معلوم نیست پهل چک طی کدام يك از دو پیکار شاپور در این سرزمین به قتل رسید.

بنای شهر پوشنگ را نیز به شاپور نسبت داده‌اند. گفته شده است که شهر پوشنگ در سرزمینی به همین نام از استان هرات احداث گردید. به فرمان شاپور بر هری رود پلی نهاده شد.^{۳۰}

بدین روال در سده سوم میلادی بنای شهرهای جدید تنها ویژه نواحی غرب کشور نبود. بلکه در استانهای شرقی و شمال شرق ایران نیز شهرهایی ساخته شد. در استانهای مذکور نیز شهرها به صورت مراکزی درآمدند و پایگاهها و دژهایی گرد آنها بنا گردید.

گمان می رود سیاست دوراندیشانه شاپور اول متوجه این نکته بود که امنیت مرزهای شرقی کشور را تأمین کند تا با خاطری آسوده در غرب به پیکار دست زند. ولی با این وصف در سال ۲۵۲ میلادی هنگامی که نصیبین به محاصره سپاهیان شاپور درآمده بود، وی ناگزیر به شرق کشور رفت تا یاغیان را سرکوب کند و به اطاعت آورد. شاپور در این کشرکشی توفیق یافت و دوباره به نصیبین بازگشت.^{۳۱}

شاپور بارها به بهانه‌های گونه‌گون پیمان صلح با رومیان را برهم زد. چنان که پیشتر اشاره شد آتش جنگ و پیکار به علل و بهانه‌های مختلف شعله‌ور می‌گشت.

منابع و مآخذ بویژه از این جنگها به تفصیل یاد کرده، پیرامون انتقال شماره کثیری اسیر از استانهای رومی به ایران مطالبی نوشته‌اند. اسیران مذکور را در امر احیا و نوسازی سدها و بنای شهرها به کار می‌گرفتند.

29- G. Barbier de Meynard, *Dictionnaire géographique, historique et littéraire de la Perse*. Paris, 1861, p. 577-588.

30- شهرستانهای ایران 13, p. 10-J. Marquart. *Eranšahr*, p. 49, 61.

31- E. Herzfeld. *Paikuli*, I, s.41.

شاهنشاه ماجرای پیروزیهای خود را در کتیبه بزرگ «کعبه زرتشت» شرح داده است. از این رومی توان به ماهیت سیاست خارجی شاپور اول پی برد و از لشکرکشیهای متعدد وی به استانهای رومی آگاهی یافت. گمان بسیار می رود تاریخ نگارش این کتیبه سال ۲۶۲ میلادی بوده است. این کتیبه پس از پیروزیهای کامل و درخشان شاپور اول و پیش از حمله اودینت (ادینه) شاه پالمیر (تدمر) به بین النهرین و تهدید کتسپون (تیسفون) تهیه و تنظیم گردید. زیرا در کتیبه مذکور هیچ اشاره ای به این نکته نشده است.

لشکرکشیهای شاپور اول به غرب، نه تنها در سیاست خارجی، بلکه در امور داخلی کشور ایران نیز بسیار مؤثر بوده اند. برپایه دیگر مآخذ موجود نیز می توان در این باره داوری نمود و یادآور گردید که شاپور به همه رویدادها اشاره نکرد، بلکه تنها به ذکر حوادث مهم و تعیین کننده پرداخت. کتیبه از سه بخش تشکیل گردیده است. مطالب آن نیز شامل سه لشکرکشی از مجموع پیکارهای شاپور اول است. در نخستین پیکار گردیانوس سوم امپراتور روم کشته شد. حاصل این پیکار انعقاد عهدنامه ای میان ایرانیان و فیلیپ امپراتور جدید روم بود. شرح بعدی مربوط به حمله شاپور به سوریه و آسیای صغیر و اهمیت این لشکرکشی است. سومین بخش این کتیبه شامل پیروزی بر والریانوس، اسیر شدن وی و حمله مجدد شاپور به سرزمینهای ساحلی سوریه و آسیای صغیر است. چون کتیبه به دو متن پهلوی و یونانی نوشته شده است. بنابر این مورد توجه خاص دانشمندان متخصص در تاریخ روم نیز قرار گرفته است.

لشکرکشیهای شاپور اول به روم علل متعدد داشت. خاندان ساسانی که بر قشرهای وسیعی از اشرافیت توبنیاد ایران و سرداران، موبدان و هیربدان تکیه می کرد، احساس می نمود که این پیکارها موجب ثروتمندتر شدن و بهبود وضع آنان خواهد شد. جنگ جز از غارت و کسب غنیمت و ثروت بی شمار، موجب می گردید اسیران جنگی که از غرب آمده بودند، به برده تبدیل شوند و از این رهگذر نیاز کشور به نیروی کار برطرف گردد.

شاپور که مرزهای شمال شرق کشور را آرام کرده بود، لشکرکشی به غرب را آغاز نمود. در نخستین پیکار گردیانوس امپراتور روم کشته شد. در کتیبه شرح این ماجرا آمده است. مآخذ رومی از ذکر این ماجرا خودداری ورزیده به صورتی گذرا

از مرگ امپراتور یاد کرده‌اند. لذا نمی‌توان با تکیه به مآخذ رومی، صحت نوشته‌های کتیبه شاپور را ناروشن خواند و مورد تردید قرار داد^{۳۲}. از بررسی تاریخ پیکار می‌توان به درستی مطالب مندرج در کتیبه شاپور پی برد.

سال درگذشت گردیانوس را ۲۴۴ میلادی نوشته‌اند. نخستین لشکرکشی شاپور نیز در همین سال بود. سپاهیان رومی فیلیپ را به عنوان امپراتور جدید برگزیدند. وی در انعقاد پیمان صلح با شاپور که شرایط آن در کتیبه ذکر شده است، شتاب کرد. فیلیپ «بخاطر یاران خویش» مبلغ پانصد هزار دینار به شاهنشاه پرداخت و نیز متعهد گردید در آینده باج و خراج بپردازد. در مآخذ غربی از بیان این‌گونه مطالب «شرم‌آور» پیرامون احوال رومیان کمتر سخن رفته است. در بیشتر موارد این‌گونه مطالب حذف شده‌اند. پس از پیروزی شاپور اول شهر میزیه Misihe به پاس پیروزی او پیروز-شاپور نامیده شد. این مطلب در سطر دهم متن یونانی کتیبه شاپور آمده است^{۳۳}. بنابر معمول این‌گونه نامگذاریها زمانی روی می‌داد که شهر و استحکامات آن مورد تجدید بنا قرار می‌گرفت و از اهمیت فراوان برخوردار می‌شد. هرگاه به نوشته‌های مندرج در مآخذ مربوط به لشکرکشیها توجه کافی مبذول شود، معلوم می‌گردد که تازیان بنابر معمول در فصل بهار به حمله دست می‌زدند تا اسبهای آنان بتوانند از علفهای موجود در صحرا تغذیه کنند. ابن خردادبه می‌نویسد که تازیان بنابر معمول لشکرکشی خود را از تاریخ یازدهم ایار (ماه مه) آغاز می‌کردند و حدود یکماه ادامه می‌دادند. بعد یکماه فاصله می‌دادند تا مردان و اسبان استراحت کنند. پس آنگاه در ماه تموز (ژوئیه) حمله را از سر می‌گرفتند که تا شصت روز ادامه می‌یافت^{۳۴}. این‌گونه پیکارهای کوتاه مدت و یا فاصله در میان اعراب معمول بود. زیرا برای حمله‌های کوتاه و سریع سواران تازی مناسب می‌نمود.

چنان که در رویدادنامه یسوعا ستون نشین آمده است، امتیاز و برتری شیوه پیکار سپاهیان ایران در سده پنجم میلادی بر همگان معلوم و مشخص بود^{۳۵}. این زمان در نظریه‌ها و تجارب جنگی سپاه ایران به پدیده‌هایی چون وسایل محاصره،

32- Rostovtzeff. *Res Gestae divi Saporis and Dura*, s. 23.

33- W. Ensclin. *Zu den Kriegen Schapurs*, s. 92- E. Honigmann et A. Maricq. *Recherches sur les Res Gestae divi Saporis*, s. 12.

۳۴- ابن خردادبه، کتاب المسالك والممالك، طبع درخویه، لیدن، ۱۸۸۹، ص ۲۵۹.

35- N. Pigulevskaja. *Mesopotamia na rubezh V i VI vv.*, str. 99-100.

حفر خندق و دیگر وسایل مربوط به اجرای برنامه‌های سوق الجیشی بسیار مهم بر می‌خوریم. بی‌گمان این تکنیک جنگی نسبت به دوران پارتیان گامی به پیش محسوب می‌شد^{۳۶}. پیروزیهای شاپور اول مؤید این نکته است که در زمان وی نیز ابزار و تسلیحات جنگی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشت. زیرا وی به تصرف دژها و شهرهای متعددی دست یافت. ولی ایرانیان همانند تازیان نیازی به پیکار در فصل بهار نداشتند. کواذ (قباد) اول شاهنشاه ساسانی حمله سال ۵۰۲ میلادی خود را در ماه اوت و حدود اوایل پاییز آغاز کرد^{۳۷}. لشکرکشیهای شاپور شاید حمله و یا تعرض نامیده می‌شد. این لشکرکشیها گرچه طولانی بودند، ولی مدت زمان آنها از يك سال تجاوز نمی‌کرد.

چنان که از سنگنبشته بر می‌آید، دومین لشکرکشی شاپور به غرب حاصل عدم رضایت وی از سیاست دولت روم در ارمنستان بود. از مدتها پیش ارمنستان به عامل اختلاف میان دو دولت ایران و روم بدل گردید و هر يك از دو دولت نامبرده سعی داشتند تا از نفوذ خود در سرزمین ارمنستان بهره‌جویند. شاپور، امپراتور روم را به اقدام نادرست در ارمنستان متهم کرد و از این رهگذر کوشید تا حمله به استانهای روم را موجه جلوه دهد. رویدادهای دومین لشکرکشی شاپور به غرب، تمام و کمال معلوم و روشن نیست. در فاصله سالهای ۲۵۲-۲۵۰ میلادی، سپاه ایران به يك رشته عملیات جنگی دست زد. ولی مطالب مشروحی پیرامون این لشکرکشی بدست نیامده است. در کتیبه شاپور نیز شرحی در این زمینه ارائه نشده است. طی این لشکرکشی، سی و پنج شهر از شهرهای واقع در ساحل غربی رود فرات به تصرف سپاه ایران درآمدند و ویران شدند. از مجموع شهرهای مذکور، تنها شهری که بخشی از آن در ساحل شرقی رود فرات قرار داشت، شهر دورا-اروپوس بود. این زمان در ارمنستان نیز دگرگونیهای روی داد. شاپور پس از کشتن خسرو شاه ارمنستان، فرزندش تیرداد را مجبور به فرار کرد و فرزند خود هرمز را بر تخت شاهی ارمنستان نشاند. محاصره شهر نصیبین از سوی سپاهیان شاپور بسیار شدید بود. ولی چون وی ناگزیر شد به سوی شرق روان شود، لذا محاصره شهر مذکور متوقف

36- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassandies*. p. 212.

37- N. Pigulevskaja. *Mesopotamii na rubezhe V*, VI.

ماند^{۳۸}. بعضی از محققان پیکار شاپور با پهل چک تور (پهلزگ تورانی) را مربوط به این زمان و حدود سال ۲۵۳ میلادی دانسته‌اند^{۳۹}. در نوشته‌های طبری نیز این نکته مورد تأیید قرار گرفته است. طبری چنین می‌نویسد: «گویند شاپور به سال یازدهم پادشاهی خویش سوی نصیبین رفت که سپاه روم در آنجا بود. وی مدتی شهر را محاصره کرد. پس آنگاه از (ناحیه) خراسان خبرها آمد و از وی خواسته شد تا بدانجا رود. شاپور عازم خراسان شد و کار آنجا را سامان داد و پس آنگاه به نصیبین بازگشت»^{۴۰}.

لشکرکشی شاپور اول به شرق که در اوایل روزگار پادشاهی وی صورت گرفته بود، در مآخذ مختلف به شرح آمده است^{۴۱}. گمان می‌رود شاپور بار دوم در شرق به پیکار دست زده باشد. بهر تقدیر محاصره نصیبین از نو آغاز شد و پس آنگاه شهر به تصرف سپاه ایران درآمد. به احتمال بسیار تاریخ محاصره روم و تصرف شهر نصیبین در سال ۲۵۴ میلادی بوده است. پادگان مدافع شهر منهدم گردید و مقدار معتابهی پول و شماره کثیری اسیر جنگی بدست آمد^{۴۲}.

شهر نصیبین در اختیار شاپور اول باقی ماند. ولی چنین بنظر می‌رسد که تلاش وی جهت از سر گرفتن پیکار در سال ۲۵۶ میلادی با توفیق همراه نشد. والریانوس امپراتور روم که در سال ۲۵۳ و یا اوایل ۲۵۴ میلادی به سوریه رفته بود، توانست خود را از مهلکه نجات دهد. سکه والریانوس که به سال ۲۵۷ میلادی پس از لشکرکشی شاپور اول در سال ۲۵۶ میلادی ضرب گردیده، شاهد این مدعا است. در سکه مذکور والریانوس با عنوان پارتی «Parthicus» معرفی شده که نشانه موفقیت او است.

بخش سوم کتیبه «کعبه زرتشت» مربوط به سومین لشکرکشی شاپور اول است. وی طی لشکرکشی مذکور سراسر بین‌النهرین را به تصرف آورد. سومین لشکرکشی شاپور با تصرف شهرهای کارای (حران) و ادسا (الرها) و الحاق شهرهای مذکور به ایران در سالهای ۲۶۰-۲۵۹ میلادی آغاز گردید. والریانوس

38- Beryus, 8, 1943, f.1, str. 34.

39- W. Ensclin. Zu den Kriegen des Sassaniden Schapur I, s. 20.

۴۰- طبری، تاریخ، ص ۸۲۶.

41- A. Christensen. L'Iran sous les Sassanides, p.219.

۴۲- طبری، تاریخ، ص ۸۲۶.

امپراتور روم با سپاهی مرکب از هفتاد هزار تن به مقابله پرداخت. در کتیبه متعاقب این نکته نام چند شهر رومی که سپاه عظیم امپراتور روم از آن شهرها گردآوری و بسیج شده بودند، ذکر گردیده است. به عقیده محققان، مطالب مربوط به وضع سپاه روم از پایگاههای نظامی رومیان که در اختیار ایرانیان قرار گرفته بود، نقل شده است. بخشی از اطلاعات مذکور از طریق اسیران جنگی کسب گردید. در کتیبه بی آن که به خصوصیات جغرافیایی توجهی مبذول گردد، فهرست نام استانها و شهرها مذکور افتاده است. در فهرست نام بعضی از شهرها و استانهای متصرفی مکرر گشته‌اند. از متن لاتینی چنین بر می‌آید که به موازات ذکر نام سپاهیان، موطن و اصلیت («origo») آنان نیز ذکر شده است. گمان می‌رود در این مورد خاص از موطن («maticulae») سپاهیان استفاده نشده باشد، بلکه بطور کلی نام نواحی که سپاه، لژیونها و دیگر واحدهای نظامی از آن سرزمینها گرد آمدند، مذکور افتاده باشد.^{۴۳}

پیکار سرنوشت‌ساز سپاهیان شاپور با لشکریان والریانوس در نزدیکی ادسا-الرها روی داد. این نام در متن پهلوی به صورت «wlh'y» آمده است. هنینگ نام مذکور را «اورهای - Urhay» خوانده است. متن یونانی مؤید این نکته است. گرچه در متن یونانی نام مذکور به صورت نخستین نزدیکتر است، با این همه دارای ویژگیهایی است. مقایسه دو متن نیز از بسی لحاظ قابل توجه است.

پیکار با امپراتور والریانوس در نزدیکی اورهای روی داد. من امپراتور والریانوس را با . . . او اسیر کردم^{۴۴} واژه پهلوی «اسیر» باریشه سریانی این کلمه مطابقت دارد. در متن پهلوی این واژه به صورت (dastgrab kerd) آمده که همان «اسیر کردن» است. در متن یونانی چنین آمده است که پیکار در نزدیکی کارای و ادسا (حران و الرها) واقع گردید. در سطرهای ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ متن یونانی به این نکته اشاره شده است^{۴۵}. «ما قیصر والریانوس را با دست خود و نیز اشراف، بزرگان و سردارانش را که فرماندهی سپاه را بر عهده داشتند اسیر کردیم. بر دستهایشان بند نهادیم و همگی را به ایران بردیم».

43- Berytus, 8, 1943, t. 1, s. 28-29.

44- W.B. Henning, *The Great Inscription of Sapor I*, p. 834-835.

45- W. Ensclin, *Zu den Kriegen des Sassaniden Schupur I*, s. 93. سطرهای ۲۴ - ۲۶ E. Honigsmann et A. Maricq. *Recherches sur les Res Gestae divi Saporis*, p. 14.

سپاه هفتاد هزار نفری روم به شکست سختی دچار آمد. همه سرداران به همراه امپراتور اسیر شدند. سپاه شاپور پس از این پیروزی راه سوریه و آسیای صغیر را در پیش گرفت. شاپور با بیرحمی شهر انطاکیه را غارت کرد^{۴۷} و از آن دیار بسیاری را به اسارت گرفت. خبری وجود دارد مبنی بر این که ادس - الرها در سال ۲۵۷ میلادی منهدم شد و به پایگاه سپاهیان ایرانی بدل گردید. ولی خبر مذکور را نمی توان موثق دانست. زیرا به سال ۲۵۳ و اوایل ۲۵۴ میلادی هنگامی که امپراتور والریانوس وارد انطاکیه شد، شهر مذکور را ویران یافت و اثری از پادگان ایرانی در آن ناحیه نبود^{۴۸}. سپاه ایران که شهرهای سوریه را مورد نهب و غارت قرار داده بودند، از کیلیکیه و کاپادوکیه نیز گذشتند و غارت کنان عازم بین النهرین شدند و از آنجا به ایران بازگشتند. در متن چنین آمده است که اسیران را به املاک دولتی (شاهی) بردند. مقرر گردید، اسیران در اراضی که به شاه و گذشتگان وی تعلق داشت، کار کنند. پژوهنده به خطا در صدد اصلاح واژه یونانی «املاک» برآمده است^{۴۹}.

باید افزود که شاپور استانهای جدید متصرفی را به سرزمین ایران ملحق نکرد. ولی ضمن لشکرکشیهای خویش به استانهای رومی، زیان فراوان وارد آورد و نیروهای مولد موجود در این اراضی را از حیث انتفاع ساقط نمود. از استانهای مذکور اشیاء گرانبهای فراوان، بویژه زر و سیم بیرون برده شد و گروههای کثیری از اهالی به اسارت درآمدند و برای کار برده وار به ایران منتقل گردیدند.

همه ماخذ در این نکته اتفاق نظر دارند که اسیران جنگی در ایران به کارهای مختلف اشتغال یافتند. بخشی از اسیران به عراق، اهواز - خوزستان و پارس و شهرهایی که پدرش - اردشیر - بنا کرده بود^{۵۰} منتقل شدند.

امپراتور والریانوس نیز اسیر شد. وی را به «سرزمین نبطیه - الی بلاد النبط»^{۵۱} بردند که سرزمینی آرامی بود. این ناحیه در کرانه مسیر وسطای رود

۴۶- طبری، تاریخ، ص ۸۲۶-۸۲۷.

47- Berytus, 8, 1943, f. 1, p. 45.

48- همانجا p. 30-E. Honigmann et A. Maricq, *Recherches sur les Res Gestae divi Saporis*, p. 15.

در سطر ۳۵ کتیبه واژه یونانی محفوظ مانده است.

49- Chronique de Seert, I: *Patrologia Orientalis*, 1.4, Paris, 1908, p. 221

۵۰- همانجا.

دجله و شرق آن قرار داشت. اهالی این ناحیه به زبان سریانی سخن می گفتند. طبری ضمن استفاده از مآخذ، نامی از (سورستان) برده که همان سرزمین سوریه است. این ناحیه را که در کرانه مسیر سفلائی دوشط دجله و فرات قرار داشت سواد نیز گفته اند. کتسپون (تیسفون) از شهرهای این ناحیه بود^{۵۱}.

یکی از کارهایی که اسیران رومی بدان اشتغال داشتند، بنای سد بر رود شوشتر بود. این نکته که گویا امپراتور خود در کار بنای سد مذکور شرکت داشته، افسانه ای بیش نیست. چنان که در رویدادنامه «سرت - Seert» آمده است، امپراتور پیر بیمار شد و از شدت اندوه درگذشت^{۵۲}. سد مذکور نیز به نام وی «بند قیصر» نامیده شد.

همه مآخذ متفقاً از بنای چند شهر توسط شاپور یاد کرده، نوشته اند که در بنای این شهرها، اسیران جنگی شرکت داشتند. شهرهایی که از سوی شاپور بنیاد یافتند و یا احیا گردیدند، با نام وی همراه بودند که واژه هایی نیز بدان نام افزوده می شد. نامهای جدید سبب شد که بنیادگزاران شهرهای کهن نیز شناخته شوند. به عنوان نمونه ما به چند شهر با نامهای مشابه اسکندریه، انطاکیه و سلوکیه بر می خوریم.

شاپور در ناحیه میشان شهری به نام «شاذ شاپور» بنا نهاد. نام دیگر این شهر «دیر محراق» بود (شد شاپور و هودیر محراق)^{۵۳}. آن زمان نام قدیمی و سومی نیز وجود داشت که به زبان نبطی و درستتر گفته شود آرامی بود. این شهر (دیما) نام داشت^{۵۴}. چنین بنظر می رسد که پس از تجدید بنای شهر مذکور در روزگار شاپور، باز نام کهن برجا و مصطلح بود.

شهر «گنده شاپور - جندی شاپور» نیز با نام شاپور اول مربوط است. اهالی سوریه شهر مذکور را «بیت - لاپت» و «مردم اهواز آن را (بیل)» می نامیدند. بیل - Bel نام شخصی است که سرپرستی بنای شهر مذکور را برعهده داشت^{۵۵}. این نکته که شهر مذکور چند نام داشته، خود مؤید آن است که پیش از تجدید بنا توسط اسیران

۵۱. طبری، تاریخ، ص ۸۱۹.

Th. Nöldeke. *Tubari*, s 15-N. Pigulevskaia. *Mecopotamia na rubezhe V i VI vv.*

۵۲- *Chronique de Seert*. I p.220.

۵۳. همانجا، ص ۲۲۱.

۵۴. طبری، ص ۸۳۱.

رومی در روزگار شاپور، شهر مذکور وجود داشت و ناحیه‌ای مسکون به شمار می‌رفت. این شهر نام تازه‌ای کنایه‌آمیز یافت و آن: Vahi-Andiok- Sapuhr (به اندیو سبور) و بدیگر سخن (به از انطاکیه - شاپور) است.^{۵۶}

چنین گفته‌اند که سطرهای نوزدهم و بیستم کتیبه شاپور که قابل خواندن نیست، مربوط به بنای این شهرها بوده است.^{۵۷} شرحی افسانه‌آمیز پیرامون بنای این شهر در تاریخ طبری آمده است. در شاهنامه نیز همین مطلب با پیراستگی ارائه شده است. گفته شد که اهالی انطاکیه به اسارت درآمدند و به جایی که این شهر بنا می‌شد منتقل گردیدند. شهر درست همانند انطاکیه بود و ساکنان، خیابانهای همانند خیابانهای پیشین و خانه‌هایی چون خانه‌های خود در آن یافتند.

از دیدگاه تاریخ‌شناسی چنین بنظر می‌رسد که شاپور اول در آغاز فرمان داد نقشه شهر تدارک شود. پس آنگاه هزینه ساختمان آن تدارک گردد.^{۵۸} اخبار بدست آمده حاکی از آن است که بنای شهر مرزی «دارا» نیز به همین ترتیب صورت گرفت. نقشه شهر نخست از سوی اناستاسی امپراتور روم (۵۱۸-۴۹۴ میلادی) به تصویب رسید و پس آنگاه بنای شهر آغاز گردید. سرپرستی بنای شهر «دارا» برعهده اسقف شهر همجوار آن بود. در مورد شهر شاپور می‌توان گفت که بنای آن به شخص معینی واگذار شد. طبری شرحی افسانه‌آمیز پیرامون این شخص ارائه کرد و او را (بیل) نامید(؟). در رویدادنامه کرخ بیت سلوک نیز یکی از بانیان که توتای نام داشت مذکور افتاده است.

در مآخذ، از شهر دیگری نیز در ارتباط با نام شاپور سخن رفته است. «واو شهر سوم را در کنار دکلث [دجله] بنا نهاد و آن را [مرو حابور - Marvhabor] نامید. این همان اکبره - Akbara و پیرامون آن بود»^{۵۹}. سرت Seert در این رویدادنامه می‌افزاید که شاپور اسیران را به این شهرها انتقال داد، زمین در اختیار آنان گذارد و برای آنان خانه ساخت.^{۶۰} این مطلب بویژه برای روشن ساختن چگونگی سکنی دادن اهالی شهرها و هدفهای اقتصادی که انتقال جمعیت و برده کردن ساکنان

۵۶- طبری، ص ۸۳۱، با قرائتهای مختلف

57- W.B. Henning. *The Great Inscription of Sapur I*, p.843.

58- Th. Nöldeke. *Tabari*, s.41.

59- *Chronique de Seert*, I, p.221.

مسالمت جوی آن برای اقتصاد ایران داشته، ضروری و مهم است.
برای معلوم داشتن تاریخچه کتیبه شاپور اول در «کعبه زرتشت» باید یادآور شد که در کتیبه هیچ مطلبی پیرامون حمله اودینت (اذینه) شاه پالمیر (تدمر) ارائه نشده است. حمله اودینت در سال ۲۶۲ میلادی و به هنگام بازگشت و یا دور شدن سپاه و بنه‌های جنگی ایران روی داد. شاید این حمله، چندان ناچیز و فاقد اهمیت بود که شایستگی درج در کتیبه را نداشت. بهر تقدیر حمله دوم اودینت در سالهای ۲۶۶-۲۶۷ میلادی و آستانه مرگ همان اودینت به وقوع پیوست. از این روی توان تاریخ نقر کتیبه شاپور اول را حدود سال ۲۶۲ میلادی دانست.

کتیبه با خبری پیرامون آتش ورجاوندی که شاپور برای خود و دودمان خویش برپا داشت، پایان می‌پذیرد. این آتش ورجاوند به «پاس روان - rad ruvan» اهداکننده پدید آمد و هزینه آن را نیز اهداکننده برعهده داشت. چنین بنظر می‌رسد که آتش مذکور به پاس پیروزیهای شاهنشاه و به نشانه سپاس از وی افروخته شده باشد. این آتش به نام شاپور و همسرش آذرناهید - Adurnahid و سه پسرش هرمزد اردشیر - شاه ارمنستان، شاپور - میشان شاه و نرسه - شاه هند و سکستان و طخارستان خوانده شد^{۶۱}. بنظر می‌رسد بهرام که عنوان گیلان شاه داشت در پیکار با رومیان شرکت نکرد. از این رو نام وی را چون دیگر برادرانش در کتیبه نمی‌یابیم. بهرام (ورهران) پس از برادرش هرمز با عنوان بهرام اول تاج بر سر نهاد.

شاپور اول فرمان داد تا پیروزی او بر صخره‌ای در نقش رستم، نقر و منقش گردد. شاپور در این نقش با شکوه فراوان در حالی که بر اسب سوار است، دیده می‌شود. امپراتور والریانوس در حالی که دستهای خود را به سوی شاهنشاه دراز کرده و زانو بر زمین زده است، از وی طلب یخشایش می‌کند. در این تصویر، طوق شاهی و تاج گل که دستخوش باد گردیده، هنوز بر سر شاهنشاه دیده می‌شود. وی با دست چپ قبضه شمشیر را در دست دارد. پیروزی شاپور بر دو صخره دیگر نیز نقش گردیده است. در یکی از نقشهای مذکور صفوف سواران ایرانی دیده می‌شوند که شاپور در رأس آنها قرار گرفته است^{۶۲}.

پس از این پیروزیها، شاپور در کتیبه‌ها خود را «شاهنشاه ایران و انیران»

61- W.B. Henning. *The Great Inscription of Sapur I*, p. 846-847.

62- Sarre. *Die Kunst des alten Persien*. Berlin, 1924.

خواند^{۶۳}.

اودینت شاه پالمیر (تدمر) در سالهای ۲۶۶-۲۶۷ میلادی علیه شاپور به پیکار دست زد. ولی در نتیجه خیانت کشته شد. همسرش زینوبی - Zinobie پس از وی تا سال ۲۷۲ میلادی بر سرزمین پالمیر فرمان راند. در این سال اورلیانوس - Aurélien امپراتور روم شهر مذکور را ویران کرد. شاپور اول نیز در همان سال ۲۷۲ میلادی درگذشت.

بنای شهرها و اسکان اهالی آنها طی سده سوم میلادی، اغلب به حساب انتقال اهالی اسیر شده رومی از سرزمینهایشان صورت می گرفت. بخش دیگری از اهالی شهرهای نو بنیاد را مردم محلی و یا کسانی تشکیل می دادند که جبراً از سوی شاهنشاه به این سرزمینها منتقل شدند و در این شهرها گرد می آمدند. ظهور شهرها نشانه ای از مرحله جدید تقسیم کار اجتماعی بود. زیرا پیشه‌وران و بازرگانان را به شهرهای مذکور انتقال می دادند. در ضمن نباید از یاد برد که در شهرهای اوایل سده های میانه بسیاری از ساکنان جدید بتقریب با امور کشاورزی نیز سروکار داشتند. اهالی دژها و استحکامات این شهرها از کار کشاورزی منفک نمی شدند. بخشهایی از اراضی پیرامون شهرها از سوی شاه در اختیار اشراف و بزرگان شهرها قرار می گرفت و به صورت املاک آنان در می آمد. اراضی نیز وجود داشتند که به منظور کشت و زرع در اختیار اهالی شهرها قرار می گرفتند. در مآخذ مختلف نیز از این مقوله سخن رفته است.

معلوم شده است که در سده های بعد «اهالی شهرها» به منظور کمک به جمع آوری محصول به تاکستانهای پیرامون شهرها می رفتند تا در گردآوردن انگور، کشاورزان را یاری کنند. کشتزارهای وسیع اطراف، بر شهرها اتکاء داشتند و تا پایان نیز ویژگیهای کشاورزی خود را از دست ندادند. حال آن که اهالی ساکن شهرها بیشتر با حرفه ها و پیشه های مختلف سروکار داشتند.

آگهی های مکتوبی که از مآخذ کهن برجا مانده اند، مؤید این نکته اند. کشفیات جدید باستان شناسان در شهرهای مذکور نیز صحت این آگهی ها را به اثبات می رسانند.

تقسیمات اداری و ارضی ایران

تقسیم اراضی ایران به استانها از قدیمترین روزگار با نام «ساتراپیا» شهرت داشت. واژه «ساتراپیا» را هرودوت ذکر نموده که مربوط به دوران هخامنشیان است. این عنوان در اصل از واژه «شهر» پدید آمده که دارای معانی گونه‌گون است. این واژه به معانی سرزمین، استان، شهرستان، دولت و کشور به کار می‌رفت و بعدها به «شهرهای» امروزی نیز اطلاق گردید^{۶۴}. پس از لشکرکشیهای اسکندر مقدونی، امپراتوری جدید وی به بخشهایی متعدد تقسیم شد. گاه بخشهای مذکور با ساتراپیهای بزرگ روزگار هخامنشیان منطبق می‌شدند. در رأس هر يك از ساتراپها شخصی با عنوان «استراتگوس» گمارده می‌شد. تقسیمات کوچکتر در درون ساتراپیا را «اپارخیا - éparchie» می‌نامیدند که در رأس هر يك از آنها شخصی با عنوان «اپارخوس - éparque» قرار داشت. از واژه «اپارخیا» چنین بر می‌آید که محدوده‌ای کوچکتر با سیستم اداری واحد بود که می‌توان آن را با

«شهرستان» برابر دانست^{۶۵}. شهرستان که از واژه «شهر» مشتق گردیده به همان مفهوم «شهر» در زبان پارسی نو است که همچنان باقی مانده است.

تا سده سوم میلادی تقسیم اراضی صورت خاصی داشت و پایه و اساس نظام کشوری ایران بود. واژه‌های مندرج در مآخذ متعدد، مؤید این امر است ولی در نوشته‌های پهلوی و سریانی سده‌های چهارم - ششم میلادی همانند مآخذ متأخر تازی، این واژه‌ها همگون و یکنواخت نیستند. در این زمینه واژه «شهر» در خور توجه است که به صورت «کشور» و «دولت» نیز به کار رفته است. طبری در متن عربی تاریخ الرسل والملوک برای نامیدن استانهای سرزمین پارس نام «کوره» را به کار گرفته^{۶۶} که از واژه یونانی «خوره - chora» پدید آمده است. نولدکه گمان دارد این واژه معادل واژه «شهر» در زبان پارسی جدید است. البته گمان مذکور را باید با قید احتیاط فراوان تلقی کرد. زیرا اکتشافهای جدید امکان می‌دهند معادل دقیق و قطعی در این زمینه ارائه گردد.

تقسیمات ارضی کوچکتر در ایران با عنوان «رستاق - رستاق» است^{۶۷}. کوره - خوره شامل چند رستاق بود. گمان می‌رود «رستاق» معادل بخش و ناحیه بوده است.

برای شناختن مفهوم «رستاق» اخبار دیگری نیز وجود دارند که نشان می‌دهند «رستاق» مقابل شهر بود و صورت «روستا» داشت. در نامه تنسر از ورشکستگی کامل، پیش از وحدت کشور توسط اردشیر سخن رفته است. فعالیت او پیش از هر چیز در زمینه احداث شهرها و روستاها (رستاقها) بود^{۶۸}. واژه «رستاق» به صورتهایی دیگر در سده‌های دهم و یازدهم میلادی از سوی ب. ن. زاخائو در مورد پژوهش قرار گرفت^{۶۹}.

در کارنامهگ واژه‌های «رستاک - rustak, rostak» و «ده - deh [MATA]

65- W. Tarn *Seleucid-parthian Studies*. Proceedings of the British Academy, 1930, p. 133-134.

۶۶- طبری، تاریخ، ص ۸۱۴.

67- Th. Nöldeke. *Geschichte der Perser und Araber, zur Zeit der Sassaniden aus der arabischen Chronik des Tabari*. Leiden. 1879, s.s توضیح 2.

68- M. Darmsteter. *Lecture de Tansur...*, p. 246, 551.

69- B.N. Zakhoder. *Khorasan i obrazovanie gosudarstva seldzhukov. Voprosy istorii*, No, 5-6, 1945, str. 122-123.

به عنوان برابر و معادل آمده‌اند و هر دو به معنای قصبه و روستا ذکر شده‌اند.^{۷۰} روستاگ - رستاق شاید در مقابل محل مسکون، به عنوان سرزمین مزروعی - Urvara - arvaris - عنوان شده باشد.^{۷۱} در عراق برای تقسیم اراضی به بخش و ناحیه اصطلاح «tasuk» به کار رفته است که در نوشته‌های تازی آن را «طسوج» نامیده‌اند. این واژه در نوشته‌های ابن خردادبه آمده است. ابن خردادبه که از تقسیمات ارضی آگاهی بسیار داشت، واژه‌های معادل پارسی و تازی را کنار یکدیگر آورده است. وی ضمن بحث پیرامون سرزمین «سواد» چنین اظهار نظر می‌کند که این سرزمین متعلق به ایرانشهر (کشور ایران) از دوازده (کوره) تشکیل یافته است. «(کوره) همان (استن - استان) است». در جای دیگر این هر دو واژه کنار نامهایی قرار گرفته‌اند. چون: «کوره - استن شاد هرمز»، «کوره - استن شاد - قباد»، «کوره - استن بازجان».^{۷۲} چنین بر می‌آید که سده ششم میلادی در ایران، استاندار مقام و پایه بالنسبه بلند شمرده می‌شد. از استانداری که در رأس سپاه سپاهان (اصفهان) قرار داشت چنین یاد شده است.^{۷۳} بدین روال می‌توان اصطلاح یونانی خوره را معادل استان دانست. استانهای مذکور شامل چند تسوک (طسوج) بودند. واژه تازی طسوج بعدها در نوشته‌های پارسی نیز به تکرار آمده است.



تصویر ۱. سکه‌های اردشیر اول (۲۲۶-۲۴۱).

حال بینیم واژه «پادکوست» که در نوشته‌های عهد ساسانی آمده است، دارای چه معنا و مفهومی است؟ پادکوست سرزمینی بود بسیار وسیع که چند ساتراپیا را شامل می‌گردید. از دیدگاه واژه‌شناسی این عنوان با واژه «کوست - Kust» و

70- D D P. Sanjana, V. 78, Tekst. str.26. ترجمه Str.23-Th. Nöldeke, str. 49 E. Herzfeld *Pukuh*, Glossary, s. 213

71- E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften*, S. 124-122.

۷۲- ابن خردادبه، کتاب المسالك والممالك، طبع دخویه، ص ۵-۶

73- J. Marquart, *Iranšahr*, s. 30. Th. Nöldeke *Geschichte der Perser und Araber*, s. 448.

«کوستک - Kustak» مرتبط و به معنای «قسمت»، «جهت» و سرزمین است. در اثر مشهور شهرستانهای ایران این واژه به صورت «پادکوسپان» و یا «پادوسپان» آمده است.^{۷۴} این عنوانی بود که فرمانروایان سرزمینهای مذکور در ایران داشتند. شاید این عنوان معادل عنوان یونانی «کلیماتارخوس - Klimatarchos - سراقلیم» باشد که ثوفیلاکتس سیموکاتا (۷، ۴) با آن آشنا بود. ابن خردادبه نیز با عنوان پادوسپان آشنایی داشت.^{۷۵}

در سطر هشتم کتیبه شاپور سکانشاه در تخت جمشید چنین آمده است: «فرستادگان همه پادکوسان - frestake hamk Patkosan». ناشر ضمن اشاره به تقسیم ایران به چهار «جهت» واژه «Patikos» (Patkosan) را معادل سرزمینی بمراتب وسیعتر از استان می شمارد.^{۷۶} این واحد اداری بزرگ کشور بود که بهر تقدیر در سده ششم میلادی چهار سپاه بد در رأس سپاهیان این چهار «جهت» بزرگ کشور قرار داشتند.

در واژه‌های مربوط به تقسیمات ارضی ایران، شهر مقام عمده‌ای دارد که هم‌طراز با کشور نیز هست. واژه «شهر» و «شهرستان» در آثار باقی مانده از سده‌های سوم و چهارم میلادی، از جمله اسناد رسمی و کتیبه‌های شاهان نیز موجود است. در سطر ۲۱ کتیبه شاهنشاه نرسه واژه «hšatrastn» آمده است که در مفهوم آن به سختی می‌توان مرتکب خطا شد. زیرا واژه مذکور از نظر معنا و مفهوم همپایه «شهرستان» است.^{۷۷} افسوس که متن پارتی (پهلویگ) این کتیبه محفوظ نمانده است.

در متن پهلوی اثر معروف شهرستانهای ایران واژه «شهرستان» اغلب در مواردی آمده که معرف شهرهای عمده استانها چون خوارزم، گرگان و غیره است. پسوند «ستان» نشانه‌ای از ارائه نامهای جغرافیایی است. چون سکستان، سورستان و غیره.^{۷۸} «شهر» - «خشتر» به موازات معنای وسیعی که دارد و معرف کشور و دولت است، در محدوده‌ای کوچکتر نیز به کار گرفته شده و به مفهوم «استان» و «شهرستان»

74- A catalogue... by J. Marquart, ed. by G. Messina, No. 2, p. 8.

75- Th. Nöldeke, *Tabari* s. 151-152; J. Marquart, *Eranšahr*, s. 29, 133.

76- E. Herzfeld, *Paikuli*, I, s. 121, 231.

77- همانجا s. 104-105; Glossary, p. 196.

78- A catalogue... by J. Marquart, ed. by G. Messina, p. 24-N. Pigulevskaja, *Mesopotamiiu nu rubezh V i VI vv. N.E.*, str. 94.

هم آمده است. در کتیبه شاپور اول در «کعبه زرتشت» که متعلق به سال ۲۶۰ میلادی است نام کاپادوکیه به همین صورت آمده است. در اینجا شهر به مفهوم استانی از امپراتوری روم است و در مورد «استان کاپادوکیه» به کار رفته است.^{۷۹} ولی در همین کتیبه عنوان «(štrdstn)» «شهرستان» در مورد شهرهای بزرگتر و کوچکتر نیز عنوان شده است.^{۸۰} در زبان سریانی و آرامی واژه m'dinta همپایه شهرستان است.^{۸۱} پژوهشهای متعدد موجب پذیرش این نکته گردید که واژه «شهر» در روزگار باستان مفهومی وسیعتر داشت و به معنای کشور، استان، ایالت و دولت به کار می رفت. این واژه بعدها با گذشت زمان مفهوم کوچکتری یافت و همپایه «شهر» به معنای کنونی گردید. نولدکه، هرتسفلد و دیگر محققان چنین نظری ابراز داشته اند.



تصویر ۲. سکه شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲). تصویر ۳. سکه بهرام سوم، سکاانشاه (۲۹۳).

به موازات مطالب گفته شده باید افزود که در زبانهای اهالی شرق ایران واژه «Kanta - کند» که به معنای «حصار و بارو» است، همواره با واژه «شهر» همراه است. چون سمرکند (سمرقند) که نامش در روزگار باستان «ماراکند» بود. در استانهای شرق ایران واژه «Kantha - Kanta» به معنای «شهر» محفوظ مانده است. گمان می رود این واژه در روزگار باستان به معنای حصار، دیوار و بارو بوده که به صورتی دیگر عنوان «Ked - Kad» به مفهوم خانه را نیز داشته است.^{۸۲} آ. ز. روزنفلد موضوع «قلعه - Kala» را که از نواحی مسکونی مستحکم ایران به شمار می رفت به صورتی شایسته مورد تشریح و بررسی قرار داده است.^{۸۳}

79- W.B. Henning. *The Great Inscription of Sapor I*, p. 828.

80- همانجا P 825.

81- E. Herzfeld. *Alpersische Inschriften*, s. 123.

82- E. Herzfeld. *Alpersische Inschriften*, s. 224.

83- A. Rozenfeld. Kala گونه‌ای از استحکامات محصور ایرانی *Sov. etnographia*, 1951, No. 1, str.

در کتیبه شاپور اول بر «کعبه زرتشت» واژه «شهر» به معنای ایالت و استان آمده است. در متن پهلوی کتیبه، استان رومی کاپادوکیه مورد نظر بوده است. در همان کتیبه واژه «شهرستان - štrdstn» به مفهوم شهر نیز به عنوان مکمل ذکر شده که جالب دقت و حایز اهمیت است.



تصویر ۴. سکه‌های نرسه (نرسی ۲۹۳-۳۰۲).

در سطر ۱۹ متن پهلوی کتیبه مذکور چنین جمله‌ای را مکرر می‌توان یافت - «štrdstn'n Muplw'ly» شهرستانان من پرواری» که به معنای «شهرهای دارای حوالی و پیرامون» است.^{۸۴} اهمیت واژه «شهرستان» به معنا و مفهوم «شهر» جای تردیدی باقی نمی‌گذارد، زیرا در آوانویسی و هزوارش نیز واژه مذکور به صورت «mdinta - مدیتا - مدینه» آمده است. در کارنامهگ واژه «Parvar - پروار» به معنای حصار خارجی محافظ شهر و یا نواحی مسکونی پیرامون آن است.^{۸۵} این واژه «farvar یا Parvara» به معنای بخشی از استحکامات محافظ سراهای بزرگ است که با واژه یونانی «Perivolos» قرابت و نزدیکی دارد. «پروار - Parvar» به مفهوم دیگر ممکن است «استان»، «حوالی»، «بازار»، «پیرامون» و «حومه شهر» باشد.^{۸۶} برای روشن کردن مفهوم «Parvar» باید آن را با واژه‌های معادل خویش در دیگر زبانها برابر نهاد و مقابله کرد. در مزامیر پهلوی این واژه معادل واژه سریانی «Saharta» است. واژه مذکور در زبان سریانی به معنای «دور زدن»، «طواف کردن» و «دور زدن و سؤال

۸۴- این اصطلاح و واژه یونانی poligdng te perikoro مندرج در کتیبه و نیز با واژه آرامی mn که به صورت هزوارش در متن پهلوی آمده است، قرابت و نزدیکی دارد. این واژه‌ها به معنای «ار» نیست، بلکه به مفهوم «همراه» و «به» نیز به کار رفته است که یونانی آن dig و انگلیسی آن with است. (رجوع شود به:)

Poligdng te perikoro mn dig with. E. W. West, M. Haug. *Glossary and Index of the pahlavi texts of the book of Arda Viraf etc.* Bombay-London, 1874, p. 216.

85- E. Herzfeld. *Altperische Inschriften* s. 137. *Karnamag*, ed. Antia, p. 26, 37

86- E. Herzfeld. *Altperische Inschriften* s. 75.

کردن» مسایل آمده است. واژه «سؤال کردن»، «گدایی کردن» از همین ریشه است. در ضمن واژه مذکور به معنای «دور زدن حصار»، «برج»، «ساختمان» و «دیوار» نیز آمده است.^{۸۷} از این رو مفهوم واژه مذکور به معنای حومه، پیرامون، سرزمین پیرامون شهر و استان قابل درک است.

در متن یونانی کتیبه نقش رستم در «کعبه زرتشت» ضمن ذکر اسامی شهرهایی که به تصرف ایرانیان درآمده، يك فورمول معین بارها تکرار شده است و آن اصطلاح «شهر و حومه» است (رجوع شود به سطرهای ۱۲، ۱۹، ۲۷ و الخ از کتیبه)^{۸۸}.

مفهوم واژه «Parvar» به واژه یونانی «Perichvros» - استان، حومه، پیرامون» نزدیک است. نام استانها و سرزمینهای وابسته به شهرها، همراه نام شهرها آمده است.

در همان کتیبه کلمات یونانی «Ksthgi chai Prechvroi» به معنای «مردم و اراضی» و بدیگر سخن اراضی متعلق به مردم یا اقوام و یا اهالی آن سرزمین است.^{۸۹} واژه Ksthvos را به سهولت می توان «قوم» یا «اتحادی از اقوام» و یا «اقوام متحد» ترجمه کرد. زیرا یونانیان، سران قبایل تازی را «شیخ» می نامیدند. واژه «Parvar» در مفهوم اراضی و یا حومه، با واژه یونانی Perichvros - پریخوروس» نزدیک است. چنان که در فوق اشاره شد واژه «Ksthvos» را می توان نه تنها به عنوان «مردم»، «قوم» و «قبیله»، بلکه به مفهوم «سرزمین» نیز ترجمه کرد. بعضی محققان واژه مذکور را به همین مفهوم ارائه نموده اند.

87- C. Brockelmann. *Lexicon syriacum*, p. 467.

88- W. Ensclin *Kriege Schapurs* ۹۲-۹۴ کتیبه

89- M. Rostovtzeff. *Res Gestae divi Saporis and Dura*, s.24.

بخش چهارم

نظام اجتماعی و مالکیت ارضی در ایران

پیشرفت مناسبات اجتماعی در ایران

در نظام اجتماعی ایران، جماعت روستایی شامل بخش مهم و قابل ملاحظه‌ای است. جماعات روستایی مجاور یکدیگر به پیروی از بقایای جماعت‌های ابتدایی کشاورزان، در زندگی روستاها از موقعیتی برتر و متفوق برخوردار بودند.

از این رو برده‌داری به صورت خانگی و پدر سالاری از روزگاران بسیار کهن در سراسر خاور نزدیک شکل گرفت و گسترش یافت. پس از لشکرکشی‌های یونانیان و مقدونیان در عهد هلنیسم، برده‌داری در حیات اقتصادی بین‌النهرین و ایران نقش مهمتری ایفا نمود. کتیبه‌های یونانی شوش، سلوکیه و دیگر شهرها مویده وجود مبانی برده‌داری در شهرهای هلنیستی است.

در آخرین سده‌های پیش از میلاد مناسبات برده‌داری در سرزمین‌های غربی گسترشی قابل توجه یافت. در آن نواحی اشراف محلی به منظور توسعه کشاورزی در املاک (دستگرد) خویش از کار بردگان بهره می‌جستند. حال آن که به موازات

بهره‌کشی از کار بردگان، جماعات روستایی در روستاها همچنان باقی و پایدار بودند و زندگی در این نواحی صورتی جمعی داشت.

اراضی بسیار وسیع و گاه استانهایی کامل در تملك دودمان اشراف و بزرگان قرار داشتند. دودمان کارن (قارن) در سرزمین ماد املاك و اراضی وسیعی را در اختیار داشت. دودمان سورن مالك بخش بزرگی از سرزمین سکستان بود. یکی از شاخه‌های این دودمان بخشی از استانهای نیشابور و خراسان را در تملك خود داشت. دودمان اسپهبد مالك اراضی دهستان و هیرکان بود. دودمان مهران نیز مالك بخشهای بزرگی از دشتهای اطراف تهران (ری-م) و پارس بود. زمین از طریق ارث منتقل می‌گردید و تحت مالکیت دودمان شاهی قرار داشت. اهمیت تملك آب، کمتر از مالکیت بر زمین نبود. مالکیت بر آب موجب تحکیم قدرت مالك (خودای) می‌شد. ضرورت آبیاری مصنوعی موجبات وابستگی کشاورزان و تولیدکنندگان هر بخش را به مالك آن ناحیه فراهم می‌کرد.

اراضی اشراف و بزرگان دودمانهای ایرانی از اواخر عهد هلنیسم با کار بردگان کشت و زرع می‌شد و در نتیجه موقعیت اقتصادی دودمانهای مذکور استحکام پذیرفت. مناسبات برده‌داری در مرحله معینی از رشد جامعه صورتی متفوق و حاکم یافت. بردگانی که به کار زراعت اشتغال داشتند، زمینه را برای افزایش تولید محصولات کشاورزی فراهم آوردند. این نیز سبب گردید که بخشی از محصول به بازار راه یابد. هنگامی که اشراف و بزرگان ایرانی از دودمان اشکانی در سالهای ۱۴۰-۱۳۹ پیش از میلاد، سلوکیان و شیوه‌های اداره یونانی - مقدونی آنان را از میان برداشتند، شیوه‌های پیشرفته‌تری از مناسبات اجتماعی را در ایران برقرار کردند که بمراتب پیشرفته‌تر از مناسبات موجود در روزگار توسعه‌طلبیهای اسکندر بود. نظام برده‌داری امکان داد تولید کالایی نسبت به دوران نظام جماعات قبیله‌ای و روستایی بمراتب افزون‌تر گردد.

تاکنون هیچ آگاهی از تعداد بردگان در ایران بدست نیامده است. به خلاف مصر و آشور، هیچ مدرکی پیرامون این زمینه آماری در ایران موجود نیست. در این زمینه می‌توان از اسناد و مدارکی که در شهر باستانی نسا بدست آمده است، انتظار فراوان داشت. م. ی. ماسون که سرپرستی گروه باستانشناسان در جنوب

ترکمنستان را برعهده دارد با کار خستگی ناپذیر خویش کشفیات را دنبال می کند^۱. اکنون اسناد و مدارک اقتصادی و مالی نقر شده بر لوحه های گلین و سفالین که شماره آنها متجاوز از هزار است، برای چاپ و انتشار آماده می شوند.

روایاتی که از تاریخ ایران پیش از حمله تازیان برجا مانده اند و نیز اسناد و مدارک حقوقی، حاکی از وجود نظام برده داری در ایران اند. در قانون نامه پهلوی مائیکان هزار دانستان و دیگر مآخذ از واژه بنده - «بندگ» و «انشهریگ»^۲ (نه شهری یا بیگانه - م) یاد شده است. در کتیبه های یونانی موجود در شهرهای هلنیستی ایران که بر پایه برده داری استوار بودند نیز از وجود بردگان سخن رفته است. نظام پولیسی شهرها یا شورای خلق (ecclesia) و شورای اشراف و بزرگان (boulê) در شماره اندکی از شهرهای هلنیستی ایران معمول بود^۳.

جماعت روستایی به عنوان گونه تبدیل یافته ای از سازمان قبیله ای و برده داری که از پیشرفت کامل برخوردار نبود، طی نخستین سده های میلادی در ایران وجود داشت. چنین وضعی در دیگر کشورهای خاور نزدیک، از جمله ارمنستان نیز مشهود بود^۴.

بحران مناسبات برده داری که طی سده سوم میلادی سراسر حوضه دریای مدیترانه را فرا گرفته بود، در ایران نیز مؤثر افتاد. سراسر آسیای مقدم، قفقاز و نواحی کرانه رود دجله دستخوش این بحران شدند.

ربع اول سده سوم میلادی در ایران مبارزات سیاسی داخلی آغاز گردید که با ظهور سلسله پادشاهی جدید پایان گرفت. دودمان اشراف و بزرگان کهن که شاه اشکانی در رأس آنان قرار داشت، چون از عهده وظایف محوله ای که زمان عرضه کرده بود بر نمی آمدند، ناگزیر عرصه را به سلسله پادشاهی جدید واگذارند. تولید

1- I.M. Diakonov, M.M. Diakonov, V.A. Livshits, M.E. Masson, *Nalogovye parfijski dokumenty II v. do N. E. iz Nisy*, M.-L., 1951.

2- *The laws of the ancient persians. Manikan-thazar datustan*, by S.J. Bulsara, Bombay, 1937- A. Perikanian *Kvoprosy o rabovludenii i zemlevladelni v Iran parfijskogo vremeni*, VDI, N. 4, 1952, str. 14-20.

3- F. Cumont. *Une lettre du roi Artaban III*.

4- S.T. Eremian. *O rabstve i rabovladelni v drevnei Armenii*, VDI, No. 1, 1950, str. 25

س. ت. یرمیان با استتاحت های تازه خود صحت طرح ساموئیلیان را مدلل ساخت و شان داد که در ارمنستان مناسبات برده داری کمال نیافت و به صورت نظام اجتماعی و اقتصادی معین در نیامد.

(*Vestnik Instituta istorii i literatury Arm SSR*, t. 2, 1938).

کالایی که از مشخصات نظام برده‌داری است، در ایران نیز همچنان برقرار بود. نزدیکی مرزهای امپراتوری روم، گسترش روابط بازرگانی در استانهای شرقی امپراتوری مذکور از یک سو و راه بازرگانی چین و هندوستان از سوی دیگر موجبات نیاز و تقاضای روزافزون به کالاهای کشاورزی و مصنوعات را فراهم آورد و در نتیجه تولید این گونه کالاهای در کشور فزونی گرفت. در ایران افزایش تولید کالایی از طریق تشدید استثمار بردگانی که در املاک اشراف و بزرگان کار می کردند و بالا بردن میزان مالیات و بهره‌کشی از کار جماعات روستایی تحقق پذیرفت. در ضمن تقسیم کار اجتماعی با شدت گسترش یافت و پیشه‌های نو و حرفه‌های تازه پدید آمدند.

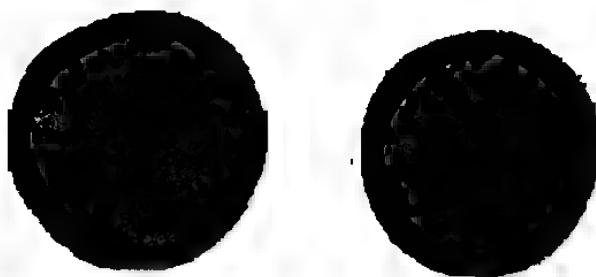
ضعف و سقوط قطعی سلسله پارتیان حاصل مرحله جدیدی از رشد و تکامل نیروهای مولد جدید بود. باید گفت که مناسبات تولیدی از رشد نیروهای مولد عقب ماند و به پای آن نرسید. جدایی استانهای پارتی از یکدیگر که در رأس هریک از آنها اشراف و بزرگان از دودمان شاهی قرار داشتند، فقدان دولت مرکزی و ارتش متشکل نیرومند، مانع رشد سریع نیروهای مولد می شد. وحدت ایران که در سال ۲۲۶ میلادی از سوی اردشیر اول صورت گرفت، پاسخگوی نیازهای حاصله در زمینه تمرکز اداره کشور شد.

سده سوم میلادی، تعدادی شهرهای جدید در ایران پدید آمدند و مراکز شهری پیشین احیا گردیدند. ظهور شهرهای جدید و احیای مراکز شهری پیشین با خواست جدایی حرفه و پیشه از جماعات روستایی و تقسیم کار مجدد اجتماعی منطبق و مرتبط بود. توسعه و گسترش شهرها با نیازهای روزافزون بازار داخلی، انطباق داشت. شهرها به مراکز عمده‌ای در راههای ترانزیت و بازرگانی کشور بدل شدند. راه بازرگانی که از سوریه و بین‌النهرین آغاز می شد، از شهرهای ایران بویژه سلوکیه - تیسفون و سراسر آسیا می گذشت و تا چین امتداد داشت.

با بروز بحران سیستم استثمار برده‌داری در حوضه دریای مدیترانه، ایران نیز در سده سوم میلادی گرفتار مبارزه و پیکارهای داخلی گردید. این پیکارها با پیروزی دودمان جدید ساسانی پایان گرفت.

دولت جدید ساسانی (سده‌های سوم - هفتم میلادی) که جانشین سلسله پارتیان شده بود، از این پس بر بخش وسیعی از اشراف و بزرگان، موبدان، هیربدان و سرداران ایرانی تکیه کرد. این نیز تکیه‌گاهی گسترده در محدوده طبقه

عالی جامعه آن روزگار محسوب می شد. کشاورزی تکیه گاه مادی قشرهای روحانی و نظامی کشور به شمار می رفت. در کشاورزی بطور عمده از کار بردگان استفاده می شد. در ضمن جماعات روستایی نیز وجود داشتند. نیاز به نیروی کارگر برای کار در املاک موجب گردید که اشراف و بزرگان و نیز شاه برای اسیر کردن ساکنان دیگر کشورها و استفاده از کار آنان دست به لشکرکشی زنند. لشکرکشیهای شاپور اول در سده سوم میلادی و شاپور دوم در سده چهارم میلادی با اسارت گروههای کثیر و انتقال آنان به داخل ایران همراه بود. سبب این امر را نیز باید نیاز مبرم به نیروی کار دانست. تا مدتی که به نیروی کار اسیران احساس نیاز می شد، آنان را ارضاء می کردند.



تصویر ۵. سکه های شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹).

مناسبات برده داری رفته رفته به ضعف گرایید. جماعات روستایی نیز طریق انحطاط و زوال پیمودند. اقتصاد صورتی بغرنجتر یافت و تقسیم کار وسیعتری را سبب گردید. سده پنجم میلادی مبارزه طبقاتی در ایران شدت گرفت و جنبش نیرومند اجتماعی مزدکیان پدید آمد و همه استثمارشوندگان کشور را شامل گردید. سده چهارم میلادی به سبب ورود اسیران جنگی و نیروی کار از خارج کشور، اوضاع اندکی آرام گرفت. ولی در سده پنجم میلادی بحران شدت یافت و وضع کشور رو به وخامت نهاد. مقاومت شدید بردگان، سقوط و انهدام مناسبات کهن را سرعت بخشید و موجبات ظهور مناسبات تولیدی جدید را فراهم آورد. در نامه تنسر که سرشار از دشمنی با جنبش اعتراض و مقاومت مردم است، چنین آمده که «بندگان از فرمان اربابان خویش سر بر تافتند»، «کار خود را رها کردند»، از نزد اربابان «به شهرها» گریختند.

جماعت روستایی از پایه متزلزل شد. بخش بزرگی از ساکنان روستا به شهرها روی آوردند. قبیله ها تجزیه شدند. معیشت، آداب، رسوم، حق وراثت در

خانواده‌های کوچک (پدر، مادر، فرزندان) در قانون‌نامه پهلوی گنجانیده شد.^۵ با ضعف و انحطاط جماعات روستایی و گسترش مالکیت خصوصی بر زمین، شرایط مساعدی جهت بسط مناسبات فئودالی پدید آمد.

ظهور اشکال مشروط در امر مالکیت اراضی، اجازه درازمدت زمین، وابستگی کشاورزان به اراضی مزروعی، شکل‌های مربوط به دوره گذر از برده‌داری، آزادی گروه‌هایی از بردگان و دیگر پدیده‌ها و ویژگی‌ها، نموداری است از ظهور فئودالیسم در ایران. گسترش شهرها و افزایش شماره آنها خود نموداری از بروز شکل تازه‌ای از مناسبات فئودالی است. این پدیده در مورد فئودالیسم شرق صادق است. در فئودالیسم شرق، مناسبات فئودالی با انحطاط حرفه، بازرگانی و در نتیجه انحطاط شهرها همراه نبود. فئودالیسم شرق در شرایطی پدید آمد که شهرها همچنان از اهمیت پیشین برخوردار بودند. بخشی از اقتصاد، صورت کالایی داشت. حرفه و بازرگانی روبه انحطاط نداشتند، بلکه وزن و اهمیتشان در کشور باقی و پایدار بود.

عناصر فئودالی شدن و ظهور مناسبات فئودالی در ایران، مربوط به سده‌های سوم - پنجم میلادی است. مآخذ و منابعی وجود دارند که این مدعا را تأیید می‌کنند. شدت یافتن جریان فئودالی شدن را می‌توان مربوط به دوران بعد از سده پنجم میلادی دانست. این جریان با تشدید مبارزات طبقاتی همراه گردید که جنبش مزدکیان یکی از مظاهر آن به شمار می‌رفت. نهضت مزدکیان در درجه نخست مخالف تابعیت فئودالی جماعات روستایی بود.^۶ این نهضت گروه‌های متعددی از استثمارشدگان را متحد و متشکل کرد. دوام نهضت مذکور و نیروی آن مؤید این مدعا است.

۵- و الخ ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۳۶، ۴۲. فصل‌های Matikan.

۶- N. Pigulevskaja. *Mazdakistkoe dvrzhenie* Izv. AN SSSR, ser. istori. i filosofii, 1944, No. 4, str. 171-181

۲

خانواده

نظام جماعت بدوی که طی سده‌های دراز دستخوش دگرگونی شده بود، تا مدتی به صورت شکل بینابینی مناسبات اجتماعی و به صورت جماعت روستایی در ایران برجا ماند. لذا مسئله مربوط به خانواده و قبیله‌های بزرگ و مناسبات خانوادگی و قبیله‌ای در این دوره را باید مورد مطالعه و بررسی خاص قرار داد. زیرا این پدیده طی دوره مورد نظر ما در ایران توسعه و گسترش داشته، از مقام و موقف قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است. شاهد این مدعا گروه‌های قبیله‌ای بزرگی بودند که با یکدیگر خویشاوندی داشتند. این نکته در قدیم‌ترین آثار ایرانی عنوان شده است. در مآخذ سده‌های میانه و اسناد و مدارک پهلوی نیز به چنین اصطلاحی بر می‌خوریم.

اشکال قبیله‌ای پدرسالارانه منسوخ که بزرگان و سران آن اراضی وسیع و غیر قابل تقسیمی را در اختیار داشتند، تا مدتی دراز همچنان محفوظ ماند. همین عامل تا اندازه قابل ملاحظه‌ای سبب گردید که بخشی از سران قبایل، موقعیتی را که پیش از سده میلادی داشتند، از دست ندهند. بعضی از استانهای ایران در شرایط معین همچنان تحت اداره و نفوذ اقتصادی سران برده‌دار این گونه قبایل که مالک زمین

بودند باقی ماند. قدرت اقتصادی این قبایل عامل مهمی در زمینه اقتدار و نفوذ آنان به شمار می‌رفت. مالکیت بر زمین بسیار مستحکم و پایدار بود. مالکیت ارضی به منزله پایگاه اقتصادی بزرگ قبایل و خاندانها و عامل مهمی در عدم وابستگی بزرگان و سران این دودمانها و خاندانها محسوب می‌شد. چنان‌که ساسانیان به بهای قربانیان فراوان توانستند این عدم وابستگی را درهم بشکنند. سران قبایل و دودمانهای کهن در آخرین سده پیش از میلاد و سده‌های اول و دوم میلادی، عرصه را به خاندانهای جدید تنگ کردند و آنها را به خود ملحق نمودند. ولی طی این ماجرا گرایش آنان به استقلال و عدم وابستگی را موافق ذوق و سلیقه خود یافتند و با استفاده از نیروی روزافزون اقتصادی، استقلال خویش را حفظ کردند. همین نیرو و موجبات تحکیم موقعیت ساسانیان را فراهم آورد. ساسانیان نیز با تکیه بر خاندانهای مذکور، رفته رفته نقش آنان را در اداره امور کشور فزونی بخشیدند.

از دودمان اشراف، قشر روحانی و کارمند سر بر آورد. نمایندگان این قشرها چندی بعد به تکیه‌گاه دودمان ساسانی بدل شدند و اداره امور دولت و حکومت را برعهده گرفتند. به موازات سران دودمانهای کهن، اشراف و بزرگان زمین دار و برده‌دار نیز وجود داشتند. روبنای دولت ساسانی، حقوق، دین و دیگر موازین و مقررات آن پاسخگوی خواستهای این طبقه حاکم کشور بود.

جنبش مزدکیان پڑ و هشهای متعدد بسیاری را سبب گردید. مسئله ازدواج مورد توجه فراوان قرار گرفت. البته این امر تصادفی نبود. زیرا در مآخذ ضمن بحث پیرامون جنبش مزدکیان درباره هرزگی، شهوترانی و فساد آن نیز مطالبی ارائه شده است. در این زمینه مطالب مندرج در کتاب سیاست‌نامه از همه گویاتر است.^۱ مظاهری ضمن پڑ و هش پیرامون مسئله خانواده در ایران چنین می‌نویسد که در میان «قشرهای زیردست» جامعه ایران نظام تک همسری رواج داشت. «این نیز با سنتهای کهن ایرانیان باستان» منطبق می‌نمود.^۲ اما وی درباره جامعه «فتودال» صاحب مقام بر این عقیده است که «هر یک از اشراف و بزرگان عهد ساسانی دارای حرمخانه مخصوص خود بود».^۳ کواذ (قباد) که نسبت به تعالیم مزدکیان گرایشی داشت، فرمان داد که طبقات «زیردست» با بزرگان برابراند و همانند بزرگان می‌توانند چند

7- A. Mazahéri. *La famille iranienne aux temps anté-islamiques*, Paris, 1938, p. 134.

۸- مناسجا، ص ۱۳۵.

همسر داشته باشند. این نیز موجب اعتراض شدید اشراف و بزرگان گردید.^۹ این نظر به هیچ روی منطبق با واقعیت نیست. داشتن چند همسر با امکانات مالی اشخاص ارتباط داشت. انواع مختلف ازدواج، از جمله داشتن چند همسر با در نظر گرفتن اوضاع اجتماعی ایران مورد بررسی وی قرار نگرفت. بنا بر نوشته مظاهری «ازدواج گروهی و جمعی» را که از سوی مزدکیان تبلیغ می شد،^{۱۰} باید یا سنت ازدواج گروهی ماساژتها که هرودوت نیز از آن یاد کرده است، مربوط دانست (۱، ۲۱۶). در میان هفتالیان نیز این گونه ازدواج رواج داشت. رابطه هفتالیان با ایرانیان، بویژه با شخص قباد معلوم و مشخص است. این واقعیت قابل انکار نیست. ولی رسوم مربوط به ازدواج را نباید در خارج از ایران جست و جو کرد. این رسم در درون ایران و در سنتهای قبیله‌ای نهفته است. ولی درست‌تر آن است که در تبلیغ عقاید مزدکیان پیرامون زنان، همان اصل برابری مورد ادعای آنان را با دقت از نظر بگذرانیم. این نکته در بسیاری مآخذ ارائه شده است.

اصل برابری در آئین مزدك بعدها به اصل جبری تعالیم مزدکیان بدل گشت. این اصل بی گمان در مقیاسی وسیع مورد حمایت و پشتیبانی مردم قرار گرفت. تبلیغ اصل برابری، حاصل وضع زندگی دشوار و بی رنگ و جلای مردم بود. تقسیم برابر کالا را می توان نشانه‌ای از سنتهای مالکیت قبیله‌ای بر زمین دانست که به بخشی از خواستهای مردم بدل گردید.

در شناختن وضع خانواده ایرانی طی سده‌های چهارم - ششم میلادی، تنها به نوشته‌های تصادفی و روایات نمی توان تکیه کرد. از آثار حقوقی آن روزگار نیز آگهی‌هایی بدست آمده است. این آگهی‌ها موجب می شوند که بتوان وضع خانواده‌ها را که تحت تأثیر سنتها و مناسبات قبیله‌ای قرار داشتند، با دقتی خاص معلوم و مشخص نمود.

مآخذ حقوقی که پیشتر از آنها یاد شد، برای دآوری پیرامون وضع خانواده مطالب ارزنده‌ای ارائه کرده‌اند. در میان مآخذ مذکور از همه مهمتر ماتیکان هزار داتستان است که مطالب آن انعکاسی است از وضع حقوقی ایران در سده پنجم میلادی. وضع خانواده و ویژگیهای آن جهت دآوری پیرامون نظام اجتماعی ایران

۹- همانجا، ص ۱۳۸.

۱۰- همانجا، ص ۱۴۴.

حایز اهمیتی بسزا است. اثر تحقیقی مشروح و مفصل مظاهری زیر عنوان «خانواده ایرانی در دوران پیش از اسلام»^{۱۱} به این موضوع اختصاص یافته است. مؤلف ضمن استفاده از منابع مختلف تحولاتی را که در خانواده ایرانی پدید آمد تصویر کرده است. بسیاری از آگهی‌ها را مظاهری به درستی ارزیابی کرده است. بررسیهای وی از دقت کافی برخوردار است. ولی نتیجه‌گیریهای کلی او قابل پذیرش نیستند. زیرا مظاهری وجود فئودالیسم در شرق را بسیار کهن می‌شمارد. نظر و داوری مظاهری مبنی بر این که سده ششم میلادی عصر تحول بزرگ بود و در این عصر بسیاری از اشکال و صور اجتماعی دگرگونی یافت و صورتی نوبخود گرفت، درست و عادلانه است. ولی علت اصلی این تحول را باید در دگرگونیهای اقتصادی اعصار پیشین جست‌وجو کرد.

از بررسی اسناد و مآخذ حقوقی چنین بر می‌آید که خانواده‌های بزرگی که از بطن قبایل و دودمانها پدید آمدند، هسته اصلی اجتماعی به شمار می‌رفتند و در مرکز آن قرار داشتند. در این گونه خانواده‌ها، ستهای قبیله‌ای نه تنها به صورت رسم و عادت محفوظ بود، بلکه پایه و اساس اقتصاد این خانواده‌ها بر غیر قابل تقسیم بودن اموال مبتنی می‌شد و کلیه اموال به جمع خانواده تعلق داشت. این خانواده که در گذشته صورتی قبیله‌ای و خاندانی داشت، محکم و استوار بود و رابطه میان اعضای آن نیز همچنان متحد و پایدار باقی ماند. تقسیم اموال و املاک خاندان، مشروط بر تقسیم خانوار بود. قبیله به خانواده‌هایی کوچکتر بخش شد. ولی در میان آنان رابطه خویشاوندی استواری برقرار بود. سبب تقسیم قبیله به خانواده‌هایی مرکب از پدر، مادر و فرزندان، آن بود که این خانواده‌های نویناد از دیدگاه اقتصادی قادر به اداره خود و ادامه زندگی شدند.

چنان که از مآخذ و منابع حقوقی مستفاد می‌شود، در سده‌های سوم - پنجم میلادی خانواده در ایران دستخوش تغییر گردید. ولی این تغییر و دگرگونی ضمن اتکاء به ستهای قبیله‌ای صورت گرفت. برتری و رجحان به خانواده‌های بزرگ و پر جمعیتی داده می‌شد که پدر خانواده در رأس آن قرار داشت. همسر پدر خانواده، کدبانو و بزرگتر خانواده به شمار می‌رفت. چنان که از روایات و نیز از منابع حقوقی بر

می‌آید، پدر خانواده جز از همسر اصلی، همسران دیگری نیز داشت. شرایط ازدواج آنان متفاوت و حقوق و اختیاراتشان کمتر از همسر اصلی خانواده بود. حق ارث فرزندان به نحوه ازدواج مادر با پدر خانواده وابستگی و ارتباط داشت. حق ارث پسریش از حق ارث دختر بود. مرد در خانواده مقام والایی داشت. این نکته از مقام پدر و رئیس خانواده معلوم و مشخص گردیده است.

تقسیم اموال قبیله میان خانواده‌ها، با گسترش ابزار و وسایل جدید تولید در ارتباط بود. اقتصاد جدید ایجاب می‌کرد که دستهای بیشتری در اراضی مزروعی به کار پردازد.

وجود گاوآهن پیش از روزگار هخامنشیان موجب گردید که قطعاتی از اراضی مورد کشت و زرع قرار گیرند. کشت این قطعات نیاز خانواده‌هایی شامل پدر، مادر و فرزندان را برآورده می‌کرد. بهر تقدیر جدایی خانواده از قبیله و تقسیم اموال قبایل سبب شد که بخشی از اعضای قبیله آزاد شوند و به شهرها روی آورند. مرحله جدید تقسیم کار که در سده نخست میلادی با وضوح بیشتری صورت گرفت، موجب گردید که بعضی حرفه‌ها و پیشه‌ها از کشاورزی جدا شوند و راه رشد و کمال را طی کنند. یکی از ویژگیهای پیشه و حرفه در شهرهای سده‌های میانه آن بود که با زمین و کشاورزی به عنوان متصرفه خانواده‌ها رابطه‌ای نزدیک داشت. اطراف شهرها جالیز، ناکستانها و مزارعی وجود داشت که درآمد بیشتری عاید پیشه‌وران صاحب زمین می‌کرد.

در آن روزگار خانواده ایرانی زیر نفوذ و حاکمیت مرد و بدیگر سخن پدر خانواده قرار داشت. قدرت پدر خانواده در محدوده خانه بی حد و حصر بود. از آثار حقوقی واژه‌هایی بجا مانده که مؤید این نکته است. رئیس خانواده را «دوتک سردار - dutak sardar» می‌نامیدند که از دو واژه «دوتک (دوده - م) - dutak»، «خانواده» و «سردار»، «رئیس» مشتق گردیده است. این عنوان ویژه رئیس خانواده است.^{۱۲} عنوان مذکور در مجموعه بختیشوع نیز آمده است. بختیشوع در مجموعه خود معادل سریانی این عنوان را نیز ذکر کرده است.^{۱۳} در مجموعه بختیشوع عنوان پهلوی مذکور به همان ترتیب از دو واژه تشکیل شده است. واژه نخست به صورت

12- Ch. Bartholomae. *Zum sasanidischen Recht*, II, s.24.

13- *Syrische Rechtsbücher...*, III, Isobohj, IV, 9, § 1.2, s.126-127.

«dudag- دودگ (دوده - م)» آمده که شکل تغییر یافته واژه «dutak» است. واژه دوم به صورت «سالار» آمده است. این واژه در دیگر عناوین پهلوی نیز موجود است، چون «پایگان سالار»، «رئیس پلیس» (رئیس محافظان و پایندگان - م). در مجموعه بختیشوع عنوان «dudagsalarīh» ذکر گردیده که مؤلف آن را در زبان سریانی به صورت «rēshānūt baita» و به معنای «رئیس خانه» (دوده سالار - م) آورده است. این توضیح بالنسبه دقیقی از واژه «رئیس خانه» یا «خانه سالار» است. در ادبیات سریانی این عصر معادل دیگری نیز برای عنوان پهلوی مذکور وجود داشت و آن «rabbaīta»، «صاحب خانه» و در واقع همان «رئیس خانه» (رب البیت - م) است. این عنوان در بسیاری موارد با عنوان لاتینی «majordom» نزدیکی و مشابهت دارد. (این عنوان در زبان فرانسوی به صورت maître de maison ترجمه شده است - م). در مجموعه بختیشوع چنین آمده است که رئیس خانواده پیش از مرگ حق داشت یکی از افراد خانواده را به جانشینی خود تعیین کند.

بخش نهم از کتاب چهارم مجموعه بختیشوع زیر عنوان «تعیین dudagsalarīh» و بدیگر سخن «تعیین رئیس خانواده» است. این بخش شامل دو بند است. در بند نخست چنین آمده است که «هرگاه رئیس خانواده (mārē baitā) در روز مرگ کسی را با وضوح به جانشینی خود به عنوان رئیس خانه برگزیند، شخص مذکور رئیس خانواده خواهد شد». در آخرین بند این بخش چنین آمده است که هرگاه یقین حاصل شود شخص معین شده شایسته احراز این مقام نیست، پس آنگاه نمایندگان کلیسا حق دارند در این زمینه تدبیر لازم اتخاذ کنند و شخص دیگری را به عنوان رئیس خانه بگمارند. اگر این شخص وظایف خود را به درستی انجام ندهد، در آن صورت از حق سالاری محروم خواهد شد.

«هرگاه بعد در تجربه معلوم شود که او ویرانگر شیادی است که خانمان و ارثیه را از میان می برد، پس آنگاه وارث و یا نزدیکان متوفی حق دارند وی را در حضور نماینده دین محاکمه کنند. هرگاه صحت شکایت وارث معلوم و اثبات شود، آنان حق خواهند داشت (sh'litin) رئیس دیگری را برای خانه برگزینند. مشروط بر این که دلیل کافی بر درستکاری و دینداری وی موجود باشد»^{۱۴}.

از بند آخر این بخش از کتاب چهارم مجموعهٔ بختیشوع چنین معلوم می‌شود که رئیس خانواده نباید حتماً و بطور قطع ارشدترین عضو زندهٔ قبیله باشد. بلکه رئیس خانواده می‌تواند از سوی سلف خود برگزیده شود. از محتوای این بند چنین بر می‌آید که اصول مناسبات نقض و دستخوش دگرگونی شدند. ولی مسئلهٔ توارث در قبیله و اختیارات رئیس قبیله نسبت به اعضا و حق ارث آنان همچنان به قوت خود باقی ماند. از متن چنین بر می‌آید که نمایندگان کلیسا در صورت رفتار منفی و نادرست رئیس دودمان و قبیله حق داشتند به سود دیگر اعضای دودمان و حق ارث آنان تصمیم بگیرند و رئیس مذکور را از سمت خود برکنار کنند. معلوم است که موقعیت پیشین رؤسای دودمانها و قبایل دگرگون شد و پذیرش رئیس دودمان تنها بر پایهٔ سلسله دودمانی لغو گردید. واگذاری اختیارات و ریاست به شخص دیگری که مناسب بنظر می‌رسید، امری مجاز شمرده شد. از این رو امکان گزینش، تعیین و تغییر رئیس خانواده نیز مجاز بود. کسی حق وارد آوردن خسارت و زیان به دودمان و قبیله را نداشت. در صورت وارد آوردن زیان «رئیس» از سمت خود برکنار می‌شد. ارث دودمانی نیز وجود داشت و رئیس موظف بود آن را حفظ کند و بخاطر مصالح دودمان فزونی بخشید. وارثان اموال دودمان، در صورت عدم رضایت از «رئیس خانواده» حق داشتند از او شکایت کنند. در ضمن ارثیه عیرقابل تقسیمی نیز از دودمان وجود داشت که عامل تحکیم ارتباط میان اعضای دودمان به شمار می‌رفت. در روایات نیز از این مقوله سخن رفته است. شاپور براز اسقف شهر کرخ بیت سلوک از دودمان بزرگانی بود که عنوان «دودمان اردشیر فرزند شاپور براز» داشتند. بسیاری از اعضای این دودمان کسانی بودند که از استخر بدانجا انتقال یافتند^{۱۵}. «اسلاف و گذشتگان او از دودمانی بودند که اعتقد داشتند از استخر به این ناحیه منتقل گردیده‌اند». دودمان مذکور دارای اموال غیرقابل تقسیم بود. از این رو شاپور براز افراد دودمان خویش را به دین مسیح آورد، «از ارثیهٔ دودمان خانه‌ای برای مسافران و زایران (Ksenodocheion) ساخت تا در آن بیماران، خستگان، بی‌چیزان و محتاجان استراحت کنند. او خانه‌ای وقف این کار کرد و وسایلی در آن قرار داد و مبالغی جهت دستمزد پزشکان، هزینهٔ خوراک و رفع نیازمندیهای درمانی بیماران مقرر داشت»^{۱۶}.

15- Acta imm. ss. II, p. 517.

16- Acta imm. ss. II, p. 518.

اموال و املاك مذکور مال همه اعضاي دودمان و غيرقابل تقسيم بود. با اين اموال بیمارستان ساخته شد و بخاطر اداره آن «اموالی تخصیص داده شد» تا با درآمد آن دستمزد پزشکان و هزینه نگاهداری و درمان بیماران تأمین گردد.

در مورد دیگری نیز از اموال غیرقابل تقسیم سخن رفته است. يك پنجم اراضی روستایی «Teshin» به پدر مقدس، اسقف اکبالاها «Akbalaha» تعلق داشت و بخشی از املاك دودمان به شمار می رفت. این بخش از روستاها «بروما خسروان - Baroma Khusravan» نامیده می شد و از املاك پدر اکبالاها بود^{۱۸}. این ملك تقسیم نشد. ولی معلوم بود کدام بخش از درآمد ملك به کدام يك از اعضای این دودمان تعلق داشت. اداره این گونه املاك برعهده رئیس دودمان و یا کسی بود که به صورت مشروط چنین سمتی را برعهده داشت.

تاریخ آگهی مندرج در رویدادنامه متعلق به حدود نیمه نخست سده ششم میلادی است. روایت نخستین مربوط به اواسط سده پنجم میلادی و روایت دوم مربوط به کسانی است که هنوز در آخرین دهه سده چهارم میلادی در قید حیات بودند.

نقش رئیس خانواده در اخذ تصمیم و ارائه نظر به مقامات عالیتر دودمان واجد اهمیت بود. در بخش مربوط به خانواده از کتاب ماتیکان هزار داستان بویژه به نکته مذکور اشاره شده است^{۱۹}. پدر خانواده از قدرت فراوان برخوردار بود. در این مورد می توان نمونه های متعدد ارائه نمود. به عنوان مثال، دختر موظف بود از پدر «مراقبت - stūih» کند. این در صورتی بود که پدر چنین بخواهد^{۲۰}. ولی دختر در مورد دیگران چنین وظیفه ای نداشت و کسی حتی پدر نمی توانست او را به چنین کاری موظف بدارد. در ضمن پدر حق نداشت دخترش را به خلاف میل و اراده او به ازدواج کسی درآورد. هرگاه دختر بدون عقد ازدواج با کسی زندگی کند، باید خود هزینه زایمان خویش را متقبل گردد و پدر وظیفه ای در مورد تولد فرزند وی نخواهد داشت. زیرا فرزند به دودمان متعلق نخواهد بود. ولی هرگاه دختر هیچ راهی برای ادامه زندگی و معیشت نداشته باشد، در آن صورت پدر موظف به نگاهداری او

است.^{۲۱} حاکمیت پدر تا مدتی دراز بر زندگی فرزندان سایه می افکند. پدر خانواده (Pater familias) حق کشتن همسر و فرزندان خود را داشت و می توانست آنان را حتی به عنوان برده بفروشد. پدر خانواده صاحب اختیار همسر و فرزندان خود بود. مظاهری ضمن بحث پیرامون این نکته معتقد است که وضع مذکور تا اواخر سده پنجم میلادی ادامه داشت و مطالب مندرج در ماتیکان نیز مؤید این امر است.^{۲۲} هرگاه فرزندان در شرایطی غیر آزاد (بنا بر ترجمه بولسارا - hustoikin) تولد می یافتند، پدر حق داشت آنان را به عنوان برده بفروشد.^{۲۳} بی گمان در این بند از ماتیکان خطایی وجود دارد. بند مذکور ناروشتن است. زیرا هرگاه از پدر آزاد و مادر برده فرزندی متولد شود، آن فرزند آزاد است. هرگاه نکته مذکور درست باشد، در این مورد فرزند در صورتی می تواند غیر آزاد تلقی شود که پدر خود برده باشد و آزاد شناخته نشود. در چنین حالتی پدر اختیار فروش فرزندان خود را نداشت. زیرا این حق تنها متعلق به ارباب و صاحب برده بود. بند مذکور ناروشتن است. ولی از آن می توان چنین نتیجه گرفت که پدر حق داشت فرزندان خود را به عنوان برده بفروشد. باید یادآور شد که حق فروش فرزندان تا مدتی دراز در امپراتوری روم شرقی (بیزانس) رایج و پایدار بود. زوسیموس (Zosime) رویدادنامه نویس بیزانسی سده پنجم میلادی ضمن شرح فلاکتبار اهالی شهرها که ناگزیر از پرداختن مالیات سرانه زیر عنوان «خریسارگیر» (خروسارگوره) chrysargyre بودند، یادآور می شود که والدین ناگزیر می شدند فرزندان خود را به عنوان برده بفروشند تا از عهده پرداخت این مالیات برآیند.^{۲۴} مالیات موسوم به «خریسارگیر» در سالهای ۴۹۷-۴۹۸ میلادی لغو گردید. این که در ایران نیز قدرت پدر خانواده بی حد و حصر بود، جای تردید باقی نمی گذارد. قدرت بی حد و حصر پدر خانواده، آن زمان در شرق امری رایج و متداول بود.

در روایات بارها از خانواده های بزرگ و خویشاوندان بسیار از يك خاندان و قدرت فراوان رئیس خانواده سخن رفته است.

در ایران پیش از اسلام ازدواج های همخون با مادر، خواهر، دختر عمو،

۲۰- همانجا، ص ۵.

21- A. Mazahéri. *La famille iranienne aux temps anté-islamiques*, p. 268.

22- *Mutikan*, XVII, 10, p. 204.

23- Zosimus. *Historia nova*, I, II, cap. 38, ed, Mendelssohn Lipsiae, 1887, p. 96.

دختر دایی، دختر عمه، دختر خاله و غیره که از بقایای مناسبات جماعات قبیله‌ای روزگاران کهن به شمار می‌رفت، همچنان رایج و متداول بود. این گونه ازدواج‌ها نه این که منع نمی‌گشت، بلکه مجاز شمرده می‌شد. این گونه ازدواج‌ها با آیین زرتشت و سنت‌های بسیار کهن انطباق داشت. در نوشته‌های آن روزگار از جمله در مآخذ سربانی از این مقوله سخن رفته است. آرتور کریستن سن بحق از تلاش فراوان دانشمندان پارسی عصر ما در انکار وجود این گونه ازدواج‌ها یاد کرده، مدارکی معتبر در تأیید نظر خود ارائه نموده است. آرتور کریستن سن با تکیه به مآخذ پهلوی بر این عقیده است که «ازدواج با نزدیکان و خویشاوندان نه این که گناه تلقی نمی‌گشت، بلکه از دیدگاه دینی امری شرافتمندانه و شایسته شمرده می‌شد»^{۲۴}.

آگاثیاس «Agathias» رویدادنامه‌نویس بیزانسی سده ششم میلادی از این امر آگاهی داشت. بردیسان «Bardesan» که به سال ۲۲۲ میلادی درگذشت، درباره ایرانیان نوشت که اینان «طبق قانون خواهران، دختران و نوادگان خود را به همسری بر می‌گزینند. بعضی نیز با مادران خود ازدواج می‌کنند»^{۲۵}:

tūb sām l'hōn nāmōse Pārsāyē d'nehon l' akhwātōn W'laab' nāthōn W'lab'nāt b'nāthōn W'it d'mauspīn W'nāsbīn 'aph l'emhāthōn.

بردیسان («پوردیسان») که آخرین نماینده «اصحاب معرفت - گنوستیک» و از اهالی ادسا - الرها بود اثری «پیرامون قوانین کشورها» داشت که از سوی شاگردانش انتشار یافت. اثر مذکور شامل آگهیهای گرانبهایی است که جای تردید باقی نمی‌گذارد.

مهران گشنسپ که بعدها نام رومی («گیوارگیس - Givargis = گئورگیس Georges») را بر خود نهاد، از مسیحیانی بود که تحت شکنجه و آزار قرار گرفت و به سال ۶۱۲ میلادی درگذشت. وی در شرح احوال خود می‌نویسد که پیش از پذیرفتن آیین مسیح «بنا بر رسم ناپاک بت‌پرستان» خواهر تنی خویش را به همسری داشتم»^{۲۶}. «ازدواج با خویشاوندان» که رسم و عادت ایرانیان بود تا سده دهم میلادی نیز در میان ساکنان پیرامون دریای خزر رواج داشت. ک. آ. اینوستراتسوف با

24- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p.325.

25- Bardesanes. *Liber legum regionum*. *Patrologia syriaca*, t.II, pars 1, col. 584-587.

۲۶- زندگی گیوارگیس در مجموعه‌ای زیر عنوان: *Histoire de mar Jabalahaetc.*, éd. P. Bedjan, Paris, 1895.

p. 437 (متن سربانی)

استفاده از نوشته‌های مقدسی این نکته را با تفصیل به شرح آورده است.^{۲۷} مقدسی که از نویسندگان دقیق تازی در سده دهم میلادی بود، به سواحل دریای خزر سفر کرد. وی در نوشته خود از رایج بودن ازدواج با خویشاوندان و ممنوعیت «ازدواج با افرادی خارج از قبیله» مطالبی ارائه نمود. اینوسترانتسوف متذکر گردید که این رسم با سنت ازدواج با خویشاوندان که از روزگاران کهن میان دودمانها و قبایل ایرانی رواج داشت، برجا مانده است. طبق این سنت کهن «اعضای گروه‌های دودمانی خویشاوند با یکدیگر ازدواج می کردند و از محدوده گروهی و خاندانی خویش خارج نمی شدند»^{۲۸}. ازدواج میان خود و ازدواج با بیگانگان به صور گونه گون بسیار کهن در میان اقوام و توده‌ها متداول بود. این پدیده از سوی انگلس مورد بررسی قرار گرفته است. هنگامی که «حقوق مادری جای خود را به حقوق پدری واگذارد» ازدواج درون قبایل صورت محتوم به خود گرفت. زیرا این کار به سود حفظ قبیله و اموال آن بود. بنا بر حقوق پدری، اموال زن پس از ازدواج به شوهری که ممکن بود از قبیله دیگری باشد، تعلق می گرفت. تلاش بخاطر حفظ اموال در محدوده قبیله موجب گردید که ازدواج درون قبایل به پدیده‌ای محتوم بدل شود.^{۲۹} طبق نظر مردم شناسان ازدواج با خویشاوندان پس از هجوم تازیان و عصر اسلامی تاکنون نیز پایدار مانده است. اشکال ازدواج درون قبیله بی گمان در سراسر دوران سده‌های میانه برقرار و متداول بود. مآخذ و منابعی که از دوران پیش از اسلام برجا مانده‌اند، همه در این نکته اتفاق نظر دارند.

روحانیت مسیحی با شدت و ابرام نظر منفی خود را در این زمینه ابراز داشت و موجب گردید به صورتی آشکار مبارزه با ازدواج خویشاوندان آغاز گردد. اواسط سده ششم میلادی مارآبای اول بطریق (پاتریکیوس) نسطوری، رساله‌ای درباره حقوق مربوط به ازدواج نوشت. آبا که اصلیت و منشاء ایرانی داشت و مردی فاضل، نویسنده (دبیر) و از شاگردان «خودای بد» حقوق دان مشهور بود^{۳۰} «رساله‌ای پیرامون مرز میان عقد ازدواج و همسری» نوشت^{۳۱}. وی در رساله مذکور چنین اظهار

27- K.A. Inostrantsev. *Sasanidskie etudy*. SPb., 1909, str. 115-123.

۲۸- همانجا، ص ۱۲۲.

29 F.Engels. *Proiskozhdenie semii chastnoi sobstvennosti i gosudarsiva*, M., 1937, str.95.

30- N Pigulevskaia. *Mar Aba I Sav. vastokovednie*, 1948, T.V, str. 74.

31- *Eherecht des Patriarchen Abha*; *Syrische Rechtsbucher* . . III, str. 258

عقیده کرد که ایرانیان بر این باوراند که «ازدواج با مادر، خواهر و دختر کاری است بسیار درست و بویژه موافق با آئین هورمزد».^{۳۰} او پس آنگاه مطالبی از اساطیر ایرانی ارائه نمود و «درستی» این کار را مردود شمرد.^{۳۱} مارآبا سپس انواع درجات خویشاوندی و ممنوعیت ازدواج میان آنان را مورد بحث قرار داد. مارآبا که از نمایندگان کهن کلیسای نسطوری بود با ذکر این ممنوعیت مراتب اعتراض خود را نسبت به ازدواج با خویشاوندان اعلام داشت و متذکر گردید که این گونه ازدواجها برای مدتی دراز موجب تحکیم ارتباط میان اعضای دودمان و قبیله می شوند. فهرست خویشاوندان درون دودمان و شماره آنان که عضو قبیله و دودمان به شمار می روند، نموداری است از این که رسوم قبیله‌ای را باقی نگاه داشته‌اند و خود را فرزندان نیاکان مشترکی می شمارند. ازدواج ایرانیان با خویشاوندان را می توان با تکیه به اساطیر ایرانی نیز مورد تأیید قرار داد. آیین زرتشت بر مبنای پرستش جوامع دودمانی پایه گذاری شده و از بنیان و اساس با آن مرتبط است. در جوامع طبقاتی این ایدئولوژی دستخوش دگرگونی شد و با شرایط جدید هماهنگ گردید.

ازدواج با خویشاوندان یکی از بقیای جامعه قبیله‌ای و دودمانی است. لذا رسم ازدواج با خویشاوندان نمی توانست با صور جدید زندگی اجتماعی دمساز گردد. اموال و املاک بزرگ و غیر قابل تقسیم دودمانهای اشراف تا مدتی دراز محفوظ ماند. به موازات آن روابط دودمانی نیز پایدار بود و خانواده‌های بزرگ تنها با تکیه بر مبنای اقتصادی منقسم شدند. در این زمینه رسوم قبیله‌ای، بویژه ازدواج با خویشاوندان و تلاش در راه «پاک نگاه داشتن» دودمان و املاک آن تا مدتی دراز پایدار ماند. چنان که از نوشته‌های مقدسی و آگهیهای مردم شناسی دودمانهای متأخر مستفاد می شود. ازدواج با خویشاوندان به صورتی ملایمتر تا این اواخر میان اقوام و تیره‌های ایرانی رایج بوده است.

۳

تملك برده

تاکنون در آثار پژوهندگان بررسی پیرامون نظام اجتماعی ایران در سده‌های سوم - ششم میلادی صورتی قاطع حاصل نکرده است. شاید یکی از موانع عمده، فقدان پژوهشهای کافی پیرامون قانون‌نامه پهلوی ماتیکان هزار دستان بوده است که تدوین آن را به روزگار «خسروان بزرگ» نسبت داده‌اند. باید افزود که ترجمه انگلیسی این اثر که به سال ۱۹۳۷ از سوی بولسارا انجام گردید، زمینه مساعدی برای تحقیق و پژوهش این قانون‌نامه را فراهم نیاورد.

دشواریهای موجود در زمینه دریافت و درك این اثر پس از انتشار ترجمه‌های بولسارا و پالیارو Pagliaro همچنان به قوت خود باقی است. شماره اندکی از محققان در محدوده‌ای بسیار ناچیز نسبت به فصول این مجموعه حقوقی بذل توجه کرده‌اند.

پیشتر به تفصیل پیرامون تاریخچه پژوهش و انتشار ماتیکان و مجموعه سریانی بختیشوع در ارتباط با ماتیکان مطالبی ارائه کردیم و به نزدیکی متن این مجموعه با قانون‌نامه و مجموعه حقوقی ایرانی و ترجمه سریانی این قانون‌نامه اشاره

نمودیم. مجموعهٔ بختیشوع امکان می‌دهد يك رشته مسایل مربوط به نظام اجتماعی ایران و آن بخش از بندهای مایکان را که هنوز روشن نشده‌اند، معلوم و مشخص کنیم. در این کتاب ضمن توجه به تحقیقات پی‌گیر متون پهلوی از سوی متخصصان و استفاده از زحمات آنان در زمینهٔ روشن ساختن مسایل مهم، از مجموعهٔ سریانی بختیشوع بهره گرفته شد. زیرا این مجموعهٔ بسیار گرانبها دارای مقام و ارزش خاصی است.

به روزگار فئودالیسم در نظام اجتماعی - اقتصادی ایران، دو پدیدهٔ قدیمی محفوظ ماند. یکی از این دو بقایای مناسبات عصر برده‌داری و دیگری بقایای نظام بدوی کهن به صورت جماعت است. پدیده‌های مذکور در جریان پیشرفت خود دستخوش دگرگونی شدند. هماهنگی کمی این پدیده‌ها، طی قرون و اعصار به همان صورت پیشین باقی ماند. در این زمینه موازین حقوقی مندرج در مجموعهٔ بختیشوع بسیار جالب دقت است. موازین حقوقی مذکور نمودار تحرك در مناسبات و ظهور پدیده‌های جدیدی هستند که با بروز شکلهای تازهٔ فئودالیسم رابطهٔ نزدیک داشتند. در حقوق پیش از اسلام ایران، بردگی به صورتی وسیع ملحوظ شده بود. از بردگان همراه با دامها یاد شده است. میان این دو هیچ تفاوتی موجود نبود. در قانون نامه برده کنار (گوسفند) بز و شتر آمده است^{۳۳}. در یکی از بندها نام برده در کنار حیوان بارکش ذکر شده است^{۳۴}. ازدواج بردگان تنها در صورت موافقت ارباب میسر بود^{۳۵}.

ازدواج شخص آزاد با برده، حتی در صورتی که غیر قانونی انجام گرفته باشد، موجب آزادی برده می‌شد. فرزندی که حاصل این ازدواج بودند، آزاد محسوب می‌شدند^{۳۶}. ولی هرگاه زنی آزاد با برده ازدواج می‌کرد، فرزندان وی آزاد به شمار نمی‌آمدند، بلکه برده می‌ماندند. این گونه ازدواج زنان از سوی «کلیسا و خانواده» زن به رسمیت شناخته نمی‌شد. هنگامی که آنان از چنین ازدواجی آگاهی می‌یافتند، اعلام می‌داشتند که «آن مرد شایستهٔ همسری این زن نیست» (dēlā).

33- *Syrische Rechtsbücher* ..., III, Isobahht, V, 7, § 10, s. 158.

34- همانجا V, 9 § 5, s. 170

35- همانجا III, 10, § 1-4, s. 84, 86

36- همانجا III, 1, § 4, s. 74; IV, 4, 7, s. 116.

(zādek hau gabra l'hai attā) پس آنگاه عقد ازدواج لغو می‌شد.^{۳۷} در قانون تسهیلاتی نسبت به برده صورت گرفته است. در قانون توصیه شده است که زن و شوهر برده، جدا از یکدیگر فروخته نشوند تا رابطهٔ مزاجت میان آن دو برهم نخورد. ولی نفس توصیه مؤید آن است که هرگاه صاحب برده، بردگان مزدوج خود را جداگانه به فروش رساند، ازدواج میان آن دو ملغی خواهد شد.^{۳۸}

این نکته در کلیه قوانین کهن مربوط به برده‌داری قید و تصریح شده است. ولی در این قانون نامه بندی وجود دارد که از نیاز به کارکنانی غیر از برده یاد می‌کند. در این زمینه آگهی‌هایی وجود دارد که حاکی از آزادی موقت و یا دایمی بردگان است. متصرفه از این رهگذر دارای کارکنانی می‌شد که از حاصل کار خود سود می‌بردند و در نتیجه فعالیت بیشتری در کار ابراز می‌داشتند.

تدوین قانون نامهٔ مشهور روم زیر عنوان «Lex Fufia Caniania» را حدود سال هشتم میلادی دانسته‌اند. در این قانون نامه صاحبان برده حق داشتند حداکثر يك سوم از مجموع بردگان خود را آزاد کنند. این قانون بعدها به مجموعهٔ قوانین سوربایی سدهٔ پنجم میلادی نیز راه یافت و در آن مندرج گردید.^{۳۹} گمان می‌رود بختیشوع از طریق مجموعهٔ قوانین سوربایی از این موضوع آگاهی یافته باشد. وی مجموعهٔ قوانین رومی را در مقابل قوانین «سرزمین ما» که سرزمین ایران است قرارداد و متذکر شد که در قوانین ایران صاحب برده حق دارد هر تعداد از بردگان خود را که مایل باشد، آزاد کند. انگیزهٔ اظهار نظر مذکور در مجموعهٔ بختیشوع آن بود که وی متذکر می‌شود پدر خانواده «خود بهتر می‌داند» که چه تعداد از بردگان را باید برای همسر و بازماندگان خویش باقی نگاه دارد و چه تعداد از آنها را آزاد کند.^{۴۰}

بردگان را همراه اموال و دارایی «یا آن چه او دارد» am meddem d'it leh و نیز بدون اموال و دارایی آزاد می‌کردند. مقصود اموالی است که حاصل صرفه جویی «Peculium» بردگان بوده است. اموالی که حاصل صرفه جویی بردگان بود، امکان داشت به همراه برده آزاد و در اختیار وی گذارده شود. در عین حال امکان داشت اموال

37- همانجا III, 1, § 5, s. 76.

38- همانجا III, 10, § 2, s. 76.

39- *Syrisch-römisches Rechtsbuch aus dem V Jahrhundert*, ed. A. Bruns und E. Sachau. Leipzig, 1880.

40- *Syrische Rechtsbücher*, III, Işobohi, V, 13, § 1, s. 176.

و دارایی مذکور در اختیار صاحبان برده قرار گیرد و از تصرف برده خارج گردد⁴¹. برده می‌توانست از حق مالکیت برخوردار باشد. ولی حفظ مالکیت در مجموع موکول به نظر ارباب بود. ارباب می‌توانست اموال و دارایی برده را از تملک وی خارج کند و حق مالکیت او را لغو نماید⁴². اموال و دارایی برده همواره می‌توانست مورد اختلاف واقع شود. به هنگام فروش برده (بندگ - بنده) هرگاه وی صاحب اموال، دارایی و یا هدایایی می‌بود که ارباب پیشین از آن آگاهی نداشت، در این صورت می‌توانست اموال، دارایی و هدایای مذکور را تصاحب کند⁴³. در مجموعهٔ بختیشوع به موازات این مطلب به موضوع دیگری نیز در همین زمینه اشاره شد که چنین است: «هرگاه شخصی به بردهٔ خود مزرعه، خانه و یا چیز دیگری بخشیده (yab) و بعد این برده را با مجموع دارایی وی فروخته باشد، برده چه در زمان حیات آزاد شده باشد و چه نشده باشد، حق دارد مخالفت خود را یا تصرف این اموال از سوی اشخاص معین اعلام دارد. ولی هرگاه بردهٔ مذکور پیش از فروش و یا بخشش اموال مذکور ترك حیات کند، در این صورت اموال و دارایی یاد شده به ارباب نخستین تعلق خواهد داشت»⁴⁴. بدیگر سخن هرگاه برده اموال و دارایی بخشوده را به کسی نداده یا فروخته باشد، این اموال به بخشنده نخستین بازگردانده خواهد شد. قانون در جهت منافع ارباب قرار داشت. ولی در ضمن نمی‌توانست پدیدهٔ جدیدی را که عبارت از مالکیت بردگان بود، از نظر دور دارد. این واقعیت، دست کم در بعضی موارد باید از دیدگاه قانون تأیید می‌شد.

در بسیاری موارد آزادی برده موکول به بازخرید وی می‌گشت. بازخرید برده به سود ارباب بود. این نیز حاصل سنتهای ایرانی بود که برابر قانون قرار می‌گرفت. در این‌گونه موارد بردگان از دیدگاه کمی و به صورتی محدود آزاد می‌شدند.

با بفرنجتر شدن کار در متصرفه‌ها نیاز علاقمند کردن برده به کار فزونی می‌گرفت. در مجموعهٔ قوانین ایرانی سده‌های سوم - ششم میلادی مظاهری از پدیده‌های نو، بویژه آزادی مشروط برده ملحوظ گردید. یکی از این نمونه‌ها فروش

41- همانجا V, 13, 3, s. 178.

42- Matikan, XXXV, X+ 17, p. 410-411.

43- Ch. Bartholomae, *Zum sassanidischen Recht*, III, s. 26- Matikan, XLII, X+ 119, p. 586.

44- *Syrische Rechtsbücher*, ..., III, Işobohl V, 3, § 18, s. 140.

بخشی از کار برده است. در این موارد مالکیت برده میان چند نفر تقسیم می شد. این نیز نموداری از برخورد جدید به کار بردگان بود که تا اندازه ای دگرگونی و انحراف حاصل می کرد. در این زمینه مواد قانون بسیار گویا است. طبق قانون، صاحب برده اختیار داشت پس از دو سال استفاده از کار برده، برای مدت يك سال او را به شخص دیگری واگذارد (یا هدیه کند). بدیگر سخن يك سوم از کار برده در اختیار شخص دیگری قرار می گرفت که در زبان پهلوی با عنوان «مهریان - mihryōn» نامیده می شد. در ماتیکان هزار داتستان آمده است که هرگاه کسی با نوشته خود (nipišht) تأیید کند که «پس از هر دو سال، کار برده خود را برای مدت يك سال به مهریان واگذار می کند (ēn anšahrik har 2 sal e sal ö mihryōn dat)، در آن صورت برده نمی تواند بدون موافقت هر دو ارباب یاد شده آزاد گردد»^{۴۵}. در متن ماتیکان که از سوی بولسارا انتشار یافته، بند مذکور به چند صورت آمده است^{۴۶}.

در بعضی موارد قانون از برده ای یاد می کند که به دو ارباب تعلق دارد^{۴۷}. حاصل کار این برده باید به تناسب میان دو ارباب تقسیم شود. محصول و یا حاصل کار یا واژه «Vindišn» بیان شده است. این حاصل کار برده به دو ارباب تعلق دارد و به نسبت میان آنها تقسیم خواهد شد.

این مطلب نمودار آن است که Vindišn یا حاصل کار وسیله ای بود تا صاحب برده از آن طریق بتواند برده را به فعالیت بیشتری وادارد. حاصل کار برده از ارزش معین برخوردار بود و لذا می توانست تقسیم، بخشوده و یا فروخته شود. ارباب نه تنها می توانست خود از نیروی کار برده بهره گیرد، بلکه حق داشت بخشی از نیروی کار برده را بفروشد و یا برای مدتی معین در اختیار شخص دیگری قرار دهد. یکی از بندها پیرامون واگذاری Vindišn برده - انشهریک «anshahrik» برای مدت سه سال به شخص دیگری است. طی این سال حاصل کار برده مذکور بی اندک محدودیتی به شخصی که برده در اختیار وی گذارده شد، تعلق می گرفت^{۴۸}. در شرایط دیگر ارباب به برده اجازه می دهد که حاصل کار «Vindišn» خود را در اختیار گیرد. در این مورد هرگاه برده دارای پول باشد، این پول به صاحب برده تعلق

45- Ch. Bartholomae, *Zum sassanidischen Recht*, III, s.56.

46- *Matikan*, XXXII, X+ 2, p. 384-385.

47- Ch. Bartholomae, *Zum sassanidischen Recht*, III, s.46. *Matikan*, XXXV, X+ 9, p. 406-407.

48 *Matikan* XXXV, X+ 15, p. 408-411.

نخواهد گرفت^{۴۹}. برده می‌توانست از دستمزد خویش، تعهد خود نسبت به ارباب را ادا کند. هرچه از این دستمزد باقی بماند به همان برده تعلق می‌گرفت. در قانون قید شده است که برده می‌تواند يك دهم حاصل کار خود را در اختیار بگیرد. این بدان معنا است که وی حق دریافت يك دهم محصول و یا دستمزد خود را که در قانون «Vindišn» نامیده شده است، دارد. وجود مجموعهٔ بختیشوع موجب گردیده است که این مطلب با وضوح بیشتری ارائه گردد. بنده یا کنیز حق دارد يك دهم حاصل کار خود را صاحب گردد. در این زمینه بنده یا کنیز می‌تواند به سود خود کار کند. «بنده یا کنیز در این محدوده مجاز است سهمی داشته باشد. لذا در این محدوده می‌تواند برای خود کار کند و حاصل آن کار را به خود اختصاص دهد.

(ʿabdā ʾan ʾamta kad kh-dā men k- ma m-nawān m- kharar b- hai m-nāta shallit leh f- meʾbad ʾbādā f-naphsheh wal meb ʾā qenyānā f-naphsheh dam kharra (hī)^{۵۰}. اصطلاح f-meʾbad ʾbādā تحت اللفظی «در کار خود کار کردن» به معنای «کار خود را انجام دادن» است. اصطلاح f-meb ʾā qenyānā به صورت تحت اللفظی «تصرف داری» و به معنای «تصرف در آن چه به سود او» است. این اصطلاح با آن چه در متن پهلوی به صورت «Vindišn» آمده منطبق است و از لحاظ معنا و مفهوم جای تردید باقی نمی‌گذارد^{۵۱}.

بدین روال مآخذ حقوقی سده‌های پنجم - ششم میلادی موید آن اند که کار برده ارزش معینی دارد که می‌تواند به اجزاء متعدد منقسم شود. اختیار و آزادی برده گرچه در مقیاس يك دهم است. با این وصف به وی امکان می‌دهد تا برای خود نیز کار کند.

در بند دیگری از مجموعهٔ بختیشوع جریبان کلی آزادی برده به شرح آمده است. این بخش ضمن ارائه مسایل مطروحه با مطالبی پیرامون حق آزادی بردگان به تعداد نامحدود تکمیل شده است. در بند مذکور که از نظر خوانندگان خواهد گذشت پیرامون ایجاد تسهیلات در وضع بردگانی که به صورت مشروط آزاد

49- Ch Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, I, s.48.

50- *Syrische Rechtsbücher*, ... III, Išooh, V, 13, § 7, s.178.

۵۱- در نشریهٔ آگهی پیرامون تاریخ باستان Vestnik drevnei istorii (سال ۱۹۵۲، شماره ۴، ص ۱۶) بی

جهت پیرامون این نکته ابراز شک و تردید شده است.

می شوند، سخن رفته است. برده حق بازخرید خود از صاحب اصلی و نیز ارباب دوم را دارا بود. ولی این حق صورت قانونی نداشت و تنها در صورت موافقت ارباب میسر می گشت. واژه موافقت در متن پهلوی به صورت «پسند - Pesend» آمده است. متن بند مذکور چنین است: «سرزمینهایی وجود دارند که در آن سرزمینها هرگاه بنده و یا کنیز به نیمی و یا [حدود] یک سوم از آزادی خود دست یابد، می تواند بهای دو سوم باقی مانده را بپردازد و آزاد گردد. کسی که دو سوم کار برده به او تعلق دارد، موظف به دریافت بهای یاد شده از بنده یا کنیز است. این اصل در متن قانون گنجائیده نشده و تنها بر مبنای توافق (موافقت - پسند - Pesend) قید گردیده است»^{۵۲}.

هرچه در ایران نیاز متصرفه ها به کارگرانی از گونه ای دیگر فزونی می گرفت، به همان نسبت امکان آزادی بردگان نیز گسترش می یافت.

فرزندان کنیزکان آزاد شده آزاد تلقی می شدند^{۵۳}. فرزندان کنیزکانی که در مقیاس یک دهم آزاد بودند نیز به همان نسبت آزاد می شدند^{۵۴}. قانون اخیر در ماتیکان آمده و از شهرت کافی برخوردار است. بارتولمه در این زمینه بحق از مأخذ مشترك مجموعه بختیشوع و ماتیکان یاد کرده است. وی مأخذ این دورا «داتستان نامک - Dātestān namak» دانسته است و ما پیشتر از آن یاد کردیم^{۵۵}.

در نوشته های محققان شوروی عنوان برده که در ماتیکان از آن سخن رفته، مورد بررسی قرار گرفته است. تدوین کننده ماتیکن دو عنوان «بندگ - بنده» و «ان شهریک» را در مورد بردگان به کار گرفته و تفاوتی میان این دو واژه قائل نشده بود. ولی جای تردید نیست که در گذشته دور این دو واژه از یکدیگر جدا بودند. «ان شهریک» به معنای خارجی و بیگانه است. بنظر می رسد که این واژه در مورد اسیران جنگی که برده می شدند، به کار می رفت. اسیران جنگی به «ایران شهر» که به معنای کشور ایران است تعلق نداشتند. واژه دیگر که در ماتیکان برای بردگان به کار رفته «بندگ - بنده» است^{۵۶}.

51- Vesnik drevnerussia.

52- Syrische Rechtsbücher, III, Kobish, V, 13, s 76, s 178.

53 همانجا V, 13, 4, s 178.

54 همانجا V, 13, 5, s 178.

55- Ch. Bartholomae, Zum sassanidischen Recht, III, s 46-47.

56- A. Perikhanian, Robovladenie i zemlevladenie v Parfa, str. 16.

آ. پریخانیان، برده داری و مالکیت زمینی در کشور پارسیان، ص ۱۶. باید یادآور شد که واژه «bandak» در

در رویدادنامه سریانى كرخ بیت سلوك كه پیشتر از آن یاد کردیم، بردگان به هنگام ولیمه و ضیافت در روز تیرگان كه جنبه مذهبی داشت، شركت نمی کردند. بی گمان این رسم مربوط به دودمانی است كه بردگان به خاندان، دودمان و قوم ارباب خویش تعلق نداشتند و از زمره «ان شهریگان» به شمار می آمدند. در ضمن نمی توان با این نظر موافقت كرد كه در روزگار تدوین ماتیكان عنوان «ان شهریگ» ویژه بردگانی بود كه در امور كشاورزی به كار اشتغال داشتند.

گمان بسیار می رود كه وجود دو نام متفاوت برده - «بندگ» و «ان شهریک» (انشهریک) - در مجموعه قوانین متعلق به زمانهای مختلف باشد. برای بختیشوع كه مترجم قانون نامه پهلوی بود، تفاوتی میان واژه هایی كه در مورد برده به كار رفته است وجود نداشت. وی در مورد هر دو واژه یاد شده، تنها اصطلاح سریانى «عبد - abda» را به كار گرفت. در متنهای مشابه ماتیكان و مجموعه قوانین سریانى این تفاوت مشهود نیست. حال آن كه در متن قانون نامه پهلوی واژه های متفاوتی چون «آن شهریگ» و «بندگ» به كار رفته است.

مطلب دیگر مندرج در این مجموعه قوانین حایز اهمیتی بسزا است. در مجموعه مذکور چنین آمده است كه بردگان در اراضی به كار گمارده می شدند. در ضمن اراضی مذکور به قطعات منقسم شده بود. از این نکته چنین بر نمی آید كه گویا املاك مزروعی بسیار بزرگ وجود نداشته اند. در این گونه املاك، بی آن كه به قطعات تقسیم شوند، بردگان به كار مشغول بودند. ولی در مجموعه قوانین به صورتی روشن از وجود قطعاتی سخن رفته است كه در آنها بردگان به كار اشتغال داشتند. این نیز خود نموداری از ظهور مناسبات جدیدی است كه باید آن را شكل مناسبات دوره گذر به نظام فئودالی دانست.

برده ای كه در این اراضی به كار می پرداخت قطعه زمینی ویژه خود داشت. چنین شخصی در كار ابتكار بیشتری ابراز می داشت. از این رو حاصل كار (Vindišn) وی می توانست به اشخاص متعددی تعلق داشته باشد. بدین روال

دورگاران كه به معنای «برده» نبود - وجود این واژه در بیستون كه به معنای شخص «نزدیک» و «مرتبط با شاه» و شخص نزدیک به او آمده، خود مؤید این امر است.

(F. Altheim. *Weltgeschichte Asiens, im griechischen Zeitalter*, I. s. 139, 176).

ممکن بود بخشی از کار وی آزاد و متعلق به همان تولیدکننده باشد. تصویری که مآخذ حقوقی بدست می‌دهند، بی‌گمان نموداری است از نظام برده‌داری که از درون آن مناسبات جدید اجتماعی پدید آمده، شکل گرفته و رشد یافته‌اند. «ان شهرینگ» و «بندگ» که در زبان سریانی «عبد» است، در واقع چیزی جز برده نیست. ولی در بسیاری از بندهای قوانین از آزادی سخن رفته است. همین نکته خود مؤید نظر ما پیرامون شکل مناسبات دوره گذر و تبدیل این مناسبات به روابط پیشرفته‌تر جدید است.

قوانین و راه‌حلهای مندرج در آن حاکی از وجود قطعاتی مجزا از يك متصرفه است. در ماتیکان از «واگذاری و بخشش» اراضی مزروعی سخن رفته است. این گونه اراضی به نام «دستکرت» نامیده شده‌اند. اراضی مذکور زمینهای معمولی نیستند، بلکه «املاک» و «قطعاتی از اراضی معمور و آباد» به شمار می‌روند. این نکته روشن است که در ایران املاک شاهنشاه را «دستکرت شاهی» می‌نامیدند. در این املاک بناهای متعدد وجود داشت که از آن جمله‌اند کاخ شاهی، پارک و غیره. واژه «دستکرت» یا «دستگرد» خود نموداری از (کار دست) به مفهوم آبادی آن اراضی است.

در یکی از بندهای ماتیکان پیرامون واگذاری و بخشش دستکرت چنین آمده است: «هرگاه کسی اعلام کند که این دستکرت را به تو بخشیده‌ام، آنگاه دستکرت با همه متعلقات (داشت - dašt) بخشوده محسوب می‌شود»^{۵۷}. از اینجا چنین بر می‌آید که دستکرت شامل اموال غیر منقول است که همراه با زمین در تملك شخصی که به وی بخشیده شده است، قرار می‌گیرد. این گونه تفسیر «داشت - dašt» - «هرچه در آن است»، «هرچه در آن پدید آمده است» بدیهی بنظر می‌رسد^{۵۸}. در بند مذکور آمده است که دستگرد - دستکرت - شامل کشتزار، جنگل و آبادی همراه با تعداد معینی بنا است.

بند دیگر تصویری کاملتر بدست می‌دهد و معلوم می‌دارد زمین از سوی چه کسانی زیر کشت قرار گرفته و شماره کسانی که با این زمین سروکار دارند، چند نفر است. «هرگاه کسی اعلام کند که دستکرت و کلیه متعلقات آن را به تو بخشیده‌ام،

57- Matikan, XIII, X+ 11, p. 140-141; - Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, s. 29.

58- Ch. Bartholomae. *Altiranisches Wörterbuch*. Strassburg. 1904, s. 740.

در آن صورت برده‌ای که در آنجا کار می‌کند نیز جزیی از بخشش به شمار می‌آید»^{۵۹}.

بررسی و تفسیر این متن با دشواریهایی همراه شده است. واژه «stur» به مفهوم کسانی است که در آنجا فعالیت دارند «کار می‌کنند» یا «مواظبت می‌کنند». این واژه معادل نام لاتینی «Curator» است. واژه «sturih» - Cura «مواظبت» و «مراقبت» از همین جا ناشی می‌گردد.

در این بند از واگذاری و بخشش دستکرت با همه متعلقات آن از جمله اهداء برده تولیدکننده و آبادکننده زمین موردنظر سخن رفته است که در واقع «Curator - سرپرست» آن است. این شخص نیز به‌همراه زمین، مورد بخشش و واگذاری است.

بارتولمه ضمن تفسیر این بند به درستی اعلام داشت که مقصود اهداء زمینی است که يك خانواده در آن کار می‌کند. بارتولمه معتقد است برده‌ای که همراه خانواده خود در این زمین سکنی دارد یادآور «Villicus» در روم باستان و همان برده است»^{۶۰}. زمینی که زیرکشت قرار دارد، قطعه‌ای است که برده ساکن آن است. برده به این قطعه زمین وابسته است. زیرا زمین عاری از این نیروی کار ممکن است به ویرانه بدل گردد. از این رو هنگامی که قطعه زمینی را هدیه می‌دادند، تولیدکنندگان نیز به همراه زمین واگذار می‌شدند. این نیز از ویژگیهای دوره گذر به فتودالیسم و آغاز آن است. برده از سوی ارباب در قطعه زمینی سکنی گزیده که دارای خانه و محل سکونت است و برده به همراه اعضای خانواده خویش می‌توانند در آن خانه بسر برند. در بند دیگری نیز از وابستگی برده به زمین زیرکشت سخن رفته است. در این مورد نظر حقوق دان «به شاپور - Behsâpour» ذکر شده است مبنی بر این که دستکرت به همراه برده‌ای (ان شهریک) که «در آنجا سکنی دارد» واگذار گردیده است»^{۶۱}. این بند با آراء گونه‌گون در زمینه‌های مختلف همراه است. رأی مذکور که با اختصار یاد شده، مؤید مطالب همان بند است و البته رأی ارائه شده تنها متعلق به یکی از حقوق دانان مشهور است.

59- Matikan, XIII, X+ 12, p. 142-144- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, s.29-30.

60- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, s.31.

61- Matikan, XLII, 41, p.540-541- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, s.31.

در مورد دیگر «دستکرتی» همراه با «ان شهریک» به رهن واگذار شد و مقرر گردید که هرگاه وام به موقع پرداخت نشود «دستکرت» و «ان شهریک» هر دو از آن وام دهنده خواهند شد^{۶۲}. برده - ان شهریک و قطعه زمین - دستکرت، مجموعه واحدی را تشکیل می دهند. این درست همانند روم باستان است که در آن زمین بدون برده (Curator - Stur - سرپرست) فاقد ارزش بود. بارتولمه به درستی اعلام داشت که در این بند زمین و برده ساکن آن رابطه ناگستنی دارند و مجموعه واحدی را تشکیل می دهند^{۶۳}.

بندهای دیگر ماتیکان نیز در خور توجه اند. این بندها امکان می دهند که تصویری پیرامون ویژگیهای کشاورزی در ایران حاصل گردد.

دستکرت که از شخصی به شخص دیگر انتقال می یافت، ممکن بود دارای چاه و جویبار باشد که بخشی از سیستم آبیاری به شمار می روند. جویبار با کانال آبیاری «Katas» نام داشت. این جویبار، البته وسیله آبیاری تنها یک قطعه زمین نیست، بلکه چند قطعه را آبیاری می کند^{۶۴}. در این زمینه باید یادآور شد که آبیاری در کشاورزی ایران از اهمیت فراوان برخوردار بود. هرگاه دستکرت به دو شخص واگذار شود، جویبار (Katas) نیز به هر دو شخص تعلق می گرفت^{۶۵}.

پیرامون آبادانی نیز آگاهیهای وجود دارد. آبادانی مجموعه ای بود که نه تنها خانه ها، بلکه تأسیسات روستایی را نیز شامل می گردید. واژه «Katak» (کده) از سوی بولسارا «estate» ترجمه شده است که با مفهوم ارائه شده برابر نیست. مفهوم مذکور به خانه و عمارت (تأسیسات و مجموعه آبادانی) نزدیکتر است. بسیاری از واژه ها قابل بحث اند. ولی سرای (sarae) بخشی از (تأسیسات و مجموعه آبادانی) یا عمارت است^{۶۶}. معنای واژه «hamaper» که بولسارا آن را به صورت (amâjir) آورده، از سوی بارتولمه معلوم و مشخص شده است. بارتولمه واژه مذکور را به معنای «چاه» و درستتر گفته شود «تأسیسات محافظ و پوشاننده چاه» آورده است.

62- Matikan, XXI, 10, p.228-229- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, s.31-32 - A. Pagliaro. *L'anticresi nel diritto sasanidico*, p.286.

63- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, 32.

64- Matikan, XXII, 1-9, p.238-243- Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, s.32.

65- Matikan, XIII, X+ 14, p. 142.

66- Matikan, XIII, X+ 15, p. 142-145.

چاه به عمارت تعلق داشت. شاید «Katak» به معنای «عمارت - آبادانی» واژه‌ای در مقابل «Khanak» (خانه) به مفهوم منزل مسکونی باشد.^{۶۷}

آگهیهای مکمل تصویر معینی از ابنیه روستایی و بسط و گسترش سیستم آبیاری ارائه می‌کند.

پیش از آن که دیگر بندهای این مجموعه حقوقی مورد بررسی قرار گیرند، جا دارد پیرامون معانی بعضی واژه‌های متن که تاکنون تفسیرهای دیگری را سبب گردیده است، اندکی درنگ کنیم.

در ماتیکان پیرامون «بخشش» واژه‌ها و اصطلاحات متعددی به کار رفته است که در معنای یکی نیستند. کلمات «to Xveš - تو خویش» به معنای «به ملکیت ترا است»؛ کلمات دیگر «tō xveš-e bavet - تو خویشی یا بود» یعنی «ملکیت ترا باشد». این جمله در حکم تأکید و اگذاری بی قید و شرط مالکیت به شخص است. جمله «ō - tō dāt - او تو دات» به معنای «به تو داده شده است» حالت دیگری دارد. دانشمند پهلوی‌شناس و زبان‌دان برجسته‌ای چون بارتولمه این دو فورمول را مشابه و معادل یکدیگر می‌شمارد و معتقد است که «ō - tō - dāt» در معنا همان است و حکم می‌کند که «ملکیت ترا باشد»^{۶۸}. ولی فورمول «tō dāt = به تو داده شد» همواره به معنای بخشش نیست این کلمه ممکن است به معنای دادن، واگذاری موقت و یا حق استفاده (Vermächtniss) باشد. هرگاه فورمول مذکور با واژه «Xvēš» همراه نباشد، در حکم ارائه کردن یا دادن است ولی به مفهوم به مالکیت سپردن و یا به ملکیت دادن نیست. هنگامی که واگذاری صورتی دائمی دارد، در ماتیکان به فورمولهایی بر می‌خوریم که مؤید این نکته‌اند. به عنوان نمونه شرایط معینی که تا «روز تعمیر و یا نو کردن» چیزی باید اجرا شود^{۶۹}. متون دیگر بندها نیز مؤید این نظراند. در متنهای مذکور به مالکیت بخشیدن به صورتی روشن با واژه «Xvēš» همراه است^{۷۰}. گمان می‌رود در مآخذ مذکور این گونه تفاوت را به صورتی پی‌گیر در همه جا نتوان یافت. محتمل است متن مذکور از سوی اشخاص گونه‌گون و در زمانهای متفاوت تدوین شده باشد. از این رو وجود تفاوت در بیان مطلب، شگفتی‌انگیز بنظر نمی‌رسد.

67- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, s. 48-49.

۶۸- همانجا، ص ۷.

69- *Mutikan*, XXXV, X+ 15, p. 408-411.

70- *Mutikan*, XXI, 16, p. 230-233.

هرگاه احتمال مادرست باشد، پس آنگاه در بسیاری از بندها هدف بخشیدن اموال و دارایی نبوده، بلکه مقصود واگذاری آنها جهت استفاده بوده است. این نکته را بویژه در بند مربوط به واگذاری اموال و دارایی (Xvāstak - خواسته) می توان یافت. بند مذکور مربوط به اموالی است که ارزش آنها حدود دویست «stir» معین شده باشد. این اموال با واژه (dahēt) به شخص دوم، معلوم و مشخص شده‌اند. شخص دوم می تواند به نوبه خود نیمی از اموال مذکور را به شخص سوم (dahēt) بدهد. شخص دوم به نام (مهریان) و شخص سوم به نام (فرخ) که اموال مورد نظر به آنها داده شده بود، آن را به شرط «مراقبت» و «سرپرستی» (stūrih) دریافت کردند. این اصطلاح پیشتر از سوی نگارنده در ارتباط با مسئله کار در زمین از سوی برده که «Corator» یا تولیدکننده نام دارد، ترجمه و ارائه گردید.

در این مورد خاص مهریان و فرخ این اموال و دارایی را که زمین یا چیز دیگری بود و ارزش آن دویست «Stir» تخمین زده شد، دریافت داشتند تا از آن مراقبت و مواظبت کنند. فورمول مذکور چنین است: «دارایی به بهای ۲۰۰ «Stir» جهت مراقبت و سرپرستی به مهریان داده می شود». مالک این دارایی «آذر فرنبغ - اتور فرنبغ» بود.^{۷۱} «Stir» معادل «Statir» است که در سراسر خاور نزدیک از گسترش فراوان برخوردار و سکه‌ای بود که در زمانهای گونه‌گون ارزش فراوان داشت.

زاخاتو در تذکر خود پیرامون بند ۱۹ از بخش سوم کتاب پنجم بختیشوع چنین اظهار عقیده می کند که «Stir» معادل چهار «زوزه - Suse» یا «dirgem - درهم» است.^{۷۲} در صورت مرگ مهریان و فرخ هرگاه وصیت خاصی در میان نباشد، دارایی مذکور به فرزندان مهریان تعلق می گیرد. این توضیح خود نشان می دهد که مهریان تنها کسی است که اموال و دارایی مذکور را جهت تملك دریافت نموده است. این دارایی «Xvāstak - خواستگ - خواسته» که نیازمند «مراقبت» و «سرپرستی» نامیده شده است، محتمل است، زمین باشد. در این مورد کاملاً مفهوم است که قطعه زمین مذکور جهت «مراقبت» (Stūrih) به فرزندان مهریان واگذار گردد. شاید موضوع مورد بحث از این نظر به صورت رهن عنوان شده که هدف از واگذاری آن مراقبت از قطعه زمینهای معین باشد. در این مورد فورمول «به مراقبت واگذارن» را

71- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, s.48.

72- *Syrische Rechtsbücher*, ..., III, Anmerkungen, s.323.

نمی‌توان به مفهوم «dahēl» یعنی «بخشش» آورد. بلکه مقصود از واژه «dahēt» همان «دادن یا واگذارن» است.

برای روشن شدن مطلب می‌توان نکته‌هایی از مجموعه سریان‌ی بختیشوع ارائه کرد. در مورد اعلام اموال و دارایی، نخست خانه (baita) پس آنگاه مزرعه (Khaqlā) و در درجه بعد دیگر دارایی‌ها به ترتیب ذکر می‌شوند.^{۷۳} دیگر بندهای مجموعه مذکور، نیز مؤید وجود تجربه‌هایی پیرامون رهن و واگذاری جهت «کشت و آبادانی» هستند.

«هرگاه مالکیت (A) مشخص گردد و معلوم شود که از مدتها پیش (d'men zabnā) در اختیار وی قرار داشته است و مدعی (be'eldinā) بگوید که: «او (A) این اموال را از من (B) برای کار (b'pālkhūtā) گرفته است» و همان شخص (A) اعلام دارد که چنین نیست، اگر معلوم شود که (A) تا این زمان اموال متعلق به (B) را در اختیار خود داشته است. . . .»^{۷۴}

W'enhu d'akhid qenyānā metyda': d'men zobnā b'īdawi 'itawi qenyānā:
Wab'eldinā men 'amar d'hānā b'pālkhūtā 'akhid hānā qenyana men: hu den
'āmar d'lā: 'en kad met'aqqb s'butā metyad'ā: daqdām d'nekhōd hānā d'nekhōd
hānā d'hāshā 'akhid qenyānā b'īdai hānā wa.

سپس در متن از لزوم تحقیق، ارائه اسناد کتبی و در صورت فقدان اسناد، شهادت شهود و یاد کردن سوگند که مالکیت اموال معین را به اثبات رساند، سخن رفته است. بند مذکور مربوط به اموال و دارایی است که مدتی دراز در اختیار شخص (A) قرار داشته است. در این مورد شخص (B) منکر حق مالکیت وی بر این دارایی است و ادعا می‌کند که شخص (A) دارایی مذکور را به منظور «کار و آبادانی» از شخص (B) دریافت کرده است. چنین می‌نماید که مورد واگذاری درازمدت ملك جهت «کار و آبادانی» (b'pālkhūtā) از شخص (از من) در نظر گرفته شده است. واگذاری درازمدت ملك ممکن بود نفس مالکیت اشخاص را مورد تردید قرار دهد. از این رو در بندهای ماتیکان و مجموعه بختیشوع پیرامون مسئله (Sturih) واگذاری ملك جهت «کار و آبادانی» با پرداختهای جنسی و یا نقدی همراه نبوده‌اند. ولی گمان

73- همانجا III, Isoboh, V, 3, § 2, s. 134.

74- همانجا VI, 4, 5, s. 192.

نمی رود تصور این نکته درست باشد که شرایط مربوط به واگذاری موقت با توافق مادی توأم نبوده است.

در بند دیگری از متن سریانی می توان تا اندازه ای به این موضوع پی برد. در مجموعه سریانی مصدر «دادن» آمده و از بخشیدن سخن نرفته است. اکنون مفاد بند مذکور ارائه می شود. «هرگاه کسی به اشخاص مختلف مدیون باشد، ولی مزرعه و یا خانه خود را به اشخاص دیگری واگذارد، وام او از مزرعه و خانه جدا و به وام دهندگان داده خواهد شد»^{۷۵}. در اینجا موضوع بخشیدن در کار نیست، بلکه از واگذاری مزرعه و یا خانه جهت «کار و آبادانی» سخن رفته است. در اینجا به مسئله درآمد حاصله از این واگذاری نیز اشاره شده است. همین که از املاك و دارایی «واگذار شده» درآمدی بدست آید، باید صرف پرداخت وام به داین گردد. مفهوم از «من و یا شخص» بویژه نمودار آن است که مالك، ملك خود را برای مدت معینی جهت «کار و آبادانی» به دیگری واگذار کرده است. بدین روال تصور ما پیرامون درك واژه «dahēt» ماتیکان، به مفهوم «دادن» و «واگذاردن» جهت «Stūrīh» - «مراقبت»، «کار و آبادانی» و دیگر اصطلاحات مندرج در متن مذکور پیرامون واگذاری ملك به شخص دیگر جهت استفاده، با متن ارائه شده در مجموعه بختیشوع منطبق و دمساز است.

مشابه این نظر را در بند دیگر ماتیکان پیرامون دستکرت (دستگرد) نیز می توان یافت. در بند مذکور اشاره شده است به این که دستگردی از سوی مهریان برای مدت ده سال به فرخ داده شده است^{۷۶}. مفهوم «دادن» یا واگذاردن در این بند با واژه «dāt» مشخص گردیده است. ولی دستگرد دارای مالك و صاحب (Khvêš) است که آن را اداره می کند. ولی در کلمات تفاوتی وجود دارند که نمی توان آنها را تصادفی پنداشت. دستور دیگری پیرامون واگذاردن (به مفهوم بخشیدن) اموال غیر متعلق به دستگرد مذکور وجود دارد^{۷۷}. البته این واگذاری مربوط به کسی است که با دستگرد به گونه ای مربوط است. بنظر می رسد که شخص مذکور در دستگردی که مالك معینی دارد، آبادانیهایی انجام داده است.

۷۵- همانجا، V, 15 §7, ۱۶۲ ص.

76- *Matikan*, XXXVII, 5, p. 432-433.

77- *Matikan*, XXXVII, 9, p. 434-435.

مطالب یاد شده از آن نظر ارائه گردیده‌اند تا مورد توجه خاص محققان قرار گیرند و این متن دشوار در آینده به صورتی دقیق معلوم و مشخص گردد. واگذاری دستگرد برای مدت و سالهای معین و نیز واگذاری آن از شخصی به شخص دیگر جز از مالک نمودار وجود بردگان در قطعات و اجزاء مختلف دستگرد است. در این موضوع جای تردید نیست ولی در عین حال از مطلب مذکور چنین بر می آید که در دستگرد تولیدکنندگان آزاد نیز وجود داشته‌اند.

از بند دیگر ماتیکان می توان به چنین نتیجه‌ای دست یافت. در بند مذکور اشاره شده است که ملك معین برای مدت يك سال «جهت تصرف» به فرخ «داده شد» و سال بعد به مهریان واگذار گردید. از این رو هر يك از دو شخص نامبرده جداگانه می توانند طی سالی که ملك را در تصرف دارند، از درآمد خالص آن استفاده کنند.^{۷۸}

هرگاه تفسیر و توضیح متن که از سوی بارتولمه ارائه شده است، درست باشد، پس آنگاه می توان چنین نتیجه گرفت که قطعه زمین و یا دستگرد برای «مراقبت» واگذار شده است تا همه هزینه‌های مربوط به «مراقبت» از جمله درآمد صاحب ملك پرداخت شود. در این مورد خاص موضوع مربوط به تأمین زندگی بانویی است که «اموال خود را جهت مراقبت» در اختیار شوهر قرار داده است. پس از محاسبه هزینه‌های صرف شده، درآمد خالص در اختیار مالک اموال و یازمین گذارده شده و به او داده شده است.

ماتیکان شامل بخش خاصی پیرامون اجاره و استجاره است. گرچه از بخش سی و چهارم تنها سه بند باقی مانده است، با این همه مانند دیگر بخشهای این مجموعه تصور معینی پیرامون موضوع اجاره پدید می آورد.

در اینجا موضوع مربوط به مال الاجاره (tahak) است که طی چند سال در مقابل اجاره ملث پرداخت می شود. هرگاه کسی ملکی را برای مدت چند سال به اجاره گرفته باشد (Paū tahak - این واژه در آوانگاری بولسارا به صورت Patahak آمده است) و مقرر گردد که سال به سال اجاره بهای ملك یا بهره مالکانه را پرداخت نماید (در خط آرامی واژه سال به سال به صورت šnat - šnat - شنت شنت آمده است

که باید همان سنه به سنه باشد) باید در اجاره‌نامه قید شود که هرگاه اجاره بهای ملك (Khvāstak - خواسته) به مالك پرداخت نشود مالك حق دارد به سبب عدم پرداخت بهره مالکانه، ملك را از مستاجر باز ستاند. در این گونه موارد بهره مالکانه سال به سال «در آغاز هر دوره» و درستتر گفته شود به صورت پیش پرداخت وصول می شود.^{۷۹}

بهره مالکانه طبق قرارداد پرداخت می شد. هرگاه درآمد حاصله کمتر از میزان تعهد مستاجر می شد، باز هم باید بهره مالکانه به مالك پرداخت می گشت. در متن چنین آمده است که هرگاه تعهد پرداخت بهره مالکانه یک هزار و سیصد سکه باشد، پرداخت مبلغ مذکور ضروری است.^{۸۰} اما هرگاه در مورد مایملك (Khvāstak - خواسته) معین اعلام شود که «۵۰ سکه بابت بهره به تو خواهم داد» ولی درآمد حاصله در آن سال کمتر از حد معین باشد، در آن صورت بهره مالکانه یا مبلغ اجاره بها به موازات میزان درآمد تقلیل خواهد یافت.^{۸۱} تقلیل میزان بهره مالکانه ضروری است. زیرا مستاجر قادر به پرداخت مبلغ مورد تعهد نخواهد بود.

پیشتر به املاکی اشاره شد که مالك آنها را برای مدتی دراز جهت «عمران و آبادانی» واگذار می کرد. در ماتیکان اشاره شده است که مستاجر می توانست بر مبنای ارث، ملكی را در اجاره داشته باشد و همچنین به صورت ارث به وارث منتقل گرداند.

در بند آسیب دیده‌ای که تنها بخش آغازین آن قابل استفاده است، پیرامون اجاره‌نامه‌های کتبی «napešt - نیشت - نوشته» چنین آمده است: «هرگاه شخص (مرد) وارث اجاره ملكی باشد...»^{۸۲} از اینجا به بعد متن آسیب دیده است و بدین روال باقی مانده از بند سی و چهارم ماتیکان محو و غیر قابل استفاده شده است. ولی از همین مختصر چنین بر می آید که موضوع مربوط به اجاره‌های دراز مدتی است که سال به سال (šnat - šnat - سنه سنه) ادامه می یابند و از طریق ارث نیز منتقل می گردند.

اجاره بر مبنای اعلام مستاجر ادامه می یافت. در این گونه موارد مستاجر

79- *Matikan*, XXXIX, § 47, p. 492-493

80- *Matikan*, XXXIV, § 1, p. 400-401.

81- *Matikan*, XXXIV, § 2, p. 400-401.

82- *Matikan*, XXXIV, § 3, p. 400-401.

اعلام می‌کرد که «هرگاه موافقت کنید، من به عنوان مستاجر حاضرَم ملک را اداره کنم»^{۸۳}. در متن عنوان صاحب ملک به صورت (Khvāstakdar - خواستک‌دار - خواسته‌دار) و عنوان مستاجر (tahakmand) آمده است. عنوان اخیر از واژه «tahak» پدید آمده است که به مفهوم «اجاره» و «اجاره‌بها» است. اجاره‌ملکی که از طریق ارث منتقل گردد، تنها در صورتی می‌تواند ملغی اعلام شود که مستاجر از پرداخت اجاره‌بها خودداری ورزد. در اینجا قانون حامی مستاجر است. معلوم می‌شود اجاره‌های دراز مدت تا زمانی طولانی در کشور رایج و متداول بود.

مطالب ارائه شده مؤید مرحله زوال مناسبات برده‌داری است و نشان می‌دهد که بردگان به زمین وابسته می‌شدند. در این مرحله استثمار بردگان صورت تازه‌ای حاصل می‌کرد. زیرا برده با محل کار خود پیوند داشت و از آن جدا نمی‌شد. درآمد و حاصل کار Vindišn برده ممکن بود میان چند نفر تقسیم می‌شد. ولی بخشی از این درآمد به خود برده تعلق می‌گرفت و او در استفاده از سهم خویش «آزاد» بود. در همین مجموعه حقوقی از کشاورزان آزاد نیز سخن رفته است. واگذاری موقت املاک جهت «مراقبت»، «نگاهداری» و یا «کار و بهره‌گیری» به مقیاسی وسیع معمول و متداول بود. مدت واگذاری زمین چندان دراز بود که می‌توانست از طریق ارث به فرزندان مستاجر متوفی جهت «نگاهداری» منتقل گردد.

زمین و یا دیگر اموال و املاک می‌توانست در برابر بهره (tahak) به اجاره واگذار شود. مبلغ اجاره‌بها در یک مورد ۱۳۰۰ سکه (ستیر) و در مورد دیگر ۵۰ سکه (ستیر) بیان شده است. اجاره همچنین دراز مدت بود و می‌توانست از طریق ارث انتقال یابد.

مجموعه حقوقی متعلق به سده‌های چهارم تا هفتم میلادی و حاکی از چند مرحله اجتماعی در مورد اتباع ایرانشهر است.

در این مجموعه انسانی که از نظر حقوقی آزاد باشد «مرد» نامیده شده است. در این گونه موارد شخص آزاد بر مبنای اندیشه‌نگاری آرامی به صورت «gabra» آمده است. ولی در بعضی جاها شخص مذکور که از حقوق کامل برخوردار است، به صورت mart-i šahr ارائه شده است. mart-i šahr همان

«مردشهر» یا «مردکشور» است. زنی که از حقوق کامل برخوردار باشد نیز به صورت zan-i šahr «زن شهر» ارائه شده است.^{۸۴} هرگاه شخص در حضور همسر و دو فرد دارای حقوق کامل مطلبی اعلام کند، گفته او دارای قطعیت خواهد بود.^{۸۵} اظهارات این گونه افراد واجد حقوق کامل بویژه در مورد واگذاری اموال، تعیین قیم، جانشین و غیره از اهمیت خاصی برخوردار بود.^{۸۶}

قید حقوق و امتیازات افراد دارای حقوق کامل «مردشهر» و یا «زن شهر» بویژه در مقام مقایسه با فرد فاقد حقوق «ان شهریگ» یا فرد غیر متعلق به کشور حایز اهمیت است. هرگاه در آغاز واژه «ان شهریگ» اسیران جنگی بیگانه را شامل می شد، بعدها واژه «ان شهریگ» در مورد اتباع بیگانه ای که از تابعان کشور ایران «ایران شهر» نبودند و از حقوق کامل اتباع برخوردار نمی شدند، بکار می رفت. این نکته जब توجه می کند که اصطلاح «ان شهریگ بندگ» (بنده بیگانه) در واقع به مفهوم بنده به قوه دو بوده است.

شاید عنوان فرد دارای حقوق کامل که در متن آمده است مربوط به دورانی باشد که تفاوت بسیار میان افراد جامعه وجود داشت. گمان می رود از دیدگاه گروه بندی اجتماعی بتوان این عنوان را با عنوان «آزاد - آزاد» که در مآخذ و منابع آمده است، برابر دانست. «مردشهر» چون آزاد بود، لذا از حقوق کامل برخوردار می شد. بعدها عنوان «آزاد» به آن طبقه از جامعه ایران گفته می شد که مالک زمین بودند، خدمات جنگی انجام می دادند و هسته اصلی سپاه مشهور ساسانی را شامل می شدند.

84- Ch. Bartholomae *Zum sassanidischen Recht*, II, s. 25-26.

85- *Matikan*, XXIII, X + 87, p. 296-297.

86- *Matikan*, XXVIII, § 6, 346-347; XIV, § 11, p. 158-159; XXVIII, § 22, p. 352-353, XXVIII, § 9, p. 346-347.

دستکرت

نظریه پردازان مارکسیسم موضوع مالکیت بر زمین را در درجه نخست اهمیت قرار داده‌اند. پایه و اساس فتودالیزم و اصل عمده در تحکیم حاکمیت اقتصادی فتودالها «مالکیت فتودالی بر زمین» بوده است. از این رو موضوع مربوط به اهمیت اصطلاحات و مفاهیم پیشین و پسین آنها دارای نقش عمده‌ای است. بدین جهت باید به جهات و جوانب مشخصه استفاده از زمین، مالکان اراضی و چگونگی بهره‌کشی از آن توجه وافر معطوف داشت. پیش از هر چیز باید به وجود مالکیت‌های بزرگ ارضی اشاره کرد. زیرا در سایه آن مقادیر معتنا بهی از زمینها در مالکیت جماعات روستایی قرار گرفتند.

برای معلوم داشتن مالکیت بزرگ بر اراضی وسیعی از کشور ایران پیش از روزگار فرمانروایی تازیان، روشن کردن و توضیح بعضی اصطلاحات واجد اهمیت بسیار است. یکی از اصطلاحات مذکور واژه «دستکرت - دستگرد» است که در مآخذ پهلوی و سریانی بسیار مصطلح بوده است. این اصطلاح در نوشته‌های جغرافیایی و تاریخی روزگاران متأخر فرمانروایی تازیان نیز به کار می‌رفت.

ذکر این نکته ضرور است که اصطلاح «دستکرت - دستگرد» دارای چند معنا و مفهوم است. تصور می‌رود بتوان دگرگونی‌هایی را که در این اصطلاح پدید آمده است، پی گرفت. در ماتیکان «دستکرت - قطعه زمینی است که از سوی بندگان زراعت و آباد می‌شود». در ضمن اصطلاح مذکور در ماتیکان به صورت «قطعات اراضی در مجموع» نیز آمده است. این نکته‌ای است که نگارنده بدان دست یافته است.

در مآخذ سریانی از دستکرت به عنوان ملك و یا قطعه زمین مزروعی قابل بهره‌برداری یاد شده است.

مارگیورگیس Mār Givargis نویسنده شرح احوال مهران گشنسپ که در روزگار فرمانروایی هرمزد چهارم و خسرو دوم شاهنشاهان ساسانی می‌زیست، از «بروز بیماری طاعون در ماخوزه Makhoze» خبر داد. سلوکیه یا کتسپون (تیسفون) را بدین نام (ماخوزه) می‌نامیدند. مهران گشنسپ که از شیوع و سرایت این بیماری سخت به هراس افتاده بود «به عادت بت پرستان راه فرار در پیش گرفت و به یکی از دستکرت‌های خود پناه برد تا از بیماری طاعون در امان ماند»^{۸۷}.

معلوم می‌شود مهران گشنسپ چند دستکرت داشت که به «یکی از دستکرت‌های خود» پناه برد. در متن واژه «دستکرت» به صورت جمع «dasqerata» آمده است.

مقصود از دستکرت املاك دارای خانه‌ها و ساختمان‌هایی است که صاحب ملك می‌تواند در آنها سکنی گزیند. نظارت و اداره این املاك و دیگر اموال او را یکی از «مؤمنان» (مقصود از مؤمن شخص متدین به آئین مسیح است) برعهده داشت. یکی از نسخه‌های خطی مارگیوارگیس را به دو گونه می‌توان خواند. يك صورت آن است که این شخص ناظر مأمور اداره «املاك» او بود. صورت دیگر آن است که این ناظر مأمور اداره «بنندگان» او بود^{۸۸}. پدر مهران گشنسپ استاندار نصیبین و یکی از اشراف و بزرگان ثروتمند به شمار می‌رفت. خانواده او از دودمان شاهی بود. از این رو به سهولت می‌توان پذیرفت که وی املاك متعدد داشت. اصطلاح مندرج در

87- *Historie de mar Jabalaha de trois autres patriarches*, ed. Bedjan, Paris, 1895, Mar Giwargis, p. 438-439.

این نوشته متفاوت است. از يك سو اصطلاح «ملك» و از سوی دیگر اصطلاح «ده» بکار رفته است. دستکرت به مفهوم ملك است. ولی در مورد ده - اصطلاح Kuraya - کورایا آمده است. در کتیبه شاهنشاه نرسه اصطلاح دستکرت استیکان dastkarti astikan ذکر شده که به معنای اردوگاه محکم و استوار است.^{۸۹}

در نوشته‌های عربی بارها از اصطلاح الدسکرة یا دسکرة الملك که در واقع املاك متعلق به شاهنشاهان ساسانی بود، سخن رفته است.^{۹۰} از پژوهشهای باستان‌شناسان چنین مستفاد می‌شود که دستکرت کاخ یا دژ استواری بود که با دیوارهای محکم و حصین محافظت می‌شد. دیوارهای این قلاع از آجر پخته بود. در روزگار ابن رسته جغرافی نگار عرب سده دهم میلادی نیز این گونه دژها و دیوارها وجود داشته‌اند. هرتسفلد ویرانه‌هایی از این گونه دیوارها را که طول آن به حدود پانصد متر می‌رسید کشف کرد.^{۹۱} دوازده برج این دیوار سالم ماند. ولی چهار برج دیگر آن ویران شده بود.

گمان می‌رود این نظر که دستکرت شاهی (دسکرة الملك) به هنگام لشکرکشی هراکلیوس امپراتور روم شرقی (بیزانس) در سالهای ۶۲۸-۶۲۷ میلادی از سوی سپاهیان رومی ویران شده است، مقرون به حقیقت باشد. این «دستکرت شاهی» بر سر راه تیسفون به همدان و در یکصد و هفت کیلومتری پایتخت ساسانیان قرار داشت. هراکلیوس «در شرق شهر گنزک را که آتشکده و گنجینه‌های کرزوس شاه لیدی و غیره در آنجا بود به تصرف آورد. او پس از تصرف این ناحیه عازم دستکرت شد».^{۹۲} گمان می‌رود کاخ و دیوارهای اقامتگاه آخرین شاهنشاهان ساسانی در آن روزگار ویران شده باشند.

در این مورد اصطلاح «دستکرت - دستگرد» مفهوم املاك را در بر دارد. دستکرت شاهی با کاخ بزرگ آن به دژی بزرگ با دیوارهای استوار بدل شده بود. بدین روال اسم عام مذکور به اسم خاص بدل گشت. باید افزود که واژه «شاهی» یا «خسروی» نیز به دنبال واژه «دستکرت» آمده است. این نیز مؤید گسترش و رواج

89- E. Herzfeld *Paikuli*, I, s. 94-95, 41, 5, s. 164.

90- A. Christensen. *L'Iran sous les sassanides*, p. 455.

91- E. Herzfeld. *Archeologische Reise*, II, s. 76, 93.

92- Theophanus. *Chronographia*, I, Bonn, 1839, s. 474.

اصطلاح مذکور در منابع و مآخذ متعدد است. یکی از مآخذ سریانی سده پنجم میلادی حاکی از آن است که در استان نوحضره Nuhadrah «روستای بزرگی بود که آن را دستکرت می نامیدند»^{۹۳}. در خط سریانی حرف «گ» بکار رفته است. حرف «گ» در نگارش اصطلاح (دستکرت) بسیار آمده است. در مجموعه کلیسایی ماریابالاهای اول Mâr Jabalaha به سال ۴۲۰ میلادی از دستکرت تابع جاثلیقی محل سخن رفته است^{۹۴}. این متن مؤید آن است که دستکرت شامل جمعیتی قابل ملاحظه بود. گمان می رود این همان «دستکرت شاهی» (دسکرة الملک) باشد که در مجموعه کلیسایی سال ۴۲۴ نیز از آن یاد شده است^{۹۵}.

وجود خانه های متعدد در املاک و وجود کاخها در املاک بزرگ که بعدها با دیوارهای استوار و دژهای مستحکم محصور شدند، موجب بروز تفسیرهای نادرستی پیرامون مفهوم این واژه گردید^{۹۶}. دستکرت به عنوان ملکی که از سوی بردگان زراعت می شد در بسیاری مآخذ، از جمله نوشته های تلموژی آمده است^{۹۷}.

دستکرت از (ده) جدا است. در کارنامه گ به موازات ده از دستکرت نیز یاد شده است. درباره اردشیر آمده است که او روستاها (ده - deh) و املاک بسیاری را آباد کرد^{۹۸}. اندیشه نگاری که موافق نگارش واژه dastkart است و به صورت YAD Kard ارائه گشته، جایی برای شبهه و گمان باقی نمی گذارد. واژه YAD؛ آرامی که معادل ید عربی است) به معنای دست است. واژه Kard = Kart نیز از مصدر (Kerdan - کردن) در زبان پهلوی و پارسی است^{۹۹}. هرتسفلد بارها مشابه این واژه را ارائه کرده است^{۱۰۰}. بارتولمه بر این عقیده است که در بعضی موارد واژه «دستکرت» به صورت «قطعه زمین» و «زمین» آمده است^{۱۰۱}. واژه dastkirti در زبان آرامی معادل اصطلاح یونانی آن است. در تقسیمات سیاسی و اداری کشور،

93- Acta mm. ss. II, p.391.

94- Synodicon Orientale, ed. J.B. Chabot. Paris, 1902, p.37.

۹۵- همانجا، ص ۴۴.

96- B. Geiger. *Minelpersische Wörter und Sachen*. Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlands 1935, t.42, H. ½, s.123.

97- B. Geiger. *Mittelpersische Wörter und Sachen*. s. 124.

98- Karnamag, 4, 19, ed. Sanjana, Bombay, 1896, p. 25. — Th. Nöldeke. *Karnamag. Geschichte des Artachšir-i Pâpakân*, s.48.

99- Th. Nöldeke. *Karnamag. Geschichte des Artachšir-i Pâpakân*, p. 48, 48.

100- E. Herzfeld. 1) *Altpersische Inschriften*, s. 136-138; 2) *Paikuli, Glossary*, s. 164.

101- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, s. 42.

دستکرت در میان نواحی مسکونی آخرین مقام را داشت. نواحی مذکور عبارت بودند از شهر، قصبه دارای بازار، ده، دستکرت. در نوشته‌های پهلوی سده‌های سوم - پنجم میلادی واژه دستکرت به مفهوم دژ و پایگاه محکم و استوار آمده است. بعدها دستکرت به خانه‌های منفرد ساخته شده در يك محل و به بناهایی گفته می‌شد که به صورت دژ در می‌آمدند و از امکان محافظت در برابر مهاجمان برخوردار بودند. در این گونه موارد دستکرت معادل واژه عربی (قصر) و واژه لاتینی *Castrum* است.^{۱۰۲} در کارنامه‌گ از احداث تعداد زیادی (ده)، (ملک) و (دستکرت) و شکوفایی و رونق آنها توسط اردشیر سخن رفته است.^{۱۰۳} در ارائه اصطلاح (ده) واژه آرامی (*mātā*) آمده است. معادل سریانی این واژه نیز به صورت ناحیه مسکونی است. نوشته‌های سریانی در مورد املاک نیز همان واژه پارسی «دستکرت» را به کار گرفته‌اند. نمونه‌های متعددی از نوشته‌های آرامی وجود دارند که مؤید این نکته‌اند. در آن نمونه‌ها نیز همین تفاوت را در مورد (ملک) و (ده) می‌توان مشاهده کرد.

یکی از جهات و جوانب مشخصه در مآخذ وجود تفاوت میان قریه و نواحی است که در محدوده آنها دستکرت وجود دارد. نواحی که دستکرت را شامل می‌شود با عنوان «روستاک» مشخص شده است (این اصطلاح در نوشته‌های عربی به صورت روستاق و رُستاق آمده است - مترجم). و اما ده در زبان عربی به صورت قریه آمده است. قریه در زبان عربی معادل خوره *Xwpa* یونانی و ده / قریه *deh* در زبان پهلوی است.

بدین روال دستکرت بیش از همه با ملک (*Landgut*) انطباق دارد. در گذشته دستکرت از سوی بردگان زراعت و آباد می‌شد. در مواردی می‌توان با استناد به بندهای ارائه شده ماتیکان، دستکرت را اراضی مزروعی شامل خانه، کانال آبیاری، چاه و دیگر وسایل و ابنیه مربوط بدان دانست. طبق نوشته ماتیکان دستکرت قطعه زمینی است که بنده (بنده به صورت مفرد آمده است) در آن سکنی دارد و به کار زراعت و آبادانی اراضی اشتغال می‌ورزد. بعدها دستکرت به املاک دارای کاخ و دژ و دیوارهای استوار گفته می‌شد که به اشراف و بزرگان، بویژه شاهنشاه تعلق داشت.

102- E. Herzfeld. *Paikuli. Glossary*, s. 164.

103- Th. Nöldeke. *Karnamag. Geschichte des Artachšir-i Pāpakān*, s. 48.

۵

کانالهای آبیاری* (قناتها)

چنان که معلوم است در نسخه‌های خطی متأخر مجموعه قوانین بختیشوع اثری از بخش پایانی مشهود نیست. نسخه‌های خطی سریانی و ترجمه‌های عربی این نسخ، فاقد بخش پایانی کتاب ششم اند. چنان که از سرفصلهای این مجموعه مستفاد می‌شود، بخش پایانی مذکور می‌توانست شایسته دقت و توجه بسیار باشد. در فصل بندی کتاب ششم، بخش پایانی که تاکنون بدست نیامده است، در زمینه حقوق و مقررات آبیاری، تعهدات مربوط بدان و نیز استخدام کارگر مزدور و موضوع پرداخت مزد آنان بود. از بررسی مجموعه قوانین عربی که حاوی ترجمه و یا مطالبی مشابه نوشته‌های مجموعه حقوقی بختیشوع است، می‌توان دریافت که بخش پایانی مذکور قرن‌ها پیش از آن مفقود شده است.

از بندهای مربوط به آبیاری در ماتیکان می‌توان دریافت که امر آبیاری در کشاورزی ایران تا چه پایه از اهمیت برخوردار بوده است. از مطالعه بندهای مذکور

* نگارنده کتاب واژه کانال را بکار گرفته است. ولی گمان بسیار می‌رود مقصود قنات و قنوات باشد چون خود نیز به همگام بحث پیرامون Katas پاکت از مصدر کردن یاد کرده است. بنابراین قنات مورد نظر است - م.

می توان به گسترش مالکیت خصوصی بر زمین پی برد. اخبار مندرج در ماتیکان را می توان متعلق به سده های پنجم - ششم میلادی دانست. ولی قوانین مندرج در این بندها به سده های پیش از آن تعلق دارند.

بند بیست و دوم ماتیکان مربوط به کانالهای آبیاری و نحوه مالکیت آنها است.^{۱۰۴}

کانال در بند مذکور به صورت katas آمده است. این واژه در متون متأخر به صورت «کت» ارائه شده که از مصدر «کندن» است.^{۱۰۵} این، کانال آبیاری زیرزمینی (قنات - م.) است که بنابر معمول چند نفر در حفر آن شرکت داشتند. در این بندها تعهدات مربوط به حفر قنات مورد بحث قرار گرفته است. استفاده از کانالهای آبیاری محدود به شرایط معینی بوده است. طول کانالها و وجود یا عدم دخالت در احداث آنها معلوم و مشخص گردیده اند. در این زمینه به مواردی از جمله آسیب دیدن خانه های اشخاص به هنگام حفر قنات اشاره شده است. در این گونه موارد صاحبان قنات موظف به پرداخت کامل غرامت و خسارات پدید آمده از حفر کانال بودند.

اختلاف میان دو شخصیتی که مشترکاً به حفر کانال دست زده اند، پیرامون حق استفاده از آب مطرح شده است.^{۱۰۶} همچنین به مسئله حق احداث آسیاب آبی بر کانال اشاره شده است.^{۱۰۷} کانال یا قنات مشترکاً از سوی چند تن احداث می شد. نوشته ماتیکان هیچ نشانه ای از حفر کانال توسط جماعت روستایی و مالکیت جماعت مذکور بر کانال یا قنات بدست نمی دهد. از متن چنین برمی آید که حفر کانال حاصل کار مشترك (hambayih) چند تن بوده است.^{۱۰۸} متن ماتیکان در چند مورد دیگر نیز به کار مشترك و همیاری اشاراتی دارد. این نکته را در مجموعه بختیشوع نیز می توان یافت. در مجموعه بختیشوع این واژه به صورت shautāpwātā آمده است. این، گونه ای همیاری مکرر است که از نوع همیاریهای

104- Marikan, XXII, § 1-9, p. 238-243.

105- Ch. Bartholomae. *Altiranisches Wörterbuch*, st. 432.

106- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, V, s. 36.

۱۰۷- همانجا، ص ۳۷.

108- Ham, hem - به معنای «همراه» - به اتفاق (Ch. Bartholomae *Altiranisches Wörterbuch*, st 1772.).

دوران استقرار جماعات روستایی نیست، بلکه حاصل توافق و تعهد میان چند شخص در زمینه اجرای هدف معین است. مشابه این گونه همیاری، میان بازرگانان نیز وجود داشت. در این مورد خاص، همیاری در زمینه احداث نهر و یا قنات بوده است. چنین بنظر می‌رسد که افراد ذی‌علاقه در جوار یکدیگر مالک زمین بوده‌اند. از مطالب ارائه شده می‌توان چنین نتیجه گرفت که بخش معینی از اراضی تحت مالکیت خصوصی قرار داشته است. معلوم می‌شود آن روزگار در ایران گونه‌ای مالکیت اقطاعی بر زمین به شکل تیول موجود و رایج بود. در شرایطی که آبیاری مصنوعی ضرورت داشت، ناگزیر گونه‌ای همیاری مکرر اشخاص ذینفع جهت انجام این مقصود ضرور می‌نمود.

در عصری که متن یونانی سند اورامان پدید آمد، اعضای جماعات روستایی حق داشتند زمینی را که «به آنها تعلق می‌گرفت» به فروش رسانند. ولی در سده نخستین پیش از میلاد این اراضی همچنان در اختیار جماعت روستایی باقی می‌ماند. خریدار زمین نیز در پرداخت مالیات کلی و همگانی که از اراضی متعلق به جماعت روستایی اخذ می‌شد مشارکت داشت. این خود نشانه فرو ریختن جماعات روستایی و تجزیه املاک و دارایی آنان بود. در این اوضاع و احوال اعضای جماعات مذکور سهم خود را می‌فروختند. این احوال در ماتیکان انعکاس داشته و متعلق به سده‌های چهارم - ششم میلادی بوده است. جریان شکل گرفتن مالکیت جدید بر زمین همواره روبه پیشرفت و گسترش داشت. مطالب مربوط به وجود مالکیت خصوصی بر زمین پیش از این به هنگام بحث پیرامون سند پهلوی اورامان از نظر خوانندگان گذشت. در این سند، مالک زمین «بوم خودای» نامیده شده است. در ماتیکان از حق تملک شخصی بر نهرها و قنات سخن رفته است.

مفهوم «تملك» و «مالك» در اندیشه نگاری آرامی به صورت «Salita» آمده است.^{۱۰۹} این به معنای «صاحب»، «ارباب» و «مالك» در نوشته‌های آرامی و سریانی است. کسی که از قنات و نهر استفاده می‌کند موظف است به مالك و احداث کننده قنات و نهر به عنوان اجاره و یا حق استفاده از آب (حق آبه - م.) مبلغی بپردازد.^{۱۱۰}

109- Matkan, XXII, § 1, 4, 6, 9, p. 239, 241, 243.

110- Matkan, XXII, § 1, p. 238-239.

بدین روال آبیاری یکی از عمده‌ترین عوامل در تولید محصولات کشاورزی به شمار می‌رفت. در بعضی موارد نیز آب به همراه زمینی که احداث قنات در آن صورت گرفته بود در تملك شخص قرار داشت. از این رو بعضی از بندهای ماتیکان مؤید آن است که به همراه واگذاری قطعه زمین، همه منضمات از جمله چاه و قنات داخل آن نیز واگذار می‌شد.

۶

آسیاب

انواع ابزار تولید، سیستم و نحوه استفاده از آنها، مظاهری از وضع نیروهای مولد محسوب می گردند. آسیاب یکی از مجموعه اطلاعات مربوط به سطح پیشرفت نیروهای مذکور در بین النهرین و ایران پیش از نفوذ تازیان است. در دوران مورد نظر ما (سده های ۳-۵ میلادی) در ایران، بین النهرین و بطور کلی خاور نزدیک آسیاب دستی رایج و معمول بود. روایات متعددی پیرامون این نکته وجود دارند. رویدادنامه یسوعا استیلیت که متعلق به سال ۵۱۸ میلادی است، پیرامون ارسال گندم از انبار غله به شهر ادس (الرها) به صورت «دانه» خبر داده است. چنین بنظر می رسد که گندم در خانه ها آسیاب می شد و به صورت ارد جهت تهیه نان در می آمد^{۱۱}. همان رویدادنامه خبر داده است که در سالهای ۵۰۴-۵۰۵ میلادی، ایرانیان شهر آمد را به تصرف آوردند. معلوم شد سپاه محاصره شده بیزانسی سخت نیازمند نان بودند و آنها بخشی از گندم خود را به زنانی می دادند که با آنها می زیستند و بدانان نیاز داشتند. زیرا آن زنان گندمها را آرد می کردند و برای آنها

[نان] می پختند»^{۱۱۲}. متعاقب آن مطلب به صورتی روشنتر ارائه شده است و از آسیابهای دستی که زنان توسط آنها گندمها را آرد می کردند سخن رفته است. هنگامی که به سبب محاصره ایرانیان «مواد خوراکی کمیاب شد» آنها از زنان شهر آمد روی برتافتند و «آنان را بی غذا گذاردند». ولی ایرانیان در آن ایام «روزانه مقدار زیادی جو» دریافت می کردند. چون بیم آن می رفت دیوارهای شهر را ترک گویند و از محاصره دست بردارند، لذا «کوره های کوچکی در کنار دیوار ساخته و آسیابهای دستی (rkhawātād^e idē) آورده شد. آنها در محل استقرار خود جو آرد می کردند، نان می پختند و می خوردند»^{۱۱۳}.

از متن معلوم می شود که در خانه ها آسیاب دستی وجود داشت. عمدتاً بانوان غله را توسط آسیاب آرد می کردند و از غله آرد شده نه تنها برای مصرف خود، بلکه برای فروختن به دیگران نان می پختند»^{۱۱۴}. چنین برمی آید که آسیابهای مذکور کوچک بودند، به گونه ای که زنان می توانستند آنها را از جایی به جای دیگر منتقل کنند. آسیابهای مذکور قابل حمل بودند. زیرا سپاهیان ایران این آسیابها را به کنار دیوار شهر آوردند تا از آن استفاده کنند.

از وجود آسیاب آبی نیز با قاطعیت می توان یاد کرد. زیرا شواهد متعددی در تأیید این نکته وجود دارند. در مآخذ تازی-پارسی به صورتی قاطع چنین آمده است که یزدگرد سوم شاهنشاه ساسانی در محل آسیاب بقتل رسید. یزدگرد که از سوی سپاهیان ماهویه مرزبان مرو مورد تعقیب قرار گرفته بود، به هنگام فرار «در کرانه رود مرغاب به آسیابی پناه برد»^{۱۱۵}. طبری چند داستان پیرامون حادثه قتل یزدگرد ارائه کرد. وی در اغلب روایات خود واژه «رَحَی» را که به معنای آسیاب است بکار برد. هم او در روایتی دیگر واژه «بیت طحان» را ارائه کرد که «آسیابخانه» است^{۱۱۶}. از این نوشته معلوم می شود که آسیاب کنار رودخانه قرار داشت و جسد

۱۱۲- همانجا، ص ۱۶۱.

۱۱۳- همانجا. واژه سریانی rakhyā با واژه عربی «رَحَی» از يك ریشه و به معنای آسیاب است. این واژه سریانی در حالت جمع مؤنث به صورت R^khawāra است. این واژه به معنای مفهوم «سنگ آسیاب» نیز بکار رفته است.

۱۱۴- همانجا، ص ۱۴۴.

115- *Materiali po istorii turkmen i Turkmenii*, T.1. Leningrad, 1939, str. 93.

۱۱۶- طبری، بخش اول، ج ۴، ص ۲۸۴۷، ۲۸۸۰.

شاهنشاه مقتول از آسیاب به رودخانه افکنده شد.^{۱۱۷}

در مجموعه حقوقی پهلوی ماتیگان پیرامون آسیابها و تدارك آنها بر رودخانه‌ها و نهرها و قناتها و به حرکت در آوردن آسیابها وسیله آب، مطالبی ارائه شده است. چند بند از این مجموعه مربوط به حقوق بنا کنندگان آسیابها و نیز صاحبان اراضی است که آب رودخانه یا نهر از آنها جریان دارد و آسیاب بر روی آنها بنا شده است. با آن که صاحبان اراضی که آب رودخانه و یا نهر از آنها جریان دارد اجازه احداث آسیاب در نواحی متعلق به خود را داده‌اند، مع هذا از حقوق معینی برخوردارند.^{۱۱۸} معلوم می‌شود مالك اجازه داده است از اراضی و نیز رودخانه و نهری که در تملك وی قرار دارد، در مقابل مبلغی پول و یا بهره‌ای از نوع دیگر استفاده شود.

در یکی از موارد چنین آمده است که هرگاه آسیاب بر فراز قنات زیرزمینی ساخته شود که متعلق به شخص دیگری باشد، شخص مذکور حق متوقف کردن جریان آب را که عامل حرکت آسیاب است نخواهد داشت. آسیاب با اجازه صاحب ملك در زمین او بنا شده است. از این رووی نمی‌تواند مانع حرکت آسیاب شود. ولی حق دارد از آب قنات برای آبیاری اراضی خویش در حد نیاز استفاده کند.^{۱۱۹} بدین روال روایات و نیز مآخذ حقوقی هر دو وجود آسیاب آبی در ایران پیش از اسلام را مورد تأیید قرار داده‌اند.

در ماتیگان مطالبی پیرامون ارزش بخشهای فنی آسیابها و توجه بدانها درج شده است. بخش فنی آسیاب به صورت «رخت rahat» آمده است.^{۱۲۰} «رخت» شامل دستگاهی است که سنگ آسیاب را به حرکت و می‌دارد. آگاهی مربوط به چگونگی استفاده از آسیاب جالب دقت بسیار است. ثعالبی هنگام شرح فرار یزدگرد سوم و رسیدن او به آسیابی که به ماهویه تعلق داشت مطالبی ارائه کرده است «والجاء الی طاحونة لماهویه». یزدگرد از آسیابان خواست تا درب آسیاب را ببندد و او را در آنجا پنهان کند. یزدگرد وعده داد در مقابل

۱۱۷- همانجا، ص ۳۸۸.

118- *Matikan*, XLII, X + 125, p. 588-589.

119- *Matikan*, XLII, X + 126, p. 590-591.

120- *Matikan*, XXXI, 13, p. 379 (7). I. A. Vullers. *Lexicon persico-latinum*, t. II, Bonnae, 1864, s. 24, رخت apparatus.

این خدمت مبلغی گزاف به آسیابان پردازد. آسیابان در پاسخ یزدگرد گفت که «بهره مالکانه آسیاب روزانه چهار درهم خسروانی است» (ان ضریبة الطاحونه فی اليوم اربعة دراهم خسروانیه). هرگاه یزدگرد حاضر به پرداخت چنین مبلغی باشد درب آسیاب را خواهد بست و به وی امکان خواهد داد تا در آنجا پنهان شود^{۱۲۱}.

از متن مذکور چنین برمی آید که آسیاب در زمین و بر نهری بنا گردید که مالک آن ماهویه مرزبان ناحیه مرو بود. آسیاب نیز به ماهویه تعلق داشت و از قرار معلوم روزانه چهار درهم خسروانی بابت بهره به وی پرداخت می شد. هرگاه آسیابان درآمدی بیش از این مبلغ کسب می کرد، حاصل آن به خود او تعلق می گرفت. این روایت با نوشته های حقوقی منطق و سازگار است. در مجموعه حقوقی بند مربوط به این مسئله پیرامون شرایطی است که آسیاب در اراضی متعلق به شخص دیگر بنا شده باشد و از سوی آسیابان و یا بنا کننده آسیاب اداره شود. آسیابی که از آن سخن رفت از سوی صاحب ملک بررود مرغاب احداث گردید و به صورت اجاره در اختیار آسیابان گذارده شد.

بدین روال می توان با اطمینان خاطر از وجود آسیاب آبی در ایران باستان سخن گفت. این گونه آسیابها دستگاههایی بغرنجتر از آسیابهای معمولی داشتند و اداره آنها مستلزم آگاهی فنی کافی بود. در این گونه موارد آسیابان مستاجر و خود مردی آزاد بود که در حرفه خویش تخصص داشت. این آگهیها برای داشتن تصویری جامع پیرامون وضع نیروهای مولد و کارکنان مشاغل در رشته های مختلف تولیدی، واجد اهمیتی بسزا است.

۱۲۱- ثعالبی، غرر اخبار ملوک الفرس، *Histoire des rois des Perses*، طبع زوتنبرگ Zotenberg،

پاریس، ۱۹۰۰، ص ۷۴۶-۷۴۷

۷

مالکیت فتودالی (اقطاعی) بر زمین

جریان اقطاعی شدن (فتودالیزاسیون) اقتصاد ایران در مآخذ و منابع انعکاس یافته است. ولی مآخذ مذکور پراکنده اند. یافتن و مشخص کردن اهمیت و مفهوم پدیده‌های گونه‌گون وظیفه‌ای است بس دشوار. ولی صرف‌نظر کردن از آن نیز جایز نیست.

جریان تحول و تبدل اجتماعی بالاخص از طریق ظهور پدیده‌های نو و دگرگونی در ویژگی‌های مالکیت بر زمین معلوم و مشخص می‌گردد. مهمترین عامل تشخیص نظام اقتصادی جامعه با امر مالکیت بر زمین در این دوره مرتبط است. در آن روزگار مالکیت بر زمین ارزشمندترین و مهمترین عامل تولید به شمار می‌رفت. ظهور فتودالیسم با دگرگونی در امر مالکیت بر زمین همراه است. ولی در این مورد خاص نیز ممکن است یکرشته ویژگی‌ها و نیز دگرگونی‌های ریشه‌ای و نسبی وجود داشته باشند. در این مورد خصلت بهره‌کشی نیز دگرگونی می‌یابد. زیرا در جریان فتودالیسم رابطه تولیدکنندگان با زمین و ابزار تولید به مراتب عمیقتر از نظام برده‌داری است. پیشتر با تکیه به اسناد و مآخذ حقوقی پیرامون وضع تولید سخن

داشتیم. در این جریان میان زمین و کسی که بر روی زمین کار می کند، رابطه ای بس عمیق پدید می آید.

در ارتباط با این ماجرا باید به مالکیت اقطاعی مالک زمین نیز توجه داشت. این شخص اراضی معینی را به صورت مشروط در مقابل خدمات انجام داده، بویژه خدمت نظامی مالک می شود. به موازات آن خروج اراضی مذکور از املاک دولتی اعلام می گردد. در این زمینه روایتی که از بعضی مأخذ پیرامون عصر پادشاهی بهرام و درستتر گفته شود یکی از شاهانی که بهرام نام داشت برجای مانده و حایز اهمیت است. مسعودی داستانی در این زمینه ارائه کرده است که باروزگار پادشاهی بهرام دوم فرزند بهرام ارتباط دارد. یکی از روایات او پیرامون کسورات و برهم خوردن وضع خراج و مالیات است. فردوسی نیز این مطلب را یاد کرده است. ولی سخن او مربوط به روزگار پادشاهی بهرام گور است. بدین روال می توان دریافت که نوشته هر دو مؤلف مأخوذ از يك منبع و چه بسا خودای نامگ بوده است. ولی معلوم نیست که زمان آن به کدام يك از این دو بهرام مربوط می شود. روایت مسعودی بسیار جالب دقت و توجه است. بعضی واژه ها و اصطلاحاتی که مسعودی بکار گرفته در دیگر نوشته ها نیز آمده اند. این امر به واژه ها و اصطلاحات مذکور اصالت و صورت قطعیت می بخشد. یکی از مهمترین آنها واژه «قطع» است که در مأخذ و منابع عربی و اسلامی پیرامون مالکیت مشروط به کار گرفته شد.

معلوم نیست در مأخذ اصلی چه رابطه ای میان داستان «ویرانه» و داوری پیرامون واژه «زندیک - زندیق» با روزگار بهرام دوم فرزند بهرام وجود داشته که مسعودی از آن یاد کرده است.

گرچه بنا به نوشته مسعودی واژه «زندیک» از واژه زند یا تفسیر و تأویل اوستا پدید آمده است، با این همه وی واژه مذکور را در ماجرای مانی به کار گرفته است. در دیگر مأخذ واژه «زندیک» در ارتباط با تعالیم مانی آمده است. بعدها این واژه نه تنها به مانویان و مزدکیان، بلکه به پیروان آیین بودا و کلیه ملحدان و از دین برگشتگان نیز اطلاق گردید^{۲۲}. مانی از بهرام خواست که تعالیم وی را بپذیرد. ولی بهرام به

122- V. Rozen: «زندیک» واژه پیرامون واژه «زندیک» , *Zop. Vost. Otd. Russk. Arkheol obsh. t. VI*, str. 336-340- M. CL. Huart. *Les Zindiks en droit musulman (otd. otisk, str. 79)*.

مخالفت برخاست و دستور داد تا مانی و پیروانش را از میان بردارد و نابود کند.^{۱۲۳} این روایت مربوط به مانی و مانویان است. ولی ماجرای مزدکیان را در خاطر زنده می‌کند و چه بسا مربوط به آنها باشد.

پس از این ماجرا داستان مفصلی پیرامون بی‌اعتنایی بهرام به امور دولت و مملکت آمده است. وی سرانجام به وضع فلاکت‌بار ایران پی برد و نظم را به کشور اعاده کرد و عمر خود را وقف تمشیت امور نمود. سبب وضع فلاکت‌بار مملکت آن بود که بهرام املاک را از صاحبان گرفت و به خدمتگزاران و نزدیکان خود داد. در نوشته مسعودی واژه «اقطع» آمده که از ریشه «قطع» است. قطع نیز به معنای تیول و یا مالکیت اقطاعی است. و اقطع الضیاع لخواصه و من لاذ به من خدمه و حاشيته^{۱۲۴} «او خاصان، خدمتگزاران و اطرافیان خویش را تیولها داد». این گونه واگذاری زمین موجب خرابی املاک و تهی شدن آن از آبادکنندگان شد. جز در املاک بزرگ آبادی نماند و خاصان پادشاه از پرداخت خراج معاف گردیدند. مسعودی این نکته را مکرر آورده نوشته است که آبادکنندگان املاک را رها کردند و از دیار خویش رفتند و املاک خرابی گرفت^{۱۲۵}. خراج به خزانه مملکت داده نشد و محصولی برجا نماند و سپاه از این ماجرا صدمه دید و تباه گردید.

ماجرا به صورت افسانه‌ای به بهرام عرضه شد. وی نیز املاک را به صورت تیول (قطع) به صاحبان پیشین بازگرداند. بهرام رسمهای پیشین را برقرار کرد. در نتیجه زمینها آباد و محصول فراوان گشت. شهرها شکوفایی یافتند و خزانه مملکت با پرداخت خراج پر شد^{۱۲۶}.

مسعودی در این داستان به وضع بد کشور اشاره کرد و نوشت که املاک به دست مردی ناشایست افتاد و در نتیجه بخشی از املاک به سبب خرابی قادر به تأمین خراج نبودند و از پرداخت مالیات معاف شدند. و اما واژه خراج در مآخذ ایرانی پیش از اسلام نیز وجود داشته است^{۱۲۷}. بنابه نوشته مسعودی و درست‌تر گفته شود طبق

۱۲۳- مسعودی، مروج الذهب متن و ترجمه فرانسه از باریه دومنار و پادو دو کورته، ج ۲، پاریس، ۱۸۶۳، ص ۱۶۷.

۱۲۴- همانجا، ص ۱۶۸.

۱۲۵- همانجا، ص ۱۶۹-۱۷۳.

۱۲۶- همانجا، ص ۱۷۳-۱۷۴.

127- Pigulevskaja, N. K. «voprosu o podatnoy reforme Khosrova Anushervana». VDI, No. 1, 1937.

مأخذی که مسعودی از آن بهره گرفت، عدم پرداخت خراج کشور را به ویرانی کشانید. سپاهیان و مردم نیز گرفتار بدبختی و مصیبت شدند. همه به زمین چشم دوخته بودند. زیرا بستگی آنان با زمین مخلوش گردید. گمان می رود این مطلب از خودای نامگ (خداینامه) اقتباس شده باشد. فردوسی این داستان را در شرح پادشاهی بهرام گور آورده است. او پس از جلوس بر اریکه شاهی خراج را که مبلغ هنگفتی بود به خراج دهندگان بخشید. کیوان به حساب خزانه دولت رسیدگی کرد و اعلام داشت که خراج مذکور معادل ۹۳ میلیون درهم است. ولی بهرام آن را لغو کرد و صورت خراج را به آتش افکند و موجبات خرسندی را در سراسر ایرانشهر فراهم آورد. مردم از این کار شادمان شدند و در آتشکده‌ها به نیایش برخاستند.^{۱۲۸}



تصویر ۶. شاپور دوم هنگام شکار شیر (ظرف از موزه ارمنستان).

گرچه نوشته مسعودی صورتی افسانه‌ای دارد و مشابه داستانهای کلیله و دمنه است، با این همه باید گفت که در این ماجرا بخشی از واقعیت را می‌توان یافت. شاید این داستان متعلق به زمانی دیگر و شاهنشاهی دیگر از سلسله ساسانی باشد. ولی نمی‌توان منکر هسته اصلی این واقعیت شد. زیرا در ایران پیش از اسلام واگذاری مشروط اراضی از سوی شاهنشاه به صورت تیول و اقطاع مسبوق به سابقه بود.

در گذشته به نوشته بلاذری پیرامون مهرهای شاهی اشارتی داشتم. یکی از این مهرها مربوط به واگذاری زمین از سوی شاهنشاهان بود که جنبه شرطی داشت. واژه (اقطاعة) که از ریشه (قطع) آمده است در زبان عربی به مفهوم مالکیت مشروط بر زمین به کار می‌رفت که با تعهد خدمت در سپاه همراه بود^{۱۲}. وجود همین اصطلاح در نوشته مسعودی مؤید نظر ما پیرامون امکان وجود مالکیت فئودالی در ایران بویژه در روزگار خسروانوشیروان و پس از سرکوب جنبش مزدکیان بود.



تصویر ۷. سکه بهرام پنجم - گور (۴۲۰-۴۳۸).

چنان که از نوشته مسعودی برمی‌آید، هرگاه در سده‌های پیش از نهضت مزدکیان واگذاری زمین تحت شرایط مالکیت فئودالی وجود داشته باشد، دیگر جای تردید خاصی باقی نمی‌ماند که هجوم فعال به جماعات روستایی از سوی مالکان زمین صورت پذیرفت.

نه تنها توده‌های وسیع کشاورزان در نهضت مزدکیان شرکت داشتند، بلکه بخش معینی از طبقه حاکم کشور نیز جانب نهضت مذکور را گرفته بودند. این نکته را از تلاشهای سیاوش و روش کواذ (قباد) اول می‌توان دریافت. اشراف دودمانهای کهن که از موقعیت برده‌داران برخوردار و فرمانروای استانهای ایرانشهر بودند، با

قشروسیعی از «آزادان» بر سر تقسیم محصول اضافی به مبارزه دست زدند. آزادان تکیه‌گاه دودمان ساسانی بودند. بعضی از افراد این گروه به صورت مشروط زمین دریافت می‌داشتند. آزادان که طبقه فئودال از درون آنان پدید آمد بیش از اشراف مستقل و دارای سستهای کهن، به شاهنشاه وابسته بودند. وحدت ایران از سوی اردشیرزبان اعتراض آنان را بست. ولی اشراف مذکور همچنان به حیات خود ادامه می‌دادند و شاهنشاهان بارها ناگزیر شدند بر قدرت و حاکمیت آنان ضربتهایی وارد آورند. جنبش مزدکیان پرده از مقاصد اشراف مذکور برگرفت.

نوشته طبری مبنی بر این که در روزگار خسرو اول انوشیروان تدابیری جهت احیای وضع زمین داران فئودال که سخت گرفتار دشواریهای اقتصادی شده بودند اتخاذ گردید، در بخش مربوطه از سوی نگارنده مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. تقویت طبقه حاکم و احیای امتیازهای آن ضمن تعهد خدمات دولتی، سپاهی، اداری و تعهد خدمت به دربار شاه، مقرر و استوار گردید. در نامه تنسر که از آثار و مآخذ سده ششم میلادی است از این گونه ضرورتها سخن رفته است. سیاست خسرو اول تمام و کمال در این جهت بود.^{۱۳۰}

وجود تیول و مالکیت مشروط بر زمین که از سوی ثعالی ارائه شده و ما پیشتر بدان اشاره کردیم در نوشته بلاذری نیز مورد تأیید قرار گرفت. در ایران مراکز اداری متفاوتی وجود داشتند. اسناد صادر شده از مراجع مختلف که به مهرهای گونه‌گون شاهی ممهور شدند، سرانجام صورت قانون کتبی و لازم الاجرا یافتند. بلاذری با استفاده از نوشته ابن مقفع متذکر گردید که شاهنشاهان ایران مهرهای خاصی داشتند که دبیرخانه مخفی شاه جهت ارسال نامه از آنها بهره می‌جست. شاهنشاه مهر مخصوصی جهت «تحکیم» و یا «تأیید» بخشش و واگذاری (السحا آت) به صورت کلی و بویژه واگذاری زمین (الاقطاعات) «و برای همه نظایر آن و دیگر فرمانهای تشریف داشت»^{۱۳۱}. شاهنشاه مهر خاصی برای امور مربوط به اشراف و بزرگان داشت. نام اشراف و بزرگان با ذکر نام خانواده و دودمان آنها در دفاتر مخصوص ثبت می‌شد. واگذاری و بخشش صرفاً به دستور شاه انجام می‌گرفت.

130- M. Darmsteter, *Lettre de Tansar*, ...p. 210, 513

۱۳۱- بلاذری، فتوح البلدان، طبع دوخویه، لیدن، ۱۸۶۶، ص ۴۶۴.

Kitab albuldan, transl. by Murgotten, II, New York, 1924, p. 259.

ولی واگذاری زمین صورت خاصی داشت و گاه به صورت مشروط انجام می گرفت. واژه عربی (اقطاعه) جمع آن (اقطاعات) در مورد املاکی بسه کار می رفت که به صورت مشروط واگذار می شدند و با تعهداتی در زمینه خدمت سپاهی همراه بودند^{۱۳۲}. این گونه واگذاری زمین در نوشته ثعالبی آمده است. او نیز در کتاب خود همین واژه تازی را به کار گرفت. با توضیحی که ثعالبی ارائه کرده است دیگر جای شبهه باقی نمی ماند که این اصطلاح ویژه املاکی است که به صورت مشروط واگذار شده اند. رشد مناسبات فئودالی در عصر خلافت بی گمان حاصل وجود شیوه مالکیت و بهره کشی فئودالی در ایران پیش از اشغالگری و سلطه تازیان بود.

مطالب ارائه شده مؤید جریان فئودالی شدن ایران در سده پنجم و ادامه آن در سده ششم میلادی است. و. و. بارتولد محقق برجسته مسایل خاورمیانه با توجه خاص خود مطلب بسیار درستی را ارائه کرد. وی نوشت «نظام دولت ساسانی در آخرین سده های موجودیتش با نظام دولتی و اجتماعی ایران در روزگار نخستین شاهان ساسانی تفاوت بسیار داشت»^{۱۳۳}. بارتولد به درستی یادآور شد که پیش از تغییر نظام «بحرانی» پدید آمد که «سراسر کشور را فرا گرفت». در این زمینه بویژه باید از «جنبش کمونیستی مزدکیان» یاد کرد. به اعتقاد او «تاکنون به اندازه کافی رابطه این تغییر و دگرگونی با بحران نظام دولتی معلوم و مشخص نشده است».

ما می کوشیم رابطه مذکور را معلوم و مشخص کنیم
تقویت مالکیت «آزادان» بر زمین به حساب تضعیف اشراف و بزرگان به عنوان واقعیتهای تاریخی بی گمان از سوی بارتولد و نیز کریستن سن به درستی یاد شده است. این واقعیت در تعالیم مبتنی بر مراحل و دوره های اجتماعی - اقتصادی انعکاس یافته است.

بیشتر برپایه اطلاعات حقوقی مربوط به اشکال مالکیت و تابعیت، مطالبی پیرامون انهدام مناسبات برده داری در ایران ارائه شد. با انحطاط و انهدام روابط برده داری موقعیت اشراف دودمانی برده دار نیز روبه ضعف نهاد. ولی ثروت آنان از میان نرفت. بحران عمومی مناسبات برده داری در آسیای مقدم زمینه را برای انهدام

132- S. Kazimírsky. *Dictionnaire arab-français*, II, p. 771.

133- V. V. Bartold. *Kistorii krestianskikh dvizhenii v Persii, Iz Dalekogo i blizkogo proshlogo, sbornik v chest piatidesiatiletiya nauchnoy zhizni N. I. Kareeva*; Pgr., 1923, str. 56

روابط برده‌داری در ایران فراهم آورد. تأسیس دولت ساسانی بی‌گمان مؤید دگرگونی در زیربنای اقتصادی جامعه بود. در نخستین سده موجودیت دولت ساسانی، اشراف و سران دودمانها همچنان تکیه‌گاه شاهان بودند. ولی پیش از آن اشراف و سران دودمانها «مطیع و منقاد» شدند. متعاقب آن خودمختاری اشراف مذکور محدود گشت و آنان حکومت عالیّه شاهنشاه را مورد تأیید قرار دادند. در ضمن دولت نویناد ساسانی نیازمند تکیه‌گاه وسیعتری بود. قشر «آزادان» به چنین تکیه‌گاهی بدل شدند. قشر آزادان «آزادان» که از طریق تعهد به خدمت در سپاه با شاهنشاه ارتباط یافتند، مالکان زمین بودند. ثروت آنان از طریق بهره‌کشی فئودالی و یا شیوه استثمار دوره گذر به فئودالیسم تأمین گردید. اینان نسبت به دارندگان متصرفات بزرگ با سهولت بیشتری به صورت طبقه فئودال درآمدند، قوام یافتند و رفته‌رفته بزرگ و نیرومند شدند. زمین وسیله عمده حقوق و مالکیت آنان بود. مناسبات قبیله‌ای جماعات روستایی در زمین همچنان باقی و پابرجا ماند. اشراف دودمانی و ثروتمند در بیشتر موارد به اراضی دودمانی خود تکیه داشتند. املاک خصوصی در این زمینه از اهمیت فراوان برخوردار بودند. در این املاک کاربرندگان به مقیاسی وسیع مورد استفاده قرار داشت. این نکته را از مآخذ و منابع می‌توان دریافت. البته دستکرت‌ها را باید جزء متصرفات بزرگی که پیشتر از آن سخن داشتیم به شمار آورد. اشرافی که برده‌دار بودند، اندک اندک به شیوه اقتصاد ویژه دوره گذر به فئودالیسم روی آوردند.

در جنبش مزدکیان مبارزه جماعات روستایی با انقیاد و اسارت که نموداری از اعتراض این جماعات بود، رنگ و جلای مذهبی داشت. «دلبستگی» کواذ (قباد) نسبت به مزدکیان و «اغماض و چشم پوشیهایی» که موقف آنان را موقتاً استحکام بخشید، حاصل اقدام خصوصی وی نبود. این نموداری از مبارزه میان اشراف دودمانی برده‌دار و قشر وسیع و نوظهور آزادان بود که مالکان اراضی تیول و اقطاعی به شمار می‌رفتند. اینان تکیه‌گاه کواذ در مبارزه با اشراف بودند. اینان موجبات رجحان و برتری دیهیکان (دهقانان) ایران را در سده ششم میلادی فراهم آوردند. اقدامات کواذ (قباد) اول حاصل مبارزه اشراف برده‌دار و آزادان فئودال شده بود. جنبش مردمی «زیرستان علیه زبردستان» موجبات تضعیف بیشتر اشراف و ورشکست کردن آنان و تبعیت این گروه از حاکمیت شاهنشاه را فراهم آورد. کواذ

(قباد) پس از بازگشت و جلوس مجدد بر اریکه شاهی سخت نیرومند و ترسناک شد. از این رو به فرزند خود خسرو انوشیروان فرمان داد تا جنبش مذکور را با خونریزی بیرحمانه سرکوب نماید. هدف تدابیر سیاسی خسرو انوشیروان تحکیم آزادان بود. آزادان با گرفتن زمین از شاهنشاه به صورت فئودالهای شاهی درآمدند. کواذ (قباد) همانند شاهان پیشین در قشر آزادانی که سپاهی و مالک زمین بودند، تکیه‌گاهی برای خود یافت. بخش اعظم مالکیت ارضی و محصول اضافی نصیب آزادان شد.

بخش پنجم

اهمیت شهرها در نظام اجتماعی ایران

طی سده‌های چهارم و پنجم میلادی

جمعیت شهرها و سازمان یافتن کار پیشه‌وران

پیشتر اشاره شد که جنگهای شاپور یکم و سیاست پی گیرانه نرسه (سالهای ۲۹۳-۳۲۰ میلادی) زمینه بسیار مساعدی را برای سیاست خارجی ایران فراهم آورد.

پس از جنگهای شاپور اول نیز همانند پیکارهای اردشیر یکم سردودمان ساسانی در مآخذ و منابع از پایه‌گذاری و احیای شهرهای بسیاری سخن رفته است. امر تولید در ارتباط با پدیده‌های اقتصادی جدید گسترش فراوان یافت. رشته‌های تازه‌ای از حرفه و فن پدید آمد و انسانهای جدیدی در کارگاههای پیشه‌وران به کار پرداختند. امور ساختمانی و فعالیتهای غیرکشاورزی وسعت گرفت. گسترش شهرها و سازمان یافتن کار پیشه‌وران به مقیاسی گسترده و شکلهای تازه، نمودار و جلوه‌ای از این پدیده نوظهور بود. در کارهای ساختمانی و امور مربوط به شبکه‌های آبیاری از کار اسیران جنگی به مقیاسی وسیع استفاده می‌شد. جای تردید نیست که اسیران جنگی صورت برده داشتند و انجام کارهای دشوار برعهده اسیران بود. نیاز به کار کارگران و حرفه‌های جدید پیشه‌وران در شهرها نه تنها از سوی

زحمتکشان محلی و اتباع کشور، بلکه توسط اسیران جنگی نیز تأمین می شد. یکی از مآخذ سریانی به تفصیل پیرامون این ماجرا مطالبی بیان داشته است. به سبب نیازمندی به کار پیشه‌وران، اسیران «رومی» مقیم ایران در وضع و شرایط رضایت بخشی بسر می بردند.

«بدین روال پوسی که یکی از اسیرزادگان رومی بود، توسط شاپور فرزند هرمزد به شهر به شاپور در سرزمین پارس انتقال یافت. پدر این پوسی از زمره اسیران بود»^۱. پدر پوسی به اسارت درآمد. آنها در شهر به شاپور (بیشاپور) به از اندیوشاپور (م. م.) می زیستند. «به فرمان شاه» پوسی در شهر «پایگاه» و بدیگر سخن «ینگاه» (bunkā) داشت که خود نشانه‌ای از تمکن او بود. «وی از همان شهر همسری ایرانی اختیار کرد» و او را به دین مسیح در آورد. او فرزندانش را نیز به آیین مسیح «پرورش داد». هنگامی که شاهنشاه شاپور «کرخ لدن Karkh-de-Ledan را بنا نهاد، اسیران را از دیگر جایها به این مکان آورد»^۲. ولی این کافی نمی نمود. چند صد سال تجربه دولت ایران سبب شد که تدبیر دیگری نیز اتخاذ گردد. شاه «مناسب دانست» که اسیران با مردم محلی درآمیزند. بدین منظور شاه فرمان داد تا «حدود سی خانوار از اتباع ساکن سرزمین به شهر جدید نقل مکان کنند و با اسیران درآمیزند». هدف او «درآمیختن» و «ازدواج» اسیران با افراد محلی بود. ازدواج سبب «وابستگی» و پیوند جدید آنان با کشوری می شد که در آن دوران «اسارت» را می گذرانیدند. این نیز مانع از تلاش آنان جهت بازگشت به میهن می شد و ارتباط اسیران را ضعیفتر می کرد. با انتقال به شهر جدید آنها می توانستند بخش بزرگی از اهالی را تشکیل دهند. جای دادن اسیران در میان ایرانیان، موجبات استحاله اسیران رومی را فراهم می آورد «تا فرار و بازگشت آنها به مکانی که در آن اسیر شده بودند، آسان نباشد»^۳. مؤلف این مآخذ سریانی در ادامه مطلب افزود که «اندیشه شاپور چنین بود. او می خواست اسیران را با مردم محلی در هم آمیزد». ولی این کار حاصل دیگری به بار آورد. آیین مسیح در میان مردم شهرهای ایران گسترش فراوان یافت. مآخذ بسیاری گواه این نکته‌اند.

«پوسی، همسرش، فرزندانش، برادران و خواهرانش همانند کسان

1- *Acta mm.* ss. II, str. 208.

2- *Acta mm.* ss. II, str. 209.

۳- همانجا.

بسیاری که به فرمان شاپور فرزند هرمزد از به شاپور به دیگر جایها منتقل شده بودند، از آن شهر به کرخ لدن انتقال یافتند^۵. همه اعضای خانواده او در این نقل مکان شرکت داشتند. در این نوشته جز از همسر و فرزندان، از برادران و خواهران پوسی نیز سخن رفته است. بدین روال خانواده بزرگی را تشکیل می دادند که پوسی در رأس آنها قرار داشت. اعضای این خانواده بزرگ جمعاً در آن «بنگاه» خدمت می کردند. این نکته که «اعضای خانواده» پوسی همراه او به شهر نویناد نقل مکان کردند، خود نشانه‌ای از رفاه نسبی و معین او است. این عده تنها اعضای اصلی خانواده را شامل نمی شد، بلکه دستیاران پوسی نیز در زمره کسانی بودند که با وی به شهر نویناد آمدند.

پوسی بافنده و «پیشه‌وری ماهر و کاردان» به شمار می رفت. تخصص عمده او تهیه پارچه‌های ابریشمین زربفت بود. در مأخذ سریانی برای بیان این مطلب واژه یونانی «Metaxa» بکار گرفته شده که به معنای «ابریشم خام» آمیخته به زر است (ما ایرانیان این پارچه‌ها را زری و عمل آن را زری بافی می نامیم - مترجم). شاپور پیشه‌وران بسیار از «اسیران» و «اتباع کشور خویش» گرد آورد که پوسی از زمره آنان بود. شاهنشاه آنان را در کارگاه ویژه دربار خود گرد آورد. در مأخذ آمده است که «او جنب کاخ خود در کرخ لدن کارگاهی ترتیب داد»^۶.

مسئله مهمی که ناروشن می نماید، موضوع سازمان کارپیشه‌وران در اوایل سده‌های میانه است. این نکته که پیشه‌وران در گونه‌ای مجتمع و یا کارگاه گرد می آمدند، مطلبی است که در نوشته دیگری با استناد به امضای استادان کارگاههای پیشه‌وران در کلیساهای نسطوری بدان اشاره شده است^۷. در رأس هر گروه محترفه «استادان» یا «پیش کسوتانی» وجود داشتند (در متن سریانی این شغل با عنوان qashê و reshe آمده است). بر همگان روشن است که در ایران تولید انواع وسایل فلزی تا چه پایه پیشرفته بود. بنابراین جای شگفتی نیست که با عناوینی چون «استاد نقره کار»، «استاد زرگر»، «استاد رویگر»، و استادانی دیگر در زمینه فلزکاری مواجه شویم^۸.

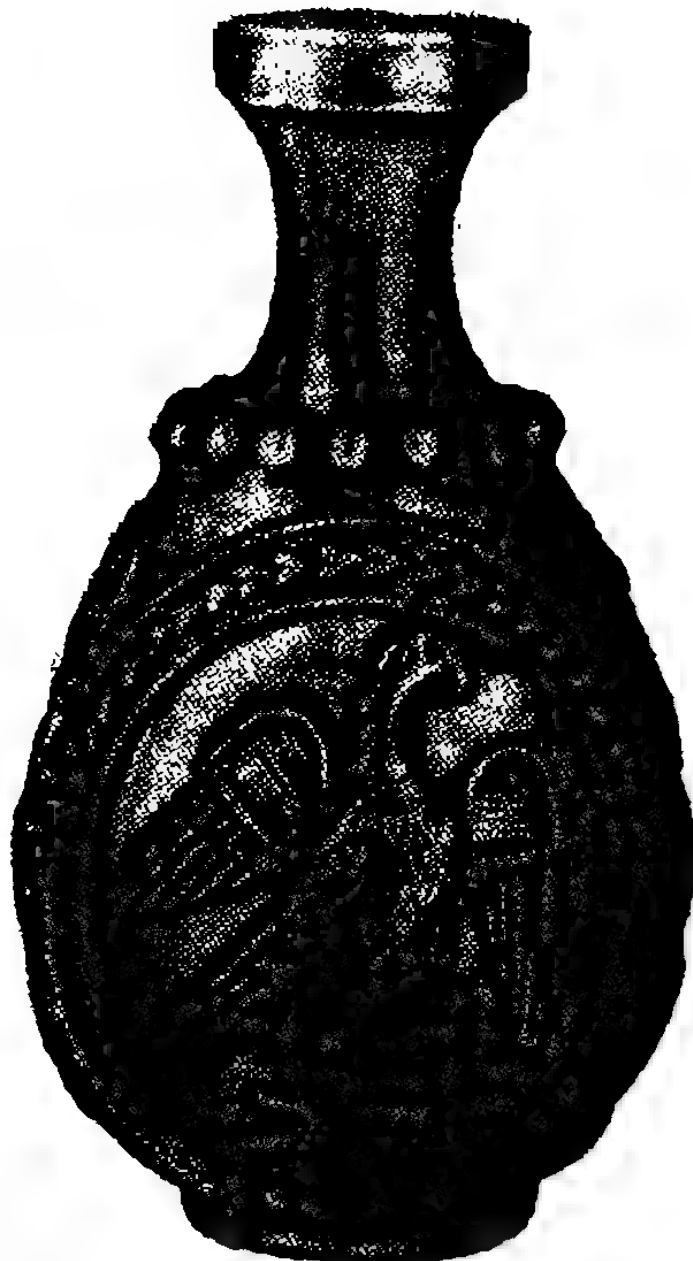
۴- همانجا.

5- *Acta mm. ss.* II, str. 209.

6- N. Pigulevskaia. *Vizitiia i Iran na rubezhe VI i VII vv.* str. 228-229.

7- *Synodicon Orientale. Notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque Nationale*, vol. 37, Paris, 1905, p. 79-80.

امضای این استادان در کلیسای نسطوری مؤید آن است که نمایندگان مجتمع یا کارگاههای مشهور، ثروتمند و در شهر و دیار خویش نزد مقامات دولتی از نفوذ و اعتبار برخوردار بودند. هنگام فرمانروایی تازیان در ایران، همانند شهرهای روم شرقی (بیزانس) افراد دارای حرفه و پیشه مشابه در يك محله و يك راسته به کار اشتغال داشتند. جای تردید نیست که شهرهای ایران در عصر خلفای بنی امیه و بنی عباس چندان تفاوتی با شهرهای روزگار پیشین نداشتند.



تصویر ۸. تنگ عهد ساسانی از موزه ارمنیاز.

حجره‌های بازرگانان نیز همانند کارگاههای پیشه‌وران صورت مجتمع داشت. در نوشته‌ای کلیسایی از سده ششم میلادی نام «بازرگانی» را مشاهده می‌کنیم که کامیزد بر مارشمون Kamizd bar mar Semon است. امضای شخص دیگری نیز وجود دارد که بسیار جالب توجه است. این شخص يك ایرانی به نام مهربوزید برگوریدا Mihrobouzid bar Gourida بود که به عنوان «رئیس التجار» (qashē d* taggārē) نام خود را امضا کرده است. عنوان رئیس با نام استادان و پیش کسوتان محترفه که پیشتر از آن یاد کردیم نیز آمده است. در نوشته کلیسایی سال ۵۴۴ میلادی که متعلق به عهد بطریق مارآبای اول است، امضای «رئیس محترفه» و یا «پیش کسوت» دیده می‌شود که در متن سریانی به صورت پارسی آن کروگبد qarugbed آمده است.^۸ کروگبد رئیس پیشه‌وران یا محترفه بود که در رأس کارگاهها قرار داشت و با این عنوان به شاه معرفی می‌شد. بدین روال «رؤسای» محترفه و تجار در رأس گروههای جداگانه پیشه‌وران و بازرگانان فعالیت می‌کردند. ولی در رأس همه آنان «رئیس» یا «بزرگ پیشه‌وران» قرار داشت. این شخص در دستگاه دولت دارای مقام و موقف عمده‌ای بود. طبق اطلاعات ارائه شده و آگهی مربوط به پوسی می‌توان گفت که وی از وضع ممتازی برخوردار بود. سازمان پیشه‌وران بر پایه کار و پیشه و نیز برحسب وظایف تولیدی آنان صورتی مشخصتر حاصل می‌کند.

شاپور از پیشه‌ورانی که در کرخ لدن گرد آورده بود «مجمع واحدی» ترتیب داد. این مجمع صورت سازمان اداری واحدی را داشت که در رأس آن استادان و پیش کسوتان هر رشته قرار داشتند.^۹ نگارنده بر این نکته تکیه دارد. زیرا واضح است که هر پیشه و حرفه «مجمع» خاص و سازمان ویژه خود را داشت. در این مجمع و یا سازمان، همه پیشه‌وران و محترفه از هر گروه و رشته خاص گرد می‌آمدند.

در متن سریانی واژه (K'nushiā) بنابر معمول به مفهوم مجمع افراد و واحد اداری و سازمان خاص خود آنها است که جنبه خودمختاری دارند. مکاتب عالی سوریایی نیز دارای چنین «مجامعی» بوده‌اند. این نکته مؤید آن است که وجود این گونه مجامع پدیده‌ای تصادفی نبود. بلکه سازمانی بود که می‌توانست اشخاص جدیدی را به درون خود راه دهد و عناصر ناشایست را از خود براند. «مجامع»

8- *Synodicon Orientale*, p. 79.

9- *Acta mm. ss. II*, str. 210.

وابسته به مکاتب حق انتخاب اشخاص را برای پیش کسوتی، رهبری و اداره اموراتصادی خود داشتند^{۱۰}.



تصویر ۹. ظرف نقره ساسانی از موزه ارمنستان

بی جهت نبود که سازمان محترفه را «مجمع» می نامیدند. در کرخ لدن پیشه‌وران دارای حرفه‌های گوناگون چون در خدمت دستگاه شاهی قرار داشتند، لذا، مجمع واحدی را تشکیل می دادند.^{۱۱} کارگاههای این پیشه‌وران در شهر و کویهای مختلف آن واقع نبود. بلکه در اراضی متعلق به کاخ شاهی شاپور دوم قرار

10- *Gli statuti della scuola di Nisibi* Giornale della Società Asiatica Italiana, v.4, Roma, 1890, p. 181-182.

11- *Acta mm.* ss. II, str. 210.

داشت. پیرامون چگونگی قرار داشتن کارگاههای پیشه‌وران کافی است به اخبار رویدادنامه کرخ بیت سلوک نظر افکنیم. در این رویدادنامه، نامهای کویهای شهر ذکر شده است. در مآخذ چنین آمده است که شاپور از مجموع پیشه‌وران و محترفه^{۱۳} مختلفی که گرد آورده بود (مجمع واحدی از رشته‌های متعدد) ترتیب داد (Wa'bad enon K'nushiā Khad saggi tegmē واژه سریانی «tegma» از نگارش واژه‌ای یونانی به همین نام اخذ شده و به معنای «بخش» و «لژیون» و مفهوم «رسته» و «صنف» است. در يك «مجمع» استادان حرفه‌هایی عضویت داشتند که در شهر مشابه حرفه آنان بنابر معمول وجود نداشت.

پوسی به عنوان استادی ماهر و بافنده‌ای هنرمند و واقف به کار خویش «نزد شاه از شهرت و اعتبار فراوان برخوردار بود». پوسی «همواره افتخار تقدیم هدایا به شاه را حاصل می‌کرد»^{۱۴}. پوسی «بزرگ» و بدیگر سخن ثروتمند شد. او به افتخارات زیادی نایل گردید و در رأس محترفه^{۱۵} کرخ لدن قرار گرفت و از عطایای بسیار برخوردار گشت. پس آنگاه شاه او را «به ریاست محترفه^{۱۶} سایر استانهای کشور خویش گمارد».

مآخذ دیگر با اصطلاح پارسی همراه شده که معلوم و مشخص است. در مآخذ مذکور پوسی (پوسیک) کروگبد نامیده شده است. کروگبد کسی بود که از سوی شاه به مقام و منصب دولتی خاصی منصوب می‌شد. چنین بنظر می‌رسد که شخص منتخب به مقام «صدارت مجمع» محترفه دست می‌یافت. یکی از مآخذ به ما امکان می‌دهد به معنای کروگبد پی ببریم: «کروگبد به معنای رئیس پیشه‌وران شاهی است» (qārugbed d'mettargam ' akhīd 'ummānē d'malkā)^{۱۷}. پیرامون پوسی (پوسای) چنین آمده است: «پوسای کروگبد عنوان رئیس پیشه‌وران داشت» (d'pōsi qārugbed d'itawi dargeh rēsh' ummānē)^{۱۸}.

عنوان کروگبد با امر بازرسی کارگاهها در دیگر شهرهای ایران نیز همراه بود. «چند روز پس از آن که او (پوسی) از سوی شاه به دریافت این مقام مفتخر گردید، به وی فرمان داده شد به همراه شاه عزیمت و از کارگاههای پیشه‌وران در شهر

شادبار^{۱۵} که در زبان آرامی Rama نامیده می شود دیدن کند»^{۱۶}
 بدین روال عنوان کروگبد به مفهوم «رئیس العمل» یا «رئیس محترفه»
 است.^{۱۷} در سده چهارم میلادی پوسی که مردی از مسیحیان بود، چنین عنوانی
 داشت. شخصی به نام وردایاب Vardayab نیز به سال ۵۴۴ میلادی مشابه چنین
 عنوانی را در کلیسای نسطوری از خود باقی گذارد. این نمودار مقام و موقف
 عمده‌ای است که پیشه‌وران مسیحی، سوریاییان و ایرانیان متکلم به زبان سریانی در
 شهرها داشتند.

۱۵- این نام در متن روسی Shadbtor و در ترجمه فرانسوی کتاب Shabhor آمده است - مترجم.

16- *Acta mm.* ss. II, p. 210.

17- Th. Nöldeke. *Tabari*, s.240, 502.

۲

کارگاههای بافندگی

رشد نیروهای مولد یکی از عمده‌ترین و قاطع‌ترین مسایل تاریخ است. در جریان ظهور و رونق شهرها در بین‌النهرین و ایران، پدید آمدن انواع حرفه‌ها و پیشه‌های جدید و جدایی آنها از یکدیگر بی‌گمان نقشی بس مهم ایفا نمود. گسترش کارگاههای پیشه‌وران و فزونی تقاضا برای کالاهای تولید شده در این کارگاهها، پدیده تازه‌ای را سبب گردید و آن تکامل ابزار کار بود. بررسی پیرامون دگرگونی شیوه‌های تولید در آن روزگار با دشواری بسیار همراه است. ما آثار لازم پیرامون بررسی فرهنگ مادی مردم آن روزگار در اختیار نداریم. هرگاه آثاری نیز موجود باشند، تاریخشان معلوم و مشخص نیست. لذا استنتاج برپایه آثار بدست آمده باید در نهایت احتیاط صورت پذیرد. از این رو تعیین هرگونه زمان دگرگونی در تکنیک تولید بسیار جالب توجه است و باید مورد بررسی قرار گیرد.

رونق بازار ابریشم در حوضه دریای مدیترانه مربوط به سده‌های سوم و چهارم میلادی است. توجه به این کالاهای میانه همچنان پایدار بود. در سده نخست میلادی راه شمالی ابریشم چین مورد بهره‌برداری قرار گرفت. وجود ابریشم

در امپراتوری روم طی سده نخست میلادی از سوی پلینیوس ارشد ارائه شده است. پلینیوس ارشد آگاهی داشت که چینیان (Seres) به کار تولید ابریشم اشتغال داشتند. این کالای وارداتی برای زنان رومی «feminis nostris» موجب «کار و زحمت دوگانه‌ای است» («geminus...Labor») - «تولید نخ و بافتن مجدد» («redordiendi») («filarumque extendi») ^{۱۸}. چنین بنظر می‌رسد که مقصود پلینیوس نیاز به تهیه نخ از ابریشم خام «Metaxa» چین بود که از سوی چینیان تدارک می‌شد. به اعتقاد پلینیوس همه این کارها از آن رو صورت می‌گیرد تا زنان رومی با درخشندگی و پیرایه‌های تازه‌ای جلوه کنند. پلینیوس می‌دانست که ابریشم از کرم بدست می‌آید. وی چنین آورده است: «پارچه‌ای که (bombition) نام دارد، همانند تار عنکبوت است و برای پوشاک تجملی بانوان تدارک و آماده می‌شود» ^{۱۹}. بدین روال مؤلف تاریخ طبیعی معتقد است که ابریشم از چین به امپراتوری روم می‌رسد. و اما چگونگی تهیه پارچه‌چای ابریشمین و حریر در امپراتوری روم را از نوشته پلینیوس پیرامون کار و زحمت دوگانه‌ای که بر عهده «زنان ما» محول شده است، می‌توان دریافت. معلوم است که در روزگار او پوشاک ابریشمین یا حریر پدیده‌ای تجملی محسوب می‌شد که در دسترس هر کس نبود.

اوایل سده‌های میانه استفاده از حریر و پوشاک ابریشمین رواج بیشتری یافت. ولی با این وصف کالایی بسیار گران‌بها به شمار می‌رفت. این نکته در نوشته آمیانوس مارسلینوس مورخ سده چهارم میلادی آمده است. وی نوشت: «چینیان . . . به تدارک ابریشم اشتغال دارند. در گذشته ابریشم مورد استفاده اشراف و بزرگان بود. ولی اکنون بدون توجه به مقام و موقف خاص در دسترس همگان است» ^{۲۰}. این نوشته نمودار رواج بالنسبه وسیع ابریشم و استفاده افراد دارای تمکن کمتر از این کالا است. از نوشته مذکور می‌توان دریافت که ابریشم در دسترس افراد بیشتری قرار داشت. باید افزود که پرورش کرم ابریشم و تهیه پيله در سرزمین روم شرقی (بیزانس) تنها در سده ششم میلادی آغاز گردید. از نوشته این مورخ معتبر سده چهارم میلادی به سهولت می‌توان دریافت که در روزگار او تهیه ابریشم در چین

18- Plinius. *Historia naturalis*, VI, 20, 2 (= VI, 54)

19- Plinius. *Historia naturalis*, XI, 26, 1 (= XI, 76).

20- Ammianus Marcellinus. *Historia*, XXIII, 6, 57, ed. Teubner.

با وسایل کاملتری صورت می گرفت. این نیز موجب ارزانتر شدن کالای مذکور شد. طبق مآخذ کتبی و آثار بدست آمده از حفاریهای باستانشناسان معلوم می شود که کارگاههای ابریشم کشی و تدارك دیبا و حریر به مرحله تازه ای از شکوفایی رسیده بود. هرگاه پارچه ها و پوشاك ابریشمین با اشتیاق از سوی مشتریان خریداری می شد (Vestis serica Vel subserica)^{۲۱} بنابراین (metaxa) یا ماده خام ابریشمین بیشتری مورد نیاز بود. تدارك، بافت، رنگ آمیزی و تزئین پارچه های ابریشمین بر پایه ذوقیات و خواست مشتریان بیزانسی صورت می گرفت.

آگهیهای متعددی از پلینیوس ارشد پیرامون کارگاههای متعدد ابریشم کشی وجود دارد. ولی نوشته های او در این زمینه چندان روشن نیست. وی چنین می نویسد. «Plurimis Vero Liciis texere quae polymita appellant Alexandria instituit»^{۲۲}. مقصود پلینیوس از «polymita» روشن نیست. واژه Mizol Mizos اکنون در جزیره کرت به مفهوم بخش و قطعه ای از دستگاه بافندگی است. شاید مقصود پلینیوس بکار انداختن دستگاه نساجی دارای تارهای فراوان (With many heddles)^{۲۳} بوده است.

آگهیهای باستانشناسی پیرامون وجود ابریشم در سرزمینهای تابع امپراتوری روم شرقی مربوط به پارچه های ابریشمینی است که در گوری واقع در آنتینوئه Antinoe از سده چهارم میلادی بدست آمده است. نقش پارچه ها مؤید آن است که در محل بافته شده اند. زیرا در آنها نقش گلدانهای قدیمی یونانی و گلها و جانوران قاره آفریقا دیده می شوند.^{۲۴}

اوایل سده پنجم میلادی در اسکندریه «gynécée» و بدیگر سخن کارگاه ویژه امپراتوری وجود داشت که در آن همانند کارگاههای کنستانتینوپولیس (قسطنطنیه)، کیزبك Kizik و کارتاژ پارچه های ابریشمین بافته می شد. در نوشته «Itinerarium Antonini Placentini» که از مآخذ سده ششم میلادی است از

21- Codex Theodosianus, L. 16, 7. D. de publicanis, 39, 4.

22- Plinius. Historia naturalis, VIII, 14, 2 (VIII, 196).

۲۳- در ترجمه فرانسوی کتاب واژه many به صورت Lany آمده است که اشتباه است - مترجم.

24- G.M. Growfoot and J. Griffiths. «Coptic Textiles in Two-faces Weave with in reverse». Journal of Egyptian Archeology, 25, 1, 1939, p. 47.

25- N. Pigulevskaja. Vizantiia na putiakh V Indiiu. M.L., 1951, str. 86-88.

کارگاههای بافندگی همگانی یاد شده است که در آنها انواع پارچه‌ها از جمله دیبا و حریر بافته می‌شد.^{۲۶} در مراکز دیگر امپراتوری نیز کارگاههای نخریسی و بافندگی وجود داشت که از ابریشم خام، نخ و پارچه تدارک می‌کردند. این حرفه در سوریا بویژه (بیروت، صور و صیدا) رواج بسیار داشت. زیرا (metaxa) یا ابریشم خام از طریق دریا از هند و سیلان به این نواحی آورده می‌شد. سبب نیز آن بود که سوریا یکی از مراکز عمده تهیه رنگ ارغوانی به شمار می‌رفت.

پروکوپوس قیصریه‌ای می‌نویسد: «پارچه‌چای ابریشمین از روزگاران کهن در (Berthos) بیروت، تیر و شهرهای فنیقیه تدارک و آماده می‌شد. بازرگانان، صاحبان کارگاهها و پیشه‌وران از مدتها پیش در این نواحی می‌زیستند. از این نواحی کالا به کلیه سرزمینها فرستاده می‌شد»^{۲۷}.

مآخذ متقدم سریانی از تدارک پارچه‌های ابریشمین در بین‌النهرین خبر داده‌اند. در تعالیم آدای Addai قدیس و مبلغ مسیحی که یکی از آثار بسیار کهن به شمار می‌رود از بازرگانی یهودی به نام اوسیتوس Wusébe قیصریه‌ای یاد شده است که به تجارت ابریشم اشتغال داشت.^{۲۸} در همان نوشته با نام دیگری «Sericum» از ابریشم سخن رفته است. او نوشت که «آگه Agée برای شاه ابریشم آماده می‌کرد». مقصود پارچه‌های ابریشمین با مجموعه نقش و نگار است.^{۲۹} یفرم Ephrem سوریایی در شرحی پیرامون عیسی مسیح نیز واژه Sraia را در مورد پارچه ابریشمین منقش بکار گرفت.^{۳۰} یفرم در سرود مذهبی چهل و هفتم از «مجموعه دستگاههای تولیدی» به صورت جمع یاد کرده است این نیز موجب شد مترجم نوشته‌های او در سده هفدهم میلادی، این نوشته را به صورت «aratorum textroumque juga» ترجمه کند. واژه «rukaba» را می‌توان به مفهوم «تدارک»، «آماده کردن» و «مقابله کردن» در مورد «پارچه» و «منسوج» ترجمه کرد.^{۳۱} یفرم به موزات این مطلب «از کار

26- Antonini Placentini Itinerarium seculo sexti exeunte scriptum recensuit, vertit, notis illustravit J. Pomjalovsky.

مجموعه فلسطینی ارتدکس، شریه ۳۹، سن پتربورگ، ۱۸۹۵، ص ۲.

27- Procopius Caesariensis, *Historia arcana*, cap. 25, ed. J. Haury, Berlin, 1905, v. III, s. 155

28- C. Brockelmann, *Lexicon syriacum*, p. 730-W. Cureton, *Ancient syriac documents*, London, 1864, text, p. 14, G. Phillips, *The doctrine of Addai*, London, 1876, p. 34.

29- W. Cureton, *Ancient Syriac Documents Text*, p. 14; notes, p. 157

30- Ephrem Syrus, *Opera omnia*, t. II, Roma, 1740, p. 43.

31- همانجا، t. III, p. 86-Payne-Smith, *Syriac Dictionary*, p. 534.

محترفه» سخن آورده است و آن را همراه دیگر اصطلاحات تخصصی که حاصل «اکتشافات خردمندان» است بکار گرفته، پس آنگاه نوشته است که آنها «می‌توانستند این کار دشوار را به سهولت انجام دهند»^{۳۲}. در این حرفه به موازات بافتن، دانش و تجربه شرط لازم بود.

اوایل سده‌های میانه خوزستان یکی از مراکز بزرگ بافندگی ایران بود. خوزستان در جنوب سرزمین ماد و جنوب شرقی بین‌النهرین نهاده شده است. رود کارون با شاخه‌های متعدد از این سرزمین می‌گذرد. در شرق خوزستان و حاشیهٔ خلیج فارس سرزمین پارس یا پرسید باستان نهاده شده است. خوزستان در آن روزگار با شبکه‌های وسیع آبیاری سرزمینی حاصلخیز بود. به سبب وجود نیشکر یکی از محصولات عمدهٔ خوزستان شکر و قند پارسی بود. شوشتر (Tuslar) و اهواز دوشهر عمدهٔ خوزستان بودند. این دوشهر در آن روزگار مراکز عمدهٔ صنایع نساجی خوزستان به شمار می‌رفتند. در سال ۲۶۰ میلادی شاپور یکم شاهنشاه ساسانی پس از کسب پیروزی و بازگشت از لشکرکشی‌های خود به غرب، شمارهٔ کثیری اسیر جنگی به همراه آورد که امپراتور والریانوس از جمله آنان بود. بررود کارون یا (تیگر کوچک) در ناحیهٔ شوشتر از سوی رومیان سدی برپا شد که بخشی از آب رودخانه را از شهر دور کرد و موجبات آبیاری اراضی وسیعی را فراهم آورد. این سد که مهندسان رومی در بنای آن دست داشتند، طی چند قرن مایهٔ شگفتی همگان بود. شهر در محاصرهٔ باغهای میوه قرار داشت که در آنها انواع میوه کشت می‌شد. تابستانها هوای این ناحیه بسیار گرم بود^{۳۳}.

پارچه‌های بدست آمده از خاور نزدیک وسیله‌ای است برای بررسی و پژوهش محققان. نقشها و رنگهای این پارچه کمک می‌کنند تا محل تدارک آنها معلوم و مشخص گردند. چون بسیاری از پارچه‌ها از گورها، گورکانها و دفینه‌های مختلف بدست آمده‌اند، بنابراین می‌توان محدودهٔ زمانی آنها را تشخیص داد. بخش بزرگی از این پارچه‌ها در حفاریات شهر آنتینوئه Antinoe بدست آمده است که دارای اهمیتی بسزا است. آب و هوای خشک مصر سبب گردید که این پارچه‌ها محفوظ بمانند. دیگر از مراکز پژوهش، ناحیهٔ پالمیر (قدمر) بود که با اطمینان خاطر

32- Ephrem Syrus. *Opera omnia*, t. III, p. 85.

33- G. Le Strange. *The Lands of the Eastern Caliphate*. Cambridge, 1930, p. 6, 232, 234-235.

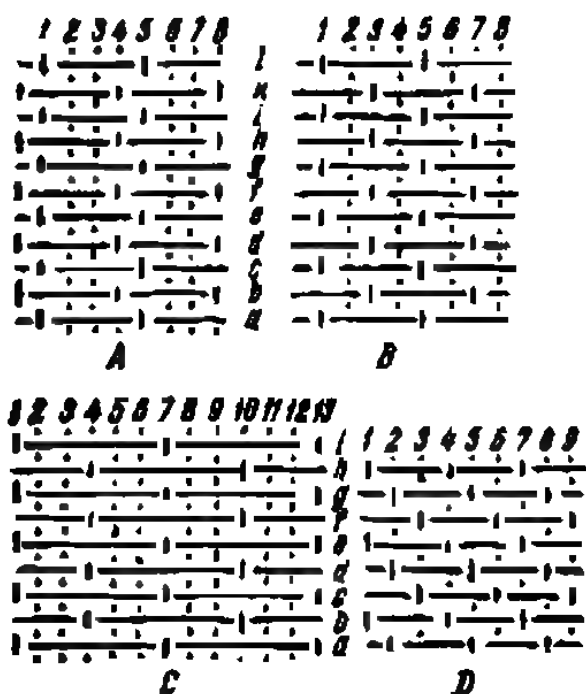
می توان پارچه های بدست آمده از ناحیه مذکور را متعلق به دورانی پیش از سال ۲۷۲ میلادی دانست. سال ۲۷۲ میلادی سال ویرانی مراکز اذینه اودینت (Odainath) و زنوبیه (Zénobie) بود. دیگر کشفیات در مسیر راه ابریشم بویژه استان لولان (Loulan) و گورکانهای کشف شده از سوی گروه کازلوف (Kozlov) در مغولستان و نوئین - اول (Noin-Oul) در قراختا صورت گرفت. پارچه های ابریشمین بدست آمده، همانند پارچه های پشمین مورد واریسی فنی و میکروسکپی بسیار دقیق قرار گرفتند. نتایج بدست آمده در خور توجه فراوان است. مسایل اساسی مربوط به شیوه تولید این پارچه ها از دیدگاه فنی تا مدتی دراز پوشیده ماند و به عنوان پدیده ای تاریخی مورد توجه کافی قرار نگرفت.

شهرهای اهواز و شوشتر در عصر خلافت با تولید و تدارک دیا، حریر و دیگر پارچه های ابریشمین گرانها شهرت فراوان داشتند. گسترش کارگاههای پیشه وران در این استان ثروتمند ایران مربوط به روزگار نخستین شاهان ساسانی در سده های سوم و چهارم میلادی است. مطالعه و پژوهش پیرامون پارچه هایی که به نام «پارچه های ساسانی» شهرت داشتند، از مدتها پیش آغاز گردید. اواخر سده گذشته قطعاتی از پارچه های ابریشمین که در آنتینوئه بدست آمده بود، مورد بررسی و پژوهش قرار گرفت. از «نقشهای ایرانی» این پارچه ها معلوم شد که پارچه های مذکور منشاء ایرانی دارند. نخستین بار این نظر از سوی گایه (A. Gayet) اعلام گردید و از جانب گیمة (E. Guimet) مورد تأیید قرار گرفت و در زمره مجموعه پارچه های ایرانی نهاده شد. نظر دیگر پیرامون تاریخ پارچه های ابریشمین از سوی فالکه (Falke) ارائه گردید. فالکه بخشی از این پارچه ها را متعلق به آنتینوئه دانست.^{۳۴} هم او بخش دیگری از پارچه ها را کار استادان خوزستان نامید. نظر اخیر از سوی هرتسفلد مورد تأیید قرار گرفت. هرتسفلد بر این عقیده بود که صنعت نساجی ایران تحت تأثیر یونان قرار داشته و چنان که فالکه اعلام کرده است از دو سو، از غرب و از سرزمین هلنیستی باکتریا (باختر) به ایران راه یافته است. هرتسفلد کوشید تاریخ بافتن این پارچه ها را متعلق به سده سوم و اوایل سده چهارم میلادی اعلام کند. وی آنها را از زمره کارهای یونانی - ایرانی سالهای ۳۵۰ تا ۵۰۰

میلادی نامید. به عقیده هرتسفلد رواج این پارچه‌های «ساسانی» دوران سده ششم تا سده نهم میلادی بود^{۳۵}. بولشند (Bolcet) و دیگران نیز با تفصیل پیرامون تأثیر هنر یونانی در هنر ایرانی مطالبی نگاشته‌اند.

پفیستر (Pfister) در یک رشته آثار فنی و تخصصی خویش نظر دیگری ارائه نمود. او برای این اظهار نظر نه تنها نقشها، بلکه شیوه‌های فنی تدارک پارچه‌ها را نیز مورد توجه قرار داد. نتیجه‌گیریهای پفیستر در همه موارد قابل پذیرش نیست. ولی بررسیهای او پیرامون شیوه فنی تدارک پارچه‌ها در خور توجه و واجد اهمیت بسیار است.

طبق نظر پفیستر پارچه‌های ابریشمین آنتینوئه که وی آنها را (Serge) نامید، نوع ساده‌ای با مشخصات زیر بود. نخهای پود دو در میان تدارک و تکرار می‌شد. پودها به صورت نخهای اول، چهارم، هفتم و نیز پنجم و هشتم و غیره دو در میان قرار می‌گرفتند. با این گونه قرار دادن نخها تصاویر و نقوش صورتی مورب می‌یافت. پارچه‌هایی با این گونه نقشها را «serge» و یا «reps» می‌نامیدند. این گونه‌ای پارچه بود که آن را کیپور (Kipor) نیز می‌خواندند. این گونه بافتن serge بسیار مناسب می‌نمود.



تصویر ۱۰. طرح پارچه‌ها

در چین نیز پارچه‌های ابریشمین را بر این روال تدارك می‌کردند. بویژه پارچه‌ای که از سوی هیأت باستانشناسی به ریاست اشتین در لولان (Loulan) کشف شد به گونه‌ای بافته شده بود که پودها به سه نخ پایه بخش می‌شدند ولی دونخ از آنها گره خورده پیوند می‌یافتند مانند نخ اول و سوم و یا دوم و چهارم که وضع مشابهی داشتند. ر.ش به تصویر A. بدین روال بافتن در این مورد همانند شیوه بافتن «serge» بود. این نیز از تصویر معلوم و مشخص می‌گردد. پارچه‌ای که از سوی کازلوف کشف شد نیز به همین ترتیب بافته شده است. ر.ش. به تصویر B. در اینجا پودها سه نخ سه نخ جدا شده‌اند. ولی تصویر جالبتری از گره و پیوند نخها بدست آمده است. شیوه بافتن در اینجا به همان گونه است. پارچه‌های بدست آمده در لولان متعلق به دوران پادشاهی امپراتوران چینی از دودمان هان Han در سده‌های اول و دوم میلادی بود. پارچه‌های کشف شده از سوی گروه کازلوف را می‌توان متعلق به آغاز عصر میلادی دانست. گمان می‌رود این از انواع پارچه‌های معمول و رایج در چین طی عصر مذکور بود. اشتین «serge» چینی را در ناحیه آستان کشف کرد. وی پارچه مذکور را متعلق به سده ششم میلادی دانست و چنین نتیجه گرفت که serge از جمله نخستین انواع پارچه‌های تدارك شده در چین نیست، بلکه از تولیدات نواحی غربی مرزهای چین و به احتمال بسیار مشابه پارچه‌های پشمی تدارك شده در ناحیه طارم است. بعدها این شیوه در تدارك پارچه‌های چینی مورد استفاده قرار گرفت.^{۳۶}

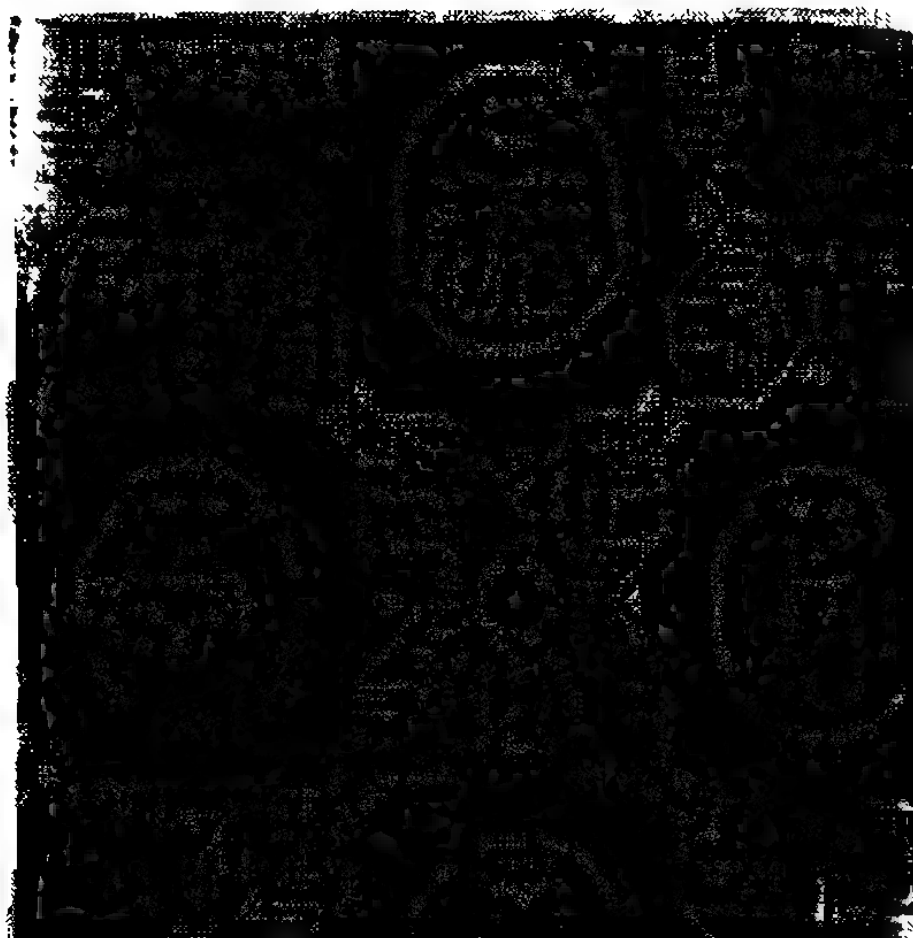
پفیستر سپس به ویژگیهای بعضی پارچه‌های بدست آمده از آنتیوئه اشاره می‌کند. وی نقوش این پارچه‌ها را متعلق به خاور نزدیک و بین‌النهرین می‌شمارد.^{۳۷} مؤلف مذکور نمونه‌هایی از پارچه‌های عصر ساسانی ارائه کرده است. ر.ش. به D و C. در این گونه پارچه‌ها نخ پود از پنج ردیف نخهای اصلی روی پارچه می‌گذرد که همانند پارچه‌های چینی است.

پفیستر در سال ۱۹۳۲ به این نتیجه رسید که serge نخستین بار به شیوه پارچه‌های پشمی در سوریا و بین‌النهرین بافته شد. چنین بنظر می‌رسد که تولید این

36- R. Pfister. *Les premières soies sassanides. Etudes d'orientalisme*, publiées par le Musée Guimet à l'annuaire de Raymonde Linossier, t. II. Paris, 1932, p. 466-468.

۳۷. همانجا، ص ۴۷۲.

گونه پارچه گویا مورد توجه شاپور یکم قرار گرفته بود و گویا پس از تصرف انطاکیه در سال ۲۶۰ میلادی، نساجان آرامی را با خود به شوش برده بود^{۳۸}. نظریهٔ پفیستر با دیدگاه اشتین مطابقت یافت. بدیهی است تا این زمان در پارس تولید پارچه و مواد خام ویژهٔ تدارک پارچه‌های پشمی و ابریشمی رواج فراوان داشت. این نیز سبب می‌شد که نقوش پارچه‌ها بر پایهٔ سنت محلی ایرانی رایج گردد و محفوظ بماند.



تصویر ۱۱. پارچه رنگ‌آمیزی شده به رنگهای ابی، سبز و مایل به زرد (از موزهٔ ارمنستان).

نباید خطای پفیستر را در این زمینه از نظر دور داشت. پفیستر بر این عقیده بود که شاپور دوم پیشه‌وران را کوچ نداد. بلکه این کار از سوی شاپور یکم انجام گردید. پفیستر معتقد بود که شاپور یکم گروه کثیری از پیشه‌وران و محترفه را به نواحی مورد نظر منتقل کرد.

38- R. Pfister. *Les premières soies sassanides*, p. 473.

پیرامون نقل مکان نساجان متخصص در مآخذ و منابع مطلبی ارائه نشده است. مآخذ و منابع متأخر اغلب حوادث دوران این دو پادشاه همنام را با یکدیگر مخلوط و ممزوج کرده‌اند. حال آن که شاپور دوم بتقریب يك قرن پس از شاپور یکم می‌زیست.

پژوهش پیرامون بعضی پارچه‌های پشمین و ابریشمین ناحیه پالمیر (تدمر) برای استنتاجهای بعدی اهمیت فراوان داشت. پارچه‌هایی که از سری L43 و L44 و کار نساجان پالمیر بود، از جمله پژوهشهای پفیستر به شمار می‌رود. پارچه L43 با ارغوان طبیعی رنگ آمیزی شده بود که معرف سوربایی بودن آن است. این پارچه به شیوه serge و چنان محکم بافته شده بود که تارهای آن اصلاً دیده نمی‌شدند. نخهای تاروپود سخت بهم درآمخته بودند. نخهای تاروپود این پارچه به سمت راست گره خورده بودند. بافت پارچه بسیار ظریف و دارای کیفیت عالی بود. پارچه L44 رنگ قهوه‌ای سیر داشت و همانند پارچه L43 نخهای آن به سمت راست گره خورده بودند.^{۳۹} پارچه سری S38 نیز شایان دقت است. نقش این پارچه تا اندازه‌ای بفرنج و از گونه نقشهای serge است (حال آن که نیازی به دستگاه فنی (métier à latine) نداشته است. ولی برای تدارك آن هشت تیغه (lame) و هشت پله یا مرحله (marche) ضرور می‌نموده. بود این پارچه‌ها از نخهای پشمی نازك بود که با ارغوان طبیعی رنگ شده بود. وجود رنگ ارغوانی طبیعی نشان می‌دهد که پارچه حاصل کار نساجان محلی سوربایی بوده است. ویژگی پارچه و مشابهت آن با serge نیز مؤید این امر است.^{۴۰} این serge به خلاف پارچه‌های ابریشمین بافت چین دارای طرحهای شطرنجی و لوزی است. بافت پارچه نیز مؤید محلی و سوربایی بودن آن است. نقشها تنها مربوط به پود نیستند، بلکه با تارها نیز مربوط می‌گردند. حال آن که چنین وضعی را در نقوش پارچه‌های چینی روزگار امپراتوران دودمان هان مشاهده نمی‌کنیم. در مقابل این پارچه ابریشمین درست مشابه پارچه‌های پشمین L43 و L44 بافت ناحیه پالمیر (تدمر) است نخهای ابریشمین این پارچه تافته نشده‌اند. این نیز مؤید آن است که به صورت ابریشم خام از چین وارد شده‌اند و از استحکام فراوان

39- R. Pfister, *Nouveaux textiles de Palmyre*. Paris, 1937, p. 24-25, tabl. VIa, VIb.

۴۰- همانجا، ص ۳۵، رنگ ارغوانی طبیعی ز نرم تنان دریایی موجود در آبهای ساحلی سوریه بویژه نواحی

تیر و صیدون بدست می‌آمد.

برخوردارند^{۴۱}. پارچه دیگر پالمیر از ابریشم آبی آمیخته به رنگ زرد طلایی است. این پارچه بنا بر ویژگیهای خویش در ردیف serge قرار دارد. نخهای آن با رنگ ارغوان طبیعی رنگ شده اند و بی گمان پارچه مذکور دارای منشاء سوربایی است^{۴۲}.
 بستر در این مورد نقطه نظر اشتین و اندروس Andrews را مورد تأیید قرار داده چنین نتیجه گرفته است که در عهد امپراتوران سلسله هان در چین بافندگان کشور نامبرده نمی توانستند serge را به گونه پارچه های پشمینی که در لولان ترکستان به صورت serge و بدیگر سخن کیپور سرزمینهای غرب از جمله سوریا تدارک شده است بیافند. در سرزمینهای غرب از جمله سوریا بافتن پارچه های پشمین از پیشرفت فراوان برخوردار بود^{۴۳}.

مؤلف مذکور در همان نوشته از ویژگیهای يك پارچه ابریشمین که از دورا اروپوس بدست آمده بحث کرده است. نقش این پارچه دورنگ مشابه پارچه بدست آمده از لولان است. نقش رویه و پشت این دو پارچه همانند یکدیگر اند. تنها در رنگ پشت پارچه اندک تفاوتی مشهود است. نقش این پارچه همانند پارچه های چینی در نخهای تاروپود آمده است. از این رو احتمال می رود پارچه بدست آمده از دورا اروپوس دارای منشاء چینی باشد^{۴۴}.

به جوانب بافت پارچه نیز توجه شد. در پالمیر (تدمر) نخهای نازک پشم با ارغوان طبیعی رنگ می شدند. گرههای بافت از سمت راست بود که مشابه گره بافت معمول پارچه های آسیای مرکزی است. گره بافت چینی نیز در سمت راست پدید آمد. ولی پارچه های پشمینی دیده شده اند که گره بافت آنها در سمت چپ است. البته نقوش این پارچه ها نیز متفاوتند^{۴۵}.

بررسی پارچه هایی با نقشهای دورویه موجب تکامل دیدها و نظرها گردید^{۴۶}. اینها پشمینه هایی بودند که مشابه نقش رویه در پشت پارچه نیز موجود است. با این تفاوت که رنگ متن رویه در این پارچه ها رنگ نقشهای پشت و رنگ نقشهای رویه رنگ متن پشت را تشکیل می دهند. بدین ترتیب که نقش سفید بر متن

۴۲- همانجا، ص ۳۶ و ۳۷.

۴۴- همانجا، ص ۳۸-۳۹.

۴۱- همانجا، ص ۳۵.

۴۳- همانجا، ص ۳۶.

۴۵- همانجا، ص ۴۱.

آبی دورویه، در پشت پارچه به صورت معکوس نقش آبی بر متن سفید جلوه می‌کند.

نقشهای این پارچه‌ها ساده و به صورت مستطیل، کثیرالاضلاع و لوزی هستند. در این پارچه‌ها تارها نقشی ندارند. ولی پودها با نسبتی معین به صورتی متواتر قرار می‌گیرند. بافت پارچه چندان بغرنج نیست. این پارچه‌ها چهار ردیف دارند. در رویه پارچه پود همراه با سه تار ارائه شده است. جایی که پود لازم نبوده، تنها يك نخ بکار رفته است. دونه رنگی تارها می‌شوند. در این حالت است که نقش رویه و نقش پشت مشابهت حاصل می‌کنند و تنها رنگشان متخالف یکدیگراند. رنگ آبی نقش رویه در زیر نخ سفید پنهان شده و در نتیجه نقش مشابه پشت را پدید آورده است. این مطلب در جدول روشن گردیده است.^{۴۶} این گونه پارچه‌ها دارای نقشهای بغرنجی هستند. نقش کثیرالاضلاع در این پارچه‌ها رایج و معمول بود. در موزائیکهای روم شرقی (بیزانس) نیز این نقشها وجود داشتند. به عنوان نمونه موزائیکهای کلیسای بیت لحم Bethlehem که متعلق به سال ۳۳۲ میلادی است، از این گونه است.

استنتاجهای مؤلفان نامبرده پیرامون شیوه تولید پارچه حایز اهمیتی بسزا است. پارچه‌های مصری نیز با استفاده از همین شیوه بافته می‌شدند. سادگی بعضی نقشهای موجود در پارچه‌های دورویه موجب بروز این اندیشه است که بافتن آنها با دستگاههای افقی دوازده رشته‌ای و دستگاههای عمودی نوزده رشته‌ای و یا دستگاههای هلنستی میسر بود. این هر سه نوع دستگاه بافندگی در مصر رایج و متداول بود. این نکته را که پارچه‌های مذکور با دستگاههای ابتدایی نیز بافته می‌شدند، می‌توان از تکرار منظم و دقیق نقشهای بغرنج دریافت. عرض هشتاد و پنج سانتیمتری پارچه‌های مذکور نیز مؤید این نکته است. از همه مطالب ارائه شده می‌توان دریافت که نساجان با دستگاههای پیشرفته سروکار داشتند.

کروفوت و گریفیس با در نظر گرفتن این نکته اظهار داشتند که برای تولید این گونه پارچه، دستگاههای پیشرفته بافندگی افقی دارای محرك پای یا پدال (with treadles) ضرور می‌نمود. زیرا تنها در این صورت استفاده از دستگاه مکانیکی (draw-loom) میسر بود. افزایش رشته‌ها بدون کنترل آنها از طریق پدال نمی‌توانست

تحقق پذیرد. زیرا نتایج لازم را بیار نمی آورد. این گونه دستگاههای کمال یافته امکان می دادند که نقشهای بغرنج با دقت تکرار شوند. تکرار نقشها با دستگاهها و شیوههای ابتدایی میسر نبود.

مؤلفان نامبرده خاطر نشان کردند که «این نظر ما را به سوی اندیشه یافتن دورویه از طریق دستگاههای افقی دارای پدال رهنمون می گردد»^{۴۸}. مقصود مؤلفان از بیان این مطلب وجود نقشهای مشابه پشت در و روی پارچه بوده است. قدیمیترین نمونه این گونه پارچه، روبالشی متعلق به سدههای دوم و سوم میلادی است که در آنتینوئه بدست آمده است. قطعات پارچه بدست آمده از هارانیس Haranis که متعلق به سده چهارم میلادی است و اکنون در موزه جنوبی کنزینگتون Kensington نگهداری می شود نیز نمونه دیگری از بافتههای مورد نظر است. گمان می رود طی این مدت شیوه کار تا اندازه قابل ملاحظه ای کمال یافته باشد.

تاکنون مسئله مربوط به منشاء پارچههای دورویه دارای نقشهای بغرنج چنان که باید حل نشده است. بعضی عقیده دارند که پارچههای متعلق به سده چهارم میلادی وارداتی است. بعضی دیگر نیز آنها را محلی و مصری می دانند^{۴۹}. کروفوت و گریفیتس بیشتر به جهت گره نخها توجه داشتند. گره نخهای پارچههای مصری و سودانی اکنون نیز در سمت چپ است^{۵۰}. پفیستر در پارچههای پشمن بدست آمده از پالمیر (تدمر) ضمن مطالعه متوجه شد گره نخهای پارچه از سمت راست است^{۵۱}. اکنون همین شیوه گره زدن نخ در پالمیر، ماوراء اردن و در میان قبیله بنی غسان رایج است.

محققان نامبرده در سه نمونه از پارچههای موجود در موزه کنزینگتون جنوبی (پارچه شماره ۲ همراه با اشکال هندسی و دو پارچه دیگر با نقشهای کثیرالاضلاع هشت ضلعی همراه با تصاویر پرندگان) متوجه چپ بودن گره نخها شدند و آنها را با حرف «S» مشخص کردند. آنها معلوم داشتند که در پارچه شماره يك گره تار در سمت چپ و گره پود در سمت راست است. لذا این گرهها را نیز با حرف «Z» مشخص کردند. آنها از این نمونههای اندك استنتاج کلی نکردند و

۴۸- همانجا، ص ۴۶.

۴۹- همانجا، ص ۴۷.

۵۰- همانجا.

51- R. Pfister. *Textiles de Palmyra*. Paris, 1933, p. 38; *Nouveaux Textiles de Palmyra*, p. 39.

حکمی صادر نمودند. بریژه آن که هر دو نمونه پارچه (شماره يك و دو) طبق نظر این محققان با همان شیوه (heddles) با چهار تارکش بافته شده است. بهر تقدیر در مورد پارچه شماره يك می توان چنین پنداشت که گره چپ تارها ابتدایی تر و نموداری از تولید محلی است. ولی در مورد پارچه های دارای گره راست بود، می توان گفت که نخهای آن محلی نبوده اند، بلکه از سایر نقاط وارد شده اند. زیرا تاب آنها کاملتر است. محققان پارچه های موجود در موزه ارمیتاژ بر پایه پژوهش پفیستر پیرامون تابهای مختلف نخها در مصر و آسیای مقدم اظهار نظر کرده اند.^{۵۲}

ضمن ابراز تأسف باید گفت نوشته پلینیوس ارشد که مربوط به نخستین سده میلادی است، به اندازه کافی واضح و روشن نیست. معلوم نشده است قصد او از ارائه واژه «polymita» چه بوده است. شاید قصد او از بیان این واژه دستگاههای دارای نخها و تارهای فراوان بود. شاید نیز پلینیوس دستگاه کاملتر دارای «پدال» را مد نظر داشت.^{۵۳}

از بعضی پاپیروسهای یونانی می توان دریافت که طی نخستین سده های میلادی در مصر دستگاههای بافندگی بفرنجتر و کاملتری وجود داشتند. از نوشته پاپیروسهای مذکور چنین برمی آید که نساج ایستاده به تولید پارچه می پرداخت.^{۵۴} در ضمن نیازی بدان نبود که نساج به هنگام بافتن پارچه از پای خود نیز استفاده کند. در ضمن معلوم شد که دستگاههای نساجی کاملتری مورد بهره برداری قرار داشتند. نساج ضمن کار با این دستگاهها نشسته کار می کرد و در ضمن نیازی به استفاده از پا نداشت.

پاپیروس یونانی شماره ۳۷ از کلکسیون ملک فواد اول شامل قرارداد پیرامون تعلیم نساجی به پسر بچه ای است که کارش به حالت نشسته است «هنر بافتن کتان به حالت نشسته»^{۵۵}.

سرژان ضمن بررسی اصول نساجی از دوران فرمانروایی تازیان عهد

52- M. Matieu i K. Liapunova. *Khudozhestvennietkani koptskogo Egipta*, M., 1951, str. 25-82.

53- Plinius. *Naturalis historia*, VIII, 14, 2 (= VIII, 196)- G.M. Growfoot and Griffiths. *Coptic Textiles in Twofaced Weave with Pattern in Reverse*, p.47.

54- B.P. Grenfell and A.S. Hunt. *New Glassical and other Greec and Latin Papyri*. 1897. Papyrus 79, 1.3.

55- P. Jouguet. *Les papyrus Fouad I*. 1939, papyrus No. 39-M.J. Rostovtzeff. *The Social and Economic History of the Hellenistic World*, t. III, p.1624.

سلطه جویی مغولان، اهمیت فراوان استان خوزستان را به عنوان مرکز بافندگی متذکر گردید. شوستر (سوستر، توستر) از شهرت فراوان برخوردار بود و در بازرگانی میان چین و آسیای مقدم نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد. اهمیت شوستر مربوط به دوران گذشته بود. طبق نظر سرژان، پیشرفت حرفه بافندگی را باید حاصل کار اسیران روم شرقی دانست. زیرا اسیران مذکور در این ناحیه به کار اشتغال داشتند. وی پیشرفت صنایع نساجی مصر را نیز حاصل نفوذ روم شرقی (بیزانس) دانسته است.^{۵۶} محقق مذکور نفوذ روم شرقی را در امر پیشرفت نساجی ایران قطعی و غیرقابل تردید می‌شمارد.

ولی پفیستر ضمن ادامه بررسیهای خود پیرامون نمونه پارچه‌های سوم و چهارم عقیده دیگری را ابراز داشته است که پذیرفتن آن دشوار می‌نماید. در آنتینوئه جسد مومیایی شده‌ای کشف گردید. زیر سر جسد بالشی از پر قرار داشت که بخشی از آن برجای مانده است. رویه پشمین این بالش توجه پفیسترا بخود معطوف داشت. نمونه سه قطعه از این پارچه در موزه گیমে Guimet محفوظ است. گایه Gayet بر مبنای نقش، پارچه‌های مذکور را ایرانی می‌شمارد. پفیستر نیز بر پایه استنتاجهای دیگر همین عقیده را ابراز داشته است. نقشهای این پارچه بزرگ و خشن چند بار با دقت تکرار شده‌اند. برپایه بررسیهای کروفت و گریفیتس که پیشتر از آن یاد کردیم، هرپود این پارچه از یک سوی حاشیه تا سوی دیگر آن امتداد دارد. در ضمن نقش رویه در پشت پارچه نیز مشهود است. پارچه که از پشم سفید رنگ بافته شده است، دارای نقشهایی به صورت لوزی است. بویژه باید متذکر گردید که نقشها به صورتی دقیق مکرر گشته‌اند. نقشها نه تنها صورتی هندسی دارند، بلکه با نقشهای خاصی منقش گردیده‌اند.

در این گونه پارچه‌ها، نخها سه در میان بافته می‌شوند. در این موارد نخهای اول، پنجم و نهم و نیز نخهای دوم، ششم و دهم تکرار می‌گردند. تاب نخهای تار بسیار محکم و پیچیده است. تاب نخهای پود به شدت تاب نخهای تار

56- R.B. Serjant. «Material for a History of Islamic Textiles up to the Mongol Conquest» *Ars Islamica*, 10, 1943, p. 71

57- R. Pfister. Le rôle de L'Iran dans les textiles d'Antinoé. *Ars Islamica*, vv. XIII-XIV, 1948, p. 46-47 و تصویرهای 50, 51.

نیست. همه نخها به راست گره خورده‌اند «Z»^{۵۸}. اهمیت خاص تکرار نقش در آن است که نقشها به صورتی خودبخودی مکرر گشته‌اند. این گونه تکرار نقش را در پارچه ابریشمین چینی بدست آمده از پالمیر (تدمر) نیز می‌توان مشاهده کرد. زمان تدارك پارچه مذکور را سده دوم میلادی و حداکثر سال ۲۷۲ میلادی یا سال ویرانی شهر دانسته‌اند. پفیستر تاریخ ظهور پارچه‌های دارای نقشهای مکرر در خاور نزدیک را سده سوم میلادی دانسته است^{۵۹}. پفیستر بر این عقیده است که اسیران جنگی شیوه نساجی جدید را در سده‌های سوم و چهارم میلادی به ایران بردند و در آن سرزمین معمول کردند. وی معتقد است که این گونه پارچه‌ها دارای اصل چینی هستند. ولی در روزگار شاپور اول و شاپور دوم این گونه نقشها معمول گردید. تا سال ۳۰۰ میلادی در آنتینوئه چنین دستگاههای نساجی مکملی (le métier à latire) وجود نداشت. این گونه دستگاهها در ایران بکار گرفته می‌شد^{۶۰}. شیوه بافتن دیبا (دیباچ) که دارای نقشهای بفرنجی هستند، از سوی اسیران رومی به خوزستان برده نشد. نام دیبا (دیباچ) خود ایرانی است. راست است که ارامیان در نساجی هنرمند بودند. ولی آنها پدیدآورندگان چنین شیوه‌ای نبودند. این نظریه با استدلال محکمی همراه نیست. حفاریهای پالمیر (تدمر) نشان داد که نساجان سوریایی در سده سوم میلادی قادر به تولید serge بودند. این نکته را از وجود پارچه‌های سوریایی کشف شده در پالمیر می‌توان درك کرد. در ضمن معلوم است که نساجان آن سرزمین با پارچه «کیپور» نیز آشنایی داشتند. صدور پارچه‌های ساسانی به مصر از راه سوریه میسر بود. وجود دو آگهی آشفته به هنگام فرمانروایی دوشاپور در سده سوم میلادی خود مؤید آن است که آگهیها مربوط به روزگار شاپور دوم بوده‌اند. در این مورد مآخذ و مدارك سریانی مورد توجه قرار نگرفته‌اند. می‌دانیم که سد کارون در کنار شوشتر به روزگار پادشاهی شاپور یکم از سوی اسیران رومی بنا گردید. بادر نظر گرفتن این نکته، بدیهی است که خبر مربوط به سکونت نساجان آرامی را نمی‌توان به این دوره مربوط دانست. پفیستر استدلال خود را بر پایه اشیاء بدست آمده از حفاریهای پالمیر و آنتینوئه مبتنی ساخته است. می‌دانیم که پالمیر پیش از سده چهارم میلادی در سال ۲۷۲ میلادی ویران گردید. و اما درباره سه بالش بدست

۵۸- همانجا، ص ۴۸.

۵۹- همانجا، ص ۴۹.

۶۰- همانجا، ص ۶۶، تذکر ۱۱۲.

آمده در ناحیه آنتینوئه باید گفت که تاریخ فوت کسانی که بالشهای مذکور در گور آنان بدست آمد از سال ۳۰۰ میلادی تجاوز نمی کند^{۶۱}. برای تدارك این گونه پارچه‌ها دستگاههای بافندگی تکامل یافته (métier à la tire) ضرور می نمود. این گونه دستگاهها نیز تنها در ایران وجود داشتند. ایران دارای ابریشمی بود که مشابه آن در دیگر کشورهای خاور نزدیک وجود نداشت. ایران با استفاده از موقعیت ممتاز خویش در «جاده ابریشم» که با آغاز سده سوم میلادی ارتباط دارد قادر بود برای نساجان سوزیانا (شوش) شرایط مساعدی فراهم آورد و از دستگاههای مکمل چینی بهره‌مند گردد.

در ایران از پشم لطیف بز نیز استفاده می شد. این پشمهای لطیف در زمستان پدید می آیند و در بهار می ریزند. از این رو پشمهای لطیف مذکور را باشانه از تن بز خارج می کردند^{۶۲}. این گونه پشم را «buz-pašm بوزاشم buz-pašm بوزپشم» می نامیدند. این نکته از سوی بنونیست (Benveniste) معلوم و مشخص شده است^{۶۳}. پشم را با ابریشم مخلوط می کردند. این نیز کار رنگ آمیزی را سهلتر می نمود^{۶۴}. نمی توان منشاء بعضی از انواع پارچه‌ها را ایرانی دانست. زیرا در مصر تنها گره به چپ «la torsion gauche» (S) معمول بود. ولی نخهای همه انواع پارچه‌های بدست آمده در آنتینوئه (پوشاك، بالشها و پارچه‌های تدارك شده از پشم بز) به راست گره خورده‌اند «Z»^{۶۵}. کروفوت و گریفیتس به خصایص و نحوه گره نخها توجه کردند. آنها پارچه‌های بافت سوری را دارای گرههای بغرنجتری می دانند که در مورد پارچه‌های پالمیر (تدمر) بدان اشاره شد^{۶۶}.

چنان که از نوشته‌های فوق مستفاد می گردد، نظریه فیستر پس از گذشت يك سال دگرگونی یافت^{۶۷}. او در یکی از نوشته‌های خود به سال ۱۹۳۲ معتقد بود که تدارك serge «در سوریه و یا بین النهرین صورت می گرفت. این شیوه در مورد

۶۱- همانجا، ص ۶۷-۶۸.

۶۳- همانجا، ص ۶۸.

۶۴- همانجا، ص ۷۲-۷۴.

۶۵- همانجا، ص ۶۷، ۴۸.

66- G.M. Crowfoot and J Griffiths. *Coptic textiles in two faced weave with pattern in reverse*, p 47

67- R. Pfister. *Textiles de Halibieh (Zenobia)*, Paris, 1951, p. 41-42.

پارچه‌های پشمی نیز بکار گرفته شد»^{۶۸}. او در این زمینه به نظر اشتین تکیه کرد. اشتین معتقد بود که نخستین نمونه‌های serge که در چین بدست آمد پشمینه‌ای با «نقشهای غربی» بود اشتین منشاء این پارچه را محدوده رود طارم نوشته است. توانایی بافندگان آرامی در تهیه serge سبب شد که شاهان ایران، آنان را در سرزمین سوزیانا (شوش) سکنی دهند. در سال ۱۹۴۸ پفیستر گرچه هنرمندی نسا جان سوریایی را انکار نکرد. ولی چنین اظهار داشت که آنها serge را با دستگاههای ساده و ابتدایی می‌بافتند (un métier simple)^{۶۹}.

پفیستر در آخرین آثار خویش اعلام نمود که استفاده از دستگاههای بغرنج چینی در غرب تنها از طریق ایران میسر گردید و به منطقه مدیترانه راه یافت. پذیرفتن این نظریه به دشواری میسر است. زیرا تهیه پارچه‌های ابریشمین تا مدتی دراز از اسرار تولیدی امپراتوری چین به شمار می‌رفت. داستانهای حاکی از تولید پارچه‌های حریر در ختن و روم شرقی وجود دارند. از این داستانها می‌توان دریافت که چه حیل‌هایی برای فرا گرفتن شیوه تولید این گونه پارچه‌ها بکار رفته است. هیچ مدرکی وجود ندارد که مؤید نظر پفیستر باشد. آگهیهای بدست آمده از حفاریهای باستانشناسان موافق این نظر نیستند.

اشتین این مسئله را به سود نواحی حوضه رود طارم حل کرده و ابراز عقیده نموده است که پیش از ورود پارچه‌های ابریشمی چین، این گونه پارچه‌ها از پشم تولید می‌شد که نمونه‌ای از آن نیز در حفاریهای لولان بدست آمده است^{۷۰} اشتین بر پایه حفاریهای عمده باستانشناسی چنین نتیجه گرفت که «از سده نخست تا سده سوم و چهارم میلادی در عرض پارچه‌های ابریشمین بافت چین هیچ تغییری حاصل نشد»^{۷۱} قطعات پارچه‌هایی که در فاصله راه چین به غرب و حد فاصل دون هوان Doun-Houan و حوضه شمالی رود طارم کشف شدند و نیز نوشته‌ها و مهرهای بدست آمده در آن نواحی سبب اظهار چنین نظری از سوی وی گردیدند. عرض پارچه‌های ابریشمین بافت چین حدود بیست و دو گره چینی بود که معادل پنجاه

68- R. Pfister. *Les premières soies sassanides*, p. 427.

69- R. Pfister. *Le rôle de L'Iran dans les textiles d'Antioche* p. 66

70- A. Stein. 1) *Serindia*, II. Oxford, 1921, p. 907-909; 2) *Innermost Asia*, I, Oxford, 1928, p. 241- N. Pigulevskaja *Vizantiia na putiakh vladii*, str. 200.

71- A. Stein *Central-Asian Relics of China's Ancient Silk Trade* Asia major, Hirthanniversary volume, London, p. 372.

سانتیمتر است. از روزگار فرمانروایی دودمان هان تا عهد فرمانروایی سلسله چین (Chine) هیچ گونه تغییری در عرض پارچه‌های مذکور حاصل نشد.^{۷۲}

این مطلب از اهمیت فراوان برخوردار است. زیرا شیوه جدید و کاملتر تولید پارچه با دستگاههای کاملتر در غرب، مربوط به سده‌های اول تا سوم میلادی است. این نکته را پلینیوس ارشد در نوشته خود آورده است. پارچه‌های بدست آمده در پالمیر و آنتینوئه نیز مؤید این نکته‌اند. باید توجه داشت که عرض پارچه‌های بافت منطقه مدیترانه حدود هشتاد و پنج سانتیمتر بود. ولی عرض پارچه‌های بافت چین از پنجاه سانتیمتر تجاوز نمی‌کرد. این خود نمودار آن است که دستگاههای نساجی چین ناقصتر بوده‌اند.

آگهیهای باستانشناسی حاکی از آن است که پارچه‌های متعلق به سده سوم میلادی که از پالمیر (تدمر) و آنتینوئه بدست آمد با دستگاههایی بافته شد که دارای پدال بودند. این دستگاههای تکامل یافته موجبات بکارگرفتن پا از سوی نساجان را در کار بافندگی فراهم می‌آورد. پارچه‌هایی که با این گونه دستگاهها بافته می‌شد از سوریه و یا ایران به مصر صادر می‌گردید. در پالمیر پارچه‌هایی بدست آمد که کار استادان سوریایی بود. زیرا رنگهایی در پارچه‌های مزبور به کار رفته بود که از پاپیروس طبیعی بدست می‌آمد. پارچه‌های مزبور نشانه‌ای از وجود دستگاههای بافندگی متکامل‌اند. با این دستگاهها تکرار نقشها بر روی پارچه، به هنگام بافتن امکان پذیر و میسر بود. چنین بنظر می‌رسد که استفاده از این گونه دستگاهها در نواحی ساحلی سوریا و بین‌النهرین رواج داشت و از آنجا به ایران راه یافت.

در شرح احوال پوسی (پوسیک) چنین آمده است که او از جمله اسیرانی بود که شاپور فرزند هرمزد و بدیگر سخن شاپور دوم به ایران آورد. پوسی ابتدا در شهر به - شاپور پارس سکنی گزید. وی در آن شهر دارای کارگاه ویژه خود بود. ولی بعدها هنگامی که شاپور شهر کرخ لدن را بنا نهاد، پوسی را به همراه فرزندان و اعضای خانواده‌اش به این شهر انتقال داد. پوسی پیشه‌وری بسیار هنرمند و ماهر بود و عمدتاً به کار نساجی و زری بافی اشتغال داشت.^{۷۳} پوسی پارچه‌هایی می‌بافت که در زبانهای فارسی و تازی آن را «دیباچ» می‌نامیدند. نام سریانی این کالا معادل واژه

۷۲- همانجا، ص ۳۶۳، ۳۷۳.

پارسی «دیا» و واژه تازی «دباج» است که «پوشاک ابریشمین رنگارنگ و یا زردوزی شده *Vetis serica variis coloribus ornata* و یا *Vestis auro picta* بود»^{۷۴}. پوسی با بکارگرفتن ابریشم و *metaxa* «تصاویری» زرین پدید می آورد و پارچه ها و پوشاکی می بافت که می توان آن را *Vestis auro picta* نامید.

مطالب این مآخذ حاکی از آن است که در سده چهارم میلادی و روزگار پادشاهی شاپور چنان پارچه هایی از ابریشم تدارک می شد که گمان می رود هنرمند مشهوری چون پوسی نیز قادر نبود همانند آن را در میهن خود «سرزمین روم» با دستگاههای ابتدایی و غیر متکامل پدید آورد.

مسعودی (درگذشته به سال ۹۵۶ میلادی - ۳۴۶ هجری) از لشکرکشی شاپور دوم به بین النهرین، آمد و دیگر استانهای تابع روم خبر داده است. شاپور اهالی این دیار را «به شوش» (توستر-شوشتر) و دیگر شهرهای استان اهواز کوچ داد. آنها فرزندان پدید آوردند و به این نواحی نقل مکان کردند و از همان روزگار به تدارک و بافتن دیبای شوشتری و دیگر انواع پارچه های ابریشمین در تستر (شوشتر)، اهواز و شوش پرداختند و به دیار نصیبین و منوته^{۷۵} پرده و فرش بافتند^{۷۶}. در مفهوم کلمات «ومن ذلك الوقت = از همان روزگار» جای تردید نیست. بنظر می رسد مسعودی زمان مذکور را هنگامی می دانست که تدارک پارچه های ابریشمین مشهور در اهواز و سوزیا (شوش) آغاز گردید. از این نوشته می توان به نقش اسیران رومی در بسط و گسترش تولیدات نساجی ایران پی برد. البته ایران نیز در این زمینه به مدارجی دست یافته بود. مسعودی این روزگار را در تاریخچه صنعت مذکور واجد اهمیت تلقی کرد. در مآخذ سریانی نیز همین نظر را می توان یافت. بدین روال آغاز

74- C. Brockelmann. *Lexicon syriacum*, p. 138-K. Inostrantsev *iz istorii starinnikh tkaney. Zap. Vost. otd. Russk. Arkheol. obsh.*, T. XIII, 1901, str. 082.

۷۵- مؤلف در نقل قول از مسعودی با استناد به ترجمه فرانسوی نام شهر منوته را همراه نصیبین آورده است. متأسفانه متن عربی نوشته مسعودی در دسترس مترجم نبود ولی در ترجمه فارسی اثری از نام منوته نیست. مترجم کتاب ترجمه فارسی نوشته مسعودی را که در مروج الذهب، جلد اول صفحه ۲۵۴ تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۱۳۵۶ آمده و شدروان ابوالقاسم پاینده آن را ترجمه کرده است، از نظر خوانندگان می گذراند: «پس از آن شاپور به دیار جزیره آمد و به دیگر دیار روم حمله برد و مردم بسیار از آنجا بیاورد و در شوش و شوشتر و دیگر شهرهای ولایت اهواز اقامت داد که توالد کردند و در آن دیار سکونت گرفتند و از آن هنگام به شوشتر دیبای شوشتری و انواع حریر و به شوش خز و بدیاز نصیبین پرده و فرش بافتند و معمول شد که هنوز هم هست» مترجم.

۷۶- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۶.

تولید دیبا مصادف با روزگار پادشاهی شاپور دوم است.

تولید این گونه پارچه در خوزستان تا روزگار فرمانروایی تازیان نیز ادامه داشت. مقدسی در سدهٔ دهم میلادی از تخصص پیشه‌وران بعضی شهرهای این سرزمین در تولید پارچه‌های مذکور یاد کرده است. در اهواز پارچه‌های حریر لطیف و نازکی بافته می‌شد که زنان برتن می‌کردند. دیبای شوشتر از شهرت فراوان برخوردار بود. شوش با پارچه‌های ابریشمین خود شهرتی بسزا داشت. شهرهای کوچک نیز با کالاهای خود شهرت داشتند. در عسکر مکرم پارچه‌های ویژهٔ بادبان کشتی و سفره از ابریشم بافته می‌شد. در باشین Bachin پرده‌های ابریشمین تولید می‌گردید. در نهر - تیر^{۷۷} روبندهای ابریشمین بلند بافته می‌شد^{۷۸}. مورخان و جغرافی نگاران اسلامی از راههای متعدد این استان نیز یاد کرده متذکر شده‌اند که راههای مذکور استان اهواز را با دیگر شهرها مرتبط می‌سازد. در نوشته‌های مزبور از بازارهای کثیر و متعدد این استان یاد شده است.

کشفیات باستانشناسی و بررسیهای فنی پارچه‌ها موجب بروز استنتاجی می‌شوند مبنی بر این که در غرب آسیا نسبت به چین در زمینهٔ نساجی از شیوهٔ کاملتری استفاده می‌شد و پارچه‌هایی بمراتب لطیفتر از پارچه‌های چینی تولید می‌گردید. عمل آوردن ابریشم و تدارک آن به صورت پارچه‌های لطیف رنگی تنها در سایهٔ وسایل و دستگاههای کاملتر امکان پذیر بود.

چنین بنظر می‌رسد که پارچه‌های کشف شده در آنتینوئه کار استادان سوریایی بود. در سوریا بنا بر معمول نخها را به راست گره می‌زدند. پارچه‌های بدست آمده از پالمیر (تدمر) نمونهٔ این مدعا است.

مآخذ کتبی که پیشتر از آنها یاد شد برای معلوم داشتن زمان تولید پارچه در سوریا به شیوه‌هایی کاملتر ما را یاری می‌بخشند. مآخذ مزبور ما را بر آن می‌دارند چنین اظهار نظر کنیم که پیش از سدهٔ سوم میلادی در نواحی ساحلی سوریا و بین‌النهرین تولید پارچه‌های ابریشمین با شیوه‌های کاملتری انجام می‌گرفت. پارچه‌های بدست آمده از آراهگاههای پالمیر مؤید این نکته‌اند. از سدهٔ چهارم

۷۷- در متن روسی کتاب این نام Nahr-Tire است ولی در ترجمهٔ فرانسوی کتاب Mahr-Tire آمده است.

مترجم.

میلادی و هنگام انتقال اسیران از سوی شاپور دوم به ایران، تولید پارچه در ایران نیز از کیفیتهای عالتر به مقیاسی بس وسیع برخوردار گردید.

کارگاههای شاهی در تولید پارچه‌های ایرانی نقشی مؤثر و بسزا داشتند. استفاده از دستگاههای کاملتر جدید در متصرفات شاهی امکان پذیر بود. شاهان بر پایه منافع اقتصادی خویش می کوشیدند تا تولیدات کارگاههای دارای دستگاههای گرانبها را تحت نظر داشته باشند. کالاهای این کارگاهها در سراسر اراضی شاهنشاهی بسیار ارزشمند و گرانبها بودند. پوشاک بسیار زیبا و تجملی به تابعان و فرستادگان شاه اعطا می شد. همه شاهان دودمان ساسانی چنین می کردند. بعدها سنت مذکور از سوی خلفای عرب بکار گرفته شد. پوشاک و پارچه‌های ابریشمین در بارزگانی ایرانیان مقامی شامخ داشت. شاهان نیز در این کار ذینفع بودند.

نقش شاه در ایجاد مراکز شهری جدید و احداث کارگاهها و نیز پیشرفت سریع و قابل ملاحظه متصرفات شاهی از ویژگیهای نخستین ادوار فتودالیسم است. متصرفات مذکور در درجه نخست خدمتگزار کاخ شاهی بودند. ولی بی گمان بخشی از کالاهای تولید شده به بازار عرضه می شد.

نکته مهم آن است که طی سده‌های سوم و چهارم میلادی مناسبات اجتماعی در ایران دگرگونی یافت و در پی آن تغییراتی در وضع نیروهای مولد پدید آمد. تکامل ابزار و وسایل تولید که یکی از عوامل بسیار مهم به شمار می رود، در این مورد خاص از طریق تکامل دستگاههای بافندگی و انواع پارچه‌ها جلوه نمود. در مصر و پالمیر طی سده‌ای سوم و چهارم میلادی نوع جدیدی پارچه پدید آمد که تولید آن تنها با دستگاههای کاملتر میسر بود. شکوفایی هنر پارچه بافی نموداری از پیشرفت ابزار و وسایل تولید بود. این وضع در سوریا نیز مشهود گردید. نساجان سوریایی که به هنرمندی شهرت داشتند، به ایران انتقال یافتند. هنر بافندگی ایران با ورود نساجان اسیر سوریایی طریق کمال پیمود. اینان پارچه‌های گرانبهای ابریشمین می بافتند و قادر بودند دیباها و زریهای بسیار ارزشمند پدید آورند. این کار تنها در سایه دگرگونی و تکامل ابزار و وسایل تولید میسر بود. پیشرفت مذکور که برای تقسیم آتی کار اجتماعی شرط عمده به شمار می رفت سبب ظهور مناسبات جدید اجتماعی در محدوده روابط فتودالی گردید.

۳

باج و خراج در شهرها

مسئله خراج بندی در تاریخ شهرها حایز اهمیتی بسزا است. آگهیهای مربوط به خراج و طریقه گردآوری آن مربوط به سده چهارم میلادی است. بخشی از مطالب مربوط به شمعون برسابه (برصباعه) Siméon bar Sabb'e تصور بسیار ارزنده و جالبی پیرامون این نکته بدست می دهد و روشن می سازد که چه گونه میزان باج و خراج را به سهولت افزون و افزونتر می کردند. شاهنشاه شاپور دوم سیاست خارجی فعالی در پیش گرفت. ادامه این سیاست مستلزم صرف مبالغی هنگفت بود. امپراتوری روم شرقی نه تنها مقاومت ابراز نمود، بلکه طریق تعرض پیش گرفت و در این رهگذر با ویرانی روستاها و انهدام تاکستانها ضربات سهمگینی به شهرهای ایران وارد آورد. ایران برای نگهداری ارتش و حفظ کشور نیازمند پول بود. زیرا بنا به گفته مقامات حاکم کسانی وجود داشتند که از امپراتوری روم شوقی حمایت می کردند. از عهد کنستانتین (طبق فرمان امپراتور در سال ۳۱۳ میلادی) پی گرد مسیحیان قطع و متوقف گردید. در پی آن آیین مسیح به عنوان دین رسمی کشور اعلام شد. پس از

این ماجرا در ایران مسیحیان را متفق و «دوست قیصر» به شمار می آوردند. اکثر مردم سوریه شهرنشین و بتقریب همگی پیرو آیین مسیح بودند. از این رو شاپور طبق بعضی ملاحظات ترجیح داد خزانه دولت را از طریق باج و خراجی که از اهالی شهرها گرفته می شد، پر کند.

در شهرها پیشه‌وران نیروی بسیار مهم و با فرهنگی به شمار می آمدند. میان آنها تفاوت‌های زیادی وجود داشت. بعضی از پیشه‌وران ثروتمند و بعضی دیگر بسیار فقیر و بی چیز بودند. بی چیزان لباسهای ژنده بر تن داشتند. وضع اینان به گونه‌ای بود که شمعون حاضر نمی شد برای پرداخت باج (باز) و بدیگر سخن مالیات سرانه به شاهنشاه، پوشاک ژنده را از تنشان بیرون کند. وضع شهرها موجب بروز اختلافهای اقتصادی شایع و گاه مبارزه درون شهرها گردید.

در آستانه یکصد و هفدهمین سالگرد فرمانروایی شاهان پارس و سی و یکمین سال زندگی شاپور «شاهان شاه» و بدیگر سخن سال ۳۴۰ میلادی، وی فرمان داد که از مسیحیان دو برابر اتباع غیر مسیحی کشور مالیات سرانه (باج - باز) دریافت شود.

تنها در يك شرح احوال از مجموع شرح احوال قدیسان پیرامون این ماجرا به تفصیل سخن رفته است. با این وصف نمی توان همه جوانب امر را با دقت کافی معلوم و روشن کرد. دست کم می توان چنین اظهار نظر نمود که شاپور از این اقدام نتایج مورد نظر خویش را بدست نیاورد. نتیجه آن شد که شاپور فرمانی پیرامون ویران کردن کلیساها و بازداشت شمعون بر سابه اسقف شهر سلوکیه - کتسفون (تیسفون) پایتخت کشور ساسانیان صادر کند. سال اعدام شمعون بر سابه را سی و ششمین سال پادشاهی شاپور دوم و حدود سال ۳۴۴ میلادی نوشته‌اند. طبق مآخذ از این زمان تبعید مسیحیان سی و نه سال به درازا کشید^{۷۹} طی این مدت اموال بسیاری از مردم مصادره شد و گروه کثیری اعدام شدند. سوز و منوس مورخ یونانی با استناد به مآخذ و منابع شرقی، پیرامون وضع مسیحیان ایران و پی گرد و آزار این گروه مطالبی ارائه کرده است^{۸۰}.

79- Aphraates Demonstratio. XXIII: Patrologia syriaca, t. II, f. 1, stlb. 149-P. Peeters. La date du martyre de st. Siméon, str. 128.

80- Sozomenos. Historia ecclesiastica, I, II, ed. Hussey. Oxonii, 1860.

شمعون در خانواده پیشه‌وران شهری سرزمین سوریا پا به عرضه وجود نهاد و پرورش یافت. او فرزند مردی رنگرز به نام برسابه (برصباعه) بود. والدین شمعون به کار رنگری ابریشم اشتغال داشتند. رنگ ارغوان که همانند رنگ «خون» است، بویژه نشانه‌ای از رمز زندگی و سرنوشت او است. شمعون که به مقام اسقف ارتقاء یافته بود، ریاست مسیحیان تابع دولت ساسانی را برعهده داشت. از این رو دولت ایران از وی خواست تا مسئولیت خراج و باج (مالیات سرانه‌ای) را که برعهده اتباع مسیحی واگذار شده و میزان آن دوبرابر معمول بود، متقبل گردد.

«بالا بردن» این مقدار «باج» باید از اهالی جمع‌آوری و پرداخت می‌شد. فعل سریانی S'leq به مفهوم «بالا بردن» مالیات سرانه با اصطلاح موافق masqai maddatta به معنای «باجگزاران» و افراد موظف به پرداخت مالیات است. شمعون گفت که مسیحیان خود را موظف به پرداخت مالیات می‌دانند. ولی آنها قادر به پرداخت مالیات به میزان دوبرابر نیستند. «ما طلایی برای دادن به شما نداریم. نقره نیز برای پرداخت باج به شما نداریم»^{۸۱}. شمعون موظف بود این مالیات دوبرابر شده را گرد آورد و از سوی «مردم خویش» بپردازد. بدین روال در دوران فرمانروایی پارسیان حالتی پدید آمد که بنابر آگاهی دقیق در عصر خلقای عرب و نیز در روزگار حاکمیت مغولان مشابه آن تکرار شد. حوادث این عهد در نوشته‌ها و مآخذ متعدد آمده است. اتباع مسیحی کشور اعم از سریانی و ایرانی تحت رهبری مجتمع کلیسایی قرار داشتند. نه تنها محاکم و تعلیمات برعهده کلیسا بود، بلکه رهبران کلیسا در امور مالیاتی نیز مسئول بودند.

شاپور دوم قصد داشت همه مسیحیان ایران را مشمول قانون پرداخت مالیات به میزان دوبرابر کند. لذا از بیت - هوزای Beth-Huzae (بیت - خوزای Beth-Khouzaie) فرمانی خطاب به حاکم بیت - آرامای صادر کرد که چنین بود: «به محض رؤیت فرمان شاهانه ما خدایگان... شمعون رئیس نصرانیان را دستگیر نمایید و تا زمانی که به خط خود تعهدنامه‌ای مبنی بر قبول دریافت باج به میزان دوبرابر از همه نصرانیان ساکن اراضی ما خدایگان ننویسد و بر آن مهر نهد و نپردازد، آزادش نکنید»^{۸۲}.

81- Martyrium st. Simeonis bar Sabbae: Patrologia syriaca, t.II, J. 1, stlb. 734.

82- Narrano de b. Simeone bar Sabbae: Patrologia syriaca, t.II, f. 1, stlb. 791.

از متن ارائه شده چنین برمی آید که در ایران واگذاری حق گردآوری مالیات سرانه از افراد در صورت تنظیم تعهدنامه به خط و مهر اشخاص رایج معمول بود. متعهدان موظف بودند مبلغ مندرج در تعهد نامه مالیاتی را گردآورند و به خزانه دولت بپردازند. البته این گونه تعهدات جنبه معاملاتی نداشت. زیرا در تعهدات دارای جنبه معاملاتی، شخص متعهد می توانست ضمن پرداخت مبلغ معینی به دولت و انجام تعهد، از مالیات دریافت شده از اهالی به سود خود نیز بهره جوید. شمعون برسابه مکلف بود تعهدنامه موردنظر شاه را پیرامون دریافت مبلغ مالیات از مسیحیان، بنویسد و مهر کند.

این نکته نمودار آن است که در ایران سیستم واگذاری حقوق دولت به افراد رایج بود و به اشخاص معین حق داده می شد به گردآوری مالیات بپردازند. مالیات گردآورده به دولت تحویل می شد. تحویل دهنده موظف به گردآوردن مالیات و تحویل مبلغ معین به دولت بود. سند مالیاتی که به فرمان شاپور دوم از شمعون برسابه با خط و امضای وی خواسته شد، حاوی تعهد مالیاتی به مبلغ معینی بود که مدتی بعد به فرمان شاپور دوبرابر گردید. سند دوبرابر شدن مالیات نه تنها به خط شمعون، بلکه به امضای او نیز بود و به مهرش ممهور می شد. این اقدام بدان معنا بود که شمعون «تعهد مذکور را پذیرفته است».

پرداخت مالیات به میزان دوبرابر از عهده مالیات دهندگان خارج بود. مآخذ مذکور حاکی از آن است که مسیحیان «در معرض فشار شدید قرار داشتند» و «مأموران سنگدل اخذ مالیات به منظور تسریع در کار او را تحت فشار قرار می دادند». مأموران اخذ مالیات «کشیشان را ناراحت می کردند» از مطالب مذکور می توان چنین نتیجه گرفت که کشیشان نمایندگان «مردم خود» در برابر دولت بودند. آنها وظیفه داشتند مالیاتی را که برعهده آنان محول بود گرد آورند و بپردازند. از این رو آسایش و راحت را از آنان سلب می کردند»^{۸۳}. امتناع از گردآوری مالیات در حکم سرپیچی از «اطاعت شاه ایران و سورستان» بود^{۸۴}.

شمعون که نمی خواست تعهدنامه پرداخت وام به دولت را امضا کند، کوشید تا مراتب حقانیت خود را به رؤسا اثبات نماید. وی چنین اعلام کرد: «من

83- *Patrologia syriaca*, t. II, f. 1, stlb. 726.84- *Ibid.*

شاهنشاه را می ستایم و با همه نیرو و توان خویش فرمان او را گردن می نهیم». ولی او می خواهد و انتظار دارد. «باید شما را قانع کرد که طلب باج از مردم کار من نیست». شمعون ضمن مخاطب قرار دادن «حکام، ثروتمندان و آزادان» کوشید تا سه اتهام را که متوجه او شده بود، از گردن خویش برافکند. اتهامات مذکور عبارت بودند از «مال اندوزی، بیکارگی و خصومت نسبت به شاهنشاه». از پاسخ شمعون به دو اتهام نخست چنین برمی آید که وی با تولیدکنندگان شهرها در ارتباط بود. «چه گونه ما را ثروتمند می خوانند! همه می دانند که ما فقیریم و خسب نعمت مامون Mammon در نزد ما اندک است. . . زیرا ما همه تابع نظم مالیاتی او هستیم. چه گونه می توان ما را دشمن نامید! در میان ما بسیاراند کسانی که می دانند ما دوست همه مردمان بویژه شاه شاهانیم»^{۸۵}. شمعون در تأیید سخن خویش مبنی بر این که اهالی شهر فقیر و در اجرای «فرامین شاه» و خدمت به وی با دشواری دست به گریبانند «همگان» را شاهد می گیرد. سخن شمعون که گفته بود «طلب پرداختن باج از مردم (یعنی مسیحیان) کار او نیست» از مطلب دیگر همین مأخذ معلوم و مستفاد می گردد. او به عنوان اسقف اعظم «از نصرانیان» مالیات می گرفت و به شاهنشاه می پرداخت.

حکام (Shallitānē) گمارده شده از کتسفون (Ctésiphon) تیسفون) به شمعون چنین گفتند: «به بین که با سرپیچی از فرمان شاه شاهان و مهر نهادن پای تعهدنامه اخذ مالیات سرانه به میزان دوبرابر که از سوی بندگان نصرانی باید به شاهنشاه پرداخت شود، چه بر سر خود می آوری»^{۸۶}. شمعون با افزایش مالیات سخت مخالفت ورزید و گرد آوردن این مبلغ را ناممکن دانست. ولی فرمان چنین بود که مالیات از سوی او گرد آورده شود و به خزانه شاهی پرداخت گردد.

هدف سیاسی شاپور دوم برهم زدن هرگونه رابطه سیاسی موجود و ممکن میان دولت امپراتوری روم شرقی و اتباع خویش از طریق اسیران جنگی بود. شاپور سه بار فرمان خود را که در مأخذ سریانی به صورت sakr نوشته شده است، به کتسفون - تیسفون فرستاد و در فرامین شاهانه واژه یونانی را به کار گرفت^{۸۷}. اقامتگاه

85- Ibid. t. II, f. 1, stlb. 794-795.

86- Ibid. stlb. 799.

87- *Patrologia syriaca*, t. II, f. 1, stlb. 818.

شاپور و درباریان او در شهر کرخ لدن^{۸۸} واقع در بیت - هوزای (بیت-خوزای Beth-Khouzaie) بود. حال آنکه سلوکیه-کتسفون در بیت-آرامای پایتخت رسمی کشور محسوب می‌شد. گزارشها از نواحی و از سلوکیه به کرخ لدن فرستاده می‌شد. حکام همه سخنان شمعون را نوشتند و «از طریق پیک برای شاپور به بیت-خوزای ارسال داشتند»^{۸۹}. پس از امتناع شمعون مبنی بر گردآوردن باج از تابعان به میزان دوبرابر و پرداخت آن به خزانه شاهی، او و تنی چند از اساقفه و کشیشان را به فرمان شاه روانه دربار کردند. پیش از دستور اعزام آنان، کلیساهارا ویران کردند. هنگامی که شمعون را از «شهر خویش» کتسفون حرکت دادند، درخواست نمود تا او را از کنار کلیسای مجللی که ساخته بود، عبور ندهند. زیرا کلیسای مذکور چند روز پیش از حرکت وی «با همکاری مغان و یهودان» ویران شده بود.^{۹۰}

آگهی مندرج در مآخذ مکتوب از سوی باستانشناسان مورد تأیید قرار گرفت. زیرا در کتسفون ویرانه دو کلیسا کشف گردید. ساختمان یکی از دو کلیسا پایان نیافته بود. باستانشناسان ساختمان کلیسای مزبور را متعلق به عهد ساسانیان دانسته‌اند. شاید این همان کلیسایی باشد که در عهد شمعون ساخته شد.^{۹۱}

این مطلب و دیگر آگهیهای بدست آمده از مآخذ مربوط به دورانی است که دولت ایران نسبت به مسیحیان برخوردی مثبت داشت. شاید مطالب مندرج در بعضی مآخذ درست باشد که ادعا کردند شاپور دوم در آغاز نسبت به شمعون برخوردی موافق ابراز می‌نمود و حتی «او را دوست می‌داشت»^{۹۲}.

این نکته در درجه نخست نشان می‌دهد که به روزگار نخستین شاهان ساسانی که شهرسازی رونق فراوان داشت، تولیدکنندگان و پیشه‌وران از هر دسته و گروه سخت مورد نیاز بودند. از این رو دولتمداران در جریان انتقال آنان به شهرهای نو بنیاد توجه خاصی مبذول می‌داشتند. چون گروه کثیری از پیشه‌وران مسیحی

۸۸- همانجا، ستون ۷۴۲.

۸۹- همانجا، ستون ۸۰۶. در متن سریانی واژه «بیکها» و «نامهرسانها» چنین بنظر می‌رسد که از واژه یونانی «Veredarii» پدید آمده باشد. در زبان پهلوی حرف «L» جانشین حرف «R» شده است.

۹۰- همانجا، ستون ۷۴۲.

91- P. Pecters. *La date du martyre de St. Siméon*, p. 129-130.

92- *Chronique de Seert*, 27: *Patrologia Orientalis*, t. IV, p. 87 (294).

بودند، لذا مسیحیان مورد تعقیب و آزار قرار نمی گرفتند. ولی هنگامی که شماره «اسیران رومی» فزونی گرفت و اینان جمع بزرگی از اهالی شهرها را تشکیل دادند، آیین مسیح در میان سوریاییان و ایرانیان بویژه تولیدکنندگان شهری به مقیاسی وسیع گسترش یافت. از این رو دولت ایران تدابیری به منظور تغییر دادن وضع موجود اتخاذ کرد. مراوده با قسطنطنیه و اشتراك دینی به منزله تهدید مستقیم ایران تلقی می شد.

شاپور دوم شمعون و همه مسیحیان را به دوستی و «بندگی قیصر» متهم کرد و آیین مشترك را دلیل این دوستی و بندگی دانست. شاه درباره آنان «سخنان خشونتبار» بر زبان راند که در محیط دربار این سخنان شاهانه (sakra) شهرت یافت و ورد زبان آنان گردید. پس از آن گزارشهای متعددی از مسیحیان به شاه و بزرگان درباری (raur bānawī) رسید و اتهامهای بسیار به آنان وارد آمد.^{۹۳} در دربار شاپور از قول پادشاه چنین شایع بود: «شمعون سردسته جادوگران است. او را به حضور آورید. زیرا پادشاهی مرا مردود دانسته و قیصر را برگزیده است. او خدای قیصر را می ستاید و خدای مرا حقیر می دارد».^{۹۴} در مأخذ مزبور چنین آمده است که مفتریان به گفته های تحقیرآمیز شاه تمسك جستند و به سعایت از شمعون پرداختند و چنین گفتند: «ای پادشاه! هرگاه تو پیامی شایسته مقام و عظمت خویش همراه با هدایای گرانبهایی که در خور منزلت تو است، برای قیصر ارسال داری، مقبول واقع نخواهد شد و در دیده قیصر چنان که باید جلوه نخواهد کرد. ولی هرگاه شمعون نامه ای کوچک و ناچیز برای او بفرستد، قیصر از جای برمی خیزد، سر فرود می آورد و با دو دست نامه را می گیرد و همه مندرجات آن را موبمو اجرا می کند».^{۹۵} آمیانوس مارسلینوس (آمین مارسلین) نیز از مکاتبه شاپور با امپراتور کنستانتین آگاهی داشت. گمان بسیار می رود که در قسطنطنیه کوشش فراوان بکار می رفت تا مراوده و ارتباط با کشیشان و اساقفه کلیساهای شرق که دشمن ایران بودند، همچنان حفظ گردد. شمعون بر سابه در مرکز مانورهای سیاسی دو کشور ایران و روم قرار داشت. کسانی که می کوشیدند شمعون را در دیده شاه خوار و بی اعتبار کنند، می گفتند:

93- *Patriologia syriaca*, t.II, f.1, stlb. 806.

۹۴- همانجا، ستون ۷۳۸.

۹۵- همانجا، ستون ۶۳۹.

«... در دولت تورازی وجود ندارد که وی آن را به قیصر ننویسد و گزارش ندهد»^{۹۶}. چنین بود محیط نامساعدی که در ماجرای امتناع شمعون از گردآوری مالیات به میزان دو برابر برای «نصرانیان» پدید آمد و به شاه ایران عرضه شد. امتناع شمعون، از سوی دولت ایران به عنوان عصیان و عملی جنایتکارانه تلقی گردید. شمعون تلاش کرد تا بی گناهی خویش و ناممکن بودن اخذ مالیات به میزان دو برابر از «پیروان خویش» را به اثبات رساند. بازجویی از شمعون در کرخ لدن از سوی موبدان والامقام (mōhrātā rabbā) با حضور شاه انجام گرفت. «هنگامی که شمعون وارد شد [برابر شاه] سر فرود نیاورد و بر زمین بوسه نزد. از این رو شاه سخت به خشم آمد و به او گفت: همه آن چه درباره توشنیده‌ام راست می‌نماید. چرا در گذشته برابر من سر فرود می‌آوردی و اکنون نمی‌آوری؟ شمعون در پاسخ گفت: در گذشته سر فرود می‌آوردم و [بر زمین بوسه می‌زدم] زیرا بسته غل و زنجیر نبودم و کسی مرا چون امروز به رها کردن ستایش خدای خویش دعوت نمی‌نمود»^{۹۷}. این که شمعون سر فرود نیاورد و چنان که معمول بود برابر شاه بر زمین بوسه نزد، خود نمودار اعتراض وی علیه اتهام و بسته شدن در غل و زنجیر بود. اختلاف مذکور از خواست غیر عادلانه اخذ مالیات به میزان دو برابر آغاز شد و با امتناع از اجرای فرمان شاه شدت گرفت. این نیز در دیده دولتمداران به معنای تمرّد و عصیان تلقی گردید. موبدان زرتشتی و مقان به شاپور گفتند: «امتناع او از پرداخت مالیات در حکم تمرّد و عصیان نسبت به پادشاهی تو است. از این رو شایسته زیستن نیست»^{۹۸}. آنها که از مدتها پیش با نمایندگان دیگر ادیان، سخت مبارزه و دشمنی داشتند، با استفاده از فرصت حسابهای کهنه خود را تصفیه کردند. به نظر آنها «هرکس که از فرمان سرپیچی کند، فردی عاصی و یاغی است که قصد تحریک مردم را دارد»^{۹۹}.

شمعون کوشید تا در برابر شاه بی گناهی خود را به اثبات رساند. وی گفت: «ای پادشاه! من بنده کمترین توام. از چه رو مرا عاصی و متمرّد می‌خوانی؟» شاه در پاسخ گفت: «سبب آن است که تواز واداشتن پیروان خویش به [پرداخت]

۹۶- همانجا، ستون ۸۰۶.

97- *Patrologia syriaca*, t. 11, f. 1, stlb. 742.

۹۹- همانجا، ستون ۸۴۷.

۹۸- همانجا، ستون ۷۴۲.

مالیاتی که به فرمان خدایگان ما مقرر شده است، سرباز زدی»^{۱۰۱}.

دولت از بروز اغتشاش در شهرها بیمناک بود. زیرا نماینده یکی از بزرگترین و پرجمعیت‌ترین گروه‌های تولیدکننده شهری از اجرای فرمان سرباززد. شمعون عمل «نصرانیان» را تمام و کمال منطبق بر قانون نامید و مدعی شد که آنها از قانون سر بزنافتند. زیرا در قانون آمده است که «افراد موظف به پرداخت مالیات سرانه (باج) و مالیات (خراج maksā) هستند. در فرمان قید نشده است که افراد موظفند دو برابر میزان مقرر مالیات سرانه بپردازند». این خواست شاپور بود. اسقف کتسفون اعلام داشت که «پرداخت مالیات سرانه به میزان دو برابر در حد توانایی نیست. زیرا ما مردمی فقیر و بی چیز هستیم»^{۱۰۲}. شمعون در ادامه استدلال خود مبنی بر فقر و بی چیزی پیروان خویش گفت: «ما در برابر او (شاه) قرار داریم. ما در سرزمین او سکنی گرفته‌ایم. بگذار او فرمان دهد و آنگاه مأموران همه دارایی آنها را ضبط کنند»^{۱۰۳}. شمعون در حضور شاه چنین گفت: «ای پادشاه! بندگان تو بسیارند و همه دارایی آنان متعلق به تو است»^{۱۰۴}.

ولی به رغم این گفته‌ها و دلیلهای ارائه شده از سوی شمعون، رفتار او به عنوان اعتراض نسبت به قوانین و مقررات نظام خودکامانه ایران تلقی گردید و خود نموداری از بهره‌کشی سنگین اتباع کشور بود.

شمعون که خود «مردی فقیر» بود «همه روزه فقر و گردن نهادن بدان را به مردم خود می‌آموخت». او می‌گفت: «مایاری به بی چیزان را آموخته‌ایم، نه اخاذی از آنان را». «ما به کسانی که عرصه بر آنها تنگ شده است، آرامش می‌بخشیم. ولی هرگز عرصه را بر ضعیفان و ناتوانان تنگ نمی‌کنیم»^{۱۰۵}. اوراضی نمی‌شود که «جامه از تن بی چیزان بدر کند و عرصه را بر کسانی که از سوی خداوند آزاد خلق شده‌اند تنگ گرداند»^{۱۰۶}. او نمی‌خواهد «نسبت به خلق مسالمت جوی خدا، ستمگری پیشه کند»^{۱۰۷}.

بدین روای شمعون پیروان خود را به عصیان و سرکشی ترغیب نمی‌کرد.

۱۰۱- همانجا، ستون ۸۰۲.

۱۰۳- همانجا، ستون ۸۵۰.

۱۰۵- همانجا، ستون ۸۵۰.

۱۰۰- همانجا، ستون ۸۴۶.

۱۰۲- همانجا، ستون ۸۰۲.

۱۰۴- همانجا، ستون ۸۴۷.

۱۰۶- همانجا، ستون ۸۴۶.

بلکه با سخنان خویش نظام اخذ باج و خراج در ایران را که طبق آن پیراهن و آخرین رمق بی چیزان از تنشان بیرون کشیده می شد، مورد ملامت و سرزنش قرار می داد. او ضمن مخالفت با دستور پرداخت مالیات به میزان دو برابر، بطور کلی مسئله پرداخت باج و خراج را تحت علامت سؤال قرار داد و در نتیجه به عنوان «مخالف» دولت تلقی شد. دست کم او را به چنین گناهی متهم کردند. وقتی سؤال شد «چرا مالیاتی به میزان دو برابر از ما طلب می کنند؟» پاسخ دادند: «زیرا شما پیرو دین شاهنشاه نیستید»^{۱۱۷}.

این برهان پاسخگوی همه علتها در زمینه ارائه خواست مبتنی بر اخذ مالیات به میزان دو برابر نبود. برای این هدف علل دیگری وجود داشت. «شاه به او چنین گفت: جنگها و درگیریهای ما بسیار است... بار سنگینی بر ما تحمیل شده است. شما در صلح و صفا از آیین خود پیروی می کنید که با آیین ما متخالف و متضاد است. تو و پیروانت فرمان مرا گردن نهید: از پیروان خود مالیات سرانه به میزان دو برابر دریافت و به خزانه تسلیم کن. پس آنگاه آزاد خواهی شد و در نهایت صلح و صفا به خانه خود بازخواهی گشت»^{۱۱۸}.

تولید کنندگان و پیشه‌وران شهرها در جنگها شرکت مستقیم نداشتند. زمانی که شاه و سپاهیانش «همه سنگینی بار جنگهای توان فرسا را بر دوش می کشیدند» آنها «در صلح و صفا» می زیستند. مالیات دو برابر باید به خزانه شاه واریز می شد تا مسیحیان ضعیفتر شوند و انتشار آیین مسیح کاستی پذیرد. هدف از این کار آن بود که فرمانروایان قسطنطنیه نتوانند از این رهگذر و ضمن استفاده از نزدیکی مسیحیان ایران با رومیان به بازیهای سیاسی دست زنند. این وضع در دوران فرمانروایی دیگر پادشاهان ادامه یافت. زیرا اهالی شهرها که بخشی از آنان مسیحی بودند، در اقتصاد کشور نقشهایی ایفا کردند.

شاپور دوم هفتاد سال و یازده ماه و چند روز پادشاهی کرد. پس از او برادرش اردشیر بر اریکه شاهی تکیه زد. در مآخذ سریانی اردشیر به عنوان شاه ادیابنه (حدیب) و جانشین شاهنشاه شناخته شده است^{۱۱۹}. او به عنوان یکی از

۱۱۷- همانجا، ستون ۸۲۷.

۱۱۸- همانجا، ستون ۸۵۰.

(رویدادنامه Séert به خطا او را ساکن نینوا دانسته است). 109- *Acta mm. ss.* II, p. 233, 286, 333.

Patrologia Orientalis, t. V, p. 260.

کسانی که در پی گرد و آزار مسیحیان دست داشتند، شهرت یافت. ولی او با موبدان زرتشتی نیز طریق خصومت و دشمنی در پیش گرفت. پس از چهار سال سپاهیان (الجیش) او را از اریکه شاهی بزیر افکندند^{۱۱۰}. در نتیجه شاپور سوم فرزند شاپور دوم در سال ۳۸۳ میلادی پادشاه شد. این زمان مصادف است با پانزدهمین سال سلطنت فلاویوس والنس^{۱۱۱}. شاپور سوم در سیاست پدر و عموی خود دگرگونی‌هایی پدید آورد. چنین بنظر می‌رسید که وی در تحکیم ارتباط با شهرها تلاش کرد. «او مسیحیان را از زندان آزاد کرد و گفت: «من آنها را از زندان آزاد کردم و آنها می‌توانند طبق معمول خراج پردازند، این بیش از زندانی بودن آنان به سود دولت است»^{۱۱۲}.

این اقدام شاه با ملاحظات اقتصادی معینی ارتباط داشت. مطلب درخور اهمیت دیگری نیز وجود دارد و آن این است که در همان زمان، شاپور سوم «با برزگان به مخالفت برخاست» (و قصد الرؤساء) و بر آنان مالیات (الخراج) مقرر داشت^{۱۱۳}. این را باید اقدام معینی از سوی شاه در زمینه مخالفت با اشراف و بزرگان تلقی کرد. زیرا موقف این گروه زیاده از اندازه استحکام پذیرفته بود. شاید به همین دلیل شاه در صدد برآمد آنان را به پرداخت مالیات وادارد.

مطالب ارائه شده به ما امکان داده است که دوباره به بعضی نتیجه‌گیریهای کلی خود بازگردیم.

110- *Chronique de Séert: Patrologia Orientalis*, t. V, p. 260.

* در ترجمه فرانسوی کتاب این جمله حذف شده است. مترجم پس از مراجعه به مآخذ دریافت که فلاویوس والنس امپراتور بخش خاوری روم شرقی به سال ۳۷۸ میلادی، پنج سال پیش از آغاز پادشاهی شاپور سوم درگذشت. والنس به اتفاق برادرش فلاویوس والتیانوس اول در پادشاهی یزانس شریک بود و چنان که اشاره شد بر بخش خاوری امپراتوری روم شرقی فرمانروایی کرد. مرگ فلاویوس والتیانوس در سال ۳۷۵ و مرگ فلاویوس والنس در سال ۳۷۸ میلادی بوده است. بنابراین، تاریخ پادشاهی شاپور سوم در سال ۳۸۳ نمی‌توانست مطابق پانزدهمین سال پادشاهی فلاویوس والنس باشد. بلکه پنج سال پس از کشته شدن او بوده است. پس از والتیانوس اول پسرش والتیانوس دوم در سال ۳۷۵ میلادی به پادشاهی رسید و عمیش فلاویوس والنس همچنان شریک پادشاهی او در بخش خاوری روم شرقی بود. وی سال ۳۷۸ میلادی در پیکار با قبایل هیونی کشته شد. بنابراین شاپور سوم با والتیانوس دوم همزمان بود که از سال ۳۷۵ تا سال ۳۹۲ میلادی بر یزانس فرمانروایی داشت. با این وصف جمله مؤلف که سال ۳۸۳ میلادی را مطابق پانزدهمین سال سلطنت والنس یا والتیانوس دانسته است مقرون به حقیقت نیست. شاید حذف جمله مذکور در ترجمه فرانسوی کتاب به همین سبب بوده است - م.

111- Th. Nöldeke. *Tabari* 435.

112- *Chronique de Séert: Patrologia Orientalis* t. V, p. 261.

آگهیهای مربوط به سده چهارم که در ربع اول سده پنج صورتی رسمی یافت، به ما امکان می دهد چنین نتیجه گیری کنیم که پیشه‌وران و تولیدکنندگان شهرها باژ (باج) یا مالیات سرانه می پرداختند. این اصطلاح در مآخذ سریانی به صورت «نقره برای سر» (K'seph rēshê) آمده است. به موازات باج مالیات دیگری نیز وجود داشت. (maksā) که پیشه‌وران و بازرگانان موظف به پرداخت آن بودند. زیرا این بخش از اهالی «مشمول قوانین و مقررات مالیاتی» می شدند. بی گمان این گروه از اهالی «بیکاره» نبودند. بلکه به انجام «سفارشهای دولتی» اشتغال داشتند. مقصود از سفارشهای دولتی، انجام کارهای مختلفی بود که برای دولت به مفهوم وسیع کلمه صورت می گرفت. دولت و شاه از یکدیگر جدا نبودند. بلکه شاه مظهر دولت و حکومت بود. از این رو هر کاری که برای دولت انجام می گرفت، به عنوان خدمتی برای شاه تلقی می شد و آنان که کاری انجام می دادند، موظف به پرداخت مالیات بودند. در یکمرشته موارد، پیشه‌وران صرفاً به مفهوم دقیق کلمه «برای شاه» کار می کردند. به عنوان نمونه می توان از پیشه‌ورانی یاد کرد که در کارگاههای شاهی کرخ لدن به کار اشتغال داشتند.

از مطالب ارائه شده نتیجه دیگری نیز می توان بدست آورد. نتیجه مذکور آن است که گردآوری مالیات در کلیه موارد به عهده مأموران دولت محول نمی شد. بدین معنا که مأموران دولت در همه موارد مستقیماً به اخذ مالیات از مالیات دهنده اشتغال نداشتند. مسیحیان و بدیگر سخن «پیروان آیین نصارا» مالیات را به کشیشان و اساقفه می پرداختند. اسقف بزرگ کتسفون پایتخت ایران مسئول اخذ و گردآوردن مالیات بود. مالیات بر پایه وام نامه از مالیات دهندگان اخذ می شد. شخص مالیات دهنده وام نامه را مهر و امضا می کرد. وام نامه مؤید مسئولیت وی در مقابل پرداخت مالیات موردنظر به خزانه دولت بود.

با اطمینان خاطر می توان متذکر گردید که پیشه‌وران و تولیدکنندگان شهری موظف به خدمت در سپاه نبودند. آنها «در صلح» و آرامش بسر می بردند. ولی صلح و آرامش آنان کاملاً مشروط بود. از بعضی مآخذ برمی آید که اهالی شهرها به هنگام پیکارهای دفاعی نیروهای خودی و محاصره شهر سخت در معرض رنج و عذاب قرار داشتند. هرگاه سپاهیان شاه غنایم و اسیرانی به چنگ نمی آوردند، شاهان ایران اتباع خویش از جمله پیشه‌وران و تولیدکنندگان شهری را به پرداخت

باج و خراج بسیار سنگین موظف می داشتند، تا خزانه دولت پر شود. مسیحیان ساکن شهرهای ایران که اغلب از اسیران ساکن استانهای امپراتوری روم شرقی بودند، شمار کثیری از اهالی این شهرها را تشکیل می دادند و در بسیاری موارد ناآرامی و نگرانی دولت را سبب می شدند. سازمان کلیسایی مسیحیان که غیروابسته و مستقل از سازمان موبدان زرتشتی بود، همواره گسترده تر می شد و کسی نمی توانست آن را دست کم گیرد و به حساب نیاورد. سازمان کلیسایی مزبور از دیدگاه مصالح اطلاعاتی دولت در خور توجه بود. زیرا وظایف مربوط به گروه ممتاز را نیز انجام می داد. این پدیده در جوامع فئودالی سده های میانه، به مقیاسی وسیع اشتها داشت. در جوامع مزبور مصالح و فعالیت سازمانهای کلیسایی در محیط - اقتصادی نیز گسترده تر شد. روبنا به صورتی فعال در تحکیم زیربنای خویش مؤثر افتاد.

امپراتوری روم شرقی که در خاور نزدیک رقیب ایران بود، با گسترش و تحکیم مسیحیت می کوشید تا سلاح ایدئولوژی را نیز در دست خود محکم نگاه دارد. نمایندگان مسیحیت ایران چه در کتسفون و چه در قسطنطنیه به عنوان متحدان امپراتوری روم تلقی می شدند. اینان در محاسبات سیاسی هر دو دولت دارای جایگاهی بودند. هنگامی که گروه کثیر مسیحیان بویژه پیشه وران و تولیدکنندگان شهرها در درون کشور نیرو و گسترش می یافتند، شاهنشاهان در تضعیف آنان شتاب می کردند و می کوشیدند تا با انهدام نمایندگان برجسته آیین مسیح، کاری کنند که آیین مذکور از محدوده معین تجاوز نکند. دولت ایران به شهرها و مردم شهرنشین نیاز مبرم داشت. ولی اینان می بایست تحت اطاعت و انقیاد کامل دولت باشند.

بازرگانی و شرکتهای تجاری

پیش از اسلام در کشورهای خاور نزدیک بازرگانی مقیاسی وسیع داشت. بسیاری از شهرها و استانها در محدوده مبادلات بازرگانی قرار داشتند. روم شرقی و ایران در زمینه تجارت و در دست گرفتن راههای بازرگانی بویژه راه ابریشم که از چین تا آسیای مرکزی کشیده شده بود، رقابت می کردند. بازرگانی ترانزیتی از طریق «راه ابریشم» که منافع هنگفتی برای ایران به همراه داشت، از دیدگاه سیاست خارجی مورد توجه خاص این کشور بود. خرید ابریشم از بازرگانان ایرانی مستلزم پذیرفتن شرایط معینی از جانب دولت روم شرقی بود. از این راه کاروان رو محصولات کشاورزی ایران به چین صادر می شد. این محصولات عبارت بودند از شراب، میوه، گردو، رنگ و گیاهان مخصوص رنگرزی از قبیل حنا و غیره. در چین پارچه ها و محصولات فلزی ایران بازار وسیعی داشت. راه دریایی به هند و جزایر سرانديب (سیلان) که از دریای سرخ و حبشه می گذشت، عامل دیگری در بازرگانی پر جنب و جوش بین کشورهای خاور میانه و نزدیک بود. راه کاروان روی قدیمی که از سواحل سوریه تا جنوب عربستان و حضرموت امتداد داشت و «راه عطریات»

نامیده می‌شد یکی از راه‌های مورد اختلاف و مابه‌الدعوی دو دولت ایران و روم به شمار می‌رفت. دیپلماسی روم شرقی (بیزانس) تلاش فراوان بکار می‌برد تا ضمن گسترش نفوذ خویش، با قبایل تازی که بخشی از راه مذکور را در اختیار داشتند، رابطه برقرار کند. رابطه ایران با شمال هندوستان ضمن آگهی‌های باستانشناسی مورد تأیید قرار گرفته است. در بغرام کالاهایی از آبگینه بدست آمد که نشان می‌دهد منشأ آن سوریه بوده است. سوریه (حلب - م.) در تولید این کالا شهرت فراوان داشت.

کارگاه‌های شهرها به تولید کالا می‌پرداختند. این کالاها یا مستقیماً از سوی پیشه‌وران و یا توسط خریداران و بازرگانان برای فروش عرضه می‌شد. به موازات کارگاه‌های پیشه‌وران شهری، کارگاه‌های شاهی نیز وجود داشتند که از اهمیت فراوان برخوردار بودند و ما پیشتر از آن سخن داشتیم. گذشته از آن در روستاها و جماعات روستایی، اقتصاد خصلتی ساده و طبیعی داشت. در این نواحی کارگاه‌ها نیاز روستاها را برآورده می‌کردند و تولید به صورتی ابتدایی و ساده انجام می‌گرفت. در این نواحی کار پیشه‌وران از کشاورزی جدا و مترع نبود. آگهی‌های بدست آمده از کاوش‌های باستانشناسی مؤید آن است که کالا به انواع مختلف تولیدی می‌شد و هر یک در میان قشرهای مختلف اهالی خواستاران معینی داشت.

بخشی از محصولات کشاورزی به صورت کالا عرضه می‌شد. متصرفه‌های شاهی در درجه نخست وظیفه تأمین نیازمندی‌های شاه، خاندان شاهی، حرم و دربار را برعهده داشتند. همین که نیازمندی شاه و خاندان شاهی برطرف می‌شد، بخشی از محصولات که به صورتی طبیعی تولید می‌شدند، جنبه کالایی بخود می‌گرفتند. دستکرت‌های اشراف که اکثراً با اقتصاد روستایی سروکار داشتند، محصولات را به صورت کالا عرضه می‌کردند. غله، روغن، شراب، گوشت، میوه و گردو برای فروش عرضه می‌شدند. بعضی کالاها که از ایران به خارج صادر می‌شدند، وسیله‌ای برای بازرگانی در آن سوی دریاها به شمار می‌رفتند. بازار داخلی از محصولات جماعات روستایی و املاک شخصی بهره می‌گرفت و از جنبه و جوشی وافر برخوردار بود. در مآخذ بارها از بازارهای شهرها و حومه آنها یاد شده است. بازار گاه فروشان پایتخت ایران، بازار عمومی محصولات کشاورزی شهر

«آمد» که در مآخذ سریانی سده‌های پنجم و ششم میلادی از آنها یاد شد، شهرتی بسزا داشتند^{۱۱۴}. از روایات منقول ادوار متأخر می‌توان مطالب قابل ملاحظه‌ای پیرامون بازرگانی ایران ارائه کرد. در مآخذ چینی نیز مطالبی درباره کالاهایی که از سوی ایرانیان به فروش می‌رسید، ارائه شده است^{۱۱۵}. مآخذ مزبور بسیار جالب توجه و درخور دقت‌اند. گرچه این مآخذ اطلاعات جالبی در اختیار ما قرار می‌دهند، با این وصف در کلیه موارد، ماهیت مسئله را چنان که باید روشن نمی‌کنند.

اقتصاد ایران پیش از هجوم تازیان بطور کلی ساده و طبیعی بود. ولی بخشی از محصولات به صورت کالا عرضه می‌شدند. زندگی گروهی از مردم به جریان تولید کالا وابسته بود.

اسناد و مآخذ حقوقی امکان می‌دهند تا مسایل مربوط به سازمان بازرگانی داخلی به صورتی عمیق‌تر مورد مطالعه و بررسی قرار گیرند. مسایلی چون واگذاری اعتبار، وام، قراردادهای مربوط به ارسال و خرید کالا و نیز شرکتها امکان می‌دهند که مبانی اقتصادی بازرگانی را که بر پایه اقتصاد خرده کالایی انجام می‌گرفت، معلوم و مشخص کنیم. اقتصاد خرده کالایی چه در زمینه تولید محدود محصولات کشاورزی و چه در محدوده تولیدات پیشه‌وران از مشخصات این عصر است. پیشه‌وران روستا نیاز روستاییان را برطرف می‌کردند. ولی پیشه‌وران شهرها در خدمت طبقات حاکم قرار داشتند.

پیشه‌وری و بازرگانی با زندگی شهری سخت مرتبط و پیوسته بود. از طریق مآخذ حقوقی می‌توان به محدوده کارگاههای تخصصی ورشته‌های بازرگانی دست یافت و از آن فراتر رفت و مبانی اقتصادی آنها را معلوم و مشخص نمود.

در کتاب پنجم مجموعه بختیشوع فصلهایی مربوط به امور بازرگانی وجود دارد. در فصل یازدهم کتاب از خرید (Zebnā) و فروش (Zubbānā) و زمان پس دادن کالای خریداری شده و پس گرفتن کالای فروخته شده سخن رفته است^{۱۱۶}. ذکر این

۱۱۴- رویدادنامه سریانی نویسنده‌ای ناشناخته از عهد ساسانی، ترجمه ن. پیگولوسکایا، نشریه انستیتی حاورشناسی، جلد هفتم، لنینگراد، ۱۹۳۹ و نوشته دیگر همین مؤلف زیر عنوان بین‌النهرین در سده‌های پنجم و ششم میلادی، ص ۸۰ و ۱۲۲.

115- F. Laufer. *Sino-Iranica*, Chicago, 1919.

116- *Syrische Rechtsbücher...*, III, Išobocht, V, 11, s.127.

نکته ضرور است که مؤلف مجموعه ضمن بحث پیرامون مشکلات بازرگانی، میان تصمیمات مبتنی بر قانون و حل مسایل بر پایه حقوق متعارف و معمول تفاوت قایل است. «برپایه سنتی که میان بازرگانان رایج و معمول است» (w'ayk 'eyādē) در درجه نخست خصلت معاملات کالا به دو صورت مطمئن و نامطمئن معلوم و مشخص گردیده است. قراردادهای منعقد و وابسته به هر يك از دو صورت مذکور بود. هرگاه معامله کالا نامطمئن تشخیص داده می شد، شرایط قرارداد نیز تغییر می کرد. بازرگانان نيك می دانستند که هرگاه کالایی از نوع «نامطمئن» شناخته می شد، چه مشکلات و خطراتی برای کالا پدید می آمد. مقصود از خطرات در درجه نخست مربوط به بازرگانی و حمل کالا تا نواحی دوردست و آن سوی دریاها است. خطر در درجه نخست مربوط به «دریا» و غرق کشتی و «آتش» و امکان بروز حریق در کشتی بود که برطرف کردن آن در شرایط آن روزگار بس دشوار می نمود. خطر بعدی به «حکام» و «دشمنان» مربوط می شد. واژه سریانی shultānā مربوط است به حاکمیت شاهان، شاهزادگان و فرمانروایانی که بطور عمده «دولت اشراف» را تشکیل می دهند. همه فرمانروایان می توانستند کالا و یا بخشی از آن را تصاحب کنند و بدین روال بازرگان را از تأمین مادی که قرار داد برپایه آن منعقد شده بود، محروم نمایند. این گونه احساس خطر در شرایط خاصی عادلانه و بمورد خوانده می شد و آن شرایطی بود که کالاها می بایست از طریق مرز به کشورها و اراضی مختلف ارسال گردند. و اما درباره واژه (b' eld' bābē) «دشمنان» باید افزود که عملیات جنگی و ناامنی در راهها همواره یکی از آفات و مشکلات بازرگانی بود. آخرین خطر مربوط به امکان عدم موفقیت در بازرگانی به سبب بستن مالیاتهای سنگین و نامشروع بر کالا است.^{۱۱۷}

در مجموعه بختیشوع به صورتی مستدل و متقن از فقدان قانون معاملات بازرگانی منعقد میان دریانوردان و بازرگانان سخن رفته است. دریا نه تابع قانون است و نه تابع اراده آدمیان. «از این رو نمی خواهیم مطلبی مبتنی بر قانون در این زمینه ارائه کنیم»^{۱۱۸}. (w'al hādē 'aph kh' nan lā sābēn l'mémar 'layōn meddem b'dinā)

117 Syrische Rechtsbücher..., Isobocht, V, 8, § 1, s. 164.

۱۱۸- همانجا، پاراگراف ۳، ص ۱۶۶.

بهتر آن است که این مشکل پیچیده برپایه سنت مورد قبول بازرگانان حل و فصل گردد. آنها اغلب بین خود مشکلات بزرگ را حل می کنند. تعهد مربوط به رساندن کالا به این یا آن نقطه در ساحل و یا فلان جزیره است. در این مورد باید نسبت به لنگرگاههای سواحل دریای سرخ، جزایر یوتابا Yotaba، بنادر اقیانوس هند، جزایر سرانندیپ (سیلان) بنادر غربی هندوستان و لنگرگاههای خلیج فارس که دریانوردان و بازرگانان ایرانی بدان نواحی رفته اند، توجه لازم معطوف داشت^{۱۱۹}.

مسایل بفرنج مورد اختلاف پیرامون رساندن بموقع کالا و دیگر اختلافها، همیشه براساس قانون حل و فصل نمی شوند. در این گونه موارد به رهبران کلیسا رجوع می شد. سران کلیساها چندتن از عناصر شریف را که نزد بازرگانان از احترام و اعتبار فراوان برخوردار بودند، برمی گزیدند، تا رأی خود را پیرامون مسایل مورد اختلاف ابراز دارند.

بدین مناسبت مترجم سریانی مجموعه بختیشوع واژه های حقوقی پهلوی و سریانی را بکار گرفت. واژه های مذکور مؤید این نکته اند که اختلاف در مورد معین می تواند «از طریق توافق» و به صورتی داوطلبانه حل و فصل شود. معنای این واژه ها در مقدمه مجموعه سریانی معلوم و مشخص شده است.

«آن چه را که pesend (پسند) و bihdadhtstinih (بهداد هستی نه) می نامیم به مفهوم کمتر از محدوده قانون و بیشتر از محدوده قانون آمده است. این دو [مفهوم] در بسیاری موارد مشابه یکدیگر اند. زیرا pesend به مفهوم کمتر از محدوده قانون است. چون کسی به شخص دیگری مقروض و وام او با [درصد؟] همراه باشد و به سبب فقر، بیماری و یا علل دیگر نتواند از عهده پرداخت وام برآید و به وام دهنده بگوید: موافقت کن تا مبلغ اصلی وام را [بدون درصد] بپردازیم. (بهداد هستی نه) bihdadhtstinih به مفهوم فراتر از محدوده قانون است. چون دختر که طبق قانون نصف پسر ارث می برد، به اوارث کامل بدهند تا در خانه باقی نماند و گرفتار کمبود نشود»^{۱۲۰}.

مترجم واژه پهلوی (بهداد هستی نه) را با حروف سریانی نوشته و معادل

119- N. Pigulevskaya. *Vizantiia na putiakh v Indii*, str. 162-163.

120- *Syrische Rechtsbücher*, ..., III, Isobocht. V, § 12; 14, s. 289.

سریانی واژه، مذکور را به صورت mettpisānutā ارائه کرده است.^{۱۲۲} واژه (پسند) به صورتی مکرر در کتاب پنجم این مجموعه آمده است.^{۱۲۳} حل مسئله یا مشکل بر «پایه توافق» بارها به همین مفهوم در مجموعه حقوقی ماتیکان هزار داتستان نیز ارائه شده است.

مطالب ارائه شده در فوق نموداری از پیشرفت و گسترش بازرگانی و حل معقول و مقبول مشکلات حقوقی است که طی قرون و اعصار پدید آمده بودند. بازرگانی در اغلب موارد به صورت وام و اعتبار انجام می‌گرفت. بازرگان پس از فروش کالا حساب خود را پاک می‌کرد. نمونه‌ای که در مجموعه حقوقی به عنوان کالا از آن یاد شد، روغن است که در ظرفهای خاص از راه دریا حمل می‌گردید. در مجموعه مذکور انواع ممکن قراردادهای معاملات و حل معضلات مربوط به آنها طبق شرایط متعدد از جمله شرط رسیدن کشتی به لنگرگاه، وجود کالا در کشتی و حمل آن به «دکان» و محل فروش درج گردیده است.^{۱۲۴} هر یک از شرایط مذکور سبب تغییراتی در قراردادهای و معاملات می‌شد که با نوع کالا و اطمینان بخش بودن محل استقرار آن در زمان معین رابطه نزدیک داشت. در معاملات و قراردادهای امکان فاسد شدن و آسیب دیدن کالا و مخاطراتی که ممکن بود در جریان حمل آن پدید آید منظور می‌شد و مورد توجه قرار می‌گرفت.^{۱۲۵}



آگهیهای بدست آمده از مجموعه‌های حقوقی به ما امکان می‌دهد که برای نخستین بار به استنتاجهای بسیار مهم پیرامون سازمان بازرگانی ایران در اوایل سده‌های میانه دست یابیم. بازرگانی به میزان قابل ملاحظه‌ای توسط سازمانهای تجاری، مجامع، اتحادها و شرکتها انجام می‌گرفت. در اصولی که اعضای شرکتها طبق آن با یکدیگر مربوط می‌شدند، خطوط و جوانبی از سازمانهای ساده و ابتدایی جماعات می‌توان یافت. البته شرکتها hambayih^{۱۲۵} پدیده مکرری از جماعات بودند. این سازمان آزاد که برپایه دیگری بنیان گرفت، در زمینه تشکیل خویش نسبت به جماعات صورتی دیگر داشت ولی

۱۲۱- همانجا، ص ۱۶۶. ۱۲۲- همانجا.

۱۲۳- همانجا، پارگراف ۲، ص ۱۶۴، ۱۶۶. ۱۲۴- همانجا.

125- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, I, s. 39, 44.

در این زمینه از آوانگاری بارتولمه استفاده شده است.

اصل تقسیم و خصصت مناسبات نسبت به مالکیت، تقارن و نزدیکیهای میان شرکت و جماعت پدید می‌آورد.

در فصل چهارم از کتاب پنجم مجموعهٔ بختیشوع به تفصیل از وضع شرکتها سخن رفته است. در این فصل نظریات مختلف پیرامون حقوق و وظایف اعضای شرکتها که بنظر می‌رسد در اقتصاد ایران مقام مهمی داشتند، ارائه شده است. در زبان سریانی واژهٔ *Sautafuta* به مفهوم شرکت است. عضو شرکت را نیز *Sautala* می‌نامیدند. اصول کلی شرکتها به شرح زیر آمده است:

«هرگاه کسانی شیئی را به هر تعداد خریداری کنند و به تملک خود درآورند و چنین توافق کنند که همهٔ اموال و یا شیئی خریداری شده به [جمع] ما تعلق دارد، پس آنگاه همهٔ اموال و یا شیئی خریداری شده به تساوی (*shauyā'it*) متعلق به آنان خواهد بود»^{۱۲۶}.

طبق اصول و مقررات شرکتها تقسیم درایی، درآمد و یا اموال و اشیاء به تساوی میان کلیهٔ اعضای شرکت قابل تقسیم خواهد بود.

عضویت در شرکت پذیرفتنی است. به عنوان نمونه شخص و بدیگر سخن پدر خوانده می‌تواند فرزند خواندهٔ خود را به عضویت شرکت درآورد. برای این کار باید مراسمی انجام گیرد. در این مورد پدرخوانده موظف به «نگارش و صحه‌گذاشتن» مطالبی است. او باید پای متن را مهر کند تا فرزند خوانده «به عضویت شرکت پذیرفته شود» (*Kāleb wkhātem wam qqabel leh*). حق مالکیت به وضوح در قانون ارائه و منعکس شده است: شخص «مختار است اموال خود را بفروشد، به رهن واگذارد»^{۱۲۷}. ببخشند و هرگونه که مایل باشد با آن عمل کند»^{۱۲۸}. هرگاه یکی از اعضای شرکت (*gabrā shautāpā*) اسیر شود و یا به خارج از کشور سفر کند و در عین حال شرکاء کار خود را ادامه دهند و منافعی کسب کنند، در صورتی که «سهم او در شرکت تفریق و جدا نشده باشد» (*wam nātā d'hau shautaphōn lā m'parshīm*) پس از بازگشت حق دارد سهم خود و منافع حاصل از آن را دریافت نماید^{۱۲۹}.

126- *Syrische Rechtsbücher* ..., III, Isobocht, v. 4, § 1, s. 142.

۱۲۸- همانجا.

۱۲۷- همانجا، پارگراف ۳، ص ۱۴۴.

۱۳۰- همانجا، پارگراف ۴، ص ۱۴۴.

۱۲۹- همانجا.

در تجارب حقوقی نظریات متعددی پیرامون خصایص عضویت در شرکتهای وجود داشت. به عنوان نمونه هرگاه یکی از اعضای شرکت غنایم جنگی بدست می آورد و یا «از شاهان و بزرگان هدایایی دریافت می کرد» لازم می آمد که غنایم و هدایای مذکور به دارایی عمومی شرکت منضم گردد. اندیشه ها و نظریات مختلف در این زمینه با جمله «It man d'amar - چنان که می گویند» مشخص گردیده است.^{۳۳} قاطعترین و افراطی ترین نظریه پیرامون شرکتهای آن است که اعضا تنها واجد یک نوع مالکیت هستند و آن مالکیت عمومی شرکتی است که بر پایه تساوی از آن بهره می گیرند.

«در بعضی موارد عقیده بر آن است که هرگاه آنها [اعضای شرکت] چیزی را جدا کنند شرکت برهم خواهد خورد» (mettolshautaputa`It d'amar d'lagmar . meddem p'lag'eshtaryal shautāpūtā)^{۳۴} بدیگر سخن این نظریه مربوط بدان بود که هرگاه چیزی از مایملک عضوی از اعضای شرکت به عنوان اموال شخصی جدا شود و یا این که هدیه ای از شاه یا بزرگان دریافت دارد و یا غنیمتی در جنگ بدست آورد و الخ، ممکن است سبب نقض پایه های شرکتی گردد که بر پایه مالکیت همگانی اعضای آن پدید آمده باشد. هرگاه در شرکت بخشی از اموال جدا گردد، موازین اصولی شرکت نقض خواهد شد و شرکت برهم خواهد خورد. ولی اصل مذکور، اصلی بی قید و شرط و مورد قبول همگان نبود. از متن چنین برمی آید که نظریات دیگری نیز پیرامون این اصل وجود داشت که هدایا و غنایم دریافتی همچنان در مالکیت خاص عضو شرکت باقی می ماند.

اصل عمده در شرکت و مهمترین عامل آن مالکیت عمومی اعضا و جمعیت آن بود. اصل تقسیم برابر و رعایت کامل آن، پایه محکم و مطلق برای شرکتهای و جمعیتها به شمار می رفت. چنین بنظر می رسد که شرکتهایی صرفاً برای اجرای امور بازرگانی تأسیس می شدند. آگهیهای وجود دارند مبنی بر این که بعضی شرکتهای از راههای دیگری به کسب درآمد اشتغال داشتند. گاه چنین بود که خانه و یا مزرعه تحت مالکیت چند شخص قرار داشت که «مشترکاً» مالک آن بودند. در یکی از بندهای مجموعه بختیشوع چنین آمده است که ممکن است «عضوی از

اعضای شرکت دارای خانه و زمین باشد»^{۱۳۳}. در ضمن دیده شد که بنده و یا دیگر اموال «qenyānā» مشترکاً در مالکیت «دیگر اعضای شرکت باشند» و بدیگر سخن تحت مالکیت دیگر مالکان نیز قرار گیرند. در این صورت جدا کردن سهم موجب دگرگونیهایی در حقوق دیگر اعضای شرکت در زمینه مالکیت بلا شرط می شود. فروش سهم یکی از اعضا بدون جلب موافقت قبلی دیگر اعضای شرکت خود یکی از این نمونه ها است^{۱۳۴}.

پدیده دیگری نیز پیرامون ارث منظور شده است و این در حالی است که ارثیه بخشی از سهم شرکت را تشکیل دهد. به همسر و فرزندان متوفی سود یا بهره (alta) از مزرعه یا خانه تعلق می گیرد که مربوط به اجاره خانه است (agrā) (d-bātē)^{۱۳۵}. مصدر agar مفهوم معینی دارد و آن «اجاره کردن» و «به اجاره دادن» است. واژه «اجاره» و «به اجاره دادن» از همین ریشه آمده است.

بدین روال شرکت رواج و گسترش فراوان داشت و در آن نه تنها بازرگانان، بلکه افراد دارای اموال غیر منقول از جمله صاحبان مزرعه و خانه ای نیز که این اموال غیر منقول را به اجاره می دادند، در شرکت متحد می شدند. درآمد حاصله از آنها نیز درآمد عمومی شرکت به شمار می رفت.

در مانیکان هزار داتستان بندهایی وجود دارد که با فصول مجموعه بختیشوع مشابه و نزدیک اند. این نیز مؤید گمانی است مبنی بر این که هر دو مجموعه حقوقی نامبرده از مأخذ و منشاء واحدی اقتباس شده اند که باید مجموعه حقوقی «داتستان نامگ» (دادستان نامه) باشد.

اتحاد، جمعیت و شرکت (hambayih - همبایه) دارای مالکیت خصوصی مشترک بودند. شرکت کننده در امور جمعی (merak) همان شریک یا رفیق (socius) است که در کلیه امور مؤسسه شرکت دارد^{۱۳۶}. این همان است که در متن سریانی به صورت shautāpā به مفهوم «رفیق یا شریک» آمده است و معادل پهلوی آن واژه «hambay - همبای» است. شوهری اموال دو همسر خود را در شرکت قرار داده

۱۳۳- همانجا، ۱۱.۷، پارگراف ۶، ص ۱۷۴.

۱۳۴- همانجا، ۱۱.۷۱، پارگراف ۴، ص ۱۸۴.

۱۳۵- همانجا، ۵.۱۷، پارگراف ۴، ص ۱۲۰.

است. بنا به نوشته ماتیکان این عمل با واژه hamvindišn مشخص گردیده است. مفهوم مذکور از ترکیب دو واژه پدید آمده است. واژه نخست ham و به مفهوم اشتراك است. ولی واژه Vindišn چنان که در گذشته اشارت رفت موافق با مفهوم سود، بهره و حاصل کار «Arbeitsverdienst» «Arbeitseinnommen» مطابقت دارد.^{۱۳۷}

طبق نظر بارتولمه امتزاج دو واژه مذکور به مفهوم «ایجاد شرکت به منظور کسب سود - Erwerbgesellschaft» است.^{۱۳۸} این واژه برای درك موازین حقوقی در حیات اقتصادی ایران از اهمیت فراوان برخوردار است.

در گذشته واژه Vindišn در ارتباط با حاصل کار برده مورد بررسی قرار گرفت. بخاطر جلوگیری از نقض جهت کلی در مسیر پژوهش مربوط به برده‌داری، مفهوم دیگر این واژه و مواد استعمال آن به يك سونهاده شد. Vindišn می‌تواند به مفهوم درآمد بکار گرفته شود. ولی مفهوم غالب آن «حاصل کار است»^{۱۳۹}. واژه hamvindišn به مفهوم جمع اموال تعداد معینی از اشخاص به منظور تصاحب و تملك آتی و یا حاصل کار جمعی است. در ماتیکان همانند مجموعه بختیشوع چنین آمده است که وقتی دو نفر شريك اموال یکدیگر شدند، در این صورت حق داشتن اموال خصوصی خارج از تملك مشترك خود را نخواهند داشت. در یکی از بندها چنین آمده است که عضو شرکت حق امتناع از قبول (هدیه) پول را ندارد. او نباید به چنین کاری دست زند. زیرا بخشی از این هدیه و یا پول متعلق به شرکت است. در بند مزبور توصیه شده است که باید پذیرش پول به صورت قانونی درآید تا سهم هر يك از اعضای شرکت از مبلغ مذکور معلوم و مشخص گردد.^{۱۴۰} امکان فزونی سهم یکی از اعضای شرکت منتفی و ممتنع است. همه اعضا باید سهم برابر داشته باشند. زیرا هرگاه شرکت مقروض باشد، نمی‌توان وام را برعهده تنی از اعضای شرکت محول کرد تا از این رهگذر دیگر اعضا به وی وامدار و در نتیجه وابسته او گردند. درست‌تر گفته شود قانون حافظ برابری حقوق همه اعضای شرکت و تقسیم

137- ch. Bartholomae. 1) *Zum sassanidischen Recht*, III, s.6., 2) *Zum sassanidischen Recht*, I, s.46-47.

138- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, I, s.45-*Matikan*, XXXV, X+3, s.402-405.

139- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, I, s.46.

140- Ibid. s. 45-46- *Matikan*, XXXV, X+19, s. 410-411.

برابر سود و بهره میان آنها است^{۱۴۱}. این نیز بدان معنا است که مبلغ وام می تواند تنها متعلق به همه اعضای شرکت باشد. بارتولمه در مورد این بند توضیح روشنی پیرامون اشتراك اموال ارائه کرده است^{۱۴۲}. مآخذ سریانی منظره دقیقتری ارائه کرده اند. از مطالب ارائه شده مندرج در مجموعه بختیشوع چنین برمی آید که فورمول بندی حقوق کلی اعضای شرکتها (šautafuta) که پیشتر بدان اشاره شد، کاملاً واضح و روشن است.

بارتولمه بعضی مطالب مندرج در ماتیکان را چنین تفسیر کرده است: امکان داشت شرکت شامل عضوهایی بر پایه سود نابرابر باشد. در این گونه موارد اخذ سود تابع میزان سرمایه آنها است^{۱۴۳}. ولی تردید نیست که سازماتهای نخستین شرکت بر پایه برابری اعضا و سهم مساوی آنان از بهره و سود بنا شده بود.

در هر دو مجموعه حقوقی بندهایی وجود دارند که از این نظر حمایت می کنند و منافع شرکتهایی را که بر پایه برابری کامل بنا شده اند، محدود می سازند. در hamvindišn شوهر می تواند اموال دو همسر خود را جمع و مشترک گرداند. همسران مذکور نیز حق خروج از شرکت را ندارند. چنین حقی به آنها داده نشد. زیرا در خانواده، شوهر (مرد) حاکم است و زنان باید مطیع و منقاد او باشند. ولی هرگاه hamvindišn از دو مرد تشکیل شده باشد، آنها در هر لحظه حق نقض و انحلال تعهد و جدا کردن اموال و سهم خود (yut vindišn) را دارند^{۱۴۴}.

بر پایه مطالب ارائه شده می توان مدعی شد که رواج گسترده شرکت و اتحاد، هدف کسب سود و درآمد را در بر داشت. این نیز از راه بازرگانی، بهره کشی، وام و اجاره میسر بود. در این مورد خاص درآمد و بهره یا حاصل کار vindišn میان اعضای شرکت تقسیم می شد. برابری سهم در شرکتها، یکی از مشخصات مهم و اصلی آنها است.

اصل برابری اموال با جماعات دارای رابطه درونی و تکوینی است. چنان که پیشتر اشاره شد، شرکت به عنوان وسیله و عامل منافع مادی اعضای آن، یکی از

141- *Matikan*, V, I, s. 60-61.

142- Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, I, s. 44.

۱۴۳- همانجا.

144- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, I, s.49-50 - *Matikan*, XXV, X+ 3, s. 402-405.

پدیده‌های ثانوی و فرعی و خود حاصل ضرورت اقتصادی است. ولی شکل‌های متعدد آن حاصل علل اقتصادی است که تا اندازه‌ای از سنتهای جماعات به عاریت گرفته شد. این شکلهای تنها با گذشت زمان خصلتهای تازه‌ای کسب کردند که نمودار منافع مالی اعضای شرکتهای بود. حقوق دانان بر این عقیده‌اند که با نقض اصل برابری اموال، درآمد، اتحاد و شرکت نیز خدشه‌دار شد. پدیده نو - نفع اقتصادی، تفاوت کمی در سهام اعضای شرکت و اموال کلی آن - ناگزیر سبب شد که درآمد به نسبت سهم تقسیم گردد.

بعضی حقوق دانان معتقدند که شرکت به مفهوم آغازین آن که بر پایه برابری بنیان یافته بود، «مضمحل و ویران» شد. ولی چنان که از مآخذ و منابع می‌توان دریافت، شرکت بر پایه نابرابری سهام، همچنان به حیات خود ادامه داد.

۵

وام، وثیقه، بخشش

تولید ساده کالا که از پدیده‌های متعلق به جوامع برده‌داری و فئودالی است، بی‌گمان در عهد مورد بررسی ما نیز وجود داشت. در ارتباط با رشد و افزایش پول و ضرب سکه از روزگاران بسیار کهن، تصوراتی پیرامون وام و رهن یا وثیقه پدید آمد. این شیوه از عهد باستان در مصر، بابل، یونان و روم رواج و گسترش فراوان داشت. در نخستین سده‌های میلادی رباخواری در نظام برده‌داری مقیاسی وسیع بخود گرفت. این موازین حیات اقتصادی معلوم و مشخص شده‌اند.

در مجموعه بختیشوع بندهایی پیرامون رهن اموال غیرمنقول و نیز اموال منقول وجود دارند. همراه بندهای مذکور مقدمه‌ای ارائه شده است. نگارنده مجموعه در مقدمه مذکور کوشید این نکته را توضیح دهد که مسیحیان پول به ربا می‌دهند. به هر تقدیر او اخذ بهره سنگین را غیرمجاز و عامل ورشکستگی و ناداری کسانی می‌شمارد که برای ادامه زندگی ناگزیر به وام توسل می‌جویند و بدون دریافت وام قادر به ادامه زندگی نیستند.

واژه سریانی meshkānā «وثیقه» از مصدر sh-ken «گذااردن» منشاء گرفته و

در این زبان به معنای «زیستن» و «محل سکونت داشتن» نیز آمده است. وثیقه یا رهن، مشمول اموال غیرمنقول و نیز اموال منقول بود.

«هرگاه وثیقه فاقد اعتبار (mane) نمی بود و مشمول اموالی چون مزرعه و یا خانه دارای سند و مهر می بود و به مرتهن سپرده می شد، وام دهنده تا دریافت کامل وجه وثیقه را تمام و کمال در اختیار می گرفت. ولی حق نداشت آن را به مرتهن دیگری واگذارد»^{۱۴۵}.

'en meshkkānā Lau māne 'Itawi 'elā Khelqa 'au baitā: w'bak'tābā wakh'tāma me mashkan: 'enhu man d'hāi khelqā 'au hau baita: b'Idawi d'māre khaubā 'ttawi: w'hu qadmā 'It 'auzeph. la nettel l'mauzpāria dakh'rīna.

از متن ارائه شده چنین برمی آید که اموال غیرمنقول نیز به صورت رهن واگذار می شدند. مزرعه، خانه و دیگر اموال مورد رهن در اختیار مرتهن قرار می گرفت و «در دست او بود». فورمول «هرگاه» مؤید آن است که واگذاری اموال مورد رهن به اختیار مرتهن یا «وام دهنده» قطعیت ندارد. یکی از این موارد حالتی است که شخص به چند نفر مقروض باشد. در این مورد، نخستین وام دهنده ای که مورد رهن را در اختیار دارد، طبق قانون تا زمانی که مبلغ وام را «تمام و کمال» دریافت نکرده است، موظف به برآوردن خواست دیگر وام دهندگان نیست. از اینجا می توان چنین نتیجه گرفت که در بعضی موارد محتمل است ملك در اختیار وام گیرنده باقی بماند تا بتواند ضمن ادامه بهره کشی وامهای خود را بپردازد.

گذشته از اموال غیرمنقول، اموال منقول «skarb» نیز به صورت وثیقه واگذار می شد. در متن سریانی از این واژه بیشتر ظروف و اشیاء خانگی مورد نظر است. در بعضی موارد واژه مذکور به معنای پوشاک به صورت کلی آمده است و شامل بخش معینی از پوشاک نیست. در این مورد مقصود اشیاء قابل پوشیدن است. لذا بهتر است واژه «skarb» به مفهوم اشیاء خانگی از جمله ظروف و البسه تلقی شود و مورد نظر قرار گیرد.

چون اموال غیرمنقول از بهای بالنسبه قابل ملاحظه ای برخوردارند، لذا

واگذاری آنها به صورت رهن بنابر معمول به شکل مقاوله کتبی انجام می‌پذیرد. پای این گونه قراردادها مهر گذارده می‌شد. از این رو می‌توان گفت که مورد رهن «طبق سند مهر شده» واگذار می‌گردید. گمان می‌رود برای واگذاری اشیاء دارای ارزش کمتر نیز چنین اسنادی تنظیم می‌شد. تنظیم مقاوله نامه کتبی میان طرفین رهن و مرتهن غیرقابل بحث و قطعی بود. در این گونه موارد سند مهر و امضا شده نزد وام دهنده باقی می‌ماند. هرگاه وام پرداخت می‌شد، اموال مورد رهن باید به وام گیرنده باز می‌گشت. «وام گیرنده حق داشت اعلام کند: تازمانی که مورد رهن و سند آن را باز پس ندهی، وام را به تو باز نخواهم داد». سندی که امضا و مهر داشته باشد (sh'tārā) نامیده می‌شود و معادل واژه یونانی $\chi\epsilon\pi\acute{o}\tau\alpha\pi\omicron\nu$ است. وام دهنده (mārē khaubatā) موظف بود به محض دریافت وجه، مورد رهن و سند را یکجا به وام گیرنده باز گرداند. «وام دهنده حق ندارد پس از دریافت اصل مبلغ و بهره وام بازگرداندن وثیقه و اسناد مربوط به آن را برعهده تعویق افکند»^{۱۴۶}. از اینجا می‌توان معلوم داشت که سند کتبی مهر و امضا شده از اهمیت فراوان برخوردار بود و در دادگاه مورد توجه قرار می‌گرفت.

در یکی از بندهای مجموعه موردی ذکر شده است که چنین است: «هرگاه وثیقه در اختیار آنان [وام دهندگان] نباشد و خانه و مزرعه در اختیار شخص دیگری باشد و آنها خانه و مزرعه نداشته باشند، ولی سند شامل واگذاری وثیقه خانه و مزرعه باشد، در این صورت نخستین وام دهنده حق خود را دریافت می‌دارد و مابقی را به دیگران وام می‌گذارد»^{۱۴۷}. در اینجا حالتی مورد نظر است که گویا وثیقه در اختیار وام دهنده نباشد. در این مورد سند کتبی از اهمیت فراوان برخوردار است. از اینجا چنین معلوم می‌شود که «هرگاه خانه یا مزرعه در رهن شخص دیگری نیز قرار گرفته باشد، آنها سهم خود را تقسیم می‌کنند»^{۱۴۸}. مقصود آن است که هر يك به سهم خود وام پرداخت شده را تقسیم می‌کنند.

چنین بنظر می‌رسد که فروش اموال مورد رهن، وام گرفتن از اشخاص متعدد و دیگر موارد نیز در مجموعه حقوقی منظور شده است. از بندها و مواد

146- Syrische Rechtsbücher..., III, Isobocht, V, 9, § 5, s. 168.

147- Syrische Rechtsbücher..., III, Isobocht, V, 7, § 3, s. 156.

مجموعه چنین برمی آید که رهن و وثیقه رواج بسیار داشت و این گونه معاملات در کلیه حالات از جمله برگرداندن وام به وام دهنده منظور گردیده است. در بعضی از بندها موضوع مرگ وام گیرنده، موضوع ارث او و تقسیم ارث میان وام دهنده و وراثت مورد توجه قرار گرفته است. حتی موردی وجود دارد که به وام دهنده حق می دهد پس از مدت معلوم حق فروش اموال مورد رهن را داشته باشد^{۱۴۹}.

پیشتر اشاره شد که بختیشوع اخذ سودهای کلان و ورشکست کننده را در برابر اعطای وام مورد تقبیح قرار داده و محکوم کرده است. وی متذکر گردید که گذشتگان «چنین مقرر داشتند که به هر یکصد زوزه (Zuzē) يك زوزه در ماه تعلق گیرد نه بیشتر»^{۱۵۰}.

Sām nāmosa d'kol yarkhā l'mā zuzē nesbōn w'yatir lā.

این اصل در انجیل نیز آمده است. طبق اصل مذکور سود سالیانه دوازده درصد مجاز است و به هر یکصد زوزه در ماه يك زوزه سود تعلق می گیرد. متن ماده بعدی آن چندان مطبوع نمی نماید. در این ماده سود سالیانه کمتر از ده استیرین (estirīn) و بیش از بیست استیرین در یکصد استیرین نیست.

پیش از هر چیز توجه خوانندگان را به این نکته معطوف می دارد که در ماده نخست واحد پول زوزه اعلام شده است. در متون بسیار کهن انجیل نیز واحد پول زوزه است. چنین بنظر می رسد که در مجموعه بختیشوع نخست نام زوزه به کار گرفته شد. ولی در ماده دوم واحد پول «استیرین - estirīn» آمده است که به صورت جمع است. از این نکته چنین برمی آید که مآخذ مواد اول و دوم متفاوت بوده اند. بنظر می رسد که ماده نخست ملهم از انجیل بوده است که در میان مسیحیان سوریایی مورد استفاده وسیع قرار داشت. در این مورد بختیشوع از اطلاعاتی بهره جست که در مآخذ پهلوی ایرانی و چه بسا «داتستان نامک» گنجانده نشده بود. ولی ماده دوم مجموعه بختیشوع از «داتستان نامک» به عاریت گرفته شد. زیرا در آن از استیرین به عنوان واحد پول یاد شده است. استیرین جمع است. صورت مفرد این واحد پول (استیر estir) است. استیر مشابه نام پهلوی «stir» و «statir» است که در خاور نزدیک رواج بسیار داشت. ارزش يك estir و یا stir بتقریب معادل چهار زوزه و یا

۱۴۹- همانجا، پارگراف ۱۲، ص ۱۶۰ و پارگرافهای ۶ و ۸، ص ۱۵۶ و ۱۵۸.

۱۵۰- همانجا، ۹، پارگراف ۱، ص ۱۶۶، ۱۶۸.

چهار درهم بود^{۱۵۱}.

متن ماده دوم را می توان با توضیحات ارائه نشده در ماده پیش از آن مربوط دانست. وجود ماده نخست امکان داد که نویسندگان ماده دوم سود فراوانی را که وام دهندگان از وام داران می گرفتند، مورد توجه قرار دهند. در ماده نخست که از انجیل اقتباس شده بود، سود دوازده درصد با سود بیست درصد مندرج در ماده دوم مقایسه شده است. بنظر می رسد تعیین میزان بیست درصد سود سالیانه به عنوان حداکثر، گامی در برابر «خودسریهای بیرحمانه بسیاری از وام دهندگان بود». از این رو «رهبران دین» و بدیگر سخن اساقفه و محاکم کلیسایی در تنزل میزان سود و بهره سالیانه تلاش می کردند. آنها به منظور «بذل کمک به وامداران نیازمند» که بدون اخذ وام قادر به ادامه زندگی نبودند، میزان سود سالیانه را به «بیست استیرین تقلیل دادند» و بدیگر سخن حداکثر سود سالیانه را بیست درصد مقرر داشتند. چند سطر بعد چنین آمده است که سود سالیانه نباید کمتر از ده درصد و بیش از بیست درصد باشد^{۱۵۲}. مؤلف مجموعه با در نظر گرفتن مطالب مذکور خاطر نشان نمود که تلاش در طریق مبارزه با سود بسیار نتیجه ای به بار نیاورد. زیرا تقلیل سود تنها صورت توصیه داشت و از قوت قانونی برخوردار نبود: «در آن چه می گوئیم صورت قانونی ندارد، بلکه به عنوان رهبران دین چنین توصیه می کنیم»^{۱۵۳}.

در این نکته جای تردید نیست که سود بی حد و مرز مایه ورشکستگی وامداران بویژه محتاجان می شد که دارایی خود را وثیقه دریافت وام می کردند. هرگاه به مواد و بندهای متعدد مربوط به رهن گذاران خانه و مزرعه توجه شود، معلوم می گردد که ورشکستگی پدیده ای رایج و گسترده بود. اطلاعات بدست آمده از مجموعه های قوانین مذکور، مربوط به دوران پیش از اسلام است. در سده های چهارم - ششم میلادی نمونه های متعددی از جدایی متصرفه های گونه گون وجود داشت. متصرفه های مذکور از صورت متصرفات قبیله ای خارج می شدند. متصرفه های کوچک توانایی پایداری در برابر متصرفات بزرگ را نداشتند. از این رو ورشکستگی به امری رایج و معمول بدل گشته بود. در اسناد اورامان فروش ملک و

151- Ch. Bartholomae, *Zum sassanidischen Recht* III, s. 48- *Syrische Rechtsbücher...*, III, Anmerkungen, s. 323.

152- Ch. Bartholomae, *Zum sassanidischen Recht*, III, *Isoböcht*, V, 9 § 2, s. 168.

متصرفه سبب جدایی آن از متصرفهٔ قبیله نمی شد. در این مورد تنها يك مالك از درون قبیله جانشین مالك پیشین می شد. مالك جدید نیز همانند مالك پیشین به تعهدات خود در برابر قبیله پای بند بود. در مجموعهٔ بختیشوع هنگام بحث پیرامون به رهن سپردن خانه یا مزرعه از هیچ گونه تعهدی در برابر قبیله یاد نشد و حتی سخنی از آن به میان نیامد.

به سبب فقدان اسناد و مدارك خصوصی متعلق به این دوره خاص، نتیجه‌گیری قطعی کاری است بس دشوار. ولی ماخذ و منابع حقوقی به ما امکان می دهند پیرامون گسترش قابل ملاحظهٔ مالکیت خصوصی بر زمین و جدا شدن اراضی مذکور از مالکیت قبیله‌ای، اظهار نظر و داوری کنیم. سازمان قبیله‌ای به سبب گسترش قشر بندهای اقتصادی، از خارج و هجوم ملاکان و صاحبان اراضی، از درون ضعیف و متلاشی می شد. برده‌داران پیشین از این پس بردگان خود را بر قطعات کوچکی از زمین قرار می دادند و از کار و زحمت آنان در شرایط جدید بهره‌کشی می کردند. این زمین‌داران هجوم به مالکیت قبیله‌ای را نیز آغاز کردند تا آن را تابع خود کنند. اینان در جست و جوی مباشران مبتکری بودند که بتوانند متصرفه‌های متعددشان را اداره کنند.

می دانیم در روزگاران کهن به پرستشگاهها هدایای فراوان تقدیم می شد. پیش از اسلام در ایران تقدیم اموال به عنوان هدیه و فدیة به پرستشگاهها و کلیساها معمول بود و به منظور حمایت از پرستشگاهها صورت می گرفت. بندهای مجموعهٔ حقوقی بختیشوع حاکی از آن است که تقدیم برده فراموش نشده بود. احساسات مذهبی سبب می شد کنیزکائی همراه فرزندانسان به صومعه‌ها تقدیم گردند. رفتار با اینان «همانند رفتار با دیگر بردگان» بود^{۱۵۴}.

هدایای تقدیمی به سود صومعه‌ها، زوارخانه‌ها و هدفهای مذهبی پذیرفته و به کار گرفته می شد. از این رو مبادله و فروش آنها تنها در صورتی میسر بود که به نفع دیر، صومعه و یا زوارخانه باشد. هدایا در اختیار اشخاص مورد اعتمادی قرار می گرفت که زیر نظر رهبران کلیسا به فعالیت اشتغال داشتند.

مطالب مندرج در این قانون نامه با روایاتی که از آن روزگار برجا مانده،

منطبق و هماهنگ است. در روستاهای متعلق به کلیسای (q'ritad'edta) واقع در حومه شهر دارا در بین النهرین، روستاییان صورت برده داشتند^{۱۵۵}. این ماجرا پس از واگذاری روستاهای مذکور به خزانه دولت معلوم و مشخص شد. پس از واگذاری این روستاها به دولت «کلیه اهالی روستانشین آزاد شدند و اراضی و کاخ و مستحقات آن مورد تأیید و تصویب قرار گرفتند»^{۱۵۶}.

(wak'kol taubaba d'boh kharreh w'zaddeq leh 'ar'eh w'darteh)

تقدیم هدیه به آکادمی مذهبی نسطوری نصیبین و مسافرخانه وابسته بدان از شهرت فراوان برخوردار بود. محصلین آکادمی حق نداشتند درباره هزینه نگاهداری مکاتب آن از کسی طلب یاری کنند^{۱۵۷}.

پرستشگاههای زرتشتی نیز از حمایت و هدایای اشراف و بزرگان کشور برخوردار بودند. شاپور یکم پس از لشکرکشیهای پیروزمندانه خویش به استانهای خاوری روم شرقی (بیزانس)، هدایایی به آتشکدهها تقدیم نمود. در ماتیکان از آتشکدهای یاد شده است که توسط اتروپات Atropat فرزند مردبد Mardbub بنا گردید. پرستاری و مراقبت از آتشکده بر عهده بازماندگان اتروپات بود^{۱۵۸}. در موردی دیگر پیرامون تأسیس آتشکدههای زرتشتی بر روی زمین چنین آمده است که این کار مشترکاً توسط دوشخص به نامهای اتروپات و کاکاخ *Kakakh انجام گرفت (بولسارا Bulsara واژه مشترك را به صورت ham yahavunt ارائه کرده است. هم ham به مفهوم «مشترك» است. در نگارش آرامی «hb» معادل سوم شخص جمع پهلوی habuent و unt لاتینی است). بر این زمین بتخانهای وجود داشت. شاهنشاه خسرو یکم فرزند کواد در آن مکان آتشکده بنا کرد. چون شاهنشاه بدون کسب اجازه از صاحبان زمین، آن را به تصرف آورد، لذا آنها شکایت بردند. از آن رو تکفل و پرستاری از این آتشکده به صاحبان زمین و فرزندانشان واگذار شد. بختیشوع در مجموعه خود از تقدیم بردگان به صومعهها یاد کرده است. در

155- Zacharias, Rhetor. *Historia ecclesiastica*, ed. E.W. Brooks, *Scriptores Syri*, ser. 3, t. VI, c. 36.

۱۵۶- همانجا، ص ۲۶.

157- *Gli Statuti della scuola di Nisibi*, II, 14; *Giornale Asiatica Italiana*, IV, 1890, p. 192.

158 *Matikan*, XLII, 37, p. 538-539.

* نام کاکاخ که در متن اصلی از آن سخن رفته در ترجمه فراسوی متن پدمه است - م.

ماتیگان نیز از تقدیم بردگان به پرستشگاه «آتش ورجاوند» سخن رفته است. ولی بردگان «ان شهریک» حق نزدیک شدن به آتش مقدس و انجام خدمت در آن محدوده را نداشتند. در متن از هر دو نوع برده یا بنده «بندک مرد - bandak gabra» و «ان شهریک مرد - hushtoik gabra» سخن رفته است. چنین بنظر می رسد که هیچ یک از این دو نوع بردگان - بندک و ان شهریک حق تقرب به آتش ورجاوند و خدمت بدان را نداشتند. از این رو در مورد بندگان تنها به مردان برده اشاره شده است.

از مطالب ارائه شده چنین برمی آید که در ایران آتشکده‌های زرتشتی و کلیساها و صومعه‌های مسیحی از مالکیت خاص برخوردار و مالک زمین و برده بودند. موبدان و حادمان دین در ایران از مقام و موقف ممتازی برخوردار بودند. ثروتهای هنگفتی در دستهای این گروه متمرکز شده بود. ثروتهای مذکور شامل اموال غیرمنقول و منقول پرستشگاهها و درآمد حاصل از آنها بود. بزرگان و اشراف در رأس سلسله مراتب و روحانیت زرتشتی قرار داشتند و بر امور فرهنگ، آموزش و دادرسی نظارت می کردند. محاکم عالی کشور شاهنشاهی زیر نظر روحانیان بود. لذا روحانیان از قدرت عظیمی برخوردار می شدند. عالی ترین گروه روحانیان از قشر اشراف و بزرگان برجسته ایران بودند.

روحانیت مسیحی از طریق اتباع مسیحی ایران تأمین می شدند. اتباع مسیحی ایران از دیدگاه اقتصادی نیرومند بودند. گروه کثیری از اهالی شهرهای غرب ایران پیرو آیین مسیح بودند. اکثر افراد این گروه را پیشه‌وران و بازرگانان تشکیل می دادند.

سازمانهای مذهبی ایران همانند دیگر کشورهای عصر آغاز فتودالیسم از هدایای بی شمار بهره‌مند شدند و به صورت مالکان بزرگ زمین درآمدند و چندی بعد قشر روحانیت فتودال از درون آن شکل گرفت و پدید آمد.

۶

وضع «شهرهای شاهی» در اوایل سده‌های میانه

گسترش شهرها طی سده‌های سوم و چهارم میلادی، تجدید بنای شهرهای کهن، احداث شهرهای نو، کوچ دادن توده‌های مردم به شهرهای نوین، جذب پیشه‌وران دارای تخصص‌های گونه‌گون به شهرها و سرانجام ایجاد بازارها و مراکز مبادله - همه و همه با امتیازهایی برای اهالی شهرنشین همراه بود. بیشتر اشاره شد که بخش‌هایی از اراضی به شهرها منضم می‌گشت تا خواربار و مایحتاج اهالی شهرها از این رهگذر تأمین گردد. اراضی که به شهرها منضم می‌شدند، وابسته به شهر بودند و حومه تفکیک ناپذیر شهر به شمار می‌رفتند. در واقع شهر و حومه آن مجموعه واحدی را تشکیل می‌دادند. پیشه‌وران شهری رابطه معین خود را با زمین همچنان حفظ می‌کردند. آنها می‌توانستند بخش کوچکی از زمین را زیرکشت قرار دهند. از سوی دیگر اراضی حومه شهرها محصول کشاورزی کالایی شهرها را تدارک می‌کردند و موجبات مبادله را فراهم می‌آوردند. ولی مبادله کالا در این عصر از گسترش کافی برخوردار نبود.

در آغاز عصر مناسبات فئودالی، شهرها اغلب به صورت «شهرهای شاهی» بودند. شهرهای بزرگی که در گذشته به صورت «پولیس» یا «دولت شهر»

اداره می شدند، از حدود سده سوم میلادی، حالت پیشین خود را از دست دادند و دیگر هرگز بدان حالت باز نگشتند. نخست پایه‌های جامعه برده‌داری فرو ریختن آغاز کردند و پس آنگاه شهرهای خودمختار ایران راه انهدام در پیش گرفتند. شاه به دلایل متعدد خواستار تابع کردن شهرها بود. شهرها از دیدگاه اقتصادی مراکز پیشه‌وران و بازرگانان و همچنین واحد اداری به شمار می رفتند. شهرها از دیدگاه سیاسی تکیه‌گاهی برای تحکیم موقعیت اشراف فئودال بودند و بعدها بویژه در عهد گسترش جوامع قرون وسطایی وابسته آنها می شدند.

شهرها با شاه رابطه‌ای بس عمیق داشتند. شاه حتی در روزگاری که شهرها از خودمختاری برخوردار بودند، در امور داخلی آنها مداخله می کرد. نامه اردوان سوم به اهالی شهر شوش نمودار روشنی از این نکته است.

از مآخذ ارمنی به روشنی معلوم می گردد که شهرها در اوایل سده‌های میانه از شرایط ممتازی برخوردار بودند. کاتولیکوس (جاثلیق) نرسس سوم که در محدوده پرستشگاه زوآرتنوتز * Zvartnotz اقامت داشت در صدد برآمد گروهی را در سرزمین اقامتگاه خویش سکنی دهد. از این رو «خانواده‌هایی از عوام را با حقوق خاص اهالی شهر بدانجا انتقال داد و امتیازهایی به آنان واگذارد که ویژه شهرنشینان بود»^{۱۵۹}. امتیازات مذکور که «در آغاز برای ساکنان شهرها» منظور شده بود، مؤید آن است که نه تنها پادشاه، بلکه فئودالها نیز تسهیلاتی برای اهالی شهرهای تابع خویش فراهم می آوردند.^{۱۶۰}

این اظهار نظر معقول و خردپذیر می نماید که چون پیشه‌وران و بازرگانان در شهرها از امتیازهای خاصی برخوردار بودند، لذا «خانوارهای روستایی» ساکن اطراف اقامتگاه کاتولیکوس (جاثلیق) نیز به صنعت و تجارت پرداختند تا از امتیازهایی برخوردار گردند. روستاییانی که تنها به کشاورزی اشتغال داشتند از امتیاز شهریان برخوردار نمی شدند.^{۱۶۱}

* زوآرتنوتز پرستشگاهی است که طی سالهای ۶۴۱ تا ۶۶۱ میلادی در ارمنستان و محلی در نزدیکی پرستشگاه مشهور اچمیادزین Echmiadzin بنا گردید - م.

159- Sebeos. *Istoriia*. Perevod S. Malakhasiantsa. Erevan, 1939, str. 101.

160- Akad. Ia. A. Manandian. *Problema obshchestvennogo stroia doarshakidskoi Armenii*, str. 4.

161- S.T. Eremian. *O rabstve i rabovladii v drevnei Armenii*, str. 20.

داستانی که از موسی خورنی پیرامون بنای «ارشکاوان - Aršakavan» برجا مانده درخور توجه است. وقایع نگار گله کرده است از این که ارشک دوم پادشاه ارمنستان «به کاری دور از خرد دست زد» او در دامنه جنوبی کوههای (ماسیس Masios-Masis) آرات بر سر راه بازرگانی، شهر ارشکاوان را بنا نهاد. او شهر مذکور را پناهگاه نامید. بردگان فراری، روستاییان و «رعایایی» که در گوشه‌ای از متصرفه خویش پنهان شده بودند، با شتاب به این ناحیه روی آوردند. وامدارانی که وام خود را نپرداخته بودند و همه کسانی که تحت تعقیب بودند، عازم این سرزمین شدند. «اندکی بعد سراسر دشت چون دریایی از مردم پر شد»^{۱۶۲} در دیگر مآخذ ارمنی نیز از این ماجرا سخن رفته است. فائوستوس بوزنطی (بیزانسی) Faustus de Byzance تأیید کرده است که ارشکاوان در آغاز به صورت دژی بود. بعدها به شهر بدل گشت. زیرا ارشک کاخ خویش را در آنجا بنا نهاد. از این پس «اهالی شهر از بزرگان ترس و بیمی نداشتند». این بدان معنا است که اهالی شهر نگران حمله به متصرفه‌های پیشین خود نمی شدند^{۱۶۳}. در یکی از مآخذ آمده است که گویا ارشک خود به «جنایتکاران» اجازه داد تا در شهر سکنی گزینند^{۱۶۴}.

نهرارها - naharar (شاهزادگان و اشراف ارمنستان - م.) بارها «شکایت بردند» و خواستار بازگشت تابعان و افراد خود شدند. ولی تلاش آنان ثمری نداشت. ارشک اهالی شهر را از امتیازهایی برخوردار کرد و در آنجا پایگاهی برای مبارزه با سران قبایل پدید آورد. شهر مذکور به او تعلق یافت و «شهر شاهی» نام گرفت و در نتیجه از امتیازهای خاصی برخوردار گردید. شهر ضمن استفاده از حمایت پادشاه که به شکوفایی اقتصادی این مرکز تولید و بازرگانی توجه خاصی ابراز می داشت، به متبع درآمد شاه بدل گشت. ولی نهرارها که از ارشک به سبب امتناع از بازگرداندن «فراریان» و «جنایتکاران» سخت ناراضی شده بودند، دست به عصیان زدند و با سپاهیان خویش به سوی این شهر «شاهی» منفور روان شدند و همه اهالی شهر را از مرد و زن کشتند و تنها کودکان شیرخوار را زنده گذاشتند^{۱۶۵}.

162- Moisei Khorenskii. *Istoriia Armenii*, str. 163.

163- Faustus de Byzance, traduit par J.B. Emine. In: V. Lang ois. *Collection...*, t I, p. 247- Faustus Buzand. *Istoria Armenii*. Perevod A.M. Gevorgiana. Erevan, 1953, str. 84-85.

164- Zhitie Grigoria Narsesa: V. Langolis. *Collection...*, t. II, str. 32.

165- Moisei Khorenskii. *Istoriia Armenii*, str. 164.

چه طی سده چهارم میلادی در ایران و چه در ارمنستان، بنای شهرها از سوی شاهان امری تصادفی نبود، بلکه پدیده‌ای کلی و خود حاصل تقسیم کار اجتماعی بود. پیشه‌وران روستاها از کار در مزارع و تاکستانها رها نمی‌شدند و همچنان در خدمت مالکان زمین قرار داشتند. ملاکان نیز حاضر نبودند آنها را به شهرها اعزام دارند. سرنوشت شهر ارشکاوان نموداری از نفرت زمین‌داران نسبت به شهرها است. همین نفرت سبب شد که نهراها «بارعایای گناهکار خویش چنین بیرحماته رفتار کنند».

وابسته کردن جماعات روستایی و جریان فتودالی شدن کشور ایران در سده پنجم میلادی با شدت و به صورتی بسیار حاد جریان یافت. علت آن را نیز باید در انحطاط و اضمحلال سیستم استعمار برده‌داری جست و جو کرد که از مدتها پیش در سراسر خاور نزدیک جریان داشت و در ایران نیز مؤثر افتاد. بخش بزرگی از اراضی در اختیار جماعات روستایی قرار داشت. در جماعات، روستاییان تحت نظر بودند. در بخشهای دیگری از اراضی، بردگان از سوی ملاکان در مزارع به کار اشتغال داشتند. در این هر دو بخش جریان فتودالی شدن آغاز گشته بود.

در سده چهارم میلادی لشکرکشیهای متعدد موجب انتقال توده‌های کثیری اسیر جنگی به ایران گردید. اسیران مذکور برده‌وار به کارهای دشوار گمارده می‌شدند. در لشکرکشیهای شاپور دوم، نیاز کشور به نیروی کار تا اندازه‌ای مهم بنظر می‌رسید. شاپور دوم توده‌های انبوهی از مردم را به استانهای شاهنشاهی و اراضی «کشور خویش» گسیل داشت. اسیران رومی در بنای شهرهای نو بنیاد نقش مهمی برعهده داشتند. چنان که پیشتر اشاره شد، اسیران جنگی صورت برده داشتند و برده‌وار به کار می‌پرداختند. در سده پنجم حرکت این نیروی عظیم کار به سوی استانهای ایران انجام گرفت. در این عصر ایران از نیروها و منابع درونی خویش نیز برخوردار بود و پیشرفت آنی نیروهای مولد کشور از طریق گسترش تولید مکرر در شهرها، افزایش محصولات کشاورزی در روستاها و تشدید استعمار و بهره‌کشی از «مردم» ایران صورت می‌گرفت.

جنبش اجتماعی وسیعی که به نهضت مزدکیان شهرت یافت با نیرویی عظیم در سراسر ایران گسترده شد. این جنبش اعتراض از سوی جماعات، علیه وابسته شدن و تشدید استعمار بود. این، نهضت بردگان و مهنه علیه اربابان به شمار

می رفت. در این نهضت شهرها حکم پناهگاهی را داشتند که مردم به منظور رهایی از کار سنگین و بدور افکندن زنجیر استثمار بدان پناه می بردند. نگارنده کتاب «نامه تنسر» ضمن بیان این هرج و مرج نوشت: «آن که تبع ما بود، متبوعی در سر گرفت و آن که خادم بود مخدومی، عامه همچون دیو که از بند بگشایند. کارها فرو گذاشتند و به شهرها به دزدی و فتنه و عیاری و شغلهای بد پراکنده شدند». یکی از انواع نسبتهای ناپسندی که دشمن طبقاتی، مهته فراری را بدان نسبت می داد «فتنه» بود. شهرها را جایگاه فتنه نامیدند. در رویدادنامه سریانای شهر کرخ بیت سلوک (سلوک) و دیگر مآخذ نیز از این مقوله سخن رفته است.

یکی از مآخذی که با طبقه پیشه‌وران به صورتی منفی و خصمانه برخورد کرده، کتاب مینوی خرد است. در مینوی خرد طی پاسخ به پرسش مربوط به عیوب کشاورزان و پیشه‌وران (صنعتگران و محترقه - م.) چنین آمده است: «عیب کشاورزان نادانی، رشک، بدخواهی و کین توزی است. عیب صنعتگران (هوتخش) ناباوری، ناسپاسی، داوری نابجا، ترشروی و ناسزاگویی است»^{۱۶۶}. فهرست این «عیوب» یا نظرات منفی که نویسنده نامه تنسر به پیشه‌وران نسبت داده، تکمیل شده است. نویسنده این نامه، نیز جنبش مردمی را با نظری خصمانه می نگریست. معلوم می شود که شهر در این جنبش پناهگاه فراریان و ناراضیان بود. در نامه تنسر چنین آمده است: «تا بدان رسید که بندگان بر خداوندان^{*} دلیر شده‌اند و زنان بر شوهران فرمانفرمای»^{۱۶۷}. بدین روال نهضت مزدکیان بردگان را نیز در برگرفت. این خود دلیل روشنی بر دگرگونیهای بسیار عمیق در نظام اجتماعی ایران است. شهرها محل مساعدی برای اتحاد و وحدت عمل افراد بودند. از این روی یکی از فرامین شاهنشاه «مشغول گردانیدن مردمان به کارهای خویش و بازداشتن از کارهای دیگران» بود^{۱۶۸}.

166- *The Book of the Mnyo-i-Rhard*, ed. by E.W. West, London, 1871. § 59, p. 183.

* در ترجمه فارسی کتاب مینوی خرد چنین آمده است: «عیب کشاورزان نادانی و رشک یا چشم و بدخواهی و کینه‌وری است. عیب صنعتگران بد اعتقادی، ناسپاسی و رشک‌گویی و تندی و بی ادبی است». رش به مینوی خرد ترجمه دکتر احمد تفصیلی، انتشارات بنده فرهنگ، ص ۷۷ - م.

** در هر دو نسخه فارسی نامه تنسر چاپ ۱۳۱۱ و ۱۳۵۴ به جای خداوندان «خداوندگاران» آمده است - م.

167- *Lettre de Tansar*, p. 217, 521.

۱۶۸- همانجا، ۲۱۷.

نگارنده نامه تنسر این ماجرا و نیز رفتار ناشایست زنان و برهم خوردن کانون خانواده را به روزگار خسرو یکم انوشیروان نسبت می دهد. در زمان همین شاه بود که دولت به سرکوب نهضت مصمم گشت.

اهالی شهرها بر پایه دارایی به قشرهای گونه گون بخش می شدند. در میان مردم «ساده» و «عامی» افراد ثروتمند نیز وجود داشتند. در این مورد می توان از امکانات اقتصادی و ثروت پوسی - پوسای کروگبد یاد کرد. در جریان ورشکستگی خانواده های اشراف و بزرگان و تزلزل مبانی قبیله ای و دارایی آن، اهالی شهرها (عامه مستقل)* به خرید املاک بزرگان پرداختند. از این رو بنا به نوشته نامه تنسر مقرر شد «تا عامه مستقل املاک بزرگان بخرند»^{۱۶۹}. این اقدام یکی از جهات و جوانب سیاسی مشخص در ربع دوم سده ششم میلادی بود. در این دوره مناسبات فئودالی شکل گرفت و شاه نمایندگان «نجبا و بزرگان» را به تابعیت خویش آورد. مطالب ارائه شده نموداری از اهمیت شهرها است و نشان می دهد که اهالی شهر مستقل و از دیدگاه اقتصادی نیرومند بودند. در مآخذ نامبرده، یکی از عیبهای عامه گرایش به «فته» و «سرکشی» است.

فردوسی نیز بر پایه استفاده از مآخذ چنین نظری را ابراز داشته است. مآخذ مزبور سیاست «آزادی» شهر را مورد تقبیح قرار دادند. در شاهنامه چنین آمده است که گویا بهرام گور پس از شکار به روستایی (ده - deh) رفت. ولی در آنجا کسی وی را درود نگفت. حال آن که مردم برای دیدن شکوه و جلال و ملتزمین رکابش بر سر راه ایستاده بودند. شاه به خشم آمد و به موبد همراه خویش گفت می خواهد که این ده دچار ویرانی شود. زیرا از بی اعتنایی اهالی رنجیده است. پس آنگاه موبد مردم آن ده را مخاطب قرار داد و گفت که شاه بهرام مقرر می دارد که این روستا به شهر بدل گردد (بدان تا کند شهر)، از این رو همه را مهتر (کدخدای) می شمارد. زنان و

* در چاپ فارسی سال ۱۳۱۷ چنین آمده است که «حکم کردم تا عامه مسنفل املاک برورگز دگان نخرند». در چاپ سان ۱۳۵۴ نامه تسر آمده است که «حکم کردم تا عامه مستقل و املاک بزرگزادگان نخرند». معلوم نیست نظر مؤلف کتاب شهرهای ایران در بیان عنوان «عامه مستقل» دقیق و درست باشد. در ضمن در متن فارسی املاک «بزرگزادگان» است. نه بزرگان. ر. ش. به نامه تسر به سعی و تحقیق مجتبی مینوی، تهران ۱۳۱۱، ص ۱۹. و همین کتاب به کوشش مجتبی مینوی و آقای دکتر محمد اسماعیل رضوی، تهران ۱۳۴۵، ص ۶۵-م.

کودکان نیز مهتر و همه برابراند (همه کدخدای ده‌اند)^{۱۷۰}. اهالی روستا چون دانستند همه از مرد و زن و کودک و خادم و مخدوم برابر و کدخدای ده شده‌اند، از شادی خروشیدند. جوانان و برنایان ترس و بیم را به يك سو افکندند، بی باک شدند و به کشتن پیران و مهتران دست یازیدند. همه آن روستا دستخوش هرج و مرج و غارت شد و در مدتی کوتاه این روستای شکوفا به ویرانه بدل گشت و مردم انجا را ترك گفتند^{۱۷۱}. يك سال بعد موبد برای تعیین میزان خرابی بدانجا بازگشت. او به پیری که روستا را ترك نگفته بود، توصیه کرد اداره روستا را برعهده گیرد. موبد به آن پیر وعده داد که از خزانه دولت روستا را یاری دهد. از آن پس روستای مذکور احیا شد. کسانی که روستا را ترك گفته بودند، بدانجا بازگشتند و روستا همانند روزگار گذشته شکوفا شد.

نتیجه اخلاقی این داستان معلوم و روشن است. شهر آزاد شده بود. در شهر هر کس خود را برابر، مستقل، آزاد و مهتر می دانست. مهتر با خداوندگاران برابر شدند و بیم و باک از میان رخت بر بست. زنان نیز از حقوق برابر با مردان برخوردار شدند. ولی حاصل این آزادی و رشکستگی بود. فردوسی در این داستان همان نظر منفی را نسبت به شهر و شهریان ابراز داشت و برابری را غیرمجاز شمرد و چنین ابراز عقیده کرد که این وضع رابطه میان خادم و مخدوم و مهتر و کهنتر را برهم می زند. حال آن که فارغ از این ارتباط، برقراری نظم در کشور میسر نیست. گرچه این داستان را به روزگار بهرام گور مربوط دانسته‌اند، با این وصف تا اندازه‌ای با نهضت مزدکیان و اندیشه‌های آن مرتبط است. گرایشهای مندرج در این داستان با نوشته‌های نامه تنسر نزدیکی و مشابهت دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که روستا طبق فرمان شاه به شهر بدل گشت. همه مهتر شدند و مالیات نیز تاحدودی لغو گردید. این آگهی با متن مندرج در رویدادنامه شهر کرخ بیت سلوك (سلوک) که پیشتر از آن سخن داشتیم، تا اندازه‌ای نزدیک است.

۱۷۰- فردوسی، شاهنامه، طبع زول مول، ص ۵۸۲.

۱۷۱- همانجا، ص ۵۸۴-۵۸۵.

۷

نظام طبقاتی ایران و اصناف شهری

برای آگاهی از عمق و پیشرفت مناسبات اجتماعی در ایران، توجه به وضع شهرها لازم و ضروری است. بدون دگرگونیهای قابل توجه در نظام اجتماعی شهرها، تغییر شکل بندهای اجتماعی کشور، ممکن نمی نمود. شهرهای باستانی و کهن پس از فروریختن نظام برده‌داری، دگرگون شدند. در اوایل سده‌های میانه نقش شهرها قابل توجه بود. در شهرها تقسیم کار اجتماعی به مقیاسی وسیع صورت پذیرفت. جدایی صنعت از کشاورزی صورتی قاطعتر یافت. دست کم در مراکز بزرگ، تقسیم کار در محدوده امور صنعتی و تخصصی شدن حرفه‌های پیشه‌وران در رشته‌های جداگانه تولید وسعت گرفت. صنعتگران و پیشه‌وران که در واقع تولید کنندگان آزاد به شمار می رفتند، به عمده‌ترین نیروی شهر بدل شدند. از بهره‌کشی کار بردگان دیگر اثری نمی یابیم. باید افزود که در ایران بهره‌کشی از کار بردگان، بطور کلی اندک بود.

وضع مردم شهری و بدیگر سخن پیشه‌وران و بازرگانان اصولاً با تقسیمات صنفی در ایران ارتباط داشت. در این مورد خاص اصطلاح «اصناف» صرفاً به

گونه‌ای مشروط مورد استفاده قرار گرفته است. زیرا تقسیمات اجتماعی که در مآخذ از آنها سخن رفته است، نه تنها پیرامون محدوده تنگ اصناف، بلکه درباره طبقات اجتماعی نیز تصور جامعی بدست نمی‌دهد. این زمان جامعه ایران شامل دو طبقه استمارگر و استمارشونده بود. زمین داران، طبقه استمارگر را تشکیل می‌دادند. روحانیان و بزرگان ارتش از افراد این طبقه بودند. روستاییان بخش عمده استمارشوندگان را شامل می‌شدند. در مآخذ می‌توان مطالبی پیرامون تقسیمات طبقاتی و وجود اصناف در جامعه ایران مشاهده کرد. حال آن که محدوده تقسیمات طبقاتی چندان قاطع و مشخص نبود. اغلب تقسیم بندیهای اجتماعی مخدوش و دچار خلل می‌گشت و طبقات صورت کاست و یا طبقه منفصل بخود نمی‌گرفتند.

مطالب مندرج در مآخذ و منابع پیرامون اصناف و طبقات اجتماعی ایران که با ستهای آتش ورجاوند زرتشتی ارتباط داشتند، بسیار شایان دقت است.

نه تنها در اوستا، بلکه در «کارنامه» اردشیر پاپکان نیز از سه طبقه موبدان، سپاهیان و کشاورزان سخن رفته است. طی سالیهای گذشته مسئله طبقات از سوی ویکندر با دقتی خاص مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت. او بر این عقیده بود که تقسیمات صنفی بر پایه روایتهای بزرگان و موبدان به ما رسیده است و این کار از روی خطا به شخصیتهای افسانه‌ای و یا اردشیر نسبت داده شده است.^{۱۷۲}

ویکندر ضمن بررسی فهرستهای متعدد از منابع گونه‌گون به پدیده‌ای متصف بر قانون بذل توجه کرده است. در فهرستی که جنگیان در میان اصناف مقام نخست را دارا هستند، هیربدان در میان روحانیان حایز مقام اول و حتی تنها مقام عمده معرفی شده‌اند. ولی در فهرستی که روحانیان مقام نخست را دارا هستند، عالیترین مقام به موبدان داده شده است. در این فهرست موبدان بالاتر از هیربدان قرار دارند.^{۱۷۳} طبق نظر ویکندر این اصل با منابعی از ریشه‌های مختلف در ارتباط است. موبد با آثار و منابع شمال غربی و روایات پدید آمده از شیز مرتبط است. ولی هیربد به عنوان بزرگ روحانیان با پرستش اناهیتا در فارس ارتباط دارد. نخستین شاهان ساسانی بویژه شاپور یکم از حمایت هیربدان برخوردار بودند.

ویکندر ضمن بررسی فهرست طبقات که در فصل چهاردهم کتاب

172- S. Wikander, *Die Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, s. 192-193.

۱۷۳- همانجا، ص ۱۹۵.

اردویرافنامه از آن سخن رفته است به این نکته توجه کرده است که در آیین زرتشتیان به پنج آتش ورجاوند اشاره شده است. ولی در مآخذ و روایات متعلق به جنوب غربی ایران تنها از سه آتش یاد شده است. موبدان کوشیدند تا این روایات دوگانه را با یکدیگر ممزوج کنند^{۱۷۴}.

به اعتقاد نگارنده اظهارنظر ویکندر ضمن اتکاء به اردویرافنامه منطبق بر واقعیت نیست. در اینجا فهرست طبقات و اصناف به گونه دیگری ارائه شده است. در این نوشته، اجتماع از پنج طبقه و صنف تشکیل نشده، بلکه شمار آنها چهار است. نخستین موبدان هستند. دوبند از کتاب (۱-۲ و ۳-۶) به گروه مذکور اختصاص یافته است. متعاقب آن از جنگیان سخن رفته است. شاه نیز در این طبقه جای دارد. دوبند نیز به این گروه اختصاص یافته است. دوبند اخیر همانند دوبند پیشین با این کلمات پایان می‌پذیرند: «و این در دیده من بزرگ و خارق العاده است». زیرا این نظر را مؤلف کتاب اردویرافنامه ارائه کرده است (۷-۱۰ و ۱۱-۱۳). در این چهار بند از دو صنف یا طبقه سخن رفته است - موبدان و جنگیان. متعاقب آن بند دیگری است که ویژه کشاورزان - وستریشان Vastrioshan است. در کتاب از این گروه به عنوان طبقه سوم اجتماع سخن رفته است (۱۴-۱۸). سرانجام در آخرین بند (۱۹-۲۱) از پیشه‌وران با نام هوتخشان - hutukhshan یاد شده است که «درجهان» و بدیگر سخن به دوران حیات در این عالم در خدمت «سران خویش» قرار داشتند^{۱۷۵}. بدین روال از چهار صنف یا طبقه بحث شده است. ولی دو بار در دو جای مختلف به صورتی بالنسبه مشروح از آنها سخن رفته است.

ویکندر در اثر دیگر خود این مسئله را در ارتباط با روایات کهن ایرانی که همراه با اساطیر یونانی نقل شده، مورد بررسی قرار داده است. کریستن سن وجود این دو روایت را به صورتی مشروط «مذهبی» و «ملی» نامید. اما ویکندر این روایات را با «دو طبقه اجتماعی» عصر ساسانی - «موبدان» و «بزرگان» مربوط دانست^{۱۷۶}. در روایات کهن ایرانی از سه طبقه سخن رفته و سه آتش ورجاوند به هر یک از این سه

(کتاب اردویرافنامه یکی از آثار متعلق به دورانی پس از روزگار ساسانیان است) - 174- Ibid, s. 205.

W.B. Henning *Zoroaster Polimician or Witch-Doctor*. London, 1951, p 32

175- *The Book of Arda Viraf* ed E. W. West. Bombay, 1872, p. 36-39, 163-164.

176- S. Wikander. *Sur le fond commun indo-iranien des épopées de la Perse et de L'Inde*. La nouvelle Clio, 1950, N. 7, p. 312-313.

طبقه مربوط شده است: روحانیان (آذر فرنبغ - Atur Farnbag)، جنگیان (آذر گشنسپ - Atur Gushnasp) و «طبقه سوم» (آذر برزین مهر - Atur BarzenMihr). آذر نخستین، آتش روحانیان بود. ولی با قدرت یافتن پادشاه، آتش جنگیان رفته رفته اهمیت بیشتری کسب کرد. این نکته از مآخذ و منابع متعددی که ویکندر ارائه کرده، معلوم و مشخص گردیده است. اما درباره آتش «طبقه سوم» می توان گفت که این آتش از سنتهای طبقه دوم و بدیگر سخن از جنگیان و بزرگان مایه گرفته است.^{۱۷۷}

هر دو دانشمند که پیشتر از آنها یاد کردیم به این نتیجه رسیدند که در آغاز روحانیان نیروی عمده و حاکم به شمار می رفتند. ولی بتدریج عرصه از سوی بزرگان و جنگیان بر آنها تنگ شد. با بفرنجتر شدن نظام دولتی در وظایف روحانیان و جنگیان دگرگونیهای پدید آمد. محاکم و دادگاهها در اختیار روحانیان باقی ماندند. ولی وظیفه اداره امور کشور و گردآوری مالیات به طبقه جنگیان که بخشی از بزرگان کشور بودند، واگذار گردید. در روایات تنها از دو طبقه نخستین مطالبی ارائه شده است. از این رو نمی توان با قاطعیت اعلام نمود که طبقه سوم آتش خود را از آتشکده متعلق به طبقه دوم بدست آورده و از آن جدا کرده باشد. گمان نگارنده سطور در این زمینه خرد پذیرتر می نماید و آن قدمت آتش و ستربوشان از روزگاران بسیار کهن است. آتش مذکور متعلق به روزگاری بود که کار کشاورزان از احترام فراوان برخوردار می گشت. این مطلب را از اساطیر یونانی و هندی می توان دریافت. وجود تنها دو روایت در این زمینه کاملاً مفهوم بنظر می رسد - روایت روحانیان که کریستن سن آن را «مذهبی» نامیده و روایت اشراف و بزرگان و روایت شاهی که وی نام «ملی» بر آن نهاده است. از این رو نظر ویکندر مبنی بر این که دودمان جدید ساسانی وظیفه دو طبقه نخستین، یعنی روحانیان و جنگیان را برابر وظایف طبقه سوم قرار داده است، چندان قانع کننده نیست.^{۱۷۸} ولی ساسانیان به منظور وسعت بخشیدن به پایگاه حاکمیت خویش نه تنها از حمایت بزرگان، بلکه از پشتیبانی طبقه پر جمعیت کشاورزان نیز بهره مند شدند و لذا برای ستربوشان اهمیت بیشتری قایل گشتند. در این نکته جای تردید نیست. در روایات ایرانی که از روزگار بسیار کهن برجامانده، کشاورزی از اهمیت خاصی برخوردار گشته است.

وضع طبقه چهارم - پیشه‌وران (هوتخش) به گونه دیگری بود. این واژه سرزنده که در زبانهای ایرانی جایی برای خود گشود در فصل چهاردهم اردویرافنامه آمده است. این کتاب بر روی قطعه‌ای پاپیروس از سده هفتم میلادی بدست آمد^{۱۷۹}. در ماتیکان نیز بارها از آن سخن رفته است^{۱۸۰}. در روایت روحانیان تنها از سه آتش یاد شده است. حال آن که «طبقه چهارمی نیز در کار بوده است». سه آتش ورجاوند از روزگار کهن مشهور و پایدار بود^{۱۸۱}. در مراسم بزرگداشت این سه آتش تغییری حاصل نشد. ولی در نظام طبقاتی و صنفی ایران به موازات تغییرات اجتماعی، دگرگونیهای پدید آمد. شهرها به همراه پیشه‌وران و بازرگانان شهری به مقیاسی وسیع از دیدگاه کمی گسترش یافتند. شماره شهرها فزونی گرفت. بتقریب همه شاهان ساسانی به احداث شهرهای نوین پرداختند. گروههای کثیری از مردم به شهرهای نویناد نقل مکان کردند. شهرها رفته رفته از حمایت و تکفل شاه و دولت برخوردار شدند. شماره ساکنان شهرها فزونی گرفت. گروههای کثیری از مردم روستا به شهرها روی آوردند.

ولی این «طبقه» جدید شهری آتش خاص خود را نداشت. روایات در واقع از سه آتش ورجاوند یاد کرده‌اند که پاسداری و پرستش آنها برای طبقات معین یاد شده واجب و ضروری بود. چنین بنظر می‌رسد که هوتخشان به وستریوشان ملحق شده بودند. جز آتشیهای ورجاوند اصلی در همه استانها و شهرستانهای ایران، آتشیهای مشابه و تابع دیگری نیز وجود داشتند که تحت سرپرستی روحانیان محلی بودند. نامه تنسر از «آتشیهای مقدسی» یاد کرده است که «فرمانروایان استانها»^{*} برای خود ساخته بودند^{۱۸۲}. عمده‌ترین آتشکده روحانیان در ناحیه کاریان - Kariyan فارس (پرسیدا) میان سیراف و کرانه خلیج فارس و دارابجیر Darabdzir بود. آتش جنگیان

179- Hansen, fragm. 8831, 6. *Sitzungsbericht der Preussischen Akademie der Wissenschaften*, 1937, s. 91-S. Wikander. *Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, s.205.

180- *Matikan-i hazar datastan*.

181- S. Wikander. *Sur le fond commun indo-iranien des épopées de la Pers et de L'Inde*, p. 316.

* اصطلاح «فرمانروایان استانها» بیان دقیق مطلب از سوی نگارنده کتاب نیست. در نامه تنسر مطلب بدین گونه آمده است: «چنان است که بعد از دارا ملوک طوایف هر یک برای خویش آتشگاه ساخته». معلوم می‌شود نگارنده «فرمانروایان استانها» را به جای «ملوک طوایف» آورده است. ر. ش. به نامه تنسر به کوشش مرحوم مجتبی مینوی و دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران ۱۳۵۴، ص ۶۸ - م.

182- *Lettre de Tansar* .p. 225,530.

(آذر گشنسب) در گتزك واقع در شیز از نواحی آذربایجان قرار داشت. آتش روستاییان (آذر برزین مهر) در شمال غرب نیشابور در ناحیه ریوند Revand واقع شده بود. لازار فاربی Lazare de Pharp این ناحیه را «روستای مغان» نامید^{۱۸۳}. شرح منابع و مآخذ متعدد سده‌های پنجم و ششم میلادی پیرامون آتشکده‌ها جالب دقت است. گرچه واژه‌های مآخذ مذکور تا اندازه‌ای منسوخ بنظر می‌رسند.

در کارنامگ از سه آتش سخن رفته است: آتش روحانیان و آتش جنگیان، ارتشتاران و اسپهبدان - «رانندگان ارايه‌های جنگی و جنگیان» که شاه خود از زمره این گروه بود. سومین آتش ورجاوند «برزین مهر - Burzen Mihr» نام داشت که ویژه کشاورزان - وستریوشان بود.^{*} در «کتاب اردشیر» از هیچ گونه تفاوت طبقاتی دیگری سخن نرفته است. واژه وستریوشان صورتی از مصدر «ورز کردن» یا «پرداختن به کشت و زرع» است^{۱۸۴}.

در مآخذ دیگری که مربوط به سده ششم میلادی است دگرگونی‌هایی در این رسم اجتماعی کهن مشاهده می‌کنیم. در کارنامگ تلاش بر آن است چنین عنوان کند که گویا کتاب متعلق به عهد اردشیر است. مشابه این جهت‌گیری در نامه تنسر که توسط کتیبه‌نگاری با نام مستعار نوشته شده، مشهود است. در کارنامگ مسئله طبقات و اصناف کشور طبق طرح کهن موبدان با سه آتش ورجاوند مشخص شده است. ولی در نامه تنسر واقعیت وضع طبقات عنوان گردیده است. نامه تنسر ضمن بیان عنوانهای مشاغل معلوم داشته است که هر يك از گروه‌ها به کدام طبقه اجتماعی تعلق دارند.

در نامه تنسر مردم به چهار طبقه «چهار اعضا» بخش شده‌اند. در رأس طبقات چهارگانه «اعضاء اربعه» پادشاه قرار دارد. شاهان نواحی و استانها وابسته و تابع او هستند. آنها موظفند هر يك به نوبه خویش به حضور پادشاه باریابند و مراتب

183- A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*, p. 165-167.

* در کرنامه اردشیر بابکان پیرامون سه آتش ورجاوند چنین آمده است: «آذر فرنیغ دین دانایی مه مردان مغ مردان و آذر گشنسب ارتشتاران و اسپهبدان و آذر برزین مهر و اسریوشان و ورزکرداران». در اینجا مطلبی پیرامون «رانندگان ارايه‌های جنگی» نمی‌بینیم. ر. ش. به کرنامه اردشیر بابکان به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۹-۷ م.

184- *Karnamag*, ed. D.D.P. Sanjana, p 4. Th. Nöldeke *Geschichte des Artachšīhr i Pāpukān*, s. 37, 68.

اخلاص خویش را عرضه دارند. آنها تاج شاهی خود را تنها از دست شاهنشاه دریافت می‌دارند. همانند گذشته مقام نخست از آن روحانیان است. مقام دوم متعلق به مردان کارزار است. دبیران «کتاب» دارای مقام سوم هستند. اعضای این صنف عبارتند از: منشیان «کتاب رسایل»، شمارگران «کتاب محاسبات»، داوران و آمارگران «کتاب اقصیه و سجلات و شروط»، رویداد نویسان «کتاب سیر»، پزشکان، شاعران و منجمان^{۱۸۵}. طی سده‌های سوم تا هفتم میلادی در کشور تمرکز یافته ایران و اداره مملکت، قشر دیوانسالار به چنان موقعیت ممتازی دست یافت که از درون صنف موبدان قشرهای خاصی پدید آمدند.

«عضو چهارم» جامعه یا طبقه زیر دست را (مهته خوانند). طبقه مذکور شامل چند گروه کشاورزان (بزرگان) رعایای روستانشین (راعیان) بازرگانان (تجار) و دیگران (سایر محترفه) بود^{۱۸۶}.

تقسیم طبقات در کتاب مینوی - خرد بسیار جالب دقت است. در یکی از بندهای این مأخذ که متعلق به نخستین سده‌های میلادی است از تقسیم جامعه به سه طبقه سخن رفته است. ولی در آن تکمله‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد طبقه چهارم اجتماع پس از گذشت مدت زمانی پدید آمده و شکل گرفته است. در بند سی و یکم از وظیفه روحانیان، جنگیان و کشاورزان سخن رفته است*. وظیفه کشاورزان به شرح زیر آمده است: «وظیفه و ستریوش (کشاورز) کشت و زرع است و [آنها باید] در حد توانایی جهان را آباد و از لحاظ آذوقه تأمین کنند»^{۱۸۷}. بند سی و دوم** به وظایف هوتخش (پیشه‌ور) اختصاص یافته است. از مینوی خرد سؤال شد که وظیفه پیشه‌ور چیست؟ مینوی خرد پاسخ داد: «وظیفه پیشه‌وران این است که نادانسته به کاری دست نزنند و کاری را که می‌دانند بخوبی و با دقت انجام دهند و مزد عادلانه

185. *Lettre de Tansar...*, p. 518.

۱۸۶- همانجا، ص ۵۱۳، ۵۱۲، ۲۱۳.

* در ترجمه فارسی کتاب مینوی خرد این مطلب در بند ۳۰ آمده است نه ۳۱ - ر. ش. - به مینوی خرد، ترجمه آقای دکتر احمد تفضلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۴، ص ۴۸ - م.

187- *The Book of the Mainyo-i-khard*, p. 161

** در ترجمه فارسی کتاب مینوی خرد که بدان اشاره شد چنین آمده است: «وظیفه کشاورزان کشاورزی و ابد نی و تا حد امکان جهان را راحتی بخشیدن و آباد داشتن است» - م.

*** در ترجمه فارسی کتاب مینوی خرد وظایف پیشه‌وران و تدبیر سخن صنعتگران در بند سی و یکم آمده است. ر. ش. - مینوی خرد ترجمه آقای احمد تفضلی انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۸ - م.

بخوانند. چه هرگاه نادانسته به کاری دست زنند، آن کار ضایع و تباه می‌گردد»^{۱۸۸}.

بدین روال از پی طبقات سه‌گانه، طبقه چهارمی پدید آمد که جهت مشخصه آن انجام کارهایی است که مستلزم داشتن دانش، تخصص و تجربه است. آنها به کاری دست می‌زنند که آموخته‌اند، نیک می‌شناسند و از عهده آن برمی‌آیند. این نکته مؤید آن است که نیروهای مولد ایران همچنان رو به گسترش و پیشرفت داشتند. در کارگاهها آلات و ابزار مختلف، تخصص و تجربه به صورتی منظم از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یافت. به آموزش حرفه و فن توجه فراوان می‌شد.

دگرگونیهای پدید آمده در نظام صنفی ایران همچنین مؤید اهمیت مقام و موقف تولید کنندگان شهری در اقتصاد عمومی کشور بود. در طبقه استشارشوندگان دگرگونی پدید آمد. پیشه‌وران شهری و بازرگانان به چنان مقام مهمی دست یافتند که در مآخذ و منابع از آنان به عنوان چهارمین صنف و چهارمین عضو جامعه یاد شده است. در روایات دینی رابطه آنها ملحوظ نگردید. طبقه چهارم در این مورد خاص به طبقه سوم پیوند داده شد و پیشه‌وران و بازرگانان به عنوان بخشی از (وستریوشان) شناخته شدند. آتش ورجاوند طبقه مذکور دیگر از اهمیت پیشین برخوردار نشد. ایجاد آتش ورجاوند دیگری برای آنان امکان‌پذیر نبود. از این رو چهارمین صنف جامعه که از طبقه کشاورزان برخاسته بودند، با اینان در داشتن آتشگاه ورجاوند، شریک و انباز شدند.

188- The book of the Mainyo-i-khard, p. 161.

* در ترجمه فارسی کتاب مینوی خرد که بدین اشاره شد چنین آمده است: «پرسید دانا از مینوی خرد که وظیفه صنعتگران و مزدوران (پیشکاران) چیست؟ مینوی خرد پاسخ داد که وظیفه مزدوران این است که آن کاری را که ندانند دست بدان برند و آنچه دانند خوب و با دقت انجام دهند و مزد عادلانه خواهند چه کسی که کاری را نداند و به انجام آن دست زند، معکس است آن کار تباه شود یا ماکرده بر جای ماند و حتی اگر آن مردی را که کار از آن اوست (= صاحب کار) بسیار خشنود کند، با این همه گناه بر ذمه او باشد» - م.

بخش ششم

نهیست مزدکیان

نهضت مزدکیان

نهضت مزدکیان حاصل پدیده‌های اجتماعی عمیق و برهم خوردن قانون پیشرفت متناسب نیروهای مولد و مناسبات تولیدی بود. نهضت مذکور توده‌های قابل ملاحظه‌ای از مردم را فرا گرفت. این نکته بویژه در نهضت‌های تاریخی روزگار باستان و سده‌های میانه صادق است. در این نهضتها طبقات گونه‌گون جامعه شرکت داشتند. ولی نیروی عمده این نهضتها روستاییان بودند. بررسی نیروی محرك اجتماعی شرکت کننده در جنبش مزدکیان، تنها از طریق بررسی دقیق حوادثی که در مآخذ و منابع بدانها اشاره شد، امکان پذیر و میسر است. نخست باید از برخورد خصمانه مآخذ و منابع موجود نسبت به آیین مزدک (مزدکیسم) یاد کرد. مزدکیسم تا اندازه‌ای در نظر محققان و پژوهندگان مؤثر افتاده است. پژوهندگان در بعضی موارد تعصب و غرض ابراز داشتند و به ویژگیها و جهت گیریهای مندرج در مآخذ برخورد نقادانه ابراز نمودند.

چنان که پیشتر اشاره شد طی سده پنجم میلادی در ایران کوچ و انتقال جمعی اهالی به شهرهای کشور به گونه‌ای گسترده همچنان ادامه یافت و شماره

شهرها فزونی گرفت. ظهور شهرهای نوین، احیای مراکز کهن و قوت یافتن شهرها را باید با جریانهای کلی تقسیم کار اجتماعی مربوط دانست. شکل‌های تازه مناسبات اجتماعی فتودالی جدید، انحطاط و انهدام بخشهایی از جماعات روستایی، خصوصیات اجرای شکل‌های بهره‌وری از مزارع و کشتزارهای کوچک و سرانجام ظهور مالکیت فتودالی بر زمین - همه و همه موجب بروز تمایل به تجدید بنا و دگرگونیهای عمیق گردید. در این تجدید بنا و دگرگونی، شهرها از مقام و موقف خاصی برخوردار بودند و با اعصار گذشته تا سده سوم میلادی تفاوت بسیار داشتند. جنبش مزدکیان که با دگرگونی در ریر بنا مرتبط بود، انگیزه‌هایی ایدئولوژیک داشت که بعضی از انگیزه‌های آن در مآخذ و منابع محفوظ مانده است. ریشه‌های تعالیم مزدک با آیین مانی مرتبط و در واقع به منزله تکامل جهات و جوانب افراطی آن بود. آیین مانی را بدبینانه دانسته‌اند. زیرا اساس و پایه آن بر وجود شر و ظلمت در جهان مبتنی بود.

در آیین مزدک انگیزه مبارزه با شر و بدی کمال فراوان یافت و بر پایه امکان پیروزی نیکی بر بدی بنیان گرفت.

انواع روبناهای گونه‌گون از جمله روبناهای ایدئولوژیک با پدیده‌های اجتماعی متعدد ارتباط داشتند و موجب بروز تغییرات عمده‌ای در خانواده‌ها و جماعات شدند.

۲

مسائل تاریخ شناسی و مأخذ شناسی در نهضت مزدکیان

نهضت مزدکیان بارها توجه پژوهندگان را بخود معطوف داشت. در کلیه تواریخ عمومی مربوط به ایران به جنبش مذکور اشاره شده است. بعضی آثار پژوهشی نیز به این نهضت اختصاص یافته‌اند.

سده گذشته اشپیگل آیین مزدک را اصلاحاتی در آیین زرتشت نامید. جنبه مذهبی آیین مزدک سبب شد که در این مقطع مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد. رابطه مزدک با آیین زرتشت و نیز با آیین مانی که طی سده سوم میلادی در ایران گسترش فراوان یافته بود، بسیار قابل ملاحظه و اصولی است. اشپیگل به جنبه اجتماعی آیین مزدک نیز توجه نمود و خاطرنشان کرد که پیروان آیین مزدک «فقیران» و «بی چیزان» بودند و در واقع نیروی عمده جنبش را تشکیل می‌دادند. از این رو نهضت مذکور سخت مورد نفرت ثروتمندان و بزرگان بود^۱.

نولدکه در ترجمه عالمانه خود از تاریخ طبری در فصلهای مربوطه نظریاتی بسیار ارزشمند ارائه کرد. او در ملاحظات خاص خویش خطوط و جوانب اصلی

۱- F. Spiegel, *Iranische Altertumskunde*, T. III, Leipzig, 1878, s. 391.

آیین مزدك را به شرح آورد و به روایات گونه‌گون مندرج در متن ارائه شده از سوی طبری اشاره کرد و بخش قابل توجهی را به جهات و جوانب اجتماعی جنبش مزدکیان اختصاص داد^۲. بویژه این نکته جالب دقت است که به رابطه نهضت مزدکیان با اصلاحات خسرو انوشیروان بذل توجه شده است^۳.

آرتور کریستن سن بزرگترین محقق تاریخ ایران در روزگار ساسانیان بارها تاریخ نهضت مزدکیان را مورد بررسی قرار داد و در آثار خود بدان اشاره کرد. کاملترین و شاید جامعترین اطلاعات از مآخذ، بررسی کامل روایات گونه‌گون و تنظیم مبانی رویدادهایی که با نام مزدك ارتباط دارند، حاصل کوششهای این محقق دانشمند است. خدمت عمده کریستن سن مقایسه خطوط اصلی موضوع، برابر نهادن رویدادهای ارائه شده در مآخذ گونه‌گون و طبقه‌بندی متون است. ولی او به بررسی ماهیت روایات پرداخت. کریستن سن به جنبه‌های مثبت و یا منفی روایات ارائه شده در مآخذ مختلف پیرامون جنبش مزدکیان، عنایتی مبذول نداشت. حال آن که نظر مورخان پیشین و محیطی که مآخذ از درون آنها تدارك شده‌اند تا اندازه قابل ملاحظه‌ای بیانگر نقطه نظرهای ارائه شده پیرامون نهضت مزدکیان است. پر بها دادن به موضوع متن و کم بها دادن به انگیزه‌های اجتماعی مندرج در مآخذ و منابع مانع از آن شد که مسئله مربوط به ماهیت نهضت مزدکیان با دقت و وسعت کامل مورد بررسی قرار گیرد.

کریستن سن در اثر كوچك خود زیر عنوان پادشاهی کواد (قباد) یکم و کمونیسم مزدکی کاملتر از دیگران به مسأله مآخذ شناسی توجه نمود^۴. او در مقاله‌ای



تصویر ۱۲. سکه بلاش (۴۸۸-۴۸۴).

2- Th. Nöldeke. *Geschicht der Perser und Araber...* s. 135.

3- N. Pigulevskaia. *K voprosu o podamoy reforme Khosrova I*. VDI, No. 1, 1937.

4- A. Christensen. *Le règne du roi Kawardh I et le communisme mazdakite*. Det Kongelige Danske Videnskabernes Selskabs historisk-filologiske Meddelelser, IX, 6, 1925.

که پس از انتشار کتاب نامبرده منتشر گردید، به ویژگیهای دوروایت پیرامون مزدك تکیه کرد. یکی از آنها روایت مندرج در فارسنامه بود^۵. روایت دوم مربوط به گروهی از نوشته‌ها است که مطالب مشابهی ابراز داشته‌اند و این مطالب در آثار پارسی محفوظ مانده‌اند^۶. بنا به نظر کریستن سن هر دو گروه روایات امکان می‌دهند که مطالب گم شده از کتاب «مزدك نامه» که به زبان پهلوی بود، معلوم و مشخص گردند^۷.

کریستن سن اندیشه اقتباس آموزش مزدك از تعالیم مانی را که در مآخذ و منابع از آن یاد شده است گسترش و کمال بخشید. کریستن سن تا اندازه قابل ملاحظه‌ای تصورات پیرامون آیین مزدك را که از سوی آلتهایم Altheim و اشتیل Stiehl ارائه شده بود، معلوم و روشن کرد^۸. آلتهایم و اشتیل اندیشه‌های مزدکیان را با نظریات فروریوس نماینده مکتب فلسفه التقاطی یونان مربوط دانستند. هر دو مؤلف نظر مشترکی ابراز داشتند مبنی بر این که مکتب نوافلاطونی، اندیشه طبیعت واحد (مونوفیزیت) و پدیده‌های مربوط به آن را در خاور نزدیک ارائه کرد. حال آن که این زمان در ایران ثنویت زرتشتی و مانوی رواج داشت. دو مؤلف مذکور که اصول تعالیم مزدك را به اندازه کافی روشن نمی‌دانستند، می‌کوشیدند خلاصه‌ای از تعالیم مذکور را به صورتی روشن در مآخذ و منابع جست و جو کنند. آنها تلاش می‌کردند اصول آموزش مزدك را از طریق پایه‌گذاری این آیین و یا شاگردان نزدیک وی مورد بررسی قرار دهند. آنها معتقد بودند که نوشته شهرستانی از این گونه است. زیرا از محمد بن هارون ملقب به ابوعیسی وراق نقل شده است^۹. همه محققان پیشین نیز به این متن توجه فراوان مبذول داشتند و آن را به عنوان مأخذی دارای درجه نخست اهمیت مورد ارزشیابی قرار دادند. کریستن سن متن ارائه شده از سوی شهرستانی پیرامون مزدك و آیین او را تمام و کمال به زبان فرانسوی ترجمه کرد و به صورتی بارز معلوم داشت که نویسنده کتاب مشهور «الملل والنحل» برای نگارش این بخش کتاب خویش از چه منابع متعددی بهره جست. کریستن سن

5- A. Christensen, *Two Versions of the History of Mazdak*. Dr. Modi memorial volume. Bombay, 1930, p. 327.

۶- همانجا، ص ۳۲۶.

۷- همانجا، ص ۳۲۲.

8- F. Altheim und R. Stehl. *Mazdak und Porphyrius*. *La nouvelle Clío*, 1953, 5, No. 7-10.

۹- همانجا، ص ۳۶۰.

بویژه خاطر نشان ساخت که برای شرح آیین مزدك مأخذ دیگری نیز بکار گرفته شد که سومین اثر در این زمینه بود. نویسنده اثر چنین ادعا داشت که مطالب ارائه شده عین سخنان مزدك بوده است.^{۱۰}

مأخذ متعدد بسیاری دربارهٔ نهضت مزدکیان خبر داده‌اند. ولی ارزش مطالب مندرج در مأخذ مذکور به يك اندازه نیست. بعضی از مأخذ مذکور حاوی شهادت کسانی است که همزمان با رویداد می زیستند و نسبت به جنبش مزدکیان نظری منفی و سخت مخالف داشتند. یکی از این مأخذ، رویدادنامهٔ سریانی یسوع (یسوعا) ستون نشین Joshuale Stylite است که پیش از سال ۵۱۸ میلادی نگاشته شد. اخبار دیگر از پروکوپئوس قیصری Procope de Césarée و آگاثیاش Agathias مؤلفان یونانی سدهٔ ششم میلادی است. رویدادنامهٔ دیگری نیز وجود دارد که به نام یوآن (یوهان - یوحنا) مالالا (مالالاس) Jean Malalas مشهور است. زمان این مأخذ به رویداد نزدیک است. نویسندگان مأخذ اخبار رسیده از ایران را به رشتهٔ تحریر کشیدند که تاکنون برجا مانده است. ولی ناقلان اخبار ایرانی نبودند. یسوعا، کواد (قباد) را نيك می شناخت. او شاهد جنگهای ایرانیان در آغاز سدهٔ ششم میلادی و ناظر تهدید شهر ادس - ادسا (الرها) بویژه محاصرهٔ سنگین شهر آمد - امید بود. لحن رویدادنامهٔ سریانی رزمی و حماسی است و در آن ضمن اظهار نظر پیرامون کواد باریك بینی خاصی مشاهده نمی شود. با این وصف نگارنده متذکر شده است که «او ارتداد و الحاد نفرت انگیز زرتشتکان را تازه کرد».

پروکوپئوس قیصری از سال ۵۲۷ میلادی منشی بلیزاریوس Bélisaire بود و همراه این سردار مشهور بیزانسی در لشکرکشیها و جنگهای او با ایران طی آخرین سالهای پادشاهی کواد شرکت کرد. می دانیم کواد (قباد) سال ۵۳۱ میلادی درگذشت. نوشته‌های پروکوپئوس بسیار جالب دقت است. ولی بی گمان در آن خطاهایی را می توان یافت. آگاثیاس که به سال ۵۸۲ میلادی درگذشت، در کتاب چهارم تاریخ خود اطلاعاتی پیرامون ایران ارائه کرد. وی اطلاعات مذکور را از مترجمی به نام سرگیوس Serge دریافت نمود. شخص اخیرالذکر در گفتگوها و ارتباطات میان ایران و روم شرقی (بیزانس) سمت مترجم داشت. او به بایگانی

10- A. Christense. *Le règne du roi Kawadh I...*, p. 79-82, 80 (تذکر ۳).

شاهی راه داشت و آگاثیاس را با اسناد و مدارك موجود در بایگانی و نیز وصایای شاهان ایران آشنا کرد و ترجمه‌ای از آنها به زبان یونانی ارائه نمود.

مالالا اسنادی ارائه کرد که از لحاظ اهمیت بی نظیر است. او تعالیم مزدك را با اندیشه‌های بوندس مربوط دانست و آن را تکاملی از اندیشه‌های بوندس نامید. بوندس Bundos در سده سوم میلادی می زیست. منشاء اطلاعات مالالا يك ایرانی بستگار bastagar به نام تیموتی Timothée بود. گرچه نوشته مالالا کوتاه است، ولی با نوشته‌های مورخان عرب و ایرانی متأخر پیرامون تعالیم مزدك انطباق و مشابهت دارد.

در متن سریانی «تاریخچه شهر کرخ بیت سلوک» از هیجاناتی سخن رفته است که حاصل جنبش مزدکیان بود. این تاریخچه همانند بسیاری نوشته‌ها طرفداران مزدك را مانوی نامیده است. «تاریخچه» مذکور در سده ششم میلادی تدوین گردید و اخبار آن باید مبتنی بر اطلاعات واصله از کسانی باشد که همزمان با رویدادها می زیستند.

از ثئوفانس Théopane وقایع نگار سده هشتم میلادی مطالبی برجا مانده که متعلق به گذشته و مربوط به سازمان مانویان - مزدکیان است. نوشته‌های ثئوفانس از اهمیت فراوان برخوردار است.

یکی از ویژگیهای مآخذ سریانی و یونانی آن است که تعالیم مزدك را گونه‌ای «الحاد و ارتداد» نامیده‌اند. اقدام مزدکیان عصیانی نفرت انگیز نام گرفته است که داراییها را به غارت می برند و جریان عادی زندگی را برهم می زنند. در این مآخذ اباحه مزدکیان به شدت مورد تقیح و سرزنش قرار گرفته است.

در مآخذ پهلوی تنها اشارات اندکی به مزدك و پیروان او شده است. اشارات مذکور نیز سخت منفی و آمیخته با مخالفت است.^{۱۱}

روایات عربی - پارسی همگون نیستند. ولی مشخص کردن جهات و جوانب روایات مذکور تنها بر پایه تفاوت موجود در متون آنها کاری است نادرست. در بعضی روایات توجه خاصی نسبت به جنبش مزدکیان مبذول نشده، بلکه تاریخ پادشاهی کواد (قباد) و جنبه‌های داستانی و مخاطره‌آمیز آن مورد توجه قرار گرفته

است. در بعضی روایات نیز با جنبش مزدکیان مخالفت شدیدی ابراز شده که حاصل نفرت و هراس طبقه حاکم است. در هر دو نوع روایات پارسی - تازی وابستگی به مآخذ اصلی مشهود است. اوضاع و احوال اجتماعی در آثار مؤلفان مؤثر افتاده بود.

روایات پارسی - تازی به رویداد نامه‌های پهلوی تکیه دارند. این رویدادنامه‌ها تا روزگار ما برجا نماندند. در کاخ شاهان ساسانی مراکز بایگانی وجود داشت. اسناد و مدارک رسمی و نیز شرح رویدادهای عمده کشور در این بایگانی‌ها ثبت و ضبط می‌شد. خودای نامگ «خداینامه - نامه شاهان» یکی از رویدادنامه‌های رسمی روزگار ساسانیان بود. بارها این کتاب به عربی ترجمه شد. ابن مقفع ایرانی زرتشتی بود که اسلام آورد. این شخص یکی از مترجمان چیره دست نوشته‌های پهلوی به پارسی بود (ابن مقفع حدود سال ۱۳۶ هجری - ۷۶۰ میلادی درگذشت). او ترجمه خودای نامگ را در سده هشتم میلادی به انجام رسانید. ولی ترجمه مذکور برجا نمانده است. گذشته از ترجمه‌های ابن مقفع آثار دیگری نیز وجود داشتند. یکی از آثار مذکور کتاب سنی ملوک الارض والانبیاء است که سال ۳۵۰ هجری - ۹۶۱ میلادی از سوی حمزه اصفهانی تدوین یافت^{۱۲}. حمزه یادآور شد که همه نسخه‌های خطی مربوط به شاهان ایران را بدست آورده و به مقابله و تلفیق آنها پرداخته است. او در این نوشته نامه‌های مترجمان را یاد کرد. نخستین کس از مترجمان که حمزه نام برد، ابن مقفع بود. پس آنگاه از محمد بن جهم برمکی و دیگران یاد کرد. در همه موارد مؤلف واژه «من نقل» را ارائه کرده که قصد او نقل از ترجمه شخصیت‌های یاد شده در کتاب است. به قول حمزه نوشته هر دو مؤلف با نام واحد «کتاب سیر ملوک الفرس»^{۱۳} است. حمزه از کتابی به نام «کتاب تاریخ ملوک الفرس» یاد کرد و نوشت که این کتاب «از گنجینه مأمون» بدست آمد. متعاقب آن باز نام کتابهای دیگر مترجمان به صورت «کتاب سیر ملوک الفرس» ارائه شده است. پنجمین و ششمین نسخه خطی که حمزه بدانها اشاره کرد در زمره ترجمه‌هایی است که به نقل از دیگران «من نقل او جمع» آمده است و نام آنان در همین کتاب

12- V.R. Rozen. K voprosu ob arabskikh perevodakh Khuday-name. Otd. ottisk, 1895, str 173.

13- Hmza Ispahanensis. Annales, ed. J. Gottwaldt, t. I. Textus arabicus, Lipsiae, 1844, p.1 9., t. II. Translatio latina, Lipsiae, 1848, p.6-7.

مذکور افتاده است^{۱۴}. نسخه‌های خطی ششم و هفتم نام دیگری دارند. هر دو نسخه با نام «کتاب تاریخ ملوک بنی ساسان» شهرت یافته‌اند^{۱۵}. و.ر. روزن Rozen نخستین کس بود که این مطلب را متذکر گردید. وی خاطر نشان ساخت که چند ترجمه از خودای نامگ وجود داشت. ولی مطالب متن آنها یکسان نبود. در نامهای آنها نیز همگونی وجود نداشت. وجود ترجمه‌های مختلف مؤید این نظر است. در ضمن دو ترجمه از این مجموعه باقی مانده است. روزن با هوشمندی چنین اندیشه‌ای را ارائه کرد که محتمل است هشتمین نسخه مورد استفاده کتاب الکسر وی باشد که حمزه در فصل بعد از آن یاد کرده است^{۱۶}. شاید نام این شخص را کاتب نسخه خطی کتاب حمزه اصفهانی از قلم انداخته باشد. حمزه متذکر شد که درگاه شماری مربوط به دوران سلطنت پادشاهان ایران خطاها و ناهمگونیهای بسیاری روی داد. لذا او ضمن مقابله نسخه‌های خطی کوشید تا «مطالب مندرج در این فصل» را چنان که باید معلوم و روشن گرداند^{۱۷}. حمزه در آغاز فصل دوم کتاب به گونه‌ای روشن از (خدای نامه) یاد کرد که در ترجمه عربی به صورت «کتاب تاریخ ملوک الفرس» نوشته شده است^{۱۸}. بدین روال در مورد کتابهایی که حمزه از آنها پیرامون زمان پادشاهی شاهان ساسانی بهره گرفت و با وسواس و دقتی وافر به مقابله و اصلاح آنها پرداخت جای تردید نیست.

به نظر کریستن سن اختلاف میان مآخذ پارسی - تازی مربوط به همان

* نوشته نگارنده پیرامون نسخه‌های خطی بویژه نسخه ششم با اشفتگی همراه است. از این دو مترجم توحه خوانندگان را به متن نوشته حمزه اصفهانی معطوف می‌دارد. «هشت کتاب در این مورد بدست آوردم که عبارتند از: کتاب سیرملوک الفرس ترجمه ابن مقفع، کتاب سیرملوک الفرس ترجمه محمد بن جهم برمکی، کتاب تاریخ ملوک الفرس مستخرج از گنجینه مأمون، کتاب سیرملوک الفرس ترجمه زادویه بن شاهویه اصفهانی، کتاب سیرملوک الفرس ترجمه یا تألیف محمد بن بهرام بن مطیاری اصفهانی، کتاب تاریخ ملوک بنی ساسان ترجمه یا تألیف هشام بن قاسم اصفهانی و سرانجام کتاب تاریخ ملوک بنی ساسان اصلاح بهرام بن مردانشاه موند ولایت شاپور از بلاد فارس». ر.ش. ۱۴، حمزه اصفهانی، تاریخ پامبران و شاهان (سنی ملوک الارض والانبیاء)، ترجمه دکتر جعفر شعار. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۷ - م.

14- A. Christensen. *Two Versions of the History of Mazdak*, p.322.

* به گمان مترجم در اینجا موسی بن عیسی کسروی مورد نظر است. این ندیم نیز اشاره‌ای به او دارد و کسروی را مؤلف کتاب «حب الاوطان» می‌شمارد. ر.ش. به الفهرست للندیم، متن عربی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۴۲ - م.

۱۵- حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، ص ۹.

V.R. Rozen. *K voprosu obarabskukh perevodakh khuday-name*, str. 174.

۱۶- حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، ص ۱۶.

خودای نامگ است^{۱۷}. در نوشته‌های پهلوی مطالب مختلفی پیرامون جنبش مزدکیان و نقش‌های مزدک و کواد (قباد) ارائه شده است. ولی با مقاله روایات متعدد نمی‌توان مطابقت و همگونی کامل و کلمه به کلمه نوشته‌های مذکور را در بعضی موارد از دیده دور داشت و امری تصادفی نامید. در مفهوم و مضامین نوشته‌ها نیز می‌توان نزدیکی‌هایی را مشاهده کرد.

مطالب خودای نامگ ملهم از منابع و مآخذی بود که آگاثیاس در بایگانی شاهان ایران بدانها دسترسی داشت. خودای نامگ از سوی فردوسی نیز در تدارک کتاب مشهور شاهنامه مورد استفاده قرار گرفت. سراینده این منظومه بزرگ از ترجمه کتاب مذکور که اصل آن به زبان پهلوی نگاشته شده بود، بهره یافت. دیگر مآخذ و منابعی که سایر مؤلفان اسلامی از آن آگاهی داشتند نیز مورد استفاده فردوسی بود. شرح رویدادهای روزگار شاهان ساسانی بعدها با داستانهای عامیانه و ادبیات منشور پهلوی در آمیخت و گسترش فراوان یافت. داستان کواد، داستان مزدک، مزدک نامه، شرح افسانه‌ها و داستانهای ادبی نویسندگان متأخر و دیگر آثاری از این قبیل، ملهم از نوشته‌های پهلوی بوده‌اند.

ضمن بررسی مآخذ با اطمینان فراوان می‌توان آن بخش از مطالبی را که در رویدادنامه‌ها درج شده بود و بعدها در خودای نامگ مورد استفاده قرار گرفت و معلوم و مشخص کرد. البته مطالبی که از سوی مزدکیان گفته و نوشته شده‌اند، جالب‌تر بنظر می‌رسند. ولی این گونه مطالب بسیار اندکند. نوشته‌های شهرستانی را می‌توان از جمله این گفته‌ها دانست^{۱۸}. شهرستانی (۴۷۹-۵۴۹ هجری - ۱۱۵۳-۱۰۸۵ میلادی) که خود از مردان ایرانی تبار بود، کتاب خود را به عربی نوشت و عقاید دینی و مکاتب فلسفی را به شرح آورد. تعالیم مزدک نیز در این مجموعه بخشی را احراز کرده است.

رساله فلسفی زیر عنوان نه‌ایه‌الاقدام فی علم الکلام تکمله‌ای بر کتاب الملل والحل شهرستانی پیرامون الحاد و ارتداد است. در این رساله نظریات دینی و فلسفی شهرستانی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است^{۱۹}. کتاب مربوط به الحاد و

17- A. Christensen. *Two Version of the History of Mazdak*, p. 322.

18- A. Christensen. *Le règne du roi Kawadh I*, p. 79-82.

19- *The summa philosophiae of al-Shahristani Kitab nehayatu'l-Jqdam fi'Ilmi'l-Kalam*, edited with a translation by A. Guillaum. Oxford, 1934.

ارتداد نخستین بار از سوی کورتون Cureton انتشار یافت و با ترجمه هاربروکر Haarbrücker در تاریخ فلسفه اسلامی مقام عمده‌ای را احراز نمود.^{۲۰} در یکی از فصلهای بخش دوم از کتاب دوم این اثر به شرح پیرامون عقاید فلسفی ثنویان پرداخته شد که نور و ظلمت را آغازین و ابدی می‌شمارند. در نخستین بند فصل دوم از ماثویان و در بند دیگر فصل مذکور از مزدکیان سخن رفته است. مضمون بند اخیر چنین است: مزدك بنیادگزار این آیین بود. مزدك در زمان کواد پدر انوشیروان می‌زیست و او را به دین خود جلب کرد. خسرو انوشیروان که به سخنان دروغ مزدك پی برده بود، او را گرفت و کشت. در شهادت الوراق تعالیم مزدکیان در بسیاری موارد به تعالیم ماثویان پیرامون دو اصل و دو آغاز نزدیک است. تنها تفاوت میان دو آیین مزبور آن است که مزدك به آغاز خیر و نیکی گرایش بسیار داشت و اعمال خیر را حساب شده و بر مبنای اختیار می‌دانست. به اعتقاد مزدك ظلمت حساب نشده، تصادفی، دور از خرد، کور و جاهلانه است. حال آن که اثر نور آگاهانه است. امتزاج این دو تصادفی، حساب نشده و فارغ از آزادی و اختیار بود. از این رو جدایی نور از ظلمت نیز تصادفی و فارغ از اختیار خواهد بود. مزدك مردم را از جنگ، نفرت و نزاع بر حذر می‌داشت. زیرا زن و خواسته را در بسیاری موارد عامل جنگ و نفرت و نزاع می‌دانست. وی از این روزنان را آزاد کرد. مزدك مالکیت اجتماعی را بر اموال مقرر داشت و آدمیان را در بهره‌برداری از آب، آتش و چراگاهها برابر نامید.

20- Muhammad al-Shahrastani *Book of religious and philosophical sects*. by W. Cureton London, 1842. Th. Haarbrucker. *Asch-Shahrastani's Religionspartheien und philosophen-Schulen*. Halle, 1850.

* چون میان مطلب ارائه شده با نوشته شهرستانی اندک تفاوتی وجود دارد، لذا مترجم بهتر آن دانست که عین نوشته شهرستانی را از نظر خوانندگان بگرداند. در ضمن یادآور می‌شود که مترجم به سبب حفظ جانب امانت به ترجمه مطلب ارائه شده از سوی نگارنده کتاب پرداخت تا از دیده‌ها تحقیق پنهان نماند. ر. ش. به شهرستانی، الملل والنحل، ترجمه مصطفی خالقداد هاشمی، جلد اول، تهران، ۱۳۶۲، ص ۴۲۰-۴۲۷. «و از آن جمله مزدکیه‌اند اصحاب آن مردك كه در ایام قباد، و [الد] انوشیروان ظاهر شد و قباد را به مذهب خود دعوت نمود [و او مذهب مزدك را پذیرفت] و انوشیروان بر رسوایی و افترای او واقف گشت؛ [پس او را بخواست و پیدا کرد] و به تیغ سیاست سرش از تن جدا کرد. و ر. ق می‌گوید که قول «مزدکیه» موافق قول اکثر «مابویه» است: در «کوبین» و «اصلین». الا آن که مزدك گوید که افعال نور به قصد و اختیار است و افعال ظلمت به خبط و اتفاق و مورد نای صاحب حس است و ظلمت جاهل نابینا است و مزاج بر خبط و اتفاق است، نه به قصد و اختیار و «خلاص» نور از ظلمت هم به خبط و اتفاق است نه به اختیار و مزدك مردم را از دشمنی و کارزار کردن و نزاع کردن با هم منع می‌کرد و چون بیشتر نزاع مردم به سبب مال و زنان بود، زنان را حلال گردانید و اموال را مباح کرد و تمام مردم را در مالها و زنان شریك ساخت چنان که در آب و آتش و علف شریك می‌باشند» م.

مطلب به اینجا ختم می شود. چنین بنظر می رسد که شهرستانی این مطلب را از شخصی به نام محمد بن هارون معروف به ابوعیسی الوراق که زرتشتی بود و اسلام آورد، اقتباس کرده بود*.

شهرستانی هنگامی که خواست مطالب مورد استفاده از مأخذ تازه‌ای را ارائه کند، نوشت «چنین گفته‌اند» که مزدك «كشتن نفس» را توصیه می کرد تا شخص بتواند روح خود را از اسارت ظلمت و تیرگی برهاند**. اوسه عنصر آب، خاك و آتش را اصل می شمرد و معتقد بود که خیر و شر از امتزاج این سه عنصر پدید آمده‌اند.

شهرستانی پس آنگاه از مأخذ دیگری بهره جست. وی از این مأخذ نام نبرد و مطلب را با جمله «چنین گفته‌اند» ادامه داد. مزدك مظهر ستایش را در عالم علوی بر تخت نشسته تصویر کرده است. او مظهر ستایش را همانند شاه ایران عرضه نمود که در جهان دانی یا اسفل بر تخت نشسته است. در برابر مظهر ستایش مزدك چهار نیرو ایستاده‌اند. این نیروها عبارتند از تمیز، خرد، حافظه و شادی. چنان که در برابر شاهنشاه موبدان موبد، هیربد بزرگ، سپاهبد و رامشگر ایستاده‌اند. چهار نیروی تمیز، خرد، حافظه و شادی به یاری هفت وزیر جهان را اداره می کنند. وزیران مذکور همواره گرد دوازده موجود یا اصل روحانی و معنوی گردش می کنند. در هر انسان مجموعه‌ای از این چهار نیرو نهفته است. و اما هفت وزیر و دوازده اصل روحانی بر جهان نازل فرمان می رانند و تعهد از گردن آنها ساقط است. «فرمانروای

* ابن الندیم در کتاب الفهرست ابوعیسی الوراق را زمره سران متکسین می شمارد که به اسلام گرویده‌اند: «ومن رؤسائهم المتكلمين الذين يظهرون الاسلام و يطعنون الزندقة» وی در همین کتاب پیرامون ابوعیسی چنین آورده است: «وهو ابوعیسی محمد بن هارون بن محمد الوراق. من المتكلمين النظارين. وكان معتزلاً، ثم حلق و انتهى به التحلیط الى أن صار يرى مذهب اصحاب الاثنین. و عنه اخذ ابن الراوندي. وله من الكتب، كتاب المقالات، كتاب الحدث. كتاب الامامة الكبير. كتاب الامامة الصغير. كتاب الغريب المشرق في النوح على الحيوان. كتاب اقتصاص مذاهب اصحاب الاثنین والرد عليهم. كتاب الرد على النصارى الكبير. كتاب الرد على النصارى الاوسط. كتاب الرد على النصارى الاصغر، كتاب الرد على المجوس. كتاب الرد على اليهود».

ر. ش. به الفهرست للندیم، تهران، ۱۹۷۳، ص ۲۱۶ و ۴۰۱ - م.

** در اسجاسان اظهار نظر نگارنده کتاب با ترجمه فارسی کتاب ملل و نحل پیرامون «كشش نفس» اختلافی باروشن وجود دارد. در ترجمه فارسی کتاب چنین آمده است: «و از وی حکایت کنند که امر کرد به قتل بعض نفوس [بقتل نفسها] تا ز شر و مزاج طمعت رهایی یابند و مذهب او در اصول و ارکان آن است که اصول سه است: آب و زمین و آتش و چون با هم مخلوط شوند پیدا شود از اختلاط اینها مدبر حیر و مدبر شر». ر. ش. به شهرستانی، الملل والنحل، ترجمه مصطفی خالقداد هاشمی، جلد اول، تهران، ۱۳۶۲، ص ۴۲۷ - م.

عالم علوی» به سبب وقوف و آگاهی بر حروفی که نمایانگر «اسم اعظم» است جهان را اداره می‌کند. کسانی که بتوانند تصویری پیرامون این حروف داشته باشند، اسرار بزرگ جهان بر آنان معلوم و مشخص خواهد شد. کسانی که به چنین قدرتی دست نیافته‌اند، در کوری، نادانی، فراموشی، بلاهت و اندوه در برابر این چهار نیروی روحانی و معنوی باقی خواهند ماند.^{۲۱}

شهرستانی در پایان از چهار فرقه مشهور مزدکی نام برد: «کودسکیه Kudsakya» در اهواز، فارس و شهرزور و پروان دیگر فرقه‌های مزدکی را ساکنان سغد، سمرقند، شاش (چاچ - تاشکند) و ایلاق نامید.^{۲۲}

می‌توان چنین نتیجه گرفت که شهرستانی دست کم سه مأخذ پیرامون مزدکیان در اختیار داشت. مأخذ نخست حاوی مطالبی واقعی دربارهٔ مزدک و تعالیم وی بود. مأخذ دوم و سوم حاوی خلاصه‌ای از فلسفه و آیین مزدک بودند که گونه‌ای سازش و التقاط میان مبادی ناهمگون به شمار می‌رفتند و در آنها عناصری از آیین گنوستیک، مانویت و اجزاء آشفته‌ای از عقاید و آراء فیثاغورثی دیده می‌شد. تعالیم مربوط به نور و ظلمت، چهار، هفت و دوازده ورجاوند و نیز گفته‌های مربوط به اسم اعظم و اسرار کبیر مؤید این نکته است.^{۲۳} مأخذ سوم همچنین حاوی مطالبی پیرامون گسترش و اشاعهٔ آیین مزدک در داستانهای جنوب غربی ایران و آسیای میانه است. در کتاب شهرستانی به خلاف دیگر نوشته‌ها، آیین مزدک مورد لعن و تحقیر قرار

21- Th. Haarbrücker. *Asch-Schaharastani's Religionspartheien und philosophen-Schulen*. S.291-293- A. Christensen. *Le règne du roi Kawadh I*, p. 79-82.

● چون باز هم میان متن ارائه شده از سوی نگارنده کتاب با متن فارسی کتاب الملل والنحل شهرستانی تفاوتی وجود دارد، لذا عین آن را از ص ۴۲۷-۴۲۸ کتابی که بیشتر مشخصات آن از سوی مترجم ارائه شد از نظر خوانندگان می‌گذرد: «و از او مروی است که معبود او بر کرسی نشسته و در عالم اعمی بر آن هیئت که پادشاهی بر تخت ملک نشسته در عالم اسفل و در محضر او چهار قوت حاضر است: قوت تمیز و حفظ و فهم و سرور، چنان که کار پادشاه را مدار بر چهار کس است: موبد موبدان و هیربذ اکبر و اصبهذ و رامشگر. و این چهار شخص تدبیر عالم می‌کنند با هفت شخص دیگر که فروترند، سالار و پیشکار و بالون و پروان گردان و دستور و کودک. و این هفت بر دوازده روحانی دایر است: دهنده، ستاننده، برنده، خورنده، رونده، چرنده، کشنده، رمنده، آینده، شونده و پاینده. و هر کس که در روی این چهار قوت و این هفت و آن دوازده جمع شود- او در عالم سفلا به مرتبه رب باشد و تکلیف از وی برخیزد. و گوید که پادشاه عالم اعلی تدبیر به حروف می‌کند که مجموع آن اسم اعظم است. و کسی که چیزی از این حروف بر وی ظاهر و روشن شود، بر او سر اکبر گشاده و ظاهر گردد. و هر که محروم ماند از این در جهل و فراموشی و کند طبعی و غم بماند و در مقابل چهار قوت روحانی چهار فرقه هست: کوذیه و ابومسلمیه و ماهانیه و اسبیدجامکیه [و] کوذیه در نواحی اهواز و فارس و شهرزور بودند. و دیگر طوایف در سغد سمرقند و شاش و ایلاق». م.

نگرفته است. شهرستانی بالحنی آمیخته به مهر و محبت و دور از خشم، آیین مزدك را به شرح آورد. دلایلی برای این تصور وجود دارد که در نوشته شهرستانی روایاتی از مزدکیان عهد فرمانروایی تازیان نقل شده است. پس از درهم شکستن مقاومت مزدکیان، همه نوشته‌های متعلق به گروه مذکور نابود و منهدم گردید. گمان می‌رود تنها اندکی از نوشته‌های مزدکیان به صورتی بسیار پنهانی نزد پیروان آیین مزبور باقی مانده باشد.^{۲۲}

سومین مأخذ مورد بهره‌گیری شهرستانی که تعالیم مزدك در آن ارائه شده بود، توجه خاص پژوهندگانی را که پیشتر از آنها یاد کردیم بخود معطوف داشت. آنها کوشیدند اثبات کنند که تعالیم مزبور از بنیادگزار نهضت و خلاصه‌ای از گفته‌های او است. گفته شد خدای مزدك که بر تخت نشسته، دارای نام نیست. این بدان معنا است که نام او را تنها کسی می‌دانست که به «راز بزرگ - سرالاکبر» دست یافته بود.^{۲۳} «نیروها» از هر سو گرد خداوند مورد نظر مزدك حلقه زده‌اند و همانند بزرگان و نامدارانی که ایران را اداره می‌کنند، به اداره کردن جهان اشتغال دارند. متعاقب آن در تعالیم مزدك مبادی و نیروهای گونه‌گون جزء به جزء به شرح آمده است. متن شهرستانی حاوی ترجمه تازه‌ای است. در ترجمه به چگونگی و حالاتی اشاره شده است که همه نیروهای مزبور (القوا) در وجود انسان جمع می‌شوند. ترجمه کریستن سن در این مورد روشن بنظر نمی‌رسد.^{۲۴} آلتهایم پیشنهاد می‌کند موضوع به گونه دیگری برگردانده شود. و آن چنین است: «هرگاه همه نیروهایی که بشر - همه مردم - را جدا و متمایز می‌سازند» در وجود يك انسان جمع و متحد گردند، آن شخص به پایگاه خداوندی ارتقاء می‌یابد.^{۲۵} نیروهایی که در متن از آنها سخن رفته (قوة) و نیروهای معنوی (القوة روحانية) نامیده شده‌اند.

آلتهایم و اشتیل بر این عقیده بودند که در کتاب شهرستانی روایاتی ارائه گشته که مستقیماً از مزدك نقل شده است. ولی آنها در بیان این عقیده بادشواریهایی مواجه گردیدند. خداوندی که بر تخت نشسته، دارای نام نیست. ولی شاهی که همانند او بر زمین فرمان می‌راند، خسرو نام دارد. محققان مذکور برای توضیح نظر

22- A. Christensen. *Le règne du roi Kawadh I*, p. 82.

23- F. Altheim und R. Stiehl. *Mazdak und Porphyrios*, s. 361, 365.

24- A. Chistensen. *Le règne du roi Kawadh I*, p. 81-82.

25- F. Altheim und R. Stiehl. *Mazdak und Porphyrios*, p. 365.

خویش به نوشته ابن خردادبه تکیه کردند که اصطلاح «خسرو خوارزم» را ارائه نمود و چنان که می‌دانیم خسرو به معنای «شاه» و «فرمانروا» است^{۲۷} و این نام اسطوره‌ای با نام کیخسرو مرتبط است^{۲۸}. کاملاً واضح است که خسرو در دوران مزدك نقشی منفی برعهده داشت و به انهدام مزدکیان پرداخت. از این رو تکیه کردن به عنوان خسرو مستبعد می‌نماید. این نکته درست است که چهار نیرو نشانه‌ای از وجود اسپهبدان است. زیرا خسرو یکم ضمن اصلاحات کشور چهار اسپهبد بر چهار بخش ایران گمارد^{۲۹}. اما نمی‌توان با نظر دو محقق نامبرده که بی‌ارائه دلیل و مدرکی مزدك را از مردم خوارزم دانسته‌اند، موافقت کرد. آنها در این مورد متن نوشته طبری را از دیده دور داشتند و در مورد متن نوشته پهلوی مرتکب خطا شدند. هیچ ضرورتی برای این کار وجود نداشت. زیرا در بعضی مآخذ منشاء مزدك را از نسا، نیشابور و شمال خراسان نوشته‌اند. ولی هرگاه مزدك از اهالی شمال خراسان بوده باشد، باز منسوب داشتن عنوان «شاه-خسرو» به مزدك، تصنعی و ساختگی بنظر می‌رسد. نمی‌توان نظر محققان مذکور پیرامون جهات و جوانب افتراق میان تعالیم مزدك و مانی را پذیرفت. به نظر آنها مانی مبدا نور را مخالف مبدا ظلمت دانسته است. ولی مزدك چنین نظری را ابراز نداشته است. خدای مانی فعال و در حال پیکار تصویر شده است. ولی خدای مزدك آرام است و تنها نیروهای پیرامون او به فعالیت اشتغال دارند^{۳۰}. ولی این نظر درست مخالف متن کهن ارائه شده از سوی یوان مالالا درباره بوندوس Bondos است که می‌نویسد بوندوس به تعالیم مانی «بی‌اعتنا» بود و احکام خاص خود را ارائه کرد و «چنین آموخت که خدای مهربان با شر و بدی پیکار می‌کند و بر او چیره می‌شود و پیروزی شرف و افتخار محض است»^{۳۱}. محققان نامبرده بر این عقیده‌اند که بوندوس تنها سلف مزدك بود و در تعالیم مزدك اثری از مبدا شر وجود ندارد. با نظر مؤلفان مذکور نمی‌توان موافقت کرد. هرگاه در احکام مزدکیان، همه چیز مثبت بودند و تنها خدای نور و روشنایی بر سراسر جهان فرمانروایی داشت و مظهر «شرف» محسوب می‌شد، دیگر جایی برای مبارزه میان

۲۶- ابن خردادبه کتاب المسالك والممالك، لیدن، ۱۸۸۹، ص ۴۰.

27- F. Altheim und R. Stiehl, *Mazdak und Porphyry*, s. 367, 368.

۲۸- همانجا، ص ۳۶۷.

۲۹- همانجا، ص ۳۶۸-۳۶۹ (برپایه نوشته‌های طلسمی، بیرونی و طبری).

30- Johannes Malalas, *Chronographia*, Bonn, 1931, s. 309.

خیر و شر باقی نمی ماند. نظر مؤلفان مذکور مبنی بر این که تعالیم مزدك عالی، معنوی، خردگرایانه و تسلیم طلبانه بود و از همین رو با همه عوامل موجود به مقابله برمی خاست، درست بنظر نمی رسد^{۳۱}. این نظر مغایر با آیین مزدك و فعالیت اجتماعی آن است. باید افزود که آیین مزدك بمراتب نیرومندتر و فعالتر از آیین مانی بود. در آیین مانی از نفی مبارزه دو مبداء و دوسر آغاز، سخنی در میان نیست. متن نوشته مالالا مؤید این نکته است. در متن چنین آمده است که بوندوس اندیشه خود را در ایران گسترش داد. زیرا بوندوس از روم «بیرون شد» و «در فارس به آموزش تعالیم خود پرداخت». ولی در متن شهرستانی تعالیم مزدك و مانی به صورتی غیرمستقیم با یکدیگر پیوند داشتند. مبداء خیر و نیکی فعال است. در ضمن فعالیت این سرآغاز آگاهانه، حساب شده، آزادانه و مختار است^{۳۲}. آلتهایم و اشتیل ضمن تلاش بخاطر نزدیک کردن آیین مزدك با عقاید نوافلاطونیان بویژه فلسفه پورفیریوس (پورفیریوس) ادعا کردند که بوندوس در روم با پیروان عقاید مذکور آشنا شد و این عقاید را به ایران برد. عقاید مذکور حدود دو قرن در ایران به حیات خود ادامه داد و پس آنگاه از سوی مزدك بکار گرفته شد و گسترده گشت. مزدك به گونه ای مغایر با مانی به تفسیر و تعبیر احکام پرداخت و در شمال خراسان با اندیشه بوندوس که از پورفیریوس به عاریت گرفته بود، آشنا شد^{۳۳}. سرانجام مؤلفان مذکور اعلام داشتند حروفی که فرمانروای عالم بر آن تسلط دارد، با الفبای یونانی منطبق و شامل بیست و چهار حرف است و لذا با الفبای آرامی که شامل بیست و دو حرف است مطابقتی ندارد. خودداری انسان از امتزاج با شر و ظلمت، در حکم امتناع از موجودیت خویش است و با کشتن نفس فردی پیوند دارد^{۳۴}.

با مجموع این پندارها نمی توان موافقت کرد. رواج و گسترش اندیشه نوافلاطونیان و آشنایی با آثار پورفیریوس در ایران مسبوق به سابقه بود. نه تنها اندیشه های مذکور در بعضی نواحی نفوذ کردند، بلکه ترجمه هایی از زبان یونانی به سریانی که زبان ادب و فرهنگ خاور نزدیک به شمار می رفت وجود داشت. شاید

31- F. Altheim und R. Stiehl. *Mazdak und Porphyrios*, s. 371-372.

32- Th. Haarbrücker. *Asch-Schahrasani's Religionspartheien und philosophenschulen*, s.

291-A. Christensen. *Le règne de roi Kawadh I*, p. 80.

33- Altheim und R. Stiehl. *Mazdak und Porphyrios*, s. 272-274.

۳۴. همانجا، ص ۲۷۵-۲۷۶.

جذب و تلقی التقاطی در اندیشه مانویان و پس آنگاه مزدکیان از جهات و جوانب بسیار، مؤثر افتاده بود. با این وصف می‌توان عناصر و مطالبی از فلسفه و تعالیم اصحاب معرفت (گنوستیکها) و نوافلاطونیان را در اندیشه‌های مذکور یافت. این تعالیم، آیین مزدک را با اندیشه‌های امپراتور یولیانوس (ژولین) یا فلسفه پورفیریوس مربوط ساختند. در ضمن تعالیم مانی و یا مزدک دارای جهات و جوانب عمیقی از التقاط و واجد مشابهتهایی هستند. اندیشه‌های آیین مانی از محدوده ویژه و جالب نظریات فلسفی و دینی میان رودان (بین النهرین) سربرآورد. از این رو سرآغاز آیین مذکور را باید در میان رودان جست و جو کرد. تلاش در اثبات این نظر که ترك نفس و موجودیت فردی عامل پیروزی بر شر و بدی است، خود پدیده‌ای نو و جاذب بود. در مآخذ مربوط به آیین مزدک از این مقوله اثر و خبری نیست. نمی‌توان با نظر محققان نامبرده که کوشیدند آیین مزدک را جدا از آیین مانی وانمود کنند، موافقت ابراز داشت. مؤلف رویدادنامه سربانی کرخ بیت سلوک که همزمان با این نهضت می‌زیست، وجود چنین رابطه‌ای را انکار نکرد.

محققان مذکور توجه خود را به جزئیات فاقد اهمیت تعالیم مزدک معطوف کردند و ماهیت اجتماعی و (سرآغاز پر تحرك آن را) از دیده دور داشتند. از این رو نتوانستند به حل این مشکل دست یابند.

برپایه دیگر مآخذ و منابع می‌توان گفت که تعالیم و آیین مورد تبلیغ مزدک پیش از او در جامعه ریشه داشت. گفته شد که بنیادگزار این آیین شخصی به نام زردشت یا زراتوستر بود. نولد که چنین اظهار عقیده کرد که دلیلی وجود ندارد تا بنیادگزار این آیین را موجودی پنداری به شمار آوریم و یا او را با زرتشت پیامبر بنیادگزار آیین زرتشتی یکی بشماریم. در مآخذ شخصیت تاریخی مذکور با نام زردشت فرزند خرگان از مردم پسا (فسا) شناخته شده است. یکی از این مآخذ کتاب طبری است. وی نوشت که زردشت بنیادگزار اندیشه و بنیاد آیین مزدکیان به شمار می‌رفت و مزدک تنها مبلغ اندیشه و آیین او بود^{۳۵}. مآخذ و رویدادنامه‌های نزدیک به روزگار نهضت مزدکیان، این نظر را تأیید کرده‌اند. رویدادنامه سربانی یسوعا (یوشع) ستون نشین که پیش از سال ۵۱۸ میلادی به رشته تحریر کشیده شد از «طباع ناپسند» کواد (قباد) و از «احیای» آیین الحادی و نفرت انگیز «مزدکیان»

مطالبی ارائه کرد و آیین مذکور را «زردشتگان - زردشتکان» نامید.^{۳۶} مطالب مندرج در رویدادنامه‌های شهر کرخ بیت سلوک داستان ایرانی بیت گرمای Beth-Garmaie که متعلق به سده ششم میلادی بوده‌اند، مشابه نوشته یشو‌عا استیلیت است. مردی سوریایی به نام اکبالاها Akbalahah که از اعتماد شاه برخوردار بود و در دربار ساسانیان نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد، در سایه نفوذ خویش توانست از گسترش تعالیم «دودشمن، مانی و زردشت» که در روزگار این شخصیت بزرگ می‌زیستند» جلوگیری کند.^{۳۷} در رویدادنامه چنین آمده است که مانی و زردشت در يك زمان می‌زیستند. رویدادنامه مذکور به ما امکان می‌دهد زمان حیات این دورا که در سده سوم میلادی می‌زیستند، معلوم و مشخص کنیم. طبق مأخذ مزبور مانی به سال ۲۷۶ میلادی در زندان درگذشت. همان رویدادنامه آیینهای مانی و مزدك و همچنین دو آیین مذکور را با تعالیم زردشت پسر خرگان نزدیک می‌داند و می‌نویسد که «آیین مذکور روزگاری به صورت آشکار و زمانی به گونه‌ای پنهانی همراه با ریشه‌های تلخ مانی تا عهد خسرو باقی بود».^{۳۸} یکرشته پدیده اجتماعی موجب گردید که اواخر سده پنجم میلادی تعالیم زردشت «احیا گردد» و به مقیاسی وسیع گسترش یابد. بنابه نوشته این رویدادنامه پیروان آیین مزبور همزمان با پیروان آیین مانی در سده سوم میلادی تحت پی گرد قرار گرفتند. چه در ایران و چه در روم شرقی (بیزانس) پی گرد مانویان مقیاسی وسیع داشت. این مطلب در مأخذ متعدد مورد تأیید قرار گرفته است. مانویان به سبب این پی گردها به سرزمینهای اطراف دریای خزر و آسیای میانه کوچ کردند.

مورخان روم شرقی نیز رابطه نزدیک آیینهای مزدك و مانی را مورد تأیید قرار دادند. در کتاب وقایع ثئوفانس Chronographie de Théophane مربوط به سال ۶۰۱۶ خبر مشروحی پیرامون سرکوب خونین نهضت مزدکیان و انهدام سران این نهضت ارائه شده است. وقایع نگار مذکور با اصرار بسیار مزدکیان را مانوی نامید و چنین نوشت: «کواد پسر پیروز، شاه ایران در یکروز هزاران تن از مانویان را به همراه ایندانسار Indansar پیشوای (اسقف) آنان و نیز سناتورهای ایرانی که با مانویان

36- *The Chronicle of Joshua the Stylite*, ed. by W. Wright. Cambridge, 1882, § 20-N. Pigulevskaja. *Mecopotamiia na rubezh*, V i VI vv., str. 135.

37- *Acta mm* ss. II, str. 517.

38- *Acta mm* ss. II, str. 517.

همفکر و همداستان بودند از میان برداشت»^{۳۹}. از مآخذ و منابع ارائه شده و نیز از نوشته شهرستانی چنین برمی آید که آیینهای مانی و مزدك نزدیک بودند و تفاوت نام مانع از این نزدیکی نبود. در ضمن معلوم شد که زردشت خرگان با مانی همزمان و فلسفه و سیستم فکری آنان نیز مشابه و همگون بود. تعالیم عرفان گرایانه (گنوستیک) و کوشش آنان جهت تجدید نظر در آیین زرتشت و ایجاد آیینی جهان‌گرا (اونیورسال) مبانی عمده آیین مانی را تشکیل می‌داد. این مبانی در جهان‌نگری مزدکیان نیز مؤثر افتاد. در آیین مزدکیان نمونه‌هایی از تعالیم عرفان گرایانه می‌توان یافت که گونه‌ای اصلاح شده از آیین مانویان است.

آگهیهای یوهان مالالا وقایع نگار سده ششم میلادی جالب دقت است. در نوشته او مزدکیان با نام و عنوان مانویان شهرت دارند. وی نوشت که تعالیم آنان در روم رواج داشت. وقایع نگار مذکور از تعالیم شخصی به نام بوندوس مانوی خبر داده است که در روم ظاهر شد و در انجا فرقه خود را بنیاد نهاد. افراد این فرقه به داریسفن‌ها darisphènes شهرت داشتند. وی پس آنگاه عازم ایران شد. مالالا زمان فعالیت او را در روزگار پادشاهی امپراتور دیوکلین Diocletien (سالهای ۲۸۴-۳۰۸ میلادی) نوشته است. این شرح وقایع با نوشته مندرج در رویدادنامه کرخ بیت سلوک که پیشتر از آن یاد شد منطبق است. رویدادنامه کرخ بیت سلوک، بنیانگذار آیین مزدك را شخصی به نام زرادشت دانسته که با مانی همزمان بود و در سده سوم میلادی می‌زیست.

یوهان مالالا می‌نویسد: «در عهد این امپراتور [کسین] شخصی مانوی به نام بوندوس در روم ظاهر شد که نسبت به احکام مانی بی اعتنا بود و احکام تازه‌ای از خود عرضه کرد و چنین آموخت که رضایت خداوند در پیکار با شر و پیروزی بر آن است و پیروزی شرط لازم برای کسب شرف و افتخار است. او رفت و در ایران به تبلیغ پرداخت. در ایران احکام مانوی [با تعالیم] داریسفن ارائه می‌شود و راهنمای خیر و نیکی است»^{۴۰}. بوندوس به معنای «محترم» و «معزز» است. کریستن سن معتقد بود که این شخص مورد نظر همان زرادشت یا زرادوست است. بنا به نوشته مالالا در زبان پهلوی اعضای فرقه داریسفن‌ها یا پیروان بوندوس - زرادشت را

39- Theophanes, *Chronographia*, ed. De Boor, I, Lipsiae, 1883, p. 169-171.

40- Johannes Malalas, *Chronographia*, p. 309-310.

درست دینان derist-denan می نامیدند که به معنای «پیروان آیین واقعی و درست» بود.^{۴۱} بدین روال در نیمه دوم سده پنجم میلادی مزدك به صورت یکی از پیروان و مبلغان پرشور تعالیم زرادشت درآمد. تعالیم مذکور با آیین مانویان «فرقه مانوی» قرابت و خویشاوندی داشت. آموزش فلسفی مزدکیان سرشار از اعتقاد به پیروزی نهایی خیر و نیکی بود. این آموزش فلسفی پایه و اساسی برای استنتاجهای آتی شد مبنی بر این که ایجاد دگرگونی در جهان، متحقق ساختن بعضی سرآغازهای مثبت و تأمین پیروزی خیر و نیکی مقدور و میسر است. بعضی نتیجه گیریهای اجتماعی محققان پیرامون تعالیم مزبور و مرتبط دانستن تعالیم سده پنجم میلادی با نام مزدك بامدادان (پسر بامداد) از همین جا ناشی شده است. مزدك بامدادان به عنوان «مبلغ مردم ساده و عوام» نظریات اجتماعی را عرضه نمود که مظهر آرزوها و امیدهای توده های مردم ستمدیده و رنج کشیده ایران بود.^{۴۲} این یکی از جهات متفاوت آیین مزدك با آیین مانی است که نه تنها از جنبه فلسفی برخوردار بود، بلکه جنبه علمی و تجربی داشت. او می کوشید تا آرمان خود را تحقق بخشد.

در مآخذ و منابع متعدد پیرامون اظهار نظر درباره شخصیت کواد (قباد) تفاوتهایی دیده می شود. حتی در صفحات متعدد يك رویدادنامه نیز پیرامون رفتار کواد نسبت به مزدکیان تفاوتهایی وجود دارد. ولی تفاوتهای مذکور چندان مهم نیستند. در این زمینه به عنوان نمونه می توان از داستان کشتار مزدکیان یاد کرد. داستان مذکور از نوشته های پهلوی و چه بسا از مزدکنامه اقتباس شده است. برای تحقیق پیرامون این مطلب جانب دیگری نیز که در روایات مذکور اتفاق افتاده، قابل توجه است و آن شرح نوشته ها درباره شخصیت مزدك است. می توان گفت که در این زمینه اتفاق نظر وجود دارد. همه متفق القولند که فقیرترین قشرهای اهالی و مردم گرسنه و رنج کشیده ای که خواستار بهبود وضع زندگی خویش بودند، طریق پیروی از مزدك را در پیش گرفتند. نهضت اعتراض و جنبش مزدکیان، بویژه در آن اوضاع و احوال بالا گرفت. نظریات ارائه شده پیرامون فلسفه و آیین مزدك و استنتاجهای مؤلفان در زمینه اجرای برابری و توزیع اموال از سوی مزدکیان نیز مشابه و همانند است.

41- A. Christensen. *Le règne du roi Kawadh I*, p. 99,97.

42- *Siassef-Namèh*. traité de gouvernement, composé par le visir Nizam al-Mulk, traduit par C. Schefer. Paris. 1893, p. 245. *Siasat-name. Kniga o pravlenii viziria XI stoletia Nizam al-Mulka*. Perevod B.N. Zakhodera, M., 1949, str. 190. سیاستنامه خواجه نظام الملک طوسی

اختلاف روایات مربوط به حوادث تاریخی ایران در پایان سده پنجم و آغاز سده ششم میلادی است که اغلب از داستانها و آثار ادبی متثور در زبان پهلوی اقتباس شده‌اند. فریبندگی این آثار تا اندازه قابل ملاحظه‌ای حقایق تاریخی را در محاق ابهام و تیرگی قرار داده است.

۳

پایگاههای اجتماعی نهضت مزدکیان و سیاست کواد (قباد)

گسترش نهضت مزدکیان در سده پنجم میلادی با نام مزدك پسر بامداد (مزدك بامدادان - م. م.) مرتبط است. مزدك همزمان با شاهنشاه کواد یکم (۴۸۸-۵۳۱ میلادی) می زیست. «این خطیب که تبلیغ عوام را برعهده داشت» از قشر روحانیان و گروه مغان بود. در روایات فارسی از جمله سیاستنامه خواجه نظام الملک، مزدك را موبدان موبد نوشته اند که می کوشید در آیین زرتشت اصلاحاتی پدید آورد^{۴۳}. در شاهنامه فردوسی نیز مزدك به عنوان شخصیتی روحانی معرفی گردید. روایات مربوط به مزدك تا اندازه قابل ملاحظه ای اطلاعات ادبی پیرامون این شخصیت را مستور و پوشیده داشت. اطلاعات مزبور در کتابهای داستانی «قبادنامه» و «مزدك نامه» درج شده بود. در این آثار مطالب پندار بافانه ای پیرامون شرح پادشاهی کواد، پیروی او از مزدك و نزدیکی وی با مزدکیان ارائه شده است. از این رو متمایز کردن مطالب اصولی تاریخ جنبش مزدکیان از داستانهای

43- Stasset-Naméh, str. 245-Siaset-Name, perevod B. N. Zakhodera. M., 1949, str. 190.

سیاستنامه، ترجمه فرانسه و روسی.

تخیلی که مؤلفان متأخر ارائه نمودند، کاری است دشوار. ضمن بررسی روایات مختلف طبری، ثعالبی و سیاستنامه خواجه نظام الملک می توان متوجه این نکته شد. کریستن سن طی تألیفات و پژوهشهای خویش در زمینه مآخذ شناسی، به صورتی مشروح این مطلب را مورد بررسی قرار داد. چنان که پیشتر اشاره شد اوضاع ایران در پایان سده پنجم میلادی سخت بغرنج و همراه با مشکلات عدیده



تصویر ۱۳. سکه کواد (قباد) اول (۴۸۸-۵۳۱).

بود. سیاست خارجی توسعه طلبانه شاهنشاه پیروز مستلزم صرف مبالغی هنگفت بود. جنگ با «هونها» در مرزهای آسیای میانه و قفقاز خزانه دولت را تهی کرد. کواد فرزند پیروز نزد هفتالیان به صورت گروگان باقی مانده بود. پدر برای آزاد کردن و باز خرید فرزند، ناگزیر میزان مالیات سرانه (باج) از اهالی را افزود. پیروز چند بار با هونها به پیکار دست زد و «در دست دشمنان خویش اسیر شد. سپاه وی منهزم و منهدم گردید و خود زنده به چنگ دشمن افتاد. پیروز تعهد کرد بخاطر نجات جان خویش چهل مول (کیسه - م.) زوزه (واحد پول - م.) بپردازد. در سرزمین تحت فرمانروایی او توانستند با زحمت بسیار تنها بیست مول پول گرد آورند. زیرا خزانه دولت از سوی شاهان پیشین به سبب جنگهای پی در پی تهی شده بود. او در برابره کیسه از پول باقی مانده فرزند خود قباد را به گروگان سپرد و برای دومین بار پیمان بست که دیگر با آنان طریق پیکار در پیش نگیرد». پیروز پس از ارسال مبلغ مورد تعهد فرزند خویش را از چنگ دشمن آزاد کرد. ولی «باز طریق پیکار در پیش گرفت». در این پیکار همه سپاه وی دچار شکست شدند و پیروز خود در جنگ کشته شد و اثری از او برجای نماند». در سالهای پادشاهی او فلاکتهای طبیعی متعددی گریبانگیر مردم کشور شد. کمبود محصول، قحطی و گرسنگی، توده های مردم را

دچار فقر و مسکنت کرد. اخباری در دست است مبنی بر این که پیروز کوشید تا تسهیلاتی در زندگی مردم پدید آورد. وی از میزان مالیات سرانه کاست و از خزانه دولت اتباع کشور را یاری کرد^{۴۵}. اخبار دیگر حاکی از آن است که پیروز از ثروتمندان خواست تا به یاری بی چیزان بشتابند. وی در این زمینه از بذل کوشش دریغ نورزید^{۴۶}. معاصران متذکر شدند که دوران پادشاهی او با فلاکت و بدبختی فراوان همراه بود و مردم کشور در آستانه تاجگذاری بلاش در فقر و مسکنت بسر می بردند. در این مورد همه مأخذ شرقی و منابع یونانی نظر مشابهی ابراز داشته اند. وضع موجود زمینه مساعدی برای جنبش اجتماعی و گسترش سریع آن فراهم آورد. پس از سال ۴۸۴ که سال تاجگذاری بلاش برادر پیروز^{۴۷} بود هیچ گونه بهبودی در وضع کشور حاصل نشد. پول در خزانه سخت کاستی پذیرفت. گردآوری مالیات از اهالی دشوار می نمود. روستاییان ورشکسته از شدت فقر و مسکنت کشتزارهای خود را ترك می گفتند.

فریاد عدم رضایت و اعتراض سراسر کشور را فرا گرفته بود. در این اوضاع و احوال بلاش می بایست به اقداماتی در جهت مصالح روستاییان دست می زد. یادداشتهای جداگانه ای وجود دارد مبنی بر این که بلاش آن گروه از ملاکان و زمین دارانی را که روستاییانشان به سبب فقر و ورشکستگی خانه و کشتزارهای خود را رها کرده بودند، به مؤاخذه کشانید و مجازات آنان را آغاز کرد^{۴۸}. به دشواری می توان نوشته طبری را که به گونه ای که ارائه شده است پذیرفت. ولی این که تلاشهایی از سوی دولت در طریق ایجاد تسهیلات انجام گرفته بود، تا اندازه ای قابل پذیرش و درست می نماید^{۴۹}. دلیل این مدعا نیز نفرت و انزجار اشراف و بزرگان نسبت به

45- Th. Nöldeke. *Tabari*, s. 119.

۴۶- همانجا، ص ۱۲۱-۱۲۲.

● نظر محققان درباره بلاش متفاوت است. مؤلف کتاب حاضر و نیز استاد آرتور کریستن سن، بلاش را برادر پیروز دانسته اند. (ر. ش. به کتاب ایران در زمان ساسانیان نوشته آرتور کریستن سن، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۴، ص ۳۱۸)

ولی طبری بلاش را پسر و برادر کواذ نوشته است (ر. ش. به تاریخ طبری ترجمه شادروان ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۳۷ و تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان نوشته تنودورنولد که ترجمه آقای دکتر زریاب خویی، تهران، ص ۲۱۰) - م.

47- Th. Nöldeke. *Tabari*, s. 134-*Tabari. Annales*, t. II, p. 883. N. Pigulevskaja, *Mesopotamiiia nu ruhez V i VI vv.* str. 87.

48- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 269.

بلاش (نیک نفس و آشتی جو) بود. کوشش دولت ایران در طریق روابط دوستانه با دولت روم شرقی (بیزانس) وجست و جوی تکیه‌گاه در میان اهالی نسطوری به سبب تزلزل موقف دولت ایران مطبوع و مقبول نیفتاد. شاه از حمایت سپاهیان نیز برخوردار نبود. زیرا «زرو سیمی برای نگاهداری سپاه در اختیار نداشت». از این رو «در دیدگان سپاهیان ناچیز می نمود». اشراف و بزرگان با ارائه خواسته‌های خویش او را تحت فشار قرار دادند. موبدان و روحانیان که نیروی عمده‌ای در کشور به شمار می رفتند، با شاه به مخالفت و دشمنی برخاستند. «مغان نیز به سبب عدم توجه شاه به قوانین مذهبی از او نفرت داشتند. زیرا شاه می خواست در شهرها برای نظافت و شست و شو گرمابه احداث کند»^{۴۹}. عدم رضایت روحانیان و اشراف، روی برتافتن سپاهیان از بلاش که نمی توانست حقوق و دستمزد کافی به آنان بپردازد، زمینه را برای برخوردها و تصادمات فراهم آورد. بلاش را سرنگون و کور کردند. سال ۴۸۸ کواد پسر پیروز بر تخت شاهی نشست. در دوران پادشاهی او نهضت مزدکیان به اوج اعتلای خود رسید.

می توان از طریق بررسی مآخذ به جزئیات تاریخ نهضت مزدکیان پی برد. تنها می توان از رویدادها اجزایی را جدا کرد که اغلب پیرامون انهدام جنبش مطالبی ارائه کرده‌اند. تاریخ زندگی مزدک و تاریخ حیات شاهنشاه کواد یکم با جنبه‌های هنری ممزوج گردید. در زبان پهلوی داستانهایی به نام کوادنامه و مزدک نامه وجود داشت. وجود این آثار ادبی بعدها از سوی محققان متأخر ایرانی و اسلامی معلوم و مشخص گردید. در واقع رویدادهای قابل ملاحظه‌ای در این مآخذ گنجانده شده بود، زیرا در آثار مذکور رویدادها به مقیاسی وسیع ارائه نشدند.

کواد بی گمان سیاستمداری خردمند و تیزبین بود و سرعت خود را با محیط سازگار می کرد. او جنگاوری دلیر و سیاستمداری چیره‌دست و لایق به شمار می رفت. کواد دوبار بر اریکه شاهنشاهان تکیه زد. بار دوم که بر تخت شاهنشاهی جلوس کرد، روزگاری بس دشوار بود. کواد توانست موقف خود را استحکام بخشد و ایران را دوباره به صورت کشوری نیرومند و جهانی درآورد. فرزندش خسرو انوشیروان نیز توانست از عهده این مهم برآید. با گذشت زمان هوشمندی و تیزبینی

سیاسی کواد افزون و افزونتر شد. ولی او در روزگار جوانی نمی توانست همه پی آمدهای رابطه خود با مزدکیان را پیش بینی کند. حال آن که در این زمینه محاسبات سیاسی از اهمیت فراوان برخوردار بودند. کواد با وسعت بخشیدن به نهضت مردمی، گمان داشت خواهد توانست موبدان را لگام زند و مدعیات اشراف و بزرگان را محدود کند. شرکت کنندگان اصلی این نهضت «مردم ساده» و «عوام الناس» بودند که به تعالیم مزدک «گرایش» داشتند و تبلیغات مزدک متوجه اینان بود. پیشرفت موقت نهضت نیز مرهون حمایت عوام بود. ولی آزادان «آزاتان» که فشر متوسط زمین داران را تشکیل می دادند و موظف به خدمات نظامی بودند و نیز دهقانان «دیهیگان» در روزگار خسرو از امتیازهای بسیاری برخوردار شدند. اینان که گروه بزرگی از سپاهیان بودند، با صراحت مراتب عدم رضایت خود را نسبت به بلاش اعلام داشتند و پس از سرکوبی جنبش مزدکیان از حمایت مالی قابل ملاحظه ای برخوردار شدند و نیرو یافتند. حال آن که بزرگان و روحانیان به خلاف این گروه رو به ضعف نهادند.

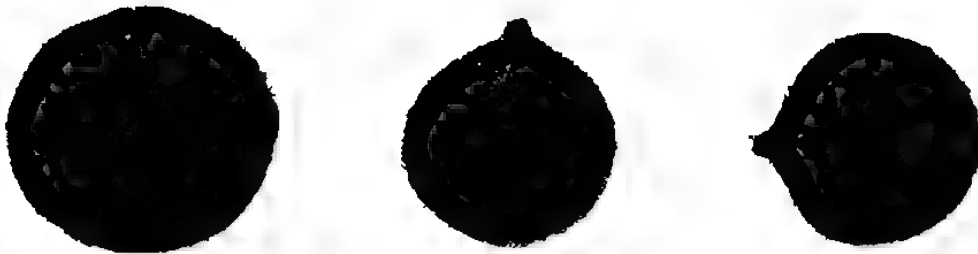
آیین مزدک بویژه در سالهای قحطی و گرسنگی از توفیق فراوان برخوردار گردید. مزدک آن زمان به کواد توصیه کرد که درب انبارهای غله را بروی قحطی زدگان بگشاید. فردوسی گفتگوی مزدک و قباد را به گونه ای شاعرانه به شرح آورد. مزدک نمونه ای از وضع دشوار گرسنگان را به شاه ارائه نمود. دولت ایران در ادوار مشابه گذشته نیز به چنین اقدامی دست زده بود. مردم گرسنه انبارهای غله دولت را به تصرف درآوردند^{۵۰}. جنبش مردم که مزدکیان در رأس آن قرار داشتند، مقیاسی وسیع ورعب انگیز بخود گرفت، نهضت مذکور در سایه حمایت و دست کم اغماض شاهنشاه که حاصل رابطه او با مزدک بود، گسترش یافت.

مزدکیان کوشیدند «از اغنیا باز ستانند» و به بی چیزان و محتاجان دهند. مردم پیرامون مزدک و یارانش گرد آمدند و به حمایت از وی برخاستند. بنا به نوشته های مخالف مزدکیان، گروه مذکور چنان قوت یافتند که در ضبط کاخها، خانه ها، خواسته وزن دیگران جرأت و جسارت یافتند و کسی مانع آنان نمی شد^{۵۱}. در رویدادنامه سربانی شهر کرخ بیت سلوک اطلاعاتی پیرامون اعمال مزدکیان به

۵۰- فردوسی، شاهنامه ج ۶، ۱۷۲-۱۷۵.

۵۱- طبری، تاریخ، ۲۸۸۶، بولد که، طبری، ۱۴۲.

هنگام فرمانروایی اینان موجود است. فرمانروا تومزدگرد Tomezdgerd به «بت پرستان و مانویان» فرمان داد (p'qad) که اموال منقول و غیرمنقول ساکنان سلوک را غارت کنند^{۵۲}. بی گمان اعمال مزدکیان زیانهای عمده‌ای بر اشراف و بزرگان وارد آورد. سیاست خسرو یکم در طریق جبران خسارات و تحکیم مواقف ناستوار و لرزان این گروه بود. گله‌مندی نامه تنسر از این که «قومی پدید آمدند نه متحلی به شرف هنر و عمل، و نه ضیاع موروث، و نه غم حسب و نسب، و نه حرفت و صنعت، فارغ از همه اندیشه، خالی از هر پیشه، مستعد برای غمازی و شریری و انهاء تکاذیب و افتراء و از آن تعیش ساخته، و به جمال حال رسیده و مال یافته»^{۵۳} اشاره‌ای است به جنبش مزدکیان. اصل برابری در آیین مزدک بر تقسیم اموال و هرگونه خواسته مبتنی بود.



تصویر ۱۴. سکه‌های خسرو اول انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸).

تعالیم اجتماعی مزدک رنگ مذهبی بخود گرفت. نوشته‌های طبری و ثعالی پیرامون احکام مزدک که از خداینامگ اقتباس شده‌اند، در این مورد درست مشابه یکدیگراند.

خداوند مال و خواسته را به مردم بخشید تا به صورتی برابر میان خود بخش کنند و مشترکاً از آن بهره جویند و کسی از آنان نتواند بیش از دیگری داشته باشد (حتی لایکون لاحدهم فضل فیها علی الاخر)^{۵۴}. ولی مردم جانب عدالت فرو گذاردند و به مبارزه برخاستند. نیرومندان بر ناتوانان چیره گشتند و همه نعمتها و خواسته‌ها را به چنگ آوردند. از این رو باید از اغنیا گرفت و به بی چیزان داد تا سهم همگان برابر گردد. باید آن چه را که حق بی چیزان است با گرفتن از اغنیا به آنان

52- *Khroniku Karkı de bet Selokh* (متن سریانی): *Acta mm.ss. II, p. 521.*

53- *Lettre de Tansar*... p. 215, 519 A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 357-358.

۵۴ ثعالی، ص ۶۰۰؛ نولدکه، طبری ص ۱۵۴.

بازپس داد. آنان که پول و خواسته فراوان و همسران بسیار دارند، نسبت به محرومان از حق بیشتری در این موارد برخوردار نیستند.^{۵۵}

بدین روال در آیین مزدك دگرگونی در جریان تاریخ بر این گونه ارائه شده است. مردم از تعالیم اولیه مبنی بر برابری نعمتهای مادی میان همگان عدول ورزیدند. در جریان مبارزه، آنان که نیرومندتر بودند پیروز شدند و خواسته بیشتری به چنگ آوردند. ولی این به معنای بازداشتن و چشم پوشی محرومان از حق خویش نبود. مزدکیان با گرفتن خواسته از ثروتمندان و تقسیم آن میان بی چیزان در صدد برآمدن تا نظم بسیار کهن را احیا کنند. زیرا معتقد بودند که ثروتمندان را به داشتن مال و خواسته فراوان حقی نیست. این نکته جالب دقت است که مزدکیان خواستار «سهم برابر» بودند که خود در جامعه انسانی ریشه‌ای بس عمیق داشت. «باید از اغنیا به سود کم چیزان گرفته شود تا همه در مال و خواسته برابر گردند» (والواجب المفروض ان یؤخذ للمقلین من المکثرین حتی یتساوا فی الاملاک)^{۵۶}.

ثعالی با کلمات مذکور آیین مزدك را به شرح آورد. این کلمات کاملاً مشابه روایت ارائه شده از سوی طبری است. در آیین مزدك تکیه اساسی بر توزیع برابر اموال میان همگان بود. مزدکیان خواستار سهم برابر در استفاده از نعم مادی بودند و می‌کوشیدند همگان را در مالکیت «برابر» گردانند. کوشش مزدکیان در ایجاد برابری از آن ناشی می‌شد که معتقد بودند در آغاز کلیه نعم مادی جهان به صورتی برابر در اختیار مردم قرار داشت. همان گونه که «آب، آتش و چراگاهها» در تملك همگان بود، دیگر ثروتها و داراییها نیز بر این گونه باید در اختیار و تملك همه مردم باشد. این نیرومندترین بخش از تعالیم مزدك به شمار می‌رفت.

تقسیم برابر دارایی از روزگاران کهن در درون مناسبات قبیله‌ای ریشه‌ای تجربی و بسیار عمیق داشت. متون قانون نامه‌های کهن ایرانی پیرامون شرکتها نموداری از وجود این اصل است. سود کسب شده از سوی شرکت (همبایه - hambayih) به تساوی میان اعضا بخش می‌شد. در سنتهای قبیله‌ای نیز این گونه توزیع معمول بود. گرچه باید افزود که شرکت پدیده‌ای نووثنای به شمار می‌رفت. این، گونه ساده‌ای از اصلاحات اجتماعی و در حکم بازگشت به شیوه ابتدایی توزیع

و تقسیم بود که در جماعات روستایی مصداق داشت. جماعات روستایی نمونه‌ای روشن در این زمینه به شمار می‌رفتند. شهرستانی به روشنی خاصی به شرح این مطلب پرداخت. در نوشته شهرستانی «آب، آتش و چراگاه» به عنوان ملك همگانی ارائه شده است. چراگاه ملك غیرقابل تقسیم جماعات روستایی محسوب می‌شد. چراگاه به همه اعضای جماعات روستایی تعلق داشت و به همراه آب و آتش در زمره هدایای متعلق به همگان بود. این نکته قابل توجه است که در هیچ يك از روایات نزدیک به روزگار نهضت مزدکیان از خواست مبتنی بر تقسیم اراضی سخنی به میان نیامده است. چنین بنظر می‌رسد که زمین به صورتی غالب در اختیار کشاورزان قرار داشت. جماعات روستایی تحت سلطه فئودالها درآمدند. فئودالها می‌کوشیدند تا جماعات را تمام و کمال به تصرف و زیر فرمان خود آورند و آنها را به منابع درآمد خویش بدل نمایند. ولی زمین هنوز در اختیار کشاورزان تولید کننده قرار داشت. در جریان تملك فئودالی، هجوم به جماعات روستایی و اراضی متعلق به آنها آغاز شد. تشدید استثمار و تبعیت جماعات روستایی از فئودالها، اعتراض توده‌های مردم را سبب گردید.

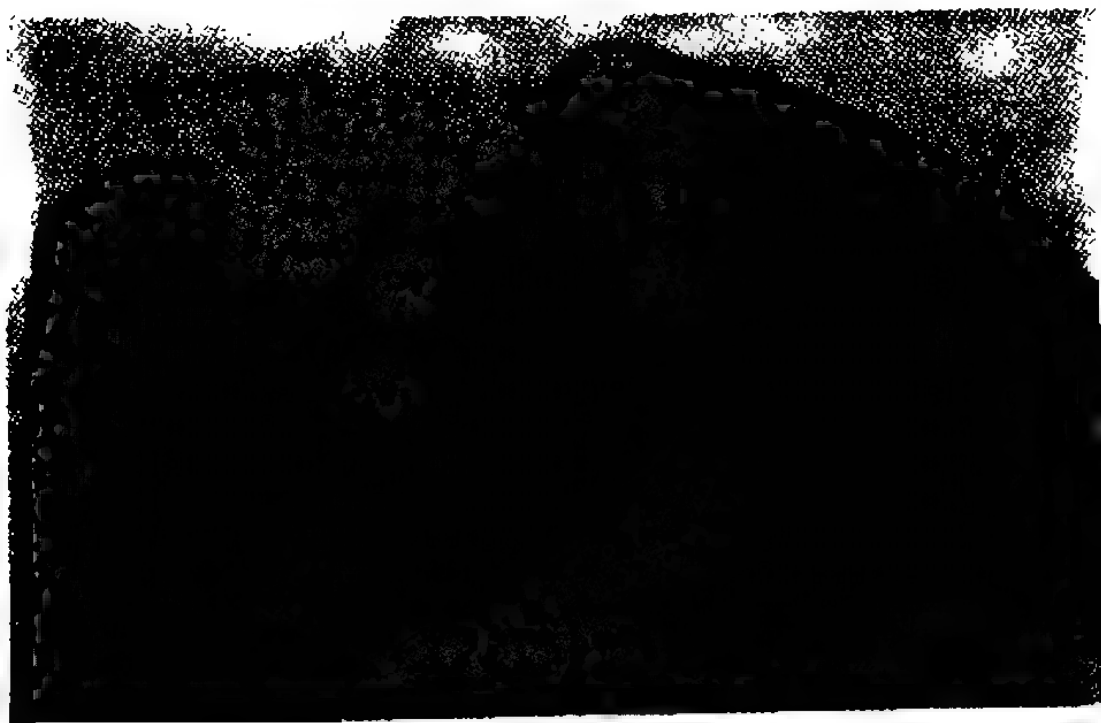
جنبش مزدکیان و مسایل بغرنج تاریخی که با جنبش مذکور پیوند داشتند از سوی و. و. بارتولد طی یکی از مقاله‌های وی مورد بررسی قرار گرفت. بارتولد ضمن اشاره به این نکته که مزدك تعالیم دینی خود را از مانی اقتباس کرده بود، منکر «تبلیغ خودسری» در آیین مزدك شد. حال آن که جنبش مزدکیان بنا به نوشته طبری در عمل نهضت «طبقات فرو دست علیه طبقات فرادست» بود^{۵۷}. رابطه کواد با مزدکیان نخست دوستانه بود. ولی بعدها به خصومت گرایید. و. و. بارتولد به انگیزه‌های دینی توجهی معطوف نداشت. وی به درستی یادآور شد که در جنبش مزدکیان «اعتبار تاج و تخت به حساب ضعیفتر شدن اشرافیت بزرگ و حفظ اشرافیت کوچک دیهگان (دهقانان) بر اراضی و اداره امور محلی بویژه گردآوری مالیات و حاکمیت کامل بر مردم روستا انجام پذیرفت»^{۵۸}. از این نوشته و. و. بارتولد چنین برمی‌آید که او گمان داشت کواد به حمایت از مزدکیان برخاست و کوشید در اجرای مقاصد سیاسی خویش ضمن اتکاء به «نجبای» زمین دار - دیهگان، اشراف

57- V.V. Bartold. *K istorii krestianskikh dvizhenii v Persii*, str. 56.

۵۸- همانجا، ص ۵۶ - ۵۷.

و بزرگان قبایل را ضعیف کند. دیهیگان به صورتی مستقیم کشاورزان را مورد استثمار قرار می‌دادند و در مقیاسی وسیع به گردآوردن مالیات می‌پرداختند. مناسبات جدید فئودالی سبب شد که در سایه آن «نجبا» و اشراف ضعیف شوند و به شاه وابستگی بیشتری حاصل کنند. این نیز بویژه پس از بحران جنبش مزدکیان موجبات هجوم شدید آنان را بر جماعات روستایی فراهم آورد. جماعات روستایی در طریق دفاع از خودمختاری با شدت به مبارزه برخاستند. جنبش مزدکیان خود نموداری از بحران و مبارزه مذکور بود.

نهضت مزدکیان بنابر ماهیت خویش جنبشی روستایی بود. زیرا جنبش مذکور نشانه‌ای از اعتراض آن گروه از توده‌های مردم محسوب می‌شد که اموال اشراف و بزرگان را مصادره، تصاحب و میان خود تقسیم کردند. مآخذ و منابع، مطالب کافی جهت داوری پیرامون چگونگی این مبارزه بدست نمی‌دهند. ولی «جای تردید نیست که بحران مذکور سبب شد تا دست کم در ایران قشر دیهیگان به حساب ضعیفتر شدن طبقات اشراف و بزرگان فرادست تقویت شوند»^{۵۹}.



تصویر ۱۵. کاخ خسرو اول انوشیروان (طاق کسری).

از مجموع بدگوییهای دشمنان طبقاتی درستترین نکته مربوط به تجزیه‌خاندانهای اشراف و بزرگان و برهم خوردن این خاندانها از سوی جنبش و ورشکستگی بخشی از قشر اعیان و اشراف است. این ماجرا تا اندازه‌ای موافق طبع و به سود شاهنشاه بود. زیرا تا اندازه قابل ملاحظه‌ای موجب از دست رفتن استقلال اشراف گردید. اشراف و بزرگان تا آن زمان از قدرت بی حد و حصر و نفوذ فراوان در امور دولت و کشور برخوردار بودند. اشراف بزرگ از طریق موروثی نیروی سیاسی عمده‌ای را تشکیل می دادند و اغلب حاکمیت فردی شاهنشاه از سوی این گروه تهدید می شد. از این پس محافل وسیعتری به تکیه گاه حاکمیت کشور بدل گشتند. آزادان (آزادان) دیهگان (دهقان) نسبت به توزیع اضافه محصول سخت معترض بودند. زیرا در توزیع موجود، سهم عمده نصیب گروه محدود اشراف و بزرگان کشور می شد.

اعتراض کشاورزان نسبت به امر وابستگی به زمین و مخالفت آنان با هجوم تازه به جماعات روستایی در کوشش برای همگانی شدن اموال و دارایی متجلی گردید و آیین مزدک خود جلوه‌ای از آن به شمار می رفت. پیروزی این جنبش از سوی نیروهای فعال موجود تأمین گردید. نهضت مزبور مورد حمایت گروهی از طبقه حاکم قرار گرفت. شاهنشاه نیز که خواستار «سقوط اشراف و بزرگان» بود، بدان متمایل گشت.^{۶۰} کریستن سن توجهی به این نکته معطوف نداشت که کواد در نخستین ادوار پادشاهی خویش قوانینی وضع کرد که موجب دگرگونی قابل ملاحظه‌ای در وضع خاندانهای اشراف و بزرگان کشور شد. در دوران زاماسپ - زاماشپ (Zamasp-Zamašp) که پس از عزل کواد جای او را گرفته بود، مآخذ و منابع از هیچ دگرگونی و بازگشت به روزگار پیشین خبری ندادند. ولی کریستن سن چنین اظهار عقیده کرد که مالیاتهای خاصی وضع شد تا تسهیلی در وضع مستمندان پدید آید.^{۶۱} از مطالب مندرج در مآخذ شرقی چنین برمی آید که کواد نسبت به اعمال و رفتار مزدکیان اغماض روا می داشت و نسبت به شکایاتی که در این زمینه صورت می گرفت ترتیب اثر نمی داد. این نکته را از نوشته طبری می توان دریافت.^{۶۲} در

143- (تعلیقات ۳) Th. Nöldeke. *Tabari*, s. 142.

61- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p.345,347.

62- Th. Nöldeke. *Tabari*, S.154.

مأخذ سریانی رویدادنامه^{۶۴} کرخ بیت سلوک از «غار تگریهائی» که به فرمان تومزدگرد Tomezdgard فرماندار آن ناحیه صورت گرفته بود، سخن رفته است. به هر تقدیر در این زمینه فعالیت‌هایی روی داده بود. مأخذ متعدد صراحتاً مزدک را متهم کردند به این که مردم ساده را علیه اشراف و بزرگان تحریک می کرد^{۶۵}. مردم استعمار شده دست به حمله زدند. در اعمال و رفتار این گروه تمایل به برابری موجود در آیین مزدک مشهود بود. پیروان مزدک «مردمی عامی» بودند. طبری هنگام بحث پیرامون «طبقه فرودست» جامعه آنان را (السفلة) نامید و متذکر شد که سفلگان در این ماجرا «به فعالیت پرداختند» و از امکان مبارزه علیه طبقه فرادست بهره جستند و از همین رو طریق پیروزی از مزدک را درپیش گرفتند^{۶۶}.

در سیاستنامه از قول خسرو انوشیروان که دشمن سرسخت مزدکیان بود، این سخن آمده است: «این سگ مال مردمان به زیان می برد و ستر از حرم برداشت و عامه را مستولی کرد»^{۶۷}. در این مأخذ متأخر اصول عمده فعالیت مزدک و پیروانش بر همان گونه است که در مأخذ متقدم از آن یاد شده بود. بنابه نوشته سیاستنامه، کواد قانونی پیرامون همگانی شدن مال و زن ارائه نکرد. ولی در برابر این «بدعت جدید» مزدکیان که با اعمال زور همراه بود، ممانعتی نکرد. خواجه نظام الملک با تکرار مأخذ پیشین نوشت که «مردمان از جهت اباحت مال و زن به مذهب او [مزدک] بیشتر رغبت کردند، خاصه مردم عام»^{۶۸}. تردید نیست که «سفلگان» و «مردم عام» در درجه نخست عبارت بودند از کشاورزان که بخش اعظم توده‌های اهالی را تشکیل می دادند. همین توده‌ها مایه قوت و قدرت نهضت بودند. حاصل شرکت مردم در جنبش آن بود که کواد تدارک لازم را برای اصلاحات مالیاتی فراهم آورد. اصلاحات مذکور از سوی خسرو یکم انوشیروان به مرحله اجرا گذارده شد. با توجه به این نکته که دولت کشاورزان میانه‌حال را مورد حمایت قرار می داد، محتمل است که اینان همان قشر از فرمانروایان و همان گروهی بودند که در برخوردها و تصادمات سده‌های ششم و هفتم میلادی پیروزی یافتند و به تکیه‌گاه اصلی حکومت و دولت ایران

۶۴- همانجا، ص ۱۴۲.

64- Tabari *Annales*, p.886; Th. Nöldeke *Tubari*, s 141.65- *Siaset-name*, perevod B.N. Zakhodera, str.192.

۶۶- همانجا، ۱۴۲.

بدل شدند^{۶۷}. کواد به سبب حمایت از مزدکیان تاج و تخت شاهی را از دست داد. موبدان و بزرگان او را برکنار و ساقط کردند. بتقریب همه مأخذ در این باره مطالبی ارائه کرده‌اند که صحت آنها مورد تأیید است. پروکوپوس قیصریه‌ای به نقل از ایرانیان مطالبی ارائه کرد که منطبق بر نوشته‌های خودای نامگ است. نوشته‌های خودای نامگ نیز در مأخذ و منابع متأخر عربی و پارسی برجای مانده است.

نهضت مزدکیان در وضع خاندانهای اشراف و بزرگان نیز مؤثر افتاد و موجبات تجزیه و تفرقه این خاندانها و از هم فرو ریختن محدودیتها و «نزهت» آنها را فراهم آورد. طبری می‌نویسد که به هنگام اعتلا و تفوق مزدکیان طبقات «فرو دست» (السفلة) با بزرگان در آمیختند و به زنانی از دودمان اشراف و بزرگان دست یافتند «که هرگز در آنان طمع نمی‌توانستند بست»^{۶۸}. راه و رسم خانواده برهم خورد و «فرزند پدر خویش ندانست»^{۶۹}. در این مورد نمی‌توان با نظر محققانی که منکر وضع قانون از سوی کواد (قباد) بودند، موافقت ابراز نمود، این نکته جالب توجه است که یسوعا استیلیت و پروکوپوس قیصریه‌ای هر دو نزدیک به زمان این رویداد می‌زیستند و بدون ارتباط با یکدیگر از «همگانی بودن» زنان مطالبی ارائه کرده‌اند.

متن پروکوپوس شایان دقت نظر بیشتری است. او نوشت «کواد با استفاده از قدرت و حاکمیت در کشور بدعتهای تازه‌ای پدید آورد و پیرامون همگانی بودن زنان ایرانیان قانونی نوشت که موافق طبع بسیاری از مردم نبود»^{۷۰}.

بدین روال طبق اطلاعات و نظریاتی که پروکوپوس ارائه کرد، کواد در اداره امور کشور بدعتهای نو پدید آورد. کریستن سن پیرامون «قانون مربوط به همگانی بودن زنان» بدرستی خاطر نشان نمود که قانونی درباره انهدام خانواده وجود نداشت. زیرا اجرای این مقصود کاری بس دشوار بود. وی متذکر گردید که در نوشته یسوعا استیلیت که همزمان با رویداد می‌زیست، مطلبی پیرامون چنین قانونی ارائه نشده است^{۷۱}. ولی با این وصف گمان می‌رود خاندانهای اشراف از محدودیت

67- N. Pigulevskaia. *K voprosu o podatnoy reforme Khosrova Anushervana*, str. 143-144.

68- Th. Noldeke. *Tabari*, str. 154.

۶۹- همانجا، ص ۱۴۲.

70- Procopius Caesrensis. *De Bello Persico* I, 5. Opera omnia, ed. J. Haury. I. Lipsiae, 1905, p. 20.

71- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 344.

پیشین بدرآمدند، فروریختند و گرفتار تجزیه و تفرقه شدند. ناخرسندی «بسیاری از مردمان» به تصادم و سقوط کواد از تخت شاهی انجامید. از مطالب بعدی معلوم می‌شود که این «مردمان بسیار» چه کسانی بودند. زیرا اینان بلاش برادر کواد را به جای او بر تخت نشاندند. «بلاش تاج بر سر نهاد و بزرگان ایران را فرا خواند»^{۷۲}. با این وصف بزرگان جسارت نیافتند شاهنشاه را به مرگ محکوم کنند. از اینجا می‌توان دریافت که در میان بزرگان کسانی طرفدار کواد بودند. پیشنهاد قتل کواد از سوی شخصی به نام گوساناستاد Gousanastad ارائه شد: «... چنین است که یکی از ایرانیان به نام گوساناستاد که او را کنارنگ Kanarang می‌نامیدند و در پارسی به مفهوم سردار بود، بر سرزمینی دوردست از ایران در همسایگی هفتالیان فرمان می‌راند»^{۷۳}. از روزگار شاه پیروز مقام کنارنگ در میان فرمانروایان ابرشهر abharshahr موروثی بود. ابرشهر در محل نیشابور و یا توس (مشهد) قرار داشت. گمان می‌رود این فرمانروایی «پیش از روزگار ساسانیان» در میان بزرگان و دودمان فرمانروای سرزمین مذکور موروثی و معمول بود. فرمانروایان این ناحیه یا داوطلبانه و یا به اجبار تابعیت اردشیر را گردن نهادند»^{۷۴}.

παρελθὼν δὲ τῶν τις ἐν Πέρσῃς λογίων ὄνομα μὲν Γουσναστάδης, χανάραγγης δὲ τὸ ἀξίωμα (εἴη δ' ἂν ἐν Πέρσῃς στρατηγὸς τοῦτο γὰρ πρὸς αὐταῖς που ταῖς ἰσχυταῖς τῆς Περσῶν γῆς τὴν ἀρχὴν ἔχων ἐν χώρᾳ ἣ τοῖς Ἐφθαλίταις ὁμορὸς ἐστί. . .

گوساناستاد از کواد بیم داشت و نگران بود از این که مورد حمایت و پشتیبانی کواد قرار نگیرد. سخنان وی مفهوم می‌نماید. او در آن زمان گفت کافی است اکنون تنها کواد از میان برداشته شود. ولی هرگاه روزگار سپری گردد و فرصت از دست برود «بیست هزار مرد نیز قادر به انجام این کار نخواهند بود». او گمان داشت که شاه در آینده از حمایت و پشتیبانی کسان بسیاری برخوردار خواهد شد. احتمال پشتیبانی از سوی کسانی می‌رفت که «بدعت تازه» کواد را به سود خود می‌دانستند. از این اشاره به سهولت می‌توان دریافت که اشراف و بزرگان نیک

72- Procopius Caesaresis. *De Bello persico*, I, 5-I, p. 21.

۷۳- همانجا.

74- J. Marquart. *Eranšahr*, S. 74-75.

می دانستند سیاست کواد دارای طرفداران بسیاری است. اینان توده‌های وسیع مردم بودند. هدف گوینده از ارائه رقم «بیست هزار» آن بود که بگوید (حتی سپاهی بزرگ) نیز قادر به جلوگیری از اعمال کواد نخواهد بود. زیرا بسیاری پشتیبان او هستند. بدین روال شاه کشته نشد، بلکه ساقط گشت.

پروکوپئوس قیصریه‌ای پس آنگاه یکی از روایات افسانه‌آمیز را پیرامون فرار کواد به شرح آورد. یسوعا استیلیت در نوشته خود از عزل کواد شرحی ارائه نکرد. وی تنها پیرامون فرار کواد به سرزمین هفتالیان خبر داد. ضمن تکیه به نوشته پیشین خویش که در آن اخبار ارائه شده از سوی یسوعا استیلیت مورد بررسی قرار گرفت و به زبان روسی ترجمه شده تنها به جهات و جوانب عمده‌ای که با موضوع مورد بحث ما رابطه مستقیم دارد اشاره می‌کنم.^{۷۵}

دگر گونیهای ارائه شده در آیین مزدك جنبه ایدئولوژیک و دینی داشتند و بنا بر خصلت خویش نمی توانستند توجه موبدان زرتشتی را به خود معطوف ندارند. این نکته حایز اهمیت است که در رابطه روحانیت با شاه و نیز در ارتباط شاه با روحانیت، بحرانی پدیدار گشت. طبق روایات پارسی مزدك از «مغان» بود و به گروه روحانیان تعلق داشت. خواجه نظام الملک او را موبدان موبد نامید و به تلاش مزدك پیرامون اصلاحاتی در آیین زرتشت اشاره کرد.^{۷۶} مزدك در همه مباحثات خویش به تعالیم زرتشت و زند - اوستا تکیه داشت.

مزدك گفت: «مرا فرستاده‌اند تا دین زردشت تازه گردانم که خلق معنی زند و استا فراموش کرده‌اند و فرمانهای یزدان نه چنان می گذارند که زردشت آورده است». وی گفت: «بدان آمده‌ام که دین زردشت را خلاف بسیار است و دروی شبهه بسیار ظاهر گشته من همی به صلاح باز آرم و معانی زند و استا نه آن است که بکار می دارند»^{۷۷}. بنا به نوشته خواجه نظام الملک الحاد مزدك آن بود که «مال وزن را مباح کرد»^{۷۸}.

75- N. Pigulevskaia *Mecopotamiiia na ruhezhe V i VI vv.* str. 134-135, 88-89- *The Chronicle of Joshua the Stylite*, ed. by W. Wright, Cambridge, 1882. & 16- N. Pigulevskaia. *Mazdakitskoe dvizhenie* str. 171-181.

76- *Siaset-Namèh*....p 245.

77- *Siaset-name*, Perevod B.N Zakhodera, str. 190, 193.

در این مأخذ متعلق به سده یازدهم میلادی همان مطالب مندرج در مأخذ متعلق به روزگار جنبش مزدکیان مکرر گشته و از رابطه تعالیم مزدک با ایدئولوژی حاکم سخن رفته است. آیین زرتشت دیگر پاسخگوی مرحله جدید رشد اجتماعی نبود. هماهنگی روبنا با پدیده‌های تازه زندگی اجتماعی نمی توانست با سهولت و بی درد و رنج صورت پذیرد. این نکته در عهد بلاش مصداق داشت. بلاش «از مغان بیزار بود. وی کوشید تا رسم مغان براندازد و در شهرها گرمابه‌هایی برای استحمام پدید آورد»^{۷۹}. بدیگر سخن در روزگار پادشاهی بلاش برخورد میان شاه و موبدان مسجل گشته بود و شاه راه و رسم مغان را «قطع کرد» و «برانداخت». یکی از سنت شکنیهای بلاش احداث گرمابه در شهرها بود که از رسمها و ستهای رایج و معمول در شهرهای یونانی به شمار می رفت. بنای گرمابه در حکم گذشت نسبت به شهرنشینان بود. بخش بزرگی از مردم شهرها پیرو آیین زرتشت نبودند. برای این گروه از مردمان گرمابه، سنتی رایج و معمول به شمار می رفت و بخشی از زندگی شهری را تشکیل می داد. در شهرهای روم شرقی که در همسایگی ایران قرار داشتند، گرمابه پدیده‌ای رایج بود و شهرت بسیار داشت.

یشوعا ستون نشین از کواد به عنوان «احیاکننده ارتداد منفور مغان زرادشتگان» یاد کرد. این رویداد نویس، کواد را به احیای «رسمهای زشت» محکوم شمرد و مدعی شد که گویا رفتار کواد موجب قطع ارتباط امپراتور آناستاس Anastase با وی گردید. به نظر یشوعا استیلیت ماهیت «ارتداد مغان» آن بود که «می آموختند زن متعلق به همگان است و هر کس می تواند با زن دلخواه خویش بسر برد»^{۸۰}.

هرگاه مزدک مبلغ «الحاد و ارتداد مغان» بود، در آن صورت باید گفت که تعالیم وی در آیین زرتشت نیز دروغ و الحاد به شمار می رفت و حمایت از آیین مزدک در حکم دشمنی با روحانیت زرتشتی محسوب می شد. مشهور است که بخش عمده‌ای از بزرگان و گروهی از اعضای خاندان شاهی به آیین مزدک روی آوردند. کواد با تکیه بر این گروه توانست بار دیگر به تخت شاهی بنشیند. بنابه نوشته پروکوپئوس قیصریه‌ای شخصی از دودمان بزرگ ایران به نام سیاوش بویژه عامل

79- N. Pigulevskaja, *Mesopotamiiā na rubezhe V i VI vv.*, str. 134.

۸۰- همانجا، ص ۱۳۵.

رهایی و بازگشت کواد بود^{۸۱}. در دیده شاهنشاه و بخشی از اشراف و بزرگان ایران حمایت از آیین مزدک به عنوان عامل مبارزه با روحانیت زرتشتی و تضعیف آنان به شمار می رفت. جنبش مزدکیان عامل مبارزه گروهی از بزرگان با اشراف مذهبی بود. زیرا نیروی اقتصادی و نفوذ این گروه در دستگاه دولت مقیاسی بزرگ داشت. آگهیهای یوهان مالالا رویدادنامه نویس یونانی حاکی از آن است که مزدکیان به صورت سازمان دینی گرد آمدند - «زیرا مانویان اسقفی به بنام ایندرازار Indarasar را به عنوان رهبر خویش برگزیدند»^{۸۲}.

(ἦσαν γὰρ ποιήσαντες οἱ αὐτοὶ Μανιχαῖοι καὶ ἐπίσκοπον, ὀνόματι Ἰνδάρασαρ)

بیشتر اشاره شد که مانویان و مزدکیان مختلط بودند. در این مورد خاص از اعدام و انهدام مزدکیان در پایان پادشاهی کواد سخن رفته است.

در واقع «اسقف» یا «پیشرو» مزدکیان ایندرازار نبود، بلکه (اندرزگر) بود که به معنای «پندآموز» و «معلم» است^{۸۳}. (اندرزگر) به خلاف تصور رویدادنامه نویس یونانی اسم خاص و نام شخص نیست، بلکه عنوان است. ایدئولوژی و سازمان مزدکیان، اینان را به رقبای پیروان دیگر ادیان ایرانی بدل کرد. پیشوای مزدکیان در دربار شاه از نفوذ و اعتبار فراوان برخوردار بود و همانند «مغان بزرگ - archimages» از سوی کواد برای «شرکت و حضور در جلسه» دعوت می شد^{۸۴}. تئوفانس رویدادنامه نویس یونانی، روحانی بزرگ و موبدان موبد زرتشتی را به نام گلوناز - Glonaz نامید. به هنگام اعدام مزدکیان (مانویان) موبدان موبد گلوناز و نیز اسقف مسیحی بازان که به عنوان پزشکی چیره دست در دیده کواد معزز و محترم بود، حضور داشتند^{۸۵}. مالالا این مطلب را از قول «بستگاری ایرانی - bastagar» ارائه کرد. این شخص بعدها آیین مسیح را پذیرا شد و نام تیموئی - Timothée بر خود نهاد^{۸۶}. مالالا در نوشته های خود مانویان و مزدکیان را یکی دانسته و چنین آورده است که گویا اینان پرستگاه ویژه ای داشتند و کواد فرمان داد که

81- Procopius Caesarens. *De Bello persico*, I, 6; I.11-1. p. 29-30, 53-55.

82- Joannes Malalas. *Chronographia*, p.444.

83- Th. Nöldeke. *Tabari*, s. 462 (تعلیقات ۳)

84- Joannes Malalas. *Chronographia*, p.444.

85- Theophanes. *Chronographia*, I. p.170.

86- Joannes Malalas. *Chronographia*, p. 444.

پرستشگاه این گروه به مسیحیان واگذار شود. ولی این نظر بحق از سوی تئوفانس مردود خوانده شد. تئوفانس همانند مالالا از فرمان شاه پیرامون انهدام کلیه مانویان در ایران و به آتش کشیدن کتابهای آنان^{۸۷} خبر داده است که بی گمان مربوط به همان مانویان بود.

آیین مزدك به عنوان «الحاد» و دشمنی خطرناك با آیین زرتشت تلقی گردید. موبدان و اساقفه نسطوری مزدکیان را رقیبانی خطرناك می دانستند. جهات و جوانب روشن تعالیم اجتماعی مزدك و نفس جنبش مزدکیان تهدیدی برای اشراف و بزرگان بود. تعالیم دینی مزدك و اشكال سازمانی آن محافل روحانی و موبدان را به هراس افکند. برهم زدن مقام و موقف روحانیان که در دستگاه دولت بسیار شامخ و در حد رهبری کشور بود با منافع و مصالح شاه مطابقت داشت. قشر وسیعتری از طبقه حاکم به تکیه گاه شاهی بدل گشت و روبنای ایدئولوژیک می بایست برپایه پدیده های جدید اجتماعی - اقتصادی و زیر بنای نظم جامعه دگرگونی می یافت. تلاش در جهت تضعیف مواقف روحانیت زرتشتی می توانست موجباتی در طریق حسن نظر بخشی از طبقه حاکم کشور نسبت به آیین مزدك فراهم آورد. حمایت شاهنشاه از مزدکیان موجب مخالفت و مقاومت شدید سران قبایل بویژه اشراف مذهبی گردید. زیرا این گروه در امور دولت و کشور از نیروی فراوان و بی حد و حصر برخوردار بودند. در مآخذ نزدیک به رویداد نهضت مزدکیان، خصومت روحانیان، مغان واضح و روشن است. نوشته های مالالا، یشو عا استیلیت و پروکوپئوس قیصریه ای را در این مورد نمی توان تصادفی پنداشت.

ظاهر مذهبی آیین مزدك یکی از پدیده های معمول و رایج در تعالیم اجتماعی بود. این صورت ظاهر در کلیه جنبشهای الحادی شرق و غرب طی سده های میانه واضح و مشهود است. هدف «الحاد مزدکی» که به صورت تعالیم دینی عرضه شده بوده از دیده خواجه نظام الملک تازه گردانیدن آیین زرتشت و قرار دادن آیین مزدك به جای آیین زرتشت، دین یهود و مسیحیت بود. خواجه نظام الملک می افزاید که از موبدان هیچ کس در مذهب مزدك نشد و «مردمان از دور و نزدیک دعوت او قبول کردند»^{۸۸}.

87- Theophanes, *Chronographia*, I, p. 170-Joannes Malalas, *Chronographia*, p. 444.

88- Siasset-Namèh..., p. 248.

موبدان موبد پس از شاه مقام نخست را در کشور برعهده داشت. گرچه خسرو یکم فرزند ارشد کواد پادشاهی خویش را مرهون نفوذ روحانیان و حمایت موبدان بود، با این همه در روزگار وی پرستشگاههای زرتشتی به میزان قابل ملاحظه‌ای دچار تزلزل و انحطاط شدند. تعالیم مزدک که به مثابه نیروی قابل ملاحظه‌ای علیه آیین زرتشت تلقی می‌شد، در سیاست کواد مؤثر افتاد و مورد توجه قرار گرفت. برتری و تفوق روحانیت دستخوش تهدید گشت و اشراف و بزرگان خواستار تضعیف موقف موبدان و مغان شدند. «موبدان» و «مغان» با شدت هرچه تمامتر با مزدکیان برخاستند. زیرا اینان را رقیب و دشمن خود می‌دانستند.

در «جدول مراتب» ایران تا سده ششم میلادی، موبدان موبد مقام نخست را دارا بود. پس از اصلاحات کواد و خسرو انوشیروان، موبدان موبد در مرتبتی نازلتر از بعضی مراتب اشرافی قرار گرفت.^{۸۹} روحانیت زرتشتی بر اثر جنبش مزدکیان دچار تزلزل شد. اشراف، بزرگان و دودمان شاهی در این کار ذینفع بودند. یکی از انگیزه‌های آنان در حمایت از جنبش مزدکیان، مبارزه با روحانیت بود.

کواد در نخستین سالهای پادشاهی خویش به گروههایی تکیه داشت که از مزدکیان حمایت می‌کردند. این نیز موجب قوت یافتن جنبش مزدکیان شد که از پشتیبانی توده‌های مردم برخوردار بود. ولی دولت کواد به همه پی آمدهای سیاست خویش توجه کافی مبذول نداشت. گذشت نسبت به مزدکیان و نادیده گرفتن اعمال خصمانه این گروه علیه اشراف و بزرگان، انفجارهایی را موجب گردید. اشراف و موبدان کواد را از تخت شاهی بزیر افکندند و برادرش زاماشپ* را به جای او بر تخت نشاندند.

شرح برکناری کواد در مآخذ متعدد آمده است. گمان بسیار می‌رود که او نزد شاه هفتالیان رفت. زیرا کواد از سوی پدرش پیروز، مدتی به عنوان گروگان در دربار شاه هفتالیان می‌زیست.^{۹۰} در روایات سریانی همزمان با رویداد که یکی از مآخذ مورد استفاده طبری بود، این مطلب آمده است. طبری از داستان فرار کواد به

89 E.Stein. *Ein Kapitel vom persischen und vom byzantinischen Staate*. Byzantinisch-neugriechische Jahrbucher, 1920, s. 54-55.

* در متن فرانسوی کتاب نام این شخص Zamashna آمده است - م.

90-Joshua Stylite. *The Chronicle*, § 23-N. Pigulevskaja. *Mesopotamiana rubezhe Vi VI vv. str.* 88, 136.

سوی شاه هفتالیان مطالبی ارائه کرده است که از دیدگاه زمانی و اوضاع و احوال تا اندازه‌ای متفاوت بنظر می‌رسند^{۹۱}. اواسط سده ششم میلادی بی‌گمان روایت دیگری وجود داشت. این روایت که از کتاب «کوادنامگ - قبادنامه» است، دیگر مآخذ را در سایه قرار داد. روایت مذکور را پروکوپئوس قیصریه‌ای به یونانی آورده است. همه مؤلفانی که پیرو او بودند به این مطلب اشاره کرده‌اند. در مآخذ پارسی و تازی به تفصیل از این ماجرا سخن رفته است. برکناری کواد و فرار او با افسانه‌هایی درهم آمیخت که از آن جمله است داستان رفتن همسرش به زندان و پیچیدن شاه در قالی و خارج کردن وی از زندان و غیره^{۹۲}. جد و جهد و ابتکار کواد سبب شد که به سرزمین هفتالیان بگریزد و از حمیت آنان برخوردار گردد.

بدین روال کواد در سال ۴۹۶ میلادی از تاج و تخت شاهنشاهی محروم شد. ولی سال ۴۹۹ به کشور خود بازگشت. کواد با فرار خویش توانست زنده بماند و امید بازگشت به ایران را از دست ندهد. در کشور نیروهایی وجود داشتند که وی می‌توانست بدانها تکیه کند. اینان گروهی از بزرگان و زمین‌داران میانه حال بودند. بی‌جهت نیست که آزادی کواد با نام سیاوش مربوط شده است. کواد پس از فرار به سرزمین هفتالیان در جست‌وجوی کمک نظامی برآمد و بدان دست یافت. او با دختر فرمانروای هفتالیان ازدواج کرد و با آنان خویشاوند شد. این دختر حاصل ازدواج شاه هفتالیان با خواهر کواد بود که در جریان پیکار پدرش پیروز در مرزهای شمال شرق ایران به اسارت هفتالیان درآمد. خواهر کواد موجبات ازدواج دختر خود را با خالویش فراهم آورد. «او پس از این خویشاوندی با شاه جرأت یافت و همه روزه با ناله و اشک از او می‌خواست که سپاه در اختیارش قرار دهد و او را یاری کند تا بتواند لشراف و بزرگان را سرکوب نماید و بر تخت شاهی تکیه زند»^{۹۳}.

در نوشته طبری مطالبی از واقعیتهای تاریخی برجای مانده است. این واقعیتهای در مآخذ سریانی مورد استفاده طبری به شرح آمده‌اند. طبری ضمن شرح دشمنی و مبارزه بلاش (این نام خطا است و به جای زامشپ آمده است) با کواد

91- Th. Noldeke. *Tabari*, s. 135, 137.

92- Procopius Caesarensis. *De Bello persico*, 1. 5; 1. 6-1 p 20-21, 27-30- Theophanes. *Chronographia*, p. 123-124.

93- Joshua Stylite. *The Chronicle*, § 23; N. Pigulevskaja. *Mesopotamija na rubezhe V i VI vv.* str. 136.

چنین می نویسد که کواد به سوی «خاقان فرما تر وای ترکان» گریخت تا از او یاری و سپاه طلب کند. طبری بار دیگر به این ماجرا باز می گردد و داستان فرار کواد را تکرار می کند.^{۹۴} در دیگر مآخذ نیز گاه هفتالیان راهون و گاه ترك و ابدال نامیده اند.^{۹۵} تردید نیست که کواد به سوی هفتالیان گریخت. زیرا از زمانی که در حالت گروگان بسر می برد، نزد آنان زیست و «آنجا پرورش یافت». اصرار و خواهش کواد و در درجه نخست اشتیاق به حفظ روابط دوستانه با ایران سبب شد که هفتالیان از کواد در کوشش به خاطر کسب تاج و تخت شاهی حمایت کنند. شاه هفتالیان «بنا بر خواهش وی سپاهی در اختیارش گذارد. هنگامی که او به سرزمین ایران رسید، برادرش از ماجرا آگاه شد و گریخت. کواد به آرزوی خود دست یافت و گروهی از بزرگان را کشت».^{۹۶} مطالب مندرج در رویدادنامه هایی که به روزگار خسرو انوشیروان تدوین یافته بودند، قابل اعتماد بنظر می رسند. کواد پس از بازگشت و تکیه زدن بر تخت شاهی با آن گروه از اشراف و بزرگان که با وی مخالفت و در برابرش ایستادگی کرده بودند، به تصفیه حساب پرداخت. بخشی از بزرگان و آزادان نیز کواد را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دادند. کواد در بازگشت به ایران به این گروه مستظهر بود.

مآخذ ایرانی از شخصی به نام زرمهر فرزند سوخرا یاد کردند که کواد را در احیای تاج و تخت از دست رفته یاری نمود.^{۹۷} یکی از بزرگان ایران به نام سیاوش نیز چنین راهی را در پیش گرفت و کواد را مورد حمایت قرار داد و در ماجرای فرار و بازگشت کواد نقشی بسزا ایفا کرد. سیاوش در آغاز به مقام ارتشتاران سالار Arteshtaransalar دست یافت و با احراز این مقام به سرفرماندهی و عالیترین مرتبت در ارتش منصوب گردید.^{۹۸}

Σέωςην ἀδραστὰ δάραυν σιλλάνην εὐθὺς
ἀνεῖπε, δυνάται δὲ τοῦτο τὸν ἐπὶ ἀρχαῖς τε ὀμοῦ καὶ στρατιώταις
ἄπασιν ἐξεστῶτα.

ولی بعدها به سبب قدرت بزرگی که به چنگ آورده بود، حان خود را از دست داد و مقام و مرتبت او نیز ملغی شد.

بازگشت کواد و تصرف تخت شاهی از سوی وی به چند عامل بسته بود.

94- Th. Nöldeke *Tabari*, s. 133-135

95- Theophylactus Simocatta. *Historia*, ed. De Boor. Lipsiae, 1887, p. 257, 161.

96- Joshua Stylite § 24; N. Pigulevskaya. *Mecopotamiiia na rubezhe V i VI vv*, Str. 92.

97- Bury. *History of the Later Roman Empire*, t. II, London, 1923. p. g.

98- Procopius Caesarensis. *De Bello persico*, I, 6-1 p. 29-30.

حدود سال ۴۹۹-۵۰۰ میلادی قحطی و گرسنگی دهشتباری پدید آمد که حاصل خشکسالی و هجوم ملخ به کشتزارهای استانهای غربی ایران و میان رودان (بین النهرین) بود. گرسنگی و فلاکت عمومی موجب فعالیت محدود توده‌های مردم شد. رهبران نهضت مزدکیان از فزونی گرفتن جنبش مردم بهره گرفتند. کواد نیز با استفاده از همکاری این گروه توانست به ایران بازگردد. وی دوباره بر تخت شاهی نشست. این زمان مزدکیان از حمایت توده‌های ناراضی برخوردار بودند و از عدم رضایت «عوام» به منظور دستهایی به مقاصد سیاسی خویش بهره جستند. در سالهای قحطی و گرسنگی که کواد از موقعیت دشواری برخوردار نبود، به آنها تا اندازه‌ای آزادی عمل داد. ولی از سال ۵۰۲ میلادی در صدد تحکیم موقعیت خویش برآمد و کوشید تا ضمن پیکار با روم شرقی به ثروتهایی دست یابد.

نهضت مزدکیان برای بزرگان روحانیت ایران زیانهای بسیار به همراه آورد. گروهی از اشراف در این میانه جان خود را از دست دادند. زیرا کواد پس از بازگشت حساب خویش را با دشمنان تصفیه کرد. کواد ضمن اتکاء به نیروی نظامی هفتالیان، تدابیری در جهت احیای توازن و تعادل در امور مملکت اتخاذ نمود. پیش از هر کار تابع کردن قبایل و اقوامی که طی سالهای آشوب از تابعیت ایران خارج شده بودند، ضروری نمود. خزانه مملکت پیش از فرار کواد تهی گشته بود. در روزگار پادشاهی زاماشپ نیز بهبودی در این زمینه پدید نیامد. پولی برای دستمزد و خدمتگزاران وجود نداشت، ولی کواد ضمن تهدید، قبایل تیموری Les Timourites و کودیشی Les Koudishites را تابع کرد. این قبایل که خود را مستقل می دانستند، مردم ایران را با غارتگریهای خویش نگران کرده بودند.

کواد ضمن لشکرکشی به ارمنستان ایران، این سرزمین را تابع و ضمیمه دولت خود کرد. ارمنیان به سوی کواد روی آوردند. حال آن که یکی از رویداد نویسان چنین ادعا کرد که گویا ارمنیان «از شدت هراس و به خلاف میل خویش» تابعیت کواد را گردن نهادند. تازیان داوطلبانه تابعیت شاهنشاه را «پذیرا شدند». زیرا هدفشان شرکت در پیکارهای ایران علیه رومیان (بیزانس) بود.

سپاه هفتالیان که به فرمان داماد کواد در خدمت او قرار گرفتند، خواستار جایزه و بخشش بودند. تنها حفاظت و نگاهداری در نظر این گروه کافی نمی نمود. اینان قصد ثروتمند شدن داشتند. کواد با پدید آوردن نیرویی متحد علیه امپراتوری

روم شرقی، توجه همه متحدان خویش را به منابع ثروتی که از پیکار حاصل می شد جلب نمود. غنایمی که از پیکار با رومیان به دست می آمد می توانست موجب پرشدن خزانه دولت و اختصاص سهم قابل ملاحظه ای برای سپاهیان گردد. غنایم جنگی عاملی واقعی برای ثروتمند شدن طبقه حاکم کشور بود. افراد عادی سپاه نیز از غنایم جنگی سهمی داشتند. ولی بدست آوردن غنیمت مستلزم خطر کردن و ابراز فداکاری بود. همگان در پیکار به خاطر تصرف اراضی، غارت کردن و اسیر کردن افراد ذینفع بودند. از همین رو قبایل و مردم سرزمین ساسانیان به اتحاد در پیکار با رومیان تن دردادند. حمله به روم شرقی (بیزانس) که ایران «آشوب زده» آن را آغاز کرده بود، موجب حل چند مسئله شد. اعتبار پیشین ایران در زمینه سیاست خارجی احیا گردید. امکاناتی برای پر کردن خزانه مملکت که جنبه فوری و ضروری داشت، فراهم آمد. این نیز شرط لازم برای رهایی از توفان اجتماعی بود که نهضت مزدکیان آن را پدید آورد. در این زمینه عطف توجه همگان به مسایل سیاست خارجی و فعالیت در جنگ ضرور می نمود.

حمله سپاه ایران به استانهای روم شرقی با کسب غنایم همراه شد. شاه و سپاه از این رهگذر به ثروتهای هنگفتی دست یافتند. محاصره شهرها سبب می شد که اهالی برای نجات خویش مبالغ هنگفتی بپردازند. هرگاه اهالی از این کار امتناع می ورزیدند، سپاهیان مهاجم پس از تصرف شهر به غارت بزرگی دست می زدند. از این غارتهای سهم عمده نصیب شاه، پس آنگاه فرماندهان نظامی و سردارانی می شد که از طبقه اشراف و بزرگان کشور بودند. باقی مانده غنایم به سپاهیان می رسید. لشکرکشی کواد در اوایل سده ششم میلادی موجب پر شدن خزانه دولت و ثروتمند شدن اشراف و بزرگان کشور گردید. این گروه در دوران مبارزات طبقاتی متحمل خسارت شده بودند. سیاست خارجی فعال موجب کاستی پذیرفتن مبارزه طبقاتی گردید. سپاه نیز که هسته اصلی آن را دیهگان (دهقانان) و زمین داران متوسط تشکیل می دادند از این تلاشها سود بردند. بنا بر این سیاست خارجی فعال دولت با خواست آنان هماهنگ بود. دوره جدید فعالیت سیاسی در طریق تضعیف مزدکیان و تصفیه حساب خونین با این گروه جریان داشت. تصفیه مذکور از سوی خسرو انوشیروان فرزند کواد در روزگاری صورت گرفت که هنوز پدر زنده بود. بخشی از نوشته مؤلفان یونانی پیرامون کشتار مزدکیان (مانویان) بیشتر از

نظر خوانندگان گذشت. مالالا و ثوفاس در این زمینه مطالبی ارائه کردند. پروکوپس قیصریه‌ای پیرامون جانشین پادشاه ایران و وصیت کواد که با وجود دیگر فرزندان، خسرو را ولیعهد خویش خوانده بود، به تفصیل مطالبی ارائه نمود. کاوس فرزند ارشد کواد هوادار مزدکیان بود. از این رو نشستن وی بر تخت شاهی مطلوب نمی‌نمود.^{۹۹} زم Zam دومین فرزند کواد از يك چشم نابینا بود و لذا حق دست یافتن به مقام شاهی را نداشت.^{۱۰۰} خسرو فرزند سوگلی کواد بود و پدر آرزو داشت وی را به جانشینی خود برگمارد. تأیید و تصدیق وصایای کواد در مجمعی با حضور اشراف و بزرگان صورت پذیرفت و اجرای آن بر عهده یکی از موبدان محول گردید. کواد پیش از مرگ نیت خویش را با او در میان گذارد و بنابر توصیه موبد وصیتنامه خود را به صورت مکتوب عرضه کرد.

چنین بنظر می‌رسد که شخص مذکور موبدان موبد و دارنده بزرگترین مقام روحانی کشور بود. وی همانند شاه خسرو را که دشمن سرسخت مزدکیان و پشتیبان آیین زرتشت بود مورد حمایت قرار داد. کاوس از متن وصیتنامه کواد آگاهی نداشت. از این رو تصمیم شورای بزرگان و موبدان در نظرش نامتظر بود.^{۱۰۱}

بنا بر شهادت مالالا و ثوفانس کشتار مزدکیان در روزگاری صورت گرفت که کواد زنده بود. در این ماجرا موبدان موبد و اسقف مسیحیان حضور داشتند. آگاثیاس در ارائه این روایت از نوشته پروکوپس بهره جست. ولی او از اخبار ارائه شده توسط مترجمی به نام سرگی Serge نیز بهره گرفت. سرگی اخبار مذکور را «از کتابهای ایرانیان» کسب کرده بود. آگاثیاس از این رهگذر توانست فهرست شاهان ایران و رویدادهای روزگارشان را تدارك کند و به شرح آورد.^{۱۰۲} ولی آگاثیاس آگهیهای تازه‌ای پیرامون نهضت مزدکیان ارائه نکرد.

فردوسی شرح اندوهبار و مؤثری پیرامون کشتار سران جنبش مزدکیان و اعدام مزدك ارائه کرد. فردوسی در نگارش این ماجرا از خودای نامگ بهره جست که کشتار مزدکیان را با روزگار پادشاهی خسرو و انوشیروان مربوط دانسته است.^{۱۰۳} گویا

99- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 361.

100- Procopius Caesarensis. *De Bello persico*, I.11-I, p.49

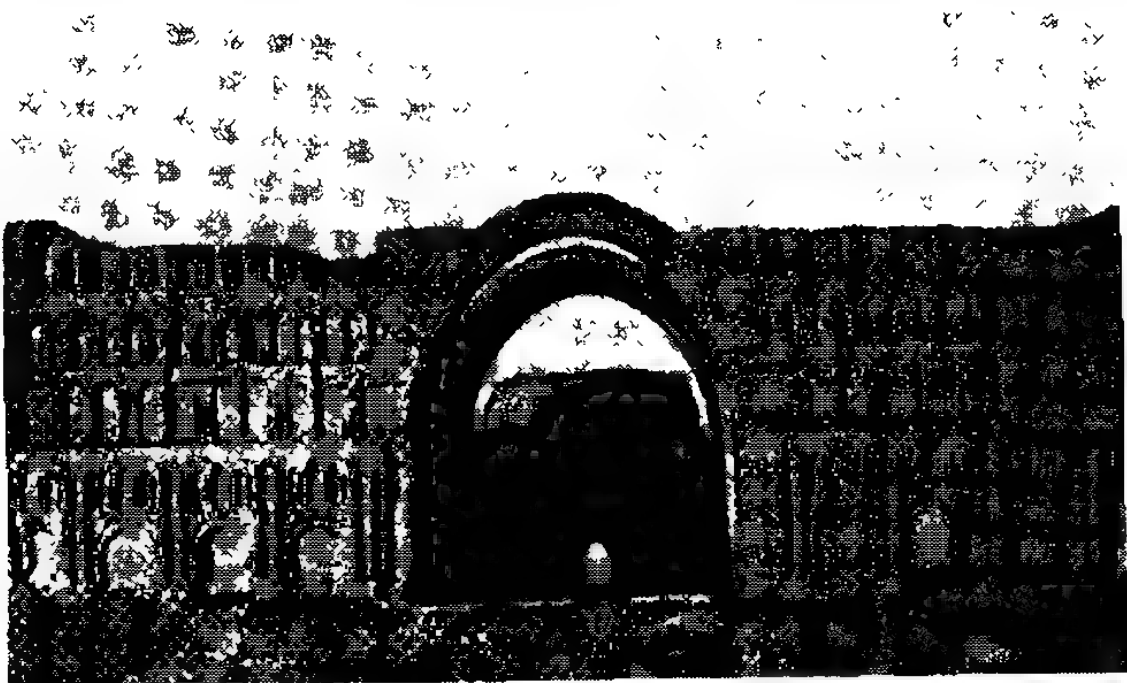
۱۰۱- همانجا، I، ۲۱-، ص ۱۱۲-۱۱۳.

102- Agathias. *Historiarum libri quinque*, IV, 30, Bonnac, 1828, p. 273

103- A Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 360، توضیح شماره ۱.

انوشیروان دلیل و بهانه‌ای برای ابراز نفرت از مزدك داشت. زیرا مزدك به مادر انوشیروان اهانت کرده بود. در نوشته طبری نیز مضمون این ماجرا به شرح آمده است.^{۱۰۴}

سال ۵۲۸ و یا اوایل سال ۵۲۹ میلادی مجلس مباحثه‌ای میان مزدکیان و زرتشتیان ترتیب داده شد. در این مباحثه برجسته‌ترین نمایندگان دو آیین شرکت داشتند. در دربار شاهنشاهان ساسانی بارها این گونه مباحثات برگزار شده بود. در این مباحثه گلوناز Glonazés-Glonaz موبدان موبد و بازان اسقف مسیحیان که پیشتر از آنان یاد کردیم حضور داشتند. مزدکیان در جریان مباحثه مغلوب شدند. این زمان سپاهیانی که به نگهبانی مشغول بودند، بر آنان از جمله بر اندرزگر که گمان بسیار می‌رود مزدك باشد حمله بردند.^{۱۰۵} فردوسی مرگ مزدك را به صورتی مشروح و اندوهبار به شرح آورد. مزدکیان که پیشوایان خود را کشته دیدند، ناگزیر پراکنده شدند.



تصویر ۱۶. کاخ خسرو اول انوشیروان از روبرو (طاق کسری).

داستانی که از ماجرای سیاوش - سئوس Siavoush-Seos برجا مانده است نشان می‌دهد دولت کواد در آخرین سالهای فرمانروایی این پادشاه، دیگر به مزدکیان

104- Th. Nöldeke. *Tabari*, s. 155.

105- A. Christensen. *L Iran sous les Sassanides*, p. 360.

تکیه نداشت. سیاوش ستوس قانون زندگی ایرانیان را نقض کرد. او به نوآوری پرداخت و حتی همسر خود را به هنگام تدفین در گورستان به درون خاک سپرد. این کار نیز مغایر با رسم دیرین ایرانیان بود. کواد گرچه «زندگی و پادشاهی» خویش را مدیون سیاوش ستوس بود، با این همه کوششی برای نجات جان وی نکرد. سیاوش محکوم و اعدام شد.^{۱۰۶}

خسرو انوشیروان به عنوان دشمن سرسخت مزدکیان در روزگار حیات پدر نیز نقش عمده‌ای بر عهده داشت. انهدام خونین مزدکیان، کشتار سران نهضت مذکور و اعدام مزدک، همه به ابتکار او بود.

نهضت مزدکیان در محیط غیر زرتشتی

نهضت مزدکیان که جنبش اجتماعی عصر آغاز مناسبات فئودالی در ایران به شمار می‌رفت، صبغهٔ دینی داشت. آیین مزدکیان عمدتاً در محیط ایرانیان زرتشتی رواج یافت. ولی آیین مزدک به عنوان پدیده‌ای اجتماعی نمی‌توانست با دیگر اقوام تابع شاهنشاهی ایران نیز عاری از ارتباط باشد. اخبار مربوط به بروز آشوب و نزاع در میان ساکنان شهرهای مسیحی نسطوری را مربوط به آخرین دههٔ سدهٔ پنجم میلادی دانسته‌اند. نمی‌توان این پدیده را مستقیماً با نهضت مزدکیان مرتبط دانست. ولی ضعف کلی رژیم و محیط ناآرام در بروز آشوب و نزاع میان گروه‌های مسیحی نسطوری خالی از تأثیر نبود.

اسقف برسوما که از زمره افراد ناآرام و فعال بود، در انتقال «مکانب ایرانیان» از ادس (ادسا - الرها) به نصیبین شرکت ورزید. آکادمی مشهور نصیبین بار دیگر شکوفا گشت. این توفیق تا اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای با کوشش‌های وسیع ماربرسوما* در ایران و استفادهٔ موفقیت‌آمیز وی از اوضاع و احوال مرتبط بود. برسوما

* مار به معای بزرگ و سرور و خداوندگار عوانی است که سوریاییان به آغاز نام قدیسان، بطارقه و شخصیت‌های

با اکاک - اکاس Acace اختلاف شدید حاصل کرد. اکاس در میان اساقفه نسطوری مقام نخست را حایز بود و در رأس کلیسای نسطوری شهر کتسفون (تیسفون) قرار داشت. در نامه اعمال کلیسای مار بابهای mar Babhai که به سال ۴۹۷ میلادی تدوین یافته بود چنین آمده است که اختلاف میان اکاک - اکاس و برسوما در فاصله چهارمین سال پادشاهی کواد و دومین سال پادشاهی زاماشپ روی داد.^{۱۰۷}

در روزگار ماربایهای از سرگرفتن اختلاف سخت منع گردید. زیرا اختلاف مذکور پایان یافته تلقی شده بود. در نخستین و دومین نامه برسوما به اکاک - اکاس در سال ۴۸۴ میلادی از گرسنگی و قحطی که بر همه جا حکمفرما بود سخن رفته است: «در این ساعت که گرسنگی و قحطی همه جا را فرا گرفته است»^{۱۰۸}. این زمان روزگار گرسنگی دهشتبار و دوان شورش و آشوب بود که بعضی مآخذ و منابع آن را مربوط به عصر فرمانروایی پیروز و بلاش دانسته‌اند.

در سومین نامه برسوما از آشفته‌گیهای شهر مرزی نصیین که حاصل جنگ میان ایران و روم شرقی (بیزانس) بود، سخن رفته است. اهالی نصیین که اکثرشان سوریایی بودند، به جانبداری از روم شرقی گرایش داشتند. برسوما نیز با این گروه همداستان بود. ولی اندکی بعد در گرایشهای اودگرگونی پدید آمد و گله کرد از این که گروهی مسیحی با مرزبان فرمانروای نصیین رابطه‌ای صوری برقرار کردند و در ضمن راز خود را از او پنهان داشتند. برسوما نخواست مرزبان را از نیات واقعی اهالی نصیین آگاه کند. زیرا نگران بود از این که مرزبان شاهنشاه را از ماجرا مطلع گرداند. ممکن بود شاهنشاه به محض آگاهی از گرایش اهالی نصیین نسبت به رومیان، فرامینی علیه «کلیه مسیحیان» صادر کند.^{۱۰۹} ماجرای گرایش اهالی نصیین نسبت به «رومیان» از بخشهای پیشین این متن معلوم و مشخص است. برسوما در این بخشها متذکر شد که نصیین می‌تواند در خارج از تابعیت دولت ایران قرار

مسیحی می‌افزودند. در میان آشوریان نیز این عنوان رایج است. در تاریخ مشروطه ایران به یکی از اساقفه آشوری به نام مارشیمون «مارشمون» برمی‌خوریم - م.

4.5 توضیح 107- *Synodicon Orientale*, p. 312.

تاریخ این زمان در فاصله ۲۲ ژوئیه سال ۴۹۱ تا ۲۰ ژوئن ۴۹۷ میلادی است که مصادف با دومین سال پادشاهی زاماشپ است.

108- *Synodicon Orientale*, p. 527.

گیرد^{۱۱۱}. این نکته یکی از رازهای پنهان مردم نصیبین بود که از مرزبان ایرانی پوشیده می داشتند.

آشوب ایران نمی توانست در اهالی نصیبین خالی از تأثیر باشد. آشوب مذکور جنبه سیاسی حاصل کرد و گرایش الحاق شهر مذکور به روم شرقی را در اهالی قوت بخشید.

خبر مآخذ سریانی پیرامون رفتار «شرم آور» آبراهام بر - ائودمهر Abraham bar - Audmihr از بیت لبت Beth - Lapat (گنده شاپور - جندی شاپور) که در کلیسای نسطوری مراتب ندامت و پشیمانی خود را ابراز داشته بود، مربوط به سال ۵۴۴ میلادی است. چهار رفتار «ناشایست» از این اسقف مذکور افتاد که وی را تا اندازه ای با اندیشه های مزدکیان پیوند داد. او را گناهکار دانستند در این که ظرفهای مقدس متعلق به مراسم عشای ربّانی را «بخشید و فروخت» و پول آن را به مردم فاسد و درون تهی هدیه کرد و مورد حمایت کسانی قرار گرفت که کوششی برای درک حقیقت نداشتند^{۱۱۲}. آبراهام در روزگار خسرو یکم به سال ۵۴۴ میلادی، هنگام بازگشت از بیت آرامای به بیت لبت (گنده شاپور) که صومعه و کلیسایی بزرگ داشت، نامه خود را که حاکی از ابراز پشیمانی بود، نادیده گرفت و زیر پا نهاد و از تعهدات خویش مبنی بر اطاعت و پیروی از مطران پاول Paul روی برتافت. «او بنا بر طبایع خویش طریق نیرنگ و ریادرپیش گرفت. افراد پوچ و فاسد را به همراه یهودان و راهزنان گرد آورد و به یاری اینان مستظهر گشت و به کسانی پناه برد که دستهای ناپاک خود را به سوی او دراز کردند»^{۱۱۳}.

سرانجام مجمع اساقفه که گویا آبراهام تابعیت و احکام آن را گردن نهاد، حمایت خود را از وی باز گرفت. در نتیجه آبراهام از سوی اشراف و بزرگان محکوم شد. در میان آن گروه از نمایندگان دولت که او را محاکمه و محکوم کردند، کسانی دارای مقام و مرتبت حقوقی و غیر نظامی وجود داشتند. داوران او را به زنجیر شدن دست و پا و شکنجه در این حالت محکوم کردند. پیروان او نیز به همین گونه مجازات محکوم شدند^{۱۱۴}. آبراهام گریخت. ولی پیروانش بهای بسیار سنگینی پرداختند و متحمل مشقات فراوان شدند.

۱۱۱- همانجا، ص ۷۳.

۱۱۰- همانجا، ص ۵۲۸.

۱۱۳- همانجا، ص ۷۷ و ۳۲۹، توضیح ۵.

۱۱۲- همانجا، ص ۷۷.

نکتهٔ ارائه شده به عنوان پدیده‌ای مرتبط با نهضت همگانی ایران شایان دقت است. از جهات و جوانب اجتماعی اعمال آبراهام و پی آمدهای آن می‌توان دریافت که وی «با راهزنان» ارتباط داشت و ظرفهای مقدس و ویژهٔ مراسم عشای ربّانی را به آنها می‌داد و از حمایت این گروه برخوردار بود. از نام پدرش آئودمهر چنین بر می‌آید که ایرانی بود. ولی در عین مسیحی بودن با «یهودان» ارتباط نزدیک داشت. اعمال آبراهام از دیدگاه دولت «خطرناک» تلقی شد و بزرگان دولت را بر آن داشت که مداخله کنند و نه تنها آبراهام، بلکه نزدیکان او را نیز تحت محاکمه قرار دهند و تهدیدهای خود را به مرحلهٔ اجرا درآورند»^{۱۱۴}.

اعمال تفرقه جویانهٔ آبراهام تنها جنبهٔ کلیسایی داشت و به صومعه‌ها محدود نمی‌شد این نکته را از کیفرخواستی که به امضای کسان بسیار رسیده بود می‌توان دریافت. تنها کلیسایان کیفرخواست را امضا نکردند، بلکه اشراف و بزرگان بلندپایه و صاحب جاه مسیحی نیز در این کار شرکت داشتند. کیفرخواست را به شهرها می‌بردند تا افراد آن را امضا کنند. امضاها از سوی مقامات کلیسایی مورد تأیید قرار می‌گرفت و اعلام می‌شد که آبراهام و پیروانش از حمایت کلیسا برخوردار نیستند. بخش عمدهٔ امضاها متعلق به اهالی شهر بیت-لپت بود. در میان گروه امضاکنندگان نام بازرگانان ارشد (رؤسای تجار) و رؤسای گروه پیشه‌وران و استادان نقره‌کار، قلع‌کار و زرگر دیده می‌شد^{۱۱۵}. مطالب ارائه شده ما را بر آن می‌دارد که اوضاع اجتماعی سرشار از عدم موافقت میان مسیحیان شهرنشین ایران در سدهٔ ششم میلادی را مورد توجه قرار دهیم. چه بسا این عدم موافقت با جنبش اجتماعی همگانی در سراسر ایران مرتبط بود.

گ. گرتز G. Graetz در کتاب تاریخ یهود قطعه کوچکی از رویدادنامه‌ای را ارائه کرد که حاوی مطالبی پیرامون شورش زوترا Zutra فرمانده یهودیان تبعیدی بود. وی در رأس گروهی شامل چهارصد تن قرار داشت و تا اندازه‌ای از استقلال و عدم وابستگی برخوردار بود. حال آن که شرح مفصل این داستان با افسانه درآمیخته است و نمی‌توان آن را واجد ارزش تاریخی دانست.

114- Pigulevskaja, *Vosstanie v Khuzistane pri Khosrove I. Kratk. Soobsh. Inst. Vostokovedeniia*, T. IV, M., 1952, str. 6.

115- *Synodicon Orientale*, p. 79-80.

گرتز و هرکاوی Harkavi هر دو چنین عقیده‌ای را ابراز داشتند. هرکاوی ضمن یادداشت‌های خود پیرامون ترجمه اثر مذکور نظریاتی انتقادی عرضه نمود. وی خاطر نشان ساخت که شرح مربوط به هفت سال مقاومت گروه توطئه‌گرانی که شماره آنان تا بدین پایه اندک بود، درست و خردپذیر نمی‌نماید. محل شورش را در نزدیکی ماهوزه Mahoze دانسته‌اند. این نام منطبق با نام پایتخت ساسانیان برپایه آثار برجای مانده از یهودان در این عصر است^{۱۱۶}. زمان اعدام زوترا و جدش Hanina هانینا را به گمان بسیار می‌توان سال ۵۲۰ میلادی دانست^{۱۱۷}. هرگاه این داستان را از جوانب افسانه‌آمیز و اخبار دروغ پاک و پیراسته کنیم، پس آنگاه می‌توان با این نظر موافقت کرد که در میان اهالی یهودی نیز هیجان و آشوب پدید آمده بود. از دیدگاه زمانی، آشوبهای مذکور منطبق با روزگار جنبش مزدکیان است.

نمونه‌های دیگری از شورش و آشوب در میان یهودان ساکن ایران می‌توان یافت. رویدادنامه‌نویس ناشناخته سوریایی از شورش یهودان در نیمه دوم سده ششم میلادی یاد کرده است. پیشه‌وران گونه‌گون از جمله قالی‌بافان، نساجان، رنگرزان و گازران در اطراف مردی که از روستای پاللوگتا Pallugta واقع در بیت‌آرامای بود، گرد آمدند^{۱۱۸}. این جنبش اجتماعی صبغه دینی داشت. زیرا پیشوای این گروه ادعا می‌کرد که «مسیح آمده است». سرکوبی این جنبش تنها از طریق توسل به نیروی جنگی میر گشت. برای سرکوب شورشیان «سپاهیانی از اکولا Akola احضار شدند.

مطالب ارائه شده حاکی از آن است که نهضت مزدکیان به سبب داشتن جنبه اجتماعی با اهالی غیرزرتشتی ایران مرتبط بود. شورش و آشوب در روزگار نهضت مزدکیان بر این گونه بود که اهالی برای ابراز عدم رضایت و اعتراض از امکانات وسیعی برخوردار بودند. فعالیت توده‌های مردم فارغ از تعلیمات قومی و تفاوت‌های مذهبی فزونی یافت. دگرگونیهای اجتماعی همه طبقات جامعه ساسانی را صرف‌نظر از تعلقات دینی و زبانی فراگرفت.

116- O. Klima. *Mazdak und die Juden*. *Archiv Orientalni*, t. 24, 1956, f.3, s. 429-430.

117- G. Gractz. *Istoriia evreev*. SPb., 1883, str. 7-31, 325-327.

118- Anonimnaia siriiskaia khronika vremeni Sasanidov, perevod N. Pigulevskoy, str. 74.

۵

شورش خوزستان در زمان خسرو انوشیروان

به روزگار پادشاهی خسرو یکم در خوزستان شورشی روی داد که با نام پسرش انوشگزام Anoshaghzadh مربوط است. نولدکه نخستین کس بود که به این جنبش توجه نمود^{۱۱۹}. حتی در کتاب کریستن سن به دشواری چند سطری به قیام انوشگزام اختصاص یافته است^{۱۲۰}. با این همه تاریخ شورش مذکور امکان می دهد تا پیرامون پدیده جالب زندگی داخلی ایران در روزگار ساسانیان از زاویه ای تازه داوری کنیم.

گزارش ساده و مختصر دینوری مورخ اسلامی و روایت داستانی سرشار از رویدادهای نمایشی فردوسی درباره این شورش به اصل پهلوی مفقود باز می گردند. گزارش دینوری که اثرش را حداکثر در سال ۹۲۰ میلادی (۳۸۰ هجری) به پایان رسانید و روایت فردوسی که به سال ۱۰۲۱-۱۰۲۰ میلادی (۴۱۱ هجری) وفات یافت، هم در خطوط اصلی و هم در جزئیات و تفصیلهایی چند با یکدیگر مطابقت

119- Noeldeke, *Geschichte der Perser und Araber...*, p. 467.

120- Christensen, *L'Iran...* pp. 378, 421.

دارند. پروکوپئوس قیصریه‌ای که نیک در جریان امور داخلی ایران بود، همچنین مؤلف زندگینامه مارآبا *mār Aba* بطریق (Patriarche) نسطوری ایران که هر دو در دوران این شورش می‌زیستند نیز از آن سخن گفته‌اند.

رهبر این شورش انوشگزام یا انوشزاد پسر خسرو یکم بود (فردوسی بنا بر ضرورت شعری او را انوشزاد نامید)^{۱۲۱}. این شورش در دهه ششم سده ششم میلادی روی داد. طبق مندرجات زندگینامه آبا *Vita Abae* آمده است که خسرو انوشیروان مارآبا را مأمور ارام ساختن شورشیان خوزستان کرد. از آنجا که مارآبا در ماه فوریه سال ۵۵۲ میلادی درگذشت^{۱۲۲}، می‌توان گفت که شورش پیش از آن تاریخ روی داد. قول پروکوپئوس نیز مؤید این نکته است. بنا به نوشته پروکوپئوس اسارت انوشگزام زمانی اتفاق افتاد که یوستینیانوس (ژوستی نین) امپراتور روم شرقی (بیزانس) بطریقی به نام پطرس را نزد خسرو انوشیروان فرستاد^{۱۲۳}. اعزام این سفیر در سال ۵۵۰ میلادی و پنج سال پس از عقد پیمان متارکه میان ایرانیان و رومیان (سال ۵۴۵ میلادی) صورت گرفت. از این رو قیام در سال ۵۵۱-۵۵۰ میلادی روی داد و چنان که کریستن سن فرض کرده است، در آخرین سالهای پادشاهی خسرو نبود^{۱۲۴}.

این سند حایز اهمیت است. زیرا به ما اجازه می‌دهد شورش مذکور را که بازتابی از جنبش مزدکیان بود مربوط و مقرون سازیم. این زمان جنبش مزدکیان هنوز فرو ننشسته بود. پیوند میان نهضت و شورش انوشگزام تفاوت‌های صوری در خور توجه و عمیق میان این دو جنبش را نفی نمی‌کند. ویژگی نهضت مزدکیان را می‌توان با شرکت ایرانیان زرتشتی مذهب و اتکاء بر آیینی اصیل توجیه کرد. این جنبش در واقع صورت اعتراض جماعات روستایی مستقل بود. زیرا تلاشهایی صورت می‌گرفت تا جماعات (کمونهای) روستایی مستقل در اختیار زمین‌داران بزرگ قرار گیرند. ولی بخلاف، شورشیان اصلی در قیام انوشگزام جمعیت مسیحی سریانی زبان شهرها بودند. چنان که اشارت رفت نهضت پرتوان مزدکیان نه تنها جمعیت فارسی زبان و بطور عمده کشاورزان را در بر گرفته بود، بلکه جمعیت شهری را که بخش بزرگ آن سریانی زبان بودند، شامل گردید. بی‌گمان نهضت مزدکیان و قیام

121- Noeldeke, *op. cit.*, p. 467.

122- *Vita Abae*, p. 270.

123- Procope, *De bello persico*, t. II, p. 534.

124- Christensen, *op. cit.*, p. 378.

انوشگزامهر دو معلول علل اجتماعی و اقتصادی مشترکی بودند.

دینوری و فردوسی پیرامون اصل و نسب انوشگزامطالب مشابهی ارائه کرده‌اند. «گویند انوشیروان پسری انوشگزام نام داشت که مادرش از پیروان مسیح و به جمال و زیبایی ممتاز بود»^{۱۲۵}. کوششهای شاه برای درآوردن او به دین «مغان» بی ثمر ماند و «پسر این زن یعنی انوشگزام» تعصب مادر را به ارث برد. وی در کیش با پدر مخالفت می‌ورزید. انوشیروان بر او خشم گرفت و دستور داد وی را در شهر گنده‌شاپور (جندی‌شاپور) زندانی کنند»^{۱۲۶}. این گزارشها در شاهنامه تکرار می‌شود که بر حسب آن همسر زیبای خسرو «دین مسیح» داشت و پسرش همان را پذیرفت»^{۱۲۷}.

پروکوپوس یکی از آخرین نمایندگان آیین شرك در بیزانس چنین می‌نویسد: «بزرگترین فرزند او (خسرو انوشیروان) موسوم به انوشگزام که در زبان پارسی به معنای «جاویدان» است، خشم پدر را برانگیخت». پروکوپوس سبب خشم پدر را زندگی فسادآلود انوشگزام دانسته است»^{۱۲۸}. خسرو که از پرشی ناخرسند بود، وی را به خوزستان، یعنی ناحیه بیت خوزای Beth - Huzaie در گنده‌شاپور که سوریایان بیت - لپت می‌نامیدند، تبعید کرد. پروکوپوس آن را بلاپازوی Βηλαπατων می‌نامد که به «فاصله هفت روز راه از کتسفون - تیسفون بود»^{۱۲۹}. آیا انوشگزام به هنگام تبعید در زندان بسر می‌برد که می‌توانست از آن بدر آید؟^{۱۳۰} یا در کاخی می‌زیست و با پایتخت در غرب تماسی نداشت. زیرا درهای تالار بار عام بسته بود؟^{۱۳۱} مؤلفان در این باره اختلاف دارند.

بیت - لپت (گنده‌شاپور) یکی از بزرگترین و ثروتمندترین شهرهای ایران به شمار می‌رفت. صنعت و بازرگانی این شهر عمدتاً در دست مسیحیان و پروروتی بود. شهر مزبور مرکز یکی از کهنسالترین اسقف‌نشینهای شرق به شمار می‌رفت. شایعه بیماری وخیم خسرو که آن زمان به جنگ رفته بود، بهانه قیام انوشگزام گردید. پروکوپوس در گزارش خود پیرامون جنگ با لازها Lazas و عملیات گویاز Gubaz فرمانده سپاه، خسرو را به گونه‌ای وصف می‌کند که پزشکان

۱۲۵- دینوری، طبع Guirgass، ص ۷۱. ۱۲۶- همانجا.

۱۲۷- فردوسی، شاهنامه ج ۶، ص ۲۲۲ - ۲۲۳.

128- Procope, *De bello persico*, t. II, p. 532

۱۲۹- همانجا.

۱۳۱- فردوسی، همانجا.

۱۳۰- دینوری، ص ۷۰.

گرد او را فرا گرفته بودند. تریبونوس Tribunos از اهالی فلسطین^{۱۳۲} که پایگاهی بلند داشت، از جمله این پزشکان بود. روایت دینوری مبنی بر این که خسرو در جنگ با ترکان بیمار شد و چند روز در حمص بستری گردید، موثق به نظر نمی‌رسد^{۱۳۳}. به گزارش فردوسی خسرو در بازگشت از جنگ با «رومیان»^{۱۳۴} بیمار شد^{۱۳۵}. قول پروکوپئوس را که خود در زمان این رویداد می‌زیست باید مرجع شمرد.

انوشگزاب چون دانست پدرش سخت رنجور است، خواست تا بر تخت نشیند. «وی زندانیان را به شورش برانگیخت و پیکه‌هایی به سوی مسیحیان گنده شاپور و ناحیه اهواز گسیل داشت. درب زندان خود را بشکست و از آن بیرون آمد. همه مسیحیان شهر به گرد او فراهم آمدند. وی کارگزاران^{۱۳۶} پدر را از اهواز براند و خراجگاهی را که ستانده بودند، تصاحب کرد. فرمود تا بر بامها ندا در دهند که پدرش مرده است. وی آغاز جنگ با عراق^{۱۳۷} را بسیجید»^{۱۳۸}.

گزارش دیگری پیرامون ماجرای انوشگزاب در تاریخ ابن اثیر که پیش از سال ۱۲۳۴ میلادی (۶۳۱ هجری) یعنی سال درگذشت او به موصل^{۱۳۹} نوشته شده در دست است که با روایت دینوری^{۱۴۰} چندان تفاوتی ندارد. نکته خاصی که به

132- Procope, *De bello persico*, t. II, p. 533.

۱۳۳- دینوری، ص ۷۱

۱۳۴- فردوسی، شاهنامه ج ۶، ص ۲۱۶-۲۱۷.

■ مترجم نمی‌داند مؤلف چه‌گونه از قول دینوری چنین مطلبی را ارائه کرده است. دینوری بیماری انوشیروان را در بازگشت از شام نوشته است. «و کمترین اشاره‌ای به بیماری خسرو پس از پیکار با ترکان نکرده است. شام کجا و سرزمین ترکان در آسیای مرکزی کجا؟! در این مورد اختلافی میان نوشته دینوری و فردوسی نیست. اینک ترجمه فارسی این بخش از کتاب اخبار الطوال دینوری ترجمه آقای صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶ ص ۷۳-۷۴ از نظر خوانندگان می‌گذرد: «انوشیروان در اثناء بازگشت از شام دچار بیماری سختی گردید و عان را سوی شهر حمص، معطوف ساخت و تا بهبودی در آنجا اقامت گزید. . . انوش زاد از بیماری انوشیروان در شام و توقف او در حمص مطلع شد» - م.

135- *Percepteurs des impôts*.

●● مقصود از عراق مقر حکومت مرکزی ایران است. زیرا تیسفون پایتخت شاهنشاهی ساسانی در عراق کنونی نزدیک بغداد بود - م.

۱۳۶- دینوری، ص ۷۱.

137 *The Encyclopaedia of Islam*, t. II, p. 365.

●●● در نوشته ابن اثیر بخلاف ادعای نگارنده پیرامون نوشته دینوری کمتر اشاره‌ای به جنگ انوشیروان با ترکان در این زمان نشده است. ابن اثیر نیز همانند دینوری و فردوسی از پیکار خسرو با رومیان یاد کرده چنین نوشته است: «کسری انوشیروان فرزندی رشید داشت که نام او انوشزاد بود. کسری شنید که این پسر پیرو رندیقان است، پسر را به جندی

چشم می خورد آن است که ابن اثیر، انوشگزار را زندیق خواند که به معنای مزدکی است. ابن اثیر انوشگزار (انوشزاد) را به زندقه متهم می کند و می افزاید که آیین مزدکی او نارضایی خسرو را برانگیخت و تبعید انوشگزار را سبب گشت^{۱۳۸}.

همین روایت با شرح و تفصیلی چند در شاهنامه نیز آمده است. انوشگزار زندانیان را آزاد کرد همه ترسایان گنده شاپور از جاتیقان و اساقفه و دیگران بر او گرد آمدند. مادر، وی را خواسته داد و او همه شهرهای پیرامون را به تصرف آورد و از اهواز و شوشتر بازو سو ستاند^{۱۳۹}. بدین سان مسیحیان ایران که بخشی در خوزستان (بویژه شهرنشینان) را آرام سازد^{۱۴۰} مؤید این نکته است. اگر قیام انوشگزار که دین مسیح داشت با پیروزی همراه می شد، این پیروزی برای همکیشان او از اهمیت فراوان برخوردار می گشت و چه بسا پی گرد و آزار مسیحیان را پایان می بخشید و موافقت اینان را استوار می ساخت.

شورشیان بر دسته های لشکری متکی بودند. انوشگزار «سواران» یا مردانی سنگین اسلحه در اختیار داشت و برای عملیات جنگی به بسیجی فعالانه دست یازید^{۱۴۱}. او چون از سپاهیان موظف و دایمی بی بهره بود، نمی توانست با میان رودان درآویزد و کتسفون (تیسفون) را تسخیر کند. ولی چون خواسته ای داشت که از بازو ساو اهواز و شوشتر به چنگ آورده یا از مادرش ستده بود، می توانست مزد جنگیان مزدور را بپردازد. در این نکته جای تردید نیست که بخشی از بزرگان چون از سیاست خسرو ناراضی بودند^{۱۴۲} به انوشگزار دست یاری دادند و

شاپور فرستاد و مربانی را که گمان داشت دارای یمان صحیح و قوی هستند برگماشت تا اور هدایت نماید و تربیت کند. در همین احوال که انوشیروان در جنگ با رومیها بود، خبر بیماری او به فرزند رسید و آن پسر همه کسانی را که مری و موکل او بودند بکشت و رندانیان را آزاد کرد و آنان به کمک او آمدند و عده کثیری از اسرا با او همدست شدند. ر ش. اخبار ایران از الکامل ابن اثیر، ترجمه محمد. براهیم باستانی پاریزی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹، ص ۸۹- م.

۱۳۸- ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۱۶.

۱۳۹- فردوسی، شاهنامه ج ۶، ص ۲۲۴-۲۲۵، ۲۲۶-۲۲۷.

140- Vita Abac, p. 266

141- Procope, De bello persico, t. II, p. 533.

۱۴۲- برای آگاهی از اصلاحات خسرو انوشیروان ر. ش. به:

N. Pigulevskaja, art. cit., dans *Vestnik drevnei istorii* (1937).

همین اشراف جنگی، یعنی سواران (الاساوره) بودند که خسرو پس از فرو نشانیدن شورش به گوشمالی سخت آنان فرمان داد^{۱۴۴}. این موافق سیاست ساسانیان بود که هرگونه مقاومت و سرکشی بزرگان را ددمنشانه کیفر می دادند. طبقه بزرگان هر چند بر اثر جنبش مزدکیان به ضعف گراییده بود، با این همه سپر نمی افکند و تسلیم نمی شد. اوجگیری مجدد این مبارزه هر مزد را از تحت ب زیر افکند و نگذاشت تا خسرو دوم (پرویز - ابروئز) قدرت خویش را استوار سازد. این بود که ناگزیر به روم گریخت. قیام بهرام چوبینه و پس آنگاه سرکشی وندوی (بندوی - بندویه) و ویستام (گستهم - بسطام) تخت شاهنشاهان را به لرزه افکند. این شورشها همواره نمودار دشمنی و کینه بخشی از بزرگان کشور با ساسانیان بود.

میان دیگر عناصر جمعیت که در قیام شرکت داشتند، سریانیان و ایرانیان سریانی زبان، یعنی مسیحیانی که مردم ستمدیده شهرها را تشکیل می دادند و به صنعت و بازرگانی اشتغال داشتند، دارای مهمترین جایگاه بودند. با این وصف شهرنشینان مسیحی افراد مرفه و با نفوذی شمرده می شدند که در زندگی شهرها و حتی دربار نقشی داشتند. از این امر شاهی در دست است و آن امضاهای پای اسناد شوراها و کلیسای نسطوریان در اواسط سده ششم میلادی است که صرف نظر از نمایندگان روحانیت، فرمانده گارد جمازه سواران شاهنشاهی و رؤسای اصناف و بازرگانان را در بر می گرفت^{۱۴۵}. اینان گرچه مسیحی بودند، با این وصف مقامی نسبتاً بلند داشتند. در جمع شورشیان، «فرو دستان»، چاکران را با عنوان «سافل الناس و اوقادهم» یاد کرده اند^{۱۴۶}. چون مأخذ از اصل قومی و وابستگی دینی آنان مطلبی ارائه نکرده اند، لذا نمی توان تصور کرد که «سافل الناس» ایرانیان و نیز سریانیان و زرتشتیان و مسیحیان و بدیگر سخن همه کسانی را در بر می گرفت که اشتراك در نارضایتی آنان را متحد کرده بود. شرکت طبقات استثمارشونده در قیام، گواه هیجان مردم و آشوبهایی است که از تبدلات زندگی اقتصادی و اجتماعی و ظهور مناسبات فئودالی به بار می آمد و آیین مزدکی پایه و شالوده آن را تشکیل می داد. هیجان و غلیان مردم پیش از قیام گسترش یافته بود. بنابر روایت دینوری

۱۴۳- دیوری، ص ۷۱.

144- Synodicon orientale, pp. 79-80.

145- Guirgass, Slovar, p. 890; Kazimirski, Dictionnaire, t. II, p. 1571; Lane, Lexicon, I, 8, p. 2954: «a low or ignoble, or weak person.»

کسانی از انوشگزام و مادرش بد می گفتند و خسرو را نیز دشنام می دادند. شاه فرمان داد تا همه کسانی را که فرزند و همسرش را دشنام می گفتند، سخت کیفر دهند.^{۱۴۶}

خبر قیام انوشگزام به پایتخت رسید که در غیاب شاه «سروزی» جانشین و خلیفه او (Khalifatuhu) بود. سپاهییانی که این سروزی گسیل داشت، شورشیان را در هم شکستند و انوشگزام را اسیر کردند. در همان حال این سروزی آشوبهای خوزستان و اقدامات پسر خسرو را به او خبر داده بود. پاسخ شاهنشاه همراه فرمانهای مشروح وی در مآخذ و متابع عربی آمده است. اما فردوسی تحریری شاعرانه و پر تفنن از آن بدست داده است. پروکوپئوس به فرمانهای خسرو اشاره مستقیم دارد. روایت اساسی مربوط به پاسخ خسرو به اصل پهلوی آن باز می گردد و اگر شرح و تفصیلهای افسانه‌ای آن را نادیده بگیریم، باز مسلم است که در این پاسخ دستور کیفرهای سختی داده نشده بود «و هرگاه انوشزاد و همراهان او تسلیم شوند، آنها را که زندانی بوده‌اند به جای خود بازگردان»، لیکن کیفرشان نباید زیاده سخت باشد که از خوراک و پوشاک بی بهره بمانند. در ضمن خسرو میان سران سپاه اسواران (الاساوره) و فرودستان و چاکران (سافل الناس و اوقادهم) فرق آشکار می نهاد. وی در پاسخ نوشت: «اگر در جمع آنان (آشوبگران) سران و سلحشوران باشند، ایشان را گردن یزن و بر آنان رحم مکن. و اگر در میان آنان کسانی از فرودستان و چاکران باشند، ایشان را رها کن و باز مدار»^{۱۴۷}.

در شاهنامه فردوسی نیز همین تفاوت میان سرداران سپاه و «دیگر مردمان» مشهود است:

«وزین مرزبانان ایرانیان»
 «هران کس که بستند با او میان»
 «چوپیروز گردی میبچان سخن»
 «میانشان به خنجر به دونیم کن»^{۱۴۸}

از فرودستانی که به شورش پیوسته بودند با عنوان «پراکندگان»، «بدآموز»، «بدخواه» و «بندگان» بدسرشت و حادثه‌جویان شده است:

۱۴۷- همانجا.

۱۴۶- دینوری، ص ۷۲.

۱۴۸- فردوسی، شاهنامه ج ۶، ص ۲۳۲-۲۳۳.

«از ایشان یکی برتری رای نیست»
 «دم باد با رای ایشان یکی است»^{۱۴۹}

داوری فردوسی نسبت به طبقه استثمارشونده که نماینده گروه اجتماعی مخالف شاهنشاه به شمار است، سخت و جدی است. وی از مسیحیان نیز که به نظر او بی اهمیت اند، از تهدید می هراسند و به دین خود وفادار نیستند و خصم چلیپا می شوند.^{۱۵۰} با تحقیر سخن می گوید. علی الاعم به نظر فردوسی کیش قیصر آدمی را سست و ضعیف می سازد و از تخت شاهی سر بر می تاباند. نولدکه خطوط ویژه جدال زرتشتی مآبان (ونه اسلامی) خاص دینوری و فردوسی را با مذهب اهل تستن نمودار می سازد. شایسته است که آن را نتیجه تأثیر اصل پهلوی^{۱۵۱} که مأخذ هر دو مصنف بوده است بشماریم.

با توجه به این که متون از شرکت فعال کافران (زرتشتیان) در قیام حکایت دارند، «سافل الناس» (سفلگان) و «اوقاد» یا چاکران که در آنها یاد شده ظاهراً باید عناصر گونه گون ایرانیان را در بر گرفته باشد. این معنی خصلت قیام خوزستان را یکسره دگرگون می سازد و می رساند که آن منحصر آ کار مسیحیان نبوده است. این قیام يك کودتای عادی نبوده که هدف آن نشان دادن يك عضو خاندان شاهی به جای عضوی دیگر باشد، بلکه جنبشی بوده است که خصلت اجتماعی پیچیده آن کاملاً مسلم است. این امر که ابن اثیر انوشگزار را «زندیق» می خواند که نوعاً در منابع عربی مزدکیان را چنین نامیده اند، باید مورد توجه قرار گیرد. نزدیک دانستن قیام انوشگزار با آیین مزدك از آن جهت بیشتر معنی دار است که همه متون مربوط به ماجرای انوشگزار، از جمله مورخان همزمان او پروکوپوس قیصریه ای شکی به جای نمی گذارند که انوشگزار به مسیحیت دلبستگی داشت^{۱۵۲}.

در حقیقت می توان میان آیین مزدکی و قیام انوشگزار نزدیکی و قرابتی تصور کرد. بخشی از بزرگان هوادار قباد مزدکی بودند. از این رو شرکت سران سپاه «اساوره» در قیام انوشگزار کاملاً پذیرفتنی است. خسرو می خواست این گروه را به

۱۵۰- همانجا.

۱۴۹- همانجا.

151- Th. Noeldeke, *Tabari*, p. 469.152- W.R. Rozen, *Deux mots sur le sens du mot «zendik»*, pp 330-336.

سخت‌ترین وجه کیفر دهد. این نکته قابل درک است. چه ایشان در طبقه‌ای بودند که خسرو می‌خواست آن را به صورت فتودالی مطیع و منقاد خود سازد و از پشتیبانی و حمایتشان نسبت به خویش مطمئن گردد. شرکت این گروه در شورش و آشوب طبعاً برای خسرو خطرناک می‌نمود. ممکن است انوشگزام در صدد تماس گرفتن با روم شرقی (بیزانس) برآمده باشد. در هر حال فردوسی اشاره می‌کند که وی به «قیصر» نامه نوشت که:

«بر جندشاپور مهتر تویی»
 «هم آواز و هم کیش قیصر تویی»^{۱۵۳}

و اما درباره نویسنده زندگینامه مارآبا باید گفت چه بسا این نامه را مسکوت گذارده باشد. زیرا این نامه موجب می‌شد که مسیحیان مورد حمله و تعرض قرار گیرند. اگر چند دهه بعد کمک نظامی وسیعی از کنستانتینوپولیس (قسطنطنیه) به خسرو دوم (پرویز - ابروئز) رسید و خسرو دوم به یاری سپاه رومی قدرت شاهی را قوت بخشید، یوستینیانوس اول (ژوستی نین) چه بسا می‌خواست هم کیش خود را بر اریکه شاهی نشسته بیند. خسرو انوشیروان نامه پسرش را به قسطنطنیه خفت آور شمرد و از این رووی را ملامت کرد. در واقع هیچ‌گونه حمایت نظامی از روم شرقی (بیزانس) به انوشگزام نرسید. در شاهنامه فردوسی تعبیرهایی وجود دارد که مترجمان به گمان خود این استنباط را از آنها جایز شمرده‌اند که در میان سپاه انوشگزام واحدهای بیزانسی نیز بوده‌اند. ولی چنان که از شاهنامه خواهیم دید، این تعبیر را معانی دیگری است.

ولی پیش از آن باید به بررسی نقش مارآبا بطریق نسطوری ایرانی در آشوب پرداخت. بدیهی است که «جاثلیق سراسر ایران» مسئول شرکت فعال پیروان مسیحی خود در این شورش بود. موبدان زرتشتی شاهنشاه را متقاعد کردند که «جاثلیق پا در میان نهد آشوبها فرو خواهد نشست»^{۱۵۴}. مارآبا را مأموران دست و پا بسته به پایتخت فرستادند. کسی شك نداشت که او را شکنجه خواهند کرد. خسرو او را به دشمنی و تشویق و ترغیب عنان گسیختگی و شورش مسیحیان متهم ساخت.

۱۵۳- فردوسی، شاهنامه، ج ۶، ص ۲۶۶-۲۲۷.

154- Vita Abae, p. 264.

نویسنده زندگینامه مارآبا که هوادار تعصب همکیشان خویش بوده، نقل کرده است که در چند شهر و ناحیه اهالی مسیحی در قیام شرکت ورزیدند و به روحانیت زرتشتی دولتمند، و اشرافی حمله بردند. چه بسا مارآبا نه تنها در جریان آشوب قرار داشت، بلکه با «سافل الناس» در تماس و مسئول فعالیتهای آنان بود. روایت پهلوی احتمالاً به شرکت مارآبا در آشوب اشارتی داشته است. به هر تقدیر در روایت مذکور نام مارآبا آمده بود. لیکن این معلومات به صورتی امیخته به خطا مورد تعبیر قرار گرفت و سراینده شاهنامه نیز همین تعبیر نادرست را تکرار کرد. بنا به نوشته شاهنامه در میان سپاه انوشگزام جاثلیقان رومی حضور داشتند. مترجمان شاهنامه مراد از آن را لشکریان روم شرقی (بیزانس) گرفته‌اند. در جای دیگر فردوسی از حضور «جاثلیقان و بطریقهای رومی» در سپاه انوشگزام یاد کرده است:

«همه جاثلیقان و بطریق روم»
 «که بود اندران مرز آباد بوم»^{۱۵۵}

این مفهوم را نباید «جاثلیقان و بطریقهای رومی» ترجمه کرد. این شعر که چندان مفهوم نیست، بدین سان معنای دیگری می‌یابد. بطریق Patrice به نظر ما باید همان (پدر) یعنی ترجمه یونانی یا پهلوی اسم خاص سریانی «ابا» باشد. در این صورت جاثلیقان باید به صورت مفرد عنوان شود، یعنی «جاثلیق پدر - Catholicos» Patrice و این دال بر آن است که در اصل پهلوی پیرامون شورش خوزستان از مارآبای بطریق Patrice با عنوان (پاتریارک Patriarche) بطریق نسطوری ایران یاد شده است. فردوسی چون با این نام آشنا نبود، طبعاً هر آنچه بدان مربوط می‌شد به نظرش آشفته و مبهم می‌آمد. این تعبیر با فرضهای نولدکه سازگار است. نولدکه بر آن بود که اسم خاص فرمانده نظامی شورشیان شماس Shammās همان اسم عام سریانی شمشا (شماس انجیلی) است^{۱۵۶}. بدین سان ابیات شاهنامه به هیچ روی مربوط به لشکریان بیزانسی در قیام انوشگزام نیست.

پروکوپوس قیصریه‌ای و منابع متأخر پس از او از نبردی که میان لشکریان

۱۵۵- فردوسی، شاهنامه ج ۶، ص ۲۳۴-۲۳۶.

156- Th. Noetdeke, Tabari, p. 470.

انوشگزام و سپاهیان خسرو روی داده است یاد می کنند. به روایت پروکوپوس، خسرو سپاهی به فرماندهی فابریکوس Fabricos گسیل داشت که بر انوشگزام غالب آمد و او را اسیر کرد. ولی به پیروی از فرمان خسرو انوشگزام را چندان آزار نداد^{۱۵۷}. هنگامی که شاهنشاه به پایتخت رسید، پسرش مغلوب شده بود^{۱۵۸}. پادشاه به نابینا کردن فرزند فرمان نداد. بلکه فرمود تا مژده هایش را با میل گذاخته بسوزانند «و این طبق رسم و سنت ایرانیان» او را از حق نشستن بر جای پدر محروم می کرد^{۱۵۹}. اما فردوسی رویدادها را با فرجامی دردناک به پایان می رساند. انوشگزام طی پیکار مجروح و دستگیر شد و پیش از مرگ وفاداری خویش را به آیین مسیح تصریح کرد و گفت که ایمان به آیین مذکور او را به جنگ با پدر روا داشت. وی را به آیین مسیحیان به خاک سپردند^{۱۶۰}.

گرچه مقاومت نظامی شورشیان درهم شکسته شد و انوشگزام ناتوان گشت، با این وصف قیام تمام و کمال سرکوب نگردید. جاثلیق مارآبا هنوز در بند بود و شاه آماده آن که برای برقراری نظم از نفوذ وی بهره جوید. معتمد شاهنشاه Sharira که عنوان میرآخور (dzidzigu) داشت به مارآبا گفت که شاهنشاه قصد دارد او را کور کند و به گودالی افکند تا جان بسپارد^{۱۶۱}. زندانبان پاسخ مارآبا را که از بند و زنجیر و تلاش پنهانی موبدان برای کشتنش ناله و شکوه داشت، گزارش کرد. چنین می نماید که سخنان او منحصر به این نبود، چه خسرو ناگهان تغییر رأی داد و مارآبا را مأمور کرد تا به آشوبهایی که در میان اهالی مسیحی (احتمالاً شهرنشین) خوزستان بیداد می کرد و در آن زرتشتیان نیز شرکت داشتند، پایان دهد. شاهنشاه «بازبانی نرم و آرام» وی را فرمود تا «پیامهایی خطاب به مسیحیان آن ناحیه» انشاء کند و آنان را به آرامش فرا خواند. پس آنگاه تهدید کرد که «اگر شورشیان به هوای خود آرام ننشینند، با شمشیر و تیر و کمان با آنان نبرد خواهیم کرد» و همه شورشیان محو و نابود خواهند شد^{۱۶۲}.

157- Procope, *De bello persico*, t. II, p. 534.

۱۵۸- دینوری، ص ۷۲.

159- Procope, *loc. cit.*

۱۶۰- فردوسی، شاهنامه ج ۶، ۲۴۱-۲۳۸.

۱۶۱- عنوان «معتمد» Sharira در زبان سریانی دارای مفهوم دیگری نیز هست. ر. ش. ه. (Hoffman).

Syriſche Auszüge, s. 10, note 39. واژه dzidzigu در زبان باستان ارمنی به معنای «اسب» و «سوار» است که با

مفهوم تازی و بوزنطی آن نیز پیوند دارد.

162- Vita Abae, p. 266.

چه بسا انوشگزام در آن زمان هنوز آزاد بود. شاید مارآبا مأموریت یافت تا همکیشان خود را از گروه هواداران انوشگزام جدا سازد. جنبش رفته رفته به خاموشی گرایید. در مآخذ سریانی چنین آمده است که «خونی ریخته نشد»، آرامش باز آمد، ولی این آرامش ناپایدار بود. شورشیان مقاومت مسلحانه ابراز نداشتند. در پایان سال ۵۵۱ میلادی خسرو مأموریت دیگری به مارآبا واگذار کرد. این جاثلیق به فرمان شاهنشاه رهمسار بیت هوزای (بیت خوزای - خوزستان) شد تا شخصاً اهالی آن ناحیه را آرام کند. در این هنگام بود که نظم عمومی از نوربرقرار شد. این سفر پس از شکست و دستگیری انوشگزام اتفاق افتاد. انوشگزام در سال ۵۵۱-۵۵۰ میلادی دستگیر شد. پروکوپئوس تاریخ این دستگیری را پنج سال پس از انعقاد متارکه ایران و روم دانسته است.^{۱۶۳} چون مارآبا در ماه فوریه سال ۵۵۲ میلادی درگذشت، از این رو سفر وی می بایست طی آخرین ماههای سال ۵۵۱ میلادی صورت گرفته باشد.



بررسی شورش خوزستان، نتیجه‌گیریهای کلی چندی را امکان‌پذیر می‌سازد. قیام انوشگزام شورشی عادی به سود یکی از فرزندان شاه نبود. این قیام در حیات اجتماعی شاهنشاهی ساسانی ریشه‌ای عمیق داشت. «اساوره» که بخشی از بزرگان را تشکیل می‌دادند، در قیام ذینفع بودند. سپاهیان مزدور نیز در آن شرکت داشتند. حضور بازرگانان و پیشه‌وران و همچنین نمایندگان طبقات استثمارشونده شهرها در قیام، گواه روشنی بر خصلت اجتماعی آن است. منابع مخالف شورش، شورشیان را «بدکار»، سفله و فردوست «سافل الناس» نامیدند. برای شهرنشینان، یعنی سریانیان و ایرانیان مسیحی، بیش از آنچه معمول بوده است باید در این قیام قدر و اهمیت قایل شد. شورش خوزستان به عنوان جنبش با نهضت مزدکیان پیوندی عمیق داشت و این نکته خصلت اجتماعی جنبشهای مذکور را برجسته و هویدا می‌سازد. این هر دو نهضت، آشکارا به روند فتودالی شدن ایران در سده ششم میلادی باز بسته‌اند.

۶

پی آمدهای نهضت مزدکیان

نهضت مزدکیان موجب پیروزی قشر زمین داران میانه حال و گروهی از اشراف و بزرگان کشور شد. پس از کشتار گروه پیشوایان و سران مزدکی، جنبش مذکور روبه ضعف نهاد و خاموش شد. سال ۵۳۱ میلادی کواد درگذشت. خسرو انوشیروان اصلاحات آغاز شده از سوی پدر را ادامه داد و در جریان اصلاحات از نهضت اخیر بهره جست.

در روزگار کواد جهت اصلاح نظام مالیاتی کشور تدارکی صورت گرفت که با تنظیم فهرست مالیاتی و غیره همراه بود. بطور عمده سیستم مالیاتی جدید و چگونگی اخذ مالیات در نواحی غربی ایران با سیستم مالیاتی روم شرقی (بیزانس) شباهت بسیار داشت. تنظیم فهرست مالیاتی در زمینه اخذ مالیاتهای ارضی و سرانه در استانهای آسیایی روم شرقی (بیزانس) و مجموعه سیستم مذکور در تنها اثری که از آن روزگار برجا مانده معلوم و مشخص است. اثر مذکور مجموعه قوانین سوریایی سده پنجم میلادی است، معلوم است که گروهی از سوریاییان در دربار کواد و خسرو انوشیروان از مقام و مرتبتی والا برخوردار بودند. اینان طبق دستور شاهنشاه

به ترجمه نوشته‌های یونانی و سریانی اشتغال داشتند^{۱۶۴}.

از اینجا بر می‌آید که نظام مالیاتی و شیوه اخذ آن در ایران شناخته بود. اصلاحات مالیاتی جدید به سود زمین‌داران میانه حال - دیهیگان وضع گردید. اصلاحات مذکور با سیاست خسرو انوشیروان هماهنگی داشت. این اصلاحات مالیاتی دردی را از پشه‌وران و تولیدکنندگان دوا نمی‌کرد^{۱۶۵}. اصلاحات مزبور حاصل دشواریهای پیشین و عدم رضایت مردم از نظام مالیاتی گذشته بود. در مآخذ و منابع متعدد ضمن بحث پیرامون دوران پادشاهی کواد به این نکته اشاره شده است.

جا دارد اصلاحات نظامی خسرو انوشیروان نیز ضمن ارتباط با عصر آشوبهای اجتماعی گذشته مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. مقام ایران سپاه بد که فرمانده کل نیروهای نظامی ایران بود، لغو شد و بجای آن چهار سپاه بد فرماندهی سپاه در نواحی مختلف ایران را عهده‌دار شدند. یکی از اینان سپاه بد شرق (خراسان و استانهای وابسته بدان)، دیگری سپاه بد غرب، سوم سپاه بد جنوب (که یمن را نیز شامل می‌شد و چهارم سپاه بد آذربایگان بود^{۱۶۶}). حاکمیت سپاه بدان از این رهگذر تا اندازه زیادی تضعیف شد. سپاه بدان به میزان قابل ملاحظه‌ای وابسته شاهنشاه بودند. گذشته از آن در روزگار خسرو انوشیروان کوشش فراوانی در طریق تأمین ارتش از لحاظ اسلحه و مرکب صورت گرفت. این اقدامات موجب تقویت نیروی نظامی کشور و وابستگی آن به دولت مرکزی و شاهنشاه گردید.

تدابیری که به منظور تحکیم موقعیت اقتصادی قشرهای معین کشور و وابستگی بیشتر آنها به دولت صورت گرفت، مربوط به همین دوره است. در مآخذ چنین آمده است که «فهرستی» از کودکان اشراف زاده‌ای که پدران خود را از دست داده‌اند تنظیم گردد. هدف از اقدام مزبور ابراز کمک به بزرگزادگان بود. اصطلاح عربی بیوتات الاشراف به معنای خانواده‌های اشراف و بزرگان است که طبقه ممتاز کشور محسوب می‌شدند. الاشراف همان آزادان azadhan است که طبقه اصلی و

164- N. Pigulevskaia. *Siriiskala kultura srednikh vekov i ee istori Cheskoie znachenie*. Sov nauka, N.2, 1941. 29.

165- N. Pigulevskaia. *K voprosu o podatnoi reforme khosrova Anushirvana*, str. 143-153.

166- Th. Nöldeke. *Tabari*, s. 155.

عمده زمین‌داران ایران به شمار می‌رفتند^{۱۶۷}. شاهنشاه دختران بزرگان را به همپایگان‌شان شوهر داد و جهیزیه آنان را از خزانه مملکت پرداخت. جوانان آن خاندانها را داماد کرد و از خزانه دولت آنان را یاری نمود^{۱۶۸}.

تدابیر خسرو چندان در جهت احیای گذشته و تا اندازه‌ای استقبال اشراف و بزرگان از شاه نبود، بلکه بخلاف شرایط تازه‌ای برای آزادان - زمین‌داران بزرگ و وابستگی مستقیم آنان به شاهنشاه فراهم آورد. کمکهای مالی خسرو مشروط به شرایط خاصی بود. ضمن تأمین موقف آزادان از آنها خواسته می‌شد «خدمتگزار دربار» باشند. به آنان مقام و مرتبتی در اجرای وظایف دولتی و انجام خدمت واگذار شد. خسرو با این اقدام وضع دولت و دربار خود را تحکیم بخشید و از اشراف زمین‌دار خواست در دربار بمانند تا از ایشان در مناصب و کارهای دولتی بهره گیرد^{۱۶۹}. زمین‌داران متوسط از تدابیر مذکور به میزان فراوان بهره‌مند شدند و در نتیجه به تکیه‌گاه عمده دولت ایران بدل گشتند. تدابیر مذکور البته به سود اشراف و بزرگان بود. در نتیجه اقدامات مذکور اینان به صورت وابسته درآمدند. زیرا حمایت از این گروه مشروط به انجام خدمات دولتی بود.

اقدامات و تدابیر هر مزد فرزند خسرو انوشیروان نیز در جهت حمایت از زمین‌داران متوسط صورت گرفت. کوشش بسیاری در طریق رهایی «دیهیگان»، «خداوندان روستا» از ورشکستگی که حاصل تجاوز سپاهیان بود، انجام گرفت^{۱۷۰}. مآخذ این شاه را مخالف اشراف نامیده‌اند و برآنند که هر مزد نسبت به اشراف و بزرگان سختگیر بود و می‌کوشید تا از مهر و محبت «مردم» برخوردار گردد.

نهضت مزدکیان در دگرگونیهای اجتماعی آینده ایران مؤثر افتاد. موبدان و بزرگان تا اندازه‌ای رو به ضعف نهادند. مالکیت فئودالی بر زمین که مشروط به انجام خدمات نظامی و کشوری بود، ضمن اتخاذ تدابیری از سوی دولت قوام پذیرفت. طبقه ملاکان زمین‌دار به مقیاسی وسیعتر مرکز اتکاء دولت و حکومت ساسانیان را تشکیل دادند. بخشی از بزرگان، بویژه اشراف کهن و سران قبایل

167- Tabari. *Annales*, p. 898, -A. christensen. *Le règne du roi Kawadh I*, p. 33.

168- Th. Nöldeke. *Tabari*, s. 163-164.

۱۶۹- همانجا، ص ۱۶۴.

۱۷۰- همانجا، ص ۲۶۲.

ضعیفتر شدند. ولی ملاکان متوسط موافق خود را استحکام بخشیدند و به طبقه اصلی حاکم بدل گشتند. استثمار تولیدکنندگان و زحمتکشان مستقیماً از سوی این گروه انجام می گرفت. آزادان هسته اصلی ارتش و سوارنظام ساسانیان را تشکیل دادند. از مآخذ پایان سده ششم میلادی چنین بر می آید که واگذاری مشروط اراضی و استفاده از آن به صورت مالکیت فتودالی در ایران از موقعیت مستحکمی برخوردار گردید. تحکیم موقف آزادان نتیجه و حاصل نهضت مزدکیان بود.

پایان سخن

بررسی تاریخ شهرهای خاور نزدیک حدود بیست سال قبل با پژوهشی درباره شهر ادس (ادسا - الرها) از سوی نگارنده آغاز شد. استفاده از منابع کلاسیک یونانی و لاتین و نیز بهره‌گیری از مآخذ موجود در زبانهای شرقی، موجب شد که نگارنده پیرامون تاریخ استانهای حوضه رود دجله و مسیر آن به تحقیق پردازد. نه تنها «شهرهای ایران» چون شوش Suse، اوبیس Opis - سلوکیه، کرکوک - کرخ بیت سلوک، بلکه شهرهایی چون بابل و نصیبین نیز بخشی از کشور بزرگ و نیرومند ساسانی بودند. پژوهش پیرامون تاریخ شهرها در عصر هلنیسم، پارتیان و ایران ساسانی موجب نتیجه‌گیریهای تازه‌ای شد.

ظهور مناسبات فئودالی در خاور نزدیک دارای ویژگیهای معینی است. پیشرفت صنعت و تجارت در شهرها، باقی ماندن مناسبات کالا - پول جهت دیگری داشتند که خاص «فئودالیسم شرق» بود. «فئودالیسم شرق» در مراحل آغازین نیز از «فئودالیسم غرب» متمایز بود. وضع شهر در مرحله برده‌داری به همراه تغییر نظام اقتصادی و ظهور مناسبات اجتماعی جدید دگرگونی یافت.

پژوهش نسبی اساسنامه شهرها در عهد هلنیسم چه به صورت سازمان دولت شهر (پولیس) و چه غیر دولت شهر و نیز بررسی وضع شهرهای آغاز فئودالیسم

در سرزمین ساسانیان نشان می دهد که شهرها خودمختاری پیشین خود را از دست دادند. حال آن که نوع خاصی از سازمان پیشه‌وران و اصناف که دارای نمایندگان خاص خود بودند، همچنان باقی ماندند و کمال پذیرفتند. «شهرهای شاهی» که از سوی شاهان احداث گردیدند و تحت حمایت آنان قرار داشتند حالتی نو یافتند و از اهمیت فراوان برخوردار شدند. این شهرها چه از نظر اقتصادی و چه از دیدگاه سیاسی مورد توجه خاص قرار داشتند.

پدیده فتودالی شدن ایران از جهات و جوانب گونه‌گون در این اثر مورد بررسی قرار گرفته است. مآخذ و منابع موجود امکان دادند تا دگرگونیهای مناسبات برده‌داری و تا حدودی مسئله آزادی بردگان، منع فروش بردگان وابسته به زمین جدا از کشتزار و فروش کشتزار جدا از برده معلوم و مشخص گردد. این شیوه برده‌داری به نحوه استثمار دوران سرواژ تا اندازه‌ای نزدیک است. ضعف و انحطاط نظام قبیله‌ای از آنجا معلوم می شود که به کشاورزان عضو جماعات (کمونهای) روستایی اجازه داده می شد قطعه زمین خود را بفروشند. مطالب منیجر در مآخذ مؤید اهمیت خاص ظهور مالکیت فتودالی بر زمین در سده پنجم میلادی است.

کوشش زمین‌داران در جهت تابع کردن جماعات روستایی به گونه فتودالی با مقاومت مواجه گردید. نهضت مزدکیان که در پایان سده پنجم میلادی ایران را به لرزه افکنده بود، مظهر اعتراض روستاییان علیه فشارهای فتودالی طبقه حاکم بود. اصلاحات خسرو انوشیروان موجبات تحکیم نظام فتودالی جدید در ایران را فراهم آورد.

وجود کارگاههای پیشرفته پیشه‌وران، بازرگانی محلی و ترانزیتی، مناسبات کالا- پول و حفاظت شهرها از اهمیت خاصی برخوردار بودند و شرط لازم برای مناسبات فتودالی توبیاد به شمار می رفتند.

نقش شهرها در جامعه فتودالی طی مراحل آغازین ظهور آن و نیز ارتباط عمیق شهرها با کلیه فرایندهای تاریخی و پیشرفتهای اجتماعی - اقتصادی ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. پژوهش پیرامون وضع شهرها طی مراحل اولیه فتودالیسم در ایران امکان داده است تا کلیه مسایل مربوط به ظهور فتودالیسم و نحوه پیشرفت خاص آن در خاور نزدیک مورد ارزیابی قرار گیرند.

ضمایم و ملحقات

پیرامون تاریخ آیینهای دینی در ایران

نهضت دینی سده سوم میلادی

دگرگونی وضع اقتصادی جامعه با سرعت در یکرشته از پدیده‌های روبنایی مؤثر افتاد. بسیاری از این پدیده‌ها شایسته و نیازمند پژوهشها و بررسیهای خاص و عمیقی پیرامون ویژگیهای حکومت و دولت، دگرگونی در قوانین و مقررات حقوقی، بروز شکل‌های مذهبی تازه و انتشار تعالیم ایدئولوژیک جدید اند.

در استانهای مختلف ایران تعالیم و سنتهای مذهبی شکل گرفتند که دارای ریشه‌هایی بسیار کهن از روزگار باستان بودند. بررسی کهنترین آثار متعلق به آیین زرتشت مدتها است که به صورت دانشی ویژه درآمدہ است. در این زمینه پژوهندگان هنوز به نظر واحدی دست نیافته‌اند. مسئله مربوط به اوستا و تدوین و تفسیرهای اولیه آن و شرایط تدوین و مشخصات الفبایی و نیز ناحیه ظهور و بروز آن، هنوز مورد توجه بسیاری از محققان است. «نخستین جایگاه آیین زرتشت»، زمان ارائه آیین مزبور، مقررات و مراسم و محل گسترش آن مسایلی هستند که بایکدیگر پیوندی عمیق دارند و معلوم داشتن آنها بدون در نظر گرفتن این پیوند میسر نیست. این مسائل بسیار بغرنج در محدوده این تحقیق مختصر نمی‌گنجد. ولی نمی‌توان

اهمیت این مسایل را از دیده دور داشت و متذکر نگردید. این مسایل از سوی هرتسفلد مورد تحقیق و بررسی قرار گرفتند.^۱ نوشته‌های هرتسفلد موجب اظهارنظرهای متعدد در اتحاد شوروی و دیگر کشورها گردید. کافی است به نظریات بسیار جالب آکادمیسین و. و. استرووه^۲ و مقاله آکادمیسین یوگنی برتلس توجه شود. اینان بعضی نظریات هرتسفلد را نپذیرفتند.^۳ نظریه استاد هنینگ در این زمینه شایان دقت و توجه خاصی است. هنینگ زرتشت را شخصیتی تاریخی می‌دانست که سده ششم پیش از میلاد در سرزمینهای شرقی دولت هخامنشی می‌زیست.^۴

هنگام کنار نهادن این مسایل نمی‌توان پدیده‌های دیگری را که مربوط به ایدئولوژی جامعه ایرانی در دوران مورد نظر است، نادیده گرفت. پدیده‌های مذکور منعکس کننده دگرگونیهای داخلی و بیانگر فرایندهای بغرنج و عمیق در این دوره هستند که در واقع می‌توان آن را دوره گذر نامید.

پیش از هر چیز باید به این نکته توجه داشت که ابتدا در استانهای متعدد ایران معبودهای مورد ستایش و معتقدات جداگانه و مختلفی وجود داشتند. پژوهندگان بارها از دشواریهای یاد کردند که ضمن رابطه میان ستایش اهورامزدا و میترا، تکریم خورشید و آتش و ستایش ایزداناهیتا بدان گرفتار آمدند. دین ایرانی در سده سوم میلادی انعکاسی از همه مظاهر سازش و التقاط عمیقی بود که بسیاری از معتقدات را در یک آیین جمع داشت. این رابطه در جریان ازدواج و نسبت فرزند خواندگی میانخدایان، الحاق و متعاقب آن استحاله خدایان در یکدیگر انعکاس یافت.

به موازات پرستش آتش در ایران، رسم و سنت همزادگرایی animisme، جان‌گرایی animatisme و پرستش ارواح نیز رواج بسیار داشت. سنت مقدس پنداشتن درخت و یا بیشه نیز معمول بود. مراسم جشن سال نو و یا جشن تیرگان نیز از سابقه ممتد و کهنی برخوردار بود.

1- E. Herzfeld. *Zoroaster and his World*. I-II. Princeton, 1947.

2 V.V. Struve. *Vosstanie V Margiane nri Duri I. Mater. Iuzh-noturkm. arkheolog. Kompleksn. ekspeditsii*, vip. I, Ashkhabad, 1949, str. 14-15, 20-21.

3- E.E. Bertels. *Novie raboty po izucheniiu Avesty*, Uch. zap. In-t. vostokovedeniia, T. III, M. 1951, str. 257-271.

4- W. Henning. *Zoroaster. Politician or Wuch-Doctor*, str. 38, 41.

توجه محققان به تفاوت میان هیربدان و موبدان نیز شایان دقت و در خور اهمیت است. این نظر معقول می نماید که در سده پنجم میلادی مقام هیربدکاستی پذیرفت و جای خود را به موبد واگذارد.^۵ این نظر درست بعدها از طریق مآخذ و منابع مورد تأیید قرار گرفت و موجب چنین استنتاجی گردید که هیربد خدمتگزار آتش بود و در ضمن حفاظت از کتب مقدس را بر عهده داشت. باید افزود که هیربد (هیرپت - herpat) مقام معلم را عهده دار بود و شاگردانی (havisht) داشت که متون مقدس را به همراه او از بر تکرار و زمزمه می کردند. واژه زمزم یا زمزمه در روایات عربی آمده است.^۶ کاملاً مشخص است که از بر زمزمه کردن متن، خود نموداری از وجود متنهای شفاهی است که تکرار می شدند و در حافظه جای می گرفتند. در این مورد اشاره ای به خواندن متن نوشته شده نیست. از اینجا می توان چنین نتیجه گرفت که طی روزگاران دراز متن نوشته ای از اوستا وجود نداشت و تنها به صورت محفوظ سینه به سینه نقل می شد.

هیربد با ستها و روایات جنوب غرب ایران از استخر و نیز با ستایش ایزد اناهیتا مرتبط است. اناهیتا در استانهای آرامی با نام تانای شهرت دارد. پرستشگاهی که کتیبه شاپور اول بر دیوار آن نقر شده است با نام ایزد اناهیتا مرتبط است. خرابه های این بنا که به صورت مکعب است و اکنون آن را «کعبه زرتشت» می نامند در نزدیکی نقش رستم و کنار آرامگاه شاهان هخامنشی نهاده شده است. معروف است که ستایش اناهیتا با پرستش آتش که گستردگی بسیار داشت، مرتبط بود. ستایش این ایزد راه درازی را طی کرد و با گذر از میان رودان (بین النهرین) و سوریا به آسیای صغیر و پس آنگاه از طریق دریای مدیترانه به روم راه یافت. نام آفرودیت - ونوس با اناهیتا مرتبط بود. ستایش اناهیتا در غرب با ستایش بزرگ مادر همه خدایان ممزوج گردید. چهره ایزدان یا تصویر اناهیتا مرتبط شد. اناهیتا چهره خاص شرقی خود را همچنان حفظ کرد.

ویکندر که مسایل مربوط به آیین زرتشت را مورد بررسی قرار داده یادآور شده است که در متن پهلوی اردویراف نامه می توان تفاوت میان دو گروه مذهبی هیربدان و موبدان را به روشنی مشاهده کرد که در آن مقام نخست را هیربدان دارا

5- E. Stein. Ein Kapitel vom persischen und byzantinischen Staate, s. 51.54.

6- S. Wikander. Feuerpriester in Kleinasien und Iran, s. 27-28, 30.

بودند.^۷ ولی جایگاه اینان در جنوب غرب نزدیک استخر آمده است که زادگاه ساسانیان بود. این مطلب از سوی محققان مورد تأیید قرار گرفت. اردویراف نامه اثری است سرشار از حسن نظر نسبت به هیربدان. ولی نویسندگان متأخر کوشیدند در آثار خود هیربدان را با مرکز دینی جدید در شیز آذربایگان ارتباط دهند. آن گروه از شاهان ساسانی که در سده‌های سوم و چهارم میلادی بر اریکه سلطنت تکیه داشتند، هوادار هیربدان و ستایشگر ایزد اناهیتا بودند. فارس مرکز دینی این شاهان بود و اغلب کتیبه‌های خود را بر صخره‌های این سرزمین می‌نگاشتند. بنای «کعبه زرتشت» در ناحیه تخت جمشید که پیشتر از آن یاد کردیم، ویژه اناهیتا بود. در این بنا کتیبه شاپور یکم در سال ۲۶۲ و نیز کتیبه موبد کرتیر موجود است.^۸ و اما در روایات شمال غربی که شیز را مرکز دینی می‌شمردند از موبدان سخن رفته است. این عنوان بویژه از استانهای شمال غرب به مآخذ و منابع ارمنی و از آنجا به مآخذ سریانی راه یافت. مبارزه میان هیربدان و موبدان که به امری ناگزیر بدل گشته بود، در سده پنجم میلادی و شاید اندکی پیش از آن شدت گرفت. این ماجرا به حدود سال ۳۸۷ میلادی و زمن انعقاد صلح میان ایران و روم مربوط می‌شود و چه بسا با الحاق شیز و آتروپاتن Atropaten (آثورپاتکان) همراه بوده است. در ضمن باید این نکته را پذیرفت که ستایش اناهیتا و پرستش آتش ابتدا در شیز رواج داشت. در روزگار پارتیان ستایش اناهیتا از این سرزمین به ارمنستان راه یافت. ولی با گذشت زمان این مرکز با موبدان و ستهای اوستایی مرتبط گردید.^۹

کنون را به تشریح نظریات ارائه شده از سوی ویکندر می‌پردازیم. پیش از هر چیز ذکر این نکته ضرور است که یکرشته از نظریات او را نمی‌توان تأیید شده پنداشت. زیرا بسیاری از آنها با یکدیگر متناقض و متضاداند. به عنوان نمونه ویکندر به منظور مستدل ساختن نظر خود مبنی بر متأخر بودن ظهور اصطلاح «موبد» به تذکراتی توسل می‌جوید تا از این رهگذر تصادفی بودن اصطلاح مذکور و بعضی اصطلاحات دیگر را در مآخذ و منابع به اثبات رساند. حال آن که اگر مسایل مربوط به ادیان ایرانی و نمایندگان این ادیان را ضمن ارتباط با رویدادهای تاریخی مورد

7- S. Wikandr. *Feuerpriester in Kleinastien und Iran*, s. 44-45

۸- همانجا، ص ۵۳، ۵۵، ۶۵-۶۶.

9- S. Wikander. *Feuerpriester in Kleinastien und Iran*, s. 180, 181.

بررسی قرار دهیم، به نتایج دیگری دست می‌یابیم. محقق نامبرده نتوانست دریابد که چرا نمایندگان معتقدات دینی سرزمینهای شمال غرب ایران و بدیگر سخن موبدان نوشته‌های خود را با لهجه جنوب غربی پارسی میانه تدوین کرده‌اند. حال آن که نمایندگان معتقدات دینی نواحی جنوب غرب و شاهان کتیبه‌های خود را به لهجه شمال غرب و بدیگر سخن پارتی ارائه نمودند. در بررسی دیگر نظریات و یککندز پرسشهای متعددی از این گونه پدید می‌آیند.

برای درك این نکته که روحانیت در عصر پادشاهی جدید ایران در سده سوم میلادی بتدریج کسب اهمیت کرد، لازم است به مطالبی که پیشتر بدان اشاره داشتیم توجه شود. اردشیر اول و شاپور یکم از حمایت روحانیان و اشراف محلی زادگاه دودمان ساسانی برخوردار شدند. در ارتباط این روحانیان - هیربدان - با آیین ستایش اناهیتا و پرستش آتش جای هیچ گونه شك و تردیدی نیست. در ضمن باید افزود که آیین مذکور در آن روزگار صرفاً جنبه محلی نداشت. بلکه با یکرشته خصوصیات و ویژگیهای محلی رنگ آمیزی شده بود. قداست آتش و پرستش آن در همه استانهای ایران معمول و رایج بود. ولی در نواحی مختلف بر پایه اوضاع و احوال و سنتهای محلی، رنگ و صبغه خود را داشت. و یککندر خود نمونه‌ای پیرامون این مطلب ارائه کرد و آن آشنایی ارمنیان با آیین زرتشت در روزگار فرمانروایی پارتیان بود. ولی مؤلف بی ذکر دلیل کافی برای بکار گرفتن عناوین «هیربد» و «موبد» اهمیت فراوان قایل شد. و یککندر در این مورد دست کم به مآخذ سریانی و ارمنی آن زمان و دیگر مآخذ تاریخی نزدیک به عصر مذکور توجه کافی مبذول نداشت. ولی مآخذ و منابع عربی و پارسی نیازمند بررسیهایی همراه با تذکرات و اصلاحات هستند. زیرا چنان که باید پی‌گیری ظهور عناوین هیربد و موبد در آنها دقیقاً ملحوظ نشده است. در واقع باید افزود که طی زمانهای معین از سده سوم میلادی رسم ستایش اناهیتا و پرستش آتش با هیربدان ارتباط داشت. اما همان مؤلف منکر رابطه موبدان با پرستش آتش شده است. در روزگار نخستین شاهان ساسانی و دگرگونیهای اجتماعی پیش از آن، پدیده‌های روپنایی تازه‌ای حادث شدند. بویژه در سازمان دولتی تغییرات عمده‌ای پدید آمد. یکی از مشخصات دودمان جدید ساسانی آن بود که از حمایت وسیع بزرگان و روحانیان برخوردار شدند. محافل روحانی بویژه هیربدان استخر به ساسانیان بسیار نزدیک بودند. ولی روحانیان دیگر

استانهای ایران و پیروان دیگر ایزدان نیز امکان یافتند تا از امتیازهای عمده‌ای بهره‌مند شوند. از همین رو موبدان به عنوان روحانیان ایران مورد قبول واقع شدند. در رأس هرم موبدان، شخصیتی به نام موبدان موبد قرار داشت.

شاهان دودمان ساسانی خود را در کتیبه‌ها «مزدیسن بغ» = «مزدایسن بغ»، «ستایشگر بغ مزدا» نامیده‌اند. این نکته را در کتیبه‌های شاپور یکم و اردشیر اول می‌توان مشاهده کرد. در متن کتیبه نرسه و شاپور دوم و نیز در کتیبه شاپور سکانشاه (شاه سکستان) نیز چنین مطلبی عنوان شده است^{۱۰}. بدین روال از کتیبه‌های شاهان به سهولت می‌توان به آیین آنها که ستاینده مزدا بودند، پی برد. این نامی است کوتاه شده از نام باستانی اهورامزدا. پرستش آتش نیز از همین کتیبه‌ها بویژه کتیبه بزرگ شاپور اول در نقش رستم و پرستشگاه مشهور به «کعبه زرتشت» معلوم و مشخص است. در کتیبه مذکور از آتشیایی سخن رفته است که شاه به عنوان سپاس به خاطر پیروزی پدید آورد^{۱۱}. در این کتیبه ارتباط با ایزد اناهیتا با نام همسر شاه اتورتاهید (آذر ناهید) پیوند دارد^{۱۲}.

در کتیبه نرسه (سطر دهم) در کنار نام هورمیزد (اهورمیزد - اهورمزد) و «همه ایزدان» از «اناهیت بانوک» - «اناهیت بانو» یاد شده است. بدین روال در ستایش اناهیتا جای تردید نیست^{۱۳}.

ذکر این نکته ضرور است که در همان کتیبه‌ها عناوین «موبد» و «هیربد» را می‌یابیم. در سطر بیست و هشتم کتیبه موبد کرتیر در نقش رجب، وی از انتصاب خود به مقام موبد هیربد به فرمان شاپور یاد کرده است: *magupat ut éhrpat nam*^{۱۴} (Kirte). تاکنون به این نکته توجهی معطوف نشده است. این کتیبه کرتیر مربوط به دوران پادشاهی ورهران (بهرام دوم) پسر ورهران (بهرام اول) ۲۹۳-۲۷۶ میلادی است. باید افزود که اواخر سده سوم میلادی هر دو عنوان وجود داشتند و حتی در مورد شخص واحدی که میان روحانیان مقام نخست داشت بکار می‌رفتند. ذکر این

10- E. Herzfeld. *Paikuli*, I, s.85.

کتیبه اردشیر، سطر اول؛ ص ۸۶- نوشته شاپور یکم، سطر ۱-۳، ص ۸۷- کتیبه شاپور یکم سطر ۱-۳؛ ص ۹۵- کتیبه نرسه سطرهای ۱ و ۲، ص ۱۲۱- کتیبه شاپور سکانشاه، سطر ۱ و ۳، ص ۱۲۳- کتیبه شاپور دوم، سطر ۲.

11- E. Honigmann et A. Maricq. *Recherches sur Les Res Gestae divi Saporis*, p. 16, 43-52.

۱۲- همانجا، ص ۱۶، سطر ۴۷.

13- E. Herzfeld. *Paikuli*, I, s. 99.

۱۴- همانجا.

نکته ضرور است که بهرام اول و بهرام دوم که در کتیبه مذکور از آنان سخن رفته است، کرتیر اهورامزدا را تنها به عنوان موبد (magupat) تأیید کردند. در اینجا از عنوان «هیربد» سخنی در میان نیست*.

از این عنوانها بر می آید که سازش و التقاطی در آیین و ایزدان مورد ستایش صورت پذیرفته است. توضیح این نکته دشوار نیست. زیرا التقاط مذکور در همه جهات و جوانب سیاست ساسانیان مشهود است. هدف آنان از سازش و التقاط، وحدت ایران و متحد گردانیدن شاهان و شاهکان و استانهای کشور در يك مجموعه واحد بود. جهات و جوانب ویژه بعضی از معتقدات و ستایش ایزدان در يك مجموعه واحد پیوند یافتند و در نتیجه آیین زرتشت به دین مرکزی و عمده کشور بدل گشت. از دو عنوان روحانی هیربد و موبد، سرانجام موبد برتری یافت و روحانی بزرگ کشور موبدان - موبد نامیده شد. بنا به نظر ویکندر در نوشته‌ها شبیه و تردید پیرامون این دو عنوان مشهود است. می توان پذیرفت که رسم و سنت استخر در مآخذ و منابعی چون کارنامگ (کارنامه اردشیر پاکان) ارداویراف نامه (اردای ویرافنامک)، نامه تنسر و نوشته‌های طبری، ثعالبی و فارسنامه (ابن بلخی) آمده است. ولی سنتهای شیز شامل رسمهای اوستایی و آیین گرایانه زرتشتی است که نمونه‌های آن را در دینکرت و آثار مسعودی و شاهنامه فردوسی می توان یافت^{۱۵}.

می توان پذیرفت که مآخذ نخستین مربوط به سنتهای عمومی و رایج بوده که اردشیر را در مقام والا و بسیار عمده‌ای جای داده است. بنا به نظر ویکندر با توجه به اهمیتی که این مآخذ برای فارس به عنوان مرکز دینی قایل شده‌اند، می توان انتظار داشت که از هیربد به عنوان مقام روحانی سخن رفته باشد. ولی در کارنامگ و نامه تنسر از موبد بزرگ یاد شده است. بنا به عقیده ویکندر این عنوان با سنت شیز مرتبط است^{۱۶}. با تکیه به اطلاعات مذکور نظریه مبتنی بر تفاوت عمده میان معتقدات مذهبی جنوب و شمال غرب ایران و قشرهای روحانی استانهای گونه گون کشور را

* نگارنده کتاب نام کرتیر را به صورت «کرتیر اهورمزده» ارائه کرده است. مترجم گمان دارد که نگارنده در خواندن متن دچار تشویش شده باشد. کرتیر در کتیبه خود را چنین نامیده است: «کرتیر بگهبان روان بهرام و موبد اهورامزدا». ر. ش. به: ولادیمیر لوکوتین، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰، ص ۱۴۰-۱۴۱.

15-S Wikander. *Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, s. 132-133.

۱۶- همانجا، ص ۱۶۵.

نمی‌توان درست پنداشت. زیرا آنها بسرعت میان خود زبان مشترك حاصل کردند. در ضمن نمی‌توان این نکته را پذیرفت که اوستای مکتوب در روزگاران متأخر پدید آمده باشد. زیرا در مأخذی چون نامهٔ تنسر و کارنامگ از اوستای مکتوب سخن رفته است.^{۱۷} در این زمینه می‌توان نظریات نیبرگ Nyberg و هنینگ را متذکر گردید. اینان معتقد بودند که در روزگار هخامنشیان اوستا به صورت مکتوب وجود نداشت و تنها در روزگار ساسانیان مطالب شفاهی گردآوری و تدوین شد. در ضمن آنها الفبای اوستایی را متعلق به جنوب ایران می‌شمارند. مشابه این نظر از سوی بیلی Bailey نیز عنوان گردید. بیلی ظهور الفبای اوستایی را به سدهٔ ششم میلادی مربوط می‌داند.^{۱۸} حال آن که ماجرای خط‌های موجود در قرائت دست‌نوشته‌های اوستا حکایت از آن دارد که اصلاح متن با تکیه به الفبای آرامی که فاقد حروف صدا دار بود صورت پذیرفت.

آکادمیسین یوگنی برتلس بر این عقیده است که نظر محققان نامبرده با مندرجات مأخذ از جمله رساله‌های مانوی متناقض و متضاد است. بنا بر گفتهٔ مانی تعالیم زرتشت از سوی شاگردان او «در کتابهایی» نوشته شد. این مطلب در مأخذ معتبر دیگری که از آثار پائوسانیاس Pausanias نویسنده یونانی است، مورد تأیید قرار گرفته است. او نوشت که روحانی زرتشتی «سرودها و نوشته‌ها را از روی کتاب می‌خواند و زمزمه می‌کرد».^{۱۹}

بدین روال بی‌پایگی نظریهٔ متخالف قرار دادن روایات شفاهی هیربدان فارس با روایات کتبی موبدان شیز معلوم و مشخص می‌گردد. این نظر که «اپستاک-اوستا» روایتی شفاهی و مرتبط با سرودها و دعا‌هایی بوده که تاکنون به ما نرسیده است، قابل پذیرش نیست.^{۲۰} مسئله مربوط به رابطهٔ روایات مکتوب «nipek» با شیز را نمی‌توان فارغ از ارتباط با مأخذ مربوطه مطرح نمود. متن نوشتهٔ اوستا در بسیاری از روایات آمده است. گرچه هر یک از مؤلفان متن را به گونه‌ای ارائه کرده‌اند، ولی در همهٔ موارد ماهیت آنها یکی است. در این زمینه نوشتهٔ بیرونی شایان توجه است. بیرونی زرتشت را از اتورپتکان نوشته و روایتی ارائه کرده است که طبق آن متن

17- E. Bertels. *Novie raboti po izucheniiu Avesty*, str. 267-268.

18- H. Bailey. *Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books*, Oxford, 1943, p. 169, 172.

19- E. Bertels. *Novie raboti op izucheniiu Avesti*, str. 267-268.

20- S. Wikander. *Feuerpriester in Klemasien und Iran*, s. 160.

اوستای ورجاوند که بر دوازده پوست گاو به زر نوشته شده بود، از سوی اسکندر مقدونی به آتش کشیده شد و نیز هم او هیربدان را بکشت (و قتل الهرابذه)^{۲۱}. روایت دیگر حاکی از این نکته است که در سمرقند الواح زرینی وجود داشتند که متن اوستا بر آنها با اب زر نوشته شده بود. این الواح نیز به فرمان اسکندر سوخته شد^{۲۲}. گرچه این روایات آشفته‌اند، با این وصف وجود متن اوستا به صورت مکتوب را مورد تأیید قرار داده‌اند.

اتورپاتکان از روزگاران دراز مرکز دینی بود. در عهد پارتیان ستایش آناهیتا و پرستش آتش در ارمنستان رایج و معمول بود. پیش از هجوم تازیان به ایران، شیز در سراسر کشور از اهمیت فراوان برخوردار بود. در این سرزمین، بویژه ناحیه گنزک و کنار آتشکده مشهور اتورگششپ (آذر گشسپ) «مدرسه‌ای برای تعلیم و تربیت مغان» وجود داشت. اینجا «پرورشگاه همه مغان بود و سروش (Sirosh) مغان» نام داشت. این جایی بود که «مغان از سراسر کشور ایران در آن گرد می‌آمدند تا دعا‌های زرتشت فرزند اسفید تهمان Sfidtahaman^{۲۳} را بیاموزند». در شیز همچنین فهرستی از متون متعدد اوستا که بر پوستهای گاو نوشته شده بود، وجود داشت. طبق همان روایت متن دیگری از اوستا در استخر تخت جمشید نگاهداری می‌شد^{۲۴} که باید محل استقرار آن همان «کعبه زرتشت» یا ستایشگاه ایزد آناهیتا باشد. این آگهی ناقص حدس و گمانی است مبنی بر این که سده ششم میلادی در جنوب غرب ایران تنها روایات شفاهی و در شمال غرب ایران متن کتبی اوستا وجود داشته است.

اوضاع سیاسی ایران طی سده‌های سوم و چهارم میلادی نمودار بروز تزلزلهایی در زمینه ایدئولوژی است. گرچه در آغاز پادشاهی ساسانیان طی سده سوم میلادی، استخر و استانهای جنوب غرب ایران نخستین پایگاه دودمان مذکور به شمار می‌رفت، با این وصف تحکیم ارتباط با استانهای شمالی کشور وظیفه عمده‌ای محسوب می‌شد. پیوند استانهای شمالی از اهمیت فراوان برخوردار بود و

21- Takizadeh. A new contribution to the materials concerning the life Zoroaster. Bull. of the school of Oriental studies, 1937, v.8, p. 948,954.

22- *Shahristanha-i Iran: A catalogue*... by J. Marquart, ed. by G. Messina, p. 8-9

* نام مذکور باید همان سپتمان یا اسپتمان باشد - م

23- N. Pigulevskaja. *Mar Aba I, str. 79-Vita mar Abue*, ed. P. Bedjan, Paris, 1895.

24- *Shahristanha-i Iran: A catalogue*... by Marquart, ed. by G. Messina, p. 28-29.

شاه تاگزیر از میان بزرگان و روحانیان محلی حامیانی جست و جوی کرد. در ضمن جز از آیین زرتشت، دیگر آیینها نیز در ایران رواج و گسترش فراوان داشتند که آیین مانی یکی از آنها بود. مراکز زرتشتی همه نیروی خود را بکار گرفتند تا در برابر خطری که از سوی آیین مسیح پدید آمده بود به پیکار برخیزند و آن را سرکوب کنند. آن زمان آیین مسیح بخش وسیعی از ارمنستان را فرا گرفته بود. گروه کثیری از مردم سوریا و اعراب ساکن میان رودان (بین النهرین) و بخشی از ایران آیین مسیح را پذیرا شدند. سده چهارم میلادی آیین مسیح در امپراتوری روم شرقی (بیزانس) و ارمنستان، آیین رسمی اعلام شد. این نیز دولت ایران را بادشواریهایی مواجه کرد. زیرا آیین مسیح از تکیه گاه نیرومندی برخوردار گردید. بنای شهرهای ایران و تمرکز پیشه‌وران و بازرگانان در مراکز شهری، جوانب روبنایی خاص خود را بویژه در زمینه ایدئولوژی طبقات مذکور پدید آورد.

شاهنشاهان ساسانی نه تنها از سوی سران قبایل، بلکه از جانب بزرگان و روحانیان ایران نیز مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفتند. آیین مانی پدیده‌ای نو در زمینه ایدئولوژی بود. تعالیم التقاطی آیین مانی که تأثیرهای متفاوتی بر جاذبه‌ها بود، خصلتهایی ویژه خود داشت.

آگهیهای مربوط به زندگی مانی که از سوی مؤلفان متأخر ارائه شد تا اندازه زیادی آمیخته با افسانه است. ولی آثار شاگردان مانی که در مصر به زبان قبطی کشف گردید، ملهم از گفته‌های او است. بخشهایی از کتاب مشهور مانی زیر عنوان «شاپورگان» برجا مانده است که به شاپور اول اهدا شده بود. از يك رساله تاریخی نیز بخشهایی برجا مانده است. این رساله شایان دقت فراوان است. زیرا توسط گروهی از نزدیکترین شاگردان و پیروان مانی به رشته تحریر کشیده شد. بر مبنای این آثار که از کشف آنها زمان درازی نمی‌گذرد، می‌توان دریافت که مطالب الفهرست پیرامون نخستین سخنرانی مانی در روز تاجگذاری شاپور اول مقرون به حقیقت نیست.

مانی در سال ۲۱۶ میلادی تولد یافت^{۲۵}. وی نخستین بار در سن بیست و سه و یا بیست و چهار سالگی به تبلیغ اندیشه‌های خود پرداخت. این زمان مصادف

بود با آخرین سال پادشاهی اردشیر اول (۲۴۱-۲۲۴ میلادی). با بکار گرفتن اول شخص مفرد چنین بنظر می رسد که بیان مطلب از مانی باشد. مانی آن زمان با کشتی عازم «هند» توران و مکران شد و يك چند از عمر خویش را در آن سرزمینها گذراند^{۲۶}. وی در آنجا با مجامع مسیحی که پیش از آن توسط سوریاییان بنیاد یافته بود، آشنا شد. تردید نیست که مانی با سفرنامه مشکوک و نامعتبر حواری توماس به هندوستان آشنایی داشت^{۲۷}. در تعالیم مانی جهات و جوانبی از فلسفه و اندیشه های دینی هندوان از جمله تناسخ و انتقال روح مشهود است. چنین بنظر می رسد که اندیشه های مذکور سوغاتی بود که مانی از سفر دور و دراز خویش به ارمغان آورد. مانی به روزگار پادشاهی شاپور، از سرزمین هندوان به ناحیه «پرسیدا» بازگشت و از آنجا به بابل و میشان و «سرزمین خوزستان» و استانهای جنوب غربی ایران رفت. شاهنشاه شاپور مانی را «با اعزاز بسیار» به حضور پذیرفت و اجازه داد به تبلیغ اندیشه های خویش در ایران پردازد. این نکته واقعی تاریخی است^{۲۸}. پس آنگاه نام استانهایی که مانی برای تبلیغ بدان سرزمینها سفر کرده بود مذکور افتاده است. در اینجا از استانهای شمال غرب یاد شده و جز از نام پرسیدا «سرزمین پارتیان از دیگر نواحی تا سرزمین ادیابن - ادیابنه سخن رفته است (این نام صورت دگرگونی یافته ای از نام سریانی حدایاب Hedayab است) که در نواحی هم مرز یا امپراتوری رومیان قرار داشت»^{۲۹}. گمان می رود مانی در لشکرکشیهای شاپور وی را همراهی می کرد و در سال اسارت والریانوس امپراتور روم نیز همراه شاپور بود. بدین روال مانی در دوران معینی از فعالیت خویش نه تنها با مقاومتی از سوی دولتمداران مواجه نگردید، بلکه در کنف حمایت شاپور اول قرار داشت.

چنین بنظر می رسد که آن زمان ضرورتی در زمینه ایدئولوژی و حمایت از پدیده های جدید فرهنگی احساس می شد و در آغاز آیین مانی با خصایل تازه حاکمیت شاه مبانیت و مخالفتی نداشت.

26- Schmidt-Polotsky. *Ein Mani-Fund in Agypten*. Sitzungsberichte der Preuss. Akad. d. Wissensch., 1933, s.48-H. Puech. *Le manichéisme...* p. 44-45.

27- H.H. Schaefer. Schmidt und Polotsky. *Ein Mani-Fund in Agypten*. *Gnomon*, 1933, Bd. 9, H.7. S. 349.

28- Schmidt-Polotsky. *Ein Mani-Fund in Agypten*, s.51-H.C.Puech. *Le manichéisme...* p.46.

مؤلف این رویداد را با سال ۲۴۲ (یا ۲۴۳ میلادی) مربوط دانسته است

29- Schmidt-Polotsky. *Ein Mani-Fund in Agypten*, s.48.

تعالیم مانی سخت التقاطی بود. در آیین وی عناصری از ادیان و مکاتب فلسفی گونه‌گون دیده می‌شد. معرفت‌گرایی (گنوستیسیم) که در محیط زرتشتیگری تشکل و قوام یافته بود، در آیین مانی اثری عمیق بر جانهاد. مبانی آیین مانی بر ثنویت استوار بود. کیهان‌شناسی مانی بنا بر ماهیت خویش صبغه عرفانی (گنوستیک) داشت. این زمان تعالیم عرفانی فیثاغورس در آیین مسیح نفوذ بسیار یافت. در آیین مانی تعالیم هندوان پیرامون تناسخ و انتقال روح مقبول افتاده بود. آراء و عقاید فلسفی بدبینانه مانی در تعالیم ثنوی او پیرامون سرآغاز خیر و شر در جهان انعکاس یافت و موجب شد که مانی وجود «نیکی» در عالم احساس را مورد انکار قرار دهد. حکمت اخلاقی مانویان که مبتنی بر زهد و ورع و نفی ازدواج بود، از همین اصل ناشی می‌شد. در آیین مانی، بویژه در روزگار نزدیک به ظهور آیین مذکور گرایش جهان شمول پدید آمد و آن تلاش در جهت متحد گردانیدن همه ادیان در آیینی واحد بود. چه بسا این گرایش، شاهان را به سوی آیین مانی جلب کرد. بدینی در آیین مانی انعکاسی از عدم رضایت توده‌های وسیع مردم ایران در عصر بحران مناسبات برده‌داری بود. خصلت مقاومت منفی و غیر فعال مانویان خشم و کینه نسبت به آنان را برانگیخت.

با وجود شماره کثیری اسیران جنگی که از سرزمین امپراتوری روم به ایران آمده بودند، آیین مسیح در این کشور رواج بسیار یافت. شرایط مناسبی که برای آیین مانی پدید آمده بود دوامی چندان نکرد. اواخر دوران پادشاهی شاپور نشانه‌هایی از تبعید پیروان مانی مشهود گردید. در روزگار پادشاهی بهرام یکم تبعید پیروان مانی با شدت هرچه تمامتر به مرحله اجرا درآمد.

مانی مدتی دراز در گنده شاپور (جندی شاپور - بیت لپت) زندانی بود و مورد شکنجه‌های بیرحمانه قرار گرفت. وی در تاریخ ۲۷ فوریه سال ۲۷۷ میلادی بر اثر شکنجه درگذشت^{۳۰}. داستانهای افسانه آمیزی پیرامون مرگ او برجا مانده است که نمی‌توان درست پنداشت. اخبار مذکور در کتابهای مانویان درج شده است. این کتابها را پیروان مانی نگاشته‌اند. طبری چنین روایت کرده است که مانی کوشید تا بهرام را به آیین خود آورد. ولی بهرام فرمان تحقیق در این زمینه را داد. چون

اهریمنی بودن آیین مانی بر شاه مسلم شد، فرمود تا وی را در گنده شاپور بقتل رسانند. در پی آن کشتار پیروان مانی آغاز شد. روایات مورخان متأخر پارسی - تازی با افسانه‌هایی درامیخت. آنها در این روایات به کشتار مزدکیان نیز اشاراتی دارند. یکی از دروازه‌های گنده شاپور «دروازه مانی» نام گرفت که در مآخذ عربی به صورت (باب المانی) آمده است. گویا دلیل نام گذاری مذکور آن بود که مانی کنار این دروازه به دار آویخته شد^{۳۱}. این روایات درست نیست و چه بسا با شهادت پیروان مانی انطباق ندارد.

در روزگار بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶ میلادی) پی گرد مانویان ادامه یافت و پیشوای آنان که سی سین Sisine نام داشت، مصلوب و اعدام شد^{۳۲}. این زمان مانویان تلاش می کردند تا خود را به صورت پیروان آیین مسیح وانمود کنند. زیرا مسیحیان فعالیتی آشکار داشتند. مانویان به گونه مسیحیان لباس می پوشیدند و خود را مسیحی می خواندند. از این رو کسان بسیاری «گمراه می شدند» و اینان را مسیحی می پنداشتند. نتیجه آن شد که به روزگار بهرام دوم فرزند بهرام در جریان پی گرد و آزار مانویان کلیساهای مسیحیان نیز دستخوش ویرانی گردید. ولی در دوران فرمانروایی کوتاه مدت بهرام سوم در سال ۲۹۳ میلادی دستور احیای کلیساهای ویران شده صادر گردید^{۳۳}. مانویان دشمنی مغان را عامل پی گرد و آزار خویش می دانستند. مغان خواستار قطع و منع تبلیغ آیین مانی بودند. زیرا آیین مانی در طریق مخالفت با قوانین مغان بود. توفیق مانویان مایه نگرانی و اضطراب روحانیان زرتشتی گردید. روحانیان زرتشتی مانویان را دشمن رسم و آیین خویش در پرستش آتش می دانستند. مغان از امتیازهای فراوان برخوردار بودند. مغان جایگاه والا و پایگاه اقتصادی استواری داشتند. ولی آیین جدید، تهدید و خطری جدی برای مقام و موقف اینان به شمار می رفت. اصول آیین مانی با زرتشتیگری مطابقت نداشت. زیرا مانی در مبانی فلسفی آیین خویش سیستم بغرنج معرفتی (گنوستیسیم) و دیگر عناصر فلسفه هلنیستی را گنجانده بود^{۳۴}. آخرین پژوهشها

31- Tabari. *Annales* s.834.

32- Schmidt-Polotsky. *Ein Mani-Fund i Agypten*, S.29-H.H. Schaeder, *Gnomon*, Bd. 9, H.7, s.349.

33- Chronique de Seert: *Patrologia Orientalis*, t.4, p. 27(237).

34- A. Christensen. *L'Iran sous Les Sassanides*, p. 183-190.

مؤید ارتباط آیین مانی با ادیان کهن سرزمین میان رودان (بین النهرین) است. با این وصف آیین مانی دارای جنبه‌های آموزشی و چنان گسترشی بود که شاه نرسه (۲۹۳-۳۰۲ میلادی) توانست از آن بهره گیرد. آیین مانی بویژه در استانهای شمالی ایران رواج داشت. در یکی از رساله‌های تاریخی مانویان از ادوربادگان (آذربایجان) به عنوان استانی یاد شده است که در آن آیین مانی رواج و گسترش یافت.^{۳۵} در همین مأخذ تاریخی از شیخی عرب به نام Amaro (عمرو) به عنوان پشتیبان و حامی مانویان یاد شده است. این شیخ عرب همان عمرو بن عدی مشهور است که به هنگام جلوس نرسه بر اریکه شاهی (سپتامبر سال ۲۹۳ میلادی) وی را درود و تهنیت گفت. در کتیبه نرسه از این مقوله سخن رفته است. در سطر ۴۵ (۴۲) کتیبه نرسه از شیخ مذکور با نام amru apgar(1)nan - عمرو ابگارینان Amr Abgarinan (ابقر؟ - م) یاد شده است. در ترجمه متن از سوی هرتسفلد شیخ مذکور به عنوان شخصی از «بازماندگان ابگاران» معرفی شد. ولی در فهرست اعلام نام وی عمرو بن عدی آمده است که از سال ۲۷۲ تا ۳۰۰ میلادی بر مسند حکمرایی قرار داشت.^{۳۶}

مانویان از شاه نرسه خواستند تا در برابر پی گرد آزار از آنان حمایت کند. این کار از طریق شیخ عرب عمرو بن عدی صورت گرفت. شیخ طی نامه‌ای حمایت نرسه را خواستار گردید. یکی از شاگردان مانی به نام اینای Innay که پس از اعدام سی سین به عنوان پیشوای مانویان شناخته شده بود، امکان یافت تا با شاه گفتگو کند. این نکته شایان توجه بسیار است که جنبش مانویان طی نخستین ده سال با قیامهایی مرتبط بوده است.

سال ۲۹۶ میلادی شورش روی داد که آن را به اعراب مانوی نسبت دادند.^{۳۷} در ایران نیز مانویت به عنوان سلاحی علیه رومیان در پشت جبهه آنان مورد استفاده قرار گرفت. رومیان از گسترش آیین مانی سخت در هراس بودند.^{۳۸} در مأخذهی چون نامه تنسر از آرزوی دیرین شاهان ساسانی و نزدیکانشان مبنی بر احیای

35- Schmidt-Polotsky. *Ein Muni-Fund in Agypten*, s.28.

36- E.Herzfeld. *Paikuli*, I, p. 118-119, 137.

37- W.Seston. *Achilleus et la révolte de l'Egypte sous Diocletien d'après les papyrus et l'Histoire Auguste*. Mélanges d'Ecole française de Rome, 1938.

38- W.Seston. *Le roi sassanide Narses. Les arabes et le manichéisme*. Mélanges syriens, I, Paris, 1939, p. 233-234.

قدرت و حاکمیت پیشین بر مصر (قبط) و سوریه و خراج ستاندن از این نواحی سخن رفته است^{۳۹}. اواخر سده سوم میلادی نیز ایرانیان در این طریق تلاش کردند و کوشیدند تا موافقت امپراتوری روم را در سرزمین مصر (قبط) متزلزل کنند. ایرانیان در انجام این مقصود به محافل مانوی که از سوی تازیان بدان سرزمین راه یافته بودند، تکیه داشتند.

هرمز دوم (۳۰۹-۳۰۲ میلادی) به خلاف پدرش نرسه نسبت به خواست روحانیان زرتشتی موافقت ابراز نمود و پی گرد مانویان را ادامه داد. مانویان که بیشتر در استانهای شمالی ایران سکنی داشتند به شرق روی آوردند و بخشی بزرگ از این گروه به آسیای مرکزی عزیمت کردند. بقایای آثار مانویان که به زبانهای گونه گون است به ما امکان می دهد تا بخشهایی از این آیین بغرنج را معلوم و احیا کنیم. در آیین مانی عرفانی (گنوستیک) و آیینهای محلی میان رودان (بین النهرین) با اخترماری یا احکام نجوم و عناصری از مسیحیت و آیین زرتشت در هم آمیختند و به صورت مجموعه واحدی در آمدند. ثنویت مانوی همه آن چه را که در جهان صورت می پذیرد حاصل شر و بدی می داند. برخورد منفی به جهان احساس و عالم ماده سبب شد که مانویان طریق زهد و ورع در پیش گیرند. مانویان منکر ازدواج و مخالف فرزندزایی بودند^{۴۰}. آیین مانی با ماهیت بدبینانه خویش انعکاسی از وضع دشوار و بحرانی در سده سوم میلادی بود و از این رو با توفیق همراه شد. آیین مذکور در غرب تا درون روم و در شرق تا واحه تورفان گسترش یافت. اوگوستین مقدس (سنت اوگوستین) در روزگار جوانی تحت تأثیر آیین مانی قرار گرفت. در آسیای مرکزی تا سده یازدهم میلادی پیرامون نسخ خطی و مینیاتورهای عالی و زیبای مانوی مطالبی نوشته میشد. در آیین مانی جهات و جوانبی وجود داشت که برای دولت قابل پذیرش نبود. روحانیان زرتشتی، دشمنی آشکار خود را با آیین مانی اعلام می داشتند و در تبعید وی اصرار می ورزیدند. آیین مانی اعتراض مسیحیان را نیز سبب گردید. یکی از رویدادنامه نویسان مسیحی سده ششم میلادی نوشت که مانی در «ظرف و لگن شر و بدی صفرا و زرداب خشم و قهر شیطانی استفراغ می کند»^{۴۱}. او مانویان را

39- *Lettre de Tansar*..., p. 548.

40- *Chronique de Seert: Patrologia Orientalis*, t.4, p. 27(237).

41- *Khronika Karki de bet Selokh: Acta mm. ss. II*, p. 517.

به عملیات شریرانه علیه مسیحیان متهم نمود.

مماشات شاپور اول و نرسه نسبت به مانویان را می توان چنین توجیه کرد که در ایران آیینهای گونه گونی وجود داشتند و شاه می کوشید همه آیینها را متحد گرداند. مانی خواستار آیین جهان شمول یگانه ای بود که شاید بتواند در نیمه دوم سده سوم میلادی جانشین همه آیینهای موجود گردد. دولت ایران نیز به این نکته توجه داشت. معرفت گرایی و بدینی موجود در تعالیم مانی با سنتهای کهن زرتشتیگری سازگار نبود. حال آن که رسم و آیین کهن زرتشتی می توانست نکیه گاه عمده ای برای تحکیم قدرت و حکومت شاه باشد.

می توان گفت که در سیاست مذهبی عصر نخستین شاهان ساسانی تا اندازه ای تردید و تزلزل وجود داشت. در روزگار شاپور اول اشراف روحانی استخر یا هیربدان مورد حمایت قرار داشتند. آن زمان پرستش آتش و ستایش ایزد اناهیتا اهمیت فراوان داشت. پرستشگاه اناهیتا در نقش رستم از احترام شایان برخوردار بود. در همان زمان آتشکده تازه ای برپا شد که بعدها به مرکز آیین زرتشت بدل گردید. بنابر مندرجات کتیبه کرتیر در نقش رجب، شاپور اول هر دو عنوان موبد (مگپت) و هیربد (ارهپت - erhpat) را به وی عطا کرد. عنوان «موبد»، «مغ»، «مگوشا» و غیره بسیار رایج و معمول بود. روایات ارمنی، یونانی و سریانی همه از این نکته حکایت دارند. اینها عناوین خاص روحانیت زرتشتی است. شیز (گنژک، اتروپاتن - اتورپاتکان) که مرکز دینی بزرگ استنهای شمالی کشور بود با استواری بیشتری به فعالیت پرداخت و با اتحاد مغان زندگی تازه ای را آغاز کرد.

مجاز شمردن آیین مانویان خود نمودار آن است که در سده سوم میلادی نفوذ روحانیان زرتشتی چندان نیرومند نبود و به پایه ادوار متأخر نمی رسید. شاهنشاهانی چون شاپور اول و نرسه تا اندازه ای به آیین مانی گرایش نشان دادند و فعالیت مانویان را مجاز شمردند. ولی اینان نیز ستایشگر مزدا (اهورامزدا) و پرستنده آتش بودند. ویژگیهای آیین مانی از جمله بدینی، زهد و ورع و سازمان منتزع و گوشه گیر آن با مصالح دولت ایران تعارضی نداشت. در آیین مانی روحانیان نسبت به دیگران از شرایط زندگی ممتاز و مقام برتر برخوردار نبودند. حال آن که روحانیان زرتشتی از طبقه ممتاز اشراف و بزرگان کشور بودند. گذشته از امور دینی، کارهای حقوقی، دعاوی و آموزش و پرورش در اختیار این گروه قرار داشت. مقام و موقف

عالی روحانیت زرتشتی از تحکیم قانونی برخوردار بود. موبدان - موبد که عالترین مقام روحانی کشور به شمار می رفت، اهمیت و نفوذ فراوان داشت. موبدان - موبد در امور دولتی نیز صاحب نفوذ فراوان بود. نه تنها بزرگان وابسته به خاندان شاهی، بلکه دیگر اشراف کشور که روحانیان زرتشتی از درون اینان برخاسته بودند، موقعیت ممتازی داشتند. گسترش مبانی قدرت و حاکمیت در محدوده همین طبقه، موجب ظهور و بروز رویناهای دولتی تازه ای شد که بظاهر تا اندازه ای متفاوت می نمود. وظیفه این طبقه، وحدت، یکپارچگی و مرکزیت ایران بود. این وظیفه از سوی دودمان ساسانی به مرحله اجرا درآمد.

آیین زرتشت مدتی بعد، پس از دگرگونیها و تجدید سازمانهایی سرانجام به تکیه گاه اصلی تاج و تخت و پرستاران و خدمتگزاران آتش بدل شد. شاهنشاهان ایران نیز مظاهر این آیین به شمار می رفتند. بر روی سکه ها تصاویر شاهان همراه با تصاویر اتشگاهها ضرب می گردید.

۲

جشن شهر بگمود Shahrabgmud - تیرگان

در رویدادنامهٔ سریانی ادیابنه (ادیابن) که نگارندهٔ آن اسقف مشیحازها Meshiha Zeha بود، داستانی پیرامون بزرگداشت یکی از اعیاد ذکر شده است. در رویدادنامهٔ مذکور این عید «شهر بگمود» نامیده شده است. مشیحازها در گزارش خود پیرامون عید نامبرده از مأخذی کتبی که تاریخچه‌ای به قلم معلمی به نام آبل Abel بود، بهره جست. این معلم اوایل سدهٔ پنجم میلادی می‌زیست. تاریخی را که آبل به رشتهٔ تحریر کشید برجا نمانده است. ولی نگارندهٔ مذکور در کلیسای مسیحی ادیابنه به عنوان شخصیتی تاریخی شهرت داشت. داستان ارائه شده از سوی آبل متعلق به حدود سدهٔ سوم میلادی است. در داستان چنین آمده است که شخصی به نام مزرا Mazra که اسقف بیت - زبدای (بیت زابدای - زبدیس) بود «با گروهی از کاروانیان» از بیت زبدای به ادیابنه (سرزمین حدایاب - حدیب) رفت^{۴۲}. او بنابر تقاضای اهالی شخصی به نام شمشون (سامسون) را به مقام اسقف ادیابنه منصوب نمود. شخص اخیر الذکر در میان اهالی پیرامون این ناحیه به تبلیغ و ترویج

آیین مسیح پرداخت. «ساکنان حومه ادیابنه آتش پرست بودند و در جشن بزرگ خود که آن را شهر بگمود می نامیدند فرزندان خود را به درون آتش می افکندند»^{۴۳}. شرح برگزاری این جشن در ادیابنه طی سده دوم میلادی که در نوشته های معلم آبل از آن یاد شده بود برجا مانده و دارای جهات و جوانب بسیار مهجوری است.

آبل پیرامون جشن مذکور چنین آورده است که این جشن در ماه آیار Iyar برگزار می شد و گروه کثیری مردم از اطراف و اکناف ادیابنه کنار چشمه و آبگیر بزرگ آن گرد می آمدند. آنها نخست درون آبگیر خود را می شستند، پس آنگاه می نشستند و به تدارك [خوراك] می پرداختند و آن خوراك را به بردگان خود می دادند. ولی تا زمانی که یکی از فرزندان خردسال خود را به درون آتش نمی افکندند، خود از آن خوراك نمی خوردند^{۴۴}. آنها جگر و قلوه های قربانی خود را برمی داشتند و به نشانه جشن از شاخه درختی می آویختند. بعد تیرهای بسیاری از کمانهای خویش به نشانه شادی و سرور به سوی آسمان رها می کردند و پس آنگاه به خانه های خود باز می گشتند^{۴۵}.

مسینا ماجرای این جشن را با نوشته ابوریحان بیرونی پیرامون جشن تیرگان که در سیزدهمین روز تیرماه برگزار می شد مقایسه کرده است^{۴۶}. ولی بیرونی شرح و توضیح مشابهی درباره این جشن ارائه نکرد. مقایسه مآخذ متعدد از نظر بررسی آداب و سنن مردم ساکن سرزمین ایران حایز اهمیتی بسزا است. در ضمن جهان دانش مرهون این دانشمند بزرگ است. بنابه نوشته بیرونی جشن تیرگان طی دوروز در سیزدهم و چهاردهم تیرماه هر سال برگزار می شد. روز نخست را تیرگان کوچک و روز دوم را تیرگان بزرگ می نامیدند. این جشن با دو اسطوره مرتبط بود که نخستین آن چنین است:

افراسیاب چون به ایرانشهر لشکر کشید و سپاه منوچهر را به طبرستان درهم شکست، خواسته های خویش را عنوان کرد. منوچهر با خواسته های افراسیاب موافقت نمود مشروط بر این که بخشی از سرزمین ایران را که حد آن از محدوده

۴۳- «درخشش کشور» (Shahrab) F. Justi. *Iranisches Namenbuch* Marburg, 1895, s. 276. همانجا- 43.

۴۴- «پسر یا دختر کوچکتر از پنج ساله» و «کودکان» - 44.

45- Mših-zkha, p. 4.

46- P.G. Messina. *La celebrazione de Tiragan in Adiabene. Atti de XIX congresso Internazionale*. Roma, 1938, p. 241.

پرتاب تیری بیشتر نباشد، بدو واگذارد. فرشته اسفندار مذ که در آنجا حضور داشت فرمان داد تا تیر و کمانی حاضر آورند. پس آنگاه مردی خردمند و باتدبیر به نام آرش را فرا خواند. آرش بر آن شد که تیر را از کمان رها کند. او می دانست که رها شدن تیر از کمان با حیات و زندگانش پیوند دارد. ولی آماده شد «جان خود را فدا کند»^{۲۷}. آرش با همه توانی که در بدن داشت تیر را از کمان رها کرد. ولی در حال بر زمین افتاد، جان داد و قطعه قطعه شد. باد تیر او را با خود برد و در سرزمینی میان فرغانه و طبرستان بر تناور درخت گردویی «که در جهان مانند نداشت» فرود آورد. پیمانی میان افراسیاب و منوچهر بسته شد و مردم این روز را جشن گرفتند. به هنگام جنگ مردم ایرانشهر سخت نیازمند و گرفتار مشقت بودند، زیرا گندم و میوه ها هنوز خام بودند. مردم ناگزیر همان گندم و میوه های خام را مصرف می کردند. لذا عادت بر آن شد که در این روز گندم و میوه ها را می پختند و می خوردند.

ابوریحان بیرونی از رسم و عادت دیگری یاد کرده است، مبنی بر این که در روز مذکور مردم ظرفهای آشپزخانه خود را می شکستند و به درون آتش می افکندند. آنها با این عمل چنان وانمود می کردند که از اسارت افراسیاب رها گشته اند و هر کس می تواند «به کار خویش پردازد».

داستان دیگری نیز وجود دارد که با افراسیاب مرتبط است. در این روز مردم به شستشوی خود می پرداختند. این یادآور روزی است که کیخسرو به تنهایی از کوه بالا رفت و کنار چشمه ای فرود آمد. فرشته ای بر او نمایان شد. کیخسرو از شدت هراس مدهوش گشت. با کمک آب چشمه که بر روی وی پاشیده شد به هوش آمد. کیخسرو پس از هوشیاری فرمان داد در آنجا شهری بنا کنند. وی آن شهر را ماندیش Mandish (مؤلف این واژه را به صورت Mandishn آورده است - م) نامید که شکل مخفف و دیگرگونه آن اندیش Andish (مؤلف این واژه را به صورت Andishn آورده است - م). ایرانیان به پاس رویداد مذکور در این روز به رودخانه ها، جویبارها و چشمه سارها می روند و خود را شست و شو می دهند^{۲۸}.

بیرونی داستان دیگری نیز در ارتباط با جشن تیرگان نقل کرد و آن را عاملی

۴۷- بیرونی، آثار الباقیه طبع زاخائو، لایپتسگ، ۱۸۷۸، ص ۲۲۰؛ و ترجمه انگلیسی، لندن ۱۸۷۴، ص

۲۰۵-۲۰۶.

۴۸- بیرونی، آثار الباقیه ص ۲۲۰؛ ترجمه انگلیسی، ص ۲۰۵-۲۰۶.

در برگزاری مراسم جشن مذکور نامید. مجموع فرهنگ و تمدن بر «دهوفذیه» - dahoufasia (دهیدی - دیه‌بدی - م.) امر حفاظت و نگاهداری جهان، و بر «دهقنه» - dahkana (دیهیگان - دهقانان - م.) امر زراعت، کشت اراضی و تقسیم ثمره آن مبتنی و استوار است. این دو پدیده به یکدیگر نزدیکند. «کتاب» (دبیران - م.) متعاقب این دو نزدیک بدانها است. «دهوفذیه» را هوشنگ بنیان نهاد و «دهقنه» را برادرش ویگارد Veghard در روز تیر یا عطارد بنیاد کرد. تیر ستاره «کتاب» دبیران است. هوشنگ برادر را آفرین گفت و «دهقنه» را به او سپرد که همپایه «کتاب» است. این روز را فرخنده داشتند. مردم به پاس گرامی داشت این روز پوشاک دبیران و دهقانان برتن می کردند. شاهان، دهقنه، موبدان و دیگران پوشیدن این لباسها را همچنان ادامه می دادند «تا روزگار گشتاسپ که ویژه بزرگداشت کار دبیری و احترام به دهقنه بود»^{۴۹}.

چنین بود خبر ارائه شده از سوی بیرونی.

مراسم جشن تیرگان را می توان با مراسم جشن شهر بگمود که ماه ایار در استان ادیابنه برگزار می شد مرتبط دانست. مراسم شست و شودر آبگیر شاید با ماجرای کیخسرو در چشمه سار و عادت شست و شویی که بیرونی از آن سخن داشت نزدیک و مرتبط باشد.

پرتاب تیر به هوا «که به نشانه سرور و شادی صورت می گرفت» شاید با پرتاب تیر از سوی آرش رابطه‌ای داشته باشد. جشن تیرگان بزرگ که روز چهاردهم تیر برگزار می شد، به پاس روزی بود که معلوم شد تیر آرش در کجا فرود آمده است. کتیبه شاپور اول در حاجی آباد را که به گویشهای پهلوی جنوب غربی و شمال غربی است، می توان با رسم و سنت مذکور مرتبط شمرد^{۵۰}. هنوز ترجمه و تفسیر دقیقی از این سنگنبشته ارائه نشده است. ولی موضوع کتیبه شامل داستان افکندن تیری است که از سوی شاهنشاه برابر دیدگان گروه کثیری از اشراف و بزرگان صورت گرفت. این واقعه از آن جهت حائز اهمیت است که نشان می دهد اقدام آرش مقامی ستی و مفهومی دینی کسب کرد و در برگزاری جشن شهر بگمود از سوی مردم ادیابنه مؤثر افتاد.

بیرونی از رسم شکستن ظرفها در جشن تیرگان خبر داد. ولی هیچ گونه توضیحی پیرامون این رسم و سنت ارائه نکرد. مقایسه این رسم و سنت با مطالب مندرج در رویدادنامه‌های سریانی بسیار گویا بنظر می‌رسند. پس از آماده کردن خوراکی غیرعادی، ظرفهای آشپزخانه را می‌شکستند. در ادیابنه کودک قربانی را به درون آتش می‌افکندند. این نکته مفهوم است که چرا پس از این عمل، وسایلی را همراه کودک بر روی آتش قرار می‌دادند، درهم می‌شکستند و نابود می‌کردند. بیرونی تنها از رسم نابود کردن ظرفهای آشپزخانه آگاهی داشت. چنین بنظر می‌رسد که وی علت این کار را نمی‌دانست. هرگاه به این نکته توجه شود که در ادیابنه طی مراسم مذکور نخست کودک را به درون آتش می‌افکندند و پس آنگاه به صرف غذا می‌پرداختند، موضوع چگونگی انهدام کلیه وسایل آشپزخانه معلوم و مشخص می‌گردد. زیرا این اشیاء و وسایل با قربانی کردن انسان ارتباط داشتند. کنون را می‌توان به نکته‌ای موازی با این رویداد اشاره کرد. آرش پس از رها کردن تیر بر زمین افتاد و قطعه‌قطعه شد. کودک را به درون آتش می‌افکندند، جگر و قلوه‌های او را بیرون می‌کشیدند و «به نشانه این مراسم از شاخه درخت می‌آویختند. آرش جان خود را فدا کرد. کودکان را نیز قربانی می‌کردند و جگر و قلوه‌های آنان را از شاخه درخت می‌آویختند. محل سقوط تیر آرش درختی بسیار عظیم و تناور بود. چنین بنظر می‌رسد رابطه‌ای درونی میان این ماجرا و پرستش درختان کهن از روزگار باستان وجود داشت.

ابوریحان بیرونی از رسم پختن گندم و میوه در جشن تیرگان آگاه بود و می‌دانست که این رسم با دیگر سنتها رابطه داشت. این خاطره‌ای از دردها و مشقتهای منوچهر و مردم به سبب خام بودن گندم و میوه به هنگام پیکار با افراسیاب بود. پیرامون این رسم و سنت توضیح دیگری نیز می‌توان ارائه کرد. «هدف دوم برگزاری این جشن و مراسم» پاک گردانیدن جهان و آباد کردن زمین بود. وظیفه دوم به «دهقنه» و کشاورزان سپرده شده بود. بدین مناسبت پوشاک آنان را بر تن می‌کردند. در این روز محصول به صورتی ابتدایی از جمله گندم و میوه پخته مصرف می‌شد.

در داستان ارائه شده از سوی معلم آبل نکته‌ای ناروشتن است. نکته مزبور آن است که اهالی ادیابنه کنار آبیگر گرد می‌آمدند، به شست و شو و تهیه خوراک

می پرداختند و به بردگان می دادند. آنها خود تنها پس از افکندن کودک به درون آتش غذای خود خوردند. بدیگر سخن خوراک بردگان مقدس نبود و همانند خوراک آزادان با رسم و سنت قربانی رابطه‌ای نداشت. قربانی خود از مراسم دینی قبیله به شمار می رفت و مایه بستگی و ارتباط اعضای قبیله بود. از این رو بردگان با مراسم مذکور هیچ گونه رابطه‌ای نداشتند. گرچه این بردگان از زمره اسیران جنگی به شمار نمی آمدند، با این وصف، «از قبایل دیگری» محسوب می شدند و به قبیله قربانی دهندگان تعلق نداشتند. واژه ایرانی «ان شهریک» ماهیت این نکته را روشن می سازد. بردگان به قبیله مالک تعلق نداشتند. از این رو نمی توانستند در مراسم مذهبی افراد قبیله شریک و همگام باشند. این نکته که آزادان خود غذا آماده می کردند و به بردگان می دادند، نموداری از وظیفه توزیع محصول در زمین و حاکی از نقش «دهقنه - دیهگانان» بود.

معلوم می شود روایات مربوط به این جشن تا زمان بیرونی باقی و بعضی مراسم در نظر افراد نامفهوم و ناروشن بود.

رویدادنامه سریانی که حاوی مطالبی از سده دوم میلادی است تصویری از پدیده‌های بسیار کهن و منسوخ چون قربانی کردن کودکان، پرستش درختان و تغذیه خاص بردگان بدست می دهد. رابطه مطالب رویدادنامه با نوشته بیرونی تا اندازه‌ای مشهود است.

آکادمی نصیبین (مکتب سریانی)

سده سوم میلادی با ظهور دولت ساسانی، در مراکز شهری جنب و جوشهایی پدید آمد و شهرهای تازه‌ای بنیان گرفتند. شهرسازی در ایران از مقام و موقف عمده‌ای برخوردار گردید. با تقویت شهرها وضع اهالی شهرنشین مسیحی تحکیم یافت.

آکادمی نصیبین همانند دیگر مکاتب مسیحی سوریایی از پایگاه مادی استواری برخوردار گردید. بازرگانان و پیشه‌وران، این مؤسسه را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دادند. زیرا کسب علم و دانش برای ادامه فعالیت آنان ضرور می‌نمود. گرچه آکادمی نصیبین مکتبی دینی و روحانی بود، ولی بهر تقدیر اطلاعات و معلوماتی در اختیار طلاب قرار می‌داد. پیرامون خصیصه دینی مکتب مذکور باید متذکر گردید که فرهنگ سده‌های میانه چه در شرق و چه در غرب از این خصیصه برخوردار بود.

در آکادمی نصیبین روحانیت خصیصه دیگری نیز داشت. تعالیم مذهب نسطوری که در این مکتب رشد و کمال یافته بود، با مسیحیت بیزانس متفاوت

می نمود. ایران که دشمن روم شرقی بود، در صورتی حاضر به تحمل فعالیت اهالی مسیحی شهرها می شد که با بیزانس رابطه مستقیم حاصل نکنند. پیروان مسیحیت نسطوری که از محدوده امپراتوری روم شرقی رانده شده بودند، در ایران از حمایت و پشتیبانی دولت برخوردار گشتند. سبب نیز دشمنی این گروه با مسیحیت ارتدکس حاکم بر امپراتوری روم شرقی بود. از این رو در ایران آیین مسیحیت ارتدکس به سبب پیوندی که با امپراتوری بیزانس داشت به خاموشی گرایید.

تعداد شخصیت‌های اجتماعی سوریایی و ایرانی که مکتب نصیبین را به پایان رسانیدند، اندک نبود. زبان ادبی این شخصیت‌ها سریانی بود. شاگردان این مکتب که یکی از نخستین دانشگاه‌های سده‌های میانه به شمار می رفت، جز از نگارش رسالات مذهبی و ادعیه، آثاری در زمینه فلسفه، فلسفه طبیعت، منطق، کیهان نگاری cosmographie و تاریخ به رشته تحریر کشیدند.

آثار تاریخی، رویدادنامه‌ها، وقایع نگاری، یادداشت‌های کوتاه، تاریخ‌ها، زندگینامه‌ها و اشعار ساده این نگارندگان اطلاعاتی بدست می دهند که در دیگر مآخذ نمی توان یافت. همه این آثار که نمایانگر فرهنگ وسیع و رشد یافته اهالی سریانی زبان میان رودان (بین النهرین) و ایران است، امکان می دهد تا به ماهیت پیکرشته از مسایل و ارزش اجتماعی آنها و نیز تاریخ فرهنگ عصر ساسانی و دوران خلافت پی ببریم.

وجود چنین مکتب پیشرفته‌ای تا حد زیاد مرهون فعالیت‌ها و تلاش‌های مذهبی رسولانه (مسیونری) سوریایان بود. در این زمینه مطالب مندرج در مآخذ کهن ارمنی بسیار جالب دقت و توجه است. مآخذ مزبور پیرامون آغاز نفوذ و رسوخ مسیحیت در ارمنستان مطالبی ارائه کرده‌اند. سوریایان مسیحی تعلیم یافته ناقل خط و کتابت، آموزش منظم و حامل کتابهایی به سرزمین ارمنستان بودند. کتابهای حاوی احکام و شرایع مسیحی شامل آگاهیهای معینی برای مردم در سده‌های میانه بود و در واقع گونه‌ای دایرةالمعارف محسوب می شد. سفر سوریایان به سرزمینهای شرقی و مبادلات بازرگانی از سوی این گروه موجب جذب دیگر اقوام و تیره‌ها گردید. زیرا فعالیت‌ها و رسالت‌های مذهبی تنها در سایه آموزش مداوم و بدیگر سخن وجود مکتب معین میسر بود.

آیین نامه آکادمی نصیبین برای شناسایی و بررسی تاریخ مکتب سریانی

بویژه آکادمی نامبرده واجد اهمیتی بسزا است. آیین نامه مذکور مربوط به امور داخلی این مکتب است. این در واقع قدیمترین آیین نامه دانشگاهی است که صورتی خاص دارد و سند بسیار مهمی در زمینه فرهنگ شرق طی سده‌های میانه به شمار می‌رود.

یکی از منابع مربوط به تاریخ مکتب سریانی سندی است که بنابر معمول «اصول و قوانین مکتب نصیبین» نامیده می‌شود. این اساسنامه برای نخستین بار در سال ۱۸۹۰ میلادی انتشار یافت^{۵۱}. سند مذکور موجب شناسایی وضع داخلی مکتب نامبرده، دوره و مواد مورد تدریس مندرج در برنامه آن و نیز رابطه میان استادان و طلاب گردید^{۵۲}.

در رسالهٔ برحدیشابا عربایا^{۵۳} Barhadbeshabba Arabaya به تفصیل از رسوم و مقررات آکادمی نصیبین سخن رفته است. در دفته Daphnè واقع در پیرامون انطاکیه و کنار اورونت Oronte مکتبی وجود داشت. این، مکتبی مشهور بود که شخصیت‌های برجستهٔ مسیحیت طی پنج سدهٔ نخست میلادی در آنجا تحصیل و تدریس می‌کردند. نویسندهٔ رساله تاریخ تأسیس این مکتب را سدهٔ نخست میلادی نوشته است. شعبه‌ای از این مکتب انطاکیه‌ای در شهر ادس (ادسا - الرها) تأسیس گردید. از زندگینامه یفرم سوریایی (در نوشتهٔ سریانی نام این شخص مار آفرما mar Afrema آمده است) چنین برمی‌آید که مکتب مذکور پیش از زمان تدریس وی (سدهٔ چهارم میلادی) دایر بود.

در روزگار یفرم سوریایی مکتب ادس از شهرت فراوان برخوردار بود. سدهٔ پنجم میلادی هنگامی که ایوا Iva (در نوشتهٔ سریانی این نام به صورت Hiba آمده است) یکی از سه شخصیت عمدهٔ مکتب مزبور به تدریس اشتغال داشت، جهت اصلی مکتب معلوم و مشخص گردید. در سال ۴۸۹ میلادی مکتب ادس به فرمان زنون Zénon امپراتور بیزانس به عنوان مکتب ارتداد و مرکز تعالیم نسطوری بسته

51- I. Guidi. «Gli statuti della scuola di Nisibi», *Giornale della società asiatica italiana*. 1890, v. 4, p. 165-195. (Th. Nestle. «Die Statuten von Nisibis aus den Jahren 496 und 590.» *Zeitschrift für Kirchengeschichte*, 1897, Bd. 18, s. 211-229)

52- J.B. Chabot. 1) «L'école de Nisibie». *Journal asiatique*, IX série, t. VIII, 1896, p. 43-93; 2) «Narsai docteur et les origines de l'école de Nisibie». *Journal asiatique*, X série, t. VI, 1905-«Fuchs. Die höheren Schulen von Konstantinopel». *Byzant. Archiv*, 1926, Heft 8.

53- «Barhadbeshabba Arabaya. Cause de la fondation des écoles». *Patrologia Orientalis*, t. IV.

شد. ولی مدرسان و طلاب عمدهٔ مکتب ادس در نصیبین جایگاهی برای خود یافتند. شهر نصیبین بطور عمده شهری سوریایی و زبان اکثر اهالی آن سریانی بود. این شهر که زیر فرمان شاهنشاه قرار داشت به مدارج عالی ترقی و شکوفایی بیماندی دست یافت.

در روزگار اسقف برسوما (برصوما) اساسنامه‌ای تدوین گردید و مقرر شد مکتبی برپایهٔ اساسنامهٔ مذکور پدید آید. هدف برسوما از تدارک اساسنامهٔ یاد شده آن بود که زمینه‌ای مساعد برای ادارهٔ مکتب و قواعد و مقرراتی جهت رفتار طلاب پدید آید. همهٔ معلمان و کارکنان این مدرسه با اساسنامه موافق بودند و بر آن صحه نهادند. ولی پس از مرگ برسوما اساسنامهٔ مذکور نادیده انگاشته شد و عناصر مغرض آن را زیر پا گذاردند. در نتیجه نظم و انضباط این مکتب یا مدرسه طریق انحطاط پیمود. اما بعدها در دوران ریاست نرسه بار دیگر اساسنامهٔ مزبور احیا گردید. يك نسخه از اساسنامهٔ تدوین شده توسط برسوما بدست آمد و با بعضی دگرگونیها احیا شد. این حادثه در «تهمین سال پادشاهی کواد (قباد) شاهنشاه ایران، اول ماه تشری Tishri از سال ۸۰۸ یونانی روی داد»، تاریخ یاد شده معادل ماه اکتبر سال ۴۹۶ میلادی است.

مادهٔ بیست و دوم اساسنامه با مقدمه‌ای مشروح آغاز شده است که بیشتر دارای جنبهٔ اخلاقی و متضمن احکام معینی است. به انتهای آخرین مادهٔ اساسنامهٔ مزبور شرحی افزوده شده است. این شرح مربوط به پادشاهی «شاهنشاه خسرو خطاپوش مهربان فرمانروای نیکو خصال و دادگر» است.^{۵۴}

اسقف پاول و آبراهام مدیر مدرسه بنابر رسم موجود در دیگر مکاتب و مدارس موافقت خود را با اساسنامه‌ای که به روزگار اوسی Osie و نرسه تدوین یافته بود، اعلام نمودند.

این نوشته مربوط به روزگار خسرو انوشیروان (۵۷۸-۵۳۱ میلادی) و احتمالاً متعلق به اواسط سدهٔ ششم میلادی است.

نخستین مصوبات با آیین نامه‌هایی که بدانها افزوده شد در سال دوازدهم «پیروزی شاهنشاه بخشندهٔ مهربان هرمزد نیکو خصال» مکمل گردید. این آیین نامه از سوی همهٔ مسئولان مدرسه که اسقف شمعون رهبری و حنا Henana مدیریت آن

را بر عهده داشتند مورد تصویب قرار گرفت. سری دوم آیین نامه مشتمل بر بیست و يك ماده است. تدوین این آیین نامه مربوط به روزگار پادشاهی هرمزد چهارم (۵۷۸-۵۹۰ میلادی) و دقیقتر گفته شود از ماه فوریه تا ژوئن سال ۵۹۰ میلادی و دوازدهمین سال سلطنت این پادشاه است. زیرا بتابر رسم ایرانیان، نخستین سال پادشاهی در هر ماه که صورت گرفته باشد به عنوان سال جلوس بر تخت شاهی تلقی می گردد.

مصوبه ای نیز در سال سیزدهم شاهنشاه خسرو دوم به دومین سری آیین نامه افزوده شد که در آن موافقت مسئولان و مدرسان با مصوبه قید گردید. همه ساله متن آیین نامه در مجمع مسئولان و مدرسان با حضور همگان قرائت می شد^{۵۵}.

بدین روال آیین نامه و مصوبات مکتب یا مدرسه نصیین (که آن را آکادمی و یا دانشگاه سوریاییان می نامیدند) مشتمل بر دوسری بود. سری اول به سال ۴۹۶ و سری دوم به سال ۵۹۰ میلادی تعلق داشت. گذشته از آن تأییدیه ای وجود دارد مبنی بر این که آیین نامه نه تنها از سوی معلمان و مدرسان، بلکه از سوی طلاب نیز در جلسات سالیانه مورد تصویب و تأیید قرار می گرفت. در آگاهیهای موجود تاریخیها نیز قید شده اند. همه اینها و نیز نسخه های خطی موجود، مدارك معتبر و بسیار ارزشمندی به شمار می روند.

مقدمه های مشروحی در صفحات ۱۸۱-۱۶۹ سری اول مندرج است و تنها مآخذ این سری از سوی گوئیدی Guidi انتشار یافت. مقررات سری اول در صفحات ۱۹۴-۱۹۵ آمده است.

«آیین نامه مکتب نصیین» دارای جنبه حقوقی نیز هست و به صورتی مرجع نمایانگر جنبه های منفی زندگی است. ولی در عین حال منظره ای روشن از جوانب اخلاقی بدست می دهد که بدست آوردن آن از مآخذ کهن امری است دشوار.

جنبه های عینی و اخلاقی این مآخذ و نیز تاریخیهای دقیق موجود، آن را به یکی از مآخذ بسیار مهم و ارزشمند بدل کرده است.

آموزش و زندگی در آکادمی نصیبین

اوایل سده‌های میانه مدارس عالی خاور نزدیک تنها مراکز ویژه آموزشی به شمار نمی‌رفتند، بلکه نقش فرهنگی وسیعی را برعهده داشتند. مدارس عالی خاور نزدیک در حیات عقلی و معنوی جامعه نقش مهمی ایفا می‌کردند. طلاب نیز طبق مقررات و رسوم معمول در این مدارس به تحصیل مشغول بودند. مشابه این وضع در مکاتب فلسفی روزگار باستان وجود داشت و یکی از پدیده‌های رایج در مکاتب و مدارس بیزانس از جمله شهرهای مشهور اسکندریه، انطاکیه و ادس (ادسا) به شمار می‌رفت. در مکاتب سریانی واقع در سرزمین ایران نیز وضع بر این گونه بود. ولی چنان که از مآخذ بر می‌آید، رسمها و سنتهای مکاتب بیزانسی در ایران نیز معمول گردید. افزایش و گسترش شهرها در ایران، زمینه مساعدی برای شکوفایی مکاتب و مدارس فراهم آورد. برتری اقتصادی که حاصل استحکام وضع شهرها بود، موجب گردید که دولت ایران، سوریاییان را با وجود مسیحی بودن در کنف حمایت خود قرار دهد.

با وجود خصومت موبدان زرتشتی، سوریاییان توانستند مکاتب و مدارس

خود را پدید آورند. این مکاتب و مدارس نه تنها در زندگی سوریاییان، بلکه در بخشی از اهالی ایرانی تابع کشور ایران نیز نقشی بسزا ایفا کردند.

مآخذ موجود منظره روشنی از وضع این مدارس و شرایط زندگی، آموزش و پرورش در آنها ارائه می کنند. «اساسنامه مدرسه نصیبین» در این زمینه حاوی مطالب بسیار جالب و ارزنده‌ای است. اساسنامه مذکور از اهمیت خاصی برخوردار بود و نه تنها طلبه‌ها، بلکه معلمان، استادان، مدیر و رهبران مدرسه موظف به رعایت و اجرای آن بودند.

متن «اساسنامه» با دقتی وافر در آکادمی حفظ و در جلسات عمومی سالانه مدرسه با حضور همگان قرائت می شد. احتمال بسیار می رود قرائت اساسنامه و آیین نامه طی جلسه عمومی منعقد در آغاز سال تحصیلی انجام می گرفت.

چنین بنظر می رسد که در یکی از جلسات مذکور متن گزارش بر حدبیشابا- عربایا نیز قرائت شده باشد. این متن تا زمان حاضر برجا مانده است. این گونه گزارشهای ویژه آغاز سال تحصیلی از سوی معلمان و یا مدیر مدرسه قرائت می شد.

ابتکار تدوین آیین نامه را به برسوما نسبت داده‌اند. او محصلین و استادان «مدرسه ایرانی» شهر ادس را که در سال ۴۸۹ میلادی تعطیل شده بود، به نصیبین دعوت نمود. نه تنها سوریاییان و ایرانیان ساکن شهر و حوالی آن، بلکه ساکنان نواحی دوردست نیز برای تحصیل به اینجا می آمدند. زیرا نصیبین شهری بزرگ بود و در ناحیه مرزی قرار داشت و کسان بسیاری از همه جا به این شهر روی می آوردند. مآخذ از افزایش تعداد مدارس و مکاتب سریانی در ایران یاد کرده‌اند.^{۵۶} بر حدبیشابا عربایا در پایان گزارش خود از انتقال نرسه به مکتب خویش خبر داد و یادآور شد که «ادس روبه انحطاط نهاده، ولی نصیبین طریق شکوفایی در پیش گرفته است».

برسوما نه تنها «دستور داد کلیه عوامل مفید برای مدرسه مورد استفاده قرار گیرند»، بلکه خواستار نظم و انضباط گردید. دستورهای او در سری اول آیین نامه مندرج است.^{۵۷} حنا ایدیانی پنجمین مدیر مدرسه نصیبین دستورات تازه‌ای را به

56- Barhadhešabba Arabaya. *Cause de la fondation des écoles*, p. 386.

۵۷- نقل قول از سری اول آیین نامه با ارقام رومی و سری دوم که به دنبال سری اول ارائه شده با ارقام عربی است. شماره بندها و پاراگرافهای هر سری با ارقام ارائه شده مشخص گردیده‌اند.

سری دوم آیین نامه افزود.

از مآخذ متأخر می توان چنین استنباط کرد که دوره تحصیل در این مدرسه سه سال بود^{۵۸}. هر سال تحصیلی به دو نیمسال بخش می شد و در فواصل دو نیمسال مدرسه تعطیل بود. طلبه ها در ایام تعطیل مدرسه اجازه داشتند به کار اشتغال ورزند و درآمدی کسب کنند. «مقرر چنین بود که تحصیلات در دو دوره تابستانی و زمستانی صورت پذیرد. این امر تصادفی نبود. زیرا انسان دارای جسم و جان است و جسم و جان از یکدیگر جدا نیستند. بدین جهت پدران مقدس اعلام داشتند همان گونه که غذای روح ضروری است، به طلاب باید فرصت داده شود تا برای غذای جسم خود نیز کار و کوشش کنند»^{۵۹}.

البته طلاب حق دست زدن به هر نوع کاری را نداشتند. به عنوان نمونه رباخواری ممنوع بود. ولی طلبه می توانست پول خود را برای مبادله به جریان بیاورد. اما حق نداشت بیش از یک درصد بهره دریافت کند^{۶۰}. طلاب حق نداشتند شغل بازرگانی را به عنوان پیشه دایمی خود برگزینند. «در دیگر استانها جز از نصیین» به آنان حق خرید و فروش داده شده بود. آنها در تعطیلات سالیانه از ماه آب (اب) تا ماه تشری (tishri) (اول اکتبر) حق اشتغال به تجارت را داشتند. طی این مدت به آنان اجازه داده می شد پیشه های دیگری را برگزینند مشروط بر این که پیشه های مذکور مایه شرمساری نباشند^{۶۱}. به سبب رابطه خاصی که میان مدرسه و شهر وجود داشت، طلاب مجاز بودند به کار تجارت پردازند و برای خود پیشه هایی برگزینند. باید افزود که مدرسه در شهر از استقلال خاصی برخوردار بود.

کشاورزی از زمره کارهای کاملاً مجاز شمرده می شد، زیرا با شرایط زندگی و اوضاع و احوال آن روزگار موافق بود. گذشته از آن مقرر بود در اوقات فراغت طلاب در مزارع و باغها پردازند. «برای ما دو دوره تعطیلات برای دو [نوع] کار معین شده بود. پیش از تابستان درو کردن محصول و پس از آن - اجلاسیه مبلغان. پیش از آغاز دوره تابستان جمع آوری انجیر و زیتون و پس آنگاه اجلاسیه

58- Ebedjesu. *Collectio canonum synodiorum*. Edid. Aloysius Assemanus. *Scriptorum veterum nova collectio*, t. X, Roma, 1838, p. 274.

59- Barhadbešabba Arabaya. *Cause de la fondation des écoles*, p. 393.

60- *Pravila*, I, 6, str. 184.

61- *Pravila*, I, 6, str. 184.

زمستانی»^{۶۲}. بدین روال گروهی از طلاب بی آن که باغها و مزارع خود را ترك گویند به تحصیل اشتغال داشتند. زیرا در ایران کشاورزی عمده‌ترین کار و پایه و اساس زندگی به شمار می‌رفت.

میان طلاب افرادی کاملاً بی چیز وجود داشتند. اینان به همان کاری می‌پرداختند که دانشجویان همه سرزمین‌ها طی ازمئه مختلف انجام می‌دادند و آن تدریس بود. در مدرسه نصیبین به این دانشجویان اجازه داده شده بود که به تدریس اشتغال ورزند. مشروط بر آن که تعداد شاگردانشان از دو و یا سه نفر بیشتر نباشد. به آنان اجازه تأسیس کلاس و گردآوردن گروهی بزرگ از شاگردان داده نمی‌شد^{۶۳}.

رهبری امور تحصیلی و فعالیتهای علمی را کسانی برعهده داشتند که طبق معمول به تدریس دروس پر مسئولیتی چون مسایل انضباطی می‌پرداختند. این درس بسیار مهم در مدرسه دینی نصیبین همانند دیگر مدارس دینی با تعبیر و تفسیر همراه بود. سوریاییان از تعبیر و تفاسیر کشیشان یونانی نیک آگاهی داشتند. آثار یفرم سوریایی رواج بسیار داشت. در ضمن آثار تئودور موپسوست Théodor Mopsuest از جمله «تفسیر کائنات» او از زبان یونانی به زبان سریانی ترجمه شده بود. این شخص یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های آیین نسطوری به شمار می‌رفت. در ضمن روایات و تفاسیر خاصی نیز وجود داشتند: این روایات و تفاسیرها از نسلی به نسل دیگر دهان به دهان (سینه به سینه - م) منتقل می‌شد. و چنان که در یکی از مآخذ آمده است «از دهان به گوش» انتقال می‌یافت و تاکنون برجا مانده است^{۶۴}.

مپاشکانا mepashkana - «مفسر» بنابر معمول مقام ریاست مدرسه دینی نصیبین را عهده‌دار می‌شد. ماکریانا makreyana (قاری - از ریشه «خواندن») طرز قرائت خاص با زیر و بمهای معین و تکیه‌های لازم به اصوات با در نظر گرفتن کلیه علایم و مکث‌ها را به طلاب می‌آموخت. سَفَر safra شیوه نکارش و خوشنویسی را به آنان یاد می‌داد. در مدرسه عالی نصیبین همانند دیگر دانشگاه‌های قرون وسطایی، فلسفه و بیان از مقام ویژه‌ای برخوردار بود. چنان که معلوم است بسیاری از آثار ارسطو و نیز کتاب ایساغوجی Eisagògè نوشته پرفیریوس Porphyrios

62 Barhadbešabba Arabaya. Cause de la fondation des écoles. p 393.

63- Pravila, II, 12, str. 191.

64- Barhadbešabba Arabaya. Caus de la fondation des écoles, p. 382.

(فرفوربوس)، جدول تقسیم مفاهیم و بسیاری دیگر به زبان سریانی موجود بود. در ضمن آثار مؤلفان سریایی در زمینه فلسفه و طبیعیات نیز وجود داشت.

بادوکا Badouka استاد اصول فلسفه بود. در تدریس اصول مذکور منطق مقام والایی داشت. هنر معانی بیان و شیوه سخنوری *rhétorique* از اهمیت فراوان برخوردار بود. مهاگیانا Mehagiana این رشته را تدریس می کرد^{۶۵}.

استادان در کار تدریس تابع مدیر مدرسه بودند و او را بنا بر معمول «معلم ماه» (ربان - rabban) خطاب می کردند. استادان در صورت بیماری و یا صرفاً با اجازه مدیر می توانستند در کلاس درس حاضر نشوند. مدیر حق داشت به سبب غیبت و حضور نیافتن در کلاس درس استادان را ملامت و توبیخ کند. ولی کسی در جلسات همگانی و در حضور طلاب حق سرزنش اساتید را نداشت. «هرگاه استاد قرائت و معانی بیان بدون عذر موجه و یا بدون اجازه مدیر مدرسه در کلاس درس حاضر نمی شد، مورد سرزنش قرار می گرفت و از دریافت حقوق مقرر محروم می شد». معلمان موظف به حضور در جلسه و «شنیدن ملامت و سرزنش در مجمع همگانی نبودند»^{۶۶}.

نزدیکترین دستیار مدیر، مسئولیت امور اقتصادی و مالی مدرسه را برعهده داشت و «ارشد یا بزرگ خانه» محسوب می شد. واژه سریانی rabbaita (از دو کلمه «رب - rab» به معنای ارشد و بزرگ و کلمه «بیت - baita» به معنای خانه ترکیب یافته است). این درست معادل عنوان لاتینی «majordome» است. همه اموال و اثاثیه مدرسه که آنک نبودند در اختیار این شخص قرار داشتند. همانند صومعه ها، زمین، پول و دیگر هدایا در اختیار مدارس قرار می گرفت. در نتیجه مدارس امکان خرید اموال غیر منقول را داشتند. این اموال جزء املاک مدرسه محسوب می شد. از مآخذ چنین بر می آید که یکی از مسئولان امور اقتصادی و مالی مدرسه، از پول مدرسه طویله ای خریداری کرد و با تجدید ساختمان، محل مذکور را به صورت یکی از زیستگاههای دانشجویان درآورد. در جای دیگر آمده است که مسئول امور اقتصادی و مالی مدرسه، گرمابه ای عمومی بنا کرد و درآمد آن را به مدرسه اختصاص داد. مدیر امور مالی نه تنها به این گونه امور اقتصادی می پرداخت بلکه به تأسیس کتابخانه

دست می زد تا مورد استفاده دانشجویان قرار گیرد.

شخصی با عنوان مهماندار *xénodarque* دستیار و همکار مسئول امور اقتصادی و مالی مدرسه بود. مسئولیت توجه به احوال بیماران را این شخص برعهده داشت. درمان و تغذیه بیماران از وظایف این شخص بود.

مسئول یا مدیر امور اقتصادی و مالی مراقبت از رفتار طلاب مدرسه دینی و حفظ نظم آن را برعهده داشت. احراز این مقام از طریق انتخابات در مدرسه انجام می گرفت. درباره نامزدهای این مقام مباحثاتی برپا می شد. توافق مدیر مدرسه با نامزد موردنظر لازم بود. انتخابات در زمان معینی از سال «بنا بر رسم معمول ...» طبق توصیه مدیر، استاد تفسیر *exégète* و اعضای هیأت علمی مدرسه ... برگزار می شد. اینها شخصیتهای صدیق و مناسبی جهت اداره جلسه [مدرسه] به شمار می رفتند».

مفسر یا استاد تفسیر *exégète* پس از مدیر مهمترین شخصیت در میان استادان مدرسه بود. اغلب استاد تفسیر مقام مدیریت را نیز برعهده می گرفت و ضمن تدریس، مدرسه را اداره می کرد. بدیهی است توافق با این امر مستلزم حصول نامزدی و اخذ رأی برای مقام مسئولیت امور اقتصادی و مالی مدرسه بود. جریان انتخابات با شور و هیجان فراوان انجام می گرفت. زیرا در آیین نامه مدرسه ماده ای وجود داشت که مانع مخالفت افراد بود. ماده مذکور چنین است: «کسی حق مخالفت، دسته بندی، قهر و ابراز نفرت نسبت به کاری را که درست و شرافتمندانه انجام گرفته است ندارد. هرگاه کسی به این گونه اعمال مبادرت ورزد و به مخالفت با حقیقت برخیزد و قهر پیشه کند، مستوجب مجازات است. چنین شخصیتی از مدرسه اخراج و از حق اقامت در شهر محروم خواهد شد»^{۶۷}. چنان که معلوم است مجازات چنین اقدامی سنگین بود و به اخراج منتهی می شد. از مطالب ارائه شده معلوم می گردد که مقام مسئول امور اقتصادی و مالی تا چه پایه مهم و نفوذ وی تا چه اندازه بود. همه در انتخابات مسئول امور مالی ذیفیع بودند. از این رو دسته بندیها پدید می آمد، اختلافها روی می داد و چه بسا موجب خدشه دار شدن انتخابات می گشت. هرگاه انتخابات «به درستی» صورت می گرفت. ایجاد بی نظمی و اختلاف، ممنوع اعلام می شد. معلوم می شود در انتخابات مدرسه

نمونه‌هایی از اختلاف وجود داشت و در صورت نادرست برگزار شدن انتخابات، اعتراض جایز بود.

طلبه‌ها و کارکنان مدرسه که از نواحی مختلف در آنجا گرد آمده بودند، رسماً در مدرسه پذیرفته می‌شدند و موظف بودند تابع مقررات آن باشند. آنها به محض ورود به مسئولان مدرسه و «برادران» [Kenušia] که در مآخذ «جلسه» و یا سازمان مدرسه نیز نامیده می‌شد، معرفی شوند. مدرسه نصیبین مشابهت زیادی به مدارس علوم دینی داشت که طی دهه‌ها سده در کشورهای پیر و آیین مسیح نقشی بس مهم ایفا نمودند. برنامه تدریس و تحصیل این مدرسه با دانشگاه‌های سده میانه مشابهت فراوان داشت. بویژه آن که فلسفه «خادم خداشناسی» محسوب می‌شد. طلبه‌های جدید می‌بایست خود را عضو این سازمان بدانند. «برادرانی» [Kenušia] که نخستین بار به این مجمع گام می‌نهادند تا زمانی که مسئول امور مالی و دیگر برادران موافقت خود را اعلام نمی‌کردند و تا زمانی که راه و رسم ادامه زندگی در این مدرسه را نمی‌آموختند، به عنوان عضو پذیرفته نمی‌شدند^{۶۸}. تنها پس از آن بود که طلبه جدید را نزد دیگر طلاب جامی دادند. در جمع طلاب یک نفر مقام ارشد داشت. او مراقب نظم و مسئول اعمال طلبه‌های تابع خود بود^{۶۹}. نظارت بر اعمال طلاب از این طریق صورت می‌گرفت. از این رو مقامات مدرسه موافق وجود مسکن مستقل برای طلبه‌ها در خارج از شهر بودند. «طلبه‌های پذیرفته شده در محدوده مدرسه آزادی‌هایی دارند. ولی آنها حق سکونت نزد اهالی نصیبین (ساکنان شهر) را ندارند. هر کس نزد اهالی شهر سکنی گزیند، از پذیرفته شدن در مدرسه محروم خواهد شد»^{۷۰}. الزام طلاب به زندگی در محیط مدرسه، نشانه‌ای از تلاش بخاطر ایجاد وحدت و حفظ سازمانی متشکل و منسجم بود. طلبه‌ها مشترکاً زندگی می‌کردند و اطراف میز غذا می‌نشستند. «هرگاه یکی از طلبه‌ها بیمار می‌شد، دیگران موظف بودند از وی پرستاری کنند»^{۷۱}. بدیگر سخن کسانی که با طلبه بیمار در يك مكان می‌زیستند، وظیفه پرستاری از او را برعهده داشتند. این نیز مایه نزدیکی و ارتباط و تعهدات متقابل میان طلبه‌ها می‌شد. بعضی از طلاب که از زندگی مشترك خرسند بودند، تلاش می‌کردند تا مجزا و آزادتر زندگی کنند. آنها

68- *Pravila*, I, 7, str. 184.69- *Pravila*, II, 5, str. 190.70- *Pravila*, II, 2, str. 189.71- *Pravila*, I, 11, str. 185.

برای انجام این مقصود بهانه‌هایی می‌تراشیدند. «هیچ کس مجاز نیست ولو بحق مسکنی را که همراه برادران [در آن مسکنی دارد] ترك گوید و برای خود در محدوده شهر و یا خارج از آن مسکنی اختیار کند. او موظف است به زندگی در مسکن ثانوی خود ادامه دهد»^{۷۲}. بدین روال مدرسه دارای خوابگاه بود و همه طلبه‌ها موظف به زندگی در این خوابگاه‌های عمومی بودند.

طلاب مدرسه موظف بودند ظاهری مشابه و یکسان داشته باشند. چنین بنظر می‌رسد که پوشاك «ساده» خاصی داشتند و موظف بودند موی سر خود را بتراشند و کوتاه نگاه دارند. بدین ترتیب آنها می‌بایست با وقاری که شایسته مقام طلاب مدرسه باشد راه بروند. در آیین نامه تصریح شده است که طلاب ضمن ادامه تحصیل باید به سرو وضع و پوشاك خود توجه معطوف دارند. آنها نباید ریش خود را از ته بتراشند و موی سر خود را همانند مردم عادی دراز کنند. آنها موظف‌اند با آرایش و پوشاك بسیار ساده‌ای که مایه شرمساری نباشد در محدوده مدرسه و خیابانهای شهر راه بروند تا دیگران با مشاهده این دو نشانه (پوشاك و آرایش) آنها را از خود و در عین حال غیر از خود (بیگانه) بدانند»^{۷۳}.

طلاب هنگام ورود به مدرسه تعهد می‌کردند که موقر و متین باشند. از این رو به آنان توصیه می‌شد با زنان از جمله زنان روحانی مصاحبه و معاشرت نکنند»^{۷۴}. هرگاه طلبه‌ای به تمسخر و بدگویی می‌پرداخت، از مدرسه اخراج و موظف به ترك شهر می‌شد»^{۷۵}. «مجمع» و بدیگر سخن سازمان مدرسه اعضای خود را به رفتار خاصی که درست نامیده می‌شد، ملزم می‌نمود.

آیین نامه به عنوان مدرک رفتاری از جوانب منفی زندگی طلاب پرده بر می‌دارد. ماده هشتم آیین نامه مربوط به تنبلی است که «منشاء همه زشتیها» نام گرفته و از همگان خواسته شده است که با پی گیری تمام تنبلی را از خود دور کنند و با کاهلی به مبارزه برخیزند. «کسانی که دارای عنوان طلبه هستند، حق ندارند نوشتن، خواندن، بررسی کردن و مطالعه جمعی را به يك سونهند، مگر آن که امری فوری و وقفه ناپذیر در کار باشد»^{۷۶}. بعضی به بهانه‌های گونه‌گون از جمله امور

72- Pravila, II, 4, str. 190.

73- Pravila, II, 5, str. 193.

74- Pravila, II, 18, str. 193.

75- Pravila, I, 3, str. 182.

76- Pravila, I, 8, str. 184.

خیر، کمک به رفقا و چیزهایی از این قبیل، شانه خالی می کردند و راه کاهلی در پیش می گرفتند. در آیین نامه این گونه فریبکاری و نیرنگ قاش و محکوم شده است: «حتی در صورت تمسک به امر خیر کسی حق ندارد از درس روی برتابد و به شهر برود»^{۷۷}.

گاه در میان طلاب مدرسه افراد بیمار و ضعیف وجود داشتند. مسئولان مدرسه در این گونه موارد به یاری آنان می شتافتند. مسئولان مدرسه راضی نمی شدند که این افراد در سایه لطف و عنایت دیگران بسر برند. مسئولان مدرسه مخالفت با این امر را ضروری می شمردند. زیرا بعضی از طلاب ضمن درخواست مساعدت نام مدیر و مسئول امور اقتصادی و مالی را به میان می کشیدند. هرگاه طلبه ای «به سبب ضعف یا بیماری قادر به کار کردن نباشد، باید مراتب نیازمندی خود را به اطلاع مسئول امور اقتصادی و مالی مدرسه برساند. مسئول مزبور در حد امکان به او کمک خواهد کرد. طلبه حق تقاضا از مؤمنین و کوفتن درب خانه ثروتمندان و دراز کردن دست سؤال نزد زنان را به هیچ دلیل و بهانه ای ندارد. طلبه حق ندارد چنین وانمود کند که گویا فرستاده مدیر و یا مسئول امور اقتصادی و مالی و دیگر برادران شناخته شده مدرسه است»^{۷۸}.

گاه میان طلاب افراد ناتندرست و بیمار وجود داشتند. مسئولان می کوشیدند تا اینان را یاری کنند. ولی با ادامه زندگی بیماران و افراد ضعیف از طریق یاری و مساعدت عمومی سخت مخالف بودند. این کار ضرورت داشت. زیرا کسانی ضمن تقاضای کمک از نام مدیر و مسئول امور اقتصادی و مالی بهره می جستند. هرگاه طلاب «به سبب ضعف و یا بیماری قادر به کار نباشند، در این صورت باید مراتب نیازمندی خود را به مسئول امور اقتصادی و مالی مدرسه اطلاع دهند. مسئول مزبور در صورت امکان به آنان یاری خواهد نمود. ولی طلاب حق ندارند از مومنان، ثروتمندان و زنان تقاضای کمک کنند و چنین وانمایند که گویا با موافقت مدیر، مسئول امور اقتصادی و یا دیگر برادران شناخته شده درخواست یاری کرده اند»^{۷۹}.

گرچه امروز پذیرفتن کتاب گناه شمرده نمی شود، ولی مسئولان مدرسه

77- Pravila, II, 3, str. 189.

78- Pravila, II, 14, str. 192.

79- Pravila, II, 14, str. 192.

نصیبین این کار را جرم می دانستند. دیگر از جرمها پاك کردن نام شخصی متوفی بود که کتابی به مدرسه هدیه کرده بود. حذف نام مردگان و نگارش نام خویش بر کتاب گناه محسوب می شد.^{۸۰} گاه کسانی از فراموشکاری مسئول امور اقتصادی و مالی سودجویی می کردند. «هرگاه کسی از مسئول امور اقتصادی و مالی مدرسه کتابی را برای مطالعه و رونویسی به امانت گیرد و در صورت فراموشی، او را آگاه نکند، مجازات و از شهر اخراج خواهد شد»^{۸۱}. آن زمان کتابها خطی و گرانها بودند. نسخه ای خطی از قانون نامه سريانی تاروزگار ما برجا مانده است. این قانون نامه که با خطی بسیار زیبا و خوانا بر روی پارشمینه و پوست نگاشته شده متعلق به سده های پنجم و ششم میلادی است. این گونه کتابها بسیار ارزشمند بودند و البته سرقت آنها مجازاتهای شدیدی در پی داشت.

برداشتن کتاب و کتمان آن جرم بسیار بزرگی محسوب می شد. «هرگاه کسی شیء گم شده ای را می یافت، موظف بود ماجرا را به اطلاع مسئول امور اقتصادی و مالی برساند و جریان یافتن شیء گمشده را در جلسه اعلام کند تا صاحب شیء شناخته شود و شیء گمشده به وی بازگردد. [هرگاه] او به چنین کاری دست نزند مجازات و از شهر اخراج خواهد شد»^{۸۲}.

بدگویان بشدت مجازات می شدند. چنین کسانی را به سبب دست زدن به افترا، دروغ، ایراد گرفتن و یاوه گفتن که محل آسایش افراد ساکن زیستگاه و ادامه زندگی عادی در مدرسه بود، مجازات می کردند^{۸۳}. این نکته جالب است که در آیین نامه با بقایای شیوه زندگی بت پرستانه مبارزات شدیدی منظور شده است. زیرا این کار را حربه جادوان می نامیدند.

طلاب سوریا همانند برادران طلبه اروپایی خویش در سده های میانه، دوستدار باده گساری و شکم بارگی بودند. صرف غذا در مهمانخانه ها و ضیافت هایی که در باغهای خارج شهر برگزار می شد، ممنوع بود. «برادرانی که در مدرسه زندگی می کنند، حق ندارند در رستورانها، مهمانخانه ها، سالنهای غذاخوری، پیک - نیکها، مهمانیهای درون باغها و پارکها غذا صرف کنند»^{۸۴}. ~~چوب محلی~~ از يك سو و

80- Pravila, II, 8, str. 191.

81- Pravila, I, 14, str. 186.

82- Pravila, I, 14, str. 186.

83- Pravila, I, 3, str. 182.

84- Pravila, II, 16, str. 192.

شوق باده نوشی و شرکت در ضیافتها از سوی دیگر سبب گردید که در آیین نامه «از کسانی که دوست داشتند در خانه‌ها به میهمانی بروند با حقارت یاد شود»^{۸۵}. در مدرسه ناسزا گفتن و گلاویز شدن امری عادی محسوب می شد. هرگاه نویسندگان سوریایی به هنگام بروز اختلاف شرم نداشتند از این که مخالفان خود را «سگ هار» و یا «جذامی» بنامند، بی گمان در میان جوانان سخنان بمراتب زشتتری رایج و معمول بود. در صورت گلاویز شدن، فرد گناهکار را تنبیه بدنی می کردند. «هرگاه کسی از برادران به هر علت که باشد به سوی رفیق خود دست دراز کند و ناسزا بگوید و طریق پرده دری در پیش گیرد، در جلسه با حضور همگان مجازات [بدنی] خواهد شد»^{۸۶}. مجازات بدنی در برابر همگان تدبیری انضباطی جهت اصلاح و تربیت شخص گناهکار محسوب می شد. «هرگاه کسی از برادران در حضور دیگر اعضای مدرسه سه بار تنبیه بدنی شود و اصلاح نگردد و به گناهی مشابه گناهان گذشته دست زند، باید مجازات شود، جمع [مدرسه] را ترك گوید و از شهر اخراج گردد»^{۸۷}.

بدین روال مجازات در برابر عموم تنها سه بار صورت می گرفت و بار چهارم در صورت دست زدن به اعمال ناشایست، شخص گناهکار مستوجب اخراج از مدرسه و ملزم به ترك شهر بود. مطالب اخیر مؤید استقلال، عدم وابستگی و قدرت حاکمه مدرسه نصیین در شهر نامبرده است و نشان می دهد که مسئولان مدرسه قدرت داشتند افراد ناباب را نه تنها از مدرسه، بلکه از شهر بیرون کنند.

85- Pravila, I, 3, str. 183.

86- Pravila, I, 18, str. 186.

87- Pravila, I, 19, str. 187.

فهرست مأخذ

- ABBELOOS (J. B., éd.), *Acta Sancti Maris aramaice et latine*, dans *Analecta Bollandiana*, t. IV (1885).
- Acta Sanctorum (Bollandiana)*, 67 vol. parus 1643-1940.
- Acta Martyrum et Sanctorum*, voir Bedjan.
- Acta Sancti Maris*, voir Abbeloos.
- AGATHIAS, *Historiarum libri quinque*, Bonn 1828.
- ALTHEIM (F.), *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter*, Halle, 2 vols, 1947-1948.
- et STIEHL (R.), *Mazdak und Porphyrios*, dans *La Nouvelle Clio*, t. V, fasc. 7-10 (1953).
- AMET (P.), *L'aigle dans l'art et la religion de la Mésopotamie antique*, Paris, 1950.
- *L'homme oiseau dans l'art mésopotamien*, dans *Orientalia*, t. XXI (1952).
- AMMIEN MARCELLIN, *Ammiani Marcellini rerum gestarum libri qui supersunt*, Teubner, Leipzig, 1874-1875.
- ANTONINI PLACENTINI, *Itinerarium seculo sexto exeunte scriptum...* éd. J. Pomjalovskij, dans *Pravoslavnij Palestinskij Sbornik*, fasc. 39, Saint-Pétersbourg, 1895.
- ARRIEN, *Parthica*.
- ASSEMANI (éd.), *Acta martyrum orientalium et occidentalium*, Rome, 1748.
- (éd.), *Scriptorum veterum nova collectio*, t. X, Rome, 1838.

- BAILEY (H. W.), *Zoroastrian problems in the ninth-century books*, Oxford, 1943.
- BARBIER DE MEYNARD (C.), *Dictionnaire géographique, historique et littéraire de la Perse*, Paris, 1861.
- BARTHOLOMAE (Ch.), *Alliranisches Wörterbuch*, Strasbourg, 1904. -- *Ueber ein sassanidisches Rechtsbuch*, dans *Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse*, 11. Abhandlung, année 1910.
- *Zum sassanidischen Recht*: I., dans *Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse*, 5. Abhandlung, année 1918 ; II., dans *ibid.*, 14. Abhandlung, 1918 ; III., dans *ibidem*, 18. Abhandlung, 1920 ; IV., dans *ibid.*, 5. Abhandlung, 1922 ; V., dans *ibid.*, 9. Abhandlung, 1923.
- BARTOLD (V. V.), *K istorii krestjanskikh dvizenij Persii* (« Sur l'histoire des soulèvements paysans en Perse »), dans *Sbornik v čest pjalidesjaliletiya naučnoj žizni N. I. Kareeva* (Recueil publié pour le 50^e anniversaire des activités scientifiques de N. I. Kareev), Petrograd 1923.
- BAUMSTARK (A.), *Geschichte der syrischen Literatur*, Bonn 1922.
- BAUR (P. V. C.), BELLINGER (A. R.) et ROSTOVTZEFF (M. J.), *The Excavations at Dura Europos*, New Haven, Yale University Press, 9 vol., 1926-1949.
- BEDJIAN (P.), *Acta Martyrum et Sanctorum*, 7 vols., Paris 1890-1897. éd. *Vita Mar Abae: Histoire de Mar Habalaha et de trois autres patriarches*, texte syriaque, Paris 1905.
- BELADZORI/BALADHURI, *Liber Expugnationis Regionum*, éd. M. J. de Goeje, Leyde 1886 ; trad. Margotten, New York 1924.
- BENVENISTE (E.), Études sur quelques textes sogdiens chrétiens, *Journal asiatique*, t. 243, 1955, pp. 297-337 ; t. 247, 1959, pp. 115-136.
- BERTELS (J. E.), *Novye raboty po izučeniju Avesty* (« Études nouvelles sur l'Avesta »), dans *Učenye Zapiski Instituta Vostokovedenija*, III (1951).
- BEVAN (E. R.), *The House of Seleucus*, 2 vols. Londres 1902.
- BIKERMANN (E.), *Institutions des Séleucides*, Paris 1938.
- al-BIRUNI, *Chronologie Orientalischer Völker*, éd. Sachau, Leipzig 1878.
- *The Chronology of Ancient Nations*, trad. E. Sachau, Londres 1879.
- BLOCHET, *Liste géographique des villes de l'Iran*, dans *Recueil de travaux relatifs à la philologie et à l'archéologie égyptiennes et assyriennes*, t. XVII (Paris, 1895).
- BOLOTOV (V. V.), *Iz istorii cerkvi siro-persidskoj* (« Sur l'histoire de l'église syro-perse »), Saint-Petersbourg, 1901.
- BOUCHÉ-LECLERC (A.), *Histoire des Séleucides (323-64 avant J.-C.)*, Paris, 1913-1914, 2 vols.
- BOUCHIER (E. E.), *Syria as a Roman Province*, Oxford, 1916.
- BOYCE (M.), *The Manichean Hymn Cycles in Parthian*, Oxford, 1954.
- BRITISH MUSEUM, *Catalogue of Greek Coins of Seleucian Kings*, Londres, 1900.
- BROCKELMANN (C.), *Lexicon syriacum*, Halle, 1928.
- BRUNNOW (E.) et DOMASZEWSKI (A.), *Die Provincia Arabia*, Strasbourg, 1904-1909, 3 vols.
- BRUNS et SACHAU (E.), *Syrisch-Römisches Rechtsbuch aus dem V. Jahrhundert*,

- Leipzig, 1880.
- BULSARA (S. J., éd.), *Mâlikân-i hazar da daslan*, Bombay, 1937.
- *The Laws of the Ancient Persians*, Bombay, 1937.
- BURY, *History of the later Roman Empire*, 2 vol., Londres, 1923.
- CAMBRIDGE ANCIENT HISTORY, t. VI, *Macedon* (Londres, 1927) ; t. VII, *The hellenistic monarchies and the rise of Rome* (Londres, 1927) ; t. IX, *The Roman republic* (Londres, 1932) ; t. XI, *The imperial peace 70-192* (Londres, 1936) ; t. XII, *The imperial crisis and recovery* (Londres, 1939).
- Catalogue of Greek coins of Seleucian Kings*, voir British Museum.
- CHABOT (J. B.), *L'école de Nisibe*, dans *Journal asiatique*, 9^e série, t. VIII (1896).
- *Littérature syriaque*, Paris, 1934.
- *Narsai le docteur et les origines de l'école de Nisibe*, dans *Journal asiatique*, 10^e série, t. VI (1905).
- CHABOT *Synodicon orientale*, dans *Notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque nationale*, t. XXXVII, Paris, 1902.
- CHAUMONT (M. L.), *Le culte d'Anahit à Slakhr et les premiers Sassanides*, dans *Revue d'histoire des religions*, t. CLIII (1958), fasc. 2.
- *Papak, roi de Star, et sa cour*, dans *Journal asiatique*, t. CCXLVII (1959), fasc. 2.
- *Recherches sur le clergé zoroastrien : le herbad*, dans *Revue de l'histoire des religions*, t. CCLVIII (1960), fasc. 1.
- CHRISTENSEN (A.), *Le règne du roi Kawadh I^{er}*, Copenhague 1925.
- *L'Iran sous les premiers Sassanides*, 2^e éd., Copenhague, 1944.
- *Two versions of the history of Mazdak*, dans *Dr. Modi Memorial Volume*, Bombay, 1930.
- Corpus inscriptionum Graecarum*, Berlin, 1877 sqq.
- Corpus inscriptionum Iranicarum*, 2 vol., Londres, 1955-1960.
- CROWFOOT (G. M.) et GRIFFITH (J.), *Coptic textiles in two-faces weave with pattern in reverse*, dans *Journal of Egyptian Archeology*, t. XXV (1939), fasc. 1.
- CUMONT (Frantz), *Les fouilles de Doura-Europos (1922-1923)*, Paris, 1926, 2 vols.
- *Une lettre du roi Artaban III*, dans *Comptes-rendus de l'Académie des inscriptions et belles-lettres* (Paris, 1932).
- CURETON (W.), *Ancient syriac documents*, Londres, 1864.
- DARMESTETER (M.), *Lettre de Tansar à Jasnaf, roi de Tabaristan*, dans *Journal asiatique*, 9^e série, t. III (1894).
- DEBEVOISE (N. C.), *A Political History of Parthia*, Chicago, 1938.
- DIODORE DE SICILE, *Bibliothèque historique*, éd. C. T. FISCHER, Leipzig, Teubner, 1888-1906.
- al-DINAWERI (Abn Hanifa), *Kitab al-Akhbâr al-tiwal*, éd. Guirgass, Leyde, 1888.
- DION CASSIUS, *Historiarum quas supersunt*, éd. Boissevain, Berlin, 1895.
- DITTENBERGER (W.), *Orientalis Graeci inscriptiones selectae*, Leipzig, 1903.
- DJAKONOV (J. M. et M. M.), LIVŠIC (V. A.) et MASSON (M. E.), *Nalogovye porfjanskije dokumenty II v. do n. e. iz Nisy* (« Les documents parthes

- du II^e siècle apr. J.-C., relatifs à la perception des impôts, trouvés à Nisa », Moscou-Léninegrad, 1951.
- DJAKONOV (J. M. et M. M.) et LIVŠIC (V. A.), *Dokumenty iz drevnej Nisy* (« Les documents de l'ancienne Nisa »), Léninegrad, 1951.
- DOBIAS, *Histoire de la province romaine de Syrie*, Prague, 1924.
- DROYSSEN (J. G.), *Geschichte des Hellenismus*, Gotha, 1843, 3 vols.
- DUSSAUD (R.), *Topographie historique de la Syrie antique et médiévale*, Paris, 1927.
- DUVAL (R.), *Histoire d'Édesse*, dans *Journal asiatique*, 8^e série (1891-1892).
— *The Encyclopaedia of Islam*, t. II, Leyde, 1927.
- ENGELS (F.), *L'origine de la famille, de la propriété privée et de l'État* (en russe), Moscou, 1937.
- ENSSLIN (W.), *Zu den Kriegen des Sassaniden Shapur I.*, dans *Sitzungsberichte der Bayerischen Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse*, année 1947, fasc. 5 (Munich, 1949).
- EPHRAEM SYRUS, *Opera omnia*, 2 vol., Rome, 1740.
- EREMIAN (C. T.), *O rabstvo y rabovladieni v drevnej Armenii* (« L'esclavage et la propriété des esclaves dans l'Arménie ancienne »), dans *Vestnik drevnej istorii*, I (1950).
- ÉTIENNE DE BYZANCE, *Ethnicorum quae supersunt*, éd. A. Meinecke, Berlin, 1849.
- The Excavations at Dura-Europos*, voir P. V. C. BAUR.
- FAUSTUS DE BYZANCE, *Histoire de l'Arménie*, trad. russe A. M. Gevorgian, Erevan, 1953.
- Fihrist*, éd. G. Flügel, Leipzig 1871.
- FIRDOÛSI, *Le livre des rois*, éd. J. Mohl, Paris, 1868.
- FRANK (Tenney), *An economic survey of ancient Rome*, Baltimore, 1933-1938, 4 vols.
- FRYE (R. N.), *Notes on the early Sassanian State and Church*, dans *Studi orientalistici in onore di Giorgio Levi Della Vida*, t. I, Rome, 1956.
— *Remarks on the Paikuli and Sar Mashad inscriptions*, dans *Harvard Journal of Asiatic Studies*, t. X (1957), fasc. 3-4.
- FUCHS, *Die Höheren Schulen von Konstantinopel*, *Byzantinisches Archiv*, VIII/1926.
- GAJDUKEVIČ (V. T.), *Bosforskoje carstvo* (« Le royaume du Bosphore »), Moscou-Léninegrad, 1949.
- GEIGER (B.), *Mittelpersische Wörter und Sachen*, dans *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlands*, t. XLII (1935), fasc. 1-2.
- GERSHEVITCH (I.), *The Avestan Hymn to Milhra*, Cambridge, 1959.
- GHIRSHMAN (R.), *Un bas-relief d'Artaban V avec inscription en pehlevi arsacide*, dans *Monuments et mémoires de la Fondation Piot*, t. XLIV (Paris, 1950).
— *Un village achéménide*, Paris, 1953.
- GOBL (Robert), *Inwestitur im Sasanidischen Iran und ihre numismatische Bedeutung. Zugleich ein Beitrag zur Ikonographie der Göttin Anahit*. *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlands*, Bd. 56, 1960,

pp. 36-51.

- GRENFELL (B.), et HUNT (A. S.), *New classical and other Greek and Latin Papyri*, Oxford, 1897.
- GRAETZ (H.), *Geschichte der Juden*, Leipzig, 1866-1875, traduction russe, Saint-Petersbourg, 1883.
- GUIDI (I.), *Gli statuti della scuola di Nisibi*, dans *Giornale della Società Asiatica Italiana*, t. IV (Rome, 1890).
- GUIRGASS (GIRGAS), *Slovar' k arabskoj khrestomatii* (« Dictionnaire pour la chrestomathie arabe »), Kazan, 1881.
- GUETERBOCK, *Byzanz und Persien in ihren diplomatisch-völkerrechtlichen Beziehungen im Zeitalter Justinians*, Berlin, 1906.
- GUTSCHMID (A. von), *Geschichte Irans und seiner Nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Arsakiden*, Tübingue, 1888.
- HAARBRUECKER (Th.), *Asch-Shahrastani's Religionspartheien und Philosophenschulen*, Halle, 1850.
- HAASE (F.), *Allchristliche Kirchengeschichte nach orientalischen Quellen*, Leipzig, 1910.
- HAMZA ISFAHANI, *Annales*, éd. J. Gottwaldt, Leipzig, 1844-1848, 2 vols.
- HAUSSOULIER (B.), *Les Séleucides et le temple d'Apollon Didyméen*, dans *Revue de philologie*, t. XXV (1901).
- HEICHELHEIM, *Wirtschaftsgeschichte im Altertum*, Leyde, 1938, 2 vols.
- HENNING (W. B.), *The great inscription of Sapur I*, dans *Bulletin of the School of Oriental Studies, University of London*, t. IX (1949), fasc. 4.
- *Zoroaster, politician or witch-doctor*, Oxford, 1951.
- HERZFELD (E.), *Altpersische Inschriften*, Berlin, 1938.
- *Am Tor von Asien, Felsdenkmale aus Irans Heldentzeit*, Berlin, 1920.
- *Die Malereien von Samarra*, Berlin, 1907.
- *Paikuli*, 2 vols, Berlin 1924.
- *Zoroastre and his World*, Princeton, 1947. 2 vols.
- HIGGINS (M. J.), *Aphraates dates for Persian persecution*, dans *Byzantinische Zeitschrift*, t. XLIV (1951), fasc. 1-2.
- HOFFMANN (G.), *Auszüge aus Syrischen Akten Persischer Märtyrer*, Eckurse, Leipzig, 1880.
- HONIGMANN (E.) et MARICQ (A.), *Recherches sur les Res Gestae divi Saporis*, Bruxelles, 1953.
- HUART (M. Cl.), *Les zindiks en droit musulman*, dans *Actes du x^e Congrès Intern. des Orientalistes*, 1897.
- HUMBACH (H.), *Die Gatas des Zarathustra*, Heidelberg, 1959, 2 vols.
- *Ahura Mazda und die Daevas*. *Wiener Zeitschrift für die Kunde Süd und Ostasiens*, 1, 1957, pp. 1-94.
- *Die awestische Landerliste*. *Wiener Zeitschrift für die Kunde Süd und Ostasiens*, 4, 1960, pp. 36-46.
- IBN EL ATHIR, *Chronicon quod perfectissimum inscribitur*, t. I, éd. C. J. Tornberg, Leyde, 1867.
- IBN HURDÄDBEH, *Kitab al-mazalik wal-mamalik*, éd. De Goeje, Leyde, 1889.
- INOSTRANCEV (K. A.), *Sassanidskie eljudy* (« Études sassanides »), Saint-Petersbourg, 1909.

- JEAN LYDUS, *De magistratibus*, Bonn, 1837.
- JONES (A. H. M.), *The Cities of the Eastern Roman Provinces*, Oxford, 1937.
- JOSEPHE FLAVIUS, *Antiquités judaïques*, éd. G. Dindorf, Paris, 1845.
- JOSHUA LE STYLITE, *The Chronicle*, éd. W. Wright, Cambridge, 1882.
- JUSTI, *Iranisches Namenbuch*, Marbourg, 1895.
- JUSTIN, *Trogi Pompei historiarum Philippicarum epitoma*, Leipzig, 1876.
- KAHRSTEDT (U.), *Syrische Territorien in hellenistischer Zeit*, dans *Abhandlungen der Göttingischen Gesellschaft, phil.-hist. Klasse*, nouv. série, t. XIX/2 (Berlin, 1926).
- Kārnāme-i Artakshir*, voir SANJANA.
- KAZIMIRSKI (A. de Biberstein), *Dictionnaire arabe-français*, 2 vols., Paris, 1846.
- KLIMA (O.), *Iranische Miscellen*, dans *Archiv Orientalni*, t. XXVI (1958), fasc. 4.
- *Mazdak*, Prague, 1957.
- *Mazdak und die Juden*, dans *Archiv Orientalni*, t. XXIV (1956), fasc. 3.
- *Ueber das Datum von Mazdaks Tod*, dans *Festschrift Rypka*, Prague, 1956.
- *Baat the Manichee*. *Archiv Orientalni*, Prague, 26, 1958, pp. 342-346.
- KMOSKO, voir *Patrologie Syriacque*.
- KOHLER et UNGNAD, *Hundert ausgewählte Rechts-Urkunden aus der Spätzeit Babylonischen Schrifttums von Xerxes bis Mithridates II. (485-93)*, Leipzig, 1911.
- KUDRJAVCEV (O. V.), *Rimskaja politika v Armenii i Partii v pervoj polovine pravlenija Nerona* (« La politique de Rome en Arménie et en Parthie pendant la première moitié du règne de Néron »), dans *Vestnik drevnej istorii*, 1948, n° 3 et 1949, n° 3.
- LABOURT (J.), *Le christianisme dans l'empire perse*, Paris, 1904.
- LANE (F.), *An arabic-english lexicon*, 8 vols. 1863-1893.
- LANGLOIS (Victor), *Collection des historiens anciens et modernes de l'Arménie*, t. I et II, Paris, 1869.
- LAUFER (F.), *Sino-iranica*, Chicago, 1919.
- LEHMANN (C. F.), *Der erste Syrische Krieg und die Weltlage um 275-272 v. Chr.*, 1903 (*Klio*, t. III).
- LEPPER (F. A.), *Trajan's Parthian war*, Oxford, 1948.
- LE STRANGE (G.), *The Lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge, 1930.
- H. LEWY, *La chronologie d'Ardashir*, dans *Orientalia* X, 1941, p. 45 sq.
- LOMMEL (H.), *Anahita-Sarasvati*, dans *Festschrift F. Weller*, Leipzig, 1954.
- LUKONIN (V. G.), *Iran v epokhu pervykh Sasanidov* (l'Iran à l'époque des premiers Sassanides) Leningrad, 1961.
- MAÇOUDI, *Les Prairies d'or*, éd. C. Barbier de Meynard et Pavet de Courteille, Paris, 1863.
- MALALAS (Jean), *Chronographie*, Bonn, 1931.
- MANANDIAN (J. A.), *O torgovle i gorodakh Armenii v suvazi s mirovoj torgovlej drevnikh vremen* (« Du commerce et des villes d'Arménie ; leur place dans le commerce mondial de l'Antiquité »), 2^e éd., Erevan, 1954.

- *Problema obščestvennogo stroja doarsakidskoj Armenii* (« La structure sociale de l'Arménie préarsacide »), dans *Mémoires historiques*, t. XV (1945).
- *Tigran vloroj i Rim* (« Tigrane II et Rome »), Erevan, 1943.
- MARQUART (J.), *A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshar*, éd. G. Messina, Rome, 1931.
- *Südarmenien und die Tigrisquellen*, Vienne, 1930.
- *Die Genealogie der Bagratiden Caucasia*, Leipzig, 1930.
- MASSON (M. E.), *Materialy Južnoturkmenskoj Arkheologičeskoj kompleksnoj ekspedicii* (« Matériaux de l'expédition archéologique au Turkménistan méridional »), Achkhabad, 1949.
- Materialy po istorii Turkmen i Turkmenii* (« Sources relatives à l'histoire des Turkmènes et du Turkménistan »), t. I, Léninegrad, 1939.
- MATIEU (Mme) et IJAPUNOVA (K.), *Khudožestvennye tkani koptskogo Egipta*, Moscou, 1951.
- Mátikân*, voir BULSARA.
- MAZAHÉRI A.), *La famille iranienne aux temps anté-islamiques*, Paris, 1938.
- MC DOWELL (R. H.), *Coins from Seleucia*, Ann Arbor, 1935.
- *Stamped and inscribed objects from Seleucia on the Tigris*, Ann Arbor, 1935.
- MENASCE (J. L. de), *Inscriptions pehlevies en écriture cursive*, dans *Journal Asiatique*, t. 244 1956, 4.
- *Le nom d'Arta Viraf*, ibid. 279/1949, 1.
- *Le témoignage de Jayhānī sur le Mazdéisme*, *Orientalia Suecana* III 2/4, Upsal 1954.
- *Au tour d'un texte syriaque inédit sur la religion des mages*, dans *Bull. of the School of Oriental Studies*, IX/3, Londres, 1938.
- MESSINA (P. G.), *La celebrazione de Tiragan in Adiabene*, dans *Congresso internazionale degli orientalisti* (Rome, 1938).
- MINGANA (A.), *Sources syriaques*, t. I, Mossoul, 1907.
- MINNS (E. H.), *Parchments of Parthian Period from Auroman in Kurdistan*, dans *Journal of Hellenic Studies*, t. XXXV (1915).
- MODI (J. J.), *Mádigân-i hazâr dádistan, a photozincographed Facsimile*, Bombay, 1901.
- MOESINGER (A.), *Monumenta syriaca*, Innsbrück 1878.
- MOISE DE CHORENE, *Histoire de l'Arménie*, trad. russe par N. C. Emin, Moscou, 1893.
- MOLÉ (M.), *Daona, le pont Cinvat et l'initiation dans le Mazdéisme*. *Revue d'histoire des Religions*, 158, 1960, t. 2, pp. 155-185.
- MUKADDASĪ, d'après LE STRANGE (*supra*).
- MÜLLER (C.), *Geographi Graeci minores*, Paris, 1855-1861.
- MUSS-ARNOLT (W.), *Assyrisch-englisch-deutsches Wörterbuch*, Berlin 1905.
- NESTLE (Th.), *Die Statuten von Nisibis aus den Jahren 496 und 590*, dans *Zeitschrift für Kirchengeschichte*, t. XVIII (1897).
- NIZAM AL-MULK, *Siassel Námeh, traité de gouvernement composé par le vizir Nizam al-Mulk*, trad. franç. C. Schefer, Paris, 1893.
- *Siassel-Námeh, le livre sur le gouvernement du vizir du XI^e siècle Nizam*

- al-Moulk, trad. russe B. N. Zahoder, Moscou, 1949.
- NOELDEKE (Th.), *Geschichte des Artachštr-i Pāpākān*, dans *Beitrag zu der Kunde der indogermanischen Sprachen*, t. IV (Goettingue, 1878).
- *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden aus der arabischen Chronik des Tabari*, Leyde, 1879.
- NOVOSADSKIJ (N. S.), *Poslednie gody bor'by Mitridata s Rimom* (« Les dernières années de la lutte de Mitridate contre Rome »), dans *Tsaranion*, t. IV.
- NYBERG (H. S.), *The Pahlavi documents from Aeroman*, dans *Le Monde oriental*, t. XVII (1923).
- PAGLIARO (A.), *L'anticresi nel diritto sasanidico*, dans *Rivista degli studi orientali*, t. XV (1935).
- PARKER (K. A.) et DUBBESTEIN (W. H.), *Babylonian Chronology*, Chicago, 1942.
- Patrologia orientalis*, éd. R. Graffin et F. Nau, Paris, 1903 sq.
- Patrologia syriaca*, éd. R. Graffin, 2 vols. Paris 1897 [Cité ici pour Kmosko, préface au vol. II].
- PAULY-WISSOWA, *Realencyclopädie für Altertumswissenschaft*, Stuttgart, 1895 seq.
- PAYNE - SMITH, *Thesaurus syriacus*, Oxford, 1901.
- PEETERS (P.), *La date du martyre de saint Syméon, archevêque de Seleucie-Ctésiphon*, dans *Analecta Bollandiana*, t. LVI (1938), fasc. 1-2.
- *Le « passionnaire d'Adiabène »*, dans *Analecta Bollandiana*, t. XLIII (1925), fasc. 1-2.
- *Recherches d'histoire et de philologie orientales*, 2 vols., Bruxelles, 1951.
- PERIKHANJAN (A.), *Rabovladienie i zemlevladienie v Parfii* (« L'esclavage et la propriété foncière en Iran à l'époque parthe »), dans *Vestnik drevnej istorii*, n° 4 (1952).
- PFISTER (R.), *Textiles de Palmyre*, Paris, 1933.
- *Nouveaux textiles de Palmyre*, Paris, 1937.
- *Textiles de Halibieh (Zenobia)*, Paris, 1951.
- *Le rôle de l'Iran dans les textiles d'Anlinoé*, dans *Ars islamica*, t. XIII-XIV (1948).
- *Les premières soies sassanides*, dans *Études d'orientalisme publiées par le Musée Guimet à la mémoire de Raymonde Linossier*, t. II, Paris, 1932.
- PHILIPS (G.), *The Doctrine of Addai*, Londres, 1876.
- FIGULEVSKAJA (N.) « *Chronique syrienne anonyme* », trad. par..., dans *Zapiski instituta vostokovedenija*, t. VII (Léningrad, 1939).
- « *La culture syrienne au Moyen Age et sa portée historique* » (en russe), dans *Sovetskaja Nauka*, 2 (1941).
- FIGULEVSKAJA (N.) « *L'insurrection du Kouzistan à l'époque de Chosroès Ier* » (en russe), dans *Kratkie soobščeniia instituta vostokovedenija*, t. IV (Moscou, 1952).
- *K voprosy o podatnoj reforme Khosrova Anuširvana* (« La réforme fiscale de Chosroès I Anouchirvan »), dans *Vestnik drevnej istorii*, t. I (1937).
- *Mar Aba I*, dans *Sovetskoje Vostokovedenie*, t. V (1948).
- *Mazdakidskoe dvizhenie* (« Le mouvement mazdakite »), dans *Izvestia AN SSSR, ser. istorii i filosofii*, 4 (1944).

- *Mesopotamija na rubuže V i VI vekov n. e. ; Sirijskaja khronika Jesu Stilita kak istoričeskij istočnik* (« La Mésopotamie du V^e au VI^e siècle apr. J. Chr. : la chronique syriaque de Joshua le Stylite comme source historique »), Moscou-Léninegrad, 1940.
- *Oborona gorodov Mesopotamii V-VI v.* (« La défense des villes en Mésopotamie aux v^e et vi^e siècles »), dans *Učenyje Zapiski Leningrad U.*, série historique, fasc. 12 (Léninegrad, 1941).
- *Ugasajučij Vavilon* (« Babylone à son déclin »), dans *Učenyje Zapiski Leningrad. U.*, série historique, fasc. 9 (1941).
- *Sirijskij Zakonnik, istorija pamjatnika* (« Le code syrien, histoire du monument »), dans *Učenyje Zapiski Leningrad. U.*, istorija i filologija stran vostoka (Léninegrad, 1952).
- *Vizantijskaja na putjakh v Indiju* (« Byzance sur les routes de l'Inde »), Moscou-Léninegrad, 1951.
- *Vizantijskaja i Iran na rubuže VI i VII vekov* (« Byzance et l'Iran entre le VI^e et le VII^e siècle »), Moscou-Léninegrad, 1946.

PLINE L'ANCIEN, *Histoire naturelle*.

PLUTARQUE, *Vitae parallelae*, t. I, Leipzig, 1914.

POIDEBARD (A.), *La trace de Rome dans les déserts de Syrie. Recherches aériennes*, Paris, 1934.

POLYBE, t. I, Paris, 1839.

PROCOPE DE CÉSARÉE, *Historia arcana*, éd. J. Haury, Berlin, 1904.

— *Opera omnia*, éd. J. Haury, Leipzig, 1905.

PUECH (H. C.), *Le manichéisme, son fondateur, sa doctrine*, Paris, 1949.

RAABE (R.), *Die Geschichte des Dominus Märi*, Leipzig, 1893.

RANOVITCH (A. B.), *L'hellénisme et son rôle historique, Ellenizm i ego istoričeskaja rol*, Moscou 1950.

ROSTOVITZ (ROSTOVCEV) (M. J.), *Caravan cities*, Oxford, 1932.

— *A Parchment of loan from Dura-Europos* ; dans *Yale classical studies*, t. II (New Haven, 1931).

Res Gestae divi Saporis and Dura, dans *Berytus*, t. VIII (1943).

— *The Social and Economic History of the Hellenistic World*, Oxford, 1941. 3 vols.

ROZEN (V. R.), *Dva slova o značienii « zindik »* (« Deux mots sur le sens du mot « zindik »), dans *Zapiski vostočnago otdelenija Imperatorskago Russkago Arkheologičeskago Obščestva*, t. VI (1891).

— *K voprosu ob arabskikh perevodakh Khudajname* (« Les traductions arabes du Khuday-namé »), tiré à part (1895).

ROZENFELD (A. Z.), *Kala, tip ukreplennogo iranskogo poselenija* (« Kala, type d'agglomération fortifiée en Iran »), dans *Sovetskaja Etnografija*, 1 (1951).

RUTTEN (M.), *Contrats de l'époque séleucide conservés au Musée du Louvre*, Paris, 1935.

SACHAU (E.), *Die Chronik von Arbela*, dans *Abhandlungen der Preussischen Akademie der Wissenschaften*, 6 (1915).

— *Syrische Rechtsbücher*, t. III, Berlin, 1914.

- SANFORD (E. M.), *The Mediterranean World in ancient times*, New York, 1938.
- SANJANA (D. D. P., éd.), *The Kārnamā-i Arlakshir Pāpākān*, Bombay, 1895.
- SARKISJAN (G. Kh.), *O gorodskoj zemle v Seleukidskoj Vavilonii* (« La terre appartenant aux villes en Babylonie sous les Séleucides ») dans *Vestnik drevnej istorii*, 1 (1953).
- SARRE (F.), *Die Kunst des alten Persiens*, Berlin, 1924.
- et HERZFELD (E.), *Archäologische Reise ins Euphrat- und Tigrisgebiet*.
- SCHAEFER (H. H.), *Schmidt und Polotsky, Ein Mani-Fund in Aegypten*, dans *Gnomon*, t. IX (1933), fasc. 1.
- SCHLUMBERGER (D.), *Descendants non-méditerranéens de l'art grec, II: Palmyrène, Mésopotamie, Susiane*, dans *Syria*, t. XXXVII (1960), fasc. 3-4.
- SCHMIDT et POLOTSKY, *Ein Mani-Fund in Aegypten*, dans *Sitzungsberichte der Preussischen Akademie der Wissenschaften, Philol. histor. Klasse*, 1933.
- SCHROEDER (C.), *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Leipzig, 1922. 2 vols.
- SCHUBERT (R.), *Die Quellen zur Geschichte der Diadochenzeit*, Leipzig, 1914.
- SEBEOS, *Histoire*, trad. russe par S. Malhasiantz, Erevan, 1939.
- SERJEANT (R. B.), *Material for a history of Islamic textiles up to the Mongol conquest*, dans *Ars Islamica*, t. X (1943).
- SESTON (W.), *Achilleus et la révolte de l'Égypte sous Dioclétien d'après les papyrus et l'Histoire Auguste*, dans *Mélanges de l'École française de Rome* (1938).
- *Le roi sassanide Narsès, les Arabes et le manichéisme*, dans *Mélanges syriens*, t. I (Paris, 1939).
- AL-SHAHRASTANI (Muhammad), *The book of religions and philosophical sects*, éd. W. Cureton, Londres 1842, trad. Haarbunder 1900.
- *The Summa philosophica*, éd. trad. A. Guillaume, Oxford 1934.
- SMITH (S.), *Babylonian Historical Texts*, Londres, 1924.
- SOLOMÈNE, *Historia ecclesiastica*, éd. Hussey, Oxford, 1860.
- SPIEGEL (F.), *Iranische Altertumskunde*, t. III, Leipzig, 1778.
- SPRENGLING (M.), *A new pahlavi inscription*, dans *American Journal of semitic languages and literatures*, t. LIII (1937).
- *Shapur and the Kaaba of Zoroaster*, *ibid.* LVII/1940 ;
- *Pahlavi Notes*, *ibid.* LVIII/1941.
- *Zur Parsik-Inschrift an der « Kaaba des Zoroaster »*, dans *Zeitschrift der deutschen Morgenländischen Gesellschaft*, t. XCI (1937).
- STEIN (Aurel), *Central-Asian relics of China's ancien silk-trade*, dans *Asia major, Hirth anniversary volume*, Leipzig, 1923.
- *Innermost Asia*, t. I, Oxford, 1928.
- *Serindia*, t. II, Oxford, 1921.
- STEIN (E.), *Ein Kapitel vom persischen und vom byzantinischen Staate*, dans *Byzantinisch-neugriechische Jahrbücher* (1920).
- STRECK, *Seleucia und Ktesiphon*, dans *Der Alte Orient*, t. XVI (Leipzig, 1917), fasc. 3-4.
- STRUVE (V. V.), *Vostanie v Margiane pri Darii I* (« Le soulèvement de la Mar-

- giane sous Darius I^{er} »), dans MASSON, *Materialy južnolurkmenskoj arkheologičeskoj ekspedicii*, t. I (Achkhabad, 1949).
- Synodicon Orientale*, voir CHABOT.
- TABARI, Voir NOELDEKE.
- TACITE, *Annales*.
- Tansar (Lettre de)*, voir DARMESTETER.
- TAQIZADEH, (S. H.), *A new contribution to the materials concerning the life of Zoroaster*, dans *Bulletin of the School of Oriental Studies*, t. VIII (1937)
- et HENNING (W. B.), *The dates of Mani's life*, dans *Asia major*, nouv. série, t. VI (1957), fasc. 1.
- TARN (W.), *Seleucid-Parthian Studies*, dans *Proceedings British Academy* (1930).
- *Hellenic Civilisation*, London 1927, d'après la trad. russe, Moscou 1949.
- *The Greeks in Bactria and India*, Londres, 1939.
- Al-THAALIBI, *Histoire des Rois de Perse*, éd. H. Zotenberg, Paris 1900.
- THÉOPHANE, *Chronographia*, éd. de Boor, Leipzig, 1883.
- THEOPHYLACTE SIMOCATTA, *Historia*, éd. De Boor, Leipzig, 1887.
- TREVER (K. L.), *Očerki po istorii kulturej drevnej Armenii* (« Essais sur l'histoire de la civilisation de l'Arménie ancienne »), Moscou-Leningrad, 1953.
- TSCHERIKOWER (V.), *Die hellenistischen Städtlegründungen von Alexander dem Grossen bis auf die Römerzeit*, Leipzig, 1927.
- TZERETELI (G. V.), *Armazskaja bilingva* (« La bilingue d'Armase »), Tbilisi, 1941.
- VINNIKOV (I.), *O jazyke pamjatnikov Nisy* (« La langue des monuments de Nissa »), dans *Vestnik drevnej istorii*, 2 (1954).
- VULLERS (I. A.), *Lexicon persico-latinum*, Bonn, 1864.
- WELLES (C. B.), *Royal Correspondance in the Hellenistic Period*, New Haven, 1934.
- WEST (E. W.), *The Book of Arda Viraf*, Bombay, 1872.
- *The Book of the Mainyo-i-khard*, Londres, 1871.
- et HAUG (M.), *Glossary and Index of the Pahlavi texts of the Book of Arda Viraf*, Bombay-Londres, 1874.
- WESTE, *Grundriss der Iranischen Philologie*, Strasbourg, 1896-1904. 2 vols.
- WIDENGREN (Geo), *Recherches sur le féodalisme iranien. Orientalia Suecana*, 5, (1956) Uppsala 1957, pp. 79-182.
- *Mesopotamian elements in Manicheism. Studies in Manichaean Mandaean and Syriac-gnostic religion*. Uppsala, 1946, pp. 198-99.
- WIKANDER (S.), *Sur le fond commun indo-iranien des épopées de la Perse et de l'Inde*, dans *La Nouvelle Clio*, 7 (1950).
- *Die Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, Lund, 1946.
- *Mithra en vieux-perse. Orientalia Suecana*. Uppsala, 1952, v. 1 fasc. 1/2.
- ZAKHODER (B. N.), *Horasan i obrazovanie gosudarstva seldžukidov* (« Le Khorassân et la formation de l'État des Seldjucides »), dans *Voprosy istorii*, 5-6 (1945).
- ZOSIME, *Historia nova*, éd. Mendels, Leipzig, 1887.

فهرست اعلام

نامهای کسان

آ

آبای اول (مارآبای اول) ۱۷۴، ۳۰۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۱۵، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۰-۴۵۳
 آبراهام برآئودمهر ۴۳۹، ۴۴۰
 آبراهام (مدیر مکتب بصیین) ۴۸۹
 آبل ۱۱۲-۱۱۴، ۱۹۹-۲۰۱، ۲۰۳، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۴
 آبلوس ۱۳۷
 آترکون ۲۵۲
 آترویات (آنورپات) ۳۷۲
 آذر برزین مهر ۳۸۴، ۳۸۶
 آذر فرنیغ ۲۷۹، ۳۸۴، ۳۸۶
 آذرگشنسپ ۱۹۸، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۷۱
 آذر ناهید ۲۳۷، ۴۶۸
 آبر ۱۳۶
 آرش ۱۵۳، ۴۸۲-۴۸۴

آرنولت، موسی ۴۸

آریان ۱۱۶

آزاد ← گشتازاد

آسمانی ۲۰۷

افراتوس ۲۰۹

آفرودیت ۴۶۵

آکب شم ۲۰۷

آگائانجل (آگائانجلوس) ۷۷

آگائاس ۲۶۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۳۴

آگه ۳۲۲

آلتهایم ۱۹، ۴۰، ۴۵، ۵۳، ۱۲۹، ۲۷۴، ۳۹۵،

۴۰۴-۴۰۶

آمائیک ۵۹

آمادوسی ۶۵

آمیانوس مارسلینوس ۱۰۰، ۳۲۰، ۳۳۷

آمیہ ۶۰، ۶۱

آناستاس (امپراتور روم شرقی) ۴۶۲

آناهیتا ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۱

آنتوان (آنتونیوس) ۸۷، ۸۸، ۱۳۰

آنتیگون ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۲

آنتیوخوس اول ۲۱، ۳۸، ۴۵، ۴۷

آنتیوخوس دوم ۳۸، ۴۱

آنتیوخوس سوم ۳۹

آنتیوخوس چهارم ۵۲، ۷۵، ۹۶، ۱۰۷، ۱۴۰، ۱۴۱

آویوس - آوی ۹۹

الف

ابداگزر ایرانی (ملقب به تیرداد) ۹۶

ابدیس بربریا (اسقف نصیبین) ۱۸۳

ابدیس بربریز - وهریز (مطران) ۱۸۳

ابگار ۲۴، ۴۷۶

ابگار دوم ۸۶، ۸۷

ابکار پنجم ۱۰۱، ۱۰۲

ابگار هفتم ۱۰۸، ۱۱۰

ابگار نهم ۱۲۱، ۱۲۲

ابن اثیر ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۹

ابن بلخی ۴۶۹

ابن خرد دبه ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۴۰۵

ابن قتیبه ۲۲۳

ابن مقفع ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۲۳، ۳۰۴، ۳۹۸، ۳۹۹

ابن ندیم ۱۶۴، ۱۶۵، ۳۹۹، ۴۰۲

ابوالفرج عبدالله بن التائب (عبدالله بن الطائی) ۱۸۳

ابوعیسی محمد بن هارون بن المحمد الوراق ۴۰۲

ایفان (ایفانس) ۵۲

اداد نیراری ۷۳، ۷۴

آدای (مبلغ مسیحی) ۳۲۲

ادورذهب ۲۲۱

ادینت (اذینه - اذفات) ۲۴، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۳۸

ادینرگلوس ۹۷

اربکس ۵۶، ۶۰، ۶۸، ۶۹

اربند ۱۱۰

ارتاکس (ارتشس) ۹۱

ارخلایوس ۱۰۵

ارد ۸۶-۸۹، ۹۱

اردشیر ۸۸، ۸۹

اردشیر اول (پاپکان) ۱۳۷، ۱۵۲، ۱۵۴

۱۶۳-۱۶۷، ۱۶۹، ۲۱۷، ۲۱۸

۲۲۰-۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۵۲

۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۸۲، ۳۸۶

۴۲۴، ۴۶۷-۴۶۹، ۴۷۳

اردشیر دوم ۱۹۸، ۳۵۰

اردشیر فرزند شاپور برار ۶۵، ۲۶۱

اردوازد (شاه ارمنستان) ۷۹، ۸۶-۸۸

اردوان (ارتبان) ۵۱، ۹۰، ۹۱، ۹۳-۹۹

اردوان دوم ۷۸

اردوان سوم ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۳۸-۱۴۵

۱۵۲، ۲۱۶، ۳۷۵

اردوان پنجم ۱۲۲-۱۲۴، ۲۰۱، ۲۱۹

ارسطو ۴۹۴

ارشك ۷۷، ۹۱، ۱۱۵، ۱۱۶

ارشك دوم ۳۷۶

ارشك صغير (پسر اردوان) ۲۲۰

ارشكیدی ۱۱۴

اریستوکیدید ۳۸، ۳۹

ازی دهاك ۱۶۱

اساگیل ۴۵، ۵۰، ۵۱

اسپوراکوس (اسپوراکیس) ۱۱۰

استرابون ۷۶

استرانگوس ۴۸، ۹۶، ۱۴۱، ۲۳۹

استروه ۱۴۶، ۲۶۴

استفان بیزانسی (استفانوس بوزنطی) ۷۶، ۱۱۲

استیل (اشتیل) ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۰۶

اسحاق سدوکیایی ۲۰۷

اودیت ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۳۸	اسرحدون ۵۵، ۵۶، ۶۰
اورانیوس ۷۶	اسفیدته‌مان ۴۷۱
اورلیانوس ۲۳۸	اسکندر مقدونی ۱۳، ۱۹، ۲۱، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۴۱، ۴۴، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۶۹، ۷۴، ۷۵، ۸۲، ۱۰۲، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۳۹، ۲۵۰
اوسبئوس ۳۲۲	۴۷۱
اوسی ۴۸۹	اسکیفر ۴۱۰
اوگوستین مقدس ۴۷۷	اسمیت ۴۵-۴۸، ۵۰
اهورامزدا ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۸	اسینیوس ۹۱
ایزت اول ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۸	اشپرنگلینگ ۱۵۴، ۱۵۵
ایزت دوم ۹۷-۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴	اشپگل ۳۹۳
ایزد آناهیتا ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۷۸	اشترك، م. ۵۳، ۱۳۳
اینای ۴۷۶	اشتهلر ۴۰۴، ۴۰۶
ایندانسر ۴۰۸	اشتین ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۶
ایندرازار ۴۲۷	اشمیت ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶
اینمیوس ۹۱	افرات ۲۰۸، ۲۰۹
اینوسترانتسف ۲۶۴، ۲۶۵	افراسیاب ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۴
ب	اکاک (اکاس) ۴۳۸
بائور ۱۴، ۱۵	اکبالاها ۶۴، ۲۶۲، ۴۰۸
بابهای (ماربابهای) ۴۳۸	اکتاو-آگوست ۸۸-۹۰، ۱۲۹
بادوکا ۴۹۵	الی اول ۱۸۳
باریه دومنار ۲۲۸، ۳۰۱	امین ۷۷
بارتولد ۳۰۵، ۴۱۹	اناستاسی ۲۳۶
بارتولمه ۱۷۵-۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۵۹، ۲۶۲	اناهینا (نانای، الهه) ۳۸۲، ۴۶۴-۴۶۶، ۴۶۸
۲۷۰-۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۲	اندرزگر ۴۳۵
۳۵۹، ۳۶۲-۳۶۴، ۳۷۰، ۳۷۱	اندروس ۳۲۹
بازار ۴۲۷	انسلین ۱۵۵، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۵
باستانی پاریزی، محمدابراهیم ۴۴۶	انگلش ۲۶۵
یلوس (شاه آشور) ۶۷	انوشگازاد (انوشزاد) ۴۴۲-۴۵۳
بائوم شتارک ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۰۱	انوشیروان ← خسرو اول
بجان ۵۹، ۶۰، ۶۷، ۱۹۵	انیمیوس ۹۱
بختیشوع ۹، ۱۵۰، ۱۷۹-۱۹۱، ۲۵۹-۲۶۱	اواگر ۵۱
۲۶۷ - ۲۷۴، ۲۷۹-۲۸۱، ۲۹۱، ۲۹۲	اوتوخیوس ۲۲۳
۳۵۶-۳۶۶، ۳۶۹-۳۷۲	
برتلس ۴۶۴، ۴۷۰	

بهرام پنجم (گور) ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۷۹، ۳۸۰
 بهرام بن مردانشاه ۳۹۹
 بهرام چوبینه ۴۴۷
 به شاپور (حقوق دان) ۲۷۶
 بیلخش (پیتخش) ۱۵۲
 بیرونی، ابوریحان ۱۵۳، ۴۰۵، ۴۷۰، ۴۸۱-۴۸۵

بیکرمان ۱۷

بیلی ۴۷۰

بیون ۱۳، ۱۷، ۲۱، ۲۵، ۷۳

ب

بائوسانیاس ۴۷۰

بابک ۲۲۳

پارتاماسیریس، پارتاماسفات (شاه پارت) ۱۱۲

پارتیکوس ادیابنیکوس ۱۲۱

پارتیکوس عربیکوس ۱۲۱

پارتیکوس ماکسیموس ۱۲۱، ۱۲۲

پارکر ۱۴۳

پاکور ۸۷، ۱۰۴

پاکور دوم (برادر ولوگش) ۱۰۸

پالبارو ۱۷۹، ۲۶۷

پاول (اسقف) ۴۸۹

پاول (مطران) ۴۳۹

پاولی ویسوا ۲۱، ۴۶، ۷۳، ۷۴، ۱۲۹

پاوه دکورته ۳۰۱

پاینده، ابوالقاسم ۳۳۸، ۴۱۴

پترس ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۹

پتساب ۶۹

پرفیریوس (پورفیریوس) ۴۰۷، ۴۹۴

پروکوپوس ۳۲۲، ۳۹۶، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶

۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵

۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۱-۴۵۳

پریخانیان ۱۲۷، ۲۷۳

برحدیشا باعربایا ۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۴

بردیمان ۲۶۴

برزان ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۸

برسوم (اسقف) ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۸۹، ۴۹۲

بروسس ۴۵

بروکلمان ۱۹۸، ۲۴۵، ۳۲۲، ۳۳۸

بروماخسروان ۲۶۲

برونس ۱۸۸، ۲۶۹

برونوف ۲۱

بریتوس ۲۳۲-۲۳۴

بطلمیوس دوم (فیلادلف) ۴۷

بلاذری ۳۰۳، ۳۰۴

بلاش ۵۹، ۴۱۴-۴۱۶، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۳۰

۴۳۸

بلعمی ۲۱۸، ۴۰۵

بلوشه ۱۶۰

بلیزاریوس ۳۹۶

بلینگر ۲۲، ۲۳

بنونیست ۳۳۵

بویوای (اسقف) ۱۹۶

بوشه ۲۱

بود ۱۶۷

بورجیا (بورژیا) ۵۹

بولسارا ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۱

۲۷۷، ۲۸۲، ۳۷۲

بولشه ۳۲۵

بولوتف ۲۰۸

بوندس (بوندوس) ۳۹۷، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۹

بهرام اول (ورهران فرزند شاپور اول) ۶۴، ۱۵۷

۲۲۷، ۲۳۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۴

بهرام دوم (فرزند بهرام) ۱۵۷، ۳۰۰، ۴۶۸، ۴۶۹

۲۷۵

بهرام سوم (سکانشاه) ۱۵۷، ۲۴۲، ۲۴۳، ۴۷۵

بهرام چهارم (گیلان شاه) ۱۹۵، ۲۲۵، ۲۳۷

پسنیوس نیگر ۱۱۸

پشتاسف ۶۹

پطرس ۴۴۳

پفیمتر ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۶

پگراسپ (فرمانروای ادیابنه) ۲۰۲

پلونارخ ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۱۳۳

پلیگنوس، یولیوس (داستان کاپادوکیه) ۱۰۳

پلینیوس ۷۴، ۷۵، ۳۲۰

پلینیوس ارشد ۳۲۱، ۳۳۲، ۳۳۷

پمپه (پمپتوس، سردار رومی) ۸۶، ۱۲۹-۱۳۳

پوآدبار ۲۲

پوئش ۴۷۲، ۴۷۴

پوبلیوس کلاتودیوس (سردار رومی) ۸۳

پومی (پوسای، پوسیک) ۱۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰،

۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۳۷، ۳۳۸،

۳۷۹

پولمون (شاه پونت) ۹۱

پولوتسکی ۴۷۳، ۴۷۵

پولیپوس ۷۵

پومیالوفسکی ۳۲۲

پهل چک نور ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۲

پترس ۱۹۶-۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۹

پیروز (شاهنشاه ساسانی) ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۹،

۴۳۰، ۴۳۸

پیکولوسکایا (پیگولفسکایا) ۷۲، ۸۱، ۱۷۳،

۱۷۴، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۲،

۲۵۴، ۲۶۵، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۱۳، ۳۲۱،

۳۵۶، ۳۵۸، ۳۹۴، ۴۰۸، ۴۱۳-۴۱۵،

۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۴۰،

۴۴۱، ۴۴۶، ۴۵۵، ۴۷۱

پین اسمیت ۵۷، ۷۳، ۳۲۲

پیناس (اسقف بزرگ اریل) ۱۹۹

ت

تاریو (پربوتا یا تاربوتا خواهر سیمئون برسابه) ۲۰۱،

۲۱۰

تارن، ب. ۴۰

تارن، و. ۴۹، ۲۴۰

تاسیتوس (تاسیت) ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷،

۱۰۳، ۱۰۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۵

تئودور مویسواست (اسقف نسطوری) ۴۹۴

تئوفانس (تئوفان رویدادنامه‌نویس) ۲۸۸، ۳۹۷،

۴۰۸، ۴۰۹، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۴

تئوفیلاکتس (تئوفیلاکتوس) سیموکتا ۲۴۲، ۴۳۱،

نرایانوس (نرایان - تراژان) ۱۰۸-۱۱۲

ترور، ک. و. ۸۷، ۱۰۶

تریاریوس ۸۴

تریونوس ۴۴۵

تسرتلی، گ. ۱۵۲

تفضلی، احمد ۳۷۸، ۳۸۷

تقی زاده، سیدحس ۴۷۱

تنسر ۱۶۶-۱۷۰، ۲۴۰، ۳۰۴، ۳۷۸-۳۸۰،

۳۸۵، ۳۸۶، ۴۱۷، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۶،

۴۷۷

تونای (شهرساز) ۶۲، ۲۳۶

تومزگرد ۱۹۶، ۴۱۷، ۴۲۲

تیریوس (تیر) ۸۹، ۹۱، ۹۷

تیتوس ۹۵، ۱۰۷

تیتوس لیویوس ۱۲۹

تیرداد ۸۸، ۹۴-۹۶، ۱۰۴-۱۰۸، ۱۳۸، ۱۴۳،

۱۴۴

تیرداد سوم ۹۲، ۱۴۱

تیرداد (تردات، شاه ارمنستان) ۱۲۴، ۲۳۱

تیگران ۸۰، ۸۳، ۸۹، ۱۰۶، ۱۵۳

تیگران دوم ۷۹-۸۱، ۸۴-۸۶

تیموئی (بستگار) ۳۹۷، ۴۲۷

تیموفی (تیموئی اول - بطریق) ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۷

ث

ثعالی ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۵، ۴۱۳، ۴۱۷،
۴۱۸، ۴۶۹

ج

جونس ۲۴

جهانداری، کیکاوس ۲۶

چ

چریک‌ور ۵۳، ۷۴، ۹۲، ۹۷، ۱۲۶، ۱۹۵

ح

حمزه اصفهانی ۳۹۸، ۳۹۹

حنانه ۴۸۹

حنانه ادیابنی ۴۹۲

خ

خاقان ۴۳۱

خالقداد هاشمی، مصطفی ۴۰۱، ۴۰۲

خرگان ۴۰۷

خسرو اشکانی (اوسروی) ۷۸، ۱۱۳

خسروان ۶۴

خسرو اول (اتوشیروان) ۱۲، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۷،

۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۰، ۲۲۴، ۳۰۳، ۳۰۴،

۳۰۷، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۹۴، ۴۰۱، ۴۰۴،

۴۱۵، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۱،

۴۳۳-۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۲-۴۵۶، ۴۵۹، ۴۸۹

خسرو خوارزم ۴۰۵

خسرو دوم (پروین) ۱۶۴، ۲۸۷، ۴۴۷، ۴۵۰،

۴۹۰

خسرو (شاه ارمنستان) ۲۳۱

خسروی ۱۱۶، ۱۵۹

خواجهمنظام‌الملک ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۲،

۴۲۵، ۴۲۸

خوادای بد ۱۷۴

خورنی، موسی ← موسی خورنی



دارمستر ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۴۰

داریوش اول ۶۰، ۶۱، ۶۹، ۱۵۵، ۱۹۵

داریوش (دارا فرزند ارتیان) ۹۶، ۱۰۲، ۲۳۶

دیوویز ۲۶، ۸۰، ۹۲، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۸

درویزن ۲۰

دمتری ایساگوگ ۱۴۴

دمتریوس ۴۲

دویاش ۲۱

دوخویه ۲۳۰، ۲۴۱، ۳۰۴

دوسو ۲۱، ۹۲

دوماثفسکی ۲۱

دومینتسین ۲۱۹

دووال ۷۲

دیاکونوف ای.م. ۱۴۲، ۲۵۱

دیاکونوف م.م. ۱۴۲، ۲۵۱

دیتنبرگر ۳۹

دینودورفیوس ۳۹

دینوری ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۹

دیودوروس (دیودور) ۴۶، ۴۷

دیوکاسیوس (دیون کاسی) ۷۹-۸۳، ۸۹، ۱۰۸،

۱۱۰-۱۱۳، ۱۱۶-۱۲۴، ۲۱۹، ۴۰۲

دیوکلسین ۴۰۹

ر

رآب ۱۳۷

رادامیست ۱۰۳، ۱۰۴

رانوویچ ۲۷، ۳۸-۴۰، ۵۲

رایت ۴۰۸، ۴۲۵

رستم (فرزند مهربان) ۱۶۳

رضا، عنایت‌الله ۱۲، ۴۶۹

رضوانی، محمد اسماعیل ۳۷۹، ۳۸۵

رکبکتوس ۱۱۴-۱۱۶

روزن ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۹۹

روز نفلد ۲۴۳

روستوفسف ۲۲-۲۵، ۳۸، ۴۱، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۵

۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۵

رپسیمه ۱۶۴

ز

زاخانو ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۴۰، ۲۶۹

۴۸۲، ۲۷۹

زاخاریاس رتور ۳۷۲

زاخودر ۲۴۰، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۲۵

زادویه بن شاهویه اصفهانی ۳۹۹

زهره ۳۷

زاماسپ (زاماشپ) ۴۲۱، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۸

زرادشت (فرزند خرگان) ۴۰۷-۴۰۸

زرتشت ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۶۴، ۴۶۳-۴۷۲، ۴۷۷-۴۷۹

زرکوه (عنوان جاینده ترکان) ۱۵۹

زرمهر (فرزند سوخرا) ۲۳۱

زریاب خویی، عباس ۴۱۴

زم (فرزند کواذ) ۴۳۴

زندیک (زندیق) ۳۰۰

زنون (ارتاکس، شاه ارمنستان) ۹۱، ۴۸۸

زوترا ۴۴۰، ۴۴۱

زوتنبرگ ۲۹۸

ژوسیموس ۲۶۳

ژینویی (همسر اودینت) ۲۳۸

ژ

ژنی ۱۳۸

ژوستن (یوستینوس) ۱۴۰-۱۴۳

ژوستی (یوستی) ۴۸۱

ژوستین (یوستینانوس) ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۴۴۳

ژوگه ۳۳۲

ژول سزار (یولیوس سزار) ۱۲۹

ژولین (یولیانوس) ۴۰۷

س

ساتوماک (رهبر قیام سکاییان) ۸۵

ساردون (سردانا - اسرحدون) ۵۵، ۵۷-۶۰، ۶۳، ۶۷، ۷۰

۶۷، ۷۰

سارگون ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۸، ۱۹۵

ساسان ۷۳

ساموثلیان ۲۵۱

ساناتروک ۷۸، ۷۹

سانفورد ۲۴

سئوس ۴۳۵

سبتوس ۳۷۵

سپتیموس سوروس ۱۱۸-۱۲۲

سپتامان ۴۷۱

سرژان ۳۳۲، ۳۳۳

سرکیسیان ۴۲

سرگی (سرگیوس) ۳۹۶

سستون ۲۷۶

سلمنر سوم (سلمنصی) ۷۴

سلوکوس ۲۹، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۵۹-۶۳، ۶۵، ۷۰، ۷۵، ۹۳، ۹۷، ۱۹۵

۷۰، ۷۵، ۹۳، ۹۷، ۱۹۵

سلوکوس دوم ۴۱

سمیعی، احمد ۱۲

سناخریب (سن هریب) ۵۵، ۶۷

سنجانا ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۴۱، ۲۸۹، ۳۸۶

۳۸۶

سورنا ۸۶

سوزومن ۲۰۲، ۳۴۲

سولا (سیلا) ۷۸

سیاوش ۳۰۳، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۶

۲۹۶ ، ۳۰۴ ، ۳۹۴ ، ۴۰۵ ، ۴۱۳ ، ۴۱۴ ،
 ۴۱۷-۴۲۳ ، ۴۲۹ ، ۴۳۰ ، ۴۳۱ ، ۴۳۵ ،
 ۴۶۹ ، ۴۷۴

ع

عمروابگارینان ۴۷۶
 عمروبن عدی ۴۷۶

ف

فائوستوس بوزنطی ۳۷۶
 فابریکوس ۴۵۲
 فارسمان ۹۱
 فالکه ۳۲۴
 فرا اسپ ۸۸
 فرازمان ۱۰۳ ، ۱۱۳
 فرانتر کومون ۱۴۰
 فرانک ، تنی ۲۶
 فرانک (شاهبفرور) ۸۵
 فرای ۱۵۵
 فرخ ۲۷۹ ، ۲۸۲
 فرخ مرد و هرامان ۱۷۲
 فردوسی ۱۶۵ ، ۳۰۰ ، ۳۰۲ ، ۳۷۹ ، ۳۸۰ ، ۴۰۰ ،
 ۴۱۲ ، ۴۱۶ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۴۲-۴۵۲ ، ۴۶۹
 فرفوربوس ۳۹۵
 فرورتیش ۸۹
 فرهاد ۸۸ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۴۱
 فرهاد سوم ۷۹ ، ۸۶
 فرهاد چهارم ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۲ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱
 فرهوشی ، بهرام ۳۸۶
 فریمان ۱۶۹
 فلاویوس والنس ۳۵۱
 فلاویوس ، یوسف ۳۸ ، ۳۹ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۷
 فورفیریوس ۴۰۶
 فولارکوس ۱۱۰

سی سین (از پیشوایان مانوی) ۴۷۵ ، ۴۷۶
 سیمئون برسابه (شمعون برصاعه - برصاعی)
 ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۶ ، ۲۱۰ ، ۳۴۱ ، ۳۴۹

ش

شاپور ۱۸۲ ، ۱۹۶ ، ۲۸۹
 شاپور اول ۱۴۹ ، ۱۵۲-۱۵۷ ، ۱۶۴ ، ۱۶۹ ،
 ۱۹۵ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۲۸-۲۳۴ ، ۲۳۶ ،
 ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۵۳ ، ۳۱۱ ،
 ۳۱۵ ، ۳۱۷ ، ۳۲۳ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۳۴ ،
 ۳۴۸ ، ۳۷۲ ، ۴۶۵-۴۶۸ ، ۴۷۲-۴۷۴ ، ۴۷۸ ،
 ۴۸۳
 شاپور برز (وراز) ۶۴ ، ۶۵ ، ۲۶۱
 شاپور دوم ۱۵۴ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ،
 ۲۰۸-۲۱۰ ، ۲۲۲ ، ۲۵۳ ، ۳۰۲ ، ۳۱۲ ،
 ۳۱۳ ، ۳۱۶ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۳۴ ،
 ۳۳۷ ، ۴۶۸
 شاپور (مکانشاه) ۴۶۸
 شاپور سوم (فرزند شاپور ، میشان شاه) ۵۴ ، ۲۳۷ ،
 ۳۵۱
 شرودر ۷۴
 شمار ، جعفر ۳۹۹
 شمر ۴۹۴
 شماس ۴۵۱
 شمشون (سامسون) ۴۸۰
 شمعون (اسقف) ۴۸۹
 شمعون برصاعه ← سمئون برسابه
 شموئیل ۷۳
 شهرت ۱۲۳ ، ۲۱۹
 شهرستانی ۳۹۵ ، ۴۰۰-۴۰۴ ، ۴۰۶ ، ۴۰۹ ، ۴۱۹
 ط
 طبری ، محمدبن جریر ۱۶۵ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ،
 ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۳۲ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۴۰

فیثاغورس ۴۷۴

فیروز، تم شاپور ۲۰۲

فیلون اسکندرانی ۷۶

فیلیپ، شاه مقدونیه ۶۹، ۲۰۹

فیلیپ عرب ۲۲۹، ۲۳۰

فیلیس ۳۲۲

ق

قباد ← کواد

قیصر ۲۴۷، ۴۴۹، ۲۵۰

ك

کراکالا ۱۲۲، ۱۲۳

کارشتدت ۲۱

کارن (قارن) ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۵۰

کازلوف ۳۲۴، ۳۲۶

کازیمیرسکی ۳۰۵

کاسیوس ۹۳، ۱۱۷

کاسیوس لونگینوس ۱۰۱

کاکاخ ۳۷۲

کالیماخ ۸۲، ۸۴

کامیزد برمارشمون ۳۱۵

کاوس (فرزند کواد) ۴۳۴

کراسوس (سردار رومی) ۸۶، ۸۷

کرتیر (موبد) ۱۵۷، ۱۶۹، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹

۴۷۸

کرزوس (شاه لیدی) ۲۸۸

کروگبد ۳۱۷، ۳۱۸

کریستن سن، آرتور ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۵۸، ۱۶۴

۱۶۷، ۱۶۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۱

۲۳۲، ۲۶۴، ۲۸۸، ۳۰۵، ۳۸۳، ۳۸۴

۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۳

۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۱

۴۲۳، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۶

۴۷۵

کسروی، موسی بن عیسی ۳۹۹

کلودکاهن ۱۲

کلیما ۴۴۱

کموسکو ۲۰۷، ۲۰۹

کنستانتین ۱۱۴، ۱۷۳، ۳۴۱، ۳۴۷

کواد (قباد) ۱۶۷، ۲۳۱، ۲۵۶، ۳۰۳، ۳۰۶

۳۰۷، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۱

۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۵

۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۳۶، ۴۳۷

۴۳۸، ۴۵۴، ۴۸۹

کودریاوتسف ۱۰۶

کوربولون ۱۰۴-۱۰۷

کورتون ۴۰۱

کومون ۲۳، ۲۴، ۴۹، ۹۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳

۲۵۱

کهلر ۵۱

کیخسرو ۴۸۲، ۴۸۳

کیزو ۱۱۶

کینام (کیناموس) ۹۸

کیوان ۳۰۲

گ

گازوفولاکس ۴۹

گابدوکویچ ۲۷، ۸۵

گابه ۳۲۴

گئو (گئو-گآک) ۱۰۳

گرتز ۳۲۹، ۳۳۲

گردیانوس (امپراتور) ۲۲۹، ۲۳۰

گرمانیکوس ۹۱

گروفت ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵

گریفتس ۳۲۹-۳۳۳، ۳۳۵

گریگوری ۱۶۴

گریگوریانوس ۱۷۲

گستیای (خرانه‌دار شوش) ۱۴۳، ۱۴۴

گشت‌زاد ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۹

گلوناز (موبدان موبد) ۴۲۷، ۴۳۵

گونیدی ۴۹۰

گویاز ۴۴۴

گوتارزس (گودرز) ۹۹-۱۰۳، ۱۵۱

گوت اشمید ۲۶، ۱۳۳

گوتوالد ۳۹۸

گور (گوراس) ۸۲، ۸۳

گوساناستاد کنارنگ ۴۲۴

گویلوم ۴۰۰

گیرشمن ۲۷، ۲۱۹

گیگر ۲۸۹

گیلان‌شاء ۲۲۷

گیر (ساتراپ بابل) ۵۱

گیمه ۳۲۴

گیوارگیس (گتورکی، مهران گنشی) ۲۶۴، ۲۸۷

ل

لائودیکا ۳۸، ۴۱، ۴۲

لابور ۲۰۷

لازار فاربی ۶۵، ۳۸۶

لانگلوآ ۷۷، ۳۷۶

لئون ۱۷۳

لیر ۱۰۹

لسترنج ۳۳۹

لسان ۴۷، ۴۸

لنگدن ۱۰۹

لوفر ۳۵۶

لوکولوس ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۶

لوکونین، ولادیمیر ۴۶۹

لوکیوس ۱۱۲

لونگینوس ۱۰۱

لوی ۲۲۰

لیاپونوا ۳۳۲

لیفشیتس ۲۷، ۱۴۲

م

ماتیو ۳۳۲

مارایاس کاتینا ۷۷

ماریابهای ۴۳۸

مارت (دختر پوسی) ۲۰۸، ۲۱۰

مارشیمون ۴۳۸

مارکوارت ۷۸، ۸۵، ۱۶۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷

۲۲۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۴۲۴

مارمری ۱۳۷

ماروت (اسقف میافارقین) ۲۰۱، ۲۰۷

مارهنایشو ۱۸۰

ماریا بالاهای اول ۲۸۹

ماریک ۱۵۵، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴

ماسون ۲۷، ۱۴۲، ۲۵۰، ۲۵۱

ماکریس (امپراتور) ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۰۱، ۴۹۴

مالالا ← پوهان مالالا

مأمون ۳۹۹

ماناندیان ۲۷، ۷۸، ۸۴، ۱۳۲، ۳۷۵

مانی ۱۹۶، ۳۰۰، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۰۵، ۴۰۶

۴۰۸، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۳-۴۷۵، ۴۷۸

ماهویه ۲۹۶-۲۹۸

مبارسپ ۱۱۰

مپاشکانا ۴۹۴

محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی ۳۹۹

محمد بن جهم برمکی ۳۹۸، ۳۹۹

محمد بن حسن بن اسفندیار ۱۶۶

محمد بن هارون (ابوعیسی وراق) ۳۹۵، ۴۰۱

۴۰۲

مردبد (مرتبد) ۱۷۴، ۳۷۲

مزدآ ۴۶۸

مزدك ۲۵۷، ۳۹۱-۳۹۷، ۴۰۰-۴۱۰

مهرداد (فرزند ونون) ۱۰۱	۴۱۵-۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۸
مهرداد (شاه) ۹۱	۴۲۹، ۴۳۵
میترا ۴۶۴	مزرا (اسقف) ۴۸۰
میتريدات چهارم (شاه پونتوس) ۷۹، ۸۱، ۱۰۳	مزينگر (موزينگي) ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۷-۶۹، ۱۹۵
میتريدات دوم (شاه پونتوس) ۷۸، ۷۹، ۸۵	مسعودی ۳۰۰-۳۰۳، ۳۳۸، ۴۶۹
میناسهانی ۶۹	مسح (ع) ۱۱، ۱۲
میش ۱۲۷	مینا ۱۶۰، ۲۲۷، ۲۴۲، ۴۷۱، ۴۸۱
مینگانا ۱۱۳-۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۹۸، ۲۰۰	مظاهری ۲۵۶-۲۵۸، ۲۶۳
۲۰۲	مقدسی ۲۶۵، ۲۶۶
مینوی، مجتبی ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۵	مکدونالد ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۳
ن	۱۱۶، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸
نارگه هوفر (نیروفر، ساتراپ) ۲۱۹	مکدوئل (مکداول) ۹۴، ۱۳۸
نانای ← آناهیتا	ملك فوآد اول ۳۳۲
نرسی (نرسه، شاه ادیابنه) ۱۱۹	مندلسون ۲۶۳
۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۸۸، ۴۷۶-۴۷۸	نیماخ ۳۸، ۴۰، ۵۲
نرسه (نرسی، شاهنشاه) ۱۵۳، ۲۳۷، ۲۴۲، ۳۱۱	منصور (خلیفه عباسی) ۱۶۰
۴۶۸، ۴۸۹، ۴۹۲	منوچهر ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۴
نرسه سوم ۱۸۰، ۱۸۱، ۳۷۵	منوس ۱۱۰
نرون ۱۰۶، ۱۰۷	مودی ۱۷۲
نشأت، صادق ۴۴۵	مورگوتن ۳۰۴
نمرود (نمروت) ۶۰، ۶۹	موزوال ۲۰۰
نونین - اول ۳۲۴	موسی حورنی ۷۷، ۷۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۳۷۶
نور - اداد ۷۴	مول، زول ۳۰۲، ۳۸۰
نولدک ۱۶۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳-۲۲۵، ۲۳۵	مولر ۹۲
۲۳۶، ۲۴۰-۲۴۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۵۱	مومزن ۲۱
۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۷، ۴۱۴، ۴۱۸	مونوباز اول ۹۷-۹۹
۴۲۱-۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵	مونوباز دوم ۱۰۶
۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۵۶	مهاگیانا ۴۹۵
نووسادسکی ۸۵	مهد ۱۷۴
نیرگی ۱۲۸، ۱۴۲، ۴۷۰	مهران ۲۵۰
نیری ۲۰۶	مهران گشنسپ ← گیورگیس
نیکانور ۷۵	مهربان ۲۷۹، ۲۸۲
نیکفور ۱۱۷	مهربورید برگوریدا ۳۱۵
	مهرداد ۸۳، ۸۵، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۶

نیکه ۱۰۲
 نیگر ۱۱۹، ۱۲۰
 و
 والرس ۲۹۷
 والریابوس ۸۳، ۱۵۶، ۲۲۹، ۲۳۲-۲۳۴، ۲۳۷
 ۳۲۳، ۴۷۳
 والتیانوس اول ۳۵۱
 ولتبانوس دوم ۳۵۱
 ولنس ۳۵۱
 وراز شاپور ۶۴، ۶۵، ۲۶۱
 وردان ۹۹، ۱۰۰
 وردایاب ۳۱۸
 وروس ۱۱۷
 ومپاسیان (امپراتور روم) ۱۰۷
 وسپوهر ۱۱۵
 وست ۱۷۱
 ولارشك ۷۷
 ولز ۴۱، ۱۴۰
 ولوگش (ولوگش اول) ۹۹، ۱۰۳-۱۰۸، ۱۲۱
 ولوگش (ولوگش دوم) ۱۱۳-۱۱۶
 ولوگش (ولوگش سوم) ۱۱۶، ۱۱۷
 ولوگش (ولوگش چهارم) ۱۱۸
 ولوگش (ولوگش پنجم) ۱۲۲، ۱۲۳
 وندوی (بندوی، بندویه) ۳۴۷
 ونون ۸۹، ۹۰، ۱۰۳
 وینا (مارآبا) ۱۷۴، ۴۴۶
 ویتلیوس ۹۱، ۹۶
 ویکندر ۱۶۹، ۳۸۲-۳۸۴، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۹
 وینیکوف ۱۴۲
 ه
 هاآس ۲۰۱
 هادریانوس ۱۱۳

هاربروکر ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۶
 هاری ۳۲۲
 هافان ۵۸
 هانینا ۴۴۱
 هرتسفلد ۲۷، ۵۳، ۱۰۳، ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۹، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۸
 ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱-۲۴۴، ۲۸۸-۲۹۰
 ۳۲۴، ۳۲۵، ۴۶۴، ۴۷۶، ۴۸۳
 هرکاوی ۴۴۱
 هرمزد - هورمیزد ۵۹، ۴۵۶
 هرمزد - هورمیزد (برادر شاپور اول) ۱۸۰، ۴۴۷
 هرمزد اردشیر (هورمیزد اول) ۱۵۷، ۱۶۴، ۲۳۷
 هرمزد، هورمیزد دوم (فرزند نرسه) ۴۷۷
 هرمزد، هورمیزد چهارم ۲۸۷، ۴۹۰
 هرمزد شاپور (هورمیزد شاپور فرزند خسرو اول)
 ۲۳۱
 هرموگنیانوس (هرموژن) ۱۷۲
 هرودوت ۲۳۹، ۲۵۷
 هشام بن قاسم اصفهانی ۳۹۹
 هلن (خوهر مونوباز) ۹۷
 هلمستی ۷۶
 هنیشوی دوم ۱۸۱، ۱۸۲
 هنینگ ۱۲۹، ۱۵۵، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷
 ۲۴۳، ۳۸۳، ۴۶۴، ۴۷۰
 هوتخش ۳۸۳
 هوشنگ ۴۸۳
 هوفمان ۵۴، ۵۸-۵۶، ۱۹۵
 هوملیه ۲۰۸
 هونیکمان ۱۵۵، ۲۳۰، ۲۳۴، ۴۶۸
 هیربدان ۲۲۹، ۳۸۲، ۴۶۵-۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۱
 ۴۷۴
 هیروفس ۹۵، ۹۶
 هیسناسپ ۱۹۵
 هیگینس ۲۰۸، ۲۰۹

هینس ۱۵۵	یعقوب الرهاوی (ادسی) ۷۸
میلههیم ۲۵، ۲۶	یفرم سوربایی ۳۲۲، ۴۸۸، ۴۹۴
	یوحنا ییدیایی ۱۰۶
ی	یوستینوس ← ژوستن
یاقوت ۵۵	یوستینیانوس ← ژوستی نین
یرمیان ۲۵۱، ۳۷۵	یونس (ع) ۵۵، ۶۷
یزدگرد اول ۱۶۱، ۱۶۳	یونکر ۱۵۶
یزدگرد دوم ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۷	یونگناد ۵۱
یزدگرد سوم ۲۹۶، ۲۹۷	یوهان (یوحنا) مالالا ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۵، ۴۰۶
یشوعا سترن نشین (استیلیت) ۲۹۵، ۳۹۶، ۴۰۷	۴۰۹، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۴
۴۰۸، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۸	

نامهای جغرافیایی و دیگر نامها

آشوریان ۶۰، ۶۹، ۴۳۸	آ
آفریقا ۱۳	آثارالباقیه ۴۸۲
آلانها ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶	آذربایجان ۶۰، ۶۹، ۱۶۰
آلبانیا (ابانیای قفقاز - اران) ۹۱، ۱۱۳	آذربیزین مهر ۳۸۴، ۳۸۶
آل بویه ۲۲۵	آذر فرنبغ ۳۸۴، ۳۸۶
آمد (آمید، دیاربکر) ۵۸، ۷۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۵۶، ۳۹۶	آذر گنپ ۳۸۴، ۳۸۶
آموی (آمل - مرکز طبرستان) ۱۶۱	آوارات (مامیس) ۳۷۶
آمیز ۸۳	آرامیان ۱۳۴، ۲۱۶، ۳۳۴
آتموز (بطنه) ۹۲	آریان ۲۲۳
آنتیوئه ۳۲۱، ۳۲۳-۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۵-۳۳۳	آسور (آشور - سورستان) ۱۰، ۵۶-۵۸، ۶۰
۳۳۷، ۳۳۹	آسیا ۱۳
آنتیوخیا ← انطاکیه	آسیای صغیر ۴۲، ۵۳، ۷۲، ۱۵۶، ۲۲۹، ۲۳۴، ۴۶۵
	آسیای مرکزی ۲۱۷، ۳۲۹، ۳۵۴، ۴۷۷
الف	آسیای مقدم ۲۵۱، ۳۳۲، ۳۳۳
ابدال ۱۶۷	آسیای میانه ۱۳۳، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۱۳

ارشیکیان ۲۴	ابرشهر ۴۲۴
ارض روم (کرانه) ۸۸، ۲۱۹	ابرنهر ۴۷، ۴۸
ارمازا ۱۵۱	ابومسلمیه ۴۰۳
ارمنستان ۲۹، ۴۹، ۵۸، ۷۷-۸۰، ۸۹-۹۲، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳-۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴-۱۲۶، ۱۳۲، ۱۷۳، ۱۸۵، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۵۱، ۳۷۵-۳۷۷، ۴۳۲، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۷	ایستاتس (ایستات) ۴۸، ۹۶، ۱۴۱، ۱۴۵
ارمنیان ۸۵، ۴۶۷	اتورپاتکان (ادورپادکان - اتروپاتن) ۱۱۳، ۱۶۰، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۸
ارویا ۱۳، ۳۵	اترکون ۵۴، ۶۸
اریتره (دریای اریتره) ۲۱، ۸۴	اچمیادزین ۳۷۵
اساگیل ۴۵	ادس (ادسا - الرها) ۷۲، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۵۶، ۱۶۰، ۲۳۲-۲۳۴، ۲۶۴، ۲۹۵، ۳۹۶، ۴۳۷، ۴۵۸، ۴۸۸، ۴۹۱، ۴۹۲
اسپید جامکیه ۴۰۴	ادیابنه (ادیابن) ۷۸، ۷۹، ۸۶، ۹۷-۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۵-۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۳، ۱۹۶، ۱۹۸-۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۹، ۲۲۱، ۳۵۰، ۴۷۳، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴
استاباد (استرآباد) ۲۲۳	اذینه (اودیت) ۳۲۴
استخر (اصطخر) ۶۱، ۶۲، ۶۵	اراتسانی ← فرات
استرانگلو ۲۲، ۲۳	اران ۹۱
استیر ۳۶۹	اربل (اریبل) ۵۵، ۷۲، ۱۰۲، ۱۱۱-۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۹۶-۲۰۱، ۲۰۳
اسکالون (عسقلون) ۸۸	ارتاشات (ارتاکسات) ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶
اسپکیس ۳۹	ارتمیت (شهر پارتی) ۹۲، ۹۵
اسپهید (دودمان) ۲۵۰	ارخا ۱۲۰
اسکندریه ۲۳۵، ۳۲۱، ۴۹۱	اردشیر پایکان (استان اردشیر) ۷۹
اشکانیان ۸۵، ۱۰۳، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۵۲، ۲۰۱	اردشیر خرّه (جور - گور) ۲۲۳، ۲۲۵
۲۲۰	اردشیر - گدمن ۲۲۵
اصفهان ۲۴۱	اردشیر - گدسر ۲۲۵
افیانوس هند ۳۳۹، ۳۵۸	اردن ۳۳۱
اکباتانا (همدان) ۸۸، ۱۲۶	اردویرافنامه (اردای ویراف نامگ) ۳۸۱
اکبره ۲۳۶	ارزمون ۹۹
اکتاگا (اکتاگ) ۱۶۰	ارزون ۲۲۱
اکد ۴۸، ۵۰	ارشکاوان ۳۷۶، ۳۷۷
اکلزی (مجتمع شهری) ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶	
اکولا ۴۴۱	
الفهرست ۳۳۹، ۴۰۲	
اندیشن (اندیش) ۴۸۲	
انطاکیه ۶۹، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۳، ۸۶، ۹۸	

باختر (باکتریا) ۴۸، ۱۰۰، ۳۲۴	۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۳۲۷
بازجان ۲۴۱	۴۸۸، ۴۹۱
باشین ۳۳۹	انطاکیه مقدونی ← نصیبین
باکوسیا (باکخویها) ۸۷	اویس ۵۳، ۹۳، ۱۳۳، ۴۵۸
بالیک ۸۶، ۸۷	اورامان ۳۷، ۴۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۵۱
بحراحر ← دریای سرخ	۱۹۱، ۱۹۳، ۲۹۳، ۳۷۰
بحرین ۲۲۴	اورونت ۴۸۸
بربر ۸۰، ۱۱۱، ۱۱۶	اوروک ۴۲، ۶۸، ۱۳۷
برزان ۵۹	ادروکو (ادریکون) ۵۴
بروکسل ۱۳۷، ۳۷۲	اورهای ۲۳۳
بروماخسروان ۲۶۲	اوسروئن (اوسروین - خسرون) ۲۴، ۸۶، ۹۶
برلین ۵۹	۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۸
بریتانیا ۲۰۶	۱۱۹-۱۲۲، ۱۲۴
بریتوس ۸۸	اهواز ۲۳۴، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۵، ۳۳۸، ۴۳۹
بسفر (بسفور - بسپور) ۸۵	۴۰۳، ۴۲۵، ۴۴۶
بطنان ۸۱، ۱۱۰	ایتالیا ۲۶
بطنه (آتموز) ۱۱۰	ایران ← در بیشتر صفحات کتاب
بغداد ۴۴، ۱۶۰	ایران شهر ۱۰، ۱۶۰، ۲۷۳، ۲۸۵، ۳۰۳، ۴۸۱
بگرام ۳۵۵	۴۸۲
بلادالنبط ۲۳۴	ایرانیان ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۴
بلغ ۱۶۰	۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۹۵
بلایازوی ۴۴۴	۲۹۶، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۴۰، ۳۴۷
بمبئی ۱۷۲	۳۵۶، ۴۲۳، ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۷۷
بنی امیه ۳۱۴	۴۸۲، ۴۹۰، ۴۹۲
بنی عباس ۳۱۴	ایبری ← گرجستان
بنی خسان ۳۳۱	ایخنه ۸۶
بود اردشیر ۲۲۴	ایروان ۷۸
بورجیا (کتابخانه) ۵۹	ایلون ۳۹
بورسیا ۴۱، ۴۶، ۵۰، ۵۹، ۶۰	
به اردشیر ۲۲۳، ۲۲۴	
به از انطاکیه - شاپور ۲۳۶	
به اندیو شاپور (به اندیوسبور) ۲۳۶	
بهرازگرد ۲۲۴	
به شاپور ۲۰۸، ۲۱۳، ۳۳۷	

ب

بابل ۱۰، ۲۱، ۲۷-۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۱
۴۲، ۴۴-۵۳، ۶۰، ۶۹، ۷۴، ۸۶، ۹۱
۱۰۰، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۶۰، ۳۶۶
۴۵۸، ۴۷۳

پارس ۶۹، ۲۵۰، ۳۱۲
 پارسها ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۲،
 ۲۱۹-۲۲۱، ۳۲۳
 پاریس ۳۰۱
 پالمیر (تدمر) ۲۴، ۱۳۶، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۳۸،
 ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵،
 ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰
 پالوگتا ۴۴۱
 پایکولی ۲۸۹
 پرتو ۱۱۸-۱۱۹
 پرسپولیس (تخت جمشید) ۱۰، ۱۵۴، ۲۴۲، ۲۴۶
 پرسیدا ۴۷۳
 پسا (فسا) ۴۰۷
 پسا - اردشیر ۲۲۳، ۲۲۴، ۴۱۷
 پکنو ۴۸
 پوشنگ ۱۶۱، ۲۲۸
 پونت (پونتوس) ۸۵
 پیروز - شاپور ۴۳۰

ت

تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء ۳۹۹
 تازیان ۱۹۲، ۲۰۵، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۵۱، ۲۹۵،
 ۴۷۱، ۴۷۷
 تاشکند (شاش - چاچ) ۴۰۳
 تانوریس (تنوریس) ۱۲۲
 نخارستان ← طخارستان
 تدمر ← پالمیر
 ترکان ۱۶۴، ۴۳۱، ۴۲۵
 ترکستان ۳۲۹
 ترکمنستان ۲۵۱
 تشین ۲۶۲
 تفلیس ۱۵۲
 تلمود ۲۸۹

بیت آرامای ۷۰، ۱۲۳، ۲۱۹، ۲۲۴، ۳۲۶،
 ۴۳۹، ۴۴۱
 بیت اربابی (عربای) ۱۱۰
 بیت زبدای ۲۱۹، ۴۱۸
 بیت کوکه ۱۸۰
 بیت هوزای (خوزای) ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۳
 بیت گرمای ۵۶، ۵۷، ۶۸، ۱۹۸، ۴۰۸
 بیت لبت (لاپت) ۲۳۵، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲
 بیت لحم ۳۳۰
 بیروت ۸۸، ۱۷۳، ۳۲۲
 بیزانس ← روم شرقی
 بیستون (بهیستون) ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۵۵
 بیل ← بیت - لاپت
 بین النهرین (میان رودان) ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۲۲،
 ۲۴، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۹،
 ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۶۰، ۷۱،
 ۷۲، ۷۴، ۷۸-۸۱، ۸۳، ۸۷، ۹۰، ۹۲،
 ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲،
 ۱۱۷-۱۲۴، ۱۲۹، ۱۵۶، ۱۶۰، ۲۱۹،
 ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۹۵،
 ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۵،
 ۳۳۷-۳۳۹، ۳۵۶، ۳۷۲، ۴۳۲، ۴۶۵،
 ۴۷۲، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۷

پ

پارت ۱۴، ۲۶، ۷۹، ۸۰، ۹۰، ۹۲، ۱۱۲،
 ۱۱۳، ۱۳۲
 پارتیان ۹، ۱۰، ۲۲، ۲۴، ۲۷، ۳۱، ۷۳، ۸۵،
 ۸۷، ۸۸، ۱۰۳، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۱۷-۱۱۹،
 ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۷-۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۸،
 ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶،
 ۱۶۸، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۱۶،
 ۲۱۸-۲۲۰، ۲۳۱، ۲۵۲، ۲۷۳، ۴۵۸،
 ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۳

تمدن ایران ساسانی ۴۶۹	حران ۸۶، ۸۷، ۱۲۳
تور - ابدین ۷۴	حضر موت ۳۵۴
توران ۴۷۳	حلوان (حل) ۵۶، ۹۲، ۹۵
تورانیان ۲۲۷	حمیر ۱۶۰
تورفان ۴۷۷	حیره ۱۶۰
تورمرا (اترکان - دیاله - تامارآ) ۵۴	
توروس ۸۴	خ
توس (طوس) ۱۶۰، ۴۲۴	خاراگس (خاراگس) ۹۷
تهران ۲۵۰	خالکیس ۸۷
تیسفون (کتسرون) ۹، ۴۴، ۷۲، ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱-۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۲۰۶، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۵۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶	ختن ۳۳۶
تیر ۳۳۹	خراسان ۹، ۱۱۸، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۵۰، ۴۵۰
تیرگان ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۴	خلیج فارس ۱۰۹، ۳۲۳، ۳۵۸، ۳۸۵
نیگراتاکرت ۴۹، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۱۰۵، ۱۰۶	خوارزم ۱۶۰، ۲۲۷، ۲۴۲، ۴۰۵
	خوارزمیان ۲۲۶، ۲۲۷
	خودای نامگ (خداینامه) ۳۰۲، ۳۹۸، ۴۳۴
	خوزستان ← بیت هوزای و ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۹
	۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۳
	د
	داتستان نامگ ۳۶۹
	دارا (شهری در میان رودان) ۲۳۶، ۳۷۲
	دارابجیر ۳۸۵
	داریسفنها ۴۰۹
	دجله (دکلت - تیگر) ۲۰، ۲۸، ۲۹، ۴۴، ۴۷، ۵۳، ۵۴، ۶۸، ۷۶، ۸۴، ۸۶، ۱۰۸، ۱۰۹
	۱۱۲، ۱۲۳، ۱۳۳، ۲۳۶، ۲۵۱، ۳۸۵، ۴۸۵
	درآباد ۵۵
	دریاچه مئوتیس (دریای آزوف) ۱۰۸
	دریای خزر ۲۲۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۴۰۸
	دریای سرخ ۳۵۴، ۳۵۸
	دریای مدیترانه ۱۳، ۲۴، ۲۵۱، ۲۵۲، ۳۱۹، ۴۶۵
	دقنه ۴۸۸
	ج
	جندی شاپور ۲۳۵، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶
	۴۷۴، ۴۷۵
	ج
	چاج ۴۰۳
	چول (چور) ۱۶۱
	چین ۱۳۳، ۲۱۷، ۲۵۲، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۶
	۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۵۴
	چینیان ۳۲۰
	ح
	حابورا (ابورا) ۱۲۲
	حاجی آباد ۱۵۳، ۴۸۳
	حبشه ۳۵۴
	حتره (حتر - حفص) ۱۲۱

دکوک (تکوک - دقواق) ۵۵
دمشق ۸۶
دورا - اروپوس ۲۳، ۲۴، ۴۹، ۷۵، ۱۱۷، ۱۹۱،
۲۳۱، ۳۲۹
دودگ سالاری (دوده سالاری) ۲۶۰
دون - هوآن ۳۳۶
دهستان ۲۵۰
دیادوکها ۲۳۵/۳۱
دیاریکر ← آمد
دیاله ← نور مرا
دیلمان ۲۲۷
دیما ۲۳۵
دینکرت ۴۶۹

ر

راما ۳۱۸
رام - اردشیر ۲۲۳، ۲۲۵
رامیشین - اردشیر ۲۲۵
رام - هرمزد ۲۲۴، ۲۲۵
رب اوکو ۴۸
رئینه ۱۲۲
رقه ۹۲
رم ۵۹
روم ۱۴، ۷۹، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۴۰۹، ۴۴۷،
۴۵۳، ۴۶۵، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۷
روم باستان ۲۷۷
روم شرقی ۲۴، ۵۸، ۷۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۰۶،
۲۶۳، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۷۲، ۳۹۶،
۴۰۸، ۴۱۵، ۴۲۶، ۴۳۲-۴۳۴، ۴۳۸،
۴۳۹، ۴۴۳، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۷۲،
۴۸۷
رومیان ۲۲، ۲۷، ۳۱، ۷۳، ۸۳، ۸۴، ۸۸،
۹۲، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷-۱۲۳، ۱۵۶،
۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۵۰، ۴۳۲، ۴۳۳

۴۳۸، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۷۳، ۴۷۶
رومیکان (رومیه) ۲۲۴
رویدادنامه آدیابنه ۱۹۹-۲۰۴
رویدادنامه کرخ بیت سلوک ۱۹۴-۱۹۷
ری ۲۵۰
ریو - اردشیر ۲۲۳
ریوند ۳۸۶

ز

زاب بزرگ ۱۱۹
زاب کوچک ۵۴، ۶۸
زبدیس ۴۸۰
زندیفان ۴۴۵
زنوبیه ۳۲۴
زوارتنوتر ۳۷۵
زوزه ۳۶۹
زیگما (زوغما) ۸۷، ۸۸، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۲

س

سارد (ساردس) ۴۷، ۵۲
سارگون ۵۹
ساروج ۹۲
ساسانیان ۹، ۳۱، ۵۸، ۶۴، ۱۱۸، ۱۵۲، ۱۵۶،
۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱،
۲۵۶، ۲۸۸، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۸۳، ۳۸۴،
۳۹۸، ۴۵۹، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹-۴۷۱
ساموسات (سمیسات) ۱۰۷
سپرد ۴۷
سرابوای ۵۹
سرانندیب (سیلان) ۳۵۸، ۳۵۴
سریانیان ۴۴۷، ۴۵۳
سغد ۴۰۳
سکایان ۸۵
سکستان ۲۵۰

ش	سکینیت ۱۱۲
شادابار ۳۱۸	سلوکیان ۱۰، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۴،
شاد شاپور (شاذ شاپور) ۱۵۴، ۲۳۵	۳۵، ۳۸، ۴۰-۴۲، ۴۴، ۵۱-۵۳، ۵۷، ۶۶،
شاد- قباد ۲۴۱	۷۶، ۷۸، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۱،
شادهرمز ۲۴۱	۲۵۰
شریبا (دودمان) ۶۷	سلوکیه ۲۹-۳۲، ۳۶، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷-۵۳،
شوروی ۱۵	۶۹، ۷۰، ۷۲، ۹۳-۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰،
شوش ۲۷، ۳۱، ۱۳۳-۱۳۵، ۱۳۹-۱۴۵، ۲۱۶،	۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۴،
۲۴۹، ۲۲۷، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۷۵،	۱۳۶-۱۳۹، ۱۴۳-۱۴۵، ۱۵۲، ۱۸۰، ۱۹۵،
۴۵۸	۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۴۹، ۲۵۲،
شوشتر ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۹، ۴۴۶	۲۸۲، ۳۲۲، ۳۴۲، ۳۴۶، ۴۵۸
شهر بگمود ۴۸۰، ۴۸۳	سمرقند ۱۶۰، ۲۴۳، ۴۰۳، ۴۷۱
شهرزور ۵۵، ۴۰۳	سن پترزبورگ ۳۲۲
شهرستانهای ایران ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱	سوریون ۱۲
شهرگرد ۵۵	سورن (دودمان) ۱۳۳، ۲۵۰
شیران ۶۸	سوریان (سوریاییان) ۷۲، ۱۱۷، ۱۳۵، ۱۷۳،
شیروان ۹۱	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۳۱۸، ۳۴۷، ۳۴۷،
شیز ۱۶۹، ۱۷۰، ۴۶۶، ۴۶۹-۴۷۱، ۴۷۸	۴۷۳، ۴۸۷، ۴۹۰-۴۹۲، ۴۹۴
ص	سوریه ۱۰، ۲۰-۲۲، ۲۸، ۳۴، ۳۸، ۴۲، ۴۷،
صحرای سوریه ۲۲	۵۱، ۵۳، ۶۰، ۷۰، ۷۲، ۷۶، ۷۹،
صله دروازه ۱۲۶	۸۶-۸۸، ۹۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۱۸،
صور ۸۷، ۳۲۲	۱۲۲، ۱۲۴، ۱۵۶، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۲،
صیدا ۳۲۲	۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۵۲،
صیلون ۳۲۸	۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷،
ط	۳۳۹-۳۴۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۷۷،
طارم (تاریم) ۳۲۶، ۳۳۶	سولن ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۱۰۴
طاق بستان ۱۵۴، ۴۲۰، ۴۳۵	سیاستمه ۴۱۲
طاق کسری ۴۲۰، ۴۳۵	سیان فرو ۱۸۲
طبرستان ۱۶۱، ۴۸۱، ۴۸۲	سیراف ۳۸۵
طخارستان ۲۳۷	سیرکزیوم ۱۲۲
طسوج ۲۴۱	سیره اردشیر ۱۶۴
	سینگارا (سینگره - سنجار) ۷۹، ۱۱۰، ۱۲۲،
	۲۰۸، ۳۰۲

ع

عباسیان ۱۱۸

عراق ۲۳۴، ۴۴۵

عربستان ۷۷، ۸۷، ۳۵۴

عربستان جنوبی ۱۱۲

عربیه (عربای) ۱۱۲

عسقلون ۸۸

غ

غرداخبار ملوک الفرس ۲۹۸

ف

فارس ۲۲۵، ۳۸۲، ۴۰۳

فاز ۸۴

فاس ۸۴

فاناکوری (فناگوریه) ۸۵

فتوح البلدان ۲۹۸

فرات ۲۲، ۳۸، ۴۴، ۴۷، ۸۷، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۳

فرانسه ۱۲

فرغانه ۴۸۲

فریقیه ۳۹

فسا ۴۰۷

فلسطین ۴۴۵

فیروزآباد ۲۲۵

فینیقیه ۲۰، ۳۴، ۴۷، ۳۲۲

ق

قراختا ۳۲۴

قره‌سو ۷۸

قسططنیه ۳۲۱، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳

قفقاز ۷۸، ۱۰۳، ۱۰۸، ۲۵۱، ۴۱۳

ک

کابل ۱۶۰

کاپادوکیه ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۶، ۲۳۴

کاتولیک ۲۴۳، ۲۴۴

کارتلیک ۲۵

کارتاز ۳۲۱

کارمان ۳۸۵

کارن - قارن (دودمان) ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۵۰

کارنامگ (کارنامه اردشیر پاپکان) ۱۶۳، ۱۶۴

کازان ۱۶۵، ۲۴۰، ۳۸۶

کارون ۳۲۳

کاری (کارای - کرهه - حران) ۱۲۳، ۲۳۲

کبیره (در آسیای صغیر) ۸۴

کتاب المسالك و الممالك ۲۳۰، ۲۴۱، ۴۰۵

کسفون ← تیسفون

کرانه (ارض روم) ۸۸

کرت (کریت) ۳۲۱

کرخ بیت سلوک (سلوک) ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۳۶، ۴۰

کرخ ۴۱، ۵۴، ۵۵-۶۳، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۲

کرخ ۱۹۴-۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۵

کرخ ۲۳۶، ۲۶۱، ۲۷۴، ۳۱۷، ۳۷۸، ۳۸۰

کرخ ۳۹۷، ۴۰۸، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۵۸

کرخ لندن ۷۲، ۲۰۸، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷

کرخ ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۴۸

کرخ میشان ۲۲۳

کرخ سارگون ۵۷

کردو ۱۱۵

کرکوک ← کرخ بیت سلوک

کلروس ۲۵

کلروس اربیل ۱۱۳

کنستانینوپولیس ← قسطنطنیه

کوت ۴۱، ۵۰، ۲۲۴

کوتنه (تل ابراهیم) ۴۶

کودسکیه ۴۰۳

کودیشی (قبیله) ۴۳۲

کودیه (کودیه) ۴۰۳

۲۷۳ ، ۲۷۵ ، ۲۷۸ ، ۲۸۱-۲۸۴ ، ۲۸۷ ،
 ۲۹۲-۲۹۴ ، ۲۹۷ ، ۳۶۲-۳۶۴ ، ۳۶۷ ، ۳۷۴
 ماخوزه ۲۸۷
 ماد (مادای) ۵۱ ، ۵۶ ، ۶۰ ، ۸۴
 ماد اتور پاتکان ۱۰۵ ، ۱۰۸
 مادها ۶۹ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۷
 ماراکنده ۲۴۳
 ماگیستراتوس ۴۸
 ماندیشن (ماندیش) ۴۸۲
 مانویان ۵۹ ، ۱۹۵ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۴۰۱ ، ۴۰۷
 ۴۱۰ ، ۴۱۷ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸ ، ۴۷۴-۴۷۸
 ماوراء اردن ۳۳۱
 ماوراءالنهر ۹
 ماهانیه ۴۰۳
 ماهوزه ۴۴۱
 مثنویس ۱۰۸
 متسخت ۱۰۸
 متسورن ۷۸
 متسیین ۷۸
 مجمع پولیس ۱۴۳
 مجموعه بختیشوع ۱۸۰-۱۸۴ ، ۱۸۶-۱۸۸ ،
 ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۲۵۹-۲۶۱ ، ۲۶۷ ، ۲۷۲ ،
 ۲۸۰-۲۸۲ ، ۲۹۱ ، ۳۵۶-۳۶۲ ، ۳۶۴ ، ۳۶۶ ،
 ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲
 مداین ۷۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴
 مرد ۱۰۵
 مردشهر ۲۸۵
 مرغاب ۲۹۸
 مرو ۱۶۰ ، ۲۹۶ ، ۲۹۸
 مروج الذهب ۳۰۱ ، ۳۰۸
 مروحابور ۲۳۶
 مزدکیان ۱۰ ، ۱۵ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰ ، ۱۹۵ ،
 ۲۵۷-۲۵۹ ، ۳۰۰-۳۰۶ ، ۳۷۷ ، ۳۷۸ ، ۳۸۰ ،
 ۳۹۱-۴۱۲ ، ۴۱۵-۴۲۳ ، ۴۲۶-۴۲۹

کوردون ۱۱۱
 کوماژن ۱۰۵ ، ۱۰۷
 کومش (قومس - قومش) ۱۶۱
 کوه شیران ۵۴ ، ۶۸
 کنزینگتون ۳۳۱
 کیزیک ۳۲۱
 کیلیکیه ۶۰ ، ۶۹ ، ۸۰ ، ۲۳۴
 گ
 گرجستان ۹۱ ، ۱۰۳ ، ۱۰۸ ، ۱۱۳ ، ۱۵۲
 گردی بن ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۴-۸۷ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۱۱۹
 گرمای (فر) ۶۷
 گرمای ← بیت گرمای
 گرگان ۲۲۷ ، ۲۴۲
 گل ۱۱۸ ، ۱۲۹
 گنده شاپور ← جندی شاپور
 گتکز ۱۶۰ ، ۳۸۳ ، ۴۷۱ ، ۴۷۸
 گیلان ۲۲۷
 گرزان ۲۲۷ ، ۲۴۲
 گیر ۵۱
 گیبه (موزه) ۳۳۳

ل

لادب ۵۴ ، ۶۸
 لاشوم ۵۵
 لولان ۲۳۴ ، ۳۲۶ ، ۳۲۹ ، ۳۳۶
 لنینگراد ۵۲ ، ۸۱ ، ۸۵ ، ۸۷ ، ۱۷۳
 لیدن ۲۳۰ ، ۳۰۴ ، ۴۰۵
 لیدی ۳۹
 لیفس ۷۲

م

ماتیکان هزار داستان ۹ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴-۱۸۰ ،
 ۱۸۲ ، ۱۸۸ ، ۱۹۲ ، ۲۶۲ ، ۲۶۷ ، ۲۷۱

۴۴۷، ۴۴۳، ۴۴۱، ۴۳۹، ۴۳۷-۴۳۲

۴۴۹، ۴۵۳-۴۵۷، ۴۵۹، ۴۷۵

مژین ۷۷

مکو ۷۷، ۸۵، ۸۷

منه ۱۱۲

مسیحیان ۱۰، ۲۰۲-۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹

۳۱۸، ۳۴۲-۳۴۷، ۳۵۰-۳۵۳، ۴۴۰، ۴۷۸

مصر ۲۵، ۲۷، ۱۷۳، ۳۲۳، ۳۳۰-۳۳۵، ۳۴۰

۳۶۶، ۳۷۲، ۴۷۷

مغان ۱۱۴، ۲۰۲، ۴۷۵

مغولستان ۳۲۴

مقدونیان ۱۹، ۲۲، ۲۸، ۳۰-۳۷، ۴۳، ۱۲۷

۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۲۱۶، ۲۱۸

مکران ۴۷۳

ملتیس (ملطیه) ۸۸

ملل و نحل (الملل والنحل) ۴۰۱، ۴۰۲

منوته ۳۳۸

موصل ۱۱۳، ۱۸۰، ۲۲۴، ۴۴۵

مویر ۴۸

میافارقین ۲۰۱

میان رودان ← بین النهرین

میز بهه ۲۳۰

میشان ۲۳۵، ۴۷۳

میگدونیا ۷۵-۷۷، ۷۹، ۸۲، ۹۸، ۱۰۶

مینوی خرد ۳۷۸، ۳۸۷، ۳۸۸

ن

نامه تنر ۱۶۶، ۱۶۷-۱۷۰، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۶

۴۷۶

نبطیه ۸۷، ۲۳۴

نرگال ۴۶

نسا (شهن) ۲۷، ۴۰۵

نسا (شهرکی کهن در آسیای مرکزی) ۱۴۲، ۲۵۰

نسیس ← نصیین

نصرانیان ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۹

نصیه ← نصیین

نصیین ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۹

۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۸، ۱۰۶، ۱۱۱

۱۱۲، ۱۱۸-۱۲۲، ۱۲۴، ۱۶۰، ۱۸۳

۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۸۷، ۳۳۸، ۳۷۲

۴۳۷-۴۳۹، ۴۵۸، ۴۸۶-۴۹۴، ۴۹۷، ۵۰۰

نقش رجب ۱۵۳-۱۵۷، ۱۶۹، ۴۶۸، ۴۷۸

نقش رستم ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۹، ۲۲۲، ۲۳۶

۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۸

نوافلاطونیان ۴۰۶

نوحضرة ۲۸۹

نود ۶۴

نهارد درکیر ۲۲۴

نهاوند ۱۶۰

نهایة الاقدام فی علم الکلام ۴۰۰

نهر تیر ۳۳۹

نهر خابور ۲۲۴

نیس ← نصیین

نیشابور (نیشاپور) ۲۲۷، ۲۵۰، ۳۸۶، ۴۰۵

۴۲۴

نیکفور ۹۲، ۹۵، ۱۱۷، ۱۲۲

نینوا (نینوه) ۱۰۲

و

واتیکان ۲۰۶

ورارود ۹

ه

هارانیس ۳۳۱

هان (دومان چینی) ۳۲۶، ۳۲۹

هخامنشیان ۲۳۹، ۴۷۰

هدایاب (هدیاب) ← ادیابنه

هرات ۱۶۱، ۲۲۸

۴۷۳، ۳۵۸، ۳۵۵	هرمزد - اردشیر ۲۲۳، ۲۲۲
هونها ۴۱۳	هرمزد - اردشیران ۲۲۴
هیرکان ۹۰، ۹۶، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۴۱، ۲۵۰	هرموشیر ۲۲۵
ی	هری رود ۲۲۸
یونابا ۳۵۸	مقتاد دشت ۷۹، ۸۰
یونان ۲۰، ۲۹، ۳۴، ۶۹، ۳۶۶، ۳۹۵	هفتالیان ۱۶۹، ۲۵۷، ۴۱۳، ۴۲۴، ۴۲۵
یونانیان ۱۹، ۲۸، ۳۰-۳۵، ۳۷، ۴۳، ۹۲	۴۲۹-۴۳۲
۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۲	هلیسم ۲۰، ۲۷، ۳۵، ۴۰
۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۴۵	هکاتوم پیلوس ۱۲۶
یهودان ۱۱۳، ۴۳۹-۴۴۱	همدان ۵۴، ۵۶، ۱۲۳، ۱۶۰
یهودیه ۸۷	همرین (اوریکون) ۵۴
	هندوان ۴۷۳، ۴۷۴
	هندوستان ۱۳۳، ۲۱۷، ۲۵۲، ۳۲۲، ۳۵۴

© Copyright 1993
by *Shirkat-i Intishārāt-i'Ilmī wa Farhangī*
Printed at *S.I.I.F. Printing House*
Tīhrān, Irān

Н. ПИГУЛЕВСКАЯ

ГОРОДА ИРАНА
В РАННЕМ
СРЕДНЕВЕКОВЬЕ

Translated by

‘Ināyat ullāh Rīqā

**Scientific & Cultural
Publications Company**

مجموعه ایران شناسی

کتاب شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان یکی از برجسته ترین آثار است که محقق دانشمند شوروی بانو پیگولوسکایا پیرامون شهرهای غرب ایران بویژه بین النهرین به رشته تحریر کشیده است.

کتاب حاوی مطالب ارزنده ای پیرامون تقسیمات ارضی و دولتی ایران، کشاورزی، وسیع دستکرتها، صنعت، بازرگانی و چگونگی معاملات و مبادلات در این عهد ساسانی و ظهور شهرهای نوین در این دوره از تاریخ کشور ما است.

کتاب پیرامون جنبش مزدکیان، نهضت مانویان، وضع مسیحیان ساکن ایران شهر، جنبشهای مذهبی سده سوم میلادی و اعیاد دینی ایرانیان مطالبی در خور تعمق ارائه داده است.